

گونه قانی لز فارسی لحس ماجی لر لر

دستور دادهای حمله

تألیف

حسن لزلو

کوشش اسرار زیستی احبت همایون

شیخ ده‌ماهی حسره

تألیف
حسن آزاد

چاپ اول



ارامیه، انتشارات امزلی.

پشت پرده‌های حرمسرا

تألیف: حسن آزاد

چاپ اول: زمستان ۱۳۵۷

تیراز: ۲۰۰۰

چاپ: دیبا

فهرست اعلام: بهمن طاهری

فهرست

۱۳	سخن ناشر
۱۵	پیشگفتار
۲۲	کوتاه سخنی از زن در طول تاریخ
۲۳	وضع خاتواده در گمون اولیه
۲۲	دورهٔ مادرشاهی
۲۴	دورهٔ پدرشاهی
۳۲	حرم و حرمسرا
۳۹	پیشدادیان
۳۹	نشانهای از عیش و عشرت
۴۱	ماد
۴۲	خلاصه‌ای از تشکیل دولت ماد
۴۴	وضع زنان در دورهٔ ماد
۴۶	ازدواج در میان مادها
۴۹	هخامنشیان
۴۹	نگاهی کوتاه به تشکیل دولت هخامنشی
۵۲	موقعیت زنان در عهد هخامنشی
۵۶	ازدواج با محارم
۵۹	تعدد رزقات
۶۱	حرمسرای شاهان هخامنشی
۷۱	انحطاط و نساد هخامنشیان

۲۵	ایران در چنگ اسکندر و سلوکی‌ها
۲۶	عیاشی‌های اسکندر در ایران
۸۱	پایان کار اسکندر
۸۳	اشکانیان
۸۴	تشکیل دولت اشکانی
۸۵	وضع زنان در دوره اشکانیان
۸۶	ازدواج با محارم در زمان اشکانیان
۸۷	تعدد زوجات وجود حرم‌را در عهد اشکانیان
۹۱	ساسانیان
۹۱	پهداویش دولت ساسانی
۹۴	موقعیت اجتماعی و حقوق زنان
۹۷	ازدواج با اقارب
۹۸	ازدواج استقراضی
۱۰۰	تعدد زوجات
۱۰۱	ازدواج آزاد
۱۰۲	ازدواج ابدال
۱۰۳	طلاق در دوره ساسانیان
۱۰۴	زن در آیین مزدک
۱۰۶	حزم‌را و تجھلات درباری
۱۱۲	نمایه گوتاه به ظهور اسلام
۱۱۸	وضع اجتماعی زنان در دوره جاهلیت
۱۲۲	وضع زنان در صدر اسلام
۱۲۵	حجاب
۱۲۷	ازدواج در اسلام
۱۲۷	دوران خلفای بنی‌امیه
۱۲۳	وضع زنان بعد از نهضت اسلامی
۱۲۴	علل گرایش اعراب به فساد
۱۲۷	همخوابگی با کنیزان
۱۲۸	عیاشی‌های خلفای اموی
۱۴۱	عاقبت زن‌بازی و شهوت‌رانی

۱۴۳	عباسیان
۱۴۳	علل ظهور عباسیان
۱۴۴	تجمل خواهی عباسیان
۱۴۶	زن در زمان عباسیان
۱۴۷	نقش کنیزان و غلامان حرم‌را در جاسوسی
۱۴۸	وست حرم‌ای عباسیان
۱۵۴	علل سقوط خلفا
۱۵۵	ایران بعد از اسلام
۱۵۵	زن و حرم‌را
۱۵۷	طاهریان تا غزنویان
۱۶۱	غزنویان
۱۶۳	سلطان مسعود غزنوی
۱۶۵	فالیت زنان
۱۶۷	سلجوقیان
۱۶۷	موقعیت اجتماعی زنان
۱۶۹	فساد سلاجقه
۱۶۹	دربار سلجوقی
۱۷۰	غلامارگی سلاطین سلجوقی و قدرت غلامان
۱۷۳	خوارزمشاهیان
۱۷۳	ترکان خاتون
۱۷۶	وضع زنان در دورهٔ خوارزمشاهیان
۱۷۷	سیرت جلال الدین خوارزمشاه
۱۷۹	عیاشی‌های جلال الدین خوارزمشاه
۱۸۵	چگونگی استقرار قوم مغول در ایران
۱۸۶	موقعیت زنان در عهد مغول و جانشینان آنها
۱۹۳	تعدد زوجات وزبارگی و فساد
۲۰۳	فترت بین دورهٔ ایلخانی و دورهٔ تیموری
۲۰۴	وضع زنان در دورهٔ فترت
۲۱۵	تیموریان
۲۱۶	وضع زنان در عهد تیمور

- ۲۱۸ شرکت زنان در مجالس بزم
۲۱۹ زنان متعدد تیمور
۲۲۰ سلسله‌های قره قویونلو و آق قویونلو
۲۲۴ زنان در مهد آق قویونلوها
۲۲۵ ازدواج‌های اوزون حسن
۲۲۷ فساد برخی زنان دربار آق قویونلو
۲۲۸ شکست جهانشاه قره قویونلو در اثر عیاشی
۲۲۹ ملويه
۲۳۰ نگاهي کوتاه به ظهور اين سلسله
۲۳۱ زن در دوره صفویه
۲۳۵ فساد و فسق و فجور در عهد صفوی
۲۳۷ تصویر کلی از ساختهان های حرمای شاهان صفوی
۲۳۹ حافظان و خادمان حرمرا
۲۴۱ زنان حرمای صفوی
۲۴۵ چگونگی ازدواج‌های شیخ جنید و شیخ حیدر
۲۴۶ شاه اسماعیل اول و ماجراي بهروزه خانم
۲۴۹ توبه شاه ظهماسب اول از فساد و عیاشی
۲۵۰ زنداني قلعه ققهه
۲۵۱ سلطان محمد خدابنده آلت دست زنان حرمرا
۲۵۱ شاه عباس اول و زنان حرمای او
۲۵۸ تصفیه در حرمای شاهی
۲۶۰ شوخی زنان حرمرا با شاه
۲۶۱ زنان حرم در رکاب شاه
۲۶۲ تغريحات شاه
۲۶۵ تغريحات زنان شاه
۲۶۹ فحشاء در زمان شاه عباس اول
۲۷۰ شاه صفوی اول و زنان متعدد او
۲۷۱ شاه عباس دوم و عیاشی ها و زن سوزی های او
۲۷۴ شاه سليمان مردی میخواره و زنباره
۲۷۶ وضع حرمای شاه سليمان

۲۷۸	قدرت حرم‌ها
۲۷۹	تریبیت و لیعهد در حرم‌ها
۲۸۱	عشق بد فرجام یکی از زنان حرم‌ها
۲۸۴	سرگرمی زنان حرم
۲۸۸	قتل اولاد ذکور شاهزاده خانم‌ها
۲۸۸	خرافه پرستی شاه سلیمان
۲۸۹	شاه سلطان حسین نعمونه کامل فساد و عیاشی و بستی
۲۹۰	خیل زنان و دختران در حرم‌ها
۲۹۱	راحت خانه
۲۹۲	میل سیری ناپذیری شاه در مجامعت با زنان
۲۹۴	تعویت شاه برای مجامعت بیشتر
۲۹۴	تنوع تفریحات شاه و زنان حرم
۲۹۶	کنیز اهدایی شاه، مادر بزرگ آقا محمد خان شد
۲۹۶	فساد اطرافیان شاه
۲۹۷	عاقبت کار
۲۹۹	شاه طهماسب ثانی فرزند خلف شاه سلطان حسین
۳۰۳	افشاریه
۳۰۳	ظهور نادر شاه
۳۰۴	زن در زندگی نادر
۳۰۵	زنان در لشکرکشی‌ها
۳۰۵	نادر و مسائل ناموسی
۳۰۶	رفتار نادر با زنان لزگی
۳۰۸	شایخواری نادر
۳۰۹	زندیه
۳۰۹	نگاهی کوتاه به تشکیل سلسله
۳۱۱	زن در زندگی کریم خان زند
۳۱۲	خوشکذرانی مردم ذر عهد و کیل الرعایا
۳۱۲	قاجاریه
۳۱۲	نظری کوتاه به آغاز کار این سلسله
۳۲۰	وضع اجتماعی زنان

- زن در تنگناهای اقتصادی خانواده
زندگی و نظریازی شاهان قاجار
و باز هم از فساد دربار قاجار
قدرت خواجگان حرم‌سرا
لشته یعقوب آقا خواجه حرم‌سرا
خدمه و ساکنان اندرون
شام و ناهار اندرون
آبدارخانه شاه
زن در زندگی آقا محمد خان
زنان حرم‌سای آقا محمد خان
عقده‌های خواجه بودن
گوشه‌هایی از صفات فتحعلیشاه
پادشاهی با زنان و فرزندان بسیار
ستبل باجی یا فاطمه خانم راه بری
وجه‌های مورد احترام فتحعلیشاه
آداب خوابگاه فتحعلیشاه
دستگاه طرب
سلطان حقی
وضع اهل حرم بعد از فوت شاه
نام و برخی مشخصات تعدادی از زنان فتحعلیشاه
محمد شاه قاجار سلطانی خسته و خمود
زنان دربار محمد شاه
ناصرالدین شاه و خصایص او
زنان حرم‌سای ناصرالدین شاه
گلین خانم نخستین زن شاه
خجسته خانم (تاج الدوله)
شکوه‌السلطنه
جبیران زن آهوچشم شاه
زبیده خانم مشهوره به امینه اقدس
انین الدوله

۳۷۸	عاشه خانم ولیلی خانم
۳۸۰	نجم السحر
۳۸۰	خانم باشی
۳۸۴	شاخ گل
۳۸۵	هما خانم
۳۸۵	طوفان بی بی
۳۸۶	ستاره خانم
۳۸۶	قمرتاج خانم
۳۸۷	تاج الملوك
۳۸۷	فهرست دیگر زنان صیغه‌ای ناصرالدین شاه
۳۸۸	نحوه پرداخت حقوق زنان و فرزندان شاه
۳۸۹	خواهکاه ناصرالدین شاه و آداب خواب
۳۹۰	چگونگی انتخاب همخواهگان
۳۹۱	خیانت زنان حرم
۳۹۲	دختر به ما نمی‌دهند
۳۹۴	حمام رفتن هر روزه شاه
۳۹۵	لباس و آرایش زنان اندرون
۳۹۷	ساختن های اندرون
۴۰۰	سفرهای شاه و زنانش
۴۰۲	تغزیحات و سرگرمی‌های زنان اندرون
۴۰۷	خواجه فندقی و بی‌بی نقلى
۴۱۱	تعل کردن حاججه قدمشاد
۴۱۴	شرکت زنان در عزاداری محريم و صفر
۴۱۶	ماه رمضان در اندرون
۴۱۷	برگزاری اعیاد در اندرون
۴۱۸	ملیجک عشق بزرگ شاه
۴۲۵	بیری خان عزیز کرد، دیگر شاه
۴۲۷	سلطنت مظفرالدین شاه و دوره بیداری
۴۲۷	عیاشی در دوران طولانی ولبعهدی
۴۳۰	از محمد علیشاه تا پایان کار قاجاریه

پادآوری بسیار ضروری:

نویسنده‌گان و پژوهشگرانی که از آنان مطالعی در کتاب حاضر
نقل شده، فقط حاصل کار تحقیقاتی شان مورد نظر بوده نه
چهره "سیاسی آنان".

سخن‌نامه‌سر

شاید به تصور بسیاری از آنها که مطالعه و تحقیقی در تاریخ ایران دارد موضوع بیان چکوئیکی
حیات اجتماعی زنان، و نقش آنان در امور سیاسی مملکت، و اینکه نیمی از قشر جامعه به عنوان
زن بازیچه دست شهود رانان و عیاشان زمانه بوده‌اند حرف تازه و سخنی بدیع نباشد، چه در
جایجای تاریخ این سوزمین مواردی وجود دارد که به اینگونه مطالب اشاره رفته است، اما بسیار
کوتاه و مختصر، ولی مجموعه‌ای از آنچه که منظور نظر هست در قالب یک تألیف وجود نداشت، زیرا
به گفته استاد باستانی پاریزی "متاسفانه مورخین قدیم ما خیلی کم در خصوصیات زندگی بزرگان و
امرا وارد می‌شدند، خصوصاً در مورد روابط آنها با زنان و روابط زنان خانواده با پکدیگر و دخالت
آنها در سیاست مملکت خیلی به اعمال و کتابی سخن بیان می‌آورند، و این خاصه، علاوه بر ترسی
که از احتمال افشاءی آن داشته‌اند، شاید بر خصوصیات اخلاقی و روحی و حجب اجتماعی و عصمت
مذهبی خود مورخین نیز مربوط می‌شده است، و بالنتیجه از یک عنصر مهم تاریخ‌ساز که جای پای
زن در تاریخ باشد غافل مانده‌اند، خصوصاً که وقتی بدانیم که بسیاری از کینه‌ها و نفرت‌های
خانوادگی زنانه موجبات کشته شدن سرداران و بزرگان و جنگ‌های بین‌الملل و آشفتگی‌های اقتصاد
و حتی سقوط دولتها بوده است، "علاوه بر اینها باید در بیان زندگانی زنان در حرمسراها توجه
داشت که حرمسازی و حرمسازی بسیاری مطالب از این دست بخاطر تعصبات موجود در هر دوره‌ای،

بطور وضوح در کتاب‌ها و آثار تاریخی نیامده است، و همین امر مشکل بزرگی برای ارائه یک کار تحقیقی در این زمینه بوجود آورده است، اما با تمام کمبود منابع، اثر حاضر ناحدی گوششانی از تاریخ اجتماعی ایران را در موضوع حرم‌سراها روش ساخته و نگاهی به پشت پرده‌های حرم‌سرا داشته و ما را از ماجراهای آندروپنی شاهان و بزرگان آگاه ساخته است، گرچه به کوتاه سخن، خود حرم‌بازان و حرم‌سازان نیز به آنکه خود بدانند جزئی از اسباب مضحکه نظام صفتی بر خود کامگی و عیاشی خود شدند، و در همان حرم‌سراها که ساخته بودند زندانی گشتدند، و بدون آنکه بتوانند اثری از شخصیت خود به عنوان یک انسان بروز دهند در کنار کنیزکان زیباروی در جستجوی لذات حیوانی خویش، عمر به پایان بردند.

به سخنی دیگر "پشت پرده‌های حرم‌سرا" نگرش دیگری است به تاریخ بشریت مظلوم، زیرا که زن را جدا از مجموعه بشریت نمیتوان تصور کرد، و در تدوین چندین غمنامه‌ای از زندگانی زنان حرم‌سراها هر چند در تأثیف کتاب حاضر، مؤلف با تنگناهای دسترسی به منابع و مأخذ روپردازی بوده، و بخارط رعایت پاره‌ای مسائل نمیتوانسته بطور آشکار به بیان نحوه عشقباری‌ها و اعمال غیرانسانی داخل حرم‌سراها بپردازد، اما با تمام این مشکلات، تا حد بسیاری در کار خود موفق بوده است، و بسیار بجاست سعی و کوشش مؤلف که اغلب منابع و مأخذ این تأثیف را از نویسنده‌گان و محققان معاصر انتخاب کرده، چرا که این عمل وی، خود قائل شدن ارج و اهمیت به تالیفات معاصران است که بالاخره باید آثار آنان نیز به عنوان مأخذی در تاریخ ایران شناخته شود.

با توجه به این نکته که چاپهای اول و دوم کتاب در ماههای نخست انتشار نایاب شد، اینک با سپاس فراوان از استقبال بسیار مردم چاپ سوم را تقدیم دوستداران تاریخ اجتماعی ایران می‌داریم. با این امید که خوانندگان عزیز و اهل دانش و فضیلت مانند گذشته از راهنمائی‌های خوبش بهره‌مندمان سازند.

محمد باقر آنژلی

پیشگفتار

من ترجیح میدهم که نسل انسان به تمامی نابود شود نا اینکه
بماند و با تبدیل زن، ظرفیترین مخلوق الهی به یک وسیله
عیاشی و شهوترانی، از هر حیوانی پست تر گردد.
گاندی

در زمینه تألیف کتاب حاضر گرچه سخن بسیار است، اما در مقدمه بطور خلاصه بخاطر آشنایی
خوانندگان با نحوه گردآوری مطالب و تدوین آن، توضیح چند نکته ضرورت دارد. مطالب این کتاب
شاید بتواند برای خواننده شیرین باشد و موضوعاتی را بطور مدون در اختیار بگذارد، اما جمع آوری
آنچه که درین مجموعه هست، برای مؤلف کار آسانی نبوده است، زیرا در تاریخ زندگانی شاهان و
بزرگان گرچه در هر کتابی به اختصار در مورد وضع اجتماعی زنان، کترت زوجات و حرمسراها
مطالبی وجود دارد، ولی آنچنان نیست که بتواند علاقمندان به مسائل تاریخی را قانع کند و
اطلاعات پیشتری در زمینه مورد بحث دراختیارشان قرار دهد.

برای اینکه مجموعه‌ای منکی به اسناد و مدارک تاریخی در این مورد تدوین شود و از پرداختن
به موضوعات افواهی که سندیت ندارند تا حد ممکن پرهیز گردد، مؤلف ناچار بوده است که
کتابها و یادداشت‌های بسیاری را بخواند و مطالب زیادی را بررسی و با هم مقایسه کند تا بتواند
آنچه را که به واقعیت نزدیک بوده انتخاب کند. در این راه، چندین سال کار مؤلف دریوزگی از آثار
نویسنده‌گان و محققان بوده و هر کتابی را که امکان داشت مطالبی در زمینه مورد نظر در آن موجود
باشد مورد بررسی قرار داده است، زیرا اگر غیر از این عمل می‌شد راه ناصواب و خطای بود و در
تألیف اثری تاریخی، هر چند ناچیز و کم مقدار، لطمہ وارد می‌آید، بقول استاد پاریزی "... یک
حقوق تاریخ، برخلاف سایر اهل ذوق و اهل ادب، جز دریوزگی هفت شهر عشق آرشیوها و منابع
و مأخذ کاری ندارد، و اصلاً یک تحقیق تاریخی در چندین خواهد مرد اگر منکی به استاد گونه‌گون و

درواقع گدائی از این در و آن در نباشد، استنادی که هر ورقش خاک‌خور مسجدی و موزه‌ای و آرشیوی است." (۱)

و بمنتهی مؤلف در این گدائی نیز نتوانستمام بخاطر بی دست‌یابی موقیت کامل داشته باش و این‌ها در بیوگرافی را از احسان دیگران بخوبی انباشته کنم. اما باید برای آگاهی ماحبینظران مسائل تاریخی و علقمدان به کتاب یادآور شوم که در تألیف این کتاب از کوشش و تلاشی که برایم مقدور و میسر بود دریغ نکرده‌ام، گرچه منابع بسیار کمی در دسترس و دراختیار بود.

در این کتاب از شرح کلی وقایع تاریخی تاحد امکان صرفنظر شده، و تنها، حرکت در خطی بوده است که بتواند روشگر واقعیاتی در مورد زن و حرم‌سای پادشاهان و بزرگان وقدرتمندان و توجه ویژه‌برخی از آنان به جنس لطیف باشد، زیرا در طول تاریخ بسیاری از آنها که برایکه قدرت نکیه زده‌اند، گویا از رسیدن به مقام و منصب و یا مکنت و تروت هدف‌شان این بوده که هر چه بیشتر اسباب عیش و عشرت خود را فراهم آورند و بخصوص از وجود زن بعد کافی در دستگاه عربیش و طویل خوبیش بهره‌مند شوند، آنجنانکه همین توجه به موضوع پاد شده در بسیاری موارد کار اداره، مملکت را مختل ساخته و میسر تاریخ سلمه‌ها و کشورهایی را تغییر داده است. و گاه نیز تسلط همین زنان حرم بر پادشاه بگونه‌ای بوده که سوءاستفاده‌های بسیاری بوسیله آنها درجهت میل و خواسته سرداران و امیران انجام میگرفته و کار مملکت روبرو به آشوب و هرج و مرج میگذاشته است.

"اصلًا" در حکومت مطلقه که اختیار جمعی بدت یک تن نهاده می‌شود، از تاثیر قدرت جنس لطیف در تبدلات سیاست باید غافل بود، زیرا یک فرد هرقدر مقندر و متسلط باشد، مقهور نفس خوبیش است و زن تنها عاملی است که میتواند بر نفس آن فرد جبار مطلق العنان مسلط و قاهر شود.. مقصود اینست که این نازک‌دستان تنها عاملان مسلط بر پادشاهان بوده‌اند و رسم حرم‌سازی و حرم‌سازی قدیم اگر چه از جهتی مربوط به عشرت دولتی شاهان بود، از طرفی بسیاری از عمال و ولات و کارگزاران هم بودند که با اعزام و ارسال این امتعه نرم بدن، دل سنگ سلاطین را بخود رام می‌ساختند و در حقیقت بسیاری از این کنیزکان، کارگزاران و خبرگیران حکام و ولات در دربار شاه شمرده می‌شدند. " (۲)

ابن خلدون اندیشه‌مند و جامعه‌شناس معروف، ضمن بحث در پیرامون خصوصیات حکومت مطلقه و بریز و پیاش دستگاه سلطنتی می‌نویسد:

"یکی از مقتضیات طبیعی کشور داری ناز و نعمت و تحمل خواهی است و در نتیجه این عادات و رسوم بسیاری در میان اعضای دولت رواج می‌باید، و دخل ایشان با خرج برابری نمی‌کند، بدین سبب تهی دست در میان ایشان از بینوائی ممیرد و آنکه در ناز و نعمت است، مستمری خوبیش

۱- خاتون هفت قلعه، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، مقدمه، چاپ دوم، ص ۱

۲- همان، ص ۱۲۱

را صرف وسائل تجمل میکند و در فراخی معیشت و خوشگذرانی مستترق میگردد، انتهاء این وضع به مرحله‌ای میرسد که کلیه حقوق و مستمری خدمتگزاران دولت در برابر فزونی عادات تجملی کافی و واقعی نباید باشد.^(۳)

ابن خلدون سیس در بیان نتیجه‌ای بتگونه اعمال مینویسد: "در چندین شرایطی سلطان مستبد به مصادره اموال شروتندان می‌پردازد تا مخارج خود و ایادی و نزدیکان را تامین کند و چون از این راه احتیاج دولت واطرافیان فراهم نمی‌شود، ناچار دولت با افزایش خراج‌های گذشته وتحمیل مالیات‌های جدید می‌کوشد اطرافیان و لشکریان را راضی نگهدارد ولی این کوشش‌ها بی‌حاصل است، اساس حکومت متزلزل می‌شود و همسایان و قبایل تازه نفس از وضع موجود استفاده میکنند و بنیان دولت پوسیده را در هم می‌ریزند.^(۴)

به صورت حرم‌سازاری برای هر پادشاهی هزینه‌سیاری داشت که بر آحاد و افراد مملکت تحمل میشد و از طرف دیگر خود ثروت نیز تشکیل مجالس عیش و عشرت را بدنهای می‌آورد که گوشاهی از دارائی‌های اشخاص متول داشتن بنده‌ها و کنیزکان بود و در جمع بندی کلی رابطه‌ای در وجود ثروت با پیدایش حرم‌سازها و در نتیجه، فقر فقر، و لذت‌جویی اغنية مشاهده می‌شود.
"در حالیکه طبقات زحمتکش، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران در کمال عسرت بسر می‌بردند، طبقه‌اشراف و فئودال‌ها در نهایت تننم زندگی می‌کردند. دارائی اشراف به حکایت منابع تاریخی عبارت بود، از زرنده، جواهر، ملک مستغل (خیاع و عقار)، زینه و سیمه‌های ملک و ده، آسما، قنات، کاروانسرا، گرمابه اسب و قاطر و گلهای گوسفند و گاو و شتر و بنده‌های درم خربید و کنیزکان هنرمند و جزاً اینها...^(۵)
در این میان وزراء و امیران و سرداران نیز با تابی به پادشاهان معاصر خود از داشتن زنان و کنیزکان بی‌بهره نبوده‌اند، آنچنانکه... در تقسیم اموال موروهه خواجه رشید الدین که حاصل ۲۱ سال وزارت بوده به حرم و سریات^(۶) و خواجه سرایان و صدها کنیز بزمی خوریم.^(۷) و همین عوامل موجب میشد تا عیش و عشرت را یکی از امور جاری پادشاهان بدانند و بزرگان و اندیشندان نیز در آثار خود، دز بیان حکومت سلاطین، هر کدام بنوبه خویش اشاره بدان اعمال داشته باشد.
شاعر آزاد اندیش عرب ابوالعلاء^(۸) معزی هزار سال پیش، از مختمات یک جامعه طبقاتی در قرون وسطا سخن بمعیان می‌آورد، و از اقلیتی ناجیز که بر اکثریت مردم فرمان میرانند به سختی نتوهش میکند.

۳ - مقدمه‌این خلدون، ج ۱، ترجمه گنابادی، ص ۲۱۲ بعد

۴ - همان

۵ - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۲، ص ۴۰۳

۶ - کنیزاتی که با آنان همبستر میشده‌اند.

۷ - همان

ابوالعلاء^{۱۱} می‌گوید: "امیر کسی است که بر گرسنگی مردم توجه نمیکند، و تمام شب را به عیش و نوش می‌گذراند." (۸) و هولباک فیلسوف و متفکر مادی فرانسه در قرن هجدهم تیز در مورد سلاطین آن دوران چنین داوری میکند: "ما در روی زمین فقط پادشاهان و فرمانروایان نالایق و ظالمی را می‌بینیم که خوشگذرانی و عیاشی و تجمل در آنها، ایجاد یک نوع رخوت و سنتی نموده، تملق و چاپلوسی اطرافیان آنها را گرفتار فساد و تباہی ساخته و بقدرتی از آزادی سوءاستفاده نموده‌اند و کسی آنها را مورد عتاب و مجازات فوار نداده که جز تشذیب تباہی و فساد نتیجه" دیگری عاید آنان نشده است، بطورکلی، این فرمانروایان و سلاطین دارای استعداد، اخلاق و خاصیت حسنی نمی‌باشند. (۹) این فضلان نیز که از جهانگردان بنام قرن چهارم هجری است و مشاهدات خود را بسیار شیوا و ادبیانه در سفرنامه‌اش آورده در زمینه عیاشی‌ها و زنبارگی‌های برخی پادشاهان ممالک که به آنجا سفر کرده مطالب جالبی دارد، از جمله وی در مورد سنتی و عیاشی پادشاه روس می‌نویسد: "... تخت او بزرگ و با جواهر گرانبهای آرایش یافته، پهلوی وی چهل کنیز برای همخوابی با او روی تخت نشینند، او گاهی هم در حضور همراهانش با یکی از ایشان جماع میکند، او از تخت خوبیش پائین نمی‌آید و اگر بخواهد قفاه حاجت بکند در تخت انجام میدهد، و هر وقت بخواهد سوار شود اسب او را نزدیک می‌برد تا روی تخت پیاده شود..." (۱۰) آنچنانکه در سفرنامه این فضلان آمده، اعمال و رفتار این پادشاه روس که در زمینه اول قرن دهم میلادی سلطنت میکرده حکایتی از شکوه و عظمت و قدرت او نبوده، بلکه خفتن در کنار چهل کنیز بر روی تخت جواهرنشان و جماع هر ساعتماش در حضور اطرافیان، دیگر حالی برای او باقی نگذاشته بود تا بتواند لائق برای قفاه حاجت از تخت سلطنت کنار رود و یا برای سوار شدن قدمی از تخت خوبیش دور شود.

این فضلان همچنین در مورد حرم‌سرای پادشاه خرز می‌نویسد: "... پادشاه خرز را عادت اینست که بیست و پنج زن داشته باشد، هر یک از آیشان دختریکی از پادشاهان هم مرز وی میباشد و او را خواه و ناخواه میگیرد. او شصت کنیز برای همخوابی با خود دارد که هم‌شان بی‌اندازه زیبا هستند، زن‌های آزاد و کنیزان او هر یک در یک کاخ زیست می‌کند و یک قبیه مخصوص بخود دارد که از چوب ساج (۱۱) پوشیده شده است، اطراف هر قبیه را یک محوطه فرا گرفته و هر یک از ایشان

۸ - همان، ج ۴، ص ۹۵

۹ - همان، ص ۱۲۲

۱۰ - سفرنامه احمد بن فضلان بن العباسین را شد بن حماد، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، چاپ دوم، انتشارات شرق، ص ۱۵۸ ببعد به اختصار

۱۱ - ساج درختی است که بسیار بزرگ و تنورمند می‌شود و در هند می‌روید، چوب آن سیاه و محکم است و در خاک نمی‌پرسد.

خدمتکاری دارد که او را حفاظت کند. هر وقت شاه بخواهد با یکی از ایشان بخوابد نزد خدمتکار (حاجب) او می‌فرستد. وی او را زودتر از یک چشم برهمنزدن با خود می‌برد تا به بستر شاه میرساند و خود در آستانه قبه^(۱۲) شاه می‌ایستد و پس از آنکه شاه با او خوابید دستش را گرفته می‌برد و بعد از انجام عمل یک لحظه او را رها نمی‌کند.^(۱۳)

البته ناگفته نماند که همه ازدواج‌های سلطانی و طبقات ممتازه با زنان و دختران متعدد، صرفاً "جنبه" ارضاء شهوت نداشته است، بلکه در مواردی نیز به انگیزه سیاسی و مادی و به این خاطر که با سلطانی مراتب دولتی برقرار کنند انجام می‌گرفته و یا به جهت افزودن برثروت و یا گرفتن چهیز و هدایای سنتی از خانواده دختر تن به ازدواج‌های متعدد میدادند. با آنکه برخی از بزرگان توصیه می‌کنند که "پادشاه باید بردبار و پرحاوصله باشد و همیشه بر نفس اماره خود سوار باشد، نه آنکه نفس اماره را بر خود سوار نماید، و همیشه شهوت و غصب را مغلوب بدارد و نگذارد که بر روی غالب شوند."^(۱۴) اما بودماند دیگر متکرانی که با توجیه چند زنی و تجویز آن، بجهانهای بدست برخی عیاشان روزگار داده‌اند. ویل دورانت اشاره به نکته‌ظریفی دارد و می‌نویسد: "مرد ذاتاً" طبیعت چند همسری دارد، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر، و کار سخت، و نظارت دائمی زوجه میتواند تک‌همسری را تحمل کند.^(۱۵) با این استدلال، اگر قیود اخلاقی نیرومند نبود، و مال و مثالی نصیب مرد میشد که در اثر وجود همین ثروت، کار سختی نیز برایش پیش نمی‌آمد و همسر نخستین را هم به وسائلی راضی می‌کرد، آنوقت میشد چند همسری و داشتن حرم‌ها را توجیه کرد و مجاز شرد.

اما نباید فراموش کرد که در میان طوایف مختلف و عشیره‌هایی که بکار تولیدی از قبیل دامداری اشتغال دارند نیز مبالغه چند زنی وجود داشته است، اما نه به این خاطر که باسط عیش و عشرت برپا کنند، بلکه موضوع تولید بهشت در بین عشایر موجب این امر بوده است. زیرا زنان در اقتصاد دامی سهم مهمی دارند و بر اثر تقسیم کار و این که هر زنی میتواند تعداد محدودی گوسفتند را بدوشد، ایجاب می‌کند که تعداد زنان خانواده زیاد شود. این امر به سود مرد تمام می‌شود، چون قدرت اقتصادی در دست اوست، و چون نیروی کارگر گران است، بهترین راه، استفاده از ازدواج می‌باشد. در مواردی، زنان نخست خود به خواستگاری می‌روند و برای شوهرانشان زن می‌گیرند، زیرا این امر از بهره‌گشی آذان می‌کاهد.^(۱۶) حال در این میان لذتی هم نصیب مرد می‌شود و تنوعی

۱۲ - قبه، خانه گبیدی شکل و چادر را می‌گفتند.

۱۳ - همان، ص ۱۱۴

۱۴ - رستم التواریخ، محمد‌هاشم آصف (Rostam al-Hukma) به اهتمام محمد مشیری، ص ۴۶

۱۵ - تاریخ تبدیل، ویل دورانت، کتاب پنجم، بخش سوم، ص ۷۴، ترجمه ابوطالب صارمی

۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۲

در زندگی او بوجود می‌آید جای بحث نیست، زیرا این موضوع در درجه دوم اهمیت قرار دارد.
البته پادشاهانی را هم میتوان نام برد که حرم‌سرائی عربی و طویل نداشتند ولی به تحقیق
اغلب سلاطین دارای زنان متعدد و کنیزکان بسیار بوده‌اند، اماز آنجا که برخی شاهان در امر
مضاجعت (۱۷) زیاده‌روی کرده‌اند و کار ملک را بر کار عیش و نوش خویش ترجیح نداده‌اند و
عیاشی‌هایشان موجب نابسامانی مملکت و دستگاه‌های اداری شده است و یا کار حرم‌سراداریشان
آنچنان بوده که سایر مسائل را تحت الشاعم قرار داده لذا معروفیت خاصی یافته‌اند، وگرنه بطور
خلاصه در کتب تاریخ از وجود زنان و کنیزکان متعدد در دستگاه بسیاری از سلاطین مطالبی هست
ولی گروهی از آنان چنان توجهی در موضوع زنبارگی و غلامبارگی و عیش و نوش داشته‌اند که برای
خود فصل بزرگی در این زمینه در کتب تاریخ بازکرده‌اند.

البته نباید فراموش کرد که موضوع توجه به زنان و گستردن بساط عیش و نوش نیز در میان
پادشاهان یک سلسه متفاوت بوده است، و معمولاً آن تعداد از شاهانی که فراغتی از کار جنگ و
ستیز چه در داخل کشور و چه با ممالک بیگانه حاصل میکردند، چنین بساطی داشتند، بخصوص
پادشاهان اواخر هر سلسه نسبت به گذشتهای خود در این راه زیاده‌روی بیند داشته‌اند و اغلب
شاهان سریسله که مشکلاتی در تحکیم سلطنت جدید و نویای خود برایشان وجود داشت از چنین
مسائل دور بوده‌اند و حتی زندگانی عادی و معمولی خود را نیز فداء تثبیت سلسله تازه میکردند.
در زمینهٔ فصول مختلف این کتاب نیز باید توضیح داد که با توجه به مدارک و استناد موجود،
معی شده فقط حرم‌سراداری در میان پادشاهان و بزرگان ایران مورد بررسی قرار گیرد، اما از آنجا
که تحولاتی در مسیر تاریخ ایران موجب شده است تا تغییراتی در موضوع تشکیل حرم‌سراها و نحوهٔ
زندگانی زنان در دستگاه سلاطین بوجود آید لذا به موضوع چند زنی در بعضی از ممالک و اقوام
نیز به اختصار اشاره شده است. این نکته را نیز باید یاد آور شد که در تالیف کتاب کوشش بعمل
آمدۀ تا هر کجا مبالغه‌ای و اغراق غیرقابل قبول و باورنکردنی در کتب مورخین بوده با مقایسهٔ
سایر استاد و مدارک نسبت به انتخاب مطالب اقدام شود، که البته با اشاره به این اغراق‌گوئی‌ها در
متن کتاب، در همانجا، آن مطالب را مردود می‌شناسیم.

برای نمونه، رسم‌الحكمة (محمد‌هاشم آصف) در رسم‌التواریخ از نواب بندۀ پرور آقا محمد
رضا نامی یاد می‌کند (۱۸) که زنگ و حیله‌گر و در سلطنت کاملًا مستقل بوده است و نکته جالب
اینچاست که مورخ می‌گوید این جناب آقا محمد رضا... بر تختی نشسته بوده از زر ناب و جواهر
گرانیها که پنجاه ذرع در پنجاه ذرع بوده...." (۱۹) یعنی ۵۲ متر در ۵۲ متر که در حقیقت

۱۷ - نزدیکی و همبستری با زنان

۱۸ - به نوشته رسم‌التواریخ، این آقا محمد رضا ولد آقا کبیر صراف بوده که در زمان فتحعلیشاه

به هندوستان رفته و دعوی پادشاهی در آن دیار نموده است.

۱۹ - رسم‌التواریخ، پیشین، ص ۲۳

تخت وی مساحتی نزدیک به ۲۷۵۴ متر داشته است. حال با ما در اشتباهم یا آن مورخ چندین مبالغه‌ای روش کارش بوده. البته از مورخی که ناگاهانه ناپلئون بناپارت را پادشاه انگلستان میداند! بیش از این نمیتوان انتظار داشت، اما مطالب اغراق‌آمیزی که در مواردی بسیار ساده از جمله در کار به شکار پرداختن همین آقا محمد رضا آورده، میتواند خود نمونه‌ای از بزرگ‌نمایی غیرقابل قبول و قابع از طرف مورخ یاد شده باشد.

رسم الحکما در وصف شکار آقا محمد رضا می‌گوید: "... وقتی اراده به شکار نمود پنجاه هزار سوار و پیاده آراسته و پانصد فیل آذوقه‌کش و پیشخانه و پیشخانه و آتشخانه بسیار و سراپرده‌ها و خیمه‌های زربفت و مروارید دوخته ... و هزار و هفتصد سگ و یوز و گز تربیت یافته‌شکاری! و چهل مار بازیگر رقاص، و صد خرس و بونینه، و پنجهزار از لولیان شیرین کار طنان خواننده و نوازنده و سازنده و بازیگر و بندباز! همه رعناء و زیبا، همه ماهرو، همه هلال ابرو و همه دلربا و همه مشکین مو و همه شوخ و بی‌پروا و همه نیکوزلف و کیسو و خوش‌خلق و مجلس آرا ..." (۲۰) و در میان اینهمه اغنام و احشام و دلبران و پری‌پیکران "... چهل شیش پروردۀ که هر یک بقدرت‌کوتیری بودند و هر یک مولکی داشتند: " (۲۱)

بگفته مورخ محترم! این حضرت آقا محمد رضا به شکار میرفته! آنهم با این خدم و حشم که نه باورکردنش آسانست و نه این چندین به شکار رفتش مورد قبول است که علاوه بر آنهم عجایب، پنجهزار پری‌پیکر نیز همراه داشته باشد. البته بخارط اینکه صاحب رسم التواریخ نیز در تألیف این کتاب کمکی در ایجاد تنوع مطالب داشته باشد او را هم بی‌نصیب نمیشد گذاشت، بهمین خاطر از نوشته‌هایش برای بیان برخی مطالب اغراق‌آمیز از جمله جماع بعضی پادشاهان به حد غیرقابل باور در یک شب‌نروز، نکاتی آورده است، ضمناً "در هر فصلی، از آنجا که بدون تشریح وضع و موقعیت اجتماعی زنان، نمیشد بدروستی حق مطلب را ادا کرد و موضوع مورد نظر را توضیح داد، لذا نکاهی نیز به وضعیت اجتماعی زنان شده است.

در خاتمه از همه استادان و پیش‌گوستان و صاحبان اندیشه‌مو روحان حاضر که بخود اجازه داده‌ام با بودن آنها تأثیفی هر چند ناچیز داشته باشم پیوش میخواهم و اضافه میکنم که چه بسا راهنمایی آنان بتوانند چوانان علاقمند به موضوعات تاریخی را هر چه بیشتر جرات و شهامت پختند تا قدم در راه تحقیق و تأثیف بگذارند و در زمینه "تاریخ‌نگاری، شاگردانی کوچک در محضرشان باشند، و همچندین این بندۀ حقیر استدعا و انتظار دارد، اگر لغزشی در مطالب وجود داشت که حتی وجود دارد از راهنمایی و ارائه طریق دریغ نفرمایند.

* * *

کوتاه سخنی از زن در طول تاریخ

گرچه در کتاب حاضر سعی شده است تا بیشترین موضوع درباره "ایران و وجود زنان در حرم‌سای بزرگان و شاهان این سرزمین باشد، اما به صورت لازم‌ست تا نگرشی هر چند کوتاه نیز در تمامی طول تاریخ به زن و زندگی او داشته باشیم و از سرگذشت موجودی که همیشه بازیجه "هوس‌های مردان قرار میگرفته مطالعی بدانیم.

باید اعتراض کرد که چون تاریخ نویسان گذشته اغلب در خدمت بزرگان و سلاطین بوده‌اند، لذا همیشه کارهای آنان را در کتب تاریخی مینگاشتند، و لزومی نمیدیدند که زندگی زنان دروان خود را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، به همین خاطر کسی که قصد مشکافی در نوع و شکل زندگی زنان و وضع اجتماعی آنان را در گذشته داشته باشد، کمتر میتواند به منابعی "کامل" موشق دست یابد و غبار از چهره زنان در تاریخ گذشته جهان برگیرد و به معروف وضع آنان بپردازد.

منابع زیادی که معروف وضع زنان باشد و زندگی آنان را در اندرونی‌های شاهان و بزرگان بیان کند بطور وسیع وجود ندارد، و باید به مختصراً که از مأخذ مختلف بدست آمده قناعت کرد و به خلاصه‌ای از وضع زندگی زنان برای آشنا شدن با او در جهان اکتفا نمود و بهمین اندازه قائم و راضی بود.

در جهان آفرینش بنا به روایات موجود، اولین کسی که بهانه نخستین قتل تاریخ بشریت قرار گرفت، وجود یک زن بود، در رووهه الصفا آمده است که "حوا هر پار که حامله گشته بسری و دختری آوردی، و اول فرزندی که از او متولد گشت قابلی بود با توام خود اقلیماً، و دوم هابیل با خواهر خود لبودا، و چون ایشان به مرتبه بلوغ رسیدند، آدم بنابر فرمان ایزد تعالی خواست که لبودا را با قابلی نکاخ کرده و اقلیمیا را به هابیل دهد، قابلی بواسطه آنکه اقلیمیا جمالی فایق داشت ازین معنی امتناع نموده گفت من توام خود را نگذارم که در تحت تصرف دیگری درآید و تو از آن جهت که هابیل را از من دوست‌تر داری میخواهی که اقلیمیا را بدویذه‌ی، آدم گفت من این کار را بنابو خبر جبرائیل میکنم نه بواسطه شدت محبت هابیل، چه فرماتبرداری خداوند تعالی بربنده‌گان لازم‌ست.

قابلی راعناد ولجاج مسلوک داشته هر چند پدر او را نصیحت کرد سودمند نیفتاد، آخرالامر گفت قربان کنید و قربان هر که مقبول افتاد اقلیمیا او را باشد... "(۱)

خلاصه کلام اینکه هابیل و قابیل برسم آن روزگار قربانی کردند و قربانی هابیل مورد قبول پروردگار قرار گرفت، اما با اینهمه تن به این نتیجه آزمایش نداد و هابیل را تهدید به کشن نمود "... تا آنکه یک روز هابیل را بر سر کوهی در خواب یافت و به تعليم شیطان سنگی چنان برسر آن مظلوم زد که تا قیامت بیدار نگردد... "(۲)

داستان هابیل و قابیل گوجه نشانه‌ای است از این موضوع که از همان زمان مقصود این بوده که روابط جنسی زن و مرد تحت ضابطهٔ خاصی قرار گیرد و از طفیان آن جلوگیری شود، امام جعیان‌که آمد از دوران بسیار دور، بر سر این غریزهٔ بشری درگیری‌ها، نزاع‌ها و کشتارها وجود داشته و در میان سایر مسائل زندگانی انسان، جای ویژه‌ای را بخود اختصاص داده است.

بگفتهٔ یکی از نویسندهای معاصر، زن "... در دردیف عجیب و غریب‌ترین موجودات و بفرنج‌ترین مجھولات قرار دارد..." (۳) و "زن در تاریخ باستانی و دوران تاریک، یک داستان پر از رنج و محنت و مهلهک و مشقت و انواع محرومیت و مظلومیت بوده است، مردان قدیم تاریخ زنان را تحقیر میکردند و جز جمال ظاهر زن را نمی‌بینیدند و نمی‌خواستند به خاصیت فطری و امتیازات معنوی زن توجه داشته باشند، یا غافل از این معجون خلقت بودند که بتواند بزرگترین مردمی انسان باشد..." (۴) از همان آغاز توجه به زن جز برای اطفاء شهوت نبوده است، حتی در میان بزرگان دین شیخ گاهی از این جهت داستانها میخوانیم که چگونه پیامبری نیز در مقابل زن، دین و دل از کف می‌دهد و در خطر هوی نفس قرار می‌گیرد.

در داستان زندگانی داود پیامبر میخوانیم که "... خدا عزوجل بدو وحی کرد که نهایان تو به معرض امتحان آمدند و بلیهای تحمل کردند که تو نمکدهای، ابراهیم به کشن فرزند خود مبتلا شد، اسحاق کور شد و بعقوب به غم دوری یوسف دچار شد، ولی تو به اینگونه بليات نیفتاده‌ای. داود گفت پروردگارا مرا نیز چون بليات آنها ده و از عطیات آنها بهره‌ور کن.

خدا عزوجل وحی کرد که به معرض امتحان میروی مراقب باش، گوید: و روزی چند گذشت و شیطان بصورت کبوتر طلائی بیامد و به پیش‌داود افتاد و او به نماز ایستاده بود و دست برد که آن را بگیرد و کبوتر دور شد و داود بدنبال آن رفت و دورتر شد تا به سوراخی افتاد و برفت تا آن را بگیرد و کبوتر از سوی از پرواز آمد و داود بنگویست کجا می‌رود که کس بدنبال آن فرستد. گویند:

۱- روضة الصفا، میر محمد بن شیدر هان الدین خواندن شاه مشهور به میرخواند. ج ۱، ص ۳۶

۲- همان

۳- حقوق زن در اسلام با زنان پیامبر، حسین عmadزاده، ص ۱۶

۴- همان، ص ۲۲

و زنی را دید که بر بام خویش شستشو میکرد و بسیار زیبا بود و زن او را بدید و موه بینشاند و خویشن را بپوشاند و رفتار وی رغبت و شوق داد را بیفزوود و جستجو کرد و گفتند: "شهر وی در فلان اردوگاه است، و کس به فرقانزروای اردو فرستاد که اهریا^(۵) را سوی فلان دشمن فرست کنیرومندتر بفرستاد که پیروز شد و به داود نوشت. باز کس فرستاد که او را سوی فلان دشمن فرست کنیرومندتر بود و بفرستاد و باز فیروز شد. گویید: فرمانده اردوگاه قضیه را به داود نوشت و پاسخ آمد که او را سوی فلان دشمن فرست و فرستاد و این بار شهر زن کشته شد و داود زن را بگرفت و اندک مدتی با وی بیود که خدا دو فرشته بصورت انسان فرستاد که خواستند به نزد او شوند و روز عبادت داود بود و نگهبانان مانع شدند، و از دیوار به نمازگاه وی درآمدند و داود به نماز بود که آنها را پیش روی خود نشسته دید و بترسید. گفتند بیم مدارکه ما دو جریفیم که یکیمان از دیگری ستم دیده و به حق میان ما داوری کن. گفت: قصه خویش را بگویید. یکیشان گفت: این برادر من است که نودونه گوسفند دارد و من یکی دارم و میخواهد گوسفند مرا بگیرد که گوسفندان خویش را کامل کند. به دیگری گفت: "تو چه میگویی؟ گفت: من نودونه گوسفند دارم و برادرم یکی دارد و میخواهم آن را از او بگیرم که صد گوسفند داشته باشم و اورضایت نمیدهد. داود گفت: بترا نگذاریم چندین کنی، گفت نتوانی مرا بازداری. داود گفت: اگر بینین کار دست زنی به اینجا و اینجای میزیم، و بینی و پیشانی خویش را نشان داد. گفت: ای داود حق اینست که به اینجا و اینجای تو بزند که نودونه زن داشتی و اهریا یک زن داشت و پیوسته او را به معرض خطر فرستادی تا کشته شد و زن را بگرفتی. و داود نظر کرد و کس را ندید و بدائست که به معرض امتحان بوده و در بلیه آفتاده است و به سجده افتاد و زاری کرد و چهل روز سجده کرد و گریست و جز به ضرورت سربرند داشت و باز به سجده رفت و گریست که از اشک وی علف روئید، پس از چهل روز خدا بدو وحی کرد که ای داود سربردار که تو را بخشیدم.^(۶)

البته ناگفته نگذیریم که داود بنا به روایاتی که در تاریخ طبری آمده، ایام را به سه قسمت کرده بود. روزی میان مردم داوری میکرد، و روزی برای عبادت خدا به خلوت می‌نشست، و روزی با زنان خویش بسر میبرد. او نودونه زن داشت که به آنها اکتفا نکرد و آنچنانکه خواندید با وجود تذکر قبیلی خداوند که قصد آزمایش او را داشت دل در گروی عشق زن اهنیا نهاد و او را نیز به چنگ آورد که از آن زن، سلیمان پا به عرصه وجود گذاشت.

از گذشته‌های دور، در هر جامعه‌ای که علم و دانش و اخلاق و فضیلت بیشتر بود زن نیز از آزادی‌هایی برخودار میشد، و هر اندازه خرافات و نادانی حاکم بر جوامع میگشت زن نیز در

۵- نام شهر زن اهریا بود.

۶- تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، تالیف محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاپنده،

شدیدترین شرایط تعاملات جاهلانه مردان قرار می‌گرفت.

به‌هر صورت در هر دوره تاریخی، توجه به زن از جهت اطفاء شهوت بیش از جهات دیگر مورد نظر بوده، آنچنانکه تعاملات جنسی در نظر چینیان مانند گرسنگی، حاجتی طبیعی بشمار میرفت و از دیرگاه روسی خانه‌ها برای رفع خواجی جنسی در آن سرزمین وجود داشته و دولت بر این موسسات نظارت می‌کرده است. مارکوپولو می‌گوید: "در دوره قوبیلای قآلان، روسیان بسیار بودند و حکومت به آنها جواز میداد و آنها را تحت نظارت می‌گرفت و زیباترین آنها را به رایگان نزد سفیران می‌فرستاد." (۷)

از گذشته‌ها تاکنون، همیشه وضع اقتصادی جامعه، در توجه مردان به زن موثر بوده است. مردان شروتنند به تشکیل حرم‌سراها روی می‌آوردن و زنان دلخواه خویش را در آنجا گردمی‌آورند و مردان فقیر به روسی خانه‌ها برای دفع شهوت اکتفا می‌کرند. آنچنانکه در چین باستان نیز "تھیدستان" بیش از یک زن نمی‌گرفتند ولی مردم متوسط الحال می‌توانستند چند زن نگهداری کنند. غیر از زن اصلی، داشتن متنه نیز معمول بود و فرزند متنه یا زنان فرعی نیز مقام فرزندان اصلی را داشت. خاقان‌های چین در گذازه‌واری زنان زیبا افزایش می‌کردند. یکی از آنها برای محافظت حرم‌سرا، سه هزار خواجه‌سرا داشت که بیش از هشت سالگی آنها را خانه کرده بودند. (۸)

البته مرد چینی به بهانه‌های مختلف می‌توانست تجدید فراش کند و زن جدیدی را صاحب گردد، و بهترین و جالب‌ترین بهانه نیز برای راندن زن پرگوشی و نازابی بود. از طرف دیگر مرد چینی پس از مرگ همسر خود، می‌توانست بار دیگر صاحب همسر و همسرانی شود. اما زن چینی بعد از مرگ شوهر ازدواج مجدد برایش نایست بود، و حتی تا پایان سده نوزدهم، زنان بیوه چینی برای ابراز وفاداری نسبت به شوی فوت شده، خودکشی می‌کردند.

زن همیشه در تاریخ موجود بدیختی بوده است و هر گاه نیز در یک مقطع زمانی، خواسته نا خود را از حقوق و امتیازاتی برخوردار نماید، بار دیگر در اثر محدودیت‌هایی کوشش‌ها و تلاش‌هایش مورد هجوم قرار گرفته و حقوق بازیافته را از دست داده است.

کنفوشیوس، این فیلسوف اخلاق یا بقولی پیامبری که پنج قرن پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده، مرد را در جامعه چین قدیم حاکم، و زن را محکوم دانسته است که هرگز استقلالی ندارد. زن چینی قرن‌ها مانند اشیاء تجملی یا حیوانات اهلی بود و چینی‌ها یعنی کهن‌ترین ملل جهان در نهایت حقارت به زنان می‌نگریستند و پایشان را در قالب کفش‌های سنگین آهنه می‌نهادند تا بندی بر ہوس‌های آنان زده باشند. (۹)

۷- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۲

۸- همان، ص ۲۸۳

۹- بعدها این عمل در زبان نیز معمول شد.

در مصر باستان نیز داشتن زنان متعدد برای مردان آزاد بود، اما محدودیت‌های زیادی که در میان سایر ملل دنیا قدمی در مورد زن مشاهده میشود، در مصر چهره نشان نمیدهد، آنچنانکه در سلسله ملوک مصر و فراعنه پنج تن از زنها به مقام سلطنت رسیدند که معروفترین آنها کلتوباترا بود که بعدها زن امپراتور روم شد.^(۱۰)

البته نباید فراموش کرد که ارتباط کشورهای بابل و مصر و ایران با یکدیگر، چه بسا از جهت آداب و عادات تأثیراتی بر هم داشته‌اند، چرا که در آن روزگاران در این سه کشور زنان نسبت به سایر کشورها وملتها از حقوق بیشتری برخوردار بوده‌اند و در بسیاری موارد در امور مملکتی و سیاست وسلطنت شرکت داشته‌اند، اما با تمام این احوال، در این ممالک چند زنی میان مردان رایج بود و بخصوص سلاطین و بزرگان و تعاونی آنها که از تنعم بیشتری برخوردار بودند میتوانستند زنان بیشتری را نیز جهت ارضاً امیال شهوانی خود فراهم آورند، از جمله "رامسس دوم چند صد زن گرفت و صد پسر و پنچاه دختر بوجود آورد".^(۱۱)

مودم آتن نیز که در دنیا قدمی خود را از ملل متعدد جهان میدانستند، زن را مانند کالا در بازار خرید و فروش میکردند، زیرا آنان زنان را فرزندان شیطان و موجودی پلید می‌دانستند که جز نظافت خانه نمایاپستی کاری به آنها سپرده شود، اما همین مردم که زن را موجود پلیدی بحساب می‌آوردند، بمنظور دفع شهوت، نسبت به توانایی خود تعداد بسیاری را در اختیار می‌گرفتند. در یونان باستان با کشاندن زنان به عیاشی‌های بی حساب، فساد بی حدی نیز رونق گرفته بود. آنچنانکه "در میان روسیان، فواحش ممتاز در مجتمع مردان موقعیت خاصی داشتند و جمعی از سیاستمداران و فلاسفه در جلب محبت آنان با یکدیگر رقابت میکردند.^(۱۲) در بیان فساد در یونان باستان، در تاریخ تعدد و بل دورانی آمده است که: ... بازگانان پسران خوبروی وارد میکنند و آنان را به کسانی که بیش از دیگران پول بدنه‌ند میفرشند و باین ترتیب مردان زیبا رقیب عمده" روسیان ممتاز بشمار میروند: گاه زنان با همجناس خود روابط جنسی برقرار می‌کنند. تقویم‌پوس با بیانات مبالغه‌آمیز معلمان اخلاق میگوید: جوانان تمام وقت خود را در عیش و عشرت با دختران و مطبمان می‌گذرانند، و آنانکه کمی من تنزند خویشتن را وقف قمار و فساد می‌نمایند و مردم بطور کلی، بیش از آنکه متوجه بهبود وضع دولت خود باشند، در مجالس عیش و عشرت و تغیرات عمومی وقت صرف می‌کنند، جلوگیری از تولید نسل چه از راه سقط، با کشتن نوزاد، آئین روز بود، ارسطر پادشاهی می‌کند که بعضی زنان با مالیدن روغن میوه سرو به دهانه رحم و بسا مالیدن مرهم سرب مخلوط با صمغ و روغن زیتون از بچددار شدن جلوگیری می‌کردند.

۱۰ - زنان بهامبر اسلام، پیشین، ص ۴۹

۱۱ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۳

۱۲ - همان، ص ۲۹۵

همچنین در تاریخ تمدن ویل دورانت آمده است که یک مرد میتواند علاوه بر همسر خویش با زنان دیگر نیز آمیزش کند . دموستنس می‌گوید : از فواحش متعتم میبریم ، با کنیزکان وزنان غیرمشروع خود در اوقات روز ، سلامت جسم خویش را تامین میکیم و زنانمان فرزندان مشروع برای مسا می‌آورند و وفادارانه خانه‌ایمان را حفظ و حراست می‌کنند .

می‌بینیم که در یونان ، یا بقولی مهد تمدن دنیای باستان نیز زن موجودی است در جهت کامبخت و خدمتکاری مردان ، از هک سو بخاطر ارضاء شهود مورد توجه است وار طرف دیگر بخاطر انجام کارهای خانه ، و حتی این عقیده که تبدیل زن به فاحشه و نتیجه از آنان برای تعابرات جسمانی امری نیکو و پسندیده بشمار میرفت ، از جانب بزرگان و دانشمندان آنها نیز تائید شده است . در این میان جالب است که بدانند ، در اسپارت خلاف آنچه که در میان سایر اقوام عمل می‌گردند با این موضوع برخورد میشده است . آنچنانکه "مرد جز در موارد مخصوص حق گرفتن بیش از یک زن نداشت . از طرفی زن ، آزاد بود که بهر اندازه بخواهد شوهر داشته باشد . زنان عمدۀ اسپارت هر یک چند شوهر داشتند و این درجه اتحاط اخلاقی را بد نمیدانستند . "(۱۲)

البته باید اقرار کرد که در هیچ کجا تاریخ و در هیچ نوشته‌ای نه تنها شمشیر تیز انتقاد آنچنانکه لازم است علیه مردان بکار گرفته نشده بلکه در بسیاری موارد این عمل مردان مورد تائید قرار گرفته است . برای مثال در یونان باستان از پرداختن مردان به زنان متعدد هر چند بصورت فواحش جانبداری شده است ، درحالیکه موضوع چند شوهری اتحاط اخلاقی بشمار آمده و سرکوبگرانه با تعابرات و غایز جنسی زنان مقابله شده است . لازم به یادآوری است ، در دوره‌هاییکه چند شوهری وجود داشته قبح موضوع آنچنانکه اکنون از آن یاد میشود نه تنها جلوه نداشته بلکه عملی عادی نیز بشمار میرفته اما بعدها ، با تسلط مردان بر جامعه و ایجاد حکومت‌های پدرشاهی این مساله مورد نگوشه قرار گرفته است .

هرگاه در جامعه‌ای چند شوهری رشد میکرده ، فساد آن آشکار و تقبیح آن عمومیت داشته است اما عکس آن گویا موجب فساد و تباہی و اتحاط اخلاقی نمیگشته است ! در روم زن مانند کالابی دست‌بدست میگشت و با آنکه در همان دوران تعدد زوجات مشروع نبود ، هر مرد بخود اختیار میداد که دارای چندین همسر باشد ، اما وقتی موضوع چندشوهری نیز در جامعه روم رشد میکند و رواج می‌یابد ، بگفته علمای اخلاق فساد به کمال میرسد والنتین دوم امپراطور روم فرمان صادر میکند که این امر منوع شود و فقط مردان اگر بخواهند میتوانند بیش از یک زن داشتمانند . البته نباید طرح این موضوع ، و دفاع از زنان و مقایسه عمل چندشوهری را با چند زنی دلیل بر تائید این قضیه دانست ، اما اگر اصل بر این باشد که فساد توسعه نیابد ، همانگونه که عادات و آداب اجتماعی و سنت ملل مختلف و قوانین مذاهب بر غایز زن عنان میزند ، باید راه چاره‌ای نیز

برای جلوگیری از هوس‌های جنسی غیرمتعارف و غیرمعادل مردان بیاندیشند، چرا که آزاد گذاشتن مردان در هوسبازی‌ها چه بسا بیشتر به ترویج فساد در خانواده‌ها و جوامع کمک کند.

در دنیای قدیم زن را صاحب هیچ اختیاری نمی‌بینیم تا انتخاب کند، و در راه گزینش همسر دارای رای و عقیده‌ای باشد، همانگونه که کالائی را می‌خریدند و حیوانی را ابتداع می‌کردند، زن را نیز این چنین بدست می‌آوردند.

در میان اعراب دوره «جهالیت» چون شوهری می‌بیند یکی از وراست جامه^{۱۴} خود را بر روی سر زن او، حال مادر آن وراست باشد یا نامادری می‌افکند و او را به ارشت می‌بیند و آن زن را یا خود صاحب می‌بیند یا به دیگری تزویج می‌کند یا در حقیقت می‌فروخت و مهرش را برای خود می‌گرفت. زن آنچنان در میان اعراب دوره «جهالیت» حقیر شمرده می‌شود که «وقتی به یکی از مردان می‌گفتند دختری پیدا کردی این مژده^{۱۵} مولود، روی مرد را از فرط ناراحتی سیاه می‌نمود و خشمگین می‌شد و از شرم، این خبر با خوش را پنهان می‌کرد یا از کنارها فرار می‌نمود و با خود در انديشه فرومی‌يرفت که چگونه تن به خواری دهد، یعنی با داشتن دختر بسازد یا او را زنده زنده در گور سازد ... (۱۴)

زن در تاریخ زندگانی خود همیشه چون کالائی مورد معامله بوده است، که اگر به تشریح‌تمامی آنها در میان ملل مختلف بپردازیم خود کتابی خواهد شد با صفحات بسیار، اما از آنجا که مقصود ما بیان حقایقی در زمینه^{۱۶} بازیچه بودن زن برای عیاشی در میان پادشاهان، سلاطین و بزرگان ایران است و تصمیم بر چگونگی تشریح وضع حرم‌سراهای آنان داریم تا از زندگی زنان این سرزمین در هر دوره‌ای آگاه شویم، لذا در مورد سایر ملل و مذاهاب به اختصار مطالبی اکتفا می‌کنیم.

نه تنها ذر تاریخ بسیار دور جهان، بلکه در اروپای بعد از میلاد مسیح نیز وجود زن را به هیچ می‌شمردند و او را فقط کارخانه^{۱۷} دم‌سازی می‌دانستند که در اختیار هر مرد میتواند باشد. حالت است بدانید که "در سال ۵۷۶ میلادی در فرانسه انجمنی تشکیل دادند و درباره^{۱۸} زن به گفتگو پرداختند که آیا زن انسان است یا از نوع دیگریست، در پایان کار معتقد انجمن‌های زن‌شناس رای داد که زن انسان هست ولکن برای خدمت مرد آفریده شده است و بس." (۱۵)

زن در میان کلدانیان نیز ارزش تجاری داشت و فاقد هرگونه ارزش اجتماعی بود. کلدانیان برای زنان نرخ ثابتی در بازارها تعیین می‌کردند، و در حقیقت مزاوجت با زنان نوعی تجارت بود و دختران را می‌فروختند و یا به اجاره میدادند.

هرودوت می‌نویسد: "کلدانیان دختران زیبا را در میان جمع می‌کردند و آنها را می‌فروختند و از پول آنها جهیزیه برای دختران زشت تهیه می‌بینند. زن کلدانی حق ورود به معابر و مکان مقدس نداشت، زیرا آنها را نجس میدانستند. زن مطیع کامل پدر و شوهر، یا در حقیقت متعلق به

مالک خود بود و هر کس که زن او دختری بدنیا می‌آورد به او سلیمانی گفتند و کوچکترین خطای دختر موجب قتل او میشد.

هندوها نیز زن را مورد معامله قرار میدادند و داد و ستد زنان و دختران برای آنان تجارت سودبخشی به شمار می‌آمد. با اینکه تجارت زنان چنین نفعی برای هندوان داشت، اما این منعقت مانع آن نمیشد که در موارد عدیده دختران را زنده‌زنده دفن نکنند و زنان آبستن را سوتبرند و خونش را قربانی معابد نسازند. در میان هندوها به هنگام مرگ شوهر، زن بایستی زنده‌زنده نزد جد شوهر دفن شود یا را با مرده^{۱۶} شوهر بسوزانند. آنچنانکه یکی از اعیان هند بنام ماراثانکه دارای زنان متعددی نیز بود در زمان مرگ، همسرانش نیز تمامی با او سوزانده شدند. بطور کوتاه همین اندازه به ارزش زن در میان هندوها اشاره میکنیم که اورا به دو زنبلیل برنج میفرخند و به این مقدار اورا در اختیار هر مردی که خواهانش بود قرار میدادند.

در میان معتقدان به ادیان و مذاهبان مختلف، نیز چندان ارزشی در مورد زن نمی‌بینیم. چنانکه "بهودی‌ها با دختر خود مانند کنیز معامله میکردند و بخود حق فروش او را میدادند و دختر در میراث پدر حقی نداشت مگر آنکه اولاد ذکور نداشته باشد. یک عمل زشت‌تر در میان بهود بنا بر آنچه در تورات نوشته شده اینستکه برادر میتواند دختر برادر را به زنی بگیرد، و این رسم است که غالب، دختر را به عمو شوهر میدهدند. از طرف دیگر لازم است اگر برادری مرد برادر زنده زن او را بگیرد و اکثر این زن همان دختر خودش بود. بنا بر این دختر خود را بیک واسطه می‌گیرند..." (۱۶)

ما برای شرح بیشتر برخورد مردان با زنان در میان نصاری نیز قسمتی از نوشته‌های حسین عmadزاده نویسنده^{۱۷} کتاب زنان پیامبر اسلام رائق میکنیم که "در دوران جاهلیت روم و یونان یک زن بدون هیچ شرم و پروا مرتب با مردان متعددی ازدواج میکرد". (۱۷)

مارشل در قرن اول میلادی میتواند زنی در پنج سال با هشت شوهر هم‌آغوش بود و پدر مقدس بنام جروم در ۴۲۰ – ۳۴۰ میلادی زنی را نام میبرد که ۲۳ بار ازدواج کرده بود، و خود او بیست و سومین همسر و آخرین شوهر او بود تا آنجا که علمای اخلاق زنا را کاری معمولی بحساب آورده‌اند و فحشای آشکار را در دوران جوانی تجویز کردند. (۱۸)

آنچه آمد بطور اجمال گوشوهایی از تاریخ زندگی زنان و برخورد جوامع و اقوام مختلف با آنان بود که باز باید مذکور شد این همه تمامی غنیمه‌زندگانی زنان و دختران در تاریخ گذشته نیست، و از آنجا که زن را بهیچ می‌شمردند، لذا در موردشان نیز آنچنانکه روشنگر حقایقی باشد

۱۶- همان، ص ۵۷

۱۷- سال‌های ۱۴۰ تا ۱۴۵ میلادی

۱۸- همان، ص ۵۸، با اندکی تغییر

مطالیی در آثار گذشته‌کان بدست نمی‌آید، و ما در فصل‌های بعدی کتاب تا آنجا که منابع مختلف پاری داده است به بیان وضع زنان در دوره‌های گوناگون تاریخ بهویژه در ایران پرداخته‌ایم.

* * *

وضع خانواده در گمون اولیه

دوره مادرشاهی

در دوره گمون اولیه همانطور که کار و تولید عمومی بود، زن‌ها و مردها نیز بیکدیگر تعلق داشتند. در این دوره تقریباً "تمام اموال اشتراکی بود، مالکیت خصوصی وجود نداشت، از فقیر و غنی اثربنیود، زیرا بهره‌کشی و استثمار انسانی از انسان دیگر آغاز نشده بود. مرگان حقوق آمریکایی میگوید: در اثر تحقیقات بایان نتیجه میرسم که خانواده در طول عمر پسر شکل‌های مختلفی به خود گرفته که با شکل امروزی آن کاملاً مخالف است. امروز اینطور تصور میکنند که در دنیا خانواده فقط بر روی وحدت زوج و زوجه پعنی مونوگامی قرار داشته، ولی مطالعه تاریخ بدروی پسر نشان میدهد روزگاری بوده که تعداد زوجات و تعداد ازدواج یکدیگر را تکمیل میکرده است، و روابط جنسی پسر در داخل قبیله بهیچ قاعده و اصولی مقید نبود، هر مرد به هر زن و هر زن به هر مرد تعلق داشته است. حسد و فکر زنای با محروم وجود نداشت، زیرا که نه فقط در ادوار اولیه برادر و خواهر با یکدیگر زن و شوهر بودند، بلکه حتی امروز هم روابط جنسی میان والدین و فرزندان در میان عده‌ای از قبایل در آلاسکا، در مرکز آمریکای شالی، شیلی و هندوستان مجاز است.

در چنین وضعیتی در هیچگیک از شکل‌های خانواده‌های گروهی، نمیتوان به تحقیق دانست پدر فلان فرزند کیست، ولی مادرش معلوم است. مادر کلیه فرزندان خود را، فرزندان خانواده مشترک میخواند و نسبت به آنها وظایف مادری دارد و سلسله نسب از جانب مادر معین میشود. بعد از دوره مونوگامیک که مختصری بدان اشاره شد با گذشت زمان، روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها، یعنی زناشویی در بین اقوام همخون تحریم شد و خانواده سند یاسمیک (۱) بوجود آمد، در این بجزله یک مرد با یک زن زندگی میکند ولی تعدد

زوجات و رابطه داشتن با زنان دیگر یکی از حقوق مردان است، آما زن باید کاملاً "به مرد خود وفادار باشد، وزنای او با قسالت تنبیه و مجازات می‌شود.

در دورهٔ مادرشاهی فعالیت کشاورزی و سایر اعمال مهم اقتصادی بهمث زنان صورت می‌گرفت، به همین مناسبت مردم آن روزگار برای زنان ارزش و مقام بزرگ قابل بودند و نسوان را مظهر نعمت و فراوانی می‌خواندند و قوام و دوام اجتماع را بوجود آنان موقوف میدانستند. ارزش اقتصادی زنان سبب شده بود که ریاست اقوام و قبایل با آنان باشد. از مختصات این دوره یکی اینکه زنان فقط در کلان مادران وارد می‌شدند و فقط ازار او فرمانبرداری داشتند و شوهرها نیز در قبیلهٔ مادران وارد می‌شدند و از بانوی قبیلهٔ پیروی می‌کردند، و مردم فقط به اجداد مادری خود احترام می‌نمودند. در اجتماعات قبیله‌ای، مردم یعنی زنان و مردان روسای خود را تعیین می‌کردند و راجع به جنگ و صلح تصمیم می‌گرفتند، در این دوره غالباً "روسای قبیلهٔ از بین زنان انتخاب می‌شدند، به همین علت است که این دوره را دورهٔ مادرشاهی می‌خوانند.

دورهٔ پدرشاهی

در کمون اولیه تربیت و نگهداری حیوانات اهلی ابتدا بوسیلهٔ مردان صورت می‌گرفت، در حالیکه کار پرمشقت زراعت به وسیلهٔ زنان انجام می‌بیافت. کم‌کم اهمیت و تاثیر چوپانی در زندگی اقتصادی کلان‌ها آشکار شد و انسان موفق گردید که از گاو و گوسفند و اسب برای فعالیت کشاورزی و شخم زمین استفاده نماید و بار سنجین کشت و وزع را از دوش زنان بردارد. از این دوره است که مقام و ارزش زنان با تغییر طرز تولید تنزل می‌یابد و احترام و قدرت مردان فزونی می‌گیرد و به این ترتیب دورهٔ مادرشاهی سپری می‌شود و دورهٔ پدرشاهی جای آن را می‌گیرد.

پس از آنکه روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها تحریم شد گروه‌های خانوادهٔ شرکایی به صورت زن درآمد، یعنی حلقةٌ ثابتی از خویشان همخون از شاخهٔ زن بوجود آمد که اعضای آن نمیتوانستند میان یکدیگر ازدواج نمایند. تا مدتی که نسبت فقط از سمت زنان معین می‌شد، میراث معمولاً "به نزدیکترین اقوام یعنی به همخون‌های سمت مادر میرسید، زیرا ثروت زن می‌باشد در خود زن باقی بماند، به این ترتیب اگر مالک گله‌های او بین برادران و خواهران او و اختلاف آنها تقسیم می‌شد و فرزندان متوفی از پدر خود ارشی نمیردند، ولی با زیاد شدن ثروت و استقرار رژیم پدرشاهی قدرت مرد فزونی گرفت و کم‌کم نسبت بجای آنکه از سمت مادر تعیین شود از سمت پدر تعیین گردید و حقوق ارشی در بین همخون‌های سمت پدر تقسیم شد.

یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی، واژگون شدن رژیم مادرشاهی را بزرگترین انقلاب خانواده و شکست بزرگ تاریخی جنس زن می‌شارد، زیرا از این پس زن اسرار اقتصادی و بندهٔ شهوت مرد و

افزار ساده‌توالد و تنازل میگردد و مرد در خانه نیز فرمانروای مطلق میشود .
با این ترتیب با توجه به مسائل موجود در دوران‌های مادرشاهی و پدرشاهی موضوع مورد بحث
را در زمینه وضع زنان و حرم و حرم‌زاداری ادامه میدهیم .

* * *

حرم و حرم‌سرا

در کتاب تاریخ اجتماعی ایران تعریف مختصر و مفیدی در مورد حرم و حرم‌سرا در ایران آمده است که در اینجا برای شناختن دو محیط پاد شده قسمت‌هایی از آن مطالب را نقل می‌کنیم.

حزم به معنی دقیق کلمه، به منطق و حریم مقدسی گفته می‌شود که زنان در آنها منزل داشتند، یعنی آن بخشی از منزل که خانواده، یعنی زن‌ها و بچه‌ها در آن سکونت می‌کردند و کاملاً^۱ به روی اجانب بسته بود. قبل از اسلام زنان وابسته به طبقات ممتاز محدودیت‌هایی داشتند اما زنان وابسته به طبقات محروم در تمام ساعات در کوی و بربزنه به کار و فعالیت‌های معمولی خود مشغول بودند.

حرم‌سرا عبارت از ساختمانی بود شامل حیاط مشجر و گلکاری شده و آبدان^(۱) و ایوان و مهتابی^(۲) و غیره که زنان در آن زندگی می‌کردند و غیر از مردان خانواده، احمدی در محوطه آن قدم نمی‌گذاشت، مگر کنیزان، و احیاناً خادمان که به عنوان خدمتکار در قسمت اندرونی زندگی می‌کردند. با این حال، گاهی فالکیران، ستاره‌شناسان، بیزشکان که کماپیش دور مگرد بودند، مگر آنها که دکان پزشکی یعنی عطاری داشتند، و کسبه دوره‌گرد و نقالان به داخل حرم‌سرا خوانده می‌شدند. در این موارد، زنان نخست خود را در حجاب مخفی می‌کردند، سپس با آنان وارد گفتگو می‌شدند.

حزم محل زندگی خانوادگی بود، تعدد روزجات با آنکه شرعاً "تجویز شده بود، اصل کلی و مورد علاقه عموم مردان نبود، چه نگاهداری چندین زن در یک خانه، گذشته از جنبه اخلاقی، از نظر مالی و اقتصادی برای همه کس امکان پذیر نبود، زیرا ازدواج و پرداخت مهر و نگهداری و تامین غذا و سایر تنفلات آنها و تحمل اعتراضات زنان و مخارج فرزندان فقط از عهده اعیان و اشراف برمی‌آمد و ناچار اکثربت مردم به یک زن قناعت می‌کردند.

در دوران قرون وسطاً، قسمت اعظم عمر بانوان در محیط خانه، یعنی در حرم سپری می‌شد،

۱ - حوض، لغتنامه دهخدا، حرف الف ص ۶۶

۲ - ایوان جلو عمارت، فرهنگ عجمد، ص ۱۰۵۸

فقط در موقع دید و بازدیدهای دوستانه و شرکت در تشریفات خانوادگی یا مذهبی، یا هنگام رفتن به حمام زنانه، حرم را ترک میکردند، در آن روزگار، عملًا "اجتماعات مردان از زنان مجرا بسود و مردان فقط با مردان گفتگو و آمیزش میکردند، و از مسائلی که از لحاظ مردان مهم و جالب بسود سخن می‌گفتند.

در شب‌نشینی‌ها و مهمانی‌های شبانه، بیشتر مردان شرکت میکردند، و تنها به رقصه و کنیزان اجازه زروود به منفلن داده میشد، در ادبیات درختان قرون وسطی همواره مخاطب مردان بودند و جز در موارد استثنائی، نامی از زنان در میان نیست. حتی مردان وابسته به طبقه اشراف هنگام محاوره با زنان خود، رعایت ادب و احترام را نمیکردند، مردان کمتر با زنان خود سخن میگفتند و هرگز با آنان از خانه خارج نمیشدند. ملاقات و گفتگوی آنان بیشتر در محیط خانه و هنگام صرف غذا بود... حتی هنگام اعیاد بزرگ و تغزیحات و شادمانی‌های خانوادگی مانند عروسی و ختنه‌سوان و غیره، زنان و مردان به اتفاق هم در جشن‌ها، شرکت نمیکردند.

وقت زنان وابسته به طبقات ممتاز بیشتر به کارهای داخلی منزل و تعلیم و تربیت فرزندان و آرایش خود و ترتیب زادن مهمانی‌هایی برای دولستان سپری میشد، هنگامی که بانوان از هم پذیرایی میکردند، اخنگان، خانه را با گل می‌آراستند، حوضخانه و روی فرش اتاق از شاخه‌های یاسمن و گل سرخ پر میشد، خواجگان مخدمهای و نازی بالشها را در محل خود قرار میدادند، سپس داندهای معطر و شاخه‌های عود و تکه‌هایی از عنبر اشهب (۳) در مجرم می‌افکندند.

در ساعت مقرر مهمانان که بعضی از آنها روی خر و استر و برقی بر تخت روان نشته و کاملاً "خود را پوشانیده بودند وارد منزل میزبان خود میشدند و بیدرنگ چادر زینایر نگارنگ و ابریشمین را از سر برمهی داشتند و کفشها را از پا بیرون می‌کردند، بلافاصله خدمتکاران با لباسی آراسته و قیقهای مترسم، در حالی که کلابدانی نقره‌ای در گف داشتند، به مهمانان نزدیک میشندند و در دست هر یک از آنان گلاب می‌ریختند، و به آنان بادین و قوطه ابریشمین می‌دادند، تا چادر خود را در آن بگذارند. به تدریج هر یک از مهمانان بر روی بالش و مخدمهای که برای آنان پیش‌بینی شده بود مستقر میشندند و گفتگوهای پایان ناپذیر زنان، در موضوعات مختلف آغاز میشد، و راجع به شکل و مد لباس‌ها، طرق خود را بزمی و بزک، امود خرافاتی و عقیدتی و راه دلبری از شورهان و دیگر مسایل مربوط به زنان، نظیر عروسی، تولد نوزاد و مخارج زندگی، در تمام مدت روز صحبت و گفتگو می‌کردند، اندیشه‌های خرافی در زندگی مردم آن روزگار تاثیری عمیق داشت، کسانی که غیبگوئی و پیشگوئی میکردند، فروشنده‌گان حرز (۴) و تعویذ و معجون‌ها و مشروبات شهوت‌انگیز و جادوگران مودد توجه عموم بودند.

۲ - عنبری که به سهیدی زند

۴ - (بکسر حاوی سکون را) دعا شی که بر کاغذ نویسند و همراه خود نگاهدارند. فرهنگ عمد، ص ۴۲۱

هعینکه موقع خوردن عصرانه فرامیرسید، خدمتکاران با سینی‌های بزرگ که با انواع خوراکی‌ها و آچارها (۶) و نقل و حلواها تزیین شده بود، نزد بانوان می‌آمدند و آنها با میل و اشتها فراوان به خوردن مشغول میشدند، و با حرکاتی عشویانگیز بازوبند و دستبند خود را به صدا درمی‌آوردند، و با مهارت انگشتی و ناخن‌های براق و درخشان خود را به رخ رقیبان می‌کشیدند. برای تغزیه خاطر بانوان، خوانندگان و رقصمهای زن، هنرنمایی میکردند، و گاه هیاتی از خنیاگران، خوانندگان و جواری (۷) در این مجالس شرکت میکردند، استادانی هنرمند که از تعلیم بینایی بی‌نصیب بودند می‌توانستند در حرم وارد و با دیگر نوازندهای همکاری کنند، زندگی زنان بالاینکه کمابیش بخوبی میگذشت از لحاظ روحی و سطح فکر، بسیار منحط و پائین بود.

* * *

۵ - (به فتح تاوكسواو) پناه دادن، در پناه آوردن، حفظ کردن کسی، و نیز به معنی دعاها بی که بر کاغذ مینویسند و به گردن یا بازو می‌سندند برای دفع چشم‌زخم و رفع بلا و آفت، فرهنگ عمید، ص ۲۲۷

۶ - پروردها و ترشی‌ها در آبلیمو و سرکه و امثال آن، لغتنامه دهخدا، حرف الف ص ۴۴ - ترشی، هر چیز خوردنی که آن را در آبلیمو و سرکه خیساننده باشند و طعمش ترش شده باشد مثل

آجیل آچار، معنی چاشنی هم گفته‌اند، فرهنگ عمید، ص ۵۷

۷ - (به فتح جیم و کسر را) کنیزان، دختران، جمع جاریه، فرهنگ عمید، ص ۲۸۴

چو خسرو کند میل مستی و خواب شود بی‌گمان خاندانش خراب (۲) صاحب روضه‌الصفا معتقد است که برای نخستین بار پیشدادیان به وجود شراب پی‌بردند، و جمشید اولین کسی بود که سبب ظهور شراب شد، حال آنکه در همان کتاب در بیان پادشاهی طهمورث از می و میگاری سخنی بعیان آمده، اما داستانی که آورده نشان میدهد جمشید و کنیزی از کنیزکان وی به نوبه خود در کشف شراب سهمی داشتند.

در روایت آمده است که کنیزک جمشید مایع محتوی ظرفی را سهم مهلك می‌پندارد و برای نجات از زندگی که برای او همیشه توان با بیماری سرد در بوده است آن را می‌نوشد تا از قبه زندگی راحت شود و جان به جان آفرین تسلیم کند، لکن "خود را صحیح‌الزاج یافته، صورت واقعه را به عرض پادشاه میرساند و جمشید به مجرد این خبر مت فرح و سرور گشته به شرب مدام قیام می‌کند و در اکثر امراض شراب را بکار می‌برد و باعث شفای بیماران می‌شود و بهمین خاطر آن را شاء داروی خوانند." (۴)

بهرحال وجود شراب و شرب مدام آن، حکایت از سرخوشی و مستی و خوشگذرانی آن پادشاهان دارد و وجود کنیزک، وجود زبان متعدد را در دستگاهی مانند دربار پیشدادیان ثابت می‌کند. (۵)

* * *

۳ - همان، ص ۵۱۱

۴ - همان، ص ۵۱۸، با اندکی تغییر

۵ - بطور خلاصه پیشدادیان از آریانی‌هایی بودند که در شمال و شرق ایران پستان، از زمان مهاجرت خود تا نیمه سده هشتم قبل از میلاد حکومت داشتند. از پادشاهان بزرگ سلسله پیشدادی میتوان کیورث، هوشک، طهمورث، جمشید معروف به جمشید چم، و فریدون را نام برد. پس از فوت فریدون کرچه منوجه و کرشاسب پهلوسلطنت رسیدند اما سرگذشت قابل ذکری ندارند، پس از مرگ گرشاسب، پیران وی طوس و گستهم به سلطنت نرسیدند، زیرا بزرگان و پهلوانان ایرانی جمع شدند و کیقباد را به شاهی برگزیدند، وی نخستین پادشاه کیانی محسوب می‌شود.

پیشدادیان

نشانه‌ای از عیش و عشرت

گرچه در کتب تاریخی کمتر سخنی از پیشدادیان میتوان یافت و اطلاعات و آگاهی لازم در مورد این سلسله بسیار ضعیف است، اما با تتمامی این نتیجه‌ها، چون به مدقاق این بیت که گفته شده: نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومورث بود و کیومورث پادشاه پیشدادی را نخستین فرد این سلسله خوانده‌اند، لذا ما نیز به مطالبی که در مورد این سلسله در روضة‌الصفا مسطور است بسته میکنیم و از این مختصر در می‌یابیم که توجه به زن و فراهم ساختن بساد عیش و عشرت در آن دوره چگونه بوده است. در روضة‌الصفا وقتی سخن از طهمورث دیوبند است، ضمن آنکه از او به عنوان پادشاهی خودمند و شهرباری با عدل و انصاف یاد شده، از خوشگذرانی و بزم‌آرایی و قدح‌بیمامی وی نیز مطلع نوشته شده است.

نه ش ب تا سحر با گل‌عذاران
ز شادی و نشاط باده نوشان
بین‌دازند خرقه، خرقه‌پوشان^(۱)
و صاحب روضة‌الصفا بعد از بیان این عیاشی‌ها و دل‌سپردن به حوری و شان و میگساری طهمورث، از دادن پند و اندرز به بزرگان و سلطانین نیز غفلت نمیکند. ... و به بدیبهه "عقل معلوم است که چون شاهبان کشور و قهرمان لشکر بفاعت عنفوان شباب را در شکار و شراب صرف کند، کجا به کفايت مهم انانم^(۲) قیام نماید و چگونه از عهده وظایف ارزاق خدم و حقوق مواجب سپاه و حشم بپرون آید.

۱- روضة‌الصفا، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۵

۲- (به فتح همزه) خلق، مخلوق، مردمان، آفریده‌شدگان لغت‌نامه دهخدا، حرف همزه، من ۲۶۲

ماد

خلاصه‌ای از تشکیل دولت ماد

مادی‌ها مردمانی بودند آریائی نژاد که در ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد سلطنت ماد را تاسیس کردند. بنظر بعضی مورخان، نمیتوان تاریخ دولت ماد و سلطنت آنان را فصلی جداگانه دانست و به عنوان سلسله‌ای به مفهوم آنچه که در کتب تاریخی با آنان آشنا هستیم از آن نام برد. بلکه تاریخ نویسان غالباً "سرگذشت آنان را همچون مقدمه‌ای بر تاریخ هخامنشیان نقل کرده و میکنند. شاید تا صد سال پیش بخاطر در دسترس نبودن آثار ارزشمند تاریخی و اسناد کتبی این سخن را که سلسله ماد مقدمه‌ایست بر تاریخ هخامنشیان، میشد پذیرفت. ولی اکنون که در نتیجه کوشش باستان‌شناسان مدارک قابل توجهی جهت آکاهی تشقیق مطالب تاریخی ارائه شده است نمیتوان سلسله ماد را آنچنانکه منظور نظر برشی از مورخان است از اعتبار انداخت و از آنان بعنوان کوشددگان راه تاسیس سلسله هخامنشی نام برد.

البته ناگفته نماند که آثار بدست آمده، گرچه همگی بطور مستقیم به تاریخ ماد مربوط نمیشود و از تاریخ بابل و آشور و دیگر کشورهای شرق نزدیک حکایت میکنند، ولی در روش ساختن تاریخ ماد بسیار موثر است "زیرا مادها تنها قبیله‌های آریائی بودند که در سایه اتحاد، امپراتوری بزرگ آشور را برای همیشه شکست دادند و اقوام و قبایل بسیاری را از قید اسارت آشوریان متجاوز و ستمگر رهایی بخشیدند".^(۱)

مادها بیش از تشکیل سلسله هخامنشیان در بخش بزرگی از ایران فعلی سلطنت می‌کردند. گرچه از سلطنت مادها به عنوان دولت گونه و پا مشابه یک حکومت پادشاهی در بعضی نوشته‌ها یاد شده، اما با تمام این احوال، این قبیله‌های آریائی زیان حتی بیش از دو برابر روزگار

همانندشیان بر این سرزمین فرمانروایی داشتند، هکتنه یا همدان از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران و شهر معروف دنیای آن روز بود، و در سایهٔ حسن سپاست و کارданی افراد خاندان دیوک یا دیاکو، قبایل متفرقهٔ داوطلبانه یا بالاجبار در زیرپرچم واحدی گردآمده بودند. دیوک یا دیوکس که در آغاز امر دهقان‌زاده‌های فعال و مورد اعتماد بود، در سایهٔ حسن تدبیر، نخست به مقام داوری و پس از چندی از طرف مردم به پادشاهی برگزیده شد و سرانجام به یاری اکثریت خلق، پادشاهی‌های کوچک را بروانداخت.^(۲)

در مقابل دیوکس که بنیانگذار سلسلهٔ ماد بود میتوان از آستیاکس نام بود که در زمان او بسر اثر غلبهٔ کورش بر این پادشاه دوران سلطنت وی و حکومت مادها بسر رسید و در اثر مدارات کوروش قوم ماد و پارس با هم متحد شدند.

وضع زنان در دورهٔ ماد

از جزئیات زندگی زنان در دورهٔ مادها اطلاع چندانی در دست نیست، اما با خاطر وجود اختلاف طبقاتی در این دوره میتوان چنین نظر داد که زنان نیز از زندگانی اجتماعی یکسانی برخوردار نبوده‌اند، زیرا در مقابل روسا و سران قبایل ثروتمند، گروهی دیگر بصورت بردۀ و افرادی استثمار شدهٔ زندگی می‌کردند که زنان نیز در میان هر کدام از این قشرها از وضع خاصی برخوردار بوده‌اند. بهترین گواه ما در مورد وضع زنان دورهٔ ماد نقش برجهستهٔ آشوری نینوا مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است که صنایع از کوچاندن اهالی را که به اجبار صورت میگیرد نشان میدهد. از این نقش برجمی‌آید که "زنان آن دوران با صورت و موبی بازو و بدون حجاب حرکت میکردند و پیراهنی تنگ تا مج پا با آستینی کوتاه دربرمیکردند و ظاهرها" در فعالیت‌های اقتصادی دو شادوش مودان شوکت داشتند، و زنان نیز حمل قسمتی از مایحتاج زندگی را بعهدهٔ گرفته بودند.^(۳)

در میان آثار بدست آمده از دوران ماد به مقدار زیادی لوازم آرایش زنان برمیخوریم که عبارتند از سروچاق‌های مختلف و آثیت‌های مفرغی که دسته‌ای بشکل زنی عربان دارد که بگفتهٔ ویل دوران اینگونه لوازم آرایش میتواند در حد باتوان طبقات بالای اجتماع باشد که خود را با غازه^(۴) و جواهر می‌آستند. اما آنچه مسلم است در این دوران در اثر استقرار پدرشاهی، تا

۲ - همان، ص ۱۴۶

۳ - همان، ص ۱۵۱

۴ - بزرگ، گلگونه، سرخاب، گلگونه باشد که زنان برع نهند تا سرخ نماید، فرهنگ دهخدا، حرف

عنین، ۴۰

حدی از حقوق و اختیارات دیرین زنان کاسته شده بود. (۵) در زمینه «خصوصیات اجتماعی مادها» که میتواند روش‌گر مسایلی در مورد زنان آن دوره نیز باشد، باید به موضوع پدرشاهی توجه داشت. البته در طول زندگانی این قوم در ایران تحولات مختلفی در مورد سائل اجتماعی بوجود آمده که هر کدام به نوعی خود میتواند جای بحث و مذاقه باشد، ولی با تعام این احوال نمیتوان با اعتقاد کامل در هر دوره‌ای نسبت به موضوع زن و زندگی زنان قاطعانه نظر داد.

علاوه بر مساله پدرشاهی، آثار مکشوفه که خود غنیمتی است در تحقیقات تاریخی، نشان میدهد که در یک مقطع زمانی، مادرشاهی حاکم بر جامعه ماد بوده است. نقطه مسکونی که توسط هرتسفلد کشف شده، عبارت بوده از مساکن گلی عشیرتی و دسته‌جمعی، و طرز ساختن آن حاکی از وجود نکاح دسته‌جمعی و مادرشاهی. شاید این مساله مربوط به قبل از تشکیل سلطنت مادها باشد، چرا که قوم ماد به ظن قوی در قرن دهم قبل از میلاد در آذربایجان و کردستان امروزی سکنی داشتند، در حالیکه سلطنت ماد از قرن هفتم قبل از میلاد پی‌افکنده شد.

پیدایش بردگی و وجود نظام پرده‌داری، زن را نیز از مقام اول اجتماعی خود که در نظام مادرشاهی داشت به مقام دوم تنزل داد. در این مرحله کاری که زن در خانه انجام میداد در پهلوی کار پرمحصول مرد هیچ بود. از همین جا میتوان فهمید که نجات زن و مساوات او با مرد تا وقتی که زن از کار مثر اجتماعی برکنار باشد غیرممکن است. (۶)

در جایمه بردگه داری ماد از وجود کنیزکان نیز نشانه‌ای هست که عنوان بردگان وايسو (Vaisu) از آنان یاد شده است، اینان بردگان خانگی بودند و جزو خانواده و یا حتی عشیره ویس (Vis) بشمار میرفتند، بخصوص زنان بردگه یا کنیزکان خانگی بسیار بودند. بطور کلی همانگونه که قبلاً نیز مختصر اشاره‌ای شد، در عین حال که زنان طبقات پائین بصورت کنیزکانی در خانواده‌های متمول برای گذران زندگی بسر میردند در طبقات بالای اجتماع، زنان در رفاه کامل می‌زیستند و از نعمت ثروت و تجمل که مختص اینگونه افراد در جایمه بردگه داری است استفاده می‌کردند و بر اربابه‌های گرانهای سوار میشدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگر میرفتند، تا آنجا که بر اثر همین تجمل برستی انقراض دولت ماد بسیار سریع تراز تشکیل آن صورت گرفت. آستیاگ یا ازدهاک (آستیاگ ۵۴۹-۵۴۰ق.م.) فرزند کهاکسار که به راحتی بر تخت سلطنت نشسته بود، به عیش و نوش و لذت بردن از آنچه نصیب وی شده بود پرداخت و مردم طبقات بالا نیز به تقليید از وی با ثروتی که به چنگ آورده بودند، دستورهای اخلاقی خشک و روش زندگی ساده و خشني را که داشتند کنار گذاشتند و رفته‌رفته آنها را فراموش کردند.

۵ - همان، ص ۱۵۱

۶ - همان، ج ۱، ص ۱۳۳

ازدواج در میان مادها

نخستین وظیفه آداب و تقالید اجتماعی که سازنده قوانین اخلاقی هر اجتماع می‌باشد، آنستکه روابط میان دو جنس مرد و زن را بر پایه‌های متین استوار سازد، چه این روابط پیوسته منشاء نزاع و تجاوز و انحطاط بشار می‌برود، اساسی ترین عمل تنظیم این روابط همان زناشویی است که میتوان آن را به عنوان اتحاد یک جفت زن و مرد برای بهبود و پیشرفت نسل آینده تعریف کرد، سازمان زناشویی بر حسب مکان و زمان همیشه اشکال مختلف پیدا کرده است، در دوره «مادها» نیز بنا به تحقیقاتی که انجام گرفته ازدواج مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است.

اگر به کشفیاتی که هر سفلد ارائه کرده توجه کنیم، وجود نکاح دسته‌جمیعی در دوره‌ای از تاریخ ماد نشانه‌ای از آن داشته‌است کمربدان و زنان بطور اشتراکی از روابط جنسی بروخودار بوده‌اند و تعلق و تملکی در مساله نزدیکی زنان و مردان وجود نداشته است، اینگونه ازدواج‌ها که در حقیقت یک نوع کمونیسم زناشویی بشار می‌آید در دوره‌های دیگر دینی باستان بصورت‌های چند شوه‌ی (Polyandry) و چند همسری (Monogamy) نیز دیده می‌شود که در نوع اخیر یک فرد با چند فرد غیرهمجنس خود ازدواج می‌کرده است، اما آنچه که سبب شده تا مردم تک همسری (Monogamy) را ترجیح دهند بدون تردید اختیارات جنسی نبوده، زیرا در انواع قبل از آن به حد کافی اختیاراتی در رفع نیاز خود داشته‌اند، تشکیل خانواده بصورت مونوگامیک باعث شد تا بجهه‌های از یک پدر مشخص و غیرقابل انکار بوجود آیند و وارث و مالک ثروت پدر خود بشوند، از مشخصات خانواده مونوگامیک یکی اینست که مرد کاملاً آزاد است و عده‌کثیری کنیز و غلام در اختیار دارد و میتواند با آزادی تمام از آنها متعنت شود، ولی اگر احیاناً زن به یاد روابط قدیمی جنسی بیفتند و بخواهد آن را تجدید کند، شدیدتر از کلیه ادوار گذشته تنبیه و مجازات می‌شود، باین ترتیب می‌بینیم که خانواده مذکور در حقیقت مونوگامیک نیست مگر برای زن.

پیدایش خانواده مونوگامیک یکی از نشانه‌های مشخص‌کننده تمدن است که در کنار بردگی و مالکیت خصوصی در جوامع بشری ظهر کرده است، دوره «ماد همچنانکه اشاره شد دوره پدرشاهی است، از دوره پدرشاهی به بعد زن موظف است، خلاف دوره‌های آزادی جنسی یا چندشوه‌ی، قبل و بعد از زناشویی عفت خود را حفظ کند و مطیع و منقاد شوهر خود باشد.

تعدد زوجات در میان مادی‌ها معمول بود و آنان فرزندان خود را تا سن روشن در میان زنان حرم‌سرا و خواجه‌سرا یان در حقیقت محبوس می‌کردند، و فرزندان پادشاه اینگونه سالهای کودکی خود را پشت سر می‌گذاشتند، در ازدواج‌ها مصلحت خانواده و دودمان حاکم برعشق و علاقه و تعامل زن و مرد بود و این چنین وصلت‌های مصلحتی که گاه موجب اقتدار پادشاهی می‌شده، در بسیاری از موارد در رفع کدورت‌ها و دشمنی‌ها نیز مؤثر بوده است، در تاریخ ماد می‌بینیم که بعد از مصالحة

بین لیدی و ماد و انعقاد پیمان صلح و تعیین مرز دو کشور، استیاگ پرسکیاکسار با دخترآلیات پادشاه لیدی ازدواج کرد. و از طرف دیگر مشاهده میکنیم در عیلام ضعیف شده و در حال اضلال نیز نابوپالاسار قبل از اینکه علیه آشور اقدام کند با کیاکسار عهدی می‌بنند و دختر او آمئی تیدا را برای پسر خود نابوخدونسور بزنی میگیرد. از جمله این ازدواج‌ها یکی هم وصلت کوش با دختر استیاگ است که پس از آخرین نبرد مادها و پارس و اتحاد این دو قوم انجام گرفت ولی قبل از کوش شوهر این زن را که اسپیان نام داشت و مدعی این تخت و تاج ماد بود اعدام کرد. منظور کوش این بود که برای مدعای خوبش یعنی حکومت قاتونی هر امیراتوری استیاگ دلایل متنق تهیه کند. (۲)

ظاهرا "در میان مادی‌ها و پارسیان مانند مصریان رسم بود که پسر و دختر و یا داماد پادشاه پیشین قانوناً به سلطنت میرسید. بدین ترتیب پادشاهان غالباً "با خواهران خود مزاوجت میکردند، و این رسم، خارج از خاندان سلطنتی نیز در ایران باستان و آسیای میانه جازی و ظاهرا "گرایشی بود به حفظ سهم مال و منال زن در داخل خانواده پدرشاهی و جلوگیری از خروج ان. به عقیده "ویل دورانت "... مذهب زرتشتی، اعتقاد به اهورامزدا و اهربیان و سازمان پدرشاهی با تسلط پدر در خانواده و تعدد زوجات" (۳) در میان مادها بوده و آنان با شریعت این دین آشنا بوده‌اند. بهمین لحاظ تعدد زوجات و اختیار کردن همخواهگان و کنیزکان مجاز شمرده میشده است.

در مورد تعدد زوجات، خلاف توشتمندی ویل دورانت که قسمتی از آن آمد زرتشتیان کنوی نه تنها به صراحة مذود می‌شانست بلکه اعتقاد دارند که "... در آئین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست و بگرفتن یک زن فرمان داده شده است. همانگونه که یک زن نمیتواند در آن واحد چند شوهر داشته باشد برای مرد نیز گرفتن چند زن روا نیست مگر اینکه مرگ یا علتی دیگر زن را از او جدا کرده و عطا" و شرعاً "بدون زن باشد. در ایران باستان یک نفر تنها در صورتی میتوانست با داشتن یکزن اقدام به گرفتن زن دیگر نماید که زن اولی او به تشخیص پزشک ناز بوده و قادر نبود برای شوهرش فرزندانی پارسا بوجود آورد. تنها در این صورت مرد میتوانست بمنظور ازدیاد نسل با اطلاع و موافقت زن اول زوجه دیگر اختیار نماید." (۴)

البته با پیش رفتن زمان و اشکار شدن بسیاری از مسائل در زمینه ازدواج با محارم و تعداد بسیار زنان حرم در دوره‌های ایران باستان بحث بیشتری خواهد شد و مطالب زیادتری در اختیار

۷ - بنظر میرسد که این زن باید خاله کوش باشد، چون مادر کوش شیر دختر استیاگ بایاختوویکو بود که به ازدواج کمبوجیه پدر کوش در آمده بود.

۸ - تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۱۶

۹ - مقام زن در ایران باستان، نگارش موبد اردشیر آذرگشتب، چاپ دوم، ص ۲۲

خوانندگان عزیز قوار خواهد گرفت، زیرا تاریخ فرهنگ ساکنان سوزمین ما چنانکه باید روشن نیست. بدون تردید اگر حفريات باستان‌شناسان در مساکن دیرین قوم ماد آغاز شود و آثار بيشتری در اختیار محققان و پژوهشگران قرار گيرد، بسیاري از خصوصيات اجتماعي آنان آشكار خواهد شد.

栗 高 築

هخا منشیان

نگاهی کوتاه به تشکیل دولت هخامنشی

"پارسیان که از دیرباز در ساحل چپ دجله مستقر شده بودند، در حدود ۲۰۰ ق.م در ناحیه پارسوماش واقع در شرق شوستر اقامت گزیدند و با استفاده از ضعف عیلام، تحت رهبری هخامنش، حکومت هخامنشیان را تاسیس گردند." (۱) گرچه هخامنش سرسلسله‌این دودمان بود اما بصورت یک پادشاه در ناحیه پارس فرمانروایی و پادشاهی نداشت، اما پسر او چیزی بیش را برشی از مورخان نخستین شاه این سلسله دانسته‌اند که به ترتیب تاریخ باید از اوبنام چشیش اول یاد کرد. آنچنانکه از گفته‌های پادشاهان آسور برمی‌آید "پارسی‌ها نیز مانند مادی‌ها مدت طویلی در تحت سلطه آشوری‌ها بودند." (۲) اما بعد از خارج شدن از قید آشور تابع ماد شدند، در این زمان ایشتوویکو یا آستیاگ بر سرزمین ماد فرمانروایی داشت و کمبوجیه که در حقیقت از او تبعیت میکرد، دختر اوی را به زنی گرفت و از این ازدواج کورش بدنیا آمد که از ۵۵۹ ق.م ۵۲۹ ق.م سلطنت کرد. در مورد خاندان هخامنش باید توضیح داد که اگر مبنای مطالعه ما بر روی افراد این سلسله از همان حدود سال ۲۰۰ ق.م باشد در حقیقت با چند کورش و چند کمبوجیه و چشیش روبرو خواهیم شد که کار خواننده را در تشخیص پادشاهان مورد بحث این خاندان تاحدی مشکل می‌سازد، ولی از آنجا که اغلب مورخان نیز بیشترین مطالب خود را در کار سلسله هخامنشیان بعد از جدا شدن شاخه‌های پارسی و ازنانی آورده‌اند و بنیانگذار سلسله هخامنشی را کورش بزرگ یا کورش اول دانسته‌اند، لذا اگر بدروستی محاسبه کنیم و ملاک را چیزی بیش اول پسر هخامنش قرار دهیم، بنیانگذار سلسله هخامنشیان، سومین کورش از این خاندان خواهد بود و پدر او نیز کمبوجیه دوم خوانده خواهد شد.

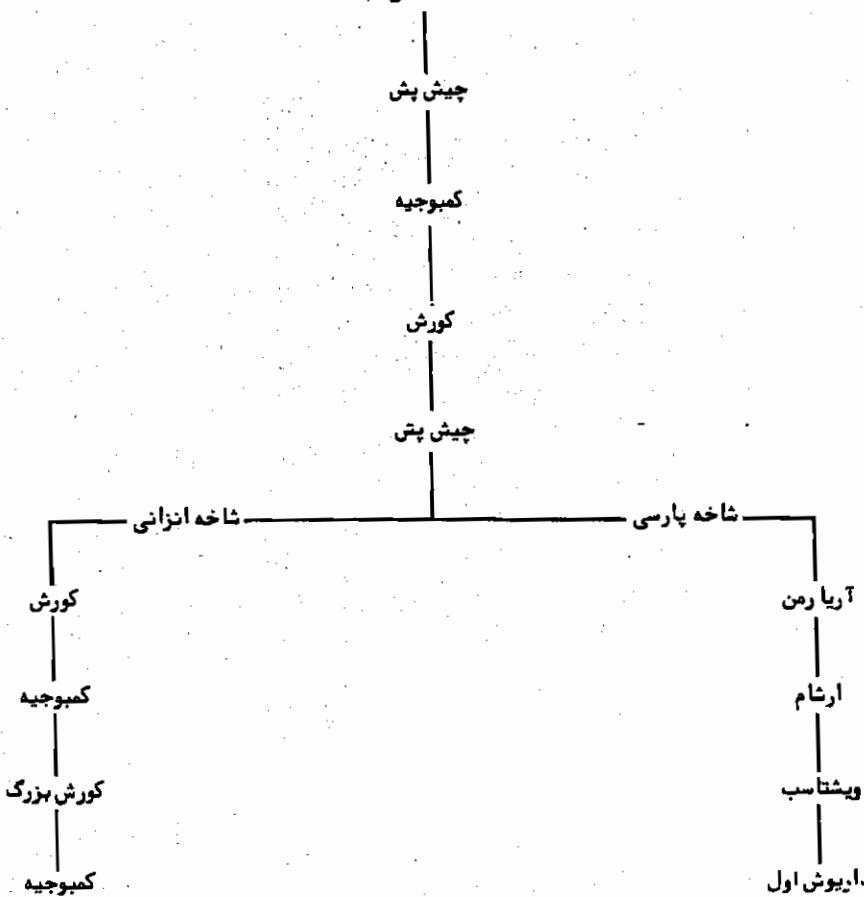
۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۰

۲- دوره تاریخ ایران، حسن پیرنیا مشیرالدوله و عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۶

همچنین اگر دو شاخه بودن سلسله هخامنشی را دزمنظر بگیریم داریوش اول آنچنانکه خود نیز در کتیبه بیستون میگوید، نهمین شاه از این سلسله میشود. اما اگر مبنای کار بر اصل به سلطنت رسیدن کورش باشد، داریوش نیز سومین پادشاه سلسله هخامنشی خواهد بود، چرا که امراء قبل از کورش دست‌نشاندگان و تابعان مادها بوده‌اند.

اما همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد تا زمان براندازی حکومت ماد وسیله «کورش، سلسله هخامنشیان» به عنوان یک سلسله مستقل شناخته نمیشود، بهمین لحاظ برای آنکه ما نیز از کورش بزرگ شروع کنیم و او را مبنای کار قوار دهیم، به این داستان هروdotus که چگونگی ازدواج پدر کورش، بدنبال آمدن و رشد یافتن و به سلطنت رسیدن بنیانگذار هخامنشی را شرح میدهد اشاره میکنیم.

هخامنش



هرودوت گوید: شاه ماد در خواب دید که از شکم دختر او ماندانا تاکی روئید که تمام آسیا را فرا گرفت. شاه، مغ‌ها را جمع کرده تعییر این خواب را خواست؛ و آنها گفتند دختر شاه پسری زاید که تمام آسیا را تسخیر نماید. شاه ماد از این تعییر بیندیشید و بالاخره صلاح دید دختر خود را به شخصی دهد که هوس طفیان در سر نداشته باشد. با این خیال کمبوجیه پادشاه پارس^(۲) را که دست نشانده ماد بود اختیار کرد و همینکه دخترش پسری آورد او را به وزیری هارپاک نام از خوبیان خود سپرد و امر به کشن وی کرد. وزیر هم اجرای این امر را از شبان خود خواست، و چون اتفاقاً در همان اوان زن چوپان سپاکو نام طلفی زائید که مرده بدنبیآمد، زن مانع از کشن کورش شده او را به پسری اختیار کرد. پس از آن طفل در خفا بزرگ شد تا به سن دوازده سالگی رسیده همبازی وزیرزاده‌ها گردید. روزی اتفاقاً در حین بازی به آنها تنید و سختی کرد و آنها شکایت او را نزد شاه برداشت. شاه، کورش را طلبید و از جرات و جلادت او در حیرت شد. پس از تحقیقات معلوم کرد که این پسر نویه است. ظاهراً از این قصبه خوشنود شد ولی بعد کورش را با مادرش به پارس فرستاد و وزیری را که غفلت در امر شاه کرده بود سیاست نمود. بدین ترتیب که در نهان امر کرد پسر او را کشتن و از کوشت او در میهمانی به پدر خوراند و دست و پای پسر مقتول را در ظرفی به او بثناش داد.

کورش در ولایت خود به آموختن اسب‌سواری و تیراندازی پرداخت تا به رشد رسید و طوابیف پارس را متعدد نموده بر شاه ماد قیام نمود. کار به جنگ کشید و در وهله‌اول کورش شکست خورد ولیکن ما یوس نشده بر جد خود افزواد تا آنکه شاه ماد به سرکردگی همان وزیری که سیاست کرده بود لشگری برای دفع کورش فرستاد و وزیر مژهور موقع را مفتتم دید که آنکارا به طرف کورش رفته انتقام خود را از شاه ماد بکشد.

بعد از این واقعه کورش قوی شد و عده‌ای از طوابیف که در تحت سلطان ماد بودند بطرف او رفتند. بالاخره ایختوییگو با قشونی به پارس به قصد کورش عزیمت نمود و در نزدیکی پاسارگاد^(۴) جنگ سختی روی داد که کورش فاتح، واو اسیر گردید.

البته روایت دیگری نیز وجود دارد که "... پدر کورش مردی ساده و از مردم عادی بوده است. کورش دوران جوانی را در دربار ایختوییگو گذراند و هواداران فراوان بودت آورد و حسن توجه عاله را جلب کرد. کورش میکوشید پارسیان را هر مادها فرمانروا سازد و تفوق بخشد."^(۵) اینگونه حکایت‌ها و روایتها گرچه با افسانه‌ها آمیخته است و نسبیت‌اند بدرستی به آنها مبنی بود، اما آنچه که مستفاد میشود اینستکه مادی‌های ناراضی نیز در سقوط ماد کشک‌هایی به کورش

۳- در حقیقت پادشاه قوم انزان، زیرا کمبوجیه از شاهزاده انسان بود.

۴- این محل قبل از داریوش بزرگ پایاخت دولت پارس بود که اکنون آنجا را مشهد مرغاب مینامند.

۵- تاریخ ایران، بطورشفسکی، ص ۱۵

کرده‌اند تا او به پیروزی برسد. به‌هرصورت وصلت کمیوجیه با دختر ایشتوویگو، به تحکیم قدرت هخامنشیان کمک کرد و فرزندش کورش که از این پیوند بدنیا آمد به نام کورش بزرگ بدانگذار سلسله هخامنشی شد.

موقعیت زنان در عهد هخامنشی

زنان در دوران هخامنشیان دارای زندگانی چندگانه‌ای بودند. از آنجا که بخصوص در ابتدای کار این سلسله فشاری از نظر زندگی اجتماعی بر ملل و اقوام تابعه وارد نمی‌شد در نتیجه در هر نقطه‌ای مردم هر ایالتی ضمن اطاعت کامل از پادشاه هخامنشیان، آداب و رسوم و عادات خاص خود را اعمال می‌کردند. گرچه اطلاعات کامل و کافی از فعالیت‌های اجتماعی زنان آن دوره را اختیار نیست اما با تکیه بر مطالبی که متضمن آگاهی‌های اقتصادی و عادات و سنت‌های مردم است، می‌توان تاحدی وضع زندگی زنان را در روزگار هخامنشیان روشن کرد.

ویل دورانیت در بررسی عامل مذهب و اثر آن در زندگی باتوان می‌نویسد: "در زمان زرتشت پیغمبر، زنان همانگونه که عادت پیشینیان بود منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و رفت می‌کردند و صاحب ملک و زمین می‌شدند و در آن تصرفات مالکانه داشتند و می‌توانستند مانند اغلب زنان روزگار حاضر، به نام شوهر با به وکالت از طرف او به کارهای مربوط به او رسیدگی کنند، بنابراین مقام زن مخصوصاً "در میان طبقه ثروتمدان نزول پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند، آزادی خود را حفظ کردند، ولی در مورد زنان دیگر گوشنهشی زمان حیفی که بر ایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی آنان را فرا گرفت. زنان طبقات بالای اجتماع جرات آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوشدار از خانه بیرون بیایند، و هرگز به آنان اجازه داده نمی‌شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقش‌هایی که از ایران باستان بر جای مانده هیچ صورت زن دیده نمی‌شود و نامی از ایشان بنظر نمیرسد. کنیزکان آزادی بیشتری داشتند، چه لازم بود از مهمنان خواجه خود پذیرائی کنند." (۶)

وجود اختلافات شدید و رواج بردگی نشان میدهد که زن نیز در میان ایرانیان عهد هخامنشی هرقدر به طبقات بالا نزدیکتر بود از احترام و تقدیر برخوردار می‌شد، برای زندگی رفاه بیشتری داشت و حتی قدرت‌هایی را در میان خانواده یا دربار بدست می‌آورد، اما از آزادی آمیزش با دیگران و ارتباط با عامه مردم محروم بود. و نمی‌توانست آنچنانکه زنان طبقات پائین بخاطر

اشتغال به کارهای مختلف با مردم جامعه خود رابطه داشتند، چنین ارتباطی در اجتماع برقرار سازد. زنان طبقات پائین دو شادوشن مردان در کارهای تولیدی شرکت داشتند و به تناسب سن خود مزد دریافت میکردند ولی با تام این احوال به استناد لوحه‌های بدست آمده از دوران هخامنشیان، هیچگاه مزد زن با مرد یکسان پرداخت نمیشد، مگر در مواردی که زن دارای تخصص ویژه‌ای بود، در حالیکه نسبت زنان کارگر به مردان در آن ورزگار بیش از امروز بوده است، دلیل وجود چنین نسبتی هم این بود که چون مردان بیشتر به خدمات نظامی میپرداختند، لذا زنان اغلب فعالیتهای صنعتی و ساختمانی دولتی را به عنده داشتند. استقرار رژیم بردگی و مظالم اجتماعی و اقتصادی ناشی از آن موجب شد که "افزايش بیرون از اداره برگان در این دوره، سختی‌هایی بر سر طبقه میانه‌پائین تر آورد. برگان جای زنان را در صنایع می‌گرفتند و اینان سبب کاهش درآمدات خانواده‌ها می‌شدند." (۲)

نتیجه این چنین وضعی موجب میشد تا طبقات محروم زندگی نکتبهاری را بگذرانند و طبقات بالا در رفاه زیاد و در ناز و نعمت بسیار زندگی کنند که بالطبع زنان هر کدام از این طبقات نیز از نظر شرایط زندگانی و وضع اجتماعی دارای حقوق متفاوت بودند و نسبتاً استند دارای وضع ثابتی در ایران باشند.

ویل دورانت در بیان زندگی طبقات مرده دوران هخامنشی می‌نویسد: "... خانه‌های زیبا و باغ‌های خرم و عالی داشتند که کاهی بصورت شکارگاه و محل نگاهداری مجموعه‌های گوناگون جانوران در می‌آمد. در خانه‌های خود اثاثیه گرانبهای جمع‌آوری میکردند، از قبیل میزهایی که روپوش طلا و نقره داشت یا با این دو فلز گرانبهای مبتکاری شده بود، و تخت‌هایی که روپوش‌های عالی آنها را از کشورهای دیگر وارد میکردند، و فرش‌های نرمی که همگونه رنگهای زمین و آسمان بر آنها دیده میشد و کف اتاق‌های خود را با آن مفروش میکردند. در جام‌های زرین شراب می‌نوشیدند و میزها و طاقجهای اتاق را با گلستان‌های ساخت بهگانگان می‌آربایتد. آوار خواندن و رقصیدن را دوست داشتند و از نواختن چنگ و نی و طبل و دف لذت میبردند. گوهرهای گرانبهای در نزد ایشان فراوان بود و با آنها از تاج و گوشواره گرفته تا دستبند و کفش‌های مرصع می‌ساختند، مردان نیز به زیورآلات علاقمند بودند و گوش و کردن و بازووهای خود را با آنها می‌آراستند." (۸) البته متوجه از آوردن این مطلب بطور اخص بیان وضع زندگی اشراف در دوران هخامنشی نیست، اما همین موضوع بخوبی زندگی زنان آن زمان را که چگونه مقام و ارزش و اهمیت اجتماعی‌شان بر مبنای ثروت و دارایی بیشتر و زیستن در میان طبقات بالا بود نشان میدهد. آنچنانکه ثروت و دارایی خانوادگی از تولد نا مرگ در کنار زن ایرانی دوران هخامنشی موجب رفاه و ارزش او بود و عدم آن، زندگی دیگری برایش

۲- تاریخ هخامنشی، اوستاد، ترجمه دکتر محمد مقدم، ص ۱۰۵ ب بعد.

۸- تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۵

فراهم می‌ساخت، حتی در قبوری که بدست آمده کاملاً "این تفاوت آشکار است و زنان ثروتمندان با زینت‌آلات سیمین مدفن شده‌اند و زنان طبقات پائین با تزئینات مختصر آهند.

در دوره هخامنشیان زنان در دربار پادشاهان صاحب نفوذ و قدرت بودند و در اجرای مجازات‌ها و قضاوت نیز دخالت می‌کردند، گرچه "مرد" قدرت مطلقه در دست شاه بود. کلمای که از دهان وی ببرون می‌آمد، کافی بود که هر کس را بدون محاکمه و توضیح به کشتن دهد، اما گاهی نیز به مادر یا زنان سوگلی خوبیش این حق فرمان قتل صادر کردن را تفویض می‌کرد.^(۹)

در آن زمان همانگونه که آمد شاه قضاوت و محاکمه و دستور اجرای حکم را به عهده داشت، اما بیشتر اوقات کار قضاوت را به یکی از دانشنودان سالخورده، یا حکم‌عالی مرکب از هفت قاضی و محاکمه‌های محلی که در سراسر کشور وجود داشت تفویض می‌کرد. گرچه قوانین را کاهنان وضع می‌کردند و رسیدگی به دعاوی را در اختیار داشتند اما رفتارهای در زمان‌های متاخرتر هخامنشیان، زنان درباری نیز در این امور دخالت می‌کردند و رسیدگی به اینگونه امور به آنان نیز واگذار می‌شد. لازم به توضیح است که در ایران و ممالک تابعه آن، ملل و مردمان مختلف آزاد بودند که موافق معتقدات دینی و عاداتشان رفتار کنند. آنها مختار بودند موسسات ملی، سلسله پادشاهان و امراء محلی و روحانیون خود را حفظ کنند. چیزی که ایران از ممالک تابعه می‌خواست این بود که تمام اهالی خودشان را بندگان شاه، یا چنانکه داریوش در کتبه‌های خود گوید، خودشان را از شاه دانسته، احکام مرکز را مجری، و قانون او را محفوظ دارند.

در آن زمان با اینکه تاج و تخت در ایران موروثی بود اولاد ذکور و یا در صورت نداشتن اولاد پسر یکی از نزدیکان خاندان برخخت سلطنت می‌نشست، اما در میان ملل تابعه دولت هخامنشی موقیعت زن را در حد بالای مشاهده می‌کنیم. از جمله "... در کاریه که تابع ایران بود، تاج و تخت پس از فوت پادشاه به زنش میرسید، نه به پسر یا سایر اقربیای ذکور او، و هرگاه این ترتیب نقض می‌شد، ملکه دادخواهی می‌کرد و ولات، موافق عادت ملکه را بر تخت می‌نشاندند".^(۱۰) زنان حرم شاهی، بخصوص در دوره‌های اخیر هخامنشیان نیز در دربار سلطنت بسیار داشتند و با خواجه‌سرايان در طرح‌بزی و سایل شکجه رقابت می‌کردند. باز بودن دست برخی از زنان دربار را در مورد مجازات دیگران می‌توان از زهردادن و کشتن استاتیوار زن اردشیر دوم و سیله مادر این پادشاه یاد کرد که از روی حسد انجام گرفت و پس از کشته شدن استاتیوار، مادر اردشیر، شاه را بر آن داشت تا دختر خود آتوسا را به زنی بگیرد.

پریستیس روزی با پسر خود به بازی نرد نشست و گروگان بازی یکی از خواجه‌سرايان بود، و چون پیروز شد فرمان داد تا زنده زنده آن خواجه را پوست کندند. این چنین نفوذی را در دربار

وسلله زنان در جابجای تاریخ میتوان دید که چگونه ضعف پادشاهانی چون اردشیر دوم موجب بیکتازی زنان حرم میشد و مادرش دستور میداد تا مجازات‌هایی را در وضع بسیار ناهمجاري به مرحله‌ای اجرا درآورند، برای شرح بیشتر اینگونه خودسری‌ها در بین زنان حرم نکته دیگری از اعمال پریستیس را می‌آوریم که روزی به فرمان اردشیر دوم قرار بود یک سرباز کاریابی را به هلاکت رسانند، اما مادر او دستور میدهد که در مورد این سرباز شکنجه را به حد نهایت برسانند، بدین معنا که ده روز تمام آن سرباز را به چهار میخ بکشند، چشمانش را بیرون آورند و آن اندازه سرب گداخته در گوش‌های او ببریزند تا جان تسلیم کند.

با تمام این احوال که گاه در دوران هخامنشیان زنانی را در اوج قدرت می‌بینیم، ولی دختران هیچگاه طرف توجه نبودند و ارزش پسران که برای پدرانشان سود اقتصادی داشتند و در جنگها بکار پادشاه میخوردند بسیار زیاد بود، "از گفته‌های ایرانیان قدیم در این باره یکی اینست که پدران از خدا مستلت نمی‌کنند که دختری به ایشان روزی کند، و فرشتگان، دختران را از نعمت‌هایی که خدا به آدمی بخشیده بشمار نمی‌آورند..." (۱۱) با توجه به مطلبی که آمد، ارزش فرزند پسر آنچنان بوده که شاه همه ساله برای پدرانی که پسران متعدد داشتند هدایای میفرستاده و مشوقی بوده برای خانواده‌ها که به داشتن فرزند پسر افتخار کنند و در تربیت او در خدمتگزاری به دستگاه سلطنت پکوشند.

بنا به روایت ویل دورانت، در تاریخ تمدن، سقط جنین برای زنان در دوره هخامنشی گناهی بزرگ محسوب میشد که مجازات اعدام را به دنبال داشت، حتی زنان شوهردار پادشاهی‌گانی که از راه زنا باردار میشدند مجبور بودند فرزند خواسته خود را به دنیا آورند، زیرا در غیراینصورت سخت کیفر میدیدند، اما با حفظ جنین و زادن او، گناه جنین زن یا دختری بخشیده میشد، با آنکه در یکی از تفسیرهای زرتشتی قدیم بنام بند هش، وسائل جلوگیری از باردار شدن ذکر شده، ولی زنان را از توصل به آن وسیله‌ها نیز بازمیداشتند.

با مطالب این بخش بخوبی میتوان به وضع زندگی زنان در دوره هخامنشی بی‌برد که چگونه هر چه زن به دارندگان مکنت و ثروت و قدرت و شوکت نزدیکتر میشود، سلطط اوینز بر امور پیرامون خود افزایش می‌یابد و هر چه در فقر و مسکنت غوطه‌ور شود از مزایای انسانی و از داشتن برخی امتیازات بشری دورتر میگردد و ارزش و احترام او نسبت به طبقه‌ای که در آنست مورد نظر و توجه قرار میگیرد.

ازدواج با محارم

همچنانکه در دوره مادها به ازدواج با محارم اشاره شد، در دوره هخامنشیان نیز پیوند زناشویی با محارم برای پاک نگاه داشتن خون نژاد خوبی مرسوم بوده و ازدواج‌های میان خواهر و برادر و پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است.^{۱۲} هر چند کوش و فرزندش کمبوجیه زرتشتی نبوده‌اند تا مطابق آئین زرتشت با محارم خود ازدواج کنند، با این حال می‌بینیم که ایشان نیز نسبت به چنین کاری علاقه نشان میدادند. بگفته هرودوت، کمبوجیه که خواهر خود را دوست میداشت، برخلاف قوانین پارس که معمول نبود کسی با خواهر خوبی ازدواج کند، قضاط شاهی را تحت فشار گذاشت تا راهی بیاباند و او را در رفع این مشکل یاری دهند. اینها به کمبوجیه جوابی دادند که عادلانه بود و هم بی‌خطر، توضیح آنکه گفتند قانونی را که چنین اجازه‌ای داده باشد نیافتدایم، ولی هست قانون دیگری که به شاه اجازه میدهد آنچه خواهد بکند، با این جواب از ترس کمبوجیه، پا روی قانون نتهادند و برای نجات خودشان، قانون دیگری یافتند که برای کمبوجیه مساعد بود، پس از آن کمبوجیه با خواهی که دوست داشت ازدواج کرد، و بعد از چندی خواهر دیگر را گرفت.^{۱۳} البته باید گفت که موضوع ازدواج با اقارب در میان زرتشتیان قدیم کار عادی بوده و هرودوت به دلیل اینکه پارسیان تا این تاریخ، زرتشتی نبوده و لاقل ناهید پرست بوده‌اند.^{۱۴} این ماله را در میان آنان مردود می‌شناسد، اما اگر تعدادی از شاهان می‌کنند...^{۱۵} شاید بنابر همین رسم بوده که داریوش سوم نیز خواهر خود ستایر را بزنی گرفت.^{۱۶} به صورت باید پذیرفت که در میان زرتشتیان در ایران باستان ازدواج با محارم رسم بوده است و خواهر و سایر اقارب را به زنی می‌گرفته‌اند، و حتی در کتاب شایست لاشایست صراحت دارد که اینگونه ازدواج گناهان بزرگ را از میان می‌برد. از طرف دیگر چون پادشاهان و درباریان به خاطر حفظ شئون طبقاتی و کوشش در پاک نگهداشتن خون خانوادگی با محارم و اقارب خوبی ازدواج

۱۲ - ازدواج با محارم را به اعتبار صحیح‌تر، ازدواج با اقارب میدانند که بعد در مورد این موضوع مطالب بیشتری خواهد آمد.

۱۳ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۳۴۹

۱۴ - نامید، ستاره زهره است که آن را مطربه، فلک هم گفته‌اند، در ایران قدیم آن را می‌پرستیده‌اند.

۱۵ - ایران باستان، پیشین، ص ۱۵۴۶

۱۶ - داریوش سوم به کدامان معروف بود که در ۳۳۰ ق. م. درگذشت.

میکردند، لاقل زنان و دختران رعایا از تجاوز آنها محفوظ بوده‌اند و رویه‌ای که نشان دهد پادشاهان هخامنشی به زنان و دختران رعایا در مملکت دست درازی آشکار داشته‌اند وجود ندارد، و به سبب مجاز بودن ازدواج در میان نزدیکان، زن زیبایی از محارم بارها مانند تخت سلطنت یا سایر اموال موروثی از این پادشاه به آن پادشاه میرسیده است، برای نمونه هوئائوسا یا آتوسا دختر کورش به ترتیب زن کبوچیه، گثوماتای معن، و داریوش بوده و کبوچیه علاوه بر ازدواج با آتوسا که قبل از نیز اشاره شد، با رکسانا خواهر دیگر خود نیز همبستر شد.^{۱۷} اما من حیث المجموع ازدواج‌های مکرر آتوسا با سه پادشاه که اولی یعنی کبوچیه همخون و برادر او به حساب می‌آید نشان میدهد که چگونه زن نیز چون سایر داشته‌های متوفی به پسر یا سایر نزدیکانش به اorth میرسیده، و ظاهراً "بنابه رسمی" که در زمان هخامنشیان وجود داشته قدرت پادشاه وقتی قانونی بحساب می‌آمده که زن وارثه خاندان سلطنتی را به ازدواج خود درآورد، در ارائه نمونه‌های دیگری از ازدواج با محارم باید بگوییم که داریوش دوم نیز با خواهر خود پاریساتیدا ازدواج کرده بود و فرزند ایشان اردشیر دوم هم پس از مرگ زن اول خود با دخترش آتوسا و آستردیدا ازدواج کرد.^{۱۸}

از آنجا که در بخش موضوع حرم‌راهی ایران در عهد باستان بارها مطالبی در زمینه ازدواج با اقارب بیان آمده است و تمامی نوشته‌ها به استناد آثار موزخان و تکرار آن در منابع مختلف بوده لذا هر چند که نمیتوان نظریه تاریخ‌نویسان متعدد را بطور کلی مردود شناخت اما برای رعایت عدالت در بیان نظرات موافق و مخالف، در چاپ دوم کتاب لازم آمد که با خاطر اعتراض بروخی از هموطنان زرتشتی، مطالبی را از کتاب مقام زن در ایران باستان نوشته موبد اردشیر آذرگشتب بیاوریم تا خوانندگان عزیز با تطبیق عقاید نویسنده‌گان مختلف، خود به قضایت بنشینند.

نویسنده کتاب کوچک مقام زن در ایران باستان که بویژه در رد موضوع ازدواج با نزدیکان اقدام به نشر آن کرده به علاقمندان تحقیق توصیه میکند تا برای دستیابی به حقیقت به آثار چند تن از کسانیکه اطلاعات وسیعی در زمینه ایران باستان، اوستا و مذهب زرتشت دارند مراجعه شود که خوشبختانه در کتاب پشت پرده‌های حرم‌زا در همین موضوع بیشترین مطالب از پکی ازترجمه‌های دکتر محمد مقدم انتخاب شده که مورد تائید نویسنده کتاب یاد شده نیز هست. اما بهر حال همانگونه که ذکر شد در جهت رعایت عدل و انصاف قسمت‌هایی از نوشته کتاب مقام زن در ایران باستان را عیناً و بطور خلاصه در اینجا می‌آوریم.

موبد آذرگشتب در این کتاب می‌نویسد: "... دشمنان دیرین ما یعنی یونانی‌ها برای اینکه رقیب بزرگ خودشان ایران را در دنیا به بدی مشهور نمایند تا آنجا که در قوه داشتند بما تهمت و ناسزا گفتند که پکی از آنها همین موضوع ازدواج با محارم است و برای اثبات گفته خود نیز

۱۷- تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۱۲۰ و تاریخ ماد، ص ۵۷۲

۱۸- البته این آتوسا نمیتواند آتوسای سابق الذکر باشد.

نمونه‌های ذکر نموده‌اند که ما سعی می‌کنیم این تهمت‌ها را با تناقضی که در گفتار گویندگان آنها دیده می‌شود رد نمائیم. "(۱۹)

نویسنده کتاب مقام زن در ایران باستان آنگاه حکایت ازدواج کهنجیه را با خواهر خود از قول هرودوت می‌آورد و آن را اتهامی بزرگ نسبت به شاه هخامنشی میداند و در رد عقیده^{۲۰} مورخ یونانی می‌نویسد: "... این تاریخ‌نویس یونانی با اینکه به کامبوزیا تهمت زناشویی با خواهر خود وارد می‌کند، در عین حال بطوط آشکار می‌نویسد که ازدواج برادر و خواهر در ایران آنروز مرسوم و متداول نبوده و کاری غیرعادی بوده است بوسیله در جاشی که می‌نویسد داوران سلطنتی توانستند از میان تمام قوانین مملکتی قانونی بیابند که خواهر را به برادر حلال کند، این جمله می‌بین آنست که ازدواج با محارم در دوره هخامنشی عملًا مرسوم نبوده و قوانین مملکتی و مذهبی آن عهد چنین کاری را مجاز و مباح نمیدانستند ولی مناسفانه نویسنده دیگر که بعد از هرودوت آمده و این مطلب را از او گرفته‌اند چون فاقد حسن نیت بودند بنفع خود تغییراتی در این جملات ساده داده و پدران ما را بطورکلی متهم به این عمل رشت نمودند.

.... نخستین نویسنده یونانی هم که به موضوع ازدواج اردشیر دوم با دختر خود آشاره نمود کتزیاس است که نوشته‌های او از بین رفته ولى پلوتارک که در سال ۶۴ بعد از میلاد متولد شده در شرح حال اردشیر دوم پادشاه هخامنشی باستاند گفته کتزیاس این پادشاه را متهم به ازدواج با دختر خود می‌کند. پلوتارک در این قسمت چنین می‌نویسد: اردشیر دوم (ارتاكزوس) یک کار کرد که کلیه بدی‌های او را نسبت به یونانیان جبران کرد و آن کشتن تیسافون دشمن بزرگ یونان بود که این پادشاه به اصرار مادرش پریزاد بکشت و چون پادشاه این کار را به اصرار مادر و طبق تعابیلات او انجام داد پریزاد از آن ببعد می‌کوشید که پادشاه را از خود راضی نگهدارد و در هیچ کاری برخلاف میل او رفتار نکند. پریزاد بارها دیده بود که پادشاه نسبت به یکی از دخترهای خود که آتوسا نام داشت علاقه زیادی دارد ولی می‌کوشید که این عشق و علاقه را از مادر خود و از مردم پوشیده نگهدارد. او بمحض اطلاع از این موضوع کوشید تا نسبت به نوه‌اش آتوسا علاقه پیشتری نشان دهد و هر وقت فرصت می‌یافت از زیبائی و حسن رفتار او نزد پادشاه تعریف می‌کرد و می‌گفت که او لیاقت پادشاهی دارد و عاقبت هم شاه را تحریک نمود تا با ازدواج کند.

اینجا باز با یک نظر سطحی می‌بینیم که شاه از اینکه به دختر خود عشق می‌ورزد از مردم و از مادرش خجالت می‌کشد و همواره می‌کوشد تا این موضوع را از نظر آنها پوشیده نگهدارد و این تنها از آن نظر است که مردم ایوان از اینکار متنفرند و به آن عادت ندارند و بالاخره هم اردشیر به تحریک مادرش پریزاد که زن جاه طلب و بدجنی بود به اینکار مبادرت می‌ورزد ... "(۲۰)

۱۹ - مقام زن در ایران باستان، پیشین، ص ۲۹

۲۰ - همان، ص ۳۵ ببعد به اختصار اندکی تغییر

تعدد زوجات

در دوره هخامنشیان "... دامنه انتخاب همسر وسیع بود، کنیزک و همخواه گرفتن عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص شروتندان بود. اعیان و اشراف چون برای جنگ برآمی افتادند، پیوسته دستهای از این همخوابگان را با خود همراه میبردند. شماره کنیزکان حرم شاهی در دوره‌های متاخر شاهنشاهی رامیان ۳۲۹ و ۳۶۰ گفته‌اند، چه در آن زمان عادت بر این جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا، هیچ زنی از زنان حرم دوباره همخواه شاه نشود." (۲۱)

طبقات بالای اجتماع نیز در دوره هخامنشی هر یک چند زن عقدی و غیرعقدی داشتند و تولید نسل را یکی از مفاخر خود به حساب می‌آوردند. البتہ بنا به عقیده هرودوت فقط مردم طبقه بالا میتوانستند بخاطر موقعیت و ثروتی که داشتند زنان متعدد داشته باشند، وگرنه به قول اکثر مورخین قدیم، مردمان عادی آن روزگار، زندگی ساده و بی‌آلایشی داشتند و از زنگارگی و ازدواج‌های مکرر و متعدد بدور بوده‌اند. گرچه ویل دورافت نیز با اشاره به شریعت زرتشت، تعدد زوجات و اختیار کردن همخوابگان و کنیزکان را تائید کرده است، اما با همه این احوال، داشتن زوجه‌های بسیار به بزرگان و پادشاهان اختصاص داشته نه برعهده طبقات.

اما نویسنده کتاب مقام زن در ایران باستان با قاطیت می‌نویسد: "در آئین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست و بگرفتن یک زن فرمان داده شده است. همانگونه که یک زن نمیتواند در آن واحد چند شوهر داشته باشد برای مرد نیز گرفتن چند زن روانیست مگر اینکه مرگ یا علتی دیگر زن را از او جدا کرده و عملأ و شرعاً بدون زن باشد. در ایران باستان یک نفر تنها درصونتی میتوانست با داشتن یک زن اقدام به گرفتن زن دیگر نماید که زن اولی او به تشخصی پزشک نازا بوده و قادر نبود برای شوهرش فرزندانی پارسا بوجود آورد. تنها در این صورت مرد میتوانست بمنظور ازدیاد نسل با اطلاع و موافقت زن اول زوجه دیگر اختیار نماید." (۲۲)

با تمام این احوال بدون توجه به دلایل پاد شده، طبق روایات تاریخی، پادشاه علاوه بر ملکه حتی میتوانست زنان عقدی متعدد نیز داشته باشد، موافق نوشته‌های موجود کوش بزرگ دو زن محترمۀ داشت به نام‌های کاسان‌دان و آمی‌تیس دختر آخرین پادشاه ماد. کمبوجیه دو دختر را کوش را به زنی گرفت و داریوش اول نیز دو دختر کوش و یک دختر برده‌یا را به همسری اختیار کرد. نظایر این نوع ازدواج‌ها زیاد است، و چون نمیتوان تصویر کرد که در این موارد دختران با نوهای شاهان هخامنشی زنان غیرعقدی بشمار میرفتند، پس باید گفت که شاه میتوانسته زنان عقدی

۲۱ - تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۵۱

۲۲ - مقام زن در ایران باستان، پیشین، ص ۲۲

متعدد داشته باشد.^{۲۳} در مورد تعدد زوجات دور عهد هخامنشی، استرابون نیز عقیده دارد که آنها زنان زیاد میگیرند و با وجود این، زنان غیرعقدی بسیار دارند، منظورشان از این کار داشتن اولاد زیاد است. موقع ازدواج آنها در اوایل بهار است، داماد تمام روز را از خوردن غذا خودداری میکند، ولی قبل از اینکه داخل اتاق زفاف شود، قدری میوه یامنزا استخوان شتر میخورد.^{۲۴} داشتن زنان متعدد در میان لشکریان نیز امری عادی بود، چنانکه "رسیازان بیمرگ" که از زیده سپاهیان هخامنشی بودند و همچگاه تعداد آنها از ده هزار تن پائین نمی‌آمد، در لشکرکشی‌ها اجازه داشتند که کنیزان و پیشگران خود را با چهارچرخه همراه خود ببرند.^{۲۵}

در مورد تعداد هموتاگان شاهان هخامنشی، اغلب رقمی به تعداد ایام سال جلب توجه میکند که چه سایه استناد مطلبی که در ابتدای این بخش آمد، در هر شب نوبت همبسترهایی از آن بوده و اتاق خلوت شاه، شاهد تنوع بسیاری بوده است. از جمله "از سیصد و شصت هموتاگانی که به اردشیر دوم (۴۰۴ ق.م) تا (۳۶۰ ق.م) داده شده بود."^{۲۶} اردشیر پکندوهنجاه پسر پیدا کرد.^{۲۷} با تمامی تعداد زیاد زنان در حرمای شاه، گاه وی چشم طمع به زنان دیگر نزدیکان نیز میدوخت، و برخی موارد اینگونه دل‌سپردن‌ها جنایاتی هولناک را به دنبال داشت. برای مثال "خشاپارشا" به عشق زن برادرش گرفتار شد، چون او نزن پاکدامنی بود، نوازش و توجه خشاپارشا را رد کرد، اما شاه دختر او آرتائیته را برای پسر بزرگترش داریوش گرفت به این آمید که مادر رامتر گردد. خشاپارشا بعدها مهرورزی‌اش از مادر به دختر بزرگشت و برسر همین مسایل، شهربانوخشمگین شد و به تصویر آنکه مادر دختر طرح چنین نقشه‌ای را ریخته، در جشن سال نو، بجای هر هدیه، آن مادر را خواست و بطور وحشتناکی او را به قتل رسانید، و این کارها درحالی بود که اندرون خشاپارشا گسترش یافته بود.^{۲۸} بهمین خاطر داریوش از پدر خود پیوسته نفرت داشت چون میدانست که او زنش آرتائیته را از راه بدر کرده است.

در میان شاهان هخامنشی، تعدادی از آنان نام همسرانشان در تاریخ بطور مشخص آمده که این عده میتوانند زنان عقدی پادشاه باشند، زیرا قبل اشاره شد که علاوه بر زنان عقدی، شاهان این سلسله تعدادی زنان غیرعقدی نیز جهت همبسترهای در اختیار داشتند.

کوش سوم (تولد ۵۹۸ ق.م) سه زن داشت بنام‌های کاساندان، آمی‌تیس و یکی

۲۳ - به نقل از ایران باستان، پیشین، ص ۱۴۶۵، با کمی تحریر

۲۴ - همان، ص ۱۵۴۳

۲۵ - تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۲۲۲

۲۶ - بکی از برای هر روز سال کشوری

۲۷ - همان، ص ۵۸۰

۲۸ - همان، ص ۲۶۲

دیگر که نامش معلوم نیست.

کمبوچیه سوم (فوت ۵۲۲ ق.م) چهار زن داشت به اسمی فایدیم، آتسسا دختر کورش، مرئه دختر دیگر کورش، و نهتی تیس به روایتی دختر آپریس پادشاه مصر،
داریوش اول (تولد ۵۴۹ – فوت ۴۸۵ ق.م) هفت زن عقدی داشت که عبارت بودند از دختر گوپریا یا گیریاس که اسمش معلوم نیست، آتسسا و ارتیستون دختران کورش بزرگ، پارمیس دختر بردیا، فایدیم زن کمبوچیه سوم، فرت گون دختر آریام وزنی دیگر، "ضمنا" در منابعی از زنی بنام فراتاگونه نیز نام بوده شده که دختر او تانس است، احتمال دارد این زن همان فدیمه باشد، اردشیر اول یا دارازدست (فوت ۴۲۵ ق.م) زنانش اینها بودند؛ جاماسبه، الیکون، کسارتی دن و آندیما یا اندریا.

اردشیر دوم یا با حافظه نیز دارای چهار زن بود بنام‌های ستاتیرا دختر هیدارنس، آمنتریس، آتسسا و آسپاسیا زن کوروش گوچک، زنان اردشیر سوم یا اخس عبارت بودند از دختر اخا که اسمش مجھول است، و آتسسا دختر وزن اردشیر دوم.

از زنان داریوش سوم یا کدامان (فوت ۳۲۰ ق.م) میتوان به ستاتیرا خواهر او، خواهر فرناکس که اسمش معلوم نیست و آباندخت اشاره کرد، البته شاهان دیگر نیز که نامشان در این ردیف نیامده به جز زنان عقدی یا یک زن عقدی، تعداد بسیاری کنیز و همسران غیرعقدی داشته‌اند که نام برخی از آنها در تاریخ‌ها آمده، اما بسیاری از آنان نامشان برای ما مجھول است.

حرمسرای شاهان هخامنشی

زمانی که هفت نفر از بزرگان کشور، حکومت بر دیای دروغین را برهم زدند و مخ مدعا پادشاهی را به قتل رساندند، در تصمیمات خود برای اداره "ملکت شرایطی را قائل شدند که از جمله آنها یکی این بود که "... شاه تعهد کند که جز با خانواده‌های آن‌شتری با کسان دیگر وصلت نکند" (۲۹) بدین جهت شاه، زنان خود را از میان شاهزاده خانم‌ها، یا دختران خانواده‌های درجه اول انتخاب میکرد، و این زن عقدی، ملکه پسحاب می‌آمد، ملکه پانوی حرم بود، بر تمام زنان اندرون ریاست میکرد و حق داشت که تاج بر سرگذارد. در زمان بعضی پادشاهان مانند اردشیر دوم و داریوش دوم، ملکه در امور سیاسی نیز دخالت میکرد و در دربار نفوذ فوق العاده می‌یافت، ولی این وضع در زمان سلطنت همه پادشاهان هخامنشی وجود نداشته و فقط شاهان ضعیف‌النفس اجازه چنین قدرتی را به زنان حrmsرای خود میدادند. شاه به جز ملکه می‌توانست زنان عقدی متعدد و

همسران غیرعقدی بسیاری نیز داشته باشد. محیط حرم‌سرا محل بسیار امنی بود برای تغییر خاطر و عشق‌بازی‌های واخر شاهان هخامنشی، آنچنانکه در زمان حضور شاه در حرم‌سرا هیچکس، حتی سران خانواده‌های درجه‌اول که موجب به سلطنت رسیدن پادشاه بودند و در همه‌وقات آزادانه نزد وی رفت و آمد داشتند، بهیچوجه نمیتوانستند در داخل حرم‌سرا با او ملاقات کنند. بهمین خاطر وقته اینها فلن، یکی از بزرگان هفتگانه تصمیم به دیدن شاه در زمانیکه مصائبی با یکی از زنان خود داشت میگیرد و اصرار بسیار می‌ورزد "سایه‌دار کل و دریان از ورود او معانعت میکند"؛ ولی اینها فلن خدجری بر میکشد و بینی و گوش‌های آنان را میبرد. این مردان شکایت به حضور شاه میبرند و ماجرا را بازمیگویند. داریوش سخت متوجه میشود که مبادا برادر رضایت مشترک سایر سران خانواده‌های بزرگ این عمل انجام گرفته است، لذا به ترتیب بدنبال آنان میفرستد و میپرسد که آیا رفتار اینها فلن مورد تصدیق ایشان بوده است؟ و چون از پاسخ‌های ایشان میفهمد که این عمل با موافقت ایشان نبود، داریوش حکم قتل او و فرزندان و منسوبینش را صادر میکند.^(۳۰)

وقتی شاه برای صرف غذا وارد حرم میشد، فقط ملکه میتوانست با شاه در سر میز بنشیند، با اینحال ملکه مادر بر ملکه زن مقدم بود و بالاتر از پادشاه قرار میگرفت. بنا به نوشته "پلوتارک" اردشیر دوم پائین‌تر از مادرش می‌نشست و زن او استایرا پائین‌تر از شاه. بقول مورخ مذکور فقط در میان شاهان هخامنشی اردشیر دوم بود که به رادارانش نیز اجازه میداد تا با او و ملکه‌ها اخذ‌بخورند. عده‌زیادی از غلامان و کنیزان مامور خدمت و نگهداری حرم‌سرا بودند و به تبعیت از یک شیوه‌مادی، در ترتیب فرزندان نیزکوش سعی میکرد تا زنان و خواجه‌سرايان حرم به نگهداری و پرورش دختران و پسرانش بپردازند. بهمین خاطر... وقتی که کوش درگذشت، پسران او که با عیش و نوش و لذت‌پرستی هارآمده بودند، اول یک برادر، برادر دیگر را کشت و قاتل نیز خود در اثر افراط در خوشگذرانی و شراب‌نوشی و سفاکی پادشاهی را از دست بداد.^(۳۱)

چون تعداد زنان حرم برای خوشگذرانی پادشاه بسیار، و حتی به روایتی به تعداد روزهای سال بود، درنتیجه هر زنی به نوبت فقط یکشب می‌توانست در طول سال با شاه همبستر شود، مگر زنان بسیار زیبا و مورد توجه که بدستور شاه برای هموخوابگی مجدد به اتاق او آورده میشدند. چنین محدودیتی برای همبستری با شاه بسیاری از نقشه‌ها و توطنهایی را که وسیله‌برخی بزرگان به زنان حرم اجرای آن محل میشد با ناکامی مواجه می‌ساخت. برديای دروغین برای آنکه رازش نزد مردم فاش نشود، زنان حرم‌سرا را از یکدیگر جدا کرده بود تا هیچکدام نتوانند در زمینه برویده شدن گوشش که وجه تمایزی بین او و برديای اصلی بود اطلاعاتی در اختیار یکدیگر و یا احتمالاً "بزرگان و سران کشور قرار دهند".

۳۰ - تاریخ تحولات اجتماعی، مرتفع راوندی، ص ۱۵۵، با اندکی تصرف.

۳۱ - البته در این مورد باید بگویند که پادشاه پاد شده کمیوجه فرزند کوش نبود که پس از

از آنجا که زنان حرم‌ها در طول تاریخ در بسیاری از امور کشور دخالت داشتند و اعمال نفوذ می‌کردند، لذا برداشی دروغی با وجود اینهمه محدودیت‌ها بوسیله‌ی یکی از زنان حرم را از افشا شد و از میان رفت، به روایت هرودوت، یکی از زنان حرم او، حرمی که از کمبوجیه به او رسیده بود را او را پیش پدر خویش اوطن که یکی از بزرگان پارس بود فاش کرد.

این زن که فدیمه نام داشت وقتی نوبت همپستریاش باخ غرسید بی به اسرار پادشاه ساختگی بود و جریان را به پدرش گزارش کرد. جریان از این قرار بود که: اوتنانه یا هوتانه پسر فارناسب، نخستین کسی بود که سوژن بزد آن غیر سمردیز پسر کورش نیست و به علاوه اصل هویت او راهم معلوم نمود. او برای کشف حقیقت به این فکر افتاد که چرا شاه هرگز از قصر خارج نمی‌شود و هیچ‌وقت هیچ‌گدام از ایرانیان را بخدمت نمی‌طلبید. بنابراین همینکه باین شک افتاد تمهدی بخاطرش رسید. یکی از دختران او که فدیمه نام داشت زن کمبوجیه بود که غیر با زن‌های دیگر کمبوجیه به زنی اختیار کرده بود. اوتنانه پیغامی به دختر فرستاد و پرسید که همخواه وی کیست؟ آیا سمردیز پسر کورش است، یا کس دیگر؟ فدیمه در جواب گفت که وی حقیقت امر را نمیداند زیرا سمردیز پسر کورش را خودش هرگز ندیده بود و بنابراین نمی‌توانست همخواه خود را بشناسد. بعد اوتنانه پیغامی دیگر فرستاد و گفت اگر خودت سمردیز پسر کورش را نمی‌شناشی از علک آتسا بپیس که آن شخص هم‌خواه شماها کیست، زیرا او حتماً برادر خود را می‌شناشد. به این سوال هم دختر جواب داد، من نه با آتسا می‌توانم صحبت کنم و نه با زن‌های دیگر که در قصر هستند، زیرا از وقتی که این شخص که ما او را نمی‌شناشیم به تخت سلطنت رسید همهٔ ما را از هم جدا ساخته و خانه‌های جداگانه داده است. بدین ترتیب موضوع در نظر هوتانه آشکار شد و باز پیغام دیگری به دختر فرستاد که: تو کفرنده از خاندان شریف هستی و نباید از امری که پدرت به تو می‌دهد بهراسی، اگر این مرد سمردیز پسر کورش نباشد و آن کسی باشد که من حدمن می‌زنم، جسارت او که ترا به زنی گرفته و خود را سرور ایرانیان ساخته است نباید بی‌مجازات بماند. بنابراین آنچه بتو می‌گوییم بکن، وقتی که او بار دیگر برای گذراندن شی پیش تو بباید، بعد از آنکه مطمئن شدی که کاملًا بخواب رفته، گوشهای او را امتحان کن، اگر هر دو گوش او سالم است بستان که وی سمردیز پسر کورش است و اگر گوش

بهیه از صفحه قبل

فروشناندن قیام مصر برای مقابله با برداشی دروغین عازم پایتخت شد، ولی به علیه که بدرستی معلوم نشده در راه درگذشت، مورخان درباره‌ی مرگ او روایات گوایاکون نقل می‌کنند. از جمله می‌گویند که وی عالماً و عامداً خودکشی کرد. برخی دیگر نیز معتقد هستند که کمبوجیه پس از نوشیدن شراب فراوان سوار شد و از اسب سقوط کرد. عده‌ای هم مبنویستند که وی ران پایش چراحت برداشت و پس از هیبت روز از آن زخم چان سیرد، ولی به احتمال قوی او را بقتل رساندند.

نداشت یقین بدان که او سمردیز مغ است. فدیمه در جواب گفت: «این کاری بس خطرناک است زیرا اگر گوش‌نداشته باشد و بفهمد که من در جستجوی آن هستم تردیدی نیست که مرا نابود می‌کند ولی باوجود این سعی خواهم نمود. بدین ترتیب هوتانه از دختر خود و عده یافت که چنانکه میل او بود اقدام کند. گوش‌های این سمردیز مغ را در حیات کورش به علت جنایتی کنده بودند، بنابر این فدیمه دختر هوتانه، بنابر میل و علاوه‌ای که جهت انجام خواهش پدر خود داشت چون شب مهمود فرا رسید و او را به خوابگاه مغ برداشت صبر کرد تا او بخواب رفت، پس دست به گوش‌های او برد و زود فهمید که سمردیز گوش ندارد، و همینکه صحیح شدمطلب را به پدر خود خبر داد.» (۲۲)

ایجاد حرم‌ها فقط مختص پادشاهانی که مدتی طولانی بر اریکه قدرت می‌نشستند نبود، بلکه آنانی هم که زمان کوتاهی قدرت را بدست میگرفتند از عیش و عشرت دور نبوده‌اند و سلطنت بزم و خوشی میگستندند. خشایارشای دوم پسر اردشیر اول بود، فرزند زنی بنام داماسپیا، و خود نیز کنیزکان و همخواههای متعدد داشت که فرزندان همین همخواهگان، موجب از هم گیختن رشته حکومت و بروز اختلافات شدیدی میان درباریان میشدند. . . . خشایارشای دوم فقط چهل و پنج روز پادشاه بود، و در خوابی که اثر میگشاری بزمی بود کشته شد، کسی که او را کشت سکیدیانوس پسر اردشیر از همخواهه بالبلی اش الوگونه بود، که با کمک فاران‌کیاس خواجه‌سرای طرف توجه پدرش این کار را انجام داد.» (۲۳)

گرچه در زندگانی برخی از پادشاهان قبل از اسلام، برای گسترش هر چه بیشتر حرم‌ها مشخصات زنان مورد پستد شاه را به حکام و ولات میفرستادند تا آنان در منطقه حکومت خود چنین زبانی را بیابند و به دربار گسیل دارند، اما در میان شاهان هخامنشی گویا چنین رویه‌ای که دست درازی آشکار به زنان و دختران رعایا در مملکت باشد وجود نداشته است. ناگفته نهاند که بقول هرودوت در آن زمان ایرانیان حتی ریومن زنانه را رسیله^۱ زد و قدرت نیزکارنها کان و بدان میدانستند، اما اگر چنین اتفاقی میافتد گرفتن انتقام را کار احمقان به حساب می‌آوردند، چرا که معتقد بودند اگر زنان به این کار مایل نهادند هرگز کسی نمیتواند آنان را برباید، ولی چنون پادشاهان برای پاک نگاهداشتن خون و نژاد ناچار بودند همسران خود را از نزدیکان و شاهزادگان برگزینند لذا در اثر چنین قیدی درصد ریومن زنان و یا تصاحب دختران و زنان ولایات نبودند، اما هرودوت اعتراض دارد که با وجود تعدد زوجات در میان هخامنشیان، ایرانیان مود بازی را نیز از یونانیان آموخته بودند و با وجود سرزنشهای سختی که اوستا درباره عمل لواط میکند تا حدی گفته هرودوت تأثید می‌شود، زیرا اوستا در چند جا تکرار می‌کند که این گناه زشت قابل آمرزش نیست و هیچ چیز آن را یاک نمیکند.

۲۲ - تاریخ هرودوت، ص ۲۲۶

۲۳ - تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۴۸۱

در مورد هدیه کیزکان برای همبستری، قبل از انقرض هخامنشیان و در میان پادشاهان این سلسله مطلبی بهوضوح نمیتوان یافت. اماچه بسا هنرمندانی از زنان به اندرون راه می‌یافته‌اند که هدیه‌ای از دیگران بوده‌اند ولی در همخوابگی و حفظ شئون خانوادگی رعایت بسیاری از مسائل بر پادشاهان هخامنشی لازم بوده است، لکن زنان نوازنده درباری بدون تردید از دیگر نقاط فراهم می‌آمدند و از میان خاندان سلطنتی نبوده‌اند. تائید اومستد است که "در وقت ناشتا و ناهارگاه شهربانو پسرانش بدداریوش می‌پیوستند و بر سر خوان زنان اندرون او را با آواز و نواختن چنگ، یکی تنها و دیگران با هم سرگرم میکردند." (۲۴)

مشیرالدوله پیرنیا نیز در تاریخ ایران باستان هدیه پسران و زنانی را برای حرم‌سراز شاهان هخامنشی تائید میکند و اشاره دارد به اینکه ج بشی‌ها، هندی‌ها، کلخیدی‌ها (۲۵) و مردمان هم‌جوار آنها تا قلل کوه‌های قفقاز که مردمان آن جزیی از ایالت‌های بیستکانه دولت هخامنشی بودند هر چند سال یکبار پسران و دخترانی روانه دربار میکردند. (۲۶)

پیوند با دختران پادشاهان سایر کشورها نیز در میان شاهان هخامنشی جهت ایجاد روابط دولستانه معمول بوده که نمونه‌ای از آن خواستگاری دختر کمیوجیه از دختر آماسیس پادشاه مصر است. هرودوت در این زمینه می‌نویسد: موقعی که کمیوجیه پسر کورش به مصر لشکر کشید. آماسیس پادشاه آدجا بود که به روایتی چون کمیوجیه خواهان دختر وی بود آماسیس دختر دیگری را نزد او فرستاد، این عمل موجب خشم شاه ایران شد. هرودوت ضمن بیان این قضاها ازدواج مینهای شاه با غیر از خاندان بزرگان کشور را تائید می‌کند "چون پیام رسید، آماسیس که از اقتدار ایرانیها سخت بینه‌نگار بود سیار نگران شد، و نمیدانست آیا دختر خود را بدهد یا خیر، زیرا بخوبی میدانست که کمیوجیه قصد نداشت او را نزد خود کند بلکه میخواست او را صیفه خود سازد." (۲۷)

این مطلب نشانه‌آتست که زنان عقدی حرم‌را از زنان خانواده‌های درجه‌اول و از نزدیکان و اقربیات شاه بوده‌اند و زنان و دخترانی که از دیگر نقاط راهی حرم‌سراز پادشاهان هخامنشی میشدند در هر موقعیتی که بودند بایستی به صورت غیرعادی همبستری با شاه را بهذیرند.

چون اداره حرم‌سراهایی به این وسعت احتیاج به خدمتکاران مخصوصی داشت، بهمین خاطر "هر سال پانصد غلام اخنه شده نیز از باهل فرستاده میشد تا در کاخ‌های ایران، خواجه و پاسان حرم‌سرا باشند." (۲۸)

۲۴ - همان، ص ۲۴۹

۲۵ - گرجستان فربی امروزی

۲۶ - ایران باستان، پیشین، ص ۱۴۲۵ با کمی تحریر

۲۷ - تاریخ هرودوت، ص ۱۸۶

۲۸ - تاریخ تمدن، پیشین، ص ۵۲۹

زنان شاه در موقع همبستگی، یا وسوسه‌های هوس‌انگیز خود زمانیکه پادشاه را غرق در لذت می‌یافتد خواسته‌های سیاسی خوبی را نیز مطرح می‌ساختند، و اغلب چنین درخواست‌هایی پذیرفته می‌شد که در بسیاری موارد به زیان ملک و ملت بود. آتسا دختر کوشش که در حرم‌سازی داریوش بسر می‌برد، از جمله زنانی است که در لشکرکشی این پادشاه به یونان سهم عمدتی داشته و به اغوا طبیب مخصوص دربار بنام دموکس از مردم یونان که در اسارت داریوش بود، در بسته و در زمان همخوابگی شاه را فریفت و به چنگ بی‌نتیجه‌ای روانه ساخت. (۳۹)

ویل دورانست در این مورد خاص گفته هرودوت را مردود می‌شناسد و علت حمله داریوش را به یونان ترس این پادشاه از ایجاد یک امپراتوری در بستر کشورهای یونان و مستعمرات آن میداند که ممکن بود تسلط ایران را بر مغرب آسیا ذر خطر اندازد. بهصرورت بعدی هم نیست که آتسا، همسرش داریوش را با تجویه‌فروانی که از همبستگی با پادشاهان مختلف این سلطنه داشت اغوا کند و به چنین کاری وادر سازد، چرا که این زن نخستین بار همبستگی برادرش کمبوجیه را پذیرفت و پس از او با مغی که بجای بزیادی سلطنت میکرد همخوابه شد و پس از کشته شدن مغ به ازدواج با داریوش تن داد و به حرم‌سازی او قدم گذاشت.

چون وجود حرم‌سازی گستردۀ در دستگاه هخامنشیان مستلزم داشتن محلی نیز برای اسکان زنان حرم بود، بهمنی‌جهت در بنای کاخها و اقامتگاهها، اندرونی و اتاق‌های خواب متعدد فراموش نشده است، باید پگوئیم که "... شاه از چند پایتخت خود ایالات بیستگانه کشور را اداره می‌کرده پایتخت اصلی در پاسارگاد بود، گاهی پادشاه در پرسپولیس یا تخت جمشید اقامت میکرد، و پایتخت تابستانی اکباتانا بود، ولی شاه بیشتر اوقات خود را در شهر شوش پایتخت عیلام قدیم می‌گذرانید..." (۴۰)

در مورد ساختمان‌های تخت جمشید به اختصار میکوئیم که نقشه‌های این بناها وسیله داریوش اول ریخته شد، اما همت خشایارشا را نیز در تکمیل ساختمان آن نمیتوان انکار کرد. گرچه خشایارشا در هشت سال نخست پادشاهی خود درواقع بیشتر به چنگ میپرداخت، اما پس از فراغت از چنگها، کار بر روی سکوی کاخها از سر گرفته شد، و بدون چشم پوشی از کارهایی که قبلًا "اجسام گرفته بود در سیزده سال آخر پادشاهی اش به ساختمان کاخها در پایتخت نوینش پرداخت. گرچه همانگونه که اشاره شد کار عده ساختمان‌های کاخ تخت جمشید وسیله داریوش اول آغاز شد، ولی ما پس خشایارشا را سازنده بزرگ تخت جمشید می‌شناسیم که دگرگونیهای مهمی در طرح کلی آن پدید آورد و با تمام تلاشی که داشت، در سالهای آخر سلطنتش کار ساختمان به کندی پیش‌میرفت و پیش از آنکه تالار صد ستون، یا کاخش درست به انجام برسد درگذشت.

۳۹— به نقل از تاریخ هرودوت، ص ۲۵۲ بی بعد، بطور خلاصه

۴۰— تاریخ تمدن، بهشین، ص ۵۳۴

اوستد در فصلی از کتاب خود به وصف کاخ‌های هخامنشی پرداخته است. وی در زمینه آن محلی که به قسمت شاهنشین بزرگ مریبوط می‌شود می‌گوید: "در سمت غرب آخرين ساختمان خزانه، که با کوچه‌ای از آن جدا می‌شود، اندرون خشاپارشا بود که برای شهربانوی فرامارواشی استریس ساخته شده بود. این ساختمان یک ردیفی از شش دستگاه خانه برای بانوان شاهانه بود که گرد آن را اتاق‌های نگهبانی خواجه‌سرایان مراقب فرا گرفته بود. در هر دستگاهی یک تالار کوچک بود که فقط با چهار ستون نگاه داشته می‌شده و یک خوابگاه، به اندازه‌ای کوچک که حتی با یک سرنشین هواي آن بایستی نفس‌گیر می‌شد. دستگاه‌های دیگری با گنجایش و وضع همانند، ساختمان اندرون را به سوی غرب ادامه می‌داد."^(۴۱)

در جای دیگری از نوشته‌های اوستد باز می‌خوانیم که "سمت شرق و غرب، اتاق‌های خصوصی دیگری هست کوچک و باریک که در آنها دو طرف گذرگاه‌های تنگ، شاه را نشان میدهد که با بچه شیری که زمانی گلگمش باپلی آن را در بند آورده بود گلابیز شده و می‌خواهد به آن خنجر بزند. اتاق‌های خصوصی تر دیگری در شمال است که از دو در به آنها راه می‌باشیم که پهلوی درگاه‌های آنها صحنه‌های شاه با چوبستی و گل و پیشکاران با مگبریان و دستمال نقش شده است. این اتاق‌های خلوت، خصوصی‌شان از نقش‌ها پیداست. در یک کنار درگاه پسری را زیبا کشیده‌اند که موهای کوتاه تابدارش با یک نوار سریند بسته شده و در گوشش حلقة است، در چک دست یک عطردان مرمر نازک بلند می‌برد، روی دست دیگریش دستمالی گذاشته شده است. آن طرف درگاه، روپروری این نقش، مردمی اخگردان و سطل در دست دارد...".^(۴۲)

در مورد آخرین کاخ خشاپارشا نیز به چندین مطالبی می‌رسیم که "در شرق و غرب تالار دری به یک خوابگاه با چهار ستون، باز می‌شود، همچنانکه در کاخ داریوش دیدیم، مقصود از این اتاق‌ها از نقش‌های برجسته درگاهی پیداست که جوان‌هایی را با عودسوز، سطل، دستمال و عطردان نشان میدهد، در شمال و جنوب خوابگاه‌ها دوازده اتاق است که پستویی بیش نیست...".^(۴۳) جای تعجب اینجاست که چرا و بچه دلیل محل خوابگاه در قسمت اندرون، به این تنگی و کوچکی بنا شده است که بقول اوستد با یک سرنشین هواي آن نفس‌گیر می‌شد. بدون تردید این قسمت کوچک نمیتوانسته در طول شب محل خواب باشد، و اگر مدتی کوتاه، همخوابهای در این جای تنگ و کوچک بذرفته می‌شد لاید آنهم دلیل خاصی داشته است.

شاید بشود بهترین دلیل را در مورد حضور زنان حرم‌را در این اتاق‌های کوچک و تنگ، نوشته عهد عتیق دانست که در کتاب استرباب دوم به آن اشاره شده است. بنا بعطالب مسطور در

۴۱ - تاریخ هخامنشی، پیشین، ص ۳۸۷

۴۲ - همان، ص ۲۵۶

۴۳ - همان، ص ۳۹۱

کتاب است در بیان حرم‌سای خشایارشا، فرمان پادشاه این بود که افرادی به ولایت‌ها می‌فرستادند تا دختران باکره^۱ نیکومنظر را انتخاب کنند و به خواجه‌سرا بهسازند تا بعد از تطهیر، دختری که مورد پسند قرار می‌گیرد به هم‌خواهی خشایارشا مفتخر شود.

”... و چون نوبه^۲ هر دختر میرسیده که نزد اخشورش پادشاه (خشایارشا) داخل شود یعنی از آنگاه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می‌شد یعنی ششهاء به روغن مر^۳ (با ضم ميم و راء مشدد) و ششهاء به عطربات و اسباب تطهیر زنان، آنگاه آن دختر بدینطور نزد پادشاه داخل می‌شد که هر چه را می‌خواست بوي میدادند تا آنرا از خانه زنان بخانه پادشاه خود ببرد. در وقت شام داخل می‌شد و صبحگاهان بخانه دوم زنان زیردست شعشاز که خواجه‌سای خشایارشا پادشاه و مستحفظ معتمدها بود بر می‌گشت و هار دیگر نزد پادشاه داخل نمی‌شد مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده او را بنام بخواند.“

باتوجه به مطالب عهد عتیق و مطابقت اماکن پاد شده از حرم‌را با نقشه کاخ خشایارشا، میتوان چنین استنباط کرد که اتفاق‌های متعدد موجود در قسمت حرم بهیچوجه نمیتوانسته برای همبستری مورد استفاده باشد، زیرا محل حضور ملکه جهت همبستری در اتفاق وسیعی که مجلس شراب نیز گفته می‌شده بوده و اتفاق‌های بهترین زنان و زنان دوم و خواجه‌سرا نیز مشخص است. آنچه می‌میاند میتوانند اتفاق‌های محل تطهیر و با آرایش و پیروایش سوگلی‌های حرم باشد که اومستد در صفحه ۳۹۱ کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی تعداد آن را دوازده دانسته، و میتواند با طول مدت دوازده ماه دوره^۴ طهارت و آماده‌سازی زنان برای همبستری مطابقت کند. لذا میتوان نظر داد که در این دوازده اتفاق در طول دوازده ماه به ترتیب اعمال مهیا ساختن باتوان مورز نظر پادشاه هخامنشی انجام می‌گرفته است. یا اگر رفت و آمد بانوان جهت تطهیر بمدت دوازده ماه نیز به این مکان پذیرفته نباشد بلایق میتوان قبول کرد که در آخرین مراحل برای همبستری، پس از آرایش زنان در این اتفاق‌های کوچک، او را راهی حرم‌را و محل هم‌خواهی با شاه می‌گردد.^۵

در کاخ هدیش در شوش نیز نشانی از اندرونی‌ها هست که اومستد در بیان وضعیت آن می‌نویسد: ”شمال حیاط کاخ، اندرون است که در آن میتوانید بانوان پرناز شاهنشاهی را انگار کنیم.“^۶

به صورت تحقیقات انجام شده، در جایجای تاریخ هخامنشی، نشانه‌هایی از حرم و حرم‌را و اتفاق‌های اندرونی و خلوت‌سرا دارد، و هر چه از آغاز سلسله دور می‌شویم، سلاطین متاخر هخامنشیان را در تجمل بی حد و حساب و با گروه بسیاری از زنان می‌بینیم. با آنکه کوش بینایگذار سلسله هخامنشی مردی بود با اراده‌ای قوی در اداره^۷ امور، اما هر چه به پایان سلسله نزدیک می‌شویم، آنان را ضعیفتر و سست عنصرتر می‌باییم. ”اگر همه شاهان

ایرانی، روح نشاط و فعالیت کورش و داریوش اول را داشتند، میتوانستند هم حکومت گنند و هم پادشاهی، ولی شاهان متاخر بیشتر کارهای حکومت را به اعیان و اشراف زیردست خود، یا به خواجهان حرم‌ها وامی گذاشتند و خود به عشق‌بازی و باختن نزد شکاری پرداختند. کاخ سلطنتی پر از خواجه‌مرایانی بود که از زنان حرم پاسایانی می‌گردند و شاهزادگان را تعلیم میدادند و در آغاز هر دوره سلطنت جدید، دسیسه‌های فراوان برمی‌انگیختند. (۴۵) تجاوز به حرمت کاخ شاهی و نزدیک شدن با کنیزکان شاه، یا بی‌آدبی به خاندان سلطنتی مجازاتش همراه بی‌خیانت به وطن، هتك ناموس، ولواط و استهنا و کشتن و سوزاندن، یا دفن کردن مردگان داشت، مرتكب چنین اعمالی به مرگ محکوم می‌شد. در نتیجه کسی که جرات آن را داشت تا به حرم پادشاه نزدیک شود ناچار می‌شد با نوشیدن زهر، جان خود را از دست بدهد، یا اگر چنین نمی‌کرد او را به چهار میخ می‌شندند و یا بطوط سرینگون به دار می‌آویختند یا سکسوارش می‌گردند، یا جز سر، تمام بدن او را در رخاگ می‌گردند، یا سرش را میان دو سنگ بزرگ می‌کوتفتند و یا به مجازاتی که عقل نمی‌تواند آن را باور گند محکوم می‌ساختند.

زنان حرم شاه و دیگر زنان بزرگان به زیبایی ظاهر توجه پیهار داشتند و برآی آنکه در رشتی چشم و درخشندگی آن را نشان دهند سرمه‌های گوناگون استعمال می‌گردند. چنین علاقه‌ای به آرایش موجب شد که در میان آنان طبقه‌خاصی به نام آرایشگران بیدا شود که بونانیان آنان را کوسفیتای (۴۶) می‌نامیدند و کارشناس در هنر آرایش بودند و کارشان تزیین ثروتمندان و بخصوص زنان حرم‌ها بود. شاه خود نیز به آرایش علاقه فراوان داشت و همیشه با جمعیت‌ای از مواد معطر برای چند بیرون میرفت و خواه پیروز می‌شد یا شکست می‌خورد، پس از هر کارزار با روفن‌های خوشبو خود را معطر می‌ساخت. (۴۷)

در زمان داریوش، دختران و پسران کشور مغلوب را به اسیری می‌گرفتند، جنس ذکور اسرا اخته می‌شدند و انان نیز مورد استفاده بزرگان و درباریان قرار می‌گرفت. پس از پیروزی پارس‌ها بر

46- Kosmitali

۲۵ - تاریخ تمدن، پیش، ص ۵۲۹

۴۷ - در توصیف تجمل پرستی بین از حد ایرانیان دوره مجامعتی، گزینخون مینویسد: بعضی پارسی‌ها اکتفا نمی‌کنند به اینکه در بسترهاخی خیلی نرم بخوابند، بلکه میخواهند پایه‌های تختخواب آنها بر قالی‌ها باشد. در ژستان اکتفا نمی‌کنند که سر و بدن و پایها را بپوشانند بلکه دست‌ها را در پوست‌های فشیم و انشکتان را در قالب‌ها یعنی دستکش‌ها نگهدارند. پارسی‌ها عده‌ای به شمار گلدان و جام‌های گرانبهای دارند و از داشتن آن بخود می‌بالند، اما اینکه تمام این تجملات با چه وسائل غرم‌آوری تحصیل می‌شود باعث شرم‌ساری آنان نیست، امروز دریان، نانوا، آسیز، آبدار، حمامی، بیشخدمت، و خدمه‌ایکه پاید آفایان وادر رختخواب کند و در موقعش آنها را بیدار و مشت و مال کند، عطر بزند و در همه حال مراقب آنها باشد، در رکاب آنها حرکت می‌کنند.

یونانی‌ها سپاهیان داریوش" ... زیبایترین پسران را برگزیدند و آنان را عقیم کردند و از صورت مردانی بارود بصورت خواجگانی بی‌ثمر درآوردند و زیبایترین دختران را به دربار پادشاه بزرگ انتقال دادند ... "(۴۸) بدون تردید دختران زیبای اسیر را وقتی سرداران سپاه داریوش به دربار منتقل میکردند، نصیب و بهرمهای نیز خود از این غنائم لطیف به چنگ می‌آوردند و اندرون سپاهی شاهانه داشته باشند، در جام‌های زرین شراب بنوشند، از موسیقی لذت برند و در هاندهای زیبا و باغ‌های عالی حرم‌سرایی برای خویش مهیا سازند.

زنان پارسی در ابتدای دورهٔ هخامنشی نفوذ بسیاری در مردان داشتند و گاه آنان را در جهت انجام کاری، بدون توجه به هیچ ممنوعیتی تشویق و ترغیب میکردند. آنچنانکه دیاکونوف در تاریخ ماد آورده است، وقتی جنگی میان آستیاک و لشگریان کورش درگرفت، پارسی‌ها مواجه با شکست شدند، شکستی که اقدام به عقب‌نشینی کردند تا در قلعه‌ای که پشت سر داشتند پنهان بگیرند، اما زنان سعی و اغراق داشتند تا مردان شکست خورده را بمیدان نبرد بازگردانند. در آن زمان که مردان در برگزیدن راه تردید داشتند، زنان همانجا برهمه در برابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا میخواهند فرار کرده به بطون مادران و زنان خویش بازگردند. بدین ترتیب زنانی که در ابتدای کار این سلسله چنین جرات و جمارتی داشتند، با پیشرفت امور سلطنت، و اندوخته شدن ثروت و فراوانی تجملات، در حرم‌سرایها و اندرونی بزرگان و پادشاهان تبدیل بوسیله‌ای برای اطفاء شهوت مردان شدند.

داشتن حرم‌سرای، از پادشاهان به استانداران ایالت‌ها نیز سوابیت کرده بود، و آنان نیز که از خزانه‌شاهی حقوق دریافت نمیکردند، مردم را مجبور می‌ساختند تا پرداخت مبالغی گزاف، مخارج کاخ‌ها و حرم‌سرایها و شکارگاه‌های وسیعی را که ایرانیان فردوس‌می نامیدند تأمین کنند.

"ترقی و تعالی، یا تنزل و تدنی ایران بسته به شخص شاه بود. ایران با شاهانی مانند کوش بزرگ و داریوش رو به اوج میرفت و با شاهانی مانند داریوش وارد شیر دوم در انحطاط می‌افتاد ... و چون طبقه اشراف به آقایی و ثروت میرسید، در فراوانی و تجملات و تعیشات بی‌حدود و حصر غوطه‌ور میشد و صفات ممتازه را فاقد میگشت". "(۴۹) و در اثر همین امر سپاهیان و سرداران نیز به تبعیت از شاه، همسران و کنیزکان متعدد خود را بمیدان چنگ نیز می‌آوردند تا در زمان استراحت بشه عیاشی‌های بهحد و حصر خود ادامه دهند. ویل دورانست تایید میکند که "... با قشون، جارچیان و نوبندهگان و خواجه‌سرایان و زنان روسی و مشوقدها نیز برای میافتادند ... "(۵۰) و چون در

۴۸- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۴ به نقل از تاریخ هرودوت

۴۹- ایران باستان، پیشین، ص ۱۴۶، به اختصار

۵۰- تاریخ تمدن، ص ۵۲۱

این توضیح اشاره به تعداد یک میلیون و هشتصد هزار سپاهی شده است، میتوان تعداد همارا هن لشگر را نیز که زنان و کنیزکان و خواجه‌سرايان بودند حدس زد.

کشیدن حرم‌سرای بدنبال لشگر به میدان‌های چنگ در بسیاری از موقع ننگ و رسوایی برای ماحبمان آن فراهم می‌ساخت و زنان و دختران شاهان و بزرگان بصورت غنایمی به چنگ سپاهیان غالب می‌افتدند. در چنگ ایوسن که بعد از نبرد گرانیک (۳۲۷ ق.م.) در نزدیکی خلیج اسکندریون اتفاق افتاد، سپاهیان داریوش که حدود شصدهزار نوشته شده است از هم پاشید و پادشاه ایران در اثر فدایکاری برخی سپاهیان رشیدش توانست از صحنۀ نبرد بگیرید و به چنگ اسکندر نیافتد. اما یکی از سردارهای اسکندر چادرهای داریوش را که مادر وزن و دختر و خواهر او در آن بودند با غنائم بسیار تصرف کرد و داریوش در اثر این شکست به اسکندر تکلیف ملح کرد. ولی با وجود واگذاری تمام ممالک از جمله تا دریای مغرب و بحرالجایر به مقومنی‌ها و تقدیم دختر داریوش به اسکندر در ازای مسترد داشتن بقیه^{۵۱} افراد خانواده، این شرایط مورد قبول فرزند فیلیپ قرار نگرفت و اظهار داشت که اسرا و غنایمی این چنین در اثر فتح به چنگ او آمده و بهیچوجه آن را مسترد نخواهد داشت.

ویل دورانت نیز می‌نویسد: "... داریوش سوم با اردوی ششصد هزار نفری به مقابله اسکندر رفت. در این نبرد دستگاه سلطنت را ششصد استرو سیصد شتر حمل می‌کردند، و در محل ایوسن، اسکندر در حالی که بیش از سی هزار مرد جنگی هماره نداشت به مقابله داریوش آمد. چون آتش چنگ فرونشست یونانیان چهارصد و پنجاه کشته داشتند، درحالیکه از ایرانیان یکصد و ده هزار نفر به هلاکت رسیده بود و بقیه نیز پای بفار گذاشتند. در این چنگ، داریوش نیز وزن و مادر و دو دختر و اربه و چادر مجلل خود را بجاگذاشت و ننگ فرار را تحمل کرد." (۵۱) ویل دورانت در همین مورد اضافه می‌کند که "... فرماندهان قشون ایران کنیزکان خود را هماره آوردند و کمتر کسی در میان ایشان یافت می‌شد که بجان و دل به چنگ آمده باشد، و تنها سربازان واقعی در قشون ایران، مزدوران یونانی بودند." (۵۲)

انحطاط و فساد هخامنشیان

امپراطوری که داریوش تاسیس کرده بود، یک قرن بیشتر نهایید (۵۳) استخوان‌بندی مادی و معنوی ایران با شکست‌های ماراتون و سالامیس و پلاتا درهم شکست. امپراطوران کار چنگ را کنار

۵۱- همان، صفحه ۵۶۴

۵۲- همان، ص ۵۶۳

۵۳- دولت هخامنشی کلا "دویست و بیست سال حکومت کرد که یک قرن آن بعد از داریوش می‌پیشاند.

گذاشته، در شهوات غوطهور شده بودند، و ملت به سراسیب فساد و بی‌علاقگی به کشور افتاده بودند. انقراض امپراطوری ایران در واقع نمونه‌ای بود که بعدها سقوط امپراطوری روم مطابق آن صورت گرفت، و در هر دو مورد انحطاط و انحلال اخلاقی ملت، با قساوت و غفلت ایشان از احوال مردم توأم بود، به پارسیان همان رسید که پیش از ایشان به مادی‌ها رسیده بود، چه پس از گذشتن دو سه نسل از زندگی آمیخته به سختی، به خوشگذرانی مطلق پرداختند. خانه نزولمندان بر از خدمتگزاران تباء شده و تباکار بود و میخوارگی و مستن میان همه طبقات اجتماع رواج داشت.

بطور خلاصه باید گفت که کوش و داریوش ایران را تاسیس کردند، خشایارشا آن را به میراث برد، و جانشینان وی آن را از میان برزند. خشایارشا مشعوفه‌های فراوان داشت، و بدترین نمونه فسق و فجور برای رعایای خود بود، شکست وی در سال‌امنیس شکستی بود که از اوضاع و احوال نتیجه میشد. چه آنچه از اسباب بزرگی داشت تنها این بود که بزرگنمایی خود را دوست داشت، و چنان نبود که هنگام روکردن سختی و ضرورت بتواند پادشاهان حقیقی به کار خیزد. پس از بیست سال که وی در دسیسه‌های شهوانی گذراند و در کار طکداری اهمال و غفلت ورزید، یکی از نزدیکان او بنام ارتیان با اردوان او را کشت و جسد او را با شکوه و جلال شاهانه به خاک سپرد. (۵۴) پس از کشته شدن وی اردشیر اول که برای اشغال مقام پادشاهی درواقع از روی نعش پدرش گذشته بود به سلطنت رسید که باز هم در کار خود مواجه با تحریکات همان درباری، یعنی اردوان که پدرش را کشته بود قرار گرفت با این ترتیب می‌بینیم که آنهمه افتخارات اولیه دودمان هخامنشی در اثر لهو و لعب و زنبارگی و عیاشی و مستن و سهل‌انگاری، چگونه بدست اسکندر مقدونی از هم پاشید و مملکتی با همه داشتمهایش بدست سپاهیان پسر فیلیپ افتاد که در این غلبه، زنان و دختران ایرانی نیز از چنگال شهوت سربازان مقدونی محفوظ نماندند.

در نتیجه شکست ایرانیان، سپاهیان مقدونی طلا و نقرهٔ فراوان و لباس‌های گوناگون گران قیمتی نیز بدست آوردند، و چون زنان حرم و زنان اقربای شاه، اسباب تجملی زیاد با خود بدانجا آورده بودند و مقدونی‌ها قادر به حمل همه آنها نبودند، اشیاء را از بد و خوب جدا می‌ساختند و گران‌بها را برداشته، باقی را دور می‌انداختند.

در تاریخ ایران باستان نیز می‌خوانیم که در این هنگامه و غوغا زن‌ها از خیمه‌ها بهیرون می‌دویدند و مقدونی‌ها لباس‌های آنان را از تن بیرون می‌کردند و زینت‌هایشان را می‌ربودند، چنانکه برای این زنان جز پیراهن با ارخالقی. (۵۵) نمی‌ماند. معروف است که وقتی اسکندر از دور برق نیزه‌های نقره‌ای و زین‌های طلاکوب سربازان و چادر زنان و حرم‌سای دشمن رامیدید به آنان

۵۴ - به نقل از تاریخ تمدن، پیشین، ص ۶۱

۵۵ - (به فتح هزه و ضلام) یک قسم نیم‌تنه‌ضخمیم که در قدیم مردان و زنان می‌بوشیدند. فرهنگ عمید، ص ۱۰۲ - قبایی کوتاه در زیر قبایی مردان. لغت‌نامه دهخدا، حرف هزه، ص ۱۶۶۷

میگفت ای مردان دلیر، بروید و طلاهای این زنان را از دست آنان بربائید. ستمگری، خودخواهی و شهوت پرستی پادشاهی مانند خشایارشا که تحت نفوذ درباریان و زنان واقع میشد و زندگانی داریوش دوم (۴۰۴ – ۴۲۴ ق.م) که آمیخته به انحطاط و فساد بود باعث شد تا دربار درخشندگی و نفوذ خود را از دست بدهد و آنچنان شد که داریوش سوم با بهجای گذاشتن همه وسائل عیش و عشرت و زنان و دختران و همسران و مادرش از مقابل سیاه مقدونی بکریزد و مملکتی را به اسکندر بهسپارد. "بی لیاقتی و عدم توجه سلاطین اخیر هخامنشی به مصالح مردم، تشید اختلافات طبقاتی، خوشنگرانی و عیاشی طبقات ممتاز و عدم رضایت اکثریت مردم از سازمان اجتماعی سبب گردید که حکومت هخامنشی در دوران سلطنت داریوش سوم در برابر اسکندر مقدونی محکوم به شکست گردد و دولت ۲۲۵ ساله هخامنشی پایان پذیرد." (۵۶)

ایران در چنگ اسکندر و سلوکی‌ها

در شمال شبه جزیره یونان کشور کوچکی بود بنام مقدونیه که در زمان داریوش به تصرف ایران درآمد. این کشور فلاح‌تری، از جهاتی با پارس که هستهٔ مرکزی ایران بود شاهد داشت. فتوالها و نجیبزادگان مقدونی مالک زمین‌های وسیعی بودند و در فوق تمام طبقات شخص پادشاه قرار داشت. فیلیپ پدر اسکندر، به کمک افسران و سربازانی که در اختیار داشت موفق گردید که نظام جدیدی در سرزمین مقدونیه برقرار سازد، وی پس از آنکه بر تخت نشست، اتحادیه‌ای بوجود آورد و از جهازات یونانی برای تقویت سپاه مقدونیه استفاده کرد. ولی دوران زمامداری فیلیپ چندان نپایید، زیرا وی ظاهرا "به تحریک دربار ایران با دشنه یکی از یاغیان از پای درآمد و پسر جوان و چاه طلب او، اسکندر در بیست‌سالگی پادشاه شد و به تعقیب کارهای پدر پرداخت.

اسکندر پس از آنکه با حربیان یونانی خود تسویه حساب کرد، اودوکشی علیه پارس را که پدرش هوس آن را در سرمی پرورانید تدارک دید. در این زمان، آخرین شاهان هخامنشی قدرت و ارزش خود را بکلی از دست داده بودند، ملکه‌ها و سوگلکی‌های آنان در دربار نقشی مسلط بازی میکردند. یکی از افراد حرم‌سرا خواجه باکوآس بود که با نقش خود شهرتی یافت. وی سه پادشاه را به تخت رساند و همکی را بنکشت، ولی خود اونیز به نوبهٔ خود بدست چهارمین آفریدهٔ خویش داریوش سوم به قتل رسید. (۱) در چنین موقعیتی داریوش سوم به مقابله با اسکندر شتافت و در مقابل ضربات نیزی او نتاب نیاورد و فرار را بر قرار ترجیح داد و با این گریز، در محل دمشق محمولات خانوادهٔ شاهی، وزن و فرزندان او بدست اسکندر افتادند.

بگفتهٔ پلوتارک، اسکندر در پارس همهٔ مردها را قتل عام کرد، سپس برای آنکه زمینهٔ را برای نفوذ تمدن و فرهنگ یونانی آماده سازد، به قتل دانشمندان و سوزانیدن کتب و آثار اقدام کرد و

غیر از بعضی از کتب فلسفی و علمی که به یونان منتقل گردید، بقیه آثار هنری و فکری باستانی ایران دستخوش حریق و تطاول شد. روش وحشیانه اسکندر، کم و بیش نیز از طرف سلوکی‌ها تعقیب شد، و درنتیجه بدرفتاری‌ها و مظالمی که سلوکی‌ها در حق مردم روا ذاشتند، مردم پارتبیا سر به شورش و انقلاب برداشتند و پس از مبارزات وسیعی، سلسه اشکانیان با دولت پارت روی کار آمد که قریب پنج قرن از ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی حکومت کرد.

عیاشی‌های اسکندر در ایران

فوت داریوش سوم به دوره اول پارسی قدیم خاتمه داد و اسکندر در عرصه ایران به تاخت و تاز پرداخت. با آنکه فاتح یاد شده پس از داریوش سوم، شش یا هفت سال بیشتر عمر نکرد، در همین مدت وقایع بسیاری را در تاریخ زندگانی خود ثبت و ضبط کرد. اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید که بیشتر گناه این عمل وحشیانه را برگردان زن بدکارهای به نام تائیس که دلبر سرکرد. سپاه بطلمیوس بود گذاشتند که گفته میشد در یک مجلس میخوارگی، اسکندر را برآن داشت که شعله ویرانگر مرگ آوری را بر کاخ شاهان هخامنشی بیفرزود.

... اسکندر به شادمانی فتوحات خود جشن گرفت و ضیافتی درخشان داد. زنان بد عمل درین جشن حضور داشتند و به لهو و لعب مشغول بودند. درین وقت که همه سرگرم میکاری بودند و صدای عربده های مستی در اطراف پیچیده بود، یکی از زنان مزبور که تائیس نام داشت و در سرزمین آتیک تولد یافته بود، گفت: یکی از کارهای اسکندر در آسما که باعث فخر و نام نیکش خواهد بود، اینست که با من و دوستانم راه افتاده قصر را آتش بزند، و در یک لحظه بدست زنان، این آثار پارسی را نیست و نابود کند. این سخن در روح جوانانی که از مستی قادر به کنترل خود نبودند اثر کرد، یکی از آنها فریاد زد: من پیش‌آهندگ این کار خواهم شد. مشتعلها را باید روش کنند و از توهینی که به معابد یونان شده باید انتقام کشید. دیگران دست زدند و فریاد برآوردند که تنها اسکندر لایق انجام این کار پر افتخار است. اسکندر برخاست و پیش افتاد و تمام مدعاوین از تالار قصر خارج شده، به باکوس خدای شراب قسم خورده و وعده دادند که مراسی برایش برپا دارند، پس از آن مشتعلهای زیادی حاضر گردند، و اسکندر مشتعلی بدست گرفت. پیشایش این جماعت مست، تائیس قرار داشت. حرکت با آواز زنان و نفمات نی شروع شد. تائیس می‌گفت اگر اسکندر قصرهای پادشاهان پارسی را آتش بزند، یونانی‌ها حق شناسی ابدی نسبت به او خواهند داشت. اسکندر که خود نیز مست بود، گفت: بسیار خوب، معطلی برای چیست، انتقام یونان کشیده باد، این

شهر را آتش بزئیم ... "(۲)

مقدونی‌ها که گمان میکردند با فوت داریوش، جهانگیری اسکندر خاتمه می‌باید و آنها به سرزمین و وطن خود بازمیگردند، کم کم متوجه شدند که او قصد تسخیر مناطق بیشتری را در شرق ایران دارد و با غنائمی که به چنگ آورده تصمیم گرفته است تا عیش و عشرت خود را در سرزمین اشغال شده آدامه دهد.

کنتکوثر، مورخی که شرح جهانگیری اسکندر را بر شده تحریر درآورد، راجع به عیاشی‌های اسکندر را گوید: وی که در مقابل اسلحه پارسی‌ها غیرمنفوب بود، مغلوب معايب آنها شد. ضیافت‌های نابهنه‌گام، شرب بی‌حدود و حصر، شب‌نشینی‌های زیاد، دسته‌دسته زنان بد عمل، که همه‌این چیزها نشان میداد اسکندر چگونه عادات خارجی را اتخاذ نمیکند، با خود کردن به عادات خارجی، اسکندر در نظر مقدونی‌ها، دیگر پادشاه سابق آنها نبود و بهترین دوستانش دشمنان او میشدند. چون سازندگان و نوازندگان و خوانندگانی که اسکندر از یونان خواسته بود کاف عیش و عشرت او را نمیدادند، امر میکرد که از زنان محل خوانندگه و رقصه بپارسد.

"روزی اسکندر در میان زنان، زنی را ذید که اندوهناک بود و از ظواهرش آثار نجابت هویدا، اسکندر دانست که باید این زن از خانواده محترمی باشد، و بعد که تحقیق کرد، زن گفت من از نواده‌های اخسن یا اردشیر سوم هستم. پدر من پسر او بود و شوهرم و شناسب. از اقربای داریوش است. در این وقت هنوز در ته قلب اسکندر ذرهای از تقوای سابق او باقی بود و بتابر این نه فقط امر کرد این زن را از میان اسرا بپرین آورده آزاد کنند، بل در صدد برآمد که شوهر او را بپاید." (۳) اسکندر نیز مانند داریوش زنان غیرعقدی بسیاری از میان زیباترین زنان تمام ممالک آسیا انتخاب کرد که عده‌آنها را به عده روزهای سال نوشتند. همه شب تمام این زن‌ها دور رخخواب اسکندر اجتماع میکردند و در انتظار بودند که وی یکی از آنان را برای آن شب به همبسترهای خواهاند. و چون اسکندر با این اعمال خود موجب تنفس مقدونی‌ها میشد میکوشید تا ایشان را با هدایا راضی سرداران و سربازان خویش درآورد تا آنان نیز سرگرم عیش خود باشند و عمل او را مورد انتقاد قرار ندهند.

"در سال ۳۲۵ ق.م. وقتی اسکندر از هند برمیگشت، شیوه در شوش، فرمان داد که افسران و سربازان مقدونی با دختران پارسی ازدواج کنند. این ازدواج که باید آن را نکاح جماعت لقب داد در یکشب صورت گرفت و دختران پارسی در آغوش سربازان و افسران یونانی جای گرفتند. خود اسکندر دختر داریوش را به زنی گرفته بود. هفستینون یکی از سردارانش دختر بزرگتر داریوش را

۲- نای هفت بند، باستانی پاریزی، ص ۴۹۲- تاریخ ایران باستان، ص ۱۴۲۴

۳- ایران باستان، پیشین، ص ۱۶۳

گرفت، و بدین طریق بیشتر شاهزاده خانم‌ها شوهر پیدا کردند، جنانکه هشتاد دختر نامدار به عقد هشتاد صاحب منصب عالیرتبه درآمد و جشن‌های عروسی موافق عادات پارسی صورت گرفت، در این ضیافت، دامادها در جایی موافق درجات خود ایستادند و زن هر کس را نزد آن کس پروردند، هر یک از دامادها به تقلید استکندر، دست عروس را گرفته بوسید، برای همه‌این عروسی‌ها یک جشن گرفته شد، استکندر به عروس‌ها جهیز داد و کسانی که زن ایرانی گرفته بودند هدایاتی دریافت کردند، موافق ثبت دفتر، تمداد این نوع مقدونی‌ها به ده هزار نفر میرسید.^(۴)

این موضوع ثابت میکند که استکندر، ایرانی‌ها را پستتر از مقدونی‌ها نمیدانست، و گرنه این چنین ازدواج‌های جمعی را با زنان ایران به سوداران خود توصیه نمیکرد.

قصر استکندر پر بود از زنان غیر عقدی که تمدادشان به سیصد و شصت میرسید، و همچهین دسته دسته خواجہ‌سرایانی که کرداشان کردار زنان بود، تجملات مسری و اخلاق خارجی، به سربازان پیر فیلیپ که دور از این نوع شهوت پرستی بودند گران می‌آمد و در تمام اردو یک عقیده و یک حرف ورد زبان‌ها بود که میگفتند: با فتح پیش از آن از دست دادیم که با جنگ گرفتیم، زیرا از این بعد ما مغلوبیم و مائیم که در زیر قید اخلاق خارجی واقیم.^(۵)

با اینکه استکندر زنان سیاری در حرمسوای خود داشت، ولی از دل سپردن به زیبارویان بیشتری نیز خودداری نمیکرد و خود را هر چه بیشتر در دریای نشاط و لذت‌جویی از جنس لطیف غرق می‌ساخت. از جمله در میان زنان اسیر که از سند و ایالت اکسیارتس از اولین نجیابی سندیان آورده شده بودند رکانه دختر والی آن سرزمین نیز بهش میخورد که از جندي بدلوغ رسیده بود و در میان زنان آسیا مثل و مانند نداشت و به روایتی فقط زن داریوش در وجا هست از او میگذشت، بهره‌حال استکندر عاشق او شد، ولی بجای اینکه از حق فاتح استفاده کند، ترجیح داد او را به حباله نکاح خویش درآورد. بعد چون اکسیارتس شدید که خانواده‌اش اسیر شده‌اند و دانست که استکندر چه نیتی در مورد دخترش دارد نزد او آمده و استکندر نیز با احترام زیاد پدر زن جدید خود را پذیرا گشت.

و اما در مورد عشق استکندر به رکسانه و ازدواج دست‌جمعی مقدونی‌ها با زنان و دختران ایرانی، گفت کورثمورخ، حکایتی دیگر دارد، او میگوید: "پس از آن استکندر به ولایتی رفت که کوهورتanos نام والی آن بود و از ولات ممتاز پارس بشمار میرفت، او اظهار انتقاد کرد و استکندر وی را به حکومت ابقاء داشته، از سه پسرش دو نفر را بروای خدمت در لشگر مقدونی طلبید، و حاکم مزبور پسر سوم خود را هم در اختیار استکندر گذاشت، کوهورتanos خواست ضیافتی برای استکندر با تجملات مشرق زمین بدهد، و با این مقصد سی نفر از دختران خانواده‌های درجه‌اول سندیان را

۴- نای هفت‌بند، پیشین، من، ۴۹۴، به نقل از ایران باستان، ص ۱۸۸۸

۵- ایران باستان، پیشین، ص ۱۶۵۱

باين ضيافت طلبید که دختر خود والي هم جزو آنها بود، اين دختر از حبيث زيبا و لطافت مثل و مانند نداشت و بقدري دلربا بود که در ميان آنهمه دختران زيبا توجه تمام حضار را به خود جلب ميکرد. اسكندر که مست باشه عنایت‌های اقبال وابخره^(۶) شراب بود، عاشق وي گشت. بادشاهي که زن داريوش و دختران او را ديده بود، در اينجا عاشق دختری شد که نه در عروقش خون شاه جاري بود و نه از حبيث مقام ميتوانست قرين آنها باشد. بزوزدي، اسكندر بلند و بي پروا گفت: لازم است مقدونی‌ها و پارسی‌ها با هم مزاوجت کنند تا مخلوط گرددند، و اين يگانه وسیع‌ایست برای اينکه مغلوبین شرمدار و فاتحین متکبر نباشند. بعد برای آنکه اين فکر خود را ترويج دهد، آشيل پهلوان داستاني یونانی را که از نياكلان خود ميدانست مثل آورده گفت: مگر او يك از اسرا را ازدواج نکرد، بنابر اين مقدونی‌ها نباید ازدواج با زنان پارسی را برای خود ننگ بدانند.

پدر رکسانه از اين سخنان اسكندر غرق شادي گردید و بعد اسكندر از شدت عشق در همان مجلس امر کرد، موافق عادات مقدونی نان بپارند، و آن را با شمشير به دونيم گردد، نيمی را خودش برداشت و نيم ديجر را به رکسانه داد، تا ونيقه زناشوسي آنان باشد. مقدونی‌ها را اين رفتار اسكندر خوش نيماد، زيرا در نظر آنان پسندیده نبود که يك والي پارس پدر زن اسكندر گردد.^(۷) چون اسكندر در دوران اقدامات سياسي خود در ايران كارهايش با بزم‌ها و جشن‌ها و عيش و عشرت توأم بود، ديگران نيز در تكميل بساط عيش و توশ اسكندر و فراهم ساختن رضايت او كوشش ميکرددند و زنانی را به او تقدیم ميداشتند. از جمله يك از اين افراد آتروپيات ساتراپ ماد بود که در زمان اقتدار هخامنشيان منطقه حکومتش در نواحي آذربايجان بود و خود او نيز مانند دست‌نشاندگاي از سوي هخامنشيان بر آن قسمت‌ها فرمانروايی داشت.

اريان مورخ که گفته‌هايش از ديجر مورخان بيان کننده^(۸) جنگ‌های اسكندر موافق تر است باين مناسبت می‌نويسد: ميگويند که آتروپيات ساتراپ ماد به او صد زن تقدیم کرد که تصور ميکنند آمازون باشند و به لباس مردان سوارکار ملحس بودند، جز اينکه به جای نيزه، تبر زين و به جای سير سنگين، سير سبک داشتند.^(۹)

اريان در آمازون بودن اين زنان در تردید است، ولی نميگويد از چه دسته و قومي بوده‌اند. ضمناً "چنانکه آمده، اين موضوع بعنی اصل و تيار اين زنان جالب است، اما با مطلبی که از هردو دادن ميتوانيم بپيريم که قومي بنام ساورومات ميتوانسته چنین زنانی را در اختیار آتروپيات ماد قرار دهد، و آن قومي بود که زنان بر آن حکومت ميکرددند و كاهنان و جنگاورانشان نيز از زنان

۶ - (به فتح همزه و نثر خا) بخارها، لغتنامه دهخدا، حرف همزه، ص ۲۵۵

۷ - همان، ص ۱۷۲۸

۸ - آمازون‌ها زنان جنگجوی انسانهای یونان را می‌گفتند که پستان را بست خود را می‌سوزاندند تا آسانتر ارکمان استفاده و تيراندازی کنند.

بوده‌اند، این زنان سلحشور ساورومات را هرودوت از بازماندگان آمازون‌ها میدانسته که در ناحیهٔ سفلای ولکا و منطقهٔ مجاور اورال زندگی می‌کردند.

در مورد این حکایت دو مورخ دیگر یعنی دیودور و کنت‌کورث مطالب جالب‌تری دارند. مورخین یاد شده می‌گویند: در همسایگی گرگان مردمی بودند موسوم به زنان آمازون، اینها در جلگه‌ای موسوم به تعیین‌سیر در کنار رود ترمودون سکنی داشتند و ملکه‌این مردم، تالس‌تریس نام، بر تمام مردمانی که از کوههای قفقاز تا رود فاز^(۹) منتشر بودند سلطنت می‌کرد. او خواست اسکندر را ملاقات کند، و با این مقصود از مملکت خود حرکت کرد، و چون به مقر اسکندر نزدیک شد به او پیغام داد که می‌خواهد ازاو دیدن کند و او را بشناسد، اسکندر اجازه داد بیاید. پس از آن ملکه سپاه خود را در سرحد گرگان گذارد، با سیصد زن تمام سلاح نزد اسکندر آمد، و همینکه اسکندر را دید، از اسب به زیر جست، در حالیکه دو زوجین بدست داشت. لباس آمازونی تن آنها را نمی‌پوشاند و پستان چب آنها پدیدار بود. علاوه بر آن دامن لباس آنها تا زانو بیشتر نبود. توضیح اینکه آمازون‌ها یکی از پستان‌های خود را برای شیردادن به اطفالشان حفظ می‌کنند، ولی پستان دیگر را می‌سوزانند تا بهتر بتوانند زمکان را بکشند. ملکه به اسکندر خیره نگاه کرد و دید ظواهر او با صیت جهانگیری‌هایش موافقت ندارد، چون اسکندر قدش کوتاه بود، پادشاه مقدونی از او پرسید، چه مقصودی داری؟ ملکه بی‌پروا جواب داد، آمده‌ام تا از تو طفلي داشته باشم و من ثایان آنم که ولیعهدی برای تو بزایم. اگر طفل من دختر باشد من او را نگاه خواهم داشت، و اگر پسر باشد آن را به تو تسلیم خواهم کرد. اسکندر گفت که آیا میل داری جنگ کنی؟ نن جواب داد نه. مملکت را بی‌حفاظ گذاشتند و خواهش می‌کنم چنان نکنی که من بی‌اینکه تقاضای برآورده شده باشد به مملکت خود بروگردم. پس از آن اسکندر او را سیزده روز در خیمهٔ خود نگاهداشت و بعد ملکه به مملکت خود برگشت و اسکندر هم عازم پارت شد.

راجح به این حکایت مشیرالدوله پیرنیا در کتاب تاریخ ایران باستان نظر میدهد که آنچه در این زمینه سخن رفته، حتی با جغرافیای عالم در آن روزگار هم موافقت ندارد، زیرا رود فاز که رود ریون کنونی است، در ولایت باطوم جاری است و به دریای سیاه میریزد، بنابر این مردمانی که از کوههای قفقاز تا رود فاز مسکنناش بود، چه ربطی بتوانستند با سرحد گرگان داشته باشند. (۱۰)

البته اینجا بحث بر سر صحت و سقم موجودیت زنان آمازون نیست، اما از آنجا که اسکندر شوق بسیاری به عیش و عشرت و همبستری با زنان از خود نشان میداده، سران و بزرگان ولایات نیز جهت راضی نگهداشتن او دختران و زنانی را به حرم‌سرایش گسیل میداشتند، وجود این حکایت‌ها نیز هر چند بیشترش افسانه باشد باز نشانی از هدیهٔ جنس انان به اسکندر مقدونی دارند.

۹— ریون کنونی که در ولایت باطوم جاری است.

۱۰— ایران باستان، پیشین، ص ۱۶۴۸

حربسرای اسکندر به جز خواجه سرایان متعدد که از داریوش سوم برایش مانده بود خادمانی از مقدونی‌ها نیز داشت، چرا که عادت مقدونی‌ها چنین بود که وقتی اطفالشان به حد بلوغ میرسیدند، آنها را به قصر پادشاه میفرستادند، تا در آنجا خدمت کنند که خدمات آنان با کارهای خدمه تفاوت زیادی نداشت. این‌ها به نوبت پشت اطاق پادشاه کشیک میدادند و از دری که‌بی قراول بود زنان غیرعقدی پادشاه را به اتاق او داخل میکردند. (۱)

علاوه بر اینکه مقدونی‌ها از وجود زنان و دختران بسیاری لذت می‌بردند، از وجود پسران زیبا نیز جهت اطفای شهوت بی‌بهله نبودند، و این علامت بدی بود که آنان برای ایرانی‌ها به ارمنان آوردند و از آن پس ایرانیان نیز با وجود داشتن زنان متعدد باین کار علاقه نشان میدادند.

پایان کار اسکندر

بطوریکه دیدیم، اطرافیان اسکندر بخصوص سرداران پیر مقدونی از ماندن اسکندر در ایران ناخشنود بودند و از اعمال و رفتار و عیش عشرت بی‌حد او شدیداً "انتقاد میکردند، بهمین جهت اقدامات اسکندر و خستگی مفروط سپاهیان، آنان را وادار به عصیان کرد و لشکریان اسکندر در کنار دجله متوقف شد و شاه سی و سه ساله که جماً "فسوده گشته بود به پستر بیماری افتاد و نتوانست بر تب و بیماری پیروز گردد و در سیزدهم زوشن سال ۲۲۳ پیش از میلاد در کاخ مجلل سلاطین بابل درگذشت، و همکاران نزدیک و سرداران وی وارث سلطنت و کشور پهناور او شدند و آن را میان خود تقسیم کردند.

بعد از اسکندر وارثی که چندی زمام امور را بدست گرفت اسکندر دوم، پسر اسکندر و رکسانه بود که پس از مرگ پدر بدنیا آمده بود. اما اختلافات سرداران فاتح مقدونی موجب شد تا سرزمین‌های متصرفی اومیان آنان تقسیم شود و موجودیت سلوکیان را باعث گردد. از مقندر ترین سلوکیان میتوان از سلوکوس اول نام برد که با دختری از نجیبزادگان ایرانی ازدواج کرد و با آمیختن خون ایرانی با مقدونی، کما بینش بنیان حکومت خود را استوار کرد، اما آنچنانکه قبل از نیز اشاره شد در نتیجه بدرفتاری سلوکی‌ها با مردم و تبعیت آنان از اسکندر، ایرانیان سر به شورش برداشتند و این مبارزات موجب بر سر کار آمدن اشکانیان با پارتیان شد.

* * *

اشکانیان

تشکیل دولت اشکانی

مقصود از پارت یا پارتیا، قسمت شمالی گرگان و خراسان کنوشی است که داریوش در کنیه‌های بهستون و نقش رستم آن را پرتو خواهید است. یکی از علل اساسی پیروزی و موفقیت سیاسی پارت‌ها حبایت ملی بود که در سرزمین سلوکی‌ها سکونت داشتند و ایرانیانی که پای‌بند آداب و رسوم ملی خود بودند به سوی پارت‌ها روی آوردند، بعضی از مورخان در بیان آغاز سرکشی پارتیان ارشک را نخستین فرماتروایی پارتی میدانند که از شهربانان یونانیان باختیاری بود که بعد از شوش علیه سلوکی‌ها ناچار شد به سوی مغرب پگیریزد و دستگاهی مستقل برای خود ترتیب دهد. آنکه ارشک به اتفاق تیرداد توانستند به کمک پارتیان به کسب موفقیت‌هایی نایل شوند و غیر از نواحی قبلي، گرگان و مناطق جنوب بحر خزر را ضمیمه متصروفات خود سازند.

تیرداد با استفاده از حبایت معنوی سکنه‌بومی ایران، سی و هفت سال سلطنت کرد و شهر صدرروازه در جنوب غربی داغافان را پاییخت خود قرار داد، پس از تیرداد، اردوان اول جانشین او شد و بعد از وی پرسش فرزی‌بایت پانزده سال پادشاهی نمود و به دنبال آن فرزندش فرهاد اول و سهس برادر فرهاد یعنی مهرداد اول با روشی عاقلانه بر وسعت قلمرو اشکانی اضافه کرد، بهمین مناسبت او را پایه‌گذار و مؤسس حقیقی این سلسله میدانند، بعد از فوت مهرداد اول، پرسش فرهاد دوم جانشین او شد و آنکه مهرداد دوم اداره امور مملکت اشکانی را بعده کرفت، به عقیده دکتر گیرشمن، در کتاب ایران از آغاز تا اسلام، در تشکیل سلسله پارت، مهرداد اول نقش کورش را اینجا گرد و مهرداد دوم نقش داریوش واپادشاه نخستین، سلسله اشکانی را از نظر متصروفات ارضی تشکیل داد و پادشاه اخیر آن را ثبت کرد.

مهرداد پس از ۴۸ سال سلطنت درگذشت، و سلطنت پس از یک دوران آشفته سی ساله به ارد رسید. سوین بزرگترین سپه‌الار ایران در زمان پادشاهی ارد زندگی میکرد و موجب افتخاراتی در

جنگ با رومیان شد، اما عاقبت به فرمان پادشاه، این سردار نامی به قتل رسید و پاکر یکی از فرزندان ارد به سرداری لشگر ایران انتخاب شد. فرهاد چهارم پسر دیگر ارد پس از مرگ او بر تخت پادشاهی نشست، فرهاد چهارم از زنی رومی پسری داشت که سرانجام بعد از قتل پدر به تاج و تخت دست یافت. از دیگر پادشاهان این سلسله میتوان از بلاش دوم، خسرو، بلاش سوم و اردوان پنجم نام برد.

با وجود اینکه اشکانیان با قدرت تمام موجودیت نازه‌ای به حیات سیاسی ایران داده بودند، ولی در نتیجه اختلافات و فشار داخلی و در مقابل نهضت نوینی که به همت ساسانیان در نارس ایجاد شده بود، اردوان طی سه جنگ از اردشیر بابکان شکست خورد و در نتیجه دولت مقتدر اشکانی از هم پاشید و کار این سلسله رو به انقراض گذاشت.

وضع زنان در دوره اشکانیان

زنان پارتی بطور عموم با مردان مجالست و آمیزش نداشتند، اما با تمام این احوال بعضی از ملکه‌ها بطوری که از سکه‌های شاهان اشکانی و برخی آثار دیگر معلوم میشود در مجالس جشن حاضر میشدند. برای نمونه میتوان از فرهاد پنجم نام برد که با مادر خود متفقاً به تخت نشست و سکه‌های زمان وی نیز صورت مادر و فرزند را با هم داراست. در این عصر قاعدهٔ عمومی بزر جدای بودن زنان از مردم‌ها قرار داشت و اندرون نجایی پارتی از بیرونی کاملاً جدا بود و بهیچوجه زن‌ها در زندگانی خارجی مردها شرک و مداخله نداشتند. بطور خلاصه باید در مقام مقایسه با دوران‌های پیشین گفت که مقام زنان نزد پارتی‌ها پست‌تر از مقام آنها نزد مادی‌ها و پارسی‌ها بود، بهمین خاطر عدم مداخله زن‌هادر امور دولتی را باید یکی از خصایص ویژه دوران اشکانی دانست، مگر به ندرت که به یک مورد آن قبلاً اشاره شد، اما این مبالغه عمومیت نداشته است.

“به نمونه نادر دیگری از جلوهٔ زنان در این عهد در زمان فرهاد دوم برمیخوریم که چون پدر وی مهرداد اول درگذشت، مادرش رینو نایب‌السلطنه او گردید و تا سن بلوغ عهده‌دار امور مملکت بود. ”^(۱)

برخلاف زمان سلطنت بعضی از شاهان هخامنشی، در دورهٔ اشکانیان نفوذ حرم‌ها و خواجم‌سایان در امور درباری بطور واضح به چشم نمیخورد، و تنها در تاریخ سیاسی پارت به درگیری زن فرهاد چهارم با تیرداد اشاره شده است که قبل از گرفتار آمدن به غصب حریف، وی را از پادرمی‌آورد. ^(۲) در مورد قتل زنان و دختران بدست شوهر یا برادر و یا پسر، شکایت آن به

۱ - تاریخ سیاسی پارت - اشکانیان، تالیف نیلسون دوبواز، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۲۵

۲ - همان، ص ۱۲۸

عدلیه رجوع نمیشد و بایستی خود خانواده در این زمینه تصمیم بگیرد، زیرا معتقد بودند وقوع این جنایت فقط بر خانواده آنها خلل وارد ساخته است،اما اگر دختر یا خواهر شوهردار موضوع چنین جنایتی واقع میشد، امر به عدلیه محول میگشت، مداخله زنان در امور سیاسی فقط در دوره پادشاهان ضعیف ممکن بوده است که به چند مورد آن اشاره شد.

ظاهراً ارزش اقتصادی و اجتماعی زنان در نقاط مختلف کشور اشکانی بکسان و همانند نبوده است. در برخی از نقاط به زنان احترام می‌گذاشتند، آنچنانکه گاهی مرد مطیع اراده زنش بود،اما در مورد این امر اشکانیان وضعی متفاوت داشتند، زیرا آنها در مستور نگاهداشتن زنان که از رسم شرقی است افزایش میکردند، در دوره اشکانی، زن قبل از فوت شوهرش نمیتوانست شوهر دیگری انتخاب کند، یعنی در این عهد طلاق جایز نبود،اما زن محترمه، در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق میگرفت. لکن مرد در چهار مورد میتوانست زن خود را طلاق دهد. اول عقیمه بودن زن، دوم پرداختن به جادوگری از جانب زن، سوم فاسد بودن اخلاق او، و چهارم اگر ایام قاعده، خود را از شوهر بینهان میکرد.

نهنجین با وجود کمی اطلاعات از مجازات‌های آن زمان، همین اندازه معلوم است که مجازات خیانت زن به شوهر بسیار سخت بود. در این دوره مرد حق کشتن زن را داشته، یعنی در حقیقت میشود گفت که حیات و ممات زن در این زمان بdest مرد بوده است.

ازدواج با محارم در زمان اشکانیان

بعضی از مورخان خارجی، ازدواج شاهان اشکانی را با اقوام نزدیک و خوبشان با نهایت نفرت پاد میکنند، و برخی از نویسندهای پارسی زرتشتی هم این نسبت را مردود می‌شناسند و معتقد هستند که کلمه خواهر را در مورد اشکانیان دنباید به معنی حقیقی فهمید، زیرا کلیه شاهزاده‌خانهای را شاهان پارتی خواهی میخوانندند، چون از هک دودمان و خانواده بودند، در نتیجه دختر عمرو نوه عمه و سایر زنان و دختران نزدیک در تحت این عنوان در می‌آمدند. (۳) اما نمیتوان در تاریخ حقایقی را نوشیده داشت، زیرا در موضوع تاریخ‌نویسی جستجو و تحقیق دقیق، سایری را برای پژوهشگر روشن می‌سازد. از جمله در تاریخ اشکانیان میخوانیم که "فرهاد" (۴) مادر خود تأموز از ارانیا را بزی گرفت و از سال دوم میلادی نقش زن و شوهر یا بهتر بگوییم پسر و مادر تواماً به روی سکه‌ها دیده میشود. چنین ازدواجی که اوستا بخصوص آن را تجویز کرده است، بطور حتم باعث ناراحتی و

۳ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین ج ۱، ص ۵۸۷، به اختصار

۴ - این فرهاد همان فرهاد پنجم معروف به فرهادک است که از سال دوم ق.م تا سال ۴ میلادی حکومت کرد.

عدم رضایت زیردستان و افراد ملت نشده، بلکه پا را از اینهم فراتر میتوان گذاشت و بیش‌بینی کرد که فرهاد با این اقدام میخواسته دل روحانیون متنفذ را بدست بیاورد...^(۵) بدون تردید اگر عقیده نویسنده‌گان پارسی نزتشتی در مورد کلمه خواهرو اطلاق آن به تمام زنان و دختران اقویا نیز درست باشد، در مورد کلمه مادر بهیچوجه تردیدی نیست، واين امر نشانه‌آنست که در دوره اشکانیان نیز ازدواج با محارم وجود داشته است. زیرا همچنانکه قبل "نیز آمد، ازدواج با نزدیکان در ایران قدیم پسندیده بود و ظاهرا" جهت این کار را حفظ خانواده و پاکی نژاد و خون میدانستند، اما زرتشتیان ازمنه بعد آن را مانند سایر ملل، فوق العاده مذموم دانسته‌اند، چنانکه امروزه هم از چنین نسبتی کاملاً منزه میباشند. البته ناگفته نماند که "ازدواج فرهاد با مادرش نیز با واکنشی از سوی رعایا روپرور گردید و ماقبل در سال چهارم میلادی مقتول شد و یا به روایتی دیگر به شام فرار کرد و در آنجا به گمنامی جان سپرد".^(۶)

بعضی از مورخین از جمله مینورسکی نیز زناشویی خواهرو طرز عشقباری و ازدواج آنها را در منظمه ویس و رامین فخرالدین اسد گرانی مربوط به دوره اشکانیان میدانند، زیرا آنچنانکه در این منظمه توصیف شده، این قضیه با هیچکدام از دوره‌های تاریخی جز دوره اشکانیان قابل انطباق نیست.

دیاکونوف در کتاب تاریخ اشکانیان در مورد ازدواج با محارم مینویسد: در سال دوم میلادی فرهادک با مادر خویش موزا عقد ازدواج بست، برخی عقیده دارند که این موضوع حاکی از پیروزی زرتشتیگری در سرزمین پارت میباشد، و دلیل دیگریست بر پدید آمدن واکنش و احساسات ضدیونانی در ایران، لازم است تذکر دهیم که انتساب ازدواج با نزدیکترین محارم و ذوی القربی مانند خواهر و مادر منحصراً به زرتشتیگری، درست نیست.

چنانکه میدانیم شاهان هخامنشی نیز با خویشان نزدیک خود مزاوجت میکردند و حتی سلاطین یونانی هم خواهاران خویش را به زنی میگرفتند. راست است که در آن زمان و بخصوص اندکی بعد از آن تاریخ، نقش زرتشتیگری در ایران مهم و روزافزون بوده است، با اینحال ازدواج فرهاد پنجم با موزا بهیچوجه دلیل بر آن نمیباشد.

تعداد زوجات و وجود حرم‌سرا در عهد اشکانیان

سلاطین اشکانی پس از آشناهی با تمدن و تنعم، به هوسرانی و خوشگذرانی پرداختند، پادشاهان این سلسله غیر از زن اصلی یعنی ملکه، عده کثیری متعدد و کثیز که اغلب آنها یونانی

۵ - همان، ص ۵۸۹

۶ - تاریخ سیاسی پارت، پیشین، ص ۱۲۸، با اندکی تغییر.

بودند در حرم‌ها داشتند، اما خواجه‌سرایان و ملکه‌های پارت بخلاف دوره‌های خامنثی در دستگاه حکومت و امورسیاسی به جز چند مورد خاص دخالتی نداشتند. گرچه تعداد زوجات در نزد پارتی‌ها متداول بود، اما آنان ابتدا فقط یک زن عقدی اختیار میکردند، ولی بعد از آنکه ایشان به شروط رسیدند و زندگانی صحراء گردی را که قبل از بدست گرفتن قدرت مانع داشتن زنان متعدد بود کنار گذاشتند تعداد زنان غیرعقدی هم در میان آنها بخصوص در خانواده سلطنتی متداول شد.

شاهان اشکانی زن عقدی خود را از شاهزاده خانم‌ها و یا لابل زنان پارتی انتخاب میکردند و ملکه همیشه جدا از زنان دیگر و هر کدام از زنان نیز در قصر جدایانه زندگی میکردند. این قصرها را بر پلندی می‌ساختند و با پلکان وارد آن می‌شدند، قصرهایی که شیروانی آن از مفرغ بود و رواق‌ها و چهار طاقی‌ها زینتی از سیم و زر داشت.

علاوه بر پادشاه، بزرگان و سرداران نیز برای خود حرم‌سراشی داشتند و با اختیار گردن زنان متعدد سعی در گسترش هر چه بیشتر دستگاه حرم خود می‌نمودند. پلوتارک مینویسد: سورن سردار و سپهسالار ارد، در نبوت و بزرگی و افتخار، شخص اول ایران بود و از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان بشمار می‌آمد. او که از لحاظ بلندی بالا و حسن اندام مانند نداشت، هنگام لشکرکشی هزار شتر بار و بنهاش را میبرد و دویست اربابه، مخصوص حمل همسران و همخواهگان او بود. سورن در جنگها حرم خود را همراه میبرد و در زمان فراغت از پیکار، شبها را به عیش و نوش و شرابخواری واستعمال موسیقی و آواز و عشقباری میگذرانید. (۲)

مشیرالدوله پیرنیا نیز مینویسد: پارتی‌ها زنان خود را به جنگ میبردند ولی بخلاف پارتی‌ها، زنان عقدی در خانه‌ها می‌ماندند و زنانی که با اردوها حرکت میکردند، غالباً "زن‌های یونانی سلوکی" یا سایر شهرهای یونانی و مقدونی بودند. و باز بنا یگفته، پلوتارک دویست دستگاه تخت روان، زنان غیرعقدی سورنا را حمل میکردند که بعضی از آنها از جمله زنان بدل و عده‌ای نیز خوانده و نوازنده بودند. (۳) اگر بخاطرداشته باشید، در زمان هخامنشیان نیز همراه داشتن زنان در لشکرکشی‌ها متداول بود ولی آنان زنان عقدی و دختران و خواهران را نیز همراه می‌بردند. چه بسا به اختصار زیاد گرفتار آمدن زنان عقدی و اقربای داریوش سوم به چنگ مقدونی‌ها موجب شد که اشکانیان در لشکرکشی‌ها از وجود زنان غیرعقدی و زنان بدل و روسی بهره‌مند شوند تا در صورت گرفتار شدن بدست دشمن باعث سرشکستگی و خفت و خواری آنها نگردد.

۲ - سورن به نقل از تاریخ سیاسی پارت در این موقع حدود سی سال داشت، و برای مقابله با کراسوس سردار رومی نیز چنین رفته بود که به پیروزی کراسوس خاتمه یافت.

۳ - سورن هر زمان که تنها و مجرمانه نیز سفر میکرد همین دستگاه را با خود میبرد.

عیاش‌ترین پادشاه اشکانی، شايد اردوان پنجم پاشد که به قول مورخان، آنچنان غرق در لهو و لعب بود و آنچنان به زندگی در میان زنان حرم‌سراي خویش دل بسته بود که عاقبت پس از سیزده سال سلطنت، به عنوان آخرین پادشاه این سلسله از اردشیر باکان شکست خورد.

در میان شاهان اشکانی، روضة‌الصفا از خسروبن‌پلاش پاد میکند که چگونه "در امیر ملک تدبیری صائب داشت، اما به غایت شهوت پرست بود، چنانکه از خواهر خود نیز درنگذشت، گویند وی قصری هالی ساخته بود که هفت طبله داشت و خود بر طبقهٔ هلیا متکن گشته، شراب‌خوردن و مجرمان را از آن بزیر اندادختی".^(۹)

تاریخ سیاسی پارت از شاهزادهٔ اشکانی فیروز، نام میبرد که در سواحل مدیترانه به پیشوای مشغول بود و موققیتی نیز در تسخیر ولایات جنوبی شام بدت آورده بود. این شاهزاده پس از فتوحات خود تصمیم میگیرد تا بسوی کشور پهوده حرکت کند. "همینکه مقدمهٔ جیش پارت به کشور پهود رسید، آنکه کوشوس پیشکش کلانی که عبارت از ده هزار قنطار^(۱۰) زر ناب و پانصد زن خوبیوری پهوده بود تقدیم شاهزاده کرد و فیروز چون او را رئیس طرفداران پارت داشت، بمهیا و پاری او تصمیم فرمود".^(۱۱)

توضیح اینکه شاهزاده فیروز فرزند ارد دوم بود و از سرداران رشید سپاه پارت به حساب می‌آمد، فیروز که رومیان او را پیکروس میخواندند در سال ۳۸ ق.م در جنگ با رومیان کشته شد.

به این ترتیب می‌بینیم که علاوه بر زنان عقدی و غیرعقدی، کشورها و ملت‌های مغلوب نیز زنان و دخترانی را به سلاطین و بزرگان اشکانی هدیه می‌کردند و آنان نیز برای هر چه باشکوهتر ساختن و گسترش حرم‌سراي خود از دریافت شرکت نداشتند.

هدیهٔ دیگری از جنس لطیف در دورهٔ اشکانیان سراغ داریم بنام موزا که در سال ۲۵ ق.م او گوستوس قیصر روم به عنوان تحفه تقدیم فرهاد پادشاه پارت نمود. موزا کنیزکی بود ایتالیائی که به روایتی برای جاسوسی، بنام همبستر پادشاه در دریار رخنه کرده بود، یا به خاطر اینکه بر شاهنشاه اشکانی تسلط قلبی بیاید و او را تحت نفوذ خود درآورد. بهره‌صوت اصل موضوع و قصد قیصر روم در هدیهٔ چنین زنی به شاه پارت معلوم نیست، اما لائق همین کنیز اکر خدمتی به قیصر روم نکرده باشد، برای خود مقام و منزلتی کسب کرده است، زیرا فرآتیس یا فرهاد از آن کنیزک پسری یافت که فرهاد پنجم نام دارد و به فرهادک مشهور است. بعد از ولادت این شاهزاده، مقام

۹ - روضة‌الصفا، پیشین، ص ۷۳

۱۰ - هر هزار قنطار برابر با هزار تالان بود و تالان نیز نام مقداری از پول طلا یا نقره و وزنی در

نژد یونانی‌ها بوده است. فرهنگ عمید، ص ۷۸۵

۱۱ - تاریخ سیاسی پارت، پیشین، ص ۹۵

موزا از درجه کنیزی به مرتبه شاه بانو یا ملکه ایران ترقیع یافت.^(۱۲) لازم یه پادآوری است، این زن همانست که بعد از قوت شوهر به همسری پسرش فرهاد پنجم درآمد، و ما در موضوع ازدواج با محارم قبلاً "به آن اشاره کردیم".^(۱۳) یک نوشته پوستی که به خط یونانی در اورامان کردستان بدست آمده، نام چهارتمن از زنان فرهاد چهارم را ثبت کرده است که عبارتند از اولنیور،^(۱۴) کلثوباترا^(۱۵) بسیرتا^(۱۶) و ببستی بانایپس^(۱۷) اما آنچه که مسلم است و احوال زندگی شاهان این دوره نشان میدهد، فرهاد چهارم نیز بدون تردید به جز چهار زن یاد شده، زنان دیگری را هم برای همبستگی در اختیار داشته است، چرا که وقتی سردار پادشاهی، زنان خود را بیویت ارایه به اینجا و آنجا همراه خود حمل کند، لابد پادشاهان کشور در این کار از یک سردار و از یک سپهسالار عقب نمی‌مانندند.

* * *

۱۲ - همان، ص ۱۲۱

13- Oleneire

14- Cleopatra

15- Basirta

16- Bistheibanaps

ساسانیان

پیدایش دولت ساسانی

پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی بار دیگر پارسیان، سلسله جدیدی بوجود آوردند که از حیث قدرت، با امپراطوری روم برابری میکرد. ساسانیان که خود را وارت هخامنشیان میدانستند، برخلاف عهد اشکانیان قدرتی مقرون به وجود آورده و زمام اختیار فتوحالها و اشراف ملوک الطوایف را بهش از پیش در دست خود گرفتند، و آنان را وادار کردند که به اوامر حکومت مرکزی گردن نهند. آینین زردهشت که ظاهراً از اواخر حکومت اشکانیان در سراسر ایران بسط و توسعه یافته بود، در زمان ساسانیان بصورت دین ملی و رسمی کشور درآمد.

در مورد ابتدای کار ساسانیان باید یکوئیم که سasan مغ بود از دودمان نجای فارسی، و در معبد ناهید استخر موقعیت مستازی داشت. چون وی درگذشت، بابک به جانشینی اش رسید. وی پس از ازدواج با دختر یکی از امرای محلی وضع سیاسی خود را استحکام پختید. پس از مرگ بابک و درگذشت نایب‌نگام فرزند بزرگ او شاپور، پسر دومن اردشیر خود را شاه پارس خواند. اردشیر قبل از مرگ، فرزند خود را که شاپور نام داشت در سلطنت شریک کرد. وی که به شاپور اول شهرت دارد در دوران زمامداری خود انصباط پیشتری در ارتش و سازمان اداری کشور پدید آورد و چندی با مشکلاتی در زمینه مسایل خارجی مواجه بود که در اثر پیروزی بر این مشکلات قدرتمندی و همبستگی دولت توبنیاد ساسانی را جلوه خاصی پختید. پس از شاپور بازماندگان او، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم و بهرام سوم هر یک مدتی کوتاه سلطنت کردند. بعد از این افراد اداره امور کشور بدست نرسی پسر شاپور افتاد و با مرگ او در سال ۲۱۵ میلادی، هرمز دوم مدت نه سال باعدل و رافت سلطنت کرد. چون او در جنگ با اعراب درگذشت، آذر نرسی که مردی خوشنیز و سفاق بود، زمام امور را بدست گرفت، اما وی به علت سویاً سیاست از سلطنت خلع شد و فرزندش نیز کورگردید. بعد از او چون کسی از خاندان شاهی باقی نبود، افسر شاهی را بر فراز خوابگاه زن هرمز دوم که

آبستن بود آویختند و کودک نازاده را به پادشاهی ایران برگزیدند. این کودک که پس از به دنیا آمدن و رشد کردن به سلطنت رسید، همان شاپور دوم یا شاپور ذوالاکتف است. شاپور دوم هفتاد سال با قدرت فرمانروایی کرد و پس از مرگش در مدتی متجاوز از یک قرن، زمام امور در دست سلاطین بی‌شخصیت افتاد. بعد از مرگ شاپور دوم، بار دیگر با استفاده از آشفتگی اوضاع، نجباء و اشراف قدیم در مقام احیای قدرت دیرین خود برآمدند و با همکاری روحانیون مقدار زدشتی در عزل و نصب سلاطین و اداره امور به نحوی موثر مداخله کردند، و پس از سال‌ها برادر خردسال شاپور دوم را که اردشیر دوم نام دارد به سلطنت خلعن کردند و در سال ۳۸۳ میلادی شاپور سوم را به تخت سلطنت ایران نشاندند. در سال ۳۸۸ میلادی سلطنت ایران به بهرام چهارم رسید. این پادشاه برادر شاپور سوم بود که پس از کشته شدنش، پیزدگرد اوول به سلطنت رسید؛ با مرگ پیزدگرد اوول رقابت شدیدی بر سر جانشینی او درگرفت و بالاخره بهرام پنجم در نتیجه مساعدت نظامی امیر عرب حیره پیروز شد. این پادشاه از خوشنامترین سلاطین ساسانی است و عشق او به شعر و موسیقی و شکار شهرت خاصی دارد. بعد از بهرام، پیزدگرد دوم زمام امور را بدست گرفت و تا سال ۴۵۷ میلادی سلطنت کرد. پیزدگرد دوم دو بسرا داشت بنام‌های پیروز و هرمز که پیروز بسرا پیزدگرت چون خبر یافت که برادر کوچکتر به تخت سلطنت نشسته است به کمک هیاتالیان به جنگ او شافت و برادر را در سال ۴۵۸ میلادی شکست داد. وضع سلسله ساسانی در دوران سلطنت پیروز بسیار وخیم بود. جنگهای سپکرانه او با هیاطله، وی را به پرداخت خراجی هنگفت به آنها ملزم نمود و مجبور شد پرسش قباد را قبل از پرداخت خراج به عنوان گروگان نزد آنها بگذارد. چنانکه بعد از چند سال به کمک هیاطله در سال ۴۸۸ میلادی، قباد به سلطنت ایران رسید. قباد وارث وضعي آشته بود، در زمان او مزدک ضمن تبلیغ مردم به صلح‌جویی، از نظر اجتماعی خواهان مساوات بین افراد پیش بود. این نظریات در جامعه عصر ساسانی که اختلاف طبقاتی شدیدی بین مردم وجود داشت به سرعت نفوذ کرد و به صورت جدال طبقاتی درآمد و علیه حرمراهای اغنیا که در آنها زنان متعدد محبوس بودند اعتراض شد، تا آنجا که قباد مخلوع و محبوس و محکمه گردید، ولی جان خود را نجات داد واندکی بعد فرار کرد و به دربار هیاطله پناه برد و در سال ۴۹۹ میلادی در رأس سپاهی از آن قوم به ایران آمد و با خلع برادر خود زمام‌سپاس مقام از دست رفته را بار دیگر به چنگ آورد. در این موقع که پیروان مزدک به غارت املاک و ربودن زنان و ضبط زمین‌ها مبادرت کرده بودند به شدت با مخالفت قباد و پرسش خسرو روپروگردیدند که عاقبت منجر به قتل عام مزدکیان شد. خسرو اول یا خسرو انوشیروان که از سال ۵۳۱ تا ۵۷۹ سلطنت کرد توانتست املاک مصادره شده را بار دیگر به صاحبان آنها بازگرداند و وضع زنان و فرزندان آنها را روشن کرد. در دوران سلطنت انوشیروان گرچه نجبا و اشراف در پرتو حمایت وی جانی تازه گرفته بودند،

اما مصائب عمومی و بدینختی‌های اجتماعی کمتر از ادوار سلف بود، ولی مردم چون بیشتر فکر میکردند آن را بیشتر حس می‌نمودند. بعضی از مورخان غربی خسرو انسویروان را نه تنها پادشاهی عادل بحساب نمی‌آورند، بلکه او را مردی حربی، جاهطلب و عوام فریب نیز معرفی میکنند.

در سال ۵۷۹ هرمزد چهارم به جاشینی انسویروان انتخاب شد، و بقول کریستن سن، این پادشاه پنهنی هرمزد چهارم بیش از انسویروان مستحق لقب عادل بود، و بله‌عی نیز در تاریخ خود اذعان دارد که هرمزد چهارم در عدالت از انسویروان برتر بود.

همینکه ده سال از پادشاهی هرمزد گذشت، مخالفان از هر طرف سر به ظفیان برداشتند و نجباً و ائمراه نیز که موقع را مناسب دیدند، شاه را دستگیر و کور کردند و پرسش خسرو دوم را در سال ۵۹۰ میلادی به جاشینی او برگزیدند، اما بهرام چوبین که خود را از دودمان اشکانی میدانست پایتخت را محاصره کرد و تاج شاهی بر سر نهاد و بنام خود سکه زد، خسرو نیز که به امپراتور روم پنهان برد بود آرام نشست و به کمک سپاهیان روم بهرام چوبین را ازپیان برداشت. خسرو دوم یا خسرو پرویز که سلطانی حربی بود، کمتر مردم را زیر یار مالیات‌های سنگین خرد کرد و برای آنکندن گنج، هم رعایا و هم بزرگان را زنجیده خاطر ساخت، آنچنانکه وی در دوران سلطنت خود گنج‌ها و تجملات بسیار فراهم نمود و به روایتی در اثر چنین ترویتی، حرم‌سرایی گسترده و وسیع برای خود مهیا دید که در آن سه هزار زن وجود داشت و غیر از دختران خدمتکار که مفتش و مطرتب او بودند، سه هزار خادم مرد و هشت هزار و پانصد مرکب و هفتاد و شش فیل و دوازده هزار قاطر برای حمل بنه فراهم کرده بود.

معروف است که دوازده چیز شگفت‌انگیز از دستگاه خسروپرویز حکایت کرده‌اند که از آن جمله است: قصر تیسفون، درفش کاویانی، زن او شیرین، رامشگان و مغناط دربار از جمله سرکش و باربد، شبدهز، ریدک خوش‌آرزو(۱) و فیل سفید، همچنین او شترنچی داشت که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند، و دیگر نزدی از پس(۲) وزمرد و قطمه زری به وزن دویست مثقال که چون موم نرم بود و میتوانستند آن را به اشکال مختلف درآورند، و چیزهای بسیار دیگر...

با مرگ خسروپرویز، بار دیگر فتوالیم در سراسر ایران سایه افکند، و در طی چهار سالی که بین مرگ خسرو دوم و جلوس پزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی فاصله است، دوازده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس گردند که جملگی آلت دست قدرتمدان و فلودالهای بزرگ بودند، و بالول دکتر گیرشن، تاج بر سر میگذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند، و چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت نشاندند، چنانکه دو دختر خسرو، پوران و آذرمیدخت به سلطنت رسیدند.

عاقبت در سال ۶۳۲ میلادی، شاهزاده‌ای را که از تربیت جان، به استخر پنهان برد پیدا

۱ - غلامی بوده مصاحب پادشاه

۲ - (به فرم بافتح سین مشدد) مرجان را گویند، لغتنامه دهخدا، حرف ب، ص ۴۸

کردند و ناج شاهی را بر سر او نهادند. این شاهزاده نگونبخت بزدگرد سوم بود که نقطه پایان سلسله ساسانی بحساب می‌آید.

موقعیت اجتماعی و حقوق زنان

گرچه اطلاعات ما از وضع عمومی زنان ایران در قبیل از اسلام سخت تاچیز است، با این حال درباره وضع اجتماعی و موقعیت زنان که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدادند، اطلاعات پراکنده‌ای در منابع تاریخی به چشم می‌خورد. ظاهرا "زنان وابسته به طبقات متوسط و محروم، برای امرار معاش و تامین زندگی، دوشادوش مردان در کارهای کشاورزی و دیگر امور اقتصادی شرکت موثر داشتند، و جز زنان وابسته به طبقات ممتاز، دیگر زنان، ملزم به رعایت حجاب نبودند. از حدود آزادی، و مداخله زنان در فعالیت‌های سیاسی نیز اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آنچه مسلم است اینستکه سلطنت بو فرمانروایی زنان اشکانیان قانونی نداشته است، چنانکه در مقدمه "مزبور" به تشکیل دولت ساسانی نیز ملاحظه شد، در این فصل از تاریخ دون از زنان حتی به سلطنت برگزیده شدند. "همچنین در مدت جنگ و جدالی که پس از مرگ بزدگرد در سال ۴۴ میلادی، بین فرزندان او بر سر جانشینی درگرفت، در مدت جنگ دو شاهزاده ساسانی، مادرشان که دینگ نام داشت، در تیغفون سلطنت می‌کرد. اکنون مهری موجود است که صورت این ملکه با اسم و لقبش ملکه ملکها به حروف بهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد که بر فراز آن، گیسوانش به شکل گوبی با نوار کوچکی بسته شده است. گوشوارهای که دارای سه مروارید است در گوش، و گلوبند مرواریدی در گردش دیده می‌شود و گیسوان مجدهش به چندین رشته بافته و فروهشته است." (۲)

بنا به نوشتۀ کریستن سن، در امپراتوری ساسانی بنابر قوانین متدالو از قدیم، زن شخصیت حقوقی نداشت، یعنی زن شخص فرض نمی‌شد، بلکه شیئی پنداشته می‌گردید. به عبارت دیگر وی شخصی که صاحب حق باشد بشمار نمیرفت و بطور خلاصه دارای حقوقی نبود. وی از هر لحظه در تحت سرپرستی و قیومیت رئیس خانوار که کنکختای یا کدخدای نامیده می‌شد قرار داشت. این رئیس خانوار ممکن بود که پدر یا شوهر یا در صورت مرگ آنها، جانشین آنان باشد. تمام هدایایی که احیاناً "به زن یا به کودکان داده می‌شد، و یا آنچه که آنها بر اثر کار و غیر آن تحصیل می‌گردد، عیناً" مانند درآمدهای اکتسابی بردگان، همه متعلق به رئیس خانوار بود. آنچنانکه آمده در مسائل حقوقی غالباً "دشوار است که تفاوت حقوقی میان یک زن آزاد و یک بوده را تشخصیم داد، لیکن در طی زمان در این بینش حقوقی تغییرات زیادی به نفع زن رخ داد. حقوق قدیمی البته از لحظه نظری

همچنان پای برخا بود، اما علا "دیگر در میان شل جدید بکار بسته نمیشد، و رسم جدید از قدرت حاکیت آن کاسته بود. یک رئیس خانوار که همچنان حقوق قدیم را برای خود معتبر میداشت، با عکس العمل شدید و جدان حقوقی مردم روپرور میکشت، زنان و کودکان و حتی بردگان در امپراتوری ساسانی بدون تردید در حال ترقی و تحول از پائین به بالا بود. آنان در راهی بودند که می‌بایست به طرف استقلال و رهایی از بردگی جسمانی و عقلانی، هدایتشان کنند.

به احتمال قوی تربیت دختران در عهد ساسانی بیشتر جنبه "خانه‌داری" داشته است، چونکه دختران طبعاً "برای این تربیت شده بودند که بعداً" به عنوان کهنه‌بانوی خانه در صحنه اجتماع کام نهند، لکن شواهدی دردست است که تربیت علمی نیز در میان زنان امپراتوری ساسانی البته در طبقات بالا رواج داشته است. تحصیل روزافزون کمالات در میان زنان ساسانی به احتمال قوی عامل اساسی ایجاد میل شدید آنان برای درهم شکنن بوغ اسارت گذشته و شوق کسب استقلال به شمار میرود. در عهد ساسانی، وقتی که دختری از یک خانواده "خوب، پانزده ساله میشد و رشد بدنش اش نیز به حد بلوغ میرسید، بر پدر وی بود که برای او شهربی مناسب بیابد، و اگر پدرش مرد است بود، در این صورت این وظیفه را جانشین پدر و کفیل خانواده یعنی بزرگترین فرزند بالغ او عهدهدار بود، و بالاخره اگر چنین پسری نیز وجود نداشت، وصی یا قیمی که به وسیله "دادگاه برای رسیدگی به امور خانواده" مرد فقید تعیین میشد، موظف بود که دختر را به شهربی شایسته دهد. بدینهی است که اگر دختری از خانواده "شروعمند و اشرافی بود، خواستگاران زیادتری داشت.

در زمان ساسانیان، زمانی که دختری شوهر میکرد دیگر هیچگونه سهمی به عنوان ارث از پدر خود و یا از کفیل او دریافت نمی‌داشت، از این‌رو لازم بود که هنگام زناشویی، دختر حتی المقدور جهاز کامل و بزرگی با خود همراه بپرورد. در مرد مهریه نیز مبلغی تعیین میشد که یا قبل "و یا بعداً" در صورت پیش‌آمدن طلاق به زن پرداخته شود.

دختران میتوانستند به میل و خواسته خود ازدواج کنند، و اگر دختری عدم موافقت خود را در همسری مردی اعلام میکرد، پدر نیز ناگزیر سخن او را می‌پذیرفت، در چنین وضعی پدر نمیتوانست او را از ارث محروم سازد و یا به وسیله "دیگری" را کیفر دهد. و اگر دختری از قبول ازدواجی که پدر وی خواستار آن است سریاز میزد، همچنان بول بوجه و سهم ارثی پیش از مرگ پدر برای او باقی بود و بعد از مرگ پدر نیز از ارث میبرد.

ترتیب تقسیم ارث در حقوق ساسانی بدین‌منوال بوده است که پادشاهن یعنی زن درجه اول و پسران او هر یک سهم مساوی از ارث داشته‌اند، و دختران در صورتی که شوهر نداشتن نصف سهم برادران و مادر خود ارث میبردند. اما چکزن یا زن مقام دوم و فرزندانش هیچگونه سهمی از ارث نداشتند. این نقصیه غالباً "در عمل بدین ترتیب بر طرف میکشت که پدر از حق قانونی خود در

زمان حیات خویش استفاده میکرد و سهمی هم برای چکنزن خود و فرزندان آنها پرداخت میشد و یا در وصیت‌نامه قید میگردید تا بعداً "به آنها پرداخت شود".

بنابر قوانین قدیمی، زن کاملاً تحت سلطه مرد قرار داشت، و محکوم بود مانند کودکان و بردگان، بدون چون و چرا اوامر مرد را اطاعت کند. زیرا نافرمانی زن به مرد ایجاب میکرد که همسرش بتواند او را طرد کند. لیکن در طی زمان، موقعیت خودکامگی و سلطه مرد بشدت دچار تغییر و تحول گردید، زن (البته پادشاهی که مقام اول را داشت) در راه آن بود که از بزرگی مرد به مقام همسری و همکاری او ارتقا یابد. اعمال خودسرانه مرد نسبت به زن، که وجودان جدید حقوق عصری‌سانی را جریحدار می‌ساخت، موجبات حمایت قانونی از زن را فراهم آورد. (۵)

در حقوق قدیم، زن بطورکلی از حق مطاله و عقد قرارداد محروم بوده است، لیکن در حقوق علی جدید عصر ساسانی این رسم کهن نیز از اعتبار ساقط شده بود. آنچنانکه زن میتوانست عقد قرارداد کند و مسئولیت شرکت در کاری را با شوهر داشته باشد، "شوهر میتوانست به وسیله یک سند قانونی، زن را شریک خود سازد که در اینصورت زن شریک‌العال میشد و میتوانست مثل شوی خود، ذر آن تصرف کند...". (۶)

"هرگاه شوهری به زن خود میگفت که از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی، زن بدبینوسله از نزد شوهر خود طرد نمیشد ولی اجازت می‌بیافتد که به عنوان خدمتکار شوهر دیگری اختیار کند، در صورتیکه شوهری زن خود را طرد میکرد، بی‌آنکه صریحاً اختیار او را بخود او بسپارد، زن شوهری دیگر اختیار میکرد. فرزندانی که در ازدواج جدید، در حیات شوهر اولش میزاید، از آن شوهر اولش بود، یعنی زن تحت تعیین شوهر اول باقی می‌ماند، اما در مورد طلاقی که با رضای زوجه واقع میشد، زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده بود نگاهدارد. مفهوم مخالف این حکم آنست که زن میتوانسته است در موقع طلاقی که بی‌رضایت او واقع شده باشد، همه‌های مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد." (۷)

در پایان این مطلب، باید گفت که چون در مطالعه وضع زنان در عهد ساسانی تناقضاتی مشاهده میشود، این تضاد نشان میدهد زنان در این عهد به تدریج تحولاتی در زندگی خود یافته‌اند و رفته‌رفته حقوقی برای خویش کسب کردند.

۵ - همان، ص ۶۲

۶ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۲

۷ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۲۵۲

ازدواج با اقارب

قبل از آنکه به موضوع ازدواج با خویشاوندان نزدیک بپردازیم، لازم است به نکته‌ای که مترجم کتاب زن در حقوق ساسانی برآن تاکید کرده است اشاره کنیم. اینکه ضمن اینکه در مقدمه "این کتاب" ازدواج با خویشاوندان را در عهد ساسانی تائید میکند، ولی برای رفع شباهه و تمیز دادن ازدواج با اقارب و ازدواج با محارم از هم، توضیح جالبی دارد که عیناً "اما به اختصار برای آگاهی خوانندگان عزیز نقل میکنیم. "خویذوگس یا خوتدنکس که در اوستا خواست و دث (Khvaetvadatha) آمده است، عموماً "بوسیله مترجمان و نویسندهای فارسی زبان امروز، بدون رعایت دقت، به عنوان ازدواج با اقارب، ازدواج با اقوام نزدیک، و ازدواج با ارحام، متراوف و یکی دانسته و در ترجمه‌ها و نوشته‌های خود نیز آنها را بطور مساوی بکار برده‌اند. مفهوم محارم با اقارب یا اقوام نزدیک یکی نیست. واژه "محارم" بیشتر اصطلاحی فنی و دارای مفهوم خاص و دقیق حقوقی است. کسی را که اسلام از زمرة^۱ محارم می‌شمارد، ضرورتی ندارد که مسیحیت نیز جزء محارم بداند. ازدواج پسرعمو و دختر عمودر اسلام نه تنها مباح است، بلکه مستحب است و موکد نیز هست. در صورتیکه در مسیحیت، بعویذه در میان شاخه‌کاتولیک آن، حرام است. در حقیقت در هر نظام فقهی و حقوقی، محارم به کسانی اطلاق می‌شود که ازدواج با آنها در آن نظام تحريم شده باشد، اعم از اینکه این اشخاص در خویشاوندی یک درجه دورتر یا نزدیکتر باشند.

بدین ترتیب اگر یک مسیحی کاتولیک، با توجه به اینکه در اسلام ازدواج پسرعمو با دخترعمو مجاز است، بگوید مسلمانان با محارم خود ازدواج میکنند، بهمان اندازه اشتباه کرده است که ما در امروز، با توجه به چدقول تحريم ازدواج با خویشاوندان در اسلام، بگوییم ایرانیان باستان با محارم خود زناشویی میکردند. این اشتباه، در این هر دو مورد، ناشی از آنچاست که ما امور متداول و سنه یک جامعه را با مقیاس جامعه^۲ دیگری سنجیده‌ایم. استعمال اصطلاح ازدواج با محارم، خواه و تاخواه در ذهن ایرانی امروز با یک مفهوم شرم‌آور و تبعین ارزش منفی توان است، از این‌رو در ترجمه "واژه" خویذوگس به ازدواج با محارم باید رعایت نکات برزمرده را نموده، آن را به زناشویی با خویشاوند که در حقیقت ترجمه صحیح و تحت‌اللفظی آن نیز هست ترجمه کرد، زیرا کلمه خویذ با خواست اوتایی همان خویش امروزی، و واژه "ودث نیز به معنی زناشویی است، و همواره نیز باید، همان‌طور که امام جعفر صادق نیز خاطرنشان ساخته است، به باد داشت که هر قوم و اجتماعی دارای نکاحی مخصوص به خویشن است.

زنایی در ایران باستان نیز دارای آدابی خاص و همچنین سلسله محارم ویژه‌ای بوده است. هر چند هم که این محارم، با محارمی که اسلام یا مسیحیت تعیین کرده‌اند مطابقت نکند. (۸)

و حال که در توجیه موضع ازدواج با محارم و ازدواج با اقارب مطالعی را ذکر کردیم، میپردازیم به مطالعی دیگر از پیشگفتار مترجم کتاب زن در حقوق ساسانی که روشگر مایلی در زمینهٔ مورد بحث است. ناصرالدین صاحب‌الزمانی مینویسد: در امپراتوری ساسانی، ازدواج با خواهر و با زن پدر امری مقبول و متدابول بوده است. ازدواج با خواهر، به ویژه در خاندان سلطنتی، برای حفظ پاکی خون و میراث شاهانه، اصلی موبید و مرجح بشمار میرفته است.

... ایرانیان باستان، بنابر تعالیم اوستا، زناشویی میان برادر و خواهر را موجب جلب روشنایی ایزدی در خاندان و طرد دیوان میدانسته‌اند.

با تمام این احوال که گروهی از نویسندها و مورخان در قضیهٔ ازدواج ایرانیان عهد باستان با اقارب خوبیش مطالعی آورده‌اند، اما اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران برایستکه موضع بدینگونه که شایع کردند نبوده و موضع ازدواج با اقارب در میان عموم ایرانیان رواج نداشته است، شاید در میان خاندان سلطنت چنین چیزی بوده ولی نسبت دادن آن به تمام مردم ایران درست نباشد.

به‌خصوصت بهترین دلیل در ایران باستان در مورد این عمل، چه بسا همان علاقه به حفظ دودمان و پاک نگاهداشتمن خون و نژاد بوده است که علاقبای به همسری با خواهاران و مادران و دختران ایجاد کرده است. گرچه برخی نیز معتقد هستند که منظور از مادر، درحقیقت مادر اصلی شخص نیست، بلکه احتمالاً زن پدر یا درحقیقت نامادری باید باشد که به همسری کسی درمی‌آمد است. هرچند آرتوکریستن سن نیز به ازدواج با اقارب اشاره دارد و میگوید: "... اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی بشمار میرفت، تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند..." (۹)

ضمناً "کریستن سن اشاره به اجر این عمل نیز به نقل از کتب مذهبی ایران باستان دارد که مزاوجت بین خواهر و برادر به وسیلهٔ فرمایزدی روش میشود و دیوان را به دور میدارد، و برای نمونه از بهرام چوبین یاد میکند که خواهر خود گردیدگی یا گردیده را گرفت و اشاره به مدارگردیگری می‌نماید که نشان‌دهندهٔ ازدواج با اقارب است، و خلاصه اینکه بنا به شواهد تاریخی ازدواج خواهر و برادر و دیگر نزدیکان در عصر ساسانی به ویژه در میان بزرگان کشور یک عمل خدابسندانه بشمار میرفته است.

ازدواج استقراضی

یکی از انواع ازدواج‌ها در عهد ساسانی، ازدواج استقراضی یا عاریتی بود، بدین‌ترتیب که "شوهر حق داشت یکانه زن خود، یا یکی از زنانش را، حتی زن ممتاز خود را به مرد دیگری که

بدون تقصیر محتاج شده بود بسیار دتا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. در چنین امری رضایت زن شرط نبود. در اینصورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را ندادشت، و فرزندانی که در این ازدواج متولد میشدند، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب میشدند. "(۱۵) توضیح اینکه عمل دادن زن به عنوان عاریت با انعقاد پیمان رسی صورت میگرفت، که در طی آن شوهر جدید همه‌گونه موظفیت و نگاهداری زن را در مدت این ازدواج تعهد می‌کرد. این عمل را جزو اعمال خیر میدانستند و کک به یک هم‌دین تنگدست به حساب می‌آوردند. در این کار شخص نیازمند به زن باشد علاقه به داشتن یک زن را به وجه پسندیده‌ای، اظهار بدارد و جمله علاقه به داشتن زن به وجه پسندیده‌ای در چنین کاری حتماً پاید اظهار شود، چرا که این نکته حاکی از فرمول خاص این عقد و پیمان است که با کلمات و جملات معینی مانند عقد سایر قراردادها ادا میشود. (۱۶)

شوهر بدلتی وقت، در ازای واگذاری وقت زن عاریتی از طرف شوهر اصلی، موظف بود که از زن وقت خود نگاهداری کامل نموده، امور معاش و رفع سایر نیازمندیهای او را عهده‌دار گردد. کودکانی که در مدت و در نتیجه زناشویی استقراری با به عرصه وجود میگذارند، به شوهر اصلی تعلق داشتند نه به پدر خود که شوهر وقت مادرشان محسوب میگردید. ولی با این وجود حق قیومیت، در تمام مدت ازدواج استقراری، از آن شوهر وقت بود، زیرا نص متن حقوقی برایستکه، ازدواج بدون قیومیت قابل تصور نیست. درباره طول مدت ازدواج، نصی در دست نیست. تعیین مدت به عهده طرفین قرارداد بوده است، ولی از خلال آنچه که درباره این ازدواج اظهار شده است، بدنیا آمدن کودکان نشان آنستکه این چنین ازدواجی نسبتاً خیلی میدید میتوانسته باشد.

با مطالعه در وضع ازدواج استقراری به خوبی ملاحظه میشود که چگونه باز تصور قدیمی از زن به عنوان شیقی نه شخص خودنمایی میکند. فی المثل اعتراض زن نسبت به قرارداد شوهر اصلی اش درباره واگذاری وقت او به شوهر دیگر، بی اثر و بی اعتبار است. مساله کودکان وی نیز نظریه و وضع حقوقی کودکان یک کنیز است که برای انجام خدمت اجراء داده میشد و در مدت اجراء، کودکانی که از وی پا به عرصه وجود میگذارند، ملک ارباب اصلی او محسوب میگردیدند، نه ملک کارفرما و ارباب وقت او.

ثایان توجه در مورد ازدواج استقراری این نکته است که در انجام تشریفات آن به جهت واگذاری وقت زن به دیگری، یک علت تعاونی و خیرخواهانه لازم بوده است، مانند نیازی که یک هم کیش بدون تقصیر و گناه، به خاطر کودکان خود داشته، یعنی مثلاً "نیازی که بر اثر مرگ زن یا بیماری سخت او برای شوهر وی بوجود آمده است، ضمناً" میتوان استنباط کرد که این نوع ازدواج‌های

موقت احیاناً" و یا حتی تنها در میان طبقات دوم اجتماع صورت می‌گرفته، چون در این طبقات مردان غالباً دارای بیش از یک زن نبوده و سیستم تک‌همسری در میان آنان بوده است، در صورتیکه برای یک مرد از خانواده‌اشراف که زنان متعدد داشته کمتر نیازی به یک همسر عاریتی بیش می‌آمده است، همچنین باید فرض کنیم که در محاذل اشرافی نیز اینگونه ازدواج‌های استقراضی اتفاق می‌افتد، و آن حتی امری متناول بوده است.

البته در اینجا بازتابه ضمن اینکه ازدواج موقت یا عاریهای را فقط مربوط به طبقات دوم اجتماع دانسته، سهین اشرف را نیز در ردیف علاوه‌دنان ازدواج‌های استقراضی به حساب آورده تضاد و تناقضی وجود دارد که در توجیه‌این مطالب اشاره کرده است که در مورد اشرف اینگونه ازدواج‌های استقراضی تحت نام‌های ویژمای انعام می‌گرفتند. البته بازتابه در قسمت دیگری از مطالب خود ازدواج‌های استقراضی را فقط به خاطر تعاون و یک عمل خیرخواهانه ندانسته، و اضافه کرده است که این امر به مناسبت دلخواه دیگری نیز انجام می‌گرفتند است.

بارتلمه در برابر لحن تمجید آمیزش در مورد سهولت وضع ازدواج و انواع مختلف و سخاوت‌مندانه‌آن در امپراتوری ساسانی، ضمناً از اشکالات حقوقی ناشی از مسئله ازدواج استقراضی نیز مطالبی دارد، بارتلمه درباره اینگونه ازدواج می‌کوید: در نتیجه اینگونه اعمال، روابط زناشوی و مسائل مربوط به آن تاحدودی می‌بوده است، به طوری که به کرات درباره دعاوی حقوقی در دادگاهها می‌شنویم که در آنها مسالمه حق به زن مطرح شده است، بدین معنی که مردی مدعاو بوده زن از آن اوست و مرد دیگری بدون مجوز قانونی وی را در اختیار دارد، زیرا در ازدواج‌های استقراضی یا عاریتی موقت چه بسا شوهر دیم یا موقتی به زن دل می‌بست و از پس دادن او خودداری می‌کرد که این کار موجب طرح شکایاتی در دادگاه‌های عهد ساسانی می‌شد، است. (۱۶)

تعدد زوجات

در مورد تعدد زوجات در امپراتوری ساسانی شماره زنانی که یک مرد می‌توانست اختیار کند، از لحاظ حقوق نظری محدود نبوده است، بدین معنی است که اختیار زنان متعدد، در عمل بسته به میل مرد، و قبل از هر چیز منوط به بنیه مالی او بوده است، یک مرد عادی ناگزیر بود که با یک

۱۶ - باید توضیح داد که نوعی از ازدواج استقراضی در بونان باستان نیز وجود داشته است. بدین معنی که اگر زنی عقیم می‌بود، شوهر او را طلاق میداد.اما اگر شوهر عقیم بود، می‌توانست برای مدت کوتاهی زنش را به برادر خود با مرد دیگری تسلیم کند و از او باردار شود. فرزندی که از این همیستگی بوجود می‌آمد فرزند شوهر اول محسوب می‌شد. البته چنین عملی اجرای بود و به منظور بقاء خانواده انجام می‌گرفت.

زن سر کند، در صورتیکه اشراف میتوانستند به اندازه "یک دوره" تسبیح زن در حرم‌سای خود گرد آورند. در گزارش یونانیان میخوانیم که شماره "زنان حتی به صد هاپالغ میشده است. رئیس خانه یا کدخدا، از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود. یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده، او را پادشاه زنان یا زن ممتاز میخوانند. از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن خدمتکار میگفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود، ظاهراً "کنیزان زرخربید و زنان آسیر جز" طبقه چاکر زن یا خدمتکار بوده‌اند. معلوم نیست که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر. اما در بسی از مباحث حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن بیان آمده است، هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه یا کدبانو داشته است، و گویا هر یک از آنها دارای خانه‌جداکانه بوده‌اند. شهر مکلف بود که مادران‌العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند. اما زوجه‌هایکه عنوان چاکر زن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته میشده است. (۱۲)

حال که موضوع تعدد زوجات مطرح است باید این مطلب را نیز اضافه کرد که: "پارسیان امروز هند تنها با یک زن به سرمیبرند، و سیستم یک زنی را سخت محترم می‌شانند، در صورتیکه در میان زرتشتیان ساکن ایران هنوز مجاز محسوب میشود که مرد در صورتیکه زن اولش نازا باشد، زن دیگری اختیار کند، و تحت همین شرط حتی میتواند به ازدواج با زن سومی نیز تن درد دهد. در این موضوع در میان پارسیان هندوستان، یک همسری بیشتر براساس علل اقتصادی قابل توجه است تا علل اخلاقی. زیرا هنگام مهاجرت به سواحل غربی هندوستان پس از سقوط امپراتوری ساسانی، زرتشتیان ناگزیر بودند که اموال غیرمنقول، و از اموال منقول نیز گله خود را به جای گذارند. بدین ترتیب آنان بهیچوجه با مال و مکنت زیادی به سرزمین جدید نرفتند. حرمت تعدد زوجات که نوعی تجمل محسوب میگشت، خود مولود چنین فشار اقتصادی بود، و بعداً "حرمت عملی اقتصادی تعدد زنان تغییر شکل به حرمت مذهبی داد". (۱۳)

ازدواج آزاد

آزادی جنسی نیز از موضوعات پارز دوره ساسانی است. بدرستی بر ما معلوم نیست، ولی زن، آزادی و سهولت در روایت جنسی خود را باید مرد در غرب، امروز بیشتر مدیون علل و فشار اقتصادی دو جنگ گذشته است. دو جنگ گذشته و فشار اقتصادی آن، ناجار زن را وارد صحنه اجتماع کرد که

۱۳ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۲۴۶

۱۴ - زن در حقوق ساسانی، پیشین، ص ۵۱

دوشیدوش مرد در تلاش معاش بکوشد، ورود زن در اجتماع، ناجار بر اثر خصوصیت قرب زن و مرد، و از میان رفتن فاصله میان دو جنس، سهل‌گیری در امور جنسی و تجدیدنظر در اخلاق جنسی قدیم را از پی داشت. این چنین آزادی را در ایران ساسانی مفتر با عامل اقتصادی و صفتی امروز غرب میتوان توجیه کرد، به ویژه آنکه با وجود تشابه اوضاع اقتصادی کشورهای همسایه ایران ساسانی، بهبیجوجه چنین پیشرفتی را در تسهیل امور جنسی در میان ملل همسایه مشاهده نمیکنیم.

"در ایران عهد ساسانی اگر پدری عمدًا" از انجام وظیفه خود نسبت به دخترش گوناهی میورزید، یا از روی امساك و یا بیم از دست دادن او، بموضع روانه‌خانه شوهر نمیکرد، و یا اگر در اولین فرصت موافقیتی حاصل نمیشد و دیگر رغبتی به کوشش مداوم نشان نمیداد، در اینصورت دختر میتوانست به میل خود و بدون اجازه پدر حتی به یک ازدواج غیرمشروع تن دردهد، در این موقع حقوق نیز پشتیبان دختر بود و مانع از این میگشت که عمل او او عاقب و خبیث را برای وی درین داشته باشد. هزینه معاش و سهم اirth او برای وی باقی میماند، و فقط در صورتیکه دختر نمیتوانست از ادامه رابطه نامشروع خود، من بعد اجتناب ورزد، در این هنگام پدر مجاز بود که در مقدار سهم اirth وی تقاضی دهد.

ضمناً "بنظر میرسد که چندین موردی زیاد نادر نبوده است، چون که مقرراتی در این باره به ویژه درباره کودکانی که درنتیجه چنین روابطی متولد شده بودند و درباره مادران آنها درصورت تعایل به ازدواج رسمی، قانونی از عهد ساسانی دردست است.

کودکانی که فرزندان روابط آزاد بشار میرفتنند، نخست در تحت سیرپستی مادر خود و در خانه پدربرزگ مادری خویش رشد و تربیت می‌یافتدند، و درصورتیکه کودک دختر بود، پدربرزگ حتی وظیفه داشت که از سن معینی برای او وجهی بطور مقرر یومیه تعیین کند. این چنین دختری ضمناً "دارای نصف سهم اirth یک دختر قانونی بود. تنها اگر مادر یک چندین کودکی که شرعاً عشق آزاد بشمار میرفت شوهر نمیکرد، دیگر خود مسئولیت پرستاری کامل از فرزند غیرقانونی اش را به عهده داشت.

مسئله فرزندان روابط عشق آزاد، درصورتی که مادرشان از خانواده‌های سرشناس و اشرافی بودند، سعی میگشت که محرومانه حل شود، و این کودکان را نیز به لقب پرلطف پهک خداباشان می‌نامیدند. در مواردی که مادر این پهک خدایان توانایی مالی نداشت که از آنان نگاهداری کند، تهیه وسایل خوراک و پوشاش مادر فرزند تا زمان بلوغ او (۱۵) به عهده پدر بود." (۱۶)

۱۵ - یعنی تا زمان بلوغ فرزند، مادر طفل نیز خرچش به عهده پدر بوده است.

۱۶ - همان، ص ۴۹ به بعد، با اندکی تغییر

ازدواج ابدال

یکی از مقررات خاصه فقه ساساني، ازدواج ابدال است. بدین ترتیب که "اگر مردی بسیرد و پسری نداشته باشد، باید دید اگر زنی دارد، او را به نزدیکترین خوشاوندان متوفی باید بدهند. و اگر شخص قوت شده زن ندارد، دختر یا نزدیکترین بستگان او را با اقرب خوشاون باید نکاح بینندند، ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخص متوفی باید زنی را جهیزه داده، به یکی از مردان خوشاوند میت بدهند، پسری که از این ازدواج حاصل شود فرزند آن مرد میت محسوب میشود، کسی که از اداء این تکلیف غفلت ورزد، سبب قتل نفس بی شمار شده است، زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است." (۱۷)

طلاق در دوره ساسانیان

همانگونه که زناشویی در امپراتوری ساسانی مستلزم تدارکات و تشریفات زیادی از نظر حقوقی نداشته، موضوع طلاق نیز از سهولت بیشتری برخوردار بوده است. در موارد زیادی طلاق با رضایت طرفین، به آسانی و حسن نیت جاری میشده است، و غالباً نیز بدان منظور بوده که هر یک از طرفین بتوانند به زناشویی تازه‌ای تن دردهند.

از حق مرد در مورد طرد زن به عنوان عدم تمکن، تنها در موارد بسیار قلیل که احیاناً "کار به رسوایی میکشیده است استفاده میشده، چون زن در حقوق علی جدید امپراتوری ساسانی میتوانسته است در برابر دادگاه رسمی از شوهر خود طلب ازایه مدرک و دلیل قانونی کند. خیانت در حیات زناشویی به وسیله "زن، یعنی تن دادن به زنای محضه در صورت اثبات علت کافی و آنی جواز طلاق برای شهر بشمار میرفته است. (۱۸) در چنین مواردی بر اثر شکایت شوهر به دادگاه، معکن بود که مرد خاطی به پرداخت جریمه سنگین نقدی محکوم شود، این جریمه در صورتیکه عمل منافي عفت فرمیا "توا مبا قهر و غلبه وربودن زن انجام میگرفت بمراتب سنگین‌تر میگردید، امری که زیاد هم نادر نبوده است.

۱۷ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۲۵۵

۱۸ - حال که موضوع زنا در زمان ساسانی بعیان آمد جالب است در این زمینه به مطلعی از صفحه ۱۰۶ مالک و مالک ابواسحق ابراهیم اسطخری اشاره شود که نشان میدهد هر زنی به وقت آستانه با به وقت حیض زنا میگرد پاک نمیشود تا آنکاه که به آتشکده میرفت و پیش هر یک برهنه میشد و به کمیز گاوه خوبشتن را می‌ست.

از نظر حقوقی، دشوارترین امر در مسئله تمام طلاق‌ها مسئله حل اختلافات مالی زن و شوهر هنگام جدایی بوده است، که چگونه باید با جهاز زن، با صله و با سایر درآمدها و متعلقات اورفتار شود، اطلاعات بدست آمده نشان میدهد که اتفاق نظری در مورد این امر در میان قضیان نبوده است، زیرا در این موضوع حقوق قدیم و حقوق جدید در آن عهد همیشه در حال نزاع بوده‌اند.^{۱۹}

زن و آئین مزدگ

از آنجا که در عهد ساسانیان، ظهور و نشر آیین وی موضوعاتی را در تاریخ در مورد زن مطرح ساخته است، لذا بی‌مناسبت نمیدانیم که در این قسمت نظری اجمالی داشته باشیم به وضع زنان در زمان ظهور مزدگ.

بنابر بعضی از روایت‌ها، بنیانگذار اصلی جنبش مزدگی شخصی بنام بوندس از پیروان مذهبی مانی بوده؛ و به عقیده بعضی دیگر، زردشت نام آورنده اصلی این آیین است. و برخی نیز بوندس و زردشت را نام شخص واحدی میدانند و اعتقاد دارند که دعوت این شخص در ابتدای امر بیشتر جنبه‌نظری داشته، اما پس از آنکه اداره جمیعت بدست مزدگ افتاد، رفتاره نام موس املی یعنی، زردشت^(۲۰) را به فراموشی رفت و پیروان این راه به اسم فرقه مزدگی معروف شدند.

"بسیاری از معتقدات مزدگیان، با عقاید مانویان درباره خیر و شر و نور و ظلمت یکی است، و این جماعت نیز مانند فرقه مانویان معتقد به پرهیزگاری و ترک علائق دنیوی بودند و بعید نیست که مزدگیان نیز خود یکی از شعب و فرق مانویان باشند."^(۲۱)

چون در عهد ساسانیان اختلاف طبقاتی شدید بر جامعه ایران حاکم بود، هیچ تعجب‌آور نیست که ستمکاری‌ها و ظلم‌های بزرگان و اشراف بر هشتاد درصد از مردم چنین نهضتی را بدنبال داشته باشد، و هیچ بعید نیست که قبل از مزدگ هم قیام‌هایی برعلیه مظالم آن عهد انجام گرفته، اما در تواریخ ثبت و ضبط نشده است. وجه بسا اگر مزدگ و مزدگیان علیه اختلاف شدید طبقاتی برپا نمی‌خاستند، فرد دیگر بالغزاده دیگری برای رفع ظلم، زمام این نهضت را بدست می‌گرفتند.

و اما در مورد عقاید مزدگ کریستن سن می‌گوید: "به عقیده" او چون علت اصلی کشته و ناسازگاری، نابرابری مردمان است، پس باید ناچار عدم مساوات را از میان برداشت تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بربینند.

۱۹— زن در حقوق ساسانی، پیشین، ص ۵۶، با اندکی تغییر

۲۰— باید توجه داشت که این شخص، جدا از زرتشت پیامبر است.

۲۱— تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۹

... پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردمان عادی نمیتوانند از میل و رغبت به لذات و تمنعت مادی، از قبیل داشتن ثروت و تملک زنان و یا دست یافتن به زنان مخصوصی که مورد علاقه است رهابی یابند، مگر اینکه بتوانند این امیال خود را به آزادی و بلامانع افتخان کنند. پس این قبیل افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که خداوند کلیه وسائل معیشت را در روی زمین درست سر مردمان قرار داده است تا افراد بشر آن را به تساوی بین خود قسمت کنند، به قسمی که کسی بیش از دیگر همنوعان خود چیزی نداشته باشد.

... پس باید از توانگران گرفت و به تهییدستان داد، تا بدینوسیله مساوات دویاره در این جهان برقرار شود. زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشتراك قرار گیرد، این عمل خیری است که خداوند فرموده و نزد او اجر و پاداش عظیم دارد و گذشته از تمام اینها، دستگیری مردمان از یکدیگر عملی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند. "(۲۲)

به همین جهت دشمنان فرقه کمونیستی مزدکی، این آیین را به عنوان اینکه موجب ترویج فحشا و منکر میشود به سختی مورد انتقاد قرار داده‌اند و اکثر گویندگان و نویسنده‌گان نیز اباخمه (۲۳) زنان را فقط مدنظر داشته و به مزدکیان تاخته‌اند. بهمین خاطر فردوسی نیز در اشاره به اصول عقاید مزدکیان در شاهنامه آورده است که:

زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهییدست کس با توانگر یکی است

و نظام‌الملک نیز به شرح عقاید مزدک پرداخته و در سیاست‌نامه نوشته است: مزدک گفت مال بخشیدنی است میان مردمان، که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند... پس باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگ نهاد و درماندگی، و متساوی‌الحال باشند. آنکه گفت زنان شما چون مال شهادت، باید که زن را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچکس از لذت و شهوت دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود.

قباد پادشاه ساسانی از جمله‌کسانی بود که به آئین مزدک گروید و قوانینی در باب اشتراک زنان وضع کرد و خود نیز به ترویج و اشاعه آیین باد شده پرداخت. در تاریخ طبری آمده است که: "... به قباد گفتند در ایام گذشته که کرده‌ای و یاک نشوی مگر آنکه زنان خوبش را همکانی کنی ... "(۲۴) البته بدرستی معلوم نیست که قوانین جدید قباد در مورد نکاح و اشتراک زنان چگونه بوده است. چه بسا که او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد. چنانکه میدانیم در آن عصر مرد میتوانست زن یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را بدیگری که بدون

۲۲ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۶۷، به اختصار

۲۳ - اباخه و اباخت (به کسر همزه و فتح حا) مباح کردن، جائز شمردن، لفتنامه دهخدا، حرف همزه، ص ۲۴۴. مزدکیان و باطنبه را اباخه و اباخته نیز نامیده‌اند.

۲۴ - ترجمه تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۰

تصییر محتاج شده باشد بهاره، نا این مرد از خدمات زن استفاده کند. "شخص از خود میپرسد که چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اباخی یا کموئیست شده است؟ بعضی گفته‌اند که کواز (۲۵) روی اعتقاد تام پیروی مزدک را اختیار کرد، و برخی گفته‌اند که گرویدن کواز به این آثین از راه ترس بوده و از روی تزوییر این کشی را گرفته است." (۲۶) اما از آنجا که قباد پادشاه مقتدری بوده و با اراده کامل چند بار علیه کسانی که چشم به تاج و تخت او دوخته بودند برخاسته و دشمنان را از ضرب شمشیر خود به لوزه درآورده، نمیتوان پذیرفت آینه مزدک را از طرف او ناشی از ترس یا از روی تزوییر دانست، بلکه میشود قبول کرد که او بخاطر درهم شکستن قدرت اشراف که ظلم و جورشان و حتی خودشان همیشه سلطنت را تهدید میکردد با مزدک بهکاری و همفرکری پرداخته است.

در اثر چنین همکاری، قباد نتوانست در مقابل اعیان و روحانیون تاب مقاومت بیاورد و به نزد هیاطله گریخت و اشرف در سال ۴۹۶ میلادی جاماسب یا زاماسب را به جانشینی وی پرگزیدند، اما قباد بار دیگر به باری سهاه هیاطله توانست تاج و تخت خود را از دست جاماسب بستاند و با تحکیم موقیت خود از باری به مزدکیان دست بردارد، بعد از آن تعلیمات مزدک بطور پنهانی انجام میگرفت، که عاقبت در سال ۵۲۹ میلادی "در مجلسی" که در دربار تشکیل شده بود، بحث لفظی به عمل آمد و سپس اعدام مزدک و پیروان نزدیک وی به امر خسرو صورت گرفت. "(۲۷)

به صورت "... استقبال عمومی از مردم مزدک دلیل برآمدگی زمینه روحی، قبول و پذیرش عام است، والا اگر مزدک یکباره امری کاملاً "خلاف اخلاق و منافی عفت عمومی را تعلیم میداد، بدون تردید مردم یکه خوردۀ دچار شوگ میشدند ..." (۲۸)

... پس نمیتوان دریافت که قیام مزدک بیشتر جنبه سیاسی داشته و نتیجه‌اش تزلزل مقام سلطنت بشمار میرفته است، زیرا بنا بگفته موبیدی که آنوشیروان از وی کسب مصلحت میکند، در اثر آمیزش مردان مختلف با یک زن، که ملکه نیز از آن نمیتوانست مستثنی باشد، دیگر کسی نمیتوانست بدرستی جانشین واقعی شاه را تعیین کند. "(۲۹)

حزم‌را و تجملات درباری

اختلافات عظیم طبقاتی و محرومیت و مظلومیت هشتاد درصد از مردم کشور، بیکاری و زورگویی اشراف و طبقات ممتاز و معاف بودنشان از پرداخت مالیات، و تحمل خراج‌های سنگین از

۲۵ - مهداد

۲۶ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۳۶۹

۲۷ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ص ۱۰۵

۲۸ - زن در حقوق ساسانی، پیشین، ص ۴۵، پیش‌گفتار مترجم، با کمی تصرف.

یکسو، و رفاه و آسایش و گستردن بساط عیش و عشرت و تجمل فراوان خانه بزرگان و دربار پادشاهان و هزینه‌های بی‌حساب این دستگاه‌ها از طرف دیگر، نشانه‌ای است که میتواند خشم و نفرت عمومی را از دستگاه سلطنت دربرداشته باشد.

در عهد ساسانیان، بنا به اعتقاد آمین مارسلون، ایرانیان به مسائل جنسی و عشقی علاقهٔ بسیار نشان میدادند و هر یک از آنها بر حسب ثروت و دارایی خود تعدادی زن اختیار و برای آنها وسایل زندگی متوسطی آماده میکردند. (۲۹)

آمین مارسلون همچنین میکوید ایرانیان به معاشره زنان علاقهٔ وافر دارند و اغلب آنان به زوجات و سرایا (۳۰) و کنیزان حرم خود نیز آنها نمیکنند. (۳۱)

گذشته از پادشاهان، مرزبانان بزرگ و والیان ایالات نیز دستگاه وسیعی برای عیش و عشرت خود داشتند که این داستان دلیل بر این مدعای است. میگویند: "یکی از مرزبانان بیخواست عیسیویان را به ترک دین و ادارد و آنان را به عیش و عشرت بفریبد، پس بر زینت بزم‌های هر روزهٔ خود افزود و مدت عیش را طویل کرد و شب‌های دراز را با سرودهای مستانه و رقص‌های فسق آمیز بسرآورد و کوشید که موسیقی کفار را در گوش عیسیویان مطبوع قرار دهد." (۳۲)

و باز همین نویسنده و مورخ تایید میکند که: "... در زمینهٔ عیش و نوش و رابطهٔ با زنان هیچ حد واندازهٔ نمی‌شاست. بزرگانشان عمر خود را به سواری و جنگ و شکار و عیش و نوش و نشست و برخاست با زنان میگذرانند". (۳۳)

رویهٔ زنبارگی و علاقهٔ به زنان در عهد ساسانیان آنچنان بود که علاوه بر دیگران، زنان حرم نیز برای خوش‌خدمتی به پادشاه هدیه مورد پسندیدش و در اعیادی مانند نوروز و مهرگان تقدیم میداشتند. "... اگر یکی از زنان شاه کنیزی زیبا بازینت و زیور پیشکش می‌نمود، میتوانست بر سایر زنان حرم میاهات کند". (۳۴)

صاحب روضة‌الصفا در بیان استیلای اردشیر برممالک ایران و قلع و قمع اولاد ملوک‌الطوایف برای جلوگیری از انتقال پادشاهی به اولاد اش میگوید که "روزی در شہستان خوبش دختری خورشید پهک آفتاب منظر دید، اردشیر گفت چه کسی؟ جواب داد که یکی از خدمتکاران حرم.

۲۹ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۶۲۲.

۳۰ - جمع سریه (به فتح سین و تندید را و یا) کنیز، کنیزی که در خانه نگاهدارند و صاحبش با آن همپستر شود، فرهنگ عمید، ص ۵۰۸ و ص ۶۱۲.

۳۱ - به نقل از ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۵۳۴.

۳۲ - همان، ص ۵۳۴.

۳۳ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۱، ص ۷۲۲.

۳۴ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۳۰.

پرسید باکره‌ای یا نیبه، (۲۵) گفت باکره‌ام، شهربار را میل تمام به آن دختر پیدا شده، از اله بکارت او نمود و بتدریج در میان ایشان صحبت درگرفت... . (۲۶) البته باید گفت که شاپوراول از همین کنیز بدنبال آمد. گرچه پس از اعتراف کنیز به اینکه از اولاد اشکنیان است اردشیر به فزیر خود فرمان داد تا او را به قتل برساند، اما وزیر کنیز را پنهان ساخت تا فرزندش بدنبال آمد. به این ترتیب سالی که نکوست از بهارش پیداست، زیرا وقتی بندیانگزار و تحریکمده‌شده سلسله‌ای این چنین زنباره باشد، دیگر توقی از پادشاهان متأخر که وفته رفته به تحمل خود بیشتر می‌افزایند نباید انتظار داشت. اردشیر بایکان که از همان ابتدا دعیش و عشرت غرق بوده، خود چه خوب احوال پادشاهان آینده سلسله‌اش را میدیده است. به نظر اردشیر "حال پادشاهی شهریاری آمده را بی‌رنج به ارث برده است و چنین می‌پندارد که بپرداختن به عیش و نوش فروخت بافته است، از هر شهربار دیگر بینداخته است، از چنین راهی است که درهای بلا باز می‌شود و مستقی در دولت پدید می‌آید." (۲۷)

پروفسور کریستن سن به نقل از جاحظ صاحب کتاب الاغانی، از عادت اردشیر در مجالس بزم مطلبی دارد بین مضمون که "... گاهی شاه در حالت مستقی به یکی از نای زنان فرمان میداد که با خواننده پست‌تر از خود هماهنگی کند، و این بندرت اتفاق میافتاد. آن نای زن از امتثال امر پادشاه سریع‌چیز می‌گرد، و علت امتناع خود را اظهار میداشت، در این موقع اتفاق می‌افتد که پیش‌خدمتان، آن نایزن را با بادبزن و مکریران‌ها می‌زدند، ولی او بخود تسلی میداد که اگر این ضربات را به موجب اراده پادشاه متتحمل می‌شون چون از قید مستی رهایی یابد از اینکه حقوق رتبه خود را حفظ کرده‌ام خوشوت و شاد خواهد شد. باری دو غلام هوشیار که در مجلس پادشاه حضور داشتند، موظف بودند که تمام آنچه پادشاه در هنگام مستی می‌فرمود، عیناً "یادداشت کنند، بین طریق که یکی می‌گفت و دیگر به حرف می‌نوشت، پس آنکه بامداد ادان این شخص در مقابل پادشاه فرامینی را که در حال مستی صادر کرده بود می‌خواند، و آنوقت شاه، نایزن مذکور را احضار می‌فرمود و او را خلعت می‌بخشید و بر او آفرین می‌خواند، چه از اطاعت یک امر غیر منصفانه امتناع کرده بود، و پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین می‌گرد که آن روز جز نان جو و پنیر چیزی نخورد." (۲۸) و حال نمونه‌ای دیگر از احوال پادشاهان سلسله ساسانی در پرداختن به لهو و لعب واهیت دادن به تحمل و عشرت طلبی. بهرام پنجم با بهرام گور نیز دربارش خالی از عیش و طرب نبود.

۳۵ - (به فتح نا و کسر یا مشدد) زن شوهر مرد و از شوهر جدا مانده به طلاق و خواه به مرگ شوی، مقابل باکره. لغت نامه دهخدا، حرف ث، ص ۵۶

۳۶ - روضة الصفا، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷

۳۷ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، بخش اول، ص ۱۲

۳۸ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۲۵

"وهرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و همه کن را به استفاده از لذات زندگانی تشویق میکرد و اشعاری به لسان عرب می‌سورد و به چندین زبان سخن می‌گفت، موسیقی را بسیار دوست داشت و به نوازندگان و خوانندگان دربار، حتی مقلدین مقامی عطا فرمود که روز بار در ردیف عمال عالی مرتبه دولت با فروتن از آنها قرار میگرفتند و بمحض یکی از افسانه‌های مشهور، این پادشاه بود که قوم لوریان را که اجداد فیوج (۲۹) نفلی هستند از هند به ایران خواند تا عوام از لذت‌های موسیقی بی‌بهره نماند.

... مورخان عهد ساسانی، وهرام کور را از ملامت و نکته‌گیری معاف نداشته‌اند، مثلًا "بر او خرد گرفته‌اند که بیش از اندازه شهوت‌رانی کرده و در خرج اسراف روا داشته و به امور ملکت توجه چندان نکرده است..." (۴۰)

قباد نیز حرم‌سرازی وسیع داشت که به هنگام اوج قیام مزدکیان، رهبر ایشان مزدک، به این پادشاه توصیه میکرد تا زنان حرم را میان دیگر مردمان تقسیم کند. همین پادشاه وقتی بزرگان پارسی او را به سبب حمایت از مزدک زندانی کردند، وسیله خواهش که گویا زن وی نیز بسویه بگریخت و به سرزمین هیطالیان رفت، در این گزیز "... در راه خویش در ابر شهر پیش یکی از بزرگان منزل گرفت که دختری دوشیزه داشت، و در این سفر بود که ما در کسری انوشیروان را به عنی گرفت و هنگام بازگشت از سفر، انوشیروان و مادر اورا همراه داشت،" (۴۱)

باید اضافه کرد که قباد پس از بازگشت نسبت به مزدکیان سردی نشان داد و بار دیگر تاج و تخت خود را بدهست آورد و به تربیت انوشیروان پرداخت، اینجا بیان فرار قباد و چکونگی دوباره به سلطنت رسیدنش مطرح نیست، بلکه این مطلب نشانه دیگری است از علاقه، وافر او بزن که حتی در حال گزیز و در آن نهایت درجه، فلاکت و خلع از سلطنت نیز از فکرش غافل نبود، گرچه این ازدواج به خاطر تحکیم دوستی با بزرگان و به روایتی حکمران هیاطله بود، اما بهر صورت پایه چنین دوستی‌هایی نیز در آن زمان بر محور داد و سند زن استوار میگردید.

پس قباد، خسرو انوشیروان نیز برای جلب دوستی خاقان ترک چنین بد و بستانی داشت، "... بلاذری گوید: خسرو خواهان دوستی خاقان ترک بود و قرار بر این شد که خسرو دختر اورا به زنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را. اما خسرو یکی از کنیزان را به جای دختر خویش از برای خاقان فرستاد ... و چون خاقان ترک دریافت که خسرو او را فریب داده و زوجه‌اش کنیزی بیش نیست، دیگر قادر به کشیدن انتقام نبود. (۴۲)

۲۹ - گروهی صحرائشین و بیانگرد که لولی نیز گویند. فرهنگ نفیسی، ص ۲۶۰۳

۴۰ - مهان، ص ۲۰۰

۴۱ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۱

۴۲ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۰۳

ما شاهان سلسله، ساساني را در این فصل از تاریخ آنچنان در علاقه به زن غوطه‌ور می‌بینیم که گاهی تصور می‌کنیم تمام امور مملکت ادکنوری و لشکری گرفته تا روابط خارجی، فقط بر محور جنس لطیف استوار بوده، نه درایت و کفایت زمامداران حکومت وقت. و عجیب تیست که چون پادشاهی چنین باشد دیگر اطرافیانش نیز از این تبعیت می‌کند. از جمله... یکی از ستمکاره‌ترین بزرگان، سپاه سالار یا سپاهبد بود که از او توائیگرتو و با نعمت‌تر نبود و نوشیروان او را والی آذربایجان کرده بود، و در همهٔ مملکت هیچ امیر از او بزرگتر و با عدالت‌تر و خیل و تجمل نبود. (۴۲)

در این زمان پیروزی از این سه‌سالار به نوشیروان شکایت می‌برد و پادشاه دستور تحقیق میدهد که آن زن پیر راست گفته است یا نه. شاه یکی از غلامان را مامور برسی وضع والی آذربایجان می‌کند، و پس از تحقیق، بزرگان را بار عالم میدهد و به صحبت می‌نشیند و از تجمل بی حد آن والی سؤوال می‌کند. ... گفت والی آذربایجان را چه مقدار دستگاه باشد؟ گفتند دوبار هزار هزار دینار، که او را بدان حاجت نیست. گفت از متاع و تجمل؟ گفتند سیصد هزار دینار زینه و سیمینه. گفت از جواهر؟ گفتند پانصد هزار هزار دینار. گفت ملک و مستقل و ضیاع؟ گفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را آنجا ده باره و هفت باره ملک و ده و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه و مستقل نیست. گفت چهاریا؟ گفتند سی هزار، گفت بهنده درم خربیده؟ گفتند هزار و هفت‌صد غلام رومی و حبشی درم خربیده دارد و چهارصد کنیزک دارد... (۴۳) و اما برای آنکه حرم‌سای شاهان ساسانی هرچه بیشتر گسترش و وسعت یابد و وجود نازنین این سلاطین از نعمت همبستری با زنان در لذت کافی و وافی باشد ملاک و معیاری نیز برای گردآوردن زنان و دختران داشته‌اند و حکام ولایات را در یافتن کنیزکان مطابق با مشخصاتی که رعایت آن الزامی بود راهنمایی کرده‌اند. روایت است که منذر سوم معروف به منذرین ماء‌السماء گه ظاهرا در سال ۵۵۴ میلادی به حکومت و در ۵۵۴ میلادی به قتل رسیده، در یکی از جنگ‌ها بر کنیزکی دست یافت و آن کنیزک را به دربار انشیروان هدیه کرد. کنیزک دل نوشیروان را چنان فریفت که ندیمه همچشمی او شد. انشیروان از شیفتشی کنیزکی دستور داد که اندازهٔ اعضا و جواهر و رنگ و آب و وضع ظاهیری کنیزک را کارشناسان زیبایی دقیقاً برسی گفند و تمام جزئیات را تا آنجا که به رقم و وصف می‌اید (۴۴) بنویسند و در خزانه نگهدارند که در حقیقت آن میزان و مقیاس برای انتخاب کنیزکان آینده در دسترس شاهزادگان ساسانی باشد. ... و هر کنیزک که بدان صفت بدیدی بخریدی، و اگر آزاد و اگر بنده و اگر درویش و

۴۳ - همان، ص ۳۹۸

۴۴ - همان، ص ۳۹۹

۴۵ - زیرا زیباشی مقداری کیفیات و حالات و آنات و نکاتی نیز دارد که غیر از موی و میان است و قابل توصیف و ضبط نیست.

اگر توانگر یا دختر ملکی، هر که بودی تا کسری او را به زنی کردی... " این مطلب در خلاصه ترجیم بلعی نیز مسطور است که "... نوشیروان صفت آن کنیزک را در خزانه نهاد و هرگاه که کنیزکی طلب میکرد که از ولایات بیاورند، آن نسخه به آن کس میداد تا کنیزکی بدان صفت طلب میکردند و این رسم بماند و هرمز نیز هم چنین کردی. "

اشتہای خسرو پرویز کویا از خسرو انشیروان نیز بیشتر بوده که با داشتن صدھا و به روایتی هزارها زن در حرم‌سراش وقتی که این نسخه را در کنه قبه‌ها دید، از اطرافیان پرسید که آیا چنین کنیزکی این روزها هم ممکن است بدست آید؟

ما در نقش شکار طاق‌بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو در حرم داشت، می‌بینیم. این شهربیار هیچگاه از این میل سیر نمیشد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب اولاد را در هر جا نشانی میدادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم میکرد، نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف میفرستاد، و در آن وصف زن کامل عیار را درج میکرد. پس عمال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب میدیدند بخدمت میبردند.

این تمايل از جانب کنی است که به روایت مولف مجلل التواریخ تعداد زنان او نه سه هزار بلکه دوازده هزار نفر از بندۀ و آزاد بوده‌اند، و در شبانه روز شست بار می‌اشرت کردی. جالب است که با چنین همبستری‌ها و مجاعمت‌ها، خسرو در پنجۀ لعبتی مانند شیرین ارمنی یا بقولی آسرو نیز کرفتار بوده است.

صاحب مجلل التواریخ والقصص میگوید: پرویز چون به شکار شدی، از چپ و راست پانصد کنیزک به مجرمهای زین اندر عود همی سوختندی، و هزار مرد فراش با مشک پیرامون آب همی ریختندی تا باد گرد نیانگیرد، همچنین دوازده هزار زن در شستان خسرو پرویز بودند از بندۀ و آزاد، و در جمله مریم، دخت ملک روم، بهرام دخت و گردوبه، و شیرین که ماه جهان بود و کس به نیکوبی او صورت نشان نداده است و فرهاد سپهبد او را عاشق بودست.

در باب عشق فرهاد و شیرین نیز داستان‌های گونه‌گون آمده است. "... تعالیٰ و فردوسی شرح تدبیر شیرین را که در جلب عاشق بیوی‌ای خود بکار میبرد، و تفصیل عروسی او را با خسرو نقل کرده‌اند، و تدبیر ماهرانه پادشاه را که در اسکات بزرگان به خرج داد تا توانست دختری از طبقه فروتن را به عقد خود درآورد ذکر نموده‌اند. بلعی قصه معاشره فرهاد و شیرین را آورده است و چنین گوید که فرهاد فریفته این زن شد، و خسرو او را به کندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه به بریدن سنگ مشغول شد و هر پاره که از کوه می‌برید چنان عظیم بود که امروز صد مرد آن را نتوان برداشت....

... فردوسی قصه کشته شدن مریم را بدست شیرین چنین به نظم آورده است:

زمیریم همی بود شیرین بدرد	همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
شد آن دختر خوب قیصر نژاد	به فرجام، شیرین و را زهر داد

از آن کار آگه نبود هیچ‌کس
چو سالسی برآمد که مریم بمرد شیستان زیرین به شیرین سید " (۴۶)
در روضة‌الصفا نیز به اختصار اشاره‌ای به تعداد کنیزکان ماهری خسرو برویز شده است که باز تاکیدی
است بر وسعت حرم‌سای این پادشاه، در بیان عظمت ترور و حشمت حرم‌سای خسرو برویز آمده
است که "... در شیستان او دوازده هزار کنیزک ماهری عنبرموی بودند ..." (۴۷)
در مورد آغاز عشق خسرو به شیرین، روضة‌الصفا به نقل از کتابهای تاریخی آورده است:
"... شیرین دختری بود که در مبدأ حال خدمت یکی از اکابر فرس میکرد و خسرو در بدایت
جوانی گاه گاه به خانه آن بزرگ میرسید و با شیرین مزاح و ملاعبه میکرد و صاحب خانه شیرین را
از اختلاط خسرو منع میفرمود و شیرین ممتنع نمیگشت تا روزی خسرو انگشت خود را به شیرین داد و
خداآوند خانه به آن حال اطلاع یافته در غضب شده یکی از ملا زمان خوبیش را گفت که دخترها ببرد
به آب فرات اندازد و چون آن شخص اورا به لب آب رسانید شیرین تصرع بسیار نمود، آن شخص
گفت من نتوانم که با ولیدمعت خود مخالفت کنم، اما ترا در موضوعی افکتم که بیرون نتوانی آمد و
شیرین را در آب افکنده بازگشت و شیرین از آب بیرون آمده بخدمت رهبانی که در آن نزدیکی بود
رفته گفت من خود را به خدای بخشیده‌ام و اکنون آمده‌ام که خدمت تو کنم و رهبان اورا قبول
نموده شیرین مدت‌ها با او بسربرد و در اوان سلطنت برویز فوجی از لشکریان او برآن دیر میگذشتند
و شیرین آن جماعت را دیده با یکی از آنها گفت که چون بخدمت ملک رسی عرضه دار که شیرین
کنیزک تو در فلان دیر است و این انگشت‌تری را به نشانی نزد او ببر و آن شخص خبر شیرین را به
خبرو رسانیده برویز او را تربیت‌ها کرده و خواجه‌سرايان و کنیزکان را فرستاد تا شیرین را به
حشمتی تمام در محفظه (۴۸) بدماین آوردند. گویند که صاحب حسن و جمال باید که چهل چیز
داشته باشد تا حسن او به کمال بود و در آن زمان به غیر از شیرین کسی جامع این اشیاء نبود.
آورده‌اند که بعد از قتل خسرو پسرش شیریوه به شیرین طمع کرد و چون الحاج او در مطاعت
از حد گذشت، به بهانه‌ای از شیریوه التعباس نمود که در دخمه برویز را باز کردند. آنگاه بدانجا
رفته زهر قاتل خورد و فی الحال درگذشت. " (۴۹)

چون شیرین عیسوی بود، بعضی از مورخان غربی و شرقی او را از یونانیان دانسته‌اند، اما
اسم او ایرانی است و "... بنابر قول سبنوس (Sebene) مؤلف کتاب تاریخ هرقل یا هراکلیوس، شیرین

۴۶ - همان، ص ۴۹۸

۴۷ - روضة‌الصفا پیشمن، ج ۱، ص ۸۰۰

۴۸ - (به کسر میم و فتح حا و فای مشدد) تخت روان، تختی شبیه هودج برای حمل مریض با

مسافر، فرهنگ عمید، ص ۹۳۱

۴۹ - همان.

از مردم خوزستان بود. [شیرین] در اوایل سلطنت خسرو به عقد او درآمد، و با اینکه منزلتی فروتن از مریم دختر قیصر داشت که پادشاه او را به علل سیاسی گرفته بود، از حیث منزلت در وجود خسرو نفوذی تمام داشت. مطابق افسانه، بهرام چوبین، خسرو پرویز، خواهر بهرام را که گردیک نام داشت و زنی مردانه بود، به عقد خود درآورد. (۵۰) و این پس از آن بود که گردیک و سنتهم را هلاک کرد، اگر تفصیل این قضیه را نتوانیم باور نکنیم، ظاهراً "مزاجوت خسرو و گردیک" را باید مبتنی بر حقایق تاریخی بدانیم. شیرین خسرو را خیر داد که از کید این زن دیوسار برحدتر باشد. (۵۱)

زنان شوهردار و همسران اشراف نیز از تجاوز خسرو پرویز در امان نبودند، در روضه‌الصفا آمده است که "... نخارجان از سرداران سپاه خسرو پرویز بود و زنی زیبا داشت و این زن بدرگاه خسرو آشنا شد و او با آن جمله اختلاط و امتزاجی می‌نمود". تفصیل جریان را استاد باستانی پاریزی در کتاب خاتون هفت قلمه اینگونه مینویسد: "نخارجان که نتوانست جلو زن را بگیرد، ناچار خود با او دمسردی و بی‌اعتنایی کرد و زن بی‌اعتنایی شوهر را با خسرو بازکو کرد، خسرو بعنایستی نخارجان را احضار کرد و کنایه^۱ گفت، شنیده‌ام که در منزل تو چشم^۲ آبی پس خوشگوار و لطیف هست و تو از آن آب نمی‌آشامی، سبب چیست؟ نخارجان شستش خبردار شد و فهمید مطلب راجع به کدام قضیه است، فوراً^۳ گفت، حقیقت ایدست که چند گاهی است در اطراف این چشم^۴ ره پای شیر دیده‌ام! پرویز دستور داد نخارجان و زنش را بخارج منتقل کردند تا رسوانی بالا نگیرد." (۵۲)

زنبارگی خسرو پرویز بهانه^۵ خوبی برای اطرافیان او نیز بود تا بتوانند از این نقطه ضعف پادشاه برای انتقام گرفتن از دشمنان خویش استفاده کنند. از جمله^۶ این افراد یکی هم زید بن عدی از همنشینان و مجالسان خسرو بود که مدتی را در زندان نعمان سوم پادشاه مسیحی مذهب اعراب حیره گذرانده بود و همیشه در آرزوی انتقام روز شماری میکرد. زید که توجه خسرو را به زنان مهدید متوجه شد که از این راه میتواند کنده^۷ دیرینه را از نعمان انتقام بکشد. بهمن چهت وقتی خسرو با توجه به مشخصاتی که از زنان در میان کهنه قبالمها از زمان انشویروان مانده بود از زید سوال کرد فوری جواب داد که بله قربان، این نوع کنیزک در خور شاه، همان دختر نعمان است، نام او حدیقه که به پارسی، بوسنان باشد، و روی آن دختر چون بوسنان است، زید خود مهدائست که دختر نعمان به این صفت نیست و آن را نیز یقین داشت که او دختر نخواهد

۵۰ - لازم به یادآوریست که بهرام چوبین بنا به توشته تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۳۱، خواهش گردیک را نیز در کنار سایر زنان به همسری گرفته بود.

۵۱ - ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۴۹۷

۵۲ - خاتون هفت قلمه، پیشین، ص ۱۱۱ به اختصار.

فرستاد . حال ببینید که این فتنه‌انگیزی چه عاقبت شوم و اسفباری بدنبال دارد . خسرو گفت : هر چه زودتر نامه‌ای بنویس و دختر را از نعمان طلب کن ، زید بن عدی نامه‌ای بنوشت و به قاصدی داد که پیش نعمان رود و خواستگاری کند . نعمان از تعجب اتفاق شد و ملک را نشانید . و در جواب گرفت و چوب داد که ، دختران عرب سیاه چرده باشند و خدمت ملک را نشانید . و ملک را در جمله‌ای به عربی نوشت که نکته‌ای ادبی داشت و مفهومش آن شود که بقول بلعمی ، ملک را در عراق ، سیاه چشمان بسیارند که احتیاج به سیاهان عرب نیست . زید این جمله را اینگونه برای خسرو پرویز معنی کرد که ملک را ماده‌گاوان عجم چندان هستند که مهترزادگان عرب را نباید ا و با این ترجمه غلط و غریب‌آسود ، خسرو پرویز را به خشم واداشت ، واو چهار هزار مرد را با ایاس بن قبیصه طایی به قصد تسخیر حیره اعزام داشت . نعمان ناچار از برابر سیاه خسرو فرار کرد و اسب و مال و ثروت را نزد یکنفر از بنی شیبان بنام هانی بن مسعود سهند و خود با زن و دخترش به قبیله طی فرار کردند ، و چون آنان نیز این مهمانان سرگردان را از ترس خسرو نپذیرفتند ، به بنی سعد پناه بزردند و آنان نیز آن بیچارگان را پناه ندادند . شیخ زن به نعمان گفت چاره نیست ، بهتر است که خود به پرویز پناه بزی و قضیه را بگویی ، شاید خشم او بدل به آرامش شود و از گناه نکرده تو صرف نظر کند . نعمان پذیرفت و خود به پرویز پناه برد ، ولی پرویز بر او نبخشود و پس از سه روز او را به پای پیل افکند و کشته شد ، یا بقولی او را به خانقین یا سایاباط فرستاد تا آن وقت که طاعون آمد بمرد ، و با مرگ او دولت مناذره حیره به سر آمد . خاقانی با اشاره به همین واقعه در خرابه مداين گويد :

از اسب پیاده شو، بر منطع زمین رخ نه
زیر بی پیلش بین، شهاده نعمان

اما دخترگ معصوم ، حديقه ، که از چار بالش ناز و نعمت در این بلايا و مصیبت افتادو خاندانش پراکنده گشته و خود سرکشته ببابان‌ها بود ، پس از آنکه شنید پدرش به دربار خسرو پناهند و کشته شده است ، از دنیا مایوس ماند . چه دختر جوان که همه آرزوهای خود را در خاک رفته میدید و طوفان شهوت سلطانی او را و خاندان او را بدین سرنوشت دچار ساخته بود ، بیش ازین متواتست در برابر مصائب پایداری کند و چون زندگی را در بدایت عمر با شریک ناکامی آمیخته دید ، دل از لذایذ دنیا کند و به ترک دنیا و عزلت پرداخت . و بقول بلعمی ، پس چون حديقه شنید که پدرش بکشتن برخاست و به صومعه هند شدو هند دختر منذر بزرگ بود ، آنکه او را این ماء‌السماء خواندندی و ترسا شد و تا آخر عمر ترسایی همی گردی .

خسرو پرویز که این چنین چشم طمع به زنان و دختران مودم داشت و آنان را جز براي اطفاء شهوت نمی طلبید دخترانش خلاف زنان و دخترانی که در حرم‌سرای پدرش روزگار سیاهی داشتند ، در تاریخ ایران به پادشاهی نیز رسیدند . از این دختران "... بوران مدت یکمال و چهار ماه

پادشاهی کرد، و آذرمیدخت یکی دیگر از دختران خسرو، مدت ششماه سلطنت داشت. (۵۳) جالب است بدانید که دستگاه جاسوسی دربار خسرو پرویز، خلاف دوره‌های دیگر که مراقبت از اعمال و رفتار حاکمان و والیان را بعهده داشت، در این زمان وظیفه جاسوسان، تفحص و جستجو را یافتن دختران و زنان خوب رو بود تا با گزارش به پادشاه، آنان را به حرمای شاه ساسانی بکشانند.

و عاقبت، خسرو پرویز نیز مرگ دامانش را گرفت و ... بعد از شکست ایرانیان و پیشرفت رومی‌ها، وسیله سران سپاه ایرانی و بخصوص فرمانده پادگان تیسفون دستگیر و در محلی موسوم به تاریکخانه زندانی شد. ابتدا فرزندانش کشته شدند و سپس خود خسرو نیز به قتل رسید. (۵۴) با توجه به وضع دربار و روی آوردن پادشاهان و بزرگان به تشکیل حرم‌سرا و ایجاد بساط عیش و عشرت، سایر پادشاهانی هم که نامشان در ردیف دارندگان حرم‌سرا وسیع نیامده، بر همین روال رفتار میکردند و درباریان و پادشاهان از سر سلسله گرفته تا شاهی که به دفتر حیات این خاندان نقطه پایان نهاد، همگی از چنین تجملاتی بروخوردار بوده‌اند. از جمله در مورد بزدگرد سوم که پس از فتح عظیم اعراب، با درباریان و حرم‌سرا خود قرار را برقرار ترجیح داد، نوشته‌اند که در این حال هزار طباخ، هزار تن رامشگر، هزار تن یوزیان، هزار تن بازیان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند، و شاهنشاه این گروه را هنوز کم میدانست. (۵۵)

* * *

۵۳- تاریخ طبری: ج ۲، ص ۷۸۲ و ۷۸۳

۵۴- تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، باورقی ص ۲۹

۵۵- ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۵۲۸

نگاهی کوتاه به ظهور اسلام

برای آنکه موضوع مورد بحث را در تاریخ ایران بعد از اسلام دنبال کنیم، لازم بود نا نگاهی به ظهور اسلام و قوانین الهی آن در زمینه زندگی انسان داشته باشیم. زیرا دین جدید در ایران موجب تحولات و تغییرات بسیاری شد و تاثیری نیز در احوال شخصیه مردم گذاشت.

اسلام و دین محمد (ص) به عنوان نیروی تازه‌ای در اندک مدتی سرنشیت جهان آن روز را ذکرگون ساخت و طومار زندگی برخی از امپراتوری‌های قدرتمند را در هم پیچید. به کوتاه سخن، در سالی که ابرهه سردار مقدر حبشه با پیلان و لشکریان خود، مکه را در خط سقوط قرار داده بود، در خانه عبدالملک بن هاشم از سران قربیش، طفلی پا به عرصه وجود گذاشت که محمد نام گرفت. این کودک در دو ماهگی پدر خود عبدالله بن عبدالملک را از دست داد و از چهار ماهگی پرورشش به زنی بنام حلیمه سپرده شد تا از هوای ناسالم شهر در امان باشد و در فضای باز بادیه رشد کند. در شش سالگی، آمنه مادر محمد نیز دار فاتی را وداع گفت و سریرستی او را جدش عبدالملک بن هاشم عهدهدار شد که پس از وی نیز عمش ابوطالب، محمد را تحت قیومت خود قرار داد.

پیغم عبدالله در خانه ابوطالب به سن رشد رسید و در سفرهای تجاری با وی همقدم و همراه شد. وی که مدت زمانی را نیز با پیشه شبانی گذرانده بود، در اثر هوش ذاتی و امانت و درستی شهره شهر مکه شد و بهمین خاطر در بیست و پنج سالگی، خدیجه بنت خوبیلد با توجه به امانتداری و پرهیزگاری محمد، همسری اش را پذیرفت و با این وصلت زندگی فرزند عبدالله از آرامشی برخوردار شد و از زحمت‌های پیایی که در تلاش معاش داشت به زندگانی بی دغدغه خاطر دست پیدا کرد. "چهل ساله بود که روشی الهام درون جانش تافت. این روشی در دلش شور و انقلابی پدید آورد و زندگی او را که از آن پیش در عزلت و آرامش میگذشت دگرگون کرد." (۱)

بدین ترتیب در اوایل قرن هفتم میلادی، با ظهور اسلام، انقلاب و نهضتی که مولود علی متعدد اقتصادی و اجتماعی بود پا گرفت و توانست در کوتاه زمانی بر حکومت‌هایی که تضاد طبقاتی و فشار اجتماعی اش بار سنجینی بر دوش مردم بود غالب آید، تاریخ حیات آخرين پادشاهان ساسانی که توام با یک سلسه‌فجایع هولناک و زجر و آزار خلائق بود و سرانجامی جز نفاق و از هم پاشیدگی مردم نداشت، در برابر قومی بهای خاسته به نقطهٔ پایان رسید و مردمانی صحراء‌گرد که به زندگی سخت و ساده خوگرفته بودند به ایران سرازیر شدند.

بعد از حملهٔ سلمانان به ایران و پیشوای سریع آنان به مناطق آباد این سرزمین، بزرگان ساسانی این امر بزرگ را جدی نگرفتند و دست از تشریفات و خودپرستی بر نداشتند. آنچنانکه قبل‌با "نیز آمد، شهربار نگونبخت ساسانی یزدگرد سوم، در موقع فرار از تیسفون، هزار طباخ، هزار رامشگ، هزار یوزبان، هزار بازبان، و دستگاه وسیعی از امکانات رفاهی را با خود همراه داشت.

اسلام که جهاد یعنی جنگ در راه دین را برای پیروان خوبیش فریضهٔ مذهبی مهمی بحسب می‌آورد و آنان را ترغیب و تشویق به تسلط بر سایر بلاد می‌کرد، نیز توانست موجبات انتقام و چارچوبی سران ساسانی شود و آنان را به مقابلهٔ چنین مردمی استوار سازد. در این جهاد اسلامی ملل مغلوب تحت سلطهٔ لشگریان غالب قرار می‌گرفتند و مردمانی بسیار اسیر، و طلا و نقره و اسب و دام و سایر اموال منقول به تصاحب اسلامیان درمی‌آمد و غنیمت‌های جنگی بسیاری نصیب سلمانان فاتح بیشد، تسلط عرب بر ایران و دین نازمای که همراه آورده بودند، تاثیرات بسیار عمیقی در جامعهٔ سرزمین ایران گذاشت و زبان و خط و مذهب و اشرافیت، همگی از صحنهٔ بدرو شدند و بسیاری از طبقات نجبا و بزرگان نیز برای جلب منافع و حفظ مصالح شخصی خود تسلیم دشمن گردیدند و بدین ترتیب این سرزمین نیز در قلمرو حکومت اسلامی درآمد.

وضع اجتماعی زنان در دورهٔ جاہلیت

بنا به اعتقاد جامعهٔ شناسان و کتابیکهٔ تحقیقاتی در جامعهٔ عرب قبل از اسلام دارند، زنان آن روزگار از موقعیت و مقام ویژمای در امور مختلفهٔ اجتماعی و اقتصادی برخوردار بوده‌اند، چنانکه خدیجه بنت خویلد نیز از قدرت اقتصادی بسیاری برخوردار بود و تاجران و سوداگران زیادی از جانب وی ماموریت داد وست و تجارت داشتند. علاوه بر کارهای تجاری و اقتصادی، تعدادی از زنان به مقام امارت و فرمانروایی نیز میرساندند و در لشگر کشی‌های مختلف شرکت می‌کردند.

ولی بتدریج از امتیازهای آنان کاسته شد و زورمندان و ارباب قدرت، زنان و هم خواهانها را در حرم‌سراها محبوس کردند و بر آنان سخت گرفتند و موجب شدند تا مفاسد و انحرافات اخلاقی

و جنسی گوناگون در میان دختران و پسران جوان ظاهر شود .
 (در زمینه زنده بگور کردن دختران در میان اعراب دوران جاھلیت نیز باید گفت که این امر در نزد همه اعراب متداول و معمول نبوده است . بگفته مورخان فقط افراد قبله بنی تمیم بن مر، به چنین کار رشته دست میزدند . ” علت پدید آمدن این عادت غیر انسانی چنین بود که دیان بن میندر، برادر نعمان بن منذر، عده کثیری از زنان قبله بنی تمیم را به اسارت برد، و بعد از آنکه مقرر شد زنان را بازگشت دهدند، عده‌های از دختران همانجا ماندند و شوهر اختیار کردند، آر آجمله دختر قیس بن عاصم بود که نزد پدر نیامد ، قیس برآشت و نذر کرد از این پس هر چه دختر پیدا کند زنده بگور سازد، و اعراب از این عادت پیروی کردند . (۲))

در هر حال تنصیب و غیرت عرب در خفه کردن یا زنده بگور ساختن دختران، چون مخالف عقل و عاطفه انسانی بود، به زودی شخصی بنام صعصمه بن ناجیه موجب گشت تا این عمل مغایر انسانیت منسوخ و متروک شود . اینکه نسوان در دوره جاھلیت قادر ارزش و احترام و برای خانواده‌ها موجب بدیختی و مصیبتی عظیم بودند در کتاب آسمانی قرآن نیز مورد تائید قرار گرفته است که آیه‌ای چند از سوره نحل مبنی‌بودند موبد این معنا یاشد که چون مزد“ دختر به کسی میدادند رنگ و رویش سیاه میشد و خشنناک میگردید و با شنیدن این خبر از مردم پنهان میشد و نمیدانست که آن دختر را با خواری بگاه دارد یا در زیر خاک پنهانش کند .

بهر صورت نمیتوان لطمہ چنین کاری را هر چند در یک محدوده زمانی باشد منکر شد، زیرا همین عمل که از قبله بنی تمیم به سایر قبایل و دیگر مردم عربستان نیز سرایت کرده بود موجب شد تا حدی تعداد زنان نسبت به مردان کمتر شود و رسم چند شوهری برای مدتی رواج یابد و روسپیگری هم شیوع پیدا کند، در این دوره از تاریخ عربستان بنا به اقتضای زمان و موقعیت موجود، زنان بطور آزاد در میان مردم آمدوشد و آمیزش داشتند و فرزندانی را که بدبنا می‌آوردند به خاطر نامشخص بودن پدرشان، بنام خود موسوم می‌باختند . در همین موضوع، صاحب نفایی‌الا خبار به نقل از کتاب انساب النواصی ابوسعید السمعانی آورده است که در آن زمان خانه زنان ناباب با علم سرخ شناخته میشدو هرگاه‌این علم افکنده بود نشان میداد که زن ساکن در آن منزل با کسی خلوت دارد، ضمناً در هر خانه کاتبی نام کسانی را که‌ها این چنین زنانی می‌اشرت داشتند پاداشت می‌گرد و چون فرزندی بوجود می‌آمد، آن فرزند را با آن زناکاران نزد کاهن میبردند و او نوزاد را با توجه به قیافه مردان حاضر بهر کس نسبت میداد فرزند بنام آن شخص خوانده میشد . البته در جای خود بعضی نیز پیرامون وضع اجتماعی زنان در صدر اسلام خواهیم داشت که پیش از طرح این مطلب بجاست تا مروری بر وضع برده‌داری داشته باشیم . برگزی، یعنی فرمانروایی و حکومت مطلق انسان بر انسان دیگر از دیرباز

بعنی پس از پایان زندگی اشتراکی اولیه بوجود آمده است. پس از آنکه با پیشرفت کشاورزی و گله داری، تولید اضافی و استثمار امکان پذیر شد، برگی نیز متولد گردید، کار رایگان بردگان سرآغاز بهره‌کشی انسانی از انسان‌های دیگر و موجب پیدایش جامعهٔ طبقاتی شد. چه در دوران قبل از اسلام و چه بعد از نهضت اسلامی، صاحبان بوده نسبت به آنان همه نوع ظلم و ستم روا میداشتند. حتی در یونان و روم زندگی و مرگ بردگان در دست صاحبان بوده بود. (۲) همین مظالم موجب بروز انقلاباتی علیه نظام بردگی گردید که قیام اسپارتاکوس در سال ۷۱ قبل از میلاد نمونه‌ای از این قیام‌هاست. در میان بردگان، در یونان و روم و کشورهای اسلامی نوایخ و بزرگانی ظهور گردند و آثار و افکاری از خود بیاندار گذاشتند و با پیشرفت علوم و صنایع و رشد نهضت‌های دموکراتیک در غرب، و آشنازی ملل به وظایف و حقوق خوبیش، بیش از پیش زشتی نظام بردگی آشکار شد، و صاحب‌نظران نه تنها با اصول بردگی بلکه با اصول سرواز و نظام فتوح‌الیسم به مبارزه برخاستند. این اصول غیر انسانی در روسیه در دوران الکساندر دوم در سال ۱۸۶۱ میلادی و در مستعمرات انگلستان در سال ۱۸۳۲، و در ممالک تحت‌الحمایه فرانسه در ۱۸۴۸ و در آمریکا در سال ۱۸۶۵ بکلی ملغی و متروک گردید. در حقیقت با انقلاب بیرونی‌واری ۱۲۸۹ زشتی و شناخت اصول بردگی به جهانیان آشکار شد، و رفته رفته کلیه کشورها با الغاء بردگی موافقت گردند. ایران نیز در عهد ناصرالدین شاه قاجار در اثر فشار دول غرب به الغاء بردگی گردن نهاد. قبل از اسلام همانگونه که آمد، بندگی و بردگی در جهان معمول بود ولی رفتار ملل با بردگان فرق میکرد. در یونان و روم رفتار با بردگان بسیار خشنوت‌آمیز بود، ولی ملت بهود با بردگان روشی مسالمت‌آمیز داشتند. دین بهود نسبت به اسرا خوشرفتاری را تاکید نموده و بندگی را هم فقط بعدت هفت سال محدود گرده است که پس از انقضای آن، زادی را واجب دانسته است. اسلام نیز خوشرفتاری با بندگان را واجب و آزادی آنان را کاری بسیار نیکو دانسته و آزادی بردگان را کفاره بسیاری از گناهان بزرگ قرار داده است. اما علیرغم دستورات اسلام و تاکید در مهربانی با بردگان و آزادی آنان، بودند کسانیکه در دوران قدرت و کشورگشایی، کلیه سکنه شهرهای تسخیر شده و سایر اسیران جنگی را در حکم مال و دارائی خویش بحساب می‌وردند. بهمن خاطر در غالب شهرها بازار مهمی برای خرید و فروش انواع بردگها از زن و مرد وجود داشت، صاحبان بوده غلامان را از جهت پیری و جوانی و زشتی و زیبایی مورد تفتیش قرار میدادند و بردگانی را که از آنها منفعتی عاید نمیشد گردن میزدند و آنهاشی را که جوان و مستعد بودند تربیت میکردند

(۲) لازم به یادآوری است که در اوج بردگداری در روم، در مجالس بزم تکیدگاه بزرگان، بستان و سینه، کبیزگان جوان بود و آنها مجبور بودند در طول ساعتها چون بالش بیرونی از جای نجتند، یکی دیگر از تغییرات این بزرگان اصلی این بود که غلامان را مجبور کنند دست خود را در استوانه‌ای بر از زنبور و عقرب فرو بزند تا اریابان از شنجات چهرهٔ آنها مسرو و خندان شوند.

و به بهای گران میفروختند، و پسران را نیز در هر رشته که شایسته بودند بکار میگماشتند. قیمت غلامان و کنیزان زیبا و خوش‌آواز و موسیقیدان تا صد هزار درهم میرسید، و حتی هارون‌الرشید کنیزان را به یک‌صد هزار دینار خریداری نمود و سعید برادر سلیمان عبدالملک برای خرید کنیزان خوش‌آواز یک میلیون درهم تسليم کرد. پس از آنکه در اثر خودخواهی مردان، حرم‌ها در برگیرندۀ زنان شد، صاحبان بردۀ و تجار، با اخته کردن غلامان و خواجه‌نمودن برگان بیگناه، آنان را برای آمد و رفت در حرم‌ها و خدمت به زنان عرضه کردند. امین پسر هارون‌الرشید به غلامان علاقه فراوان داشت، بهمین مناسبت دستور داد عده‌ای مشاطه و آرایشگر، آنها را مانند زنان زینت کنند. به جهت پست خاطر امین، به غلامان لباس زنانه پوشانیدند و کنیزان را بشکل مردان درآوردند. علاقه به داشتن کنیزان و غلامان آنچنان فزونی گرفت که تنها در قصرالحاکم بالله خلیفه فاطمیون مصر، ده هزار کنیز و غلام زندگی میکردند.

جرجی زیدان می‌نویسد: تعداد اسیران بقدرتی فزونی یافت که هزار هزار شمارش میشد، و ده ده بفروش میرفت. بخصوص در ایام بنی‌امیه که فتوحات اسلامی توسعه یافت، "مظا" موسی بن نصیر در سال ۹۱ هجری، سیمده هزار تن را در افریقیه اسیر کرد، و پنج یک‌انها را که شست هزار تن بودند برای خلیفه ولید بن عبدالملک به دمشق فرستاد. البته از ترکستان و سایر نقاطی که در زمان بنی‌امیه فتح میشد به همین میزان اسیر می‌آوردند.

همه ساله، علاوه بر اسرای جنگی، فرمانروایان اسلامی، از ممالک ترکستان و پهلو و غیره، گروه بسیاری غلام سفید شامل زن و مرد بجای مالیات به دارالخلافه می‌فرستادند. بدین ترتیب، در میان مسلمانان غلام و اسیر و زر خرید بسیار بود، تا آنجا که یک مسلمان گاهی از ده تا صد یا هزار پنده داشته است.

همانطور که قبله "نیز اشاره شد، غلامان خادم حرم‌ها را برای اینکه رابط میان زنان و مردان باشند، اخته میکردند. اخته کردن مردان اصولاً" یک عادت شرقی باستانی است. این امر ابتدا در میان آشوریان و بابلیان و مصریان معمول بوده است، و یونانیان از آنان، و رومیان از یونانیان، و فرنگیان از رومیان این شیوه سبعده و غیر انسانی را اقتباس کردند. ناگفته نماند که عده‌ای از همین خواجگان در تاریخ جزو اشخاص مهم کشور شدند و در امور مختلفه مقام شایان توجهی بدست آوردند. علاوه بر بهره کشی از زنان و مردان بزرده در کارهای شاق روزمزه، هنرمندان آنان نیز در حرم‌ها و کاخها به تکمیل بساط عیش و عشرت امرا و خلفاً و پادشاهان مشغول بودند. چنانکه در کاخ هارون‌الرشید ۳۰۰ کنیز چنگی و عودزن و دفزن و قانون نواز و نی زن و آوازه خوان و سنتورزن و وقارن بود که بهای هر یک را از هزار تا ده و صد هزار زر میدانستند. بسیاری از این کنیزان نیز در اثر آمیزش با بزرگان، فرزندانی بدینها می‌آوردند که برخی از همین فرزندان برای خود مقام مهمی کسب میکردند و چه بسا خطوهایی برای برخی سلسله‌ها بوجود می‌آوردند.

کار خرید و فروش غلام و کنیز آنچنان رونق داشت که برخی از نویسنده‌گان کتابهایی را برای راهنمایی خریداران و فروشنده‌گان بردۀ تدوین کردند و آداب بردۀ خریدن و بردۀ فروختن را در آن گرد آوردن. از جمله نویسندهٔ کتاب انبیاس‌الناس در سال ۸۳۰ مطالب جالبی در این زمینه ارائه داده است. "... هشیار باش، چه آدمی خریدن علمی است دشواره و گمان اکثر مردم آن که بردۀ خریدن و علم آن از جمله بازرگانی است، اما از جملهٔ فیلسوفی است و بسیاری از بردۀ باشد که بظاهر نیکو نماید و چون به علم درونگرند به خلاف آن باشد..."

یکی از تعالیم نویسندهٔ انبیاس‌الناس در بارهٔ خرید کنیز اینستکه: در زمان غلبهٔ شهوت به خریدن کنیزک مرد، چه در این حالت، رشت به چشم شخص خوب نماید. اول تسکین شهوت باید نمود تا مفہوم نباشد. و بنده را که پیش صاحب خوش عزیز بوده باشد مخر، چه اگر تو نیز او را عزیز داری مدت ندارد از آنکه پندازد که عادت جمیع خواجگان آن که، بنده را عزیز دارند، و اگر خوار داری، چون عادت نکرده، تحمل نیارد و بگریزد، یا فروخت خواهد، یا دشمن و بدخواهت گردد... . دیگر آن که بندگان خود را خوش دار و نگذار که سختی کشند و محتاج باشند... . نگذار گرسنگی کشند... . ستم از اندازه بیرون مبرو بقدرت طاعتشان کار فرماد، و در قهر و لطف اندازه نگاه دار. بردۀ و کنیز فروشی نیز به اقتضای زمان یکی از مشاغل عادی و مهم قرون وسطی بود، و مردم هر وقت میخواستند کنیزان و بردگان خود را به بردۀ فروشان می‌سپردند، و اینان مکلف بودند، نام و اوصاف بردۀ را در دفترچهٔ خود بنویسند و هنگام فروش محاسن و معایب بردگان و کنیزان را به خریدار گوشزد کنند، خریدار کنیز حق داشت صورت و دست‌های کنیز را ببیند و حتی میتوانست بالاتر از ناف و پائین تراز زانوی او را بنترد. ولی اگر طالب رویت کامل باشد باید از زنان استمداد جوید، و اوصاف و خصوصیات بدن کنیز را از زنانی که او را مورد معاینه قرار داده‌اند بپرسد. پس از هایان عقد، خریدار میتوانست تمام بدن کنیز را ببیند. روا نهیت کنیز و فرزندش را از هم جدا کنند، و فروش کنیز و بردۀ مسلمان به اهل ذمه ممنوع است. خرید و فروش زنان آوازمخوان و رامشگر نیز شرعاً "ممنوع بود".

بردۀ فروشی در تمام دورهٔ قرون وسطی تا عهد ناصرالدین شاه در ایران و خاورمیانه بسیار معمول بود و در این زمینه اسنادی مبتنی بر خرید و فروش بردۀ نیز وجود دارد.

بهر حال منظور از بررسی کوتاهی در وضع بردۀ‌داری، اینستکه ما بعد از این در دستگاه تاریخ در بیان وضع دربار و حرم‌سرا به چنین افرادی برمیخوریم که به عناوین مختلف در دستگاه سلاطین و بزرگان مورد استفاده قرار میگرفتند و خودشان نیز چه بسا در مسیر زمان عامل بسیاری از حوادث و وقایع بوده‌اند. (۲)

۲ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، و تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۵، با اندکی تصرف و تلخیص.

وضع زنان در صدر اسلام

وضع و موقعیت اجتماعی زنان، در صدر اسلام آنچنان بود که نه تنها در کارهای اجتماعی بلکه در فعالیت‌های رزی و سیاسی نیز، کمابیش شرکت می‌جستند. "حتی در کعبه زن و مرد با هم ادائی حج میکردند و در آن کار عیینی نمیبدیدند." (۵)

به اعتقاد باستانی پاریزی، هیچکس بهتر از عرب‌های صدر اسلام، از زنان در جنگ استفاده نکرده است، او میگوید: "اینان وقتی به ایران یا روم حمله برداشتند، زنان را هم هراهاشان برداشتند، و این زنان در پشت ستون‌ها حرکت میکردند، موقع جنگ هروله میکشیدند و جوانان را تشجیع میکردند، و جوان مغورو هم که میدانید وقتی ببیند که زنی ناظر اعمال اوست چطور تا پای جان فداکاری میکند، مخصوصاً اگر عرب هم باشد. اما مهمتر از آن این بود که این زنان، علاوه بر این کار وظیفه پرستاری مجروحان را هم داشتند، آنان را زخم‌بندی میکردند و مداوا مینمودند و غذا میدادند و با این ترتیب، همان کاری را که امروز دنیا به عنوان پرستاران زنان جنگ انجام میدهد، اعراب در صدر اسلام میکردند." (۶)

در زمان امویان و عباسیان، مردان عرب در اثر فتوحات صاحب‌کبیرانی از نژاد رومی و ترک و ایرانی شده بودند که آنان را بر زنان خود که سیاه و آفتاب سوخته بودند ترجیح میدادند. بهمین خاطر تدریجاً مهر و محبت و توجه مرد از زن خویش به زنان دیگر انتقال یافت و در اثر چنین تحولی غیرتمندی او نیز تقسیم شد و همین امر باعث خودسری زنان عرب گردید تا آنان نیز برای خود سرگرمی‌های بیابند، آنچنانکه نه غیرتمندی مرد موجب آزار زن بود و نه تعصب زنان اشکالی در کار مردان بوجود می‌آورد، و در اثر همین اوضاع نامطلوب قدر و قیمت زن به سرعت رو به تنزل گذاشت و معاشرت زن و مرد بجای صفا و سمیمیت و مدادقت بر پایه "مکر و حیله و دشمنی استوار شد. پس از آن، مردان برای آنکه زنان را از ولنگاری و هرزه گردی بازدارند در حالیکه خود را در عیاشی حق میدانستند، زنان را در خانه‌ها و حرم‌ها محبوس کردند و او را از سخن گفتن و آمیزش با دیگران و بیرون آمدن از حريم خانه منع نمودند. کم کم بدگویی‌ها از زن شروع شد و در مکر زنان شعر و تمثیل‌ها نوشته شد و با اینگونه تبلیغات هر چه بیشتر زنان را از ظاهر شدن در اجتماع و پرداختن به امور اجتماعی منع گردند و باعث گشتنند تا فقط زن در خدمت اطفاء شهرت مردان باشد و چون موجودی بی‌هویت، شخصیت و مقامش در گوشش حرم‌سرای از خاطرها فراموش شود، و اگر کاهی نیز زن در عرصهٔ علوم و فنونی جرات ابراز وجود میکد بشدت مورد تقدیر واقع میشود و دچار

۵- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۶۲۰

۶- نای هفت بند، پیشین، ص ۹۹

سنگ تکفیر می‌گشت و گاه جان خود را نیز در این راه از دست میداد.

بدین خاطر ما هر چه از صدر اسلام دوپر می‌شیوم، زن را در نهایت بی اختیاری و انزوا و گوش نشینی می‌یابیم و هر چند زنان و دخترانی در طبقات بالای جامعه وجود داشتند که از ثروت و مکنن و تننم برخوردار بودند ولی محدودیت بسیاری نیز بر آنان حاکم بود، و این در حالیست که زنان طبقه پائین نیز جز کار و تلاش برای امرار معاش یا زادن و بزرگ کردن کار دیگری نداشتند. البته معافات حال زنان در هر حال بعزم توصیه می‌شد که از جمله این سفارش‌ها، خطبه وداع پیامبر اسلام است که در آخرین سفر حج خوبیش که معروف به حج الوداع است در برابر جمعیت فراوانی که گرد او حلقه زده بودند ایجاد کردند. پیامبر در این نطق در مورد زنان فرمود:

(ای مردم، اینک من راجع به زن‌های شما صحبت می‌کنم، زن‌های شما بر شما حق دارند، شما هم بزن‌های خوبیش حق دارید. وظیفه آنها اینسته نگذارند شخصی وارد بستر شما شود جز خود شما، و کسانیکه مورد محبت شما نیستند به خانه راه ندهند. اگر آنها به وظایف عمل نکردند، خداوند بشما اجازه داده است که در بستری جداگانه استراحت کنید و آنها را کنک بزنند ولی نه بشدت، و همینکه از شما اطاعت کرددند و وظیفه خود را به انجام رسافیدند، به آنها غذای مناسب برخورانید، و لباس مناسب بر آنها بپوشانید، شما باید با زن‌های خود، به بهترین طرز رفتار نمایید، چون آنها در خانه شما یک محبوس هستند و از خود اختیاری ندارند، و با یک محبوس که از خود اختیاری ندارد باید با محبت رفتار کرد.)^(۲)

ناگفته نماند که اسلام، زن را مالک بالاستقلال دارایی خود شناخته و پدر، شوهر، پسر و برادر را هیچگونه حق دخالت در امور مالی زن نداده است. بنابراین زن در کلیه معاملات حقوقی، از عقود و ایقاعات، مختار و آزاد است، و در وصیت هم اختیار کامل دارد که به هر نحوی که میل داشته باشد اموال خود را با رعایت حدود و مقررات شرعی، مورد وصیت قرار دهد. اسلام سهم الارث دختر را نصف پسر و سهم زن را نصف شوهر و حق خواهر را نصف برادر معین کرده است. منطق نقصان میراث دختران و زنان اینست که در شریعت اسلام، بارگران زندگی و کفالت مخارج و مصارف ضروری خانواده منحصراً^۳ به دوش مرد تحمیل شده است.

لازم به بادآوری است که زنان بعد از ظهور اسلام توانستند در صحنه علم و ادب درخششی داشته باشند و مقام‌های عالیهای در این زمینه کسب کنند. در میان زنان نامدار صدر اسلام خدیجه شمعونه^۴ بارزی از تفکر و تعلق است که در مساله تجارت و اداره^۵ بازیگانان تحت اختیار خود و موقعیت اجتماعی او در تبلیغ و اشاعه^۶ دین اسلام قابل توجه است.

بانوی دیگری که به فضیلت و تقوی شهرو^۷ صدر اسلام بود، فاطمه دختر پیامبر است که جود و بخشش و کرم او زیان‌زد خاص و عام بود، آنچنانکه پیامبر در حق او می‌گفت، فاطمه ملکه زنهاست در بهشت.

۷ - محمد پیغمبری که از نوباید شناخت، کستان ویرزیل کیورکیو، ترجمه ذبیح‌اله منصوری، ص ۴۱۸

با وجود اینکه بعد از اسلام، زنان نامداری در علم و ادب و حتی پژوهشی بچشم میخورد، و در حالی که دین اسلام نیز آزادی‌هایی به طبقه زنان اعطای کرد اما با آین حال، در هر منطقه‌ای عادات و آدابی وجود داشت که زن را از برخی امتیازات محروم میکرد.

ناصر خسرو علوي که در سال ۴۴۲ طبس را دیده می‌نویسد در اینجا "هیچ زن را زهره نباید که با مرد بیگانه سخن گوید، و اگر گفته هردو را بکشندی".^(۸)
زنان روستایی مناطق شمالی ایران، یعنی گیلان و مازندران همواره از آزادی بیشتری برخوردار بودند.

در حقیقت اینکوش محدودیت‌ها نیز در سراسر مناطق اسلامی به یک گونه نبود و نسبت به نقاط مختلف شدت و ضعفی داشت، در یک نقطه زنان جرات نهiron آمدن از خانه را نداشتند و در نقاط دیگر به اعتقاد ابوالخلف که در سفرنامه‌اش آورده، زنان اهواز و نیشابور از مردمی که به آنها اظهار می‌کرد رو برصمی گردانند.^(۹)

یک نمونه از سختگیری مردان بر زنان داستان خانه‌نشینی زن شیخ احمد جام است، می‌نویستند،
چون زن شیخ احمد جام بدون اجازه بدیدن کسان خود رفت، شیخ در مقام اعتراض به وی گفت:
تو هم چنین خواهی کرد که این زنان دیگر می‌کنند، گاه به در می‌بروند و گاه به خانه‌های دوستان و
خویشان، تو بدانی که بی‌دستوری شوهر شاید از خانه خود بیرون رفتن؟ این مستوره زن شیخ گفت:
خطا کردم، بعد از این دیگر نروم، گفت: اگر خط کردی با صواب، بعد از این اگر بیرون نوی و با پای
از خانه بیرون نهی آنکه سخن ما نه راست باشد.^(۹)

حجاب

پوشانیدن تن و بدن زن، پیش از ظهور اسلام و حتی پیش از ظهور دیانت مسیح نیز معمول بوده و دیانت مسیح هم تغییری در آن نداده و تا آخر قرون وسطاً در اروپا معمول بوده و آثار آن هنوز در خود اروپا باقی مانده است.

حجاب در اسلام مانع و رادعی نبود که زنان نتوانند حتی در حیات پیامبر (ص) در انتظار ظاهر شوند و به کارهایی که برای آنان مباح بوده بپردازند. در سوره احزاب، آیه ۵۹ در مورد حجاب می‌خوانیم که: ای پیغمبر با زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خوبیشتن را به چادر فرو پوشند که این کار برای اینکه به عفت و حریت شناخته شوند و از تعریض و جسارت آزار نبینند بسیار بهتر است. و در سوره نور آیه ۳۱ نیز چنین آمده است که: ای رسول، زنان مومن را بگو تا چشم‌ها را از

۸- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲ ص ۶۲۶

۹- همان، ص ۶۳۲، به نقل از کتاب شیخ احمد جام

نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندامشان را از عمل زشت محفوظ دارند، و زینت و آرایش خود جز آنچه قهراً ظاهر می‌شود بر بیگانه آشکار نسازند، و باید سینه و برو و دوش خود را به مقننه بپوشاند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند، جز برای شوهران خود و پدران شوهر و پسران خود و پسران شوهر و برادران خود و پسر برادر و خواهران خود و زنان مسلمه و کنیزان ملکی خوبش و اتباع خانواده که رغبت به زنان ندارند، از زن و مرد یا طفلي که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند.

در اینجا بهتر است موضوع حجاب را از دیدگاه یکی از نویسنده‌گان متاخر ایرانی که مطالعاتی در اسلام دارد بطور مختصر مطرح کنیم. وی در کتاب خود به نام زنان پیامبر اسلام یا حقوق زن در اسلام، حجاب را از معنی لغوی آن تا حدیث و روایاتی که از ائمه و بزرگان دین آورده مورد بررسی قرار داده است.

عمادالدین حسین اصفهانی مشهور به عماد زاده در این کتاب قدیم‌ترین لغت حجاب را مربوط به دورهٔ زندگانی حضرت سلیمان دانسته و در معنی این کلمه به فرمان‌های امیر مؤمنان در زمان‌های بعد نیز اشاره کرده است و بطور کلی آن را به عنوان پوشش و حائل و پرده تعبیر نموده است،

این نویسنده در بیان عدم محدودیت زنان و تفاوت آن با مسالمه حجاب می‌نویسد: "... برحی
گمان کرده‌اند زن باید در حجاب خانه باشد، و بعضی در ست و پوشش باید باقی بماند، در حالی
که اسلام نگفته زن باید خانه نشین باشد و اصلاً بیرون نزود، و پوشش هم نباید طوری باشد که
در معاملات آزاد زنان، آنها شناخته نشوند. از طرفی هم نباید به جلوه‌گری و خودنمایی و خودسازی
بپردازد..."^(۱۰)

در جای دیگر این کتاب در زمینهٔ لزوم پوشیدگی زن آمده است: ... چون اسلام دین تتمیم
مکارم اخلاقی است، در تعالیم عالیه خود زن را ملزم به پوشش بدن نموده تا از چشمذد و دستبرد
حوادث شهوات و احیاناً جنایت و خیانت مصون بماند، لذا پوشیدن زن و پوشیده داشتن زن و
وظیفه پوشش برای زن از تعليمات اولیه اسلام و تأکیدات ثانویه دین است.^(۱۱)

نویسنده، شان نزول آیات مربوط به حجاب را در مورد زنان پیامبر میداند، و چون زنان پیامبر
ام المؤمنین بودند لذا رعایت حجاب را بر سایرین نیز که به منزلهٔ فرزندان و اولاد آنان بشمار
میرفتند ضروری و لازم دانسته است.^(۱۲) خلاصهٔ کلام آنکه در پوشیده داشتن بدن زن از نگاه
مردان، فقط صورت و کفین و قدمین مجاز دانسته شده و بقیه باید در پرده باشد تا مفسدہ‌ای از این
راه بوجود نماید، و چون برحی اعتقاد دارند که چنین پوششی مانع زن از فعالیت اجتماعی و اقتصادی
می‌کردد لذا آن را تعبیر به خانه نشینی زنان کردند.

۱۰ - زنان پیغمبر اسلام، پیشین، ص ۱۷۵

۱۱ - همان، «عیناً» از ص ۱۸۱

۱۲ - همان، ص ۱۸۲

گرچه امروزه میتوان به بهانه کارهایی که زنان در مراکز مختلف صنعتی و آموزشی و اداری انجام میدهند لباس مناسب و پوشش غیر شهوانی را توصیه کرد اما در دوران گذشته که زنان نقشی در مسائل اجتماعی نداشتند و کارآنان در بیرون از خانه ضرورتی نداشتند لذا زن هرچه بیشتر در حریم منزل محبوس بود و آمد و شد وی نیز بسیار سخت از نظر حجاب و پوشیدگی رعایت میشد. "حجاب پس از اشاعه اسلام بیشتر در بین طبقات ممتاز و متنکن رایج بود، در شرق با گسترش اسلام در قرن نهم میلادی مطابق با سال سوم هجری، در حجاب زنان وضعی کمابیش انقلابی پدیدار شد، زیرا در این دوران دمهای میلیون زن وابسته به طبقات زحمتکش، نظیر کارگران و دهقانان و کنیزان تازه مسلمان چون حجاب را مانع کار و فعالیت‌های روزانه خود می‌دیدند، از استفاده از آن سر باز می‌زدند. به این ترتیب، زنانی که اغناام و احتشام را در مراتع و مزارع می‌چرانیدند، رختشویانی که کارشان شستن لباس در کنار رودخانهای بود، گروه عظیم زنان رسینده، رنگز، باغنده، وغیره هرگز نمیتوانستند خود را در چادر محبوس کنند و از فعالیت‌های روزانه دست بکشند. به این ترتیب، در آن دوران تنها زنان امرا و خواجه‌شماران که عبارت باشند از زنان طبقات ممتاز که کار مشخصی نداشتند، خود را در حجاب مخفی میکردند. بنابراین حجاب معرف مذهب نیوی، بلکه فقط نجابت و برتری اجتماعی زنان را مشخص میکرد. تا در حدود ۱۸۸۰ میلادی، برابر با ۱۲۹۸ هجری، چادرهای زنان رنگارنگ و بسیار زیبا بود. در این وقت، سیاحان و چهانگردان فرنگی که به اسلام‌بول می‌آمدند، از زنان مسلمانی که در قبرستان‌ها ایستاده بودند عکسبرداری میکردند. این امر و انتشار رمان پیرلوتوی بنام آزاده خانم، که داستان معاشرات یک نفر فرنگی با زوجه^{۱۳} یک افندی مسلمان است، موجب نارضایی سلطان عبدالحمید خان شد، و فرمود که از آن پس خانم‌ها چادرهای سیاه بپوشند و پیچه بزندند، و این عادت کمک به سایر بلاد از جمله به تبریز و تهران سراحت کرد، و بعدها در عهد آتابک‌ورک کشف حجاب نیز از سال ۱۹۲۴ میلادی که در اسلام‌بول معمول شد به تهران نیز راه یافت. در نتیجه زنان مانند مردّهای مقلد صرف عادات ظاهری اروپاییان و تابع مد پاریس و لوس‌آنجلس شدند.^{۱۴}

ازدواج در اسلام

"باید مردان بی زن، وزنان بی شوهر، و کنیزان و بندگان خود را به نکاح یکدیگر درآورند. از فقر متربید، خدا به لطف خود، آنان را بی نیاز خواهد کرد." قرآن، سوره نور، آیه ۲.
در سوره نسا، آیه ۳ نیز قرآن می‌فرماید: نکاح کنید و به عقد آورید آنچه از زنان خوب و حلال است، از زنان بالغه، دو یا سه یا چهار، و اگر بتربید از اینکه نتوانید در میان آنها عدالت برقرار

۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران، بیشنین، ج ۲، ص ۶۴۸، با اندکی تغییر.

کنید در مساوات نفقه و دوستی، پس یکی بیشتر نگیرید و یا به کنیزان اکتفا کنید که در ملکیت شما هستند و این بهتر و نزدیکتر است از تجاوز کردن و جور ورزیدن .
در کتاب آسمانی مسلمانان در باره نکاح و شرایط مختلف آن بیش از ۱۷۴ آیه وجود دارد که ترتیبات خاص ازدواج در اسلام، و چگونگی داشتن زنان متعدد، و چگونگی نکاح و محرومات آن در آیات مختلف آمده است .

در قرآن به موضوع ازدواج اهمیت بسیار داده شده و مردان و زنان را ازبی همسر ماندن و عزب زیستن منع کرده است ، با این توصیه که اگر کسی به خاطر فقر از ازدواج میگیرد باید بداند که خداوند آنان را از فضل خوبی، بی نیاز میگرداند و خداوند وسعت دهنده و دانا و تواناست .

در احادیث و روایات نیز فواید بسیاری در امر نکاح آمده است که بطور مختصر به آنان اشاره میشود . غزالی مینویسد : نکاح ثواب است ، زیرا خداوند دوست میدارد افراد بشر زیاد شوند و کارخانه آدم سازی با متانت و استحکام و صمیمت و امنیت در گردش باشد . همچنین نکاح از جمله اواخر پیامبر است که او دوست دارد امتش روز بروز افزون شوند و موجب میباشند گردند ، بهمین خاطر پیامبر نکاح با زنان عقیم را نهی کرده و فرموده است ، زن رشته که زاینده باشد بهتر از زن نیکویی است که عقیم باشد .

این روایت حکایت دارد از اینکه ازدواج در اسلام برای رفع شهوت نیست ، زیرا اگر زنی خوش صورت باشد و شهوتانگیز اما عقیم باشد و نازا ، زن رشته که فرزند بیاورد بر او ترجیح دارد .

در ازدواج فواید دیگری از دیدگاه نویسنده‌گان اسلامی وجود دارد که از جمله آنها بوجود آوردن فرزندان صالح است ، همچنین نکاح را برای حفظ دین لازم دانسته‌اند ، چون مرد بی زن اسیر شهوت است و آلت دست شیطان ، زیرا ابلیس هر دم مرد عزب را به طرقی به سوی خود میکشد و مضطرب میدارد ، بهمین سبب پیامبر (ص) فرمود هر کس زن بگیرد نصف دین خود را در حصار کرده است . در اسلام ازدواج را مایه راحتی خاطر مرد دانسته‌اند ، زیرا غریزه طبیعی مرد انس گرفتن با زن است ، چون زن داشته باشد خاطرش آسوده است ، و مرغ روشن هر دم به هر طرف پرواز نمیکند . (۱۴)

بطور کلی ازدواج در اسلام مستحب مود است ، ولی ممکن است به عللی واجب گردد ، چنانکه اگر ترک ازدواج باعث آلدگی به زنا و امثال آن باشد . اسلام آنچنان به ازدواج اهمیت داده است که در سخنان پیامبر و ائمه و اولیاء دین بطور قطع مطالب بسیاری را در این زمینه می‌یابیم ، و برخی مانند امام جعفر صادق علیه السلام ، دو رکعت نماز مرد ندار را از هفتاد رکعت نماز مرد عزب افضل دانسته است ، و پیامبر (ص) نیز زن و عطر را از بهترین‌ها دانسته‌اند . (۱۵)

گوجه توصیه‌های اسلام ، پیامبر اسلام و ائمه دین در ازدواج به خاطر بهبود وضع زندگانی

۱۴ - به نقل از کتاب زنان پیغمبر اسلام ، پیشین ، ص ۱۵۵ به بعد ، با اندکی تلخیص و تغییر .

۱۵ - ازدواج در اسلام ، علی مشکینی ، ترجمه احمد جنتی ، ص ۱۵ ببعد ، بطور خلاصه .

انسان هاست، اما برخی مسلمانان بخصوص آنانکه از ثروت و قدرتی بهره‌مند هستند ازدواج را وسیله‌ای برای اطلاع شهوت دانسته‌اند و زن‌های متعددی را با تمسک جستن به قوانین قرآن در حرم‌سرای خویش گرد آورده‌اند.

تعدد زوجات یکی از نکات بارزه ازدواج در اسلام است. بموجب نص قرآن در آیه ۳ از سوره "نساء" هر مردی از یک تا چهار زن عقدی میتواند داشته باشد به شرط اینکه میان آنها عدالت برقرار کند، در غیر اینصورت بهتر است فقط یک زن اختیار نماید. قرآن خود رعایت چنین عدالتی را مشکل میداند. چنانکه در آیه ۱۲۹ سوره "نساء" تصریح میکند: شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید و هر چند راغب و حرصی به عدل و راستی باشید. پس به تمام میل خود یکی را بهره‌مند و دیگری را محروم نکنید تا او معلق و بلاکلیف بماند

با اینکه تعدد زوجات در اسلام مشروط است، مغذلک اکثر مسلمانان از سر خودخواهی بدون توجه به دستورات قرآن به یک زن قناعت نمیکنند. "صرفنظر از نابغه‌ای مثل حضرت محمد (ص)" که میتوانست ۹ زن عقدی را با رعایت عدل و انصاف اداره نماید، و یا شخص متقد و شرافتمندی چون علی که میتوانست ۴ زوجه عقدی و ۱۷ کنیز را عادلانه نگهداری کند، متابسفانه مردم عادی که از چنین نیزی اخلاقی برخوردار نبودند، آنان نیز برای اقتناع تمثیلات نفسانی، از گرفتن زن‌های متعدد و نمتع از کنیزان سفید و سیاه خودداری نمیکردند (۱۶)

البته در مورد پیامبر اسلام قرآن صراحة دارد که شخص ایشان میتوانسته‌اند بیش از چهار زن عقدی داشته باشند، گرچه خود حضرت سعی در برقراری مساوات بین زنان خانه خویش داشتند، اما بسیار اتفاق میافتاد زنان پیامبر نیز همچون زنان دیگری که در یک منزل سکونت میکنند، به جان هم بیافتند و با نزاع خود حاضر حضرت را به بهانه‌های مختلف مکدر سازند.

اغلب مردان نیز بیک زن عقدی قناعت میکردند اما با کنیزان بسیاری همبستر میشدند و از قلت نسل از زن عقدی و اصلی هم بیم نمیکردند. زیرا کنیزان فرزند میاوردند و آنان را از این نظر یعنی فرزند متعدد داشتن نیز اقنانع می‌نمودند.

"در هر صورت در اواسط دوره تمدن اسلام، مردمان متکن و با جاه و جلال، هم زنان متعدد میگرفتند و هم کنیزان متعدد سیاه و سفید نگاه میداشتند. اما زن نخستین غالباً" بانوی حرم محسوب میگشت، ولی زنان زرنگ و پرهیزگار خودشان کنیزان ماهرو به شوهران هدیه میدادند. چنانکه زبده زن هارون برای اینکه از عشق شوهر خود نسبت به یکی از کنیزان زیبا رو بکاهد، چندین کنیز بزی پیکر به شوهرش تقدیم نمود. "(۱۷)

۱۶ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، بهشین، ج ۳، من ۶۴۵

۱۷ - تاریخ تمدن اسلام، بهشین، من ۹۴۴ به اختصار

هرچه از آغاز نهضت اسلامی دور می‌شویم و چند زنی و خرمصادری توسعه و گسترش می‌یابد، و زن فقط وسیله‌ای برای اطفاء شهوت بحساب می‌آید، موقعيت اجتماعی زنان بدتر و وضع عمومی آنان اسفانگیزتر می‌شود. در حقیقت گفته‌های صريح قرآن در مورد تعدد زوجات فقط دست آويزی می‌گردد برای تشکیل خرمصرا، و دیگر سفارش‌های این کتاب آسمانی نادیده گرفته می‌شود و دربار سلاطین و خلفاً عدهٔ کثیر کنیزان ماهوری و در کنارشان غلامان بسیار را مانند محبوسان تحت نظر، در خود جای میدهد تا مگر شبی شاه با خلیفه با یکی از آنان درآمیزد، و این در حالی بود که مردان خود را به عیش و عشرت با زنان متعدد حق میدانستند اما زن را سالی یکبار و در برعی موارد در تمامی عمر برای یک نوبت در بستر خود راه میدادند و بعد از آن اورا در گوشۀ خرمصرا محبوس می‌ساختند و اگر یکی از آنان بنا به اقتضای طبیعت با مردی نزد عشق می‌باخت به عنوان زناکار به شدیدترین وجہی کیفر میدید.

متعه یا صیغه یا ازدواج وقت نیز از جمله ازدواج‌هاست که بعد از اسلام در ایران و ممالک شیعه معمول شد. متعه در آغاز اسلام نیز رواج داشت، ولی بعدها علمای اهل سنت این عمل را منوع شمردند. در چنین ازدواجی "... بوجوب مقررات شرعی، در مقابل مبلغ معینی، زن برای چند دقیقه یا چند سال در اختیار مرد قرار می‌گرفت. بعد از تحریم بودگی و از بین رفتن غلامان، صیغه چون بسیار سهل الحصول بود و از طرفی زن صیغه‌ای از مزایای اirth و غیره استفاده نمی‌گرد، این تمعن نیز مورد توجه طبقات مرده قرار گرفت، و غالباً" مردان متمول غیر از زن‌های عقدی، یک یا چند زن زیبای صیغه در اختیار داشتند، زن صیغه پس از جدایی از مرد تا چهل روز حق ندارد با مرد دیگر نزدیکی نکند". (۱۸)

در ازدواج اسلامی، زن و مرد میتوانند پیش از ازدواج یکدیگر را ببینند، اما در چگونگی وضعیت دیدار دختر و پسر حرف و حدیث بسیار است و فقها و دانشمندان و متفکران اسلامی هر کدام به نوعی در این زمینه اظهار عقیده و نظر کرده‌اند. از جمله از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کنند که "مرد جایز است قبل از ازدواج زن را به دقت ببیند و پشت سر و صورتش را نگاه کند. همچنین موى سر و زیبائی‌های زنی را که میخواهد بگیرد ملاحظه نماید، اما در این نگاه کردن منظور او لذت بردن نباشد و فقط غرض او اطلاع از خصوصیات بدنه زن باشد. و حتی لباس نازک پوشیدن را در آن هنگام بر زن جایز می‌شارند. البته مقصود این روایات اینست که اگر کسی زنی را برای ازدواج انتخاب کرد و جهات دیگر را پسندید، میتواند برای اطلاع از خصوصیات بدنه او را به بیند مبادا عیبی در وجودش بآشد که موجب پشمانتی یا دلسردی یا "احیاناً" مایه تفرقه گردد، نه اینکه حق دارد همه دختران را یک بیک از زیر نظر بگذراند و سرایا همه را ورانداز کند تا یکی را

در آن میان انتخاب نماید. "(۱۹)

همچنین در موضوع دیدن زنان و دختران قبل از ازدواج روانیات دیگری نیز در کتاب زنان پیامبر اسلام مسطور است. ارجحه آمده که "... محمد بن مسلم از امام جعفر (ع) سوال میکند اگر مردی خواست زنی را بگیرد، میتواند به او نگاه کند؟ فرمود آری، چیزی را که به گرانترین قیمت خریداری میکنی باید او را بپسندی و نظر بصورت و کفین جایز است. راه رفت اورا، پشت سراورا، موى سراو را، صورت و کفین او را ببیند. و از مخانی او سوال کند و اما همه این تجوییز اباحد و اجازه است برای نکاح، نه سوْقَد و خیانت. حتی جایز است راه رفت و قدم برداشتن، و بدن او را از پشت لباس به دقت بگرد و با نظر خریداری لطف توجه نماید. "(۲۰)

همچنانکه اسلام در مورد ازدواج توصیه‌های بسیار دارد، در زمینه طلاق و جدای نیز مردم را از این کار نهی میکند تا ناسجیده و نادانسته عمل تنمایند، و بسیاری از فقهاء بیز طلاق را مانند تعدد زوجات بی‌جا، عملی مکروه و ناروا شمرده‌اند. آیه ۳۵ از سوره نساء صراحت دارد که: اگر بیم جدایی بین زن و مرد پدیدار شد، یکی از خاندان زن و دیگری از خاندان شوهر به عنوان داور برگزینید و میان آن دو را سازش دهید؛ و در آیه ۱۹ از همین سوره نیز آمده: گاه میشود که زنان را نمی‌پسندید، ولی باید بدانید که گاه هم چیزی یا کسی را نمی‌پسندید و خداوند در همان چیز یا کس سود بسیار نهفته است.

اسفارش‌های بزرگان دین چنین برمی‌آید که طلاق در عین مجاز بودن، عملی نامطلوب و نفرت‌انگیز است،

یکی از موجبات کثیر طلاق را نادیده زن گرفتن میدانند. در صورتیکه مقررات اسلام صریحاً تاکید کرده که مرد میتواند و باید پیش از ازدواج و قبل از نامزدی و عقد، زن خود را ببیند، و اگر به این گفته عمل شود، البته طلاق کمتر خوب نمی‌باشد. داشتمندان اسلامی طلاق را مانع و رادع تلخکامی‌های زندگی میدانند و معتقد هستند که "اگر راه سازش مسدود شده و حکمین دو فامیل عاجز از تالیف قلوب آنها هستند ناگزیر باید مقرافی طلاق، رشته، جمع آنها را ببرد و از هم جدا سازد تا نایبرات بد آن باقی نماند. پس طلاق تنها راه عنان‌گیری از لجبازی زن و هوسیاری مرد و حیله‌های نامرئی آنها میباشد... شریعت اسلام به جهاتی اختیار طلاق را بدست مرد با شرایطی سخت سهده است که در درجه اول مهریه و نفعه بر دوش مرد است و باید پرداخت کند و اگر حق طلاق با این قید سخت مالی به اداده نشده بود ظلمی بمرد میشده که در پول دادن مجبور، و در طلاق محکوم باشد." (۲۱) البته ناگفته نباید گذاشت که مردان نیز در همین مورد چون سایر موارد با سوءاستفاده از حق

۱۹- ازدواج در اسلام، پیشین، ص ۴۴ و ۴۵ به اختصار

۲۰- زنان پیغمبر اسلام، پیشین، ص ۱۱۱

۲۱- زنان پیغمبر اسلام، پیشین، ص ۱۷۵، به اختصار

که به او داده شده، در اثر هوسبازی‌های مردانه، اغلب باعث از هم پاشیده شدن کانون خانواده‌های خود شده‌اند وزاه زندگی زنان و فرزندانی را به سوی فساد و تباہی کشیده‌اند. در حالیکه سفارش‌های مکرر در نهی از طلاق در دستورات دین اسلام می‌بینیم، و با وجود همین توضیه‌ها باز هم حق طلاق از جانب برد امتیازی است که جنس مذکور از آن به شغف و دلخواه خوبیشن استفاده می‌کند.

البته طلاق نیز در اسلام انواع متعدد دارد که جای بحث آن در اینجا نیست، و فقط در یک مورد که کار به طلاق سوم می‌کشد و برای ازدواج مجدد پای محلل به میان می‌آید، نکته‌ایست جالب توجه که آن را نیز فقها به عنوان یک مانع از حدوث طلاق‌های مکرر پاد کردند. باین ترتیب که اگر در اسلام، کسی سه بار زن خود را طلاق داد، دیگر روانیست آن زن و شوهر بار دیگر به هم نزدیک شوند، مگر اینکه زن به دیگری شوهر کند. نویسنده کتاب زنان پیغمبر اسلام در توجیه گرفتن محلل معتقد است که چون مردمان عرب قومی مشهور به غیرت و تعصّب و حمیت است، بدین جهت موضوع محلل و سیله اسلام پیش کشیده شد تا آنان راضی نشوند با طلاق‌های مکرر زنانشان در بستر مرد دیگری بخوابد. و پیغمبر (ص) نیز فرموده است، نفرین برا او و بر کسی که زن خود را بدین و سیله بر خود حلال می‌سازد. (۲۲)

البته در موضوع محلل مشکلات بسیاری نیز در راه زن و مرد بوده است که از جمله آنها خلف وعده محلل است که گاه از طلاق دادن زنی که بدبست آورده خودداری کرده و زوج و زوجه را در مخصوصای بزرگ گرفتار ساخته است. و چه بسا مردی که برای زن مطلقه‌اش محلل پیدا کرده ناچار شده است تا با تقدیم مبلغ کلانی محلل را حاضر به طلاق دادن زن نماید، و گاه نیز زن تمایلی به شوی تازه بهم رسانده و از جدا شدن از او و وصلت با شوهر قبلی اش سر باز زده است. بهمین خاطر اغلب مردان در موضوع محلل مردی نایبنا یا افليچ یا زشت و گمنام و بسیار فقیر را پیدا می‌کنند که نز رغبتی به ادامه زندگی با او نداشته باشد.

البته اگر بخواهیم در موضوع ازدواج در اسلام و تعدد زوجات و انتخاب همسر و یا در زمینه طلاق بحث را ادامه دهیم، خود میتواند کتابی جداگانه باشد، اما چون جای آن را بطور وسیع در اینجا نمی‌بینیم و این اطلاعات مختصر را در هر موردی برای ادامه مطالب مورد نظر کافی می‌دانیم، لذا از تشریح کلی آن صرف نظر می‌کنیم.

* * *

دوران خلفای بنی‌امیه

در صدر اسلام، خلافت ارشی نبود، و سران عالم اسلام هر کس را مصلحت میدیدند به مقام خلافت برمی‌گزیدند، و هر گاه در جریان عمل، رفتار او را با مصالح دینی و اجتماعی خود سازگار نمی‌دیدند، بر روی می‌شوریدند و عزل و طردش را از مقام خلافت میخواستند.

در سال ۱۴ هجری، معاویه تصمیم گرفت علیرغم گذشتگان، خلافت را در خاندان خود موروثی کند. معاویه و جانشینان او را به مناسبت نام جدشان امیه، اموی یا بنی امیه میگویند. (۱) چهارده تن از افراد این خاندان از سال ۴۱ تا ۱۲۲ هجری، بمدت ۹۱ سال خلافت کردند، و به دو شعبه تقسیم شدند، یکی شعبه "آل سقیان" که معاویه ویزید و نوه‌اش معاویه ثانی از آن نسل هستند، و دیگر شعبه "آل مروان" یعنی مروان بن‌الحکم و فرزندان او.

وضع زنان بعد از نهضت اسلامی

هرچه از آغاز نهضت اسلامی دور می‌شویم، موقعیت اجتماعی زنان بدتر و وضع عمومی آنان اسف‌انگیزتر می‌شود. به حکایت منابع تاریخی در دربار سلاطین و خلفاء، غالباً "عده" کثیر کنیزان و غلامان ماهری محبوب و تحت نظر بودند تا مگر شی شاه یا خلیفه با یکی از زنان درآمیزد، و اگر یکی از آن دختران با مردی نزد عشق می‌باخت به شدیدترین وجهی کیفر میدید.

۱ - در مورد جد بنی امیه، صاحب بضاعة الایمان و تبصراً للعوام می‌نویسد عبدالشمس تخرمه، امیه عقیم بود. در شام از قصابی پسری بنام امیه به برداشتی خربید. چون عبدالشمس خواست با او فساد کند مطیع نشد. عبدالشمس گفت: "ترا بفرزندی قبول میکنم، بعد از من شروت از آن تو خواهد شد. امیه مطیع شد. هنا به نوشته کتاب هزار ماه سیاه نام امیه را از این رو به این پسر داده‌اند که امیه از امده گرفته شده است چه ام نمیز به کنیز گویند و امیه علا" از عنده کار کنیزان بر می‌آمد.

در این دوره وقتی مسلمانان با زیدگی تجملی آشنا شدند و به خاطر ثروت‌های بسیاری که در اثر فتوحات متعدد به چنگ آورده‌اند، عیاشی‌های بی‌حدشان آغاز گشت و قضیه محدود ساختن زنان بیش از پیش شدت یافت، و راجع به آن دقت‌های فوق العاده مبذول شد، اسیران فراوان گشته‌اند، مردان هم خواجمهای متعدد یافته‌اند و طبعاً زن و مرد از هم بدگمان شدند و آن غیرت و علاقمندی سابق را از دست دادند، و چون اختیارات مرد بیشتر بود، از اوایل سلطنت امیان، زنان در خانه محبوس گشته‌اند و خواجهان سفید و سیاه برای مراقبت رفتار آنان معین شدند، و در نتیجه جنگها، روز بروز بر تعداد کثیر و غلام افزوده شد و هر مردی توانت چند کثیر و غلام در اختیار داشته باشد، و چون نزدیکی با کنیزان و تعدد زوجات مانع شرعی نداشت، بالطبع بین زنان و مردان اختلاف و بدگمانی فزونی گرفت و صفا و صمیمت و همکاری مشقانه‌ای که بین زنان و مردان وجود داشت، اندک اندک رو به مستی نهاد.

با تمام این محدودیت‌ها، گاهی زنانی با نبوغ ویژه در میان مسلمانان ظهور می‌گردند و خود را به مدارج بالای علمی میرسانند، از آن جمله، اخت الحفید اندلسی و دخترش بودند که از علم طب، بخصوص در بخش بیماریهای زنان سروشته کامل داشتند. همچنین زنیب هرشك بنی اود از زنان نامی دوره امیان است که در شام طبابت می‌گردد و بخصوص در علم جراحی چشم ماهر بوده است. پارهای از آنان نیز به علم ادب شهرت داشته‌اند، مانند شهدۀ دینوی و بنت دهین اللوز دمشقی که نابغه زمان خود بشمار می‌آمدند، از اواخر عصر اموی و عباسی موسیقی و آواز هم در بین ملل اسلامی طرفدارانی پیدا کرد و غیر از مردان، زنانی چون جمیله، حبابه، سلامه، عقیله و غیره شهرت زیادی کسب کردند. (۲)

علل گرا یش اعراب به فساد

پس از آنکه اعراب به کشور گشایی دست زدند و سیل طلا و نقره و غلام و کثیر به سوی عربستان روان گردید، اندک اندک بسیاری به فساد و هرزگی کراییدند. از دوره بنی ایمه بزم آرای و باده پیامبی رواج گرفت. مختنان که زابط بین مردان و زنان بودند، در شهرها فزوونی یافته‌اند. غزل‌سرایی و اظهار عشق بسیار شد، در حالیکه در صدر اسلام که هنوز اعراب از باده تنعم و پیروزی سر مست نشده بودند حتی در کعبه زن و مرد با هم ادای حج می‌گردند و در آن کار عبیی نمی‌دیدند. اما همینکه زندگی میان عرب‌ها معمول شد و مردان همخواهه و کثیر و گلفت فراوان به خانه آورده‌اند، در حقیقت به حیثیت و مقام زن در جامعه لطمه‌ای جبران ناپذیر وارد کردند و عملًا "فساد و خیانت را

رواج دادند . (۳)

جرحی زیدان نیز تغیر وضع و موقعیت اجتماعی زنان را در آن روزگار ملول کاهش عفت و غیرت و زیاد شدن کنیزان و غلامان، و باده پیمانی‌ها و عیاشی‌ها و هرزگی مفرط بعضی از خلفاً دانسته و اضافه کرده است که "... مختنان در شهرها فزونی یافتند، غزلسرایی و اظهار عشق در شعر شاعران سیار گشت و مردان بی غیرت، واسطه رسانیدن مردان به زنان از راه نامشروع شدند. طبعاً" فساد شیوه پیدا کرد، غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد . (۴)

این طبیعی است که آسایش و ثروت و تن پروری، فحشاً و بی‌ناموسی باز می‌ورد، گرچه مردم فقیر و صحراءگرد هم تا حدی دچار این آلودگی‌ها هستند، اما شهرنشینان بیش از دیگران آلوده‌اند، چه، وسایل عیش و عشرت که لازمه‌اش فساد و بی‌ناموسی است در شهرها فراهم‌تر می‌باشد. در زمان جاهله‌ی دسته‌ای زنان بدکار میان عرب‌ها بودند که بر بام منزلشان پرچم می‌افراشتند، جوانان به این خانه‌ها آمد و شد می‌کردند و دسته‌ای از بزرگان عرب برای بدست آوردن پول، کنیزان خود را وادرار به ارتکاب فحشاً می‌نمودند، ولی این جنایات در شهرهای عربستان واقع می‌شد و میان صحراءگردان معمول نبود. همینکه عرب‌ها شهرنشین شدند و به نوشابه الکلی و ساز و آواز آشنا گشتدند و همه قسم وسیله‌ی عیش و عشرت برای خود آماده دیدند، بهر نوع فساد و عمل منافي عفت و اخلاق دست زدند و شهرهای بغداد و قرطبه و قاهره و فسطاط، مرکز این کارهای رشت شد، تا آنجا که از طرف دولت، داروغه‌ی مخصوصی برای زناکاران تعیین گردید، تا در موقع لازم به او مراجعت کنند و کارهای خود را روپرداز سازند، و برای اینکه مردان را به این کارها تشویق کنند تصویر زنان برهنه را بر دیوار گرمابه‌ها نقاشی می‌کردند و بزرگان و فرمانروایان مانند ابن طولون و غیره تصویر همخوابه‌ها و محبوبه‌های خوبیش را بر دیوار سالن‌های پذیرایی ترسیم می‌نمودند. فرمانروایان خردمند البته در ابتدا با این جریانات مخالف بودند و تا میتوانستند ممانعت می‌کردند، اما همینکه از مقاومت عاجز ماندند، مالیاتی بر اعمال منافي عفت وضع گرده، آن را مانند کسب‌های دیگر آزاد گذاشتند.

بدترین بی‌ناموسی و بی‌عفти که در آن دوره پدید آمد، امرد بازی و همخوابه شدن با جوانان بود، بخصوص در ایام خلفای اموی و عباسی و خلیفه‌هایی مانند امین و متوكل، این عمل شنیع در شهرهای اسلامی رواج گرفت، زیرا جوانان و پسران ماهروی روشنی و ترک در آن روزها زیاد شدند، دسته‌ای به خرید و دسته‌ای به اسیری از اطراف آمده میان مسلمانان متفرق گشتد و مسلمانان هم از زنان چشم پوشیده، رو به مردان رفتند و هر کس امردی را مانند زن برای خود برمی‌گزید و اورا آرایش می‌کرد و برای اینکه آزادانه این جوانان را به حرصارا ببرند آنها را اخته می‌کردند. در مصر و سایر ممالک عشقبازی با زنان منسخ شده، عشقبازی با امردان معمول گشت، تا آنجا که زنان بینوا

۳ - زندگانی محمد، ابوالقاسم پائینده ص ۴۰۲ به بعد.

۴ - تاریخ تعدد اسلام، پیشین، ص ۹۲۷.

از ناجاری به لباس مردانه درآمده، خود را شبیه امردان ساختند. همینکه مردان به امردان پرداختند و زنان را در حرم‌ها و اگذار دند، آنان نیز برای رفع حاجت خویش با خود مشغول گشتند، چنانکه کنیزان حرم‌ای خمارویه فرمانروای مصر به همین عملیات فاسد مشغول بودند و در اثر سرگرمی مردان با امردان حقیقی زنان محترم و شرافتنده نیز از این قبیل مفاسد برکنار نماندند.

میگویند دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزک زیبایی خرید تا با اوی خوش باشد و همینکه این خبر به المعز لدین الله فاطمی رسید، از خوشی فریاد برآورد که مدت‌ها در کمین بودم تا صرا را بکشایم ولی بیم داشتم که میادا شکست بخورم، حال که دانستم خاندان سلطنتی این قسم دچار مفاسد اخلاقی میباشد، حتم دارم که پیروز میشوم. المعز لدین الله، جوهر، سودار خود را مامور فتح مصر کرد و فرمانروایان مصر که آن قسم آلووه فساد بودند مقاومت نتوانستند و بدست فاطمیان سقوط کردند و هر کس میداند که (عفت بهترین نگهبان هر حکومت و سلطنتی است).

ادوارد براون نیز ضمن بحث پیرامون ریخت و پاشهای دستگاه خلفای بنی امیه می‌نویسد: غنایم جنکها برای تجملات روزافزون و اسراف و تبذیر طبقهٔ حاکمه کفایت نمیکرد. مالیات‌های سنگین‌تری بطور مداوم بر ملل تابع تحصیل میشد، تا آنجا که اگر مردم برای آسایش خاطر خود اسلام می‌آوردند از جهت مادی آسودگی آنها محل تردید بود.

برای آنکه بساط عیاش روپرها باشد و حرم‌ها هزینهٔ بسیار خود را به چنگ آورند، اختلاس و دزدی بیت‌المال از طرف حاکم و دست پروردگارنشان رو به افزایش گذاشت. از دورهٔ بنی امیه ظلم و جور علیه تودهٔ مردم آغاز شد و حاکم و عمال عرب برای ایناشن جیب خود، مردم بینوا را به وسائل گوناگون و ادار به دادن مالیات میکردند. در همان ایامی که عده‌ای از مسلمانان در فقر و سکنی گذران میکردند، در دربار خلفاً و کاخ امرا، انواع تجملات موجود بود. در اثر این مظالم، هر کس که زبان به اعتراض می‌گشود به جرم حقوقی ازدم شمشیر میگذشت. چنین ستم‌هایی بر مردم به این خاطر روا میشد تا هزینهٔ فراوانی را که عیش و عشرت خلفاً لازم داشت فراهم آید. آنچنانکه "مانند منصور بن ابو عامر خلیفه اموی اندلس در قرن چهارم هجری برای محبوبهٔ خود ام هشام فقری از نقره ساخت. فقری متحرک که کارگران آن را روی سرنهاده نزد محبوبهٔ خلیفهٔ آورده‌اند." (۵)

عجیب‌تر از اینها کار معتمد خلیفهٔ اموی اندلس است. این خلیفه محبوبهای داشت که مادر چند پسر بود و اعتماد لقب داشت. روزی اعتماد، زنان دهاتی را دیده که شیر در مشک ریخته، توی کوچه‌های اشبيلیه شیر می‌فروشند، و به واسطهٔ گل و لای کوچه‌ها، جامهٔ خود را بالا زده‌اند. اعتماد از این منظره خوش آمد و به المعتمد گفت: دلم میخواهد مانند آنان بشوم، معتمد نیز دستور داد از گلاب و کافور در کاخ اعتماد گل بسازند و چندین مشک با طناب‌های ابریشمی آماده ساختند و آن

را بر از شیر نمودند، اعتماد با کنیزان خود آن مشکل‌ها را بدوش گرفتند و جامهٔ خود را بالا زده میان کل‌های کاخ میان زنان دهاتی شیر فروختند.

همخوابگی با کنیزان

خلفاً با آنکه خود را جانشین پیامبر می‌دانستند، از هیچ‌گونه لهو و لعب و حتی فسق و فجور و حرام‌خواری و کارهای ناروا خودداری نداشتند و از پادشاهی و مستی و نشست و برخاست با زنان هرجایی و کنیزک‌ها و سازندگان و نوازندگان و مسخره‌ها رهی‌گردان نبودند و هیشه زنان بسیار در حرم‌سای خود داشتند، و خواجه‌سرایان در کارهای کشوری و لشکری دخالت‌های ناروا میکردند.

بزرگان با کنیزان همبستر می‌شدند، و اگر از آنان فرزندی پیدا می‌شد با آنها ازدواج میکردند، یعنی به زوجیت می‌پذیرفتند. عرب‌ها در ابتداء از ازدواج با کنیزان بدشان می‌آمد و با اینکه در صدر اسلام کنیزان اسیر خیلی زیاد شد، هینچکس آنان را به زنی نگرفتند، و فقط‌با آنان همبستر می‌شدند. باید بگوییم که همخوابگی با کنیزان پیش از اسلام هم معمول بوده، و رومیان نیز همخوابی‌های کنیز داشتند، و اگر چه کنیز از زن پست تر بود، ولی روابط با او صورت قانونی داشت. عرب‌ها ابتداء از ارتباط با کنیزان اکراه داشتند، ولی دونفر از بزرگان آنان مقدم شدند و سایرین به آنان تأسی نمودند.

در دورهٔ تمدن اسلام، بزرگان دین و دولت کنیزان را به زنی گرفتند، تا آنجا که بیشتر فرزندان خلفاً از کنیزان پدید آمدند و بیشتر زنان با نفوذ از کنیزان بودند. رجال محترم و مردم متمول نیز به خلفاً اقتدا کردند و کنیزان را به جای زن برگزیدند و هر کنیزی که فرزند می‌اورد آزاد می‌شد و یا به عقد مولای خود در می‌آمد. گاهی شمارهٔ کنیزان در حرم‌سای خلفاً به هزاران میرسید، گاه نیز برعی از بزرگان به تعداد ایام سال کنیز داشتند و هر شب با یکی از ایشان مباشرت می‌نمودند، و دیگر با آن کنیز خلوت نمیکردند مگر در سال دیگر که نوبت به او میرسید. با اینهمه باز هم خلفاً و عمال آنها چشم طمع در زنان رعایا نیز داشتند و از دست درازی به ناموس مردم ابا نمیکردند.

در مجلد پنجم ناسخ التواریخ سپهر آمده است: پکی از روزها که معاویه در کاخ خود آمدیده بود، از دور دید که مردی در گرمگاه روز با پای بر هنده به سوی کاخ او می‌آمد. به نزدیکان خود گفت که او را اگر با من کاری باشد، از پاری اش سر باز نزنم. پس از مدتی حاجب گفت که آن اعرابی به قصد ملاقات خلیفه راهی دراز پیموده و اجازه دیدار میخواهد. خلیفه پذیرفت. چون بار یافت خطاب به معاویه گفت: از عامل تو مروان شکایت دارم. چون معاویه چکونگی حال وی را جویا شد، اعرابی با دلی پر درد زبان به سخن گشود و گفت: زنی داشتم که چشم من به دیدار اوروشن بود، و از ماده شتری خرد امرار معاش میکردم. چون قحطی پیش آمد، کار معاش ما به سختی کشید، پدر زن آنکه یافت، روزی به سرای من آمد و ذختر خویش را با خود برد و به من ناسزا گذاشت. چون از دوری زن به جان آدم نزد عامل تو مروان رفتم و قصد خویش بازگفتم، مروان پدر زن مرا فراخواند و به

او گفت از چه رو دختر خود را که در حباله نکاح اعرابی است برخلاف سنت و شریعت بازگرفتی؟ آن مرد بکاره راه انکار پیش گرفت و گفت من این اعرابی را نمی‌شاسم. من گفتم زن من سعدی (۶) را فراخوان تا حقیقت روشن شود. مروان چنین کرد. چون سعدی به درگاه مروان آمد، عامل تو دلباخته جمال او شد و بدون گفتگویی مرا به زندان افکد و خطاب به پدرزن من گفت، اگر این دختر را به شرط زناشویی به من سپاری هزار دینار کابین او کنم. پدر زن تسلیم شد سپس مرا پیش خواند و با ترشیوبی گفت سعدی را طلاق گوی. من نهیزیرفتم. پس مرا به زندان بردند. و با انواع وسایل، شکنجه و عذاب دادند تا مدت عدت سپری شد. آنگاه او را به عقد خویش درآورد و مرا رها ساخت. اکنون برای دادرسی نزد تو آمدمام. معاویه بیدرنگ نامه‌ای ملامت‌آمیز نوشته و سعدی را به نزد خود فراخواند. مروان ناچار سعدی را محمله کرد و نزد خلیفه فرستاد. خلیفه نیز چون جمال سعدی دید، بکاره دل از دست داد و خطاب به اعرابی گفت: اگر سه کنیزک زیبا و هزاران دینار نزد سرخ ترا دهم حاضری در ازای آن از سعدی دست باز داری؟ اعرابی سخت برآشت و گفت: از جور عامل تو به نزد تو شکایت کردم، اکنون از ستم تو کجا شکایت برم؟ سرانجام خلیفه گفت: او را مختار میکنیم تا هر که را خواهد به همسری اختیار کند. چون سخنان خلیفه به پایان رسید، زن گفت: من هرگز به سبب تنگستی از این مرد جدا نشدم، مرا با او ساخته محبیت قدیم است، با فقر و بیتوانی او شکیبائی میکنم، چنانکه با نعمت او تن آسانی کردم، معاویه را از این حس وفاداری زن شکفت آمد، آن دورا آزاد گذاشت و ده هزار درهم اعرابی را بخشید.

بنا بنوشه نفایس الاخبار معاویه پسر ابوسفیان مردی هوسران و مت加وز بود و همچون پدرش حریمی برای تاخت و تاز جنسی نمی‌شناخت. آنچنانکه پس از مرگ ابو سفیان خیال میکرد عمداً ش االم الحكم باکره است، ولی وقتی پسر وقت اورفت تیرش به سنگ خورد، زیرا عمداً ش را دست نخورده نیافت. بنا به اعتراف االم الحكم، ابو سفیان از او زرتگر بوده و پیش از اواز خواهرش ازاله بکارت گرده بود.

این قسمت بسیار کوچکی از عیاشی‌های معاویه بود که میرفت خاندانی را که مایه و پایه‌ای از فساد داشت هر چه بیشتر به غرقه شدن در مشق‌بازیهای پشت پرده‌های حرمرا بکشاند.

عیاشی‌های خلفای اموی

(بذل و بخشش بیش از حد معاویه به اطرافیان، تدبیری بود که با سوق دادن بزرگان و امرا به سوی خوشگذرانی و تعیش، عمل خود را توجیه کند، و در حقیقت تبیح آن اعمال را از بین ببرد،) چنانکه عبدالله بن جعفر که عموزاده امام حسن و امام حسین بود پول‌هایی را که از معاویه دریافت

میکرد بین آوازه‌خوان‌ها و شاعران پخش می‌نمود و چون بزید چنین عملی را از او دید، دریافتی اش را به دو میلیون و بعد به چهار میلیون درهم در سال افزایش داد.

بزید عمر کوتاه خود را در شکار، شاعری، باده‌گساري، موسیقی و خوشگذرانی سپری کرد و برای اجرای نقصمهای خود، مانند پدرش معاویه از هیچ عملی ابا نداشت. در آن دوران تنها کسی که سعی میکرد از انحرافات کلی جلوگیری نماید، عمر بن عبدالعزیز بود. او در اینکه خروج‌های اضافی نشود میگفت پول‌هایی که در راه تزیین کعبه و مسجد مدینه و دمشق نیز خرج شده، وزنجیرها و قندیل‌های طلایی که در این اماکن به کار رفته است مسترد میکنم و به بیت‌المال میفرستم و به جای آنها طناب میگذارم. او به پرده‌دارهای کعبه میگفت من چنان ملاط دیدم که آن پول‌ها را در معدده‌های گرسنه بربیزم، زیرا آنان سزاوارتر از خانه، خدا هستند. جالب است این نکته را نیز بدانید که عمر بن عبدالعزیز به زنان خود میگفت "در نتیجه گرفتاری‌های حکومت از وسیدگی به آنها باز خواهد ماند، هر یک از آنها مایل باشد میتواند طلاق بگیرد، و از یکی از زنان خود خواست، همه" زیورهای نفیسی را که بدرش به او داده بود به بیت‌المال پس بدهد." (۷)

پس از عمر بن عبدالعزیز که دوران حکومتش از ۹۹ تا ۱۰۱ هجری بیشتر دوام نیافت، عموبیش بزید بن عبد‌الملک به خلافت رسید. او به کاری جز باده‌پیمایی و زن‌بازی توجه نداشت. شب و روز بزم عیش و نوش بربای می‌ساخت و با دو کنیزک ماهروی بنام سلامه و حبابه، خوش میزیست. سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را برکنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خویش گرفت و در واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد. هر کس را می‌خواست بکار می‌گماشت و یا از کار می‌انداخت و خلیفه از همه جا بی خبر در کنار حبابه می‌نشست. مسیلمه برادر بزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت: بدیختانه پس از عمر بن عبدالعزیز که آن همه دادگستر و پرهیزکار بود تو خلیفه شدی که جز باده‌گساري و شهوترانی کار دیگری انجام نمیدهد و امور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریاد میکشند و جمعیت‌ها از اطراف آمده در آستان تو منتظر ایستاده‌اند و تو از همه جا غافل نشسته‌ای. که بزید از این گفته‌ها بخود آمده حرف‌های برادر را تصدیق کرده از آمیزش با حبابه دست کشید و تصمیم گرفت از آن پس به کارها برسد. حبابه از این جوابی برآشت و همینکه روز آدینه رسید به کنیزان خود سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز به مسجد میرود او را آکاه سازند، کنیزان چنان کردند. حبابه عود بدست گرفت در برآبر خلیفه آمد و با آوار دلکش خویش این شعر را خواند:

ترجمه: "اگر عقل و هوش از سر دلداده رفته او را ملامت مکن، ببچاره از شدت اندوه صبور شده است."

خلیفه که دلبر خود را به آن حال دید و آن نوای دلنواز را شنید دست خود را مقابل صورت

گرفته کفت بس است حبابه چنین نک، اما حبابه به ساز و آواز خود ادامه داده این بیت را خواند:
ترجمه: "زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست، گرچه مردم تورا سرزنش
و توبیخ کنند."

بیزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد: ای جان جانان درست گفتی، خدا نایبد کند آنکه
مرا در مهر تو سرزنش کرد. ای غلام، به برادرم مسیلمه بگو بجای من مسجد ببرود و نماز بخواند.
حبابه و بیزید فوری به عیشگاه خود رفتند و جربان سابق را ادامه دادند و سرانجام هم بیزید
و حبابه در کنار هم جان دادند. مختصر آن ماجرا اینکه هر دوی آنها برای خوشگذرانی به محلی
موسوم به بیت راس در نزدیکی دمشق رفتند و بیزید به ملازمان خود چنین گفت: که مردم پنداشته‌اند
هیچ عیش و نوشی بی رونج و نیش نخواهد ماند، من میخواهم دروغ پندار آنان را آشکار سازم، و از
این رو به بیت راس میروم و با حبابه در آنجا میمانم و من تا آنجا هستم هیچ نامه و خبری به من
ترسانید تا نوش من بی نیش بمانند.

بیزید و حبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت راس فراهم کردند و به عیش و نوش
پرداختند اما به ناگاه دانه، انار^(۸) به گلی حبابه جست و او را خفه کرد. بیزید سه روز و سه شب
تن بی جان حبابه را در آموش گرفته، اجازه نمیداد او را به خاک بسپرند و با اینکه لاشه^(۹) حبابه بو
گرفت و رو به فساد گذارد بیزید دست پردار نبود و آن لاشه^(۱۰) گندیده را با آب دیده ترمیخت و
بو میکرد. بالاخره کسان خلیفه با اصرار و انبرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند، اما بیزید فقط
پانزده روز^(۱۱) بعد از مرگ معشوقه زنده ماند و کنار او به خاک رفت. (۱۵) (سال ۱۰۵ هجری)
بعضی گفته‌اند که سبب مرگ بیزید بن عبدالملک آن شد که جاریه‌ای محظوظ او بود. در ولایت
اردن به بستانی رفت و بیزید دانه‌های انگور به جانب کنیزک می‌انداخت و او به دهان می‌گرفت، ناگاه
دانه‌ای در حلق وی مانده بسیار بسرفید و به مرض مت گرفتار آمده درگذشت و بیزید یک هفتۀ آن
مرده را نگاه داشته با وی چند نوبت می‌باشت کرد، و بعد از یک هفتۀ که خواص و مقربان زبان به
ملامت وی گشادند رخصت داد تا به تدفین وی پرداختند و بیزید از سر خاک متأسف و اندوه‌ناک به
منزل خود مراجعت نموده، هفت روز با هیچکس سخن نگفت و در همان چند روز از غایت غم و الام
بیمار شده وفات یافت^(۱۲) مدت عمرش چهل سال و زمان حکومتش چهار سال و کسری بود.^(۱۳) (۱۱)

مورخان بالاتفاق بینید بن عبدالملک را از خلفای هرزو و عیاش اموی میدانند، آنچه‌دانک وی

۸ - در صفحه ۷۴۷ کتاب تاریخ تمدن اسلام اثر جرجی زیدان بجای دانه، انار، حبه، انگور نوشته شده است.

۹ - در بعضی نوشته‌ها این مدت هفت روز قید شده.

۱۰ - تاریخ تمدن اسلام، پیشین، ص ۶۹ به بعد

۱۱ - روضة الصفا، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۵

به خلیفه هرزه معروف بوده است، "کویند روزی حبایه این شعر را برای یزید خواند که: میان استخوان‌های سینه و کلوآتش عشق چنان افروخته شده که با هیچ چیز آرام نمیگیرد و خنک نمیشود، یزید از شنیدن این شعر چنان به هیجان آمد که فریادکنای به خیال پرواز افتاد، حبایه گفت نکن، ما به تو کار داریم ای امیر مومنان، یزید گفت نه، نه بخدا سوگند الان پرواز میکنم، حبایه گفت مملکت را به کی میسیاری؟ یزید دست حبایه را بوسیده گفت، ملت اسلام و مملکت اسلام را به تو تفویض میکنم" (۱۲).

دیگر از خلفای هرزه خوشگذران بنی امية ولید بن عبدالملک است که در سال ۱۲۶ هجری درگذشت، او که جز شراب و شکار هوسي نداشت، دستور داده بود حوضهای را پراز شراب سازند تا او در میان حوض شراب غوطه خورد و ازان بیاشد. این خلیفه عیاش در ایام خلافت نیز چون ایام قبیل از خلافت به رویه دیرین ادامه داد و کار مملکت را رها کرده، مجلس بزم و عیش و طرب را بی در بی مرتب ساخت، و بقدرتی در عیاشی کوشید که کسانش بر روی تاخته، کارش را ساختند، او در زمان خلافت خود، سازندگان و نوازندگان مکه و مدینه و سایر نقاط را به شام آورد و ازان و سایر اهل عیش و نوش و طرب، بزم‌هایی آراسته به خوشگذرانی و عیاشی پرداخت، اما بیش از یک‌سال خلافت نکرد و درگذشت.

عاقبت زن بازی و شهوترانی

"بنی امية غالباً" به باده‌پیمایی و زن بازی و شهوترانی پرداخته، به امور کشور نمی‌رسیدند، و حتی به وضع مملکت خوبی توجه نداشتند. در تعیین و انتخاب ولیان و مأمورین عالیرتبه دولتی دقت نمیکردند، و چه بسا که به خواهش کنیزکی یا در نتیجه دریافت پولی، بزرگترین ایالت را به اشخاص نالایق و باستکاری سپردند. مثلاً در زمان خلافت هشام بن عبدالملک، جنبید بن عبدالرحمن، برای همسر هشام گردن بند جواهر نشانی هدیه برد، هشام ازان گردن بند خوش آمد. جنبید گردن بند دیگری برای هشام فرستاد و او نیز در ازای این تقدیمی‌ها سراسر خراسان را به جنبید واگذار کرد. در ایام خلافت امویان بهای کنیزکی حتی به ده میلیون درهم رسید. عاملان که این اوضاع هرج و مرج را مشاهده میکردند، تعامی مساعی خود را برای تحصیل مال و گرد آوردن غلام بچه و کنیز صرف میکردند و اشخاص درستکار با ایمان، از قبول مشاغل مهم دولتی امتناع می‌جستند، چه که میدانستند خلیفه به هر عنوان که باشد ازان بول میخواهد.

این هرزگی و عیاشی خلفای اموی از طرفی و آن سختگیری نسبت به تازه مسلمانان و ذمیان و تحقیر غیر عرب، دست بهم داده و کارها را مختلف نمود، به قسمی که در اواخر دولت اموی، سپاهیان

اسلام از هر دهی که می‌گذشتند، اموال اهل ده را غارت می‌کردند و در نتیجه این پیشامدها و نارضایتی‌ها، مخالفان از اوضاع آشفته استفاده کرده، دولت اموی را برآنداختند و عباسیان جای آنها را گرفتند.



عباسیان

علل ظهور عباسیان

اعراب، ملل غیر عرب را بندگان یا به قول خودشان موالی خطاب میکردند و از دادن مشاغل کشوری و مذهبی به آنان خودداری مینمودند. حتی به فرزند عربی که مادر ایرانی داشت، هیچ شغلی نمیدادند. علاوه بر اینها، تشییع جنازهٔ موالی را ننگ می‌شمودند، و با موالی در یک صد راه نمی‌رفتند. هر گاهه در کوی و بزن، عربی با بار، با عجمی مصادف میشد، عجم مجبور بود که بار اعرابی را بی اجر و مزد تا منزل حمل کند، و اگر اعرابی پیاده، و او سواره بود ناچار باید عرب را بر اسب خود سوار کند و به مقصد رساند.

بنی امیه زناشوی زنان عرب را نیز با موالی غدغن کردند. «همینکه والی مدینه شنید که یکی از موالی دختری را از بنی سلیمان گرفته، سروپیش و ابروان داماد را تراشید و او را دویست نازیانه زد و طلاق دختر را از او گرفت.» (۱)

موالی نهیتوانستند دختر خود را بدون اجازه، اربابان سابق شوهر بدھند. خواستگاران باید نخست نزد مولی بروند و ازا او کسب اجازه نمایند. همین مظالم باعث شد که موالی به باری بنی عباس برخیزند و حکومت را از بنی امیه بگیرند.

در چنین احوالی که مردم خراسان و ماوراء النهر از مظالم عمال بنی امیه به جان آمده بودند، مبلغین عباسیان نهانی و آشکارا به مردم میگفتند که اگر زمام امور به دست ما افتد، از میزان مالیات‌ها میکاهیم، اصول بیگاری یا کار رایگان را از بین میبریم، مامورین ناصالح و غارنگر را از کار ببیگار میکنیم و می‌کوشیم تا ایرانیان از حقوق سیاسی بپرهمند شوند و در اداره امور کشور خود شرکت جویند. البته عباسیان در تمام نویده‌های خود صادق نبودند، آنها می‌خواستند از عدم رضایت

عمومی، برای استقرار فرمانروایی خود استفاده کنند. عباسیان برای آنکه تمام شیعیان را با خود همدستان کنند می‌گفتند که خلافت متعلق به طایفه بنی هاشم است، ولی صریحاً نمی‌گفتند که کدامیک از اعضاً این خانواده باید به خلافت برسد. بهمین علت، شیعیان و طرفداران آل علی گمان می‌کردند که بنی عباس به نفع آنها تبلیغ می‌کنند و بر اساس این فکر با آنها همکاری می‌کردند. ولی حقیقت مطلب این بود که، عباسیان صرفاً به نفع خود کار می‌کردند. هدف آنها تامین منافع اکثریت مردم نبود، پس از روی کار آمدن عباسیان، ایرانیان به زودی دریافتند که اگر در گذشته عاریگران و اشراف محلی آنها را استئثار می‌کردند، اکنون باید حاصل کار و گوش خود را به اینها تسلیم کنند.

بنی عباس با اینکه در آغاز کار به مردم روی خوش نشان دادند و به نام انتقام خون شهداء، بنی امية را قتل عام کردند، و قبر خلفاً را شکافتند و به آتش سوختند، ولی پس از چندی روش ظالمانهٔ بنی امية را پیش گرفتند. عباسیان نه فقط بنی امية را نابود و تباہ کردند، بلکه آل علی و شیعهٔ آنها را نیز در همه جا از میدان بدر برند.

تجمل خواهی عباسیان

از دورهٔ بنی امية به بعد اندک‌اندک اعراب به تفنن و تجمل روی آوردند. سران قوم جامه‌های حریر و ابریشم پوشیدند و از پارچه‌های گلدار و پر نقش و نگار استفاده کردند و به رسم دیرین عمامه به سر می‌گذاشتند و شمشیر را روی گتفت می‌انداختند. در دورهٔ عباسیان، که همه چیز و همه کارها رنگ ایرانی گرفت، اعراب در لباس پوشیدن پیرو ایرانیان شدند تا جایی که منصور در سال ۱۵۲ هجری به رجال دولتی فرمان داد به جای عمامه، نوعی کلاه ایرانی که دراز بود و از داخل آن را با چوب‌های نازک مرتک می‌کردند به سر بگذارند.

رجال دولتی در آن عصر برای شرکت در مجالس بزم و عیش لباس‌های رنگین زرد، سرخ و سبز بر تن می‌گردند، جامهٔ خود را با عطرهای گوناگون خوشبو می‌ساختند. اشراف عرب، اسب سواری، فصاحت و عطر زدن را شرط زندگی میدانستند. خضاب پیش از اسلام به تدریت معمول بود، ولی پس از آشنازی اعراب با ملل شرق، خضاب سخت معمول شد، چنانکه با زعفران، خضاب زرد و با حنا خضاب سرخ رنگ، و با خضاب سیاه و گوگرد خضاب سفید صورت می‌گرفت. از آن پس مردان ریش خود را خضاب می‌گردند و زنان نیز برای جلوهٔ بیشتر موها یشان، از خضاب استفاده می‌نمودند. اعراب نه تنها در آرایش و حتی خوراک و پوشش روش دیرین را فراموش کردند، بلکه در ساختن مسکن نیز از ملل متعدد تقلید کردند و در دورهٔ عباسیان به ساختن ابینهٔ مجلل، کاخها و قصرهای مجلل روی آوردند که نمونهٔ آن قصرالاتاج است.

"المقدّر، در اول قرن چهارم هجری، کاخ و باغ بسیار زیبایی پدید آورد که آن را دارالشجره یعنی سرای درخت می‌خوانندند. در این کاخ درختی از زر و سیم ساخته بودند که میان دریاچه بزرگی جلوایوان کاخ قرار داشت. این درخت هشت شاخه بزرگ از زر و سیم داشت و بر هر شاخه آن شاخمه‌ای کوچک دیگری از زر و سیم ساخته بودند و روی شاخه کوچک، میوه‌های گوناگونی از جواهر رنگارنگ دیده میشد. به علاوه از پرندگان زین و سیمین صدای سوت آوازو جهجه برمیخاست و در طرف راست و چپ دریاچه مجسمهٔ پانزده سوار بود که لباس حریر پوشیده و شمشیر در کمر داشتند و چنین به نظر می‌رسید که به جنگ یکدیگر می‌شتابند." (۲)

(این طبیعی است که اگر پول در دستگاه‌های دولتی فراوان باشد، بذل و بخشش و ولخرجوی هم زیاد می‌شود، بخصوص در دولت‌های استبدادی و دیکتاتوری مانند دولت عباسی^۳. خلیفهٔ صاحب اختیار تمام اموال و املاک بوده است، و برای دفع شر مخالفان و گردانکشان به وسیلهٔ پول با آنان مبارزه میکرده، به این قسم که یا پول به سپاهیان داده، آنها را به جنگ با مدعيان میفرستاد و یا زیان و دهان مدعيان را با پول می‌بست، و البته این وسیلهٔ دومی سهل‌تر و موثرتر بوده "بخصوص اگر پول فراوانی در دسترس خلیفه بود، چنانکه در زمان هارون و مامون همانطور بود اما خلافی عباسی علاوه بر آنکه پول را وسیلهٔ دفع شر مخالفان خود قرار دادند برای فراهم ساختن بساط عیش و نوش و تجمل همه نوع ولخرجوی میکردند، کنیزان و غلامان به قیمت‌های گزاف می‌خریدند، فرش و اثاث از خز و دیبا و حریر تهیه میکردند، حتی مینه‌های دیوار را از نقره می‌ساختند (۳) و باغ‌ها و کاخ‌ها و گردشگاهها و شهرهای مخصوص بخود بنا می‌نمودند، مجالس خوشگذرانی با تجمل فراوان ترتیب میدادند، ندمیان و حاشیه نشینان استخدام میکردند، و از حیث خواک و پوشک و تفنن و تنقل همه نوع تجمل فراهم میکردند، و انجام این خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود، چون در عراق و ایران میزیستند، از عیش و نوش و تجمل و خوشگذرانی بزرگان ایران به خوبی اقتباس میکردند، و بدتر از همه آنکه دست زنان و مادران و کنیزان و نزدیکان خویش را در چهاروی اموال عمومی باز میگذاردند." (۴)

۴ - همان، ص ۱۵۲

۳ - پول‌هایی که از مردم بینوا سکرفتند، بخلاف دستورات دین به صرف عیاشی و بذل و بخشش‌هایی مورد درباریان مرسید، هارون الرشید هر روز هزار درهم صدقه میداد و پسرش مامون در شب رغاف با بیرون دخالت یا به روابطی بوران داشت، دختر حسن بن سهل و باز گفته‌ای فضل بن سهل، که می‌ای پر گوهر نثار کرد که شمردند به هزار دانه الماس نابناک بی‌نظیر بالغ آمد. در آن شب در حجله خانه و اطراف آن چهل من شمع عنبرین درگیرانیدند و سی میلیون درهم اتفاق کردند.

۴ - تاریخ تمدن اسلام، پیشین وص ۲۲۲

زن در زمان عباسیان

وضع زنان در دورهٔ بنی عباس نیز کم و بیش شبیه وضع این طبقه در دورهٔ امویان است، نهایتاً اینکه "در دورهٔ عباسیان زن عرب شهروشنین به کلی از خاطره‌ها فراموش شد و آزادی خود را از دست داد، نه کسی برای او تعصب می‌کشید، نه خودش برای شوهرش تعصب به خرج مهداد، و چه بسا از بانوان حرمرا که برای خوشابید شوهران خود کنیزان زیبایی می‌خوبیدند و اورا می‌آراستند و به شوهر خود تقدیم میداشتند وابدا" از این پیشامد متأثر نمی‌شدند. یعنی نه زن‌ها از هواداری بدشان می‌آمدند، و نه مردان نسبت به زنان غیرمتمندی به خرج مهدادند، در صورتی که سایقاً اگر مردی نسبت به دختری و یا زنی اظهار علاقه میکرد برای همیشه از ازدواج با او محروم میماند.

در اثر این اوضاع نامطلوب قدر و قیمت زن پائین آمد، عزت نفس و استقلال فکر و آزادی او نایبود گشت، مرد به او بدبگان شد و او را دشمن خوبش شمرد و از اعتماد و اطمینان به زن احتیاز نمود، معاشرت زن و مرد به جای صفا و صدق بر روی مکر و حیله و دشمنی استوار شد، مردان زنان را در خانه نگاهداشتند، درها و پنجه‌ها را به روی او بستند و او را از سخن گفتن و آمیزش و بیرون آمدن منع کردند، چون به زن بدبگان شدند، و حقیقت آنکه بد رفتاری زنان در نتیجهٔ بد رفتاری مردان بوده که برای خود چندین شریک تهیه کردند. (۵)

خلاف زنان فقیر و حتی متوسط‌الحال که در فقر اقتصادی و محرومیت اجتماعی غوطه‌ور بودند، زنان درباری و آنانکه بر اثر نزدیکی با خلفاً جایی برای خوبش داشتند، از قدرت‌های طراز اول بشمار میرفتند. از جملهٔ این زنان یکی خیزران مادر هارون الرشید است. با اینکه خلیفه منحور، بیش از مرگ، پسر خود مهدی را سفارش کرد که زنان را در کار مملکت مداخله ندهد، و آیندگان نیز چنین روشی را در پیش گیرند، ولی با اینهمه "... خیزران مادر هارون، در ایام خلافت هادی و هارون، همه کاره دولت بود، و یعنی وزیر هارون فرمانبردار خیزران گشته، به دستور آن زن رفتار میکرد. خیزران در نتیجهٔ این اختیارات، املاک و اموال دیگری کرد آورد. به قسمی که درآمد املاک او به سالی ۱۶۰ میلیون درهم، یا نصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد. (۶)

این زن طمع کار و جاهطلب به قدری شقاوت داشت که به محض احساس تمدد در فرزندش هادی، کسانی را مأمور کرد تا او را کشتنند. و بیخود نبود که هارون پس از مرگ چنین مادری نفس راحت کشید و اموال او را تصرف کرد و بسیاری از املاکش را به دیگران تیبل داد. "با اینهمه خیزران زنی کارдан و با تدبیر و دانشمند بوده و در دورهٔ طلایی عباسیان میزیسته است، و مال‌اندوزی اور

آن دوره، چندان شگفتی نداشت. شگفتی در آن است که در دورهٔ افول قدرت عباسیان، مادر بعضی از خلغا با تهی بودن خزانه، اموال زیادی اندوخته بودند، مثلاً در سواخ و پستوهای دلان‌های عمارت قبیحهٔ مادر خلیفه عباسی، دومیلیون دینار و مقدار زیادی جواهرات واشیاءٔ نفیس یافتند. (۷) دستهٔ دیگری از زنان حرم‌سرای نیز بنام گیس سفید یا قهرمانه، امور حرم‌سرای کاخ خلفای عباسی را در دست داشتند، و با هم‌دستی وزیران و جانشینان آنان هرچه می‌خواستند می‌گرفتند و می‌اندوختند و در تمام کارهای مملکت مداخله می‌نمودند. در این میان زنان داشتند و متکری نیز در زمان عباسیان وجود داشتند که میتوانستند با دیگر بزرگان و عقلاً به گفتگو و بحث و فحص بنشینند و در برخی موارد حتی رهبران دینی عصر را محاکم سازند، نمونهٔ چنین زنی، کنیزکی بنام حسنیه و متعلق به یکی از تجار بغداد بود که ابراهیم بصری را در مبارزه و احتجاجی که در مورد شیعه و سنی در حضور هارون‌الرشید در گرفت مغلوب ساخت. البته در زمان‌های بعد نیز چنین زنانی در دنیای اسلام به منصهٔ ظهور رسیدند و شهرت و موقعیتی کسب کردند، اما خلاف دستورات اسلام که زنان را از پرداختن به کسب علم بازتیمیدارد، محدودیت‌های اجتماعی و تعصّب شدید خانواده‌ها موجب شد تا زن در بودهٔ فراموشی برود و در کنج حرم‌سرای و خانه‌ها برای لفتخشی به سروران خود محبوس باشد. (۸)

نقش کنیزان و غلامان حرم‌سرای در جاسوسی

جرجی زیدان می‌نویسد: عباسیان در اجرای نقشهٔ خود از جاسوسان و خبرچینان کمک می‌گرفتند. هر یک برای دیگری جاسوس می‌گماشتند، خلیفه برای وزیران و وزیران برای خلیفه، هر دو برای سرداران، و سرداران برای هر سه جاسوس می‌گماشتند. این جاسوسان بیشتر از میان غلام بچه‌ها و کنیزکان و هم‌خواه‌های انتخاب می‌شدند. خلطاً غالباً "برای فرزندان و ولیعهدان خویش جاسوس داشتند، و آنها هم برای خلیفه جاسوسی می‌گماشتند. در دربار عباسیان، کنیزان و غلامان و خدمتگزاران و سازندگان و نوازنده‌گان، علاوه بر کار عادی خود به جاسوسی نیز می‌پرداختند. (۹) البته در دوره‌های

۷ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۶۴۲

۸ - در آن زمان مقتعع نیز که در راس یک جنبش علیه عباسیان براخاسته بود، در اوج انحرافی بودن تعداد زیادی از زنان و اختصاصی داشتند آنان به طبقه‌ای خاص، اعلام کرد که زن هر کس برای دیگری مباح است، او می‌گفت زن همچون کل است که هر که بود از روی هیچ کم نشود. در حالیکه خود مقتعع زنان سیار داشت.

۹ - تاریخ تعدد اسلام، پیشین، ج ۲، ص ۲۵

بعد نیز می‌بینیم که این چنین جاسوسی‌ها فقط برای تجسس در مسائل سیاسی و امور مملکتی نبوده، بلکه زنان حرم‌سرا نیز برای تفحص در کار هموهای خود، کنیزان و غلامان را تطمیع می‌کردند و از رفت و آمد و زندگی رقیبان خود کسب خبر می‌نمودند، گاه با بذل و بخشش بسیار، حتی کنیزان و غلامان خدمتکار رقیب را نیز به خود متعابیل می‌ساختند تا هر چه بهتر و بیشتر به اطلاعاتی که لازم داشتند دست بیابند.

در موضوع جاسوسی در دربار خلفاً و سلسله کنیزکان "علی بن یعقوب حکایت می‌کند که مهدی خلیفه یک بار مرا نزد خود فراخواند، قصر خلیفه سخت با شکوه بود و کنیزک بهبار زیبایی در مجلس او بود، خلیفه پرسید ای یعقوب این مجلس را چون می‌بینی؟ من زیان به مدد گشودم، خلیفه گفت این مجلس را با فرش واوانی و این کنیزک بتوبخشیدم.. من از اوی سپاسگزاری کردم.. آنگاه گفت مرا به تو حاجتی است، گفتم فرامانبردارم، سپس گفت دست برس من نه و سوگند بخور بموجب فرموده عمل نمایی، قسم یاد کردم.. چون مطمئن شد، صد هزار درهم دیگر به من داد و گفت: فلان علوی را می‌خواهم از میان برگمری، و مرا از دغدغهٔ مخالفت او باز رهانی.. فرمان داد تا علوی را به من سپردند و کنیزک و آنجه بمن بخشیده بود به خانه بردم و علوی را پیش خود طلبیده با وی در تکم آدم.. والحق مردی دیدم که از اوی خردمندتر و نیکومنحن تر ندیده بودم.. در اثنای محاوره با من گفت: ای یعقوب من مردیام از فرزندان دختر پنغمیر (ض) تو روا میداری که فردای قیامت به خون ما ماخوذ باشی؟ گفتم لا والله، اما بکوی که چه می‌باید کرد؟ گفت آن که با من نکویی کنی و مرا به جانی گسیل فرمایی که از خوف آن اینمن شوم.....

پس از بایان مواضعه، علوی با دورفیق خود به محلی روان شدند. آن کنیزک زیبا که به ماموریت جاسوسی به منزل یعقوب آمده بود، موقع را به خلیفه اعلام کرد. روز دیگر خلیفه یعقوب را فراخواند و گفت ماموریت خود را انجام دادی؟ او گفت بله، آنکه خلیفه گفت ای غلام، مردمی را که در این خانه‌اند ببرو آر. غلام در خانه گشاده علوی و دورفیق او را نزد من آوردند، و من متوجه شده از پای درافتادم.."

وسعت حرم‌سرای عباسیان

سفاح موسی سلسله عباسیان به خاطر اینکه اعتقادی به جنس زن نداشت، لذا پیوسته پرسش مهدی را نصیحت می‌کرد تا از زنان بپرهیزد و نگذارد تا بanonan در کار مملکت مداخله کنند، بهمین خاطر در تاریخ برای خود سفاح بیش از یک زن نتوشتند. اما جانشینان وی، خلاف موسی سلسله عباسی نه تنها زنان و کنیزان متعددی در حرم‌سرای خود گرد آوردند، بلکه در بسیاری موارد حتی

اداره مملکت را بدست آنان سپردند. مهدی وصی سفاح از داشتن کنیزکان بی‌بهره نبود و به نزدیکان و دولتان خود نیز از کنیزانی که تحت اختیارش بود می‌بخشید تا هر چه بیشتر آنان را نسبت به خود مهربان سازد و همانگونه که قبلاً "آمد کنیزان مهدی علاوه بر دلربایی به شغل جاسوسی نیز می‌پرداختند.

منصور از دیگر خلفای عباسی با لهو و لعب مخالف بود. "او روزی طنبور را بر سر نوازنده طنبور کوفت، اما هنوز چهل سال از مرگ وی نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه ساز و رقص و آواز شد..." (۱۱)

طبری می‌نویسد: در آن دوره برادر عیاشی خلفاً، کار به جایی رسیده بود که سربازان و درباریان نیز به شدت مرتکب فسق و فجور می‌شدند، مردم را آزار می‌دادند، زن‌ها را از شارع می‌ربودند، پسران خوبروی را با عنف به فساد می‌کشانیدند، راه و مسیر را بر مردم می‌بستند، و به ینما و غارت می‌پرداختند، و کسی قادر به جلوگیری نبود؛ زیرا آنها سپاه خلیفه بودند، و کسی را پارای مخالفت با آنان بود.

بعد از منصور، بزرگترین خلفای عباسی هارون الرشید است. این مرد در عین حال که خود را متدين معرفی می‌کرد، از عیش و عشرت و زندگی با سازندگان و نوازنده‌گان و کنیزان خوبروی غفلت نداشت.

در اینجا، حال که موضوع حرم‌سرا عباسیان و وسعت آن مطرح است، بد نیست اشاره کنیم که خلفاً برای برپا داشتن چندین ساطو، از بیت‌المال مسلمین استفاده می‌کردند و اکرگاهی به اعتراف و زیارت بر می‌خوردند از خزانهٔ خاص خودشان که زد و سیم بسیار در آن بود برای خرید کنیزکان و گسترش بساط عیش و نوش استفاده می‌نمودند. "... نقل می‌شود که موقعی هارون صد هزار دینار به یحیی خواله کرد تا برای خرید کنیزکی بپردازد، این قیمت در نظر یحیی گزاف آمد و از پرداخت آن عذر خواست. هارون بی‌اندازه به خشم رفت، و یحیی برای آنکه زیادی آن پول را مجسم کند، دینارها را تبدیل به درهم نموده، و پک میلیون و نیم درهم در حوضخانه‌ای که هارون در آنجا وضو می‌گرفت روی هم انداشت، و همینکه هارون برای وضو از آن محل گذشت و آن خرم پول را دید، به نظرش بسیار رسید، و چون دانست بهای پک کنیزک بوده، البته متاثر شد، اما در ضمن کینهٔ یحیی را در دل گرفت که چگونه روی حرف او حرف میزند و فرمانش را نمی‌پذیرد، و از قرار مذکور پکی از موجبات تعزیز هارون به برمهکان همین پیش‌آمد شده است. بهانهٔ دیگر این بود که عباس خواهر هارون از جعفر برمهکی باردار گشته است، زیرا به اعتقاد هارون، هنوز خلیفه به آنان اجازهٔ مقارتی نداده بود، بر سر همین موضوع، هارون الرشید صحنهٔ اسفناکی برپا کرد و جعفر و عباس و دو طفل معموم آنها را کشت و سر جعفر را در بغداد به دارآویخت. سپس برادران و پدر پیر او را به زندان

انداخت و تمام دارایی آنها و دوستان و عمال برآمکه را ضبط کرد. بدین جمفر را که تا سال ۱۸۹ به دار آویخته بود، بدمستور خلیفه در این سال سوزاندند و بعده در سال ۱۹۰ و فضل در سال ۱۹۳ در زندان جان دادند.

حرص و لوع خلفاً در شهوت‌رانی و خربرویان، آنان را در خرج بیت‌المال بسیار گشاده دست کرده بود. چنانکه واثق یکی دیگر از خلافی عباسی نیز به وزیر خود حواله کرد که مبلغ هنگفتی با بت بهای کنیزکی بدهد، و چون وزیر قدری تعلل ورزید، خلیفه او را مجبور ساخت که دو مقابل آن را تادیه کند.

گویند "... هارون کنیز را به صد هزار دینار و کنیز دیگری را به ۳۶۰ دینار خرید و یک شب با وی همبستر شده، فرداًی آن روز کنیز را به فضل بخشید." (۱۲)

در کاخ هارون‌الرشید فقط ۳۰۵ کنیز چنگی و عودزن و دفنزن و قاتون نواز و نیز و آوازمخوان و سنتورزن و راقن بود که بهای هر یک را از هزار تا صد هزار و صد هزار دینار میدانستند. اضافه بر آن "عدمای ندیم و دلنق و مسخرمهچی نیز در قصر اقامت داشتند که مشهورترین آنها شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابن ابومیرم مدنی میباشدند. گذشته از قیمت خود کنیزان، نگهداری آنان نیز هزینه‌گزافی بر میداشت تا لباس و لوازم دیگر شان تهیه شود. گفته‌اند که هارون‌الرشید اینگشت‌تری را به بهای صد هزار دینار خرید و به یکی از کنیزکان بخشید." (۱۳)

علاوه خلفاً به کنیزکان موجب شده بود تا امرا و بزرگان برای جلب محبت خلیفه، کنیزکان خوبرو و هنرمند را به هر قیمتی خریداره، و به سروشان هدیه کنند. می‌گویند "مردی از اهل مدینه کنیز گندم‌گون نمکین خوش صدای خوش صورتی داشت که وی را آهنه‌های دلنویز آموخته بود. جمفر بر مگی این کنیز را خرید و نزد خود آورد، هارون یک مرتبه در منزل جمفر صدای کنیز را که دنایر (۱۴) نام داشت شنید و از جان و دل شیقته او شد، به قسمی که تاب جدای او را نیاز آورد و گاه و بیگانه برای دیدن روی دنایر و شنیدن صدای دنایر به سرای جمفر می‌آمد و هدیه‌های گران‌بها به وی می‌بخشید. زبیده زن هارون که این را دانست طبعاً به خشم درآمد و نزد عمومهای خود از رفتار خلیفه شکایت برد، ولی ملامت کسان و نزدیکان از عشق خلیفه چیزی نکاست. زبیده تدبیری به خاطرش رسید و برای مشغول داشتن هارون از فکر دنایر، ده کنیز پری پیکر سازنده و نوازنده به خدمت شوهر فرستاد که یکی از آنان مراجل مادر مامون و دیگری ماریه مادر معتصم و سوئی آنها فارده مادر صالح پسران هارون شدند." (۱۵)

۱۲ - همان، ص ۹۸۲

۱۳ - همان، ص ۲۲۵

۱۴ - دنایر در لغت جمع دینار است، اما در اینجا نام کنیز جمفر بر مگی است.

۱۵ - همان، ص ۸۸۹

امین، فرزند هارون الرشید، علاوه بر زنیارگی به امرد بازی نیز پرداخت تا بدبینو سیله عیاشی‌های خود را در می‌بازشت با نن و مرد توسعه بیشتری بخشد. امین نخستین خلیفه‌ایست که غلامان بسیار گرد آورد و آنان را مغرب (۱۶) ساخت. او چون به خلافت رسید، خواجهمه‌ای بسیاری خربده، آنها را این‌شبانه‌روزی و سریرست خوارک و نوشابه و امر و نهی خوبیش قرار داد، و دستهای از آنان را جراحتی و دسته دیگری از خواجه‌گان سیاه را غرابیه نامید. امین از نظر مصالح سیاسی خود این خدمتکاران را جمع نکرد، بلکه منظوری جز خوشگذرانی و عیاشی نداشت، تا آنجا که شاعران درباره آن وضع، شعرها گفتند و امربازی امیر را با ذکر اسامی گروهی از آن امدادان به شعر درآوردند. (۱۷)

خلفاً از پول‌هایی که به قیمت فلاتک و بدیختن ملت‌های تابع حکومت اسلامی گردآوری می‌شد، این چنین خوشگذرانی پیشه ساخته بودند، و در بدل و بخشش زبانزد همکان می‌شدند. یک نمونه دیگر از ولخرجی‌های امین این است که روزی ابراهیم موصلی، شعری را با ساز برای امین می‌خواند. خلیفه سخت شادمان شد و بر سر ابراهیم بوسه زد و سپس به او سی هزار درهم داد. ابراهیم پس از تعظیم و کرنش گفت: با آن اظهار مرحمت ۲۰ میلیون درهم بنم داده‌اید. خلیفه با بی‌اعتنایی پاسخ داد، آن مبلغ چه قابلی دارد، فقط مالیات‌های چند ده و مزرعه است.

روزی نیز امین در کاخ خلد، فرار تختی جلوس کرده دستور داد بساط‌حریر و دیبا پکشند و ظرفهای طلا و نقره و بلور با انواع خوارکی‌ها و مشروبات فراهم سازند. سپس به قهرمانه سریرست کنیزان و رقصمه‌ها (۱۸) گفت صد کنیز سازنده و خواننده به بساط‌عیش حاضر سازند، به این قسم که در هر نوبت ده کنیز با ساز و آواز در بزم حاضر شوند و آن‌ها مخصوصی بنازند و بروند، آنگاه دسته دوم که می‌آیند به آن‌ها گردیدگری بپردازند، و همین قسم تا صد کنیزده آن‌ها نوبه‌نویس را یند. (۱۹) یکبار نیز امین در بهای کنیز زیبایی، قایق جعفر فروشند را پر از طلا کرد. یعنی بیش از یک میلیون دینار به وی پرداخت. مقدار نیز علاوه بر کنیزان بسیار، در کاخ‌ها و عمارت‌های متعدد خود یازده هزار خواجه رومی و سودانی و غلام بجه و پیشخدمت داشته است. بدون تردید کارهای موجود و نیاز ساکنان حرم‌سرایها و کاخ‌های متعدد ایجاد می‌کرده تا این‌همه غلام و کنیز از دور و نزدیک

۱۶ - اگر منظور از این کلمه به ضم میم وفتح را باشد، یعنی واضح و آشکار، و منبوم جمله این خواهد بود که امین نخستین خلیفه‌ای بوده که این غلام‌بارگی را آشکار ساخته است.

۱۷ - تاریخ اجتماعی ایران، بهمن، ج ۲، ص ۵۵

۱۸ - قهرمانه در اینجا اسم نیست، بلکه به سریرست کنیزان حرم قهرمانه می‌گفتند.

۱۹ - شاید کسانی از طرح چنین موضوعاتی در تاریخ، و انگشت گذاشتن روی این مستله و اعیت دادن بیش از حد به آن انتقاد کنند. اما ملاحظه می‌فرمایند که چگونه حرم‌ساداری، زنیارگی و غلام‌بارگی تمام زندگی بزرگان و سلطانین و زهیران ملکتی را بر می‌ساخته است. آیا وجود این همه مشغله و سرکرمنی، جایی برای رسیدگی به امور ولایات می‌گذارد؟

بیاورند و به خدمت بگمارند.

مسعودی در جلد دوم تاریخ خود اشاره‌ای به تعداد کنیزان حرم‌سرای متولک عباسی دارد، او می‌نویسد که، در حرم‌سرای متولک چهارهزار کنیز می‌زیست و متولک با تمام آن چهارهزار کنیز نزدیکی میکرد و امیران که این شور و شوق متولک را می‌دیدند، از اطراف برای او کنیز می‌فرستادند، از آن جمله عبدالله بن طاهر چهارصد کنیز برای متولک هدیه داد. اینهمه کنیزان، و میاشرت با آنان و پرداختن به عیش و عشرت‌های دیگر، متولک را راضی نمیکرد، و او همیشه برای لذت‌جویی و تفریح در پی یافتن راه‌های تازه‌ای میگشت. از جمله در مجلس شرایخواری ظرافت‌هایی داشت که شنیدنی است. "... گاه فرمودی که شیری به مجلس آوردندی تا شخصی را بینداختی، و گاه مار در آشینی یکی انکنده و اگر او را بگزیدی به ترباق مداوا کردی و بسیاری اوقات سبوهای پر کردم به فرموده" او در مجلس می‌آوردند و آن سبورا می‌شکستند و آن جانوران در مجلس پراکنده میشدند و هیچکن را پارای چون و چرا نبود. "(۲۰)

عاقبت ترکان به تحریک پسرش منتصر با شعیرهای کشیده روی به متولک نهادند و یکی از آنان خطاب به وی گفت: ای امیر نوبت مار و شیر گذشت و نوبت تیغ و شمشیر رسید. متولک گفت این چه سخن است، و هنوز سخن تمام نکرده بود که مهم او به اتمام رسید.

با وجود علاقمندی خلغا به کنیزان و غلامان در مدت کوتاهی بچه‌ها و کنیزان خوش مور و خوش اندام در دربار خلغا زیاد شد. آنچنانکه برخی از خلغا‌ی عباسی تا هزار کنیز در حرم‌سراخود داشتند. در جامع التواریخ رشیدی در رفتار هلاکو با مستعصم آمده است که "... فرمان شد تا حرم‌های خلیفه را بشمارند، هفت‌صد زن و سریت و هزار خادم به تفصیل آمدند. خلیفه چون از شمار حرم آگاه شد، تصرع کرد و گفت اهل حرم را که آفتاب و ماهتاب برایش نتائجه به من بخش. فرمود که از این هفت‌صد اختیار کن و باقی را بگذار، خلیفه صد زن را از خویشان و نزدیکان با خود ببرون برد و هلاکو خان شبانگاه با اردو آمد. "(۲۱)

در کتاب تاریخ مغول به نقل از رساله کوچک قفت بقداد منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی، به تعداد زنان المستعصم بالله نیز اشاره شده "... آنگه خلیفه را فرمود زنانی که با او و پسران او پیوسته‌اند ببرون آورد و به سرای خلیفه رفتند هفت‌صد زن و پیکه‌زار و دویست خادم بودند و دیگر را متفرق کردند. "(۲۲) و این در حالی است که تواریخ ابو احمد عبدالله ملقب به المستعصم - بالله را که از سال ۶۴۰ تا ۶۵۴ به عنوان سی و هفت‌مین و آخرین خلیفه عباسی بود مردی متدين و نیکوکار و آرام‌طبع و عفیف و خوش‌اخلاق و کتاب‌دوست و خوش خط توصیف کردند، و باید از

۲۰ - روضة الصفا، پیشین، ج ۳، ص ۴۷۹

۲۱ - به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۲

۲۲ - تاریخ مغول، عباس اقبال، چاپ چهارم، ص ۱۸۴

چنین شخصی به عنوان فردی شایسته یاد کرد، اما خصایل دیگر کش تمام محاسنی را که یاد شد کنار میزند، زیرا او در عین حال فردی "... بی‌عزم و سست‌رای و بی‌اطلاع از امور سیاست و مملکتداری بود و هیچگاه از حقایق مسائل مطلع نمیشد، و هیچکس از او واهمه و هراسی نداشت. اکثر ایام او به ساع اغانی و ملاقات زنان و مردم مستخره میگذشت و با آنکه مغول در پشت دروازه بفداد بود، به جای تدبیر کار ایشان به سلطانین اطراف نامه می‌نوشت و از ایشان نوازنده و سازنده میخواست". (۲۲)

در بار خلفای فاطمی مصر نیز از جهت فراوانی کنیزک‌ها شکوه بسیار داشت. علاوه بر خود الحاکم بالله خلیفه، فاطمی مصر، خواهر او نیز برای خوبیشتن بساطی گسترده بود که چشم روزگار کمتر نظری آن را دیده است. جرجی زیدان می‌نویسد: "... ست‌الملک خواهر الحاکم، در کاخ اختصاصی خود هزار کنیز سفید و سیاه نگهداشته بود که هر کدام برای کارهایی مثل سازندگی و نوازندگی و آرایشگری و جامداری و کشداری تربیت شده بودند وینچه کنیز با صدای خوش تربیت کرده بود که هر روز صبح که ست‌الملک از خواب برپیخاست این دختران لباس حریر سفید بر تن میکردند و در حضور او به آهنه قرآن میخواندند، اما در عین حال، شب نیز دسته دیگری از کنیزکان مفنبیه، پای تخت او حاضر بودند و به هنرنمایی می‌پرداختند. ست‌الملک بادزن پر طاووس در دست داشت و آنان میخواندند تا وقتی که ست‌الملک بادزن را می‌انداخت، آنوقت علامت مرخصی آنان بود. ست‌الملک شنیده بود که کلثوبات‌از‌املکهٔ قدیم مصر با شیر تن خود را می‌شتمه است، برای او نیز حوضجه‌های بلور پر از شیر نازه تهیه میکردند تا ست‌الملک با برگ سدر اندام خود را بشوید، و چون دختران و کنیزکان نمی‌توانستند به خوبی او را مشت و مال بدهنند، عده‌ای از جوانان، که آنان را اخنده کرده بودند، ست‌الملک را مشت و مال میدادند".

وقتی حرم‌سای خود الحاکم بیش از ده هزار کنیز و غلام داشته که ۱۵۰۰ تن از کنیزان در حال دوشیزگی در نوبت هم خواهی بودند، بعد بنظر نمیرسد که خواهر وی نیز چنین دستکاه پر تجملی داشته باشد. میگویند روزی که صالح‌الدین ایوبی خلفای فاطمی را برانداخت و بر کاخ‌های فاطمیان در قاهره دست یافت متوجه شد که دوازده هزار زن در آن کاخ‌ها بودند که جز خلیفه مرد دیگری نداشتند.

علل سقوط خلفا

خلفای فاطمی مصر و سلسه عباسیان، هر دو پیش از آنکه به وسیلهٔ نیروهای خارجی سرنگون شوند، عوامل داخلی کار آنان را به تباہی کشانده بود. نیروی خلفا به علت شرابخواری و شهوت برستی و عیاشی و بیکارگی سنتی گرفته بود. گروهی از خلفای سنت و ضعیف به تخت نشستند که از مشکلات حکومت، به لذت‌های سنتی زای حرم پناه میبردند. فزونی ثروت و آمادگی وسائل راحت، درواج کنیزبازی و بجهبازی در طبقهٔ حاکمه نیز چون خلفا موثر افتاد و نفوذ مخرب آن به مردم هم رسید، در نتیجهٔ خمال جنگیشان به کلی از میان رفت. در حالیکه خلفا عنوان ریاست دینی داشتند، در حرم‌سرا با زنان بی شمار خود به عیاشی سرگرم، و با خواجگان و بردگان مانوس بودند و افزایش در لذت‌پرستی مفات مردانگی را از آنان گرفته بود. آنها حتی در میدان جنگ نیز از لهو و لعب خودداری نمی‌کردند و چنگ و رباب و جلاب و شکر و شراب به کار می‌بردند، گاهی نیز زنان را در میدان جنگ همراه داشتند.

* * *

ایران بعد از اسلام

زن و حرم‌سرا

وضع و موقعیت زنان در همه جا یکسان نبود و بنا به مقتضیات منطقه‌ای و عادات و آداب محلی، رفتار با زنان در اجتماع متغیرت بود. در مناطق کشاورزی زنان همگام و همدوش با مردان در مزرعه و جالیز ظاهر میشندند و یا در تمام ساعات در کوی و بزبن به فعالیت‌های معمولی خود که عبارت از فروش فرآورده‌های کشاورزی و لبنتی و کارهای دستی بود اشتغال داشتند، اما زنان بزرگان مجبور به زندگی در حرم‌سراها بودند و جز مردان خانواده و کنیزان و احیاناً "خادمان" دیگر کسی حق ورود به اندرون را نداشت.

در این دوره برای زنان رفاه در زندگانی مطرح بود. آنانکه از ثروت بهره‌ای داشتند، مرفه ولی در کنج خانه‌ها همچون محبوسی زندگی میکردند تا آفتاب رویشان را نمیبیند، اما آنان که در فقر مالی بودند برای کمک به درآمد زندگی همدوش مردانشان کار و تلاش میکردند، در هر دو حال زن آنها نیاز اجتماعی و سیاسی نداشت و بیشتر به کار منزل و نگهداری فرزندان میپرداخت. تشکیل حرم‌سرا نیز فقط از عهدۀ اعیان و اشراف برمی‌آمد و با اینکه تعدد زوجات مطابق دین اسلام بروای ایرانیان تازه مسلمان ممنوعیتی به همراه نداشت، اما طبق یک اصل کلی که آنهم فقر اقتصادی بود، نگهداری چندین زن برای عموم مردان میسر نبود.

زنان حرم‌سای بزرگان نمیتوانستند مانند زنان فقیر در معابر و گذرگاهها، آمد و رفت داشته باشند، فقط در موقع دید و بازدیدهای دولتانه، شرکت در تشریفات خانوادگی یا مذهبی، یا هنگام رفتن به حمام، آنهم با تشریفات خاص و پوشش ویژه‌ای میتوانستند محیط حرم را ترک کنند. اما مردان میتوانستند در شبنشینی‌های مختلف شرکت کنند و بطور آزاد از رقص رقصانها و دلربایی کنیزان بپرورد شوند، مجالسی که جز مردان، زنان را بدان راه نبود.

آن زمان در محاورات و مکالمات همواره مردان مخاطب بودند و حتی مردان وابسته به طبقه اشراف نیز هنگام محاوره با زنان خود رعایت ادب و احترام را نمی‌کردند، مردان با زنان خویش کمتر هم کلام و همسچحت می‌شدند و هیچگاه با آنان از خانه بیرون نمی‌آمدند و در این‌داد و جشن‌ها و شادمانی‌ها و مراسم ختنه‌سوان و عروسی نیز مجلس خود را از محل قلعه زنان جدا می‌کردند و اجتماع مردان را با زنان عیب و ننگ می‌دانستند. روزگار زنان طبقات پائین آنچنانکه اشاره شد به رنج و زحمت می‌گذشت و زندگی زنان خانواده‌های مرغه به خوشی و نشاط و به آرایش و ترتیب دادن مهمنانی‌های زنانه سپری می‌شد.

از آنجا که جز تعداد معددی زن به علم و دانش و ادب شهرت نیافتند، لذا مردان حتی آنانکه متفرک عصر خود به حساب می‌آمدند زنان را به مسخره گرفتند و بطور بسیار توهین آمیزی در مورد زنان به قضاوت نشستند. در آن دوران بهترین زنان را با خرد و اندیشه و تفکر تعلق‌شان محک نمی‌زدند، بلکه افضل زنان آنان بودند که خود را از مردان پنهان دارند و پایی به بیرون و بام نگذارند و از روزن و پنجره مردان را ننگرنند. بزرگان علم و ادب نیز در نوشته‌های خود مردی را که به زن خود اعتماد کند احق دانستند و مشورت با زنان را کار ابلهان پنداشتند.

خواجه نظام‌الملک نیز در سیاست‌نامه "خود، زنان را سخت مورد تحریر قرار داد و آنان را بی‌عقل و فکر به حساب آورد و دخالت بانوان را در مسائل سیاسی و اجتماعی زشت و ناروا دانست و تاکید کرد که در همه روزگارها هر آن زن که بر پادشاهی مسلط شد جز رسوایی و شر و فتنه حاصلی نیامد".

بطور کلی زن در دوران‌های مختلف این سرزمین آنچنانکه در کتب تاریخ آمده، ذر صحنه اجتماع به بازی گرفته نمی‌شد و در هر نوشته‌ای نویسنده‌ای، و در هر گفتاری گوینده‌ای از آنان به تحریر و تفسیر یاد می‌کرد، و مردان را از کید و مکروهیه زنان بر حذر میداشت.

البته انکار نمی‌توان کرد که در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، زنانی نیز به علم و دانش و قدرت و شجاعت شهرتی یافتد، اما این یک اصل کلی نبود، زیرا عموماً "زنگی زنان بر پایه" در خدمت مرد بودن استوار بود و گویا زینت حرم‌سرا گشتن و کامبختی به نوع مخالف خود، بر پیشانی او نوشته شده بود. آگاهی و اطلاعات ما از زندگی زنان در برخی از دوره‌های تاریخ ایران بسیار ضعیف است زیرا آنچنان بحثی از این طبقه در میان نبوده و به خاطر ضعف متابع در بعضی دوره‌ها وضعیت حرم‌سرای شاهان و بزرگان نیز بر ما کامل‌لا" روشن نیست، چرا که تعصب بیش از حد، مانع می‌شد تا خبری از این دست به بیرون نفوذ کند و اطلاعاتی برای آیندگان باقی بماند، اما با تمام این احوال در مسیر تاریخ در هر جا که صحبتی از زن و حرم‌سرا وجود داشته، از آوردن آن مطالب غفلت نشده، اگرچه مختصر و اندک بوده است.

طاهریان تا غزنویان

(۲۵۶ تا ۲۸۲)

خرید و فروش بردۀ در زمان تشکیل نخستین سلسله‌های بعد از اسلام در ایران همچنان ادامه داشت، و سلاطین و بزرگان به خرید کنیزان زیبا برای خدمت در حرم‌سراها یا شان رغبت نشان میدادند و برای یافتن بهترین غلامان و سیله‌برده فروشان در تلاش بودند. نمونه‌ای از عصر طاهریان می‌آوریم که صاحب روضة‌الصلفاً برا آن اشاره دارد. "در زمان محمد بن طاهر آخرین امیر خاندان طاهریان، در نیشاپور شخصی بود محمود نام، او اکنیزی داشت در غایت حسن و جمال. شر خوب گفتی و خط نیکو نوشته و بربط نیکو نواختی و نزد و شطرنج باختی... چون اوصاف این کنیزک به سمع محمد رسید، برا آن شد که آن را از صاحب‌شیخ خزیداری کند، ولی محمود ذر دوران مکنت نفوخت، و چون به فقر و تنگستی افتاد و به فروش کنیزک رضا داد، محمد بن طاهر به حجره اورفت. چون محمود سخن از فروش کنیزک به میان آورد، کنیزک به این معنی رضا نداد و گفت من از طریق کسب، نانی حاصل می‌کنم. محمود گفت، اگر چنین است تو آزادی، امیر چون این جریان بدید، چهار بدره سیم به محمود داد تا از فقر رهایی یابند".

این مطلب نشان میدهد که در میان شاهان و امیران طاهری نیز بداشت کنیزان زیبا و هنرمند تمایلاتی وجود داشته است. از آنجاکه در ابتدای هر سلسله، بنیان‌گذارانش در تلاش تحکیم موقعیت خویش هستند، لذا از لهو و لعب تا حدی پرهیز می‌کنند، اما هر چه ثروت و مکنت بیشتری نصیب متاخرین سلسله‌ای می‌شود، آنان را به عیش و عشرت و زنبارکی و شرابخواری می‌کشانند. جانشینان ذوالیینین نیز در پایان کار خود، عشرت دوست و تجمل طلب شده بودند و در برابر تمنیات و تعابرات خود هر چیز را از دست میدادند و به شراب و طرب مشغول می‌شدند و در برابر صورتی خوش، دین و دل از کف رها می‌ساختند و بدبانی هوس‌های خویش میرفتند.

بطور مختصر اشاره می‌کنیم که خود طاهر نیز بدست یکی از کنیزانش که بطور نفوذی از سوی خلیفه در دستگاه طاهریان و در حرم ایشان میزیست مسموم شد. در تاریخ سیستان نیز از طاهرین

محمد بن عمرو از همین سلسله یاد شده است که از مردم دوری گزید و به لهو و لعب پرداخت و هیچکس را بار نداد و روز و شب به شراب و لهو مشغول شد. نه مثایخ را بار دادی و نه لشگریان را، و استران و کبوتران را دوست داشتی، بدین ترتیب زعمای قوم از نیاست کودکانه و نابخردانه، این مرد سخت نگران میشوند که پادشاه کبوتر باز روز و شب شراب میخورد و به آغوش زنان پناه میبرد و خزینه را به تاراج میدهد بدون آنکه چیزی بر آن نهد.

در زمان دیلمیان نیز نمونه‌ای از زندگی مجلادوله داریم که بر بری حکومت میراند. مجلادوله که پس از پدرش فخر الدله حکومت را بدست گرفت، چندی به خاطر صفرس، مادرش سیده خاتون به جای او به حل و فصل امور پرداخت. این زن توانست تا زمان بلوغ فرزندش، منطقه حکمرانی را از نفوذ مت加وزین حفظ کند و جواب دندان شکنی به سلطان محمود غزنوی دهد، زمانی که محمود به او پیغام داد که یا خراج دهد و سکه بنام او کند و یا آماده نبرد باشد، سیده در پاسخ او گفت: تا شوهرم زنده بود بیم داشتم که اگر سلطان چنین فرماید چه تدبیر کنم، ولی اکنون بیمی ندارم، چه سلطان محمود پادشاهی عاقل است و میداند که کسی از عاقبت چنگ آکاه نیست، اگر به چنگ من آید و مرا مغلوب کند کار بزرگی نکرده است که بر زن بیوه‌ای غالب شده، اما اگر شکست یابد این ننگ تا قیامت بر نام وی بماند که از بیوه‌زنی شکست خورده است، سیده با این جواب حیطه قدرت خود را از هجوم قوای محمود در امان داشت.

اما پسر وی مجلادوله، زمانی که پس از فوت مادر قدرت را بدست گرفت به عیش و نوش پرداخت و زنان متعددی اختیار کرد و دنبیای حرم‌سرا را بر جهان سیاست و کشورداری ترجیح داد، و در همین هنگام نیز که سلطان محمود از سمت فکری مجلادوله آکاه شده بود قصد ری کرد و آنجا را به تصرف خویش درآورد: "... و مکتبی به القادر بالله ارسال نمود، در آن قلمی کرد که ما به ری آمدیم و مجلادوله را گرفتیم و در سرای او پنجه زن آزاد یافتیم، از آن جمله سی و چند زن، مادر فرزند شده بودند، از وی سوال کردیم به کدام مذهب نگاه میداشتی؟ در جواب گفت که عادت اسلامی ما چنین بوده..." (۱)

میگویند سلطان محمود دستور داد ۴۶ زن را آزاد کردند و چهار تا را پیش مجلادوله آورد و گفت هر کدام از این زنان را میخواهی انتخاب کن تا با تو باشند. بیاد می‌آوریم روزی را که مردآ ویج به فکر تجدید دوران ساسانی بود، و حتی به وقت حمام نیز شمشیر از خود دور نمیکرد و زمانی دیگر را که اخلاق او با زنانشان در چنگ مخالفان اسیر می‌شدند، بینن تقاوته از کجاست تا به کجا.

صفاریان نیز به چنین مصیبی گرفتار آمدند. آنانکه زمانی با قیام یعقوب به عنوان مشتی سرباز پر شور و پا بر همه شمشیر در دشمن نهادند و شش هزار بکشند و سی هزار اسیر بگرفتند، عاقبت

خود اسیر تجمل و ثروت و مکنت بی حساب شدند و غیرت و مردانگی را بر سر آن نهادند، آنچنانکه با هفتاد هزار سپاهی، در برابر دو هزار نفر از لشکریان سامانی شکست را پذیرفتند و عمرولیث نیز به چنگ امیر اسماعیل گرفتار آمد. این چنین است که وقتی باران رویکرزاده سیستانی بر نعمت بی حد می‌نشینند و جانشینانش با دستگاهی وسیع که چهارصد شتر مطبخ‌شان را میکشد، رای وارده‌شان سمعتی میگیرد و لهو و لعب و ظم ثروت آنان را به عاقبتی اینسان که رفت گرفتار می‌سازد.

به گواهی تاریخ و اشارات کوچکی که در نوشته‌ها آمده، در زمان سامانیان نیز زن دستخوش کامجویی بوده و سلطان و بزرگان علاقه‌شیدی به همسرتی با زنان داشته‌اند و به جزاهم چنگ، در روزهایی که صلح و آرامش حاکم بود مقهور و منکوب زنان بوده‌اند. به گفته باستانی پاریزی: این امیران که سر قدرت سایند به عرش وین وزیران که به درگاه مشارند و مشیر شیر روزند و کجایی که به شب زیر لحاف تا بینی که چه رویاه شود گردن شیر بدون تردید در زمان سامانیان نیز دوست داشتنی ترین اشیاء و کسان در تزد بزرگان و متولان همین زنان بوده‌اند که به قول این سینا عرض عمر را بر طول عمر ترجیح میداده‌اند، و از آن جمله بود ابوالحسن سیمجرور سپهسالار سامانیان و امیر قهستان و خراسان که چون منتصدی امارت خراسان گشت، روزی به خیال تمهید بساط عیش و نشاط با یکی از کنیزان به یاغی رفته آغار می‌اشرت نمود، در اثناء آن حالت، مرغ روح از آشیانه بدنش رمیده، آلت می‌اشرت از کار افتاد. به روایت گردیزی، امیر ابوالحسن روزی به باغ خرمک شد، و کنیزگی را دوست داشت، با وی بخفت، بر شکم او خفته بود، جان بداد، اندر ذی‌الحجہ ثمان و سبعین و ثلثماه (۳۷۸ هجری)

* * *

(

غزنویان

(۵۸۲ تا ۲۸۲)

به یک کلام در ابتدا باید گفت که سلاطین دورهٔ غزنویان نیز از هیچ قاعدهٔ وقارونی پیروی نمیکردند و پیوسته به انواع لهو و لعب متفول می‌شدند و شرایخواری و تجاوز به مال و ناموس مردم برای آنها امری عادی بود، و چون دیگران این چنین میدیدند به خاطر خودنمایی و جلب توجه، هر آنچه از چنین لطفی که مورد نیاز سلاطین بود فراهم میکردند، چاهلوسان و قوادان همیشه در محضر سلاطین و امراً موقعیتی دیگر داشتند و در سایهٔ خوش خدمتی به مقامات مهم می‌رسیدند. "قاضی بوالهیتم وقتی دید که ابوالقاسم رازی با آوردن کنیزگان ماهریو به مقامی رفیع رسیده، از سر طن و انتقاد گفت ای ابوالقاسم باد دار قوادگی به از قاضی گری است..." (۱) و چون سلطان محمود این چنین می‌پسندید و این چنین میخواست، لذا "... از اطراف و اکناف برایش پسران و دختران زیباروی فرستاده میشد، چنانکه خاتون ارسلان ملکهٔ ترکستان، عادت داشت که هر سالی امیر محمود را غلامی نادر و کنیزکی دوشیزهٔ خیارهٔ فرستاده بر سهیل هدیه، و امیری را دستارهای قصبه و شار باریک و مروارید و دیباچه رومی فرستاده." (۲)

در دورهٔ غزنویان تجملات درباری فزونی گرفت. ساختمان‌های زیبایی در عهد محمود با وجودی که از هندوستان حاصل شده بود برپا گردید که خرج نگهداری این اینهیه بارستگینی بردوش مردم بود، سلطان غزنوی باع سپار زیبایی در بلخ احداث کرده بود که نگاهداری این باع به صهدهٔ ساکنان شهر محول شده بود. سلطان در آن باع مجالس بزم و سرود برپا میکرد، ولی همواره مجالس بزم بر هم می‌خورد، و بزودی متوقف میشد. روزی سلطان از نزدیکان خود پرسید که چرا به رغم زیبایی باع هرگز نتوان بزم و سرودی را در آن به پایان رسانید؟ ابو نصر مشکان رخصت خواست که سخن بی‌پردهٔ گوید، و اظهار داشت که مردم بلخ همه از بین شری نگهداری این باع در غمند، و هر

۱ - تاریخ تسلولات اجتماعی، پیشین، ص ۵۷۶

۲ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۸۳، به نقل از تاریخ بیهقی تصحیح مدرس وضوی، ص ۳۶۲

ساله پرداخت مبالغ کلانی را که صرف این امر بی وجه می‌شود میان خود تقسیم میکنند، و بدین سبب، سوره به دل سلطان راه نمی‌پابد.

سلطان متغیر شد و چند روز با ابونصر سخن نگفت. چیزی نگذشت که غوغای مردم، سلطان را در یکی از معابر بلخ متوقف ساخت و جمعیت شکوایهای علیه عوارض مزبور به وی تسلیم کردند. سلطان بیدرنگ گمان برده که شاکیان را ابونصر برانگیخته و حال آنکه وی هیچ اطلاعی از قصد و نیت ایشان نداشته است. پس از آن محمود رئیس بلخ را احضار کرد و پرسید که در سال ۳۹۷ هجری، شهر بلخ از فراختائیان که وی سلطان آنها را از آنجا طرد کرد چه مبلغ زیان دید؟ رئیس بلخ گفت زیان واردۀ را به زیان رقم، بیان نتوان کرد، آنان شهر را بی سبب ویران کردند و زمان بسیار لازم است تا شهر به حالت پیشین برگردد و این خود محل تردید است. آنگاه سلطان گفت، ما چنین محاشری را از ساکنان شهر به دور میداریم و آنان از نگهداری باغی برای من مخایقه دارند. رئیس پوشش خواست، اما چهار ماه بعد سلطان فرمان داد تا مردم بلخ را از نگهداری آن باغ معاف دارند و این وظیفه را تا پانصد درهم بر عهدهٔ یهودیان گذاشت.

"حزم‌سای شاهان و شاهزادگان غزنوی، پر از زنان گوناگون عقدی و غیر عقدی، نجیب‌زاده و کدبانو بود. این حزم‌سرا خود دستگاهی مستقل و مفصل داشته که کارگزاران مختلف در آن به خدمت مشغول بودند و قسمتی از عایدات خزانه را به خود اختصاص میداده است." (۲)

اگر بعضی شاهان فقط زنباره بودند، در دورهٔ غزنویان غلامهارگی نیز رایج بود و به خصوص سلطان محمود به این عادت نایستد گرفتار بود. در این دوره زنان حزم‌سرا هیچگاه نمیتوانستند با غلامان زیبا و با هنری که در نزد شهروانشان قرب و منزليت داشتند رقابت و برابری کنند. بجهقی در تاریخ خود ضمن شرح حال محمود، یکی از بوالهوسی‌های او را توصیف میکند و می‌نویسد که ایاز ترکی بود از غلامان او که محبوب و مشوق او بود. در ایام رنجوری همواره حال ایازبه اطلاع سلطان محمود میرسید. روزی ندیم ایاز نامه‌ای برای سلطان آورد که در آن نوشتۀ بود حال ایازبهتر است، تب او قطع شده، حمام کرده و به دستور پزشک شوریا خورده و یک دست شترینچ باری کرده و گاه استراحت نموده، روزی به سوی دیوار کرده، آهی سرد بر کشید. محمود گفت آنکه نامه نوشته و آنکه انشاء کرده، هر یک را پانصد چوب بزنید، زیرا ندوشته‌اند که آه ایاز از چه سبب بود.

به جز ایاز که همیشه در خدمت محمود برای انجام بعضی فرمایشات او بود، سلطان محمود بر خواهر ایاز نیز چشمی داشت و مفتون او گشته بود و میخواست که او را در عقد خویش درآورد، لیکن اندیشه میکرد که مبادا ملوک و سلاطین او را بدان عیب کنند و خواص او را بدان نکوهند. پس مدتی در آن می‌پیچید. ابونصر مشکان میگوید که شبی در خدمت سلطان بودم. چون مجلس خالی شد، سلطان پای دراز کرد، پس مرا فرمود که پای مرا بمال. مرا پی Quinn شد که هر آینه با من سری خواهد

۳- زن در تاریخ بجهقی دکتر شیرین بیانی، «یادنامه» ابوالفضل بجهقی از ص ۷۱ به بعد

گفت. پس فرمود، حکیمان گفته‌اند که راز از سه کن باید نهفت، یکی از طبیب استاد، دوم از ناصح مشقق، سوم از خدمتکاران مصلح و عاقل. (۲)

فرمود مدتهاست که آن سر پوشیده (۵) را میخواهم که به نکاح خود درآورم، اما میگویم که نباید که ملوک اطراف را به خفت عقل و زلت (۶) رای نسبت کنند... در هیچ تاریخی خوانده‌ای که پادشاهان بنده و موالی خود را در عقد آورده‌اند یا نه؟ ابونصر گفت، من خدمت کردم و گفتم در عالم بسیار بوده است و ملوک سامان موالی خود را بسیار در عقد آورده‌اند، و عالمیان این معنی را جز به کمال عفت و دیانت پادشاه حمل نکنند. و برای پادشاه پوشیده نهاند که قباد در آن وقت که به ترکستان میرفت، در شهر اسفراین دختر دهقانی بخواست که انوشیروان از او متولد شد و در تاریخ عجم خوانده‌ام که بهرام گور دختر گازری (۷) بخواست. بعد از دو روز سلطان خواهر ایاز را در عقد خود کرد.

سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ تا ۴۲۲)

این پادشاه نیز که در نتیجهٔ مبارزه با مدعی دیگر تاج و تخت، یعنی برادر خود محمد، به سلطنت رسید تابع بخشی از سوان لشگری و ماموران درباری بود که وی را در رسیدن، به تاج و تخت یاری کرده بودند. "مسعود" که دوران جوانی را در ناز و نعمت و عیاشی گذرانده بود پس از صعود به مقام سلطنت نیز بیشتر به زندگی حرم‌سرا و باده‌گساری مشغول بود و به امور دولتی کمتر رسیدگی میکرد. قدرت در پایتخت و شهرستان‌ها عمل^۸ بدت ماموران بی استعداد ولی حربی افتاد. چیزی نگذشت که دستکاه رشوه‌خوار و خودفروش اداری نفوذ فاسد کنندهٔ خوبی را در جریان زندگی کشور ظاهر ساخت و در واقع دولت غزنوی را به سوی پرتگاه انحراف و ورشکنگی کشانید. (۸)

مسعود نیز مانند پدر خود محمود، به مال و مثال دنیا حرف و آزی تمام داشت، و رجال مملکت هم چون میدانستند که سلطان به مصالح ملک و ملت و سعادت توده^۹ مردم توجهی ندارد، و تنها

۴ - تمجب است چنین توصیه‌هایی. چون انسان باید که راز خود را به این سه گروه بگوید و از دیگر مردمان ناصالح پنهان دارد، حال معلوم نیست سلطان محمود از قول کدام حکیم چنین توصیه‌ای را بیان کرده؟ در هر صورت شاید در جمله بجای باید، نباید بکار میرفت. اگر کلمه "باید" منفی باشد مطلب بنظر درست می‌اید.

۵ - منظور خواهر ایاز است.

۶ - (به فتح زا و لام مدد) لفظی. لغتنامه دهخدا، حرف ز، ص ۴۱۱

۷ - (به ض زا) رخشوی، کسیکه پیشه‌اش رخشویی است. فرهنگ عمید، ص ۵۸۷

۸ - تاریخ ایران، پیشین، ص ۲۶۳

راه جلب توجه و محبت پادشاه تسلیم پول است، خواه و ناخواه به مردم فشار می‌آوردند تا از چپاول طبقات مظلوم و بی‌پناه مالی گرد آورند و سهمی از آن را به خزانهٔ سلطان دهند تا او بتواند با خیال راحت، بولهایی را که با این وسائل نامشروع از تودهٔ مردم گرفته است در راه عیش و عشرت صرف کند و به شرعاً و درباریان متعلق بدهد.

بیهقی مسافرت پرتجمل مسعود را در ربيع الاول ۴۲۲ هجری به کرانهٔ جیحون توصیف کرده و نوشته است که... امیر در کشتی نشست و غلامان و مطربان در کشتی‌های دیگر نشسته بودند همچنان برآرددند تا پای قلعهٔ کوتوال و جملهٔ سرهنگان زمین بوسه دادند و نثارکردند و پیادگان نیز به زمین افتادند و از قلعهٔ بوق‌ها بدینیدند و طبله‌ها بزدند و تعره‌ها برآوردن و خوان‌ها به رسم غزین روان شد، از برگان و نخجیر و ماهی و آچارها و نان‌های پخته. و امیر را از آن سخت خوش‌آمد. و می‌خوردند و شراب روان شد و آواز مطربان از کشتی‌ها برآمد. و بر لب آب مطربان ترمذ و زنان پایکوب و طبلزن، افزون از سیصد تن دست به کار برداشتند و پای می‌کردند و از این باب چندان که در ترمذ دیدم کم جای دیدم.

گویند سلطان مسعود از زمان پدرش عیش و عشرت و توجه به زنان را آغاز کرده بود و ... در هرات در باغ عدنانی عشترکدای داشت مصور به صور قبیحه که محمود از این کار فرزند بشیار آشفته بود و کسی را با اختیار تمام به هرات فرستاد تا کشف حقیقت کند و به او گزارش دهد، اما جاسوسان مسعود قبل از رسیدن پیک او را خبر کردند و پیا می‌کردند و بازی می‌کردند و از این باب چندان اقدام کند و چنین نیز شد. (۹)

اینگونه عشرتگاه را در آن زمان خیشخانه می‌گفتند. دکتر باستانی پاریزی در توضیح این محل می‌نویسد: "خیشخانه، اصطلاحی است که برای خانه‌های عیش و نوش بزرگان بکار رفته است. بیهقی در باب خیشخانهٔ سلطان مسعود گوید که در کوشک باغ عدنانی، مزله‌ها ساختند و خیشخانه برآوردن و این خیشخانها معمولاً" با تصاویر الفیه و شلقوه آراسته بود. بیهقی در باب همان خانه کذا می‌گوید: و این خانه را از سقف تا به پای زمین، صورت گردند، صورت‌های الفیه از انواع گرد آمدن مردان و زنان همه برگشته، چنان می‌نماید که متخصص‌اینگونه نقاشی‌ها چنین ها بودند... (۱۰) دکتر باستانی پاریزی معتقد است که خیشخانه تحریف شدهٔ خوش‌خانه است. یعنی همان جایی که مردم چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌گذند، یا به عبارتی داراللذت و بیت‌اللطف می‌باشد. سلطان مسعود با آنکه از وجود زنان بسیاری در حرم‌سراش بهره‌مند بود، با این حال تن به ازدواج‌های مصلحتی سیاسی نیز می‌داد، هر چند رغبتی به اینگونه ازدواج‌ها نمیداشت. مسعود برای آنکه از جانب همسایهٔ شمال شرقی خود آسوده خاطر باشد، دختر قدرخان، خاقان ترک را برای خود،

۹ - خاتون هفت قلعه، بیشین، ص ۸۰ به بعد به اختصار

۱۰ - نای هفت پند، بیشین، ص ۳۸۲، باورقی

و دختر بفراتکین پسر خاقان را برای مودود پسر و ولی‌عهد خوبیش پیکجا خواستگاری کرد . مسعود ، از جهت اهمیتی که برای ایشان قابل بود ، مهری که برای این ازدواج‌ها معین کرد مقدار پنجه‌زار دینار هریوه برای همسر خود و سی هزار دینار هریوه برای همسر مودود بوده است . باید اضافه کرد که همسر بفراتکین نیز همه ساله برای سلطان محمود ، غلام و کنیزی زیها می‌فرستاد .

فعالیت زنان

با اینکه در عهد غزنویان به علت تصرف مذهبی و عوام فربیی امرا و نفوذ غلامان ماهرو در دل آنان ، زنان موقعیت اجتماعی خود را بیش از پیش از کف داده بودند ، معلمک می‌بینیم که بلافضله پس از مرگ محمود ، حرمه ختلی خواهر سلطان محمود ، برای روی کار آمدن مسعود دست به یک سلسله فعالیت‌های سیاسی می‌زند ، از جمله طی نامه‌ای از مسعود می‌خواهد تا برای احراز مقام سلطنت هرچه زودتر خود را به غزنیین برساند .

مادر مسعود نیز زنی متنفذ و با شخصیت بود و در کار به سلطنت رسانیدن پوشش نقش مهمی به عهده داشته است . در این دوره به زنانی که در توطئه‌ها شرک داشتند و بر عکس به زنانی که از لحاظ باسوسادی ، بارسایی ، خانداری و خدمت به دستگاه غزنویان معروفیتی کسب کرده‌اند نیز بزمی خودیم .

* * *

سلجوقیان

موقعیت اجتماعی زنان

کلیه اقوام و قبایل خارجی که در طول تاریخ ایران بعد از اسلام- به این سرزمین حملهور شده و زمام امور سیاسی را در دست گرفته‌اند، پندریج عادات و سنت قومی خود را از کف داده و به مختصات فرهنگ و تمدن ایران آشنا و مانوس شده‌اند، چنانکه فی المثل مقام و موقعیت زن‌های سلجوقی با تکامل زندگی بادیه‌نشینی، به شهرشنی تغییر یافت. زنان این قوم طبق نوشتمناهای مورخان در دوران زندگی اشتراکی و بادیه‌نشینی، چادر نداشتند و هنگام بروز جنگ، مانند مردان به باری پدران یا شوهرانشان با دشمن می‌جنگیدند. ولی پس از آن که ترکان سلجوقی بر مسلمین فایق آمدند، خواه و ناخواه تحت تأثیر فرهنگ و تمدن کشورهای اسلامی قرار گرفتند، و دیری نگذشت که تحت تأثیر محیط جدید و با قبول مذهب اسلام، سنت و عادات دیرین را فراموش کردند.

زنان سپهی که به زوجیت ترکان سلجوقی درمی‌آمدند بیش از زنان مسلمان در امور سیاسی و اجتماعی مداخله می‌کردند. زن غیاث الدین کیخسرو دوم که در بین سلاجقه به گرجی خاتون معروف است، نفوذ قابل ملاحظه‌ای روی شور خود داشت. پس از ازدواج، برخلاف مقررات اسلام دستور داد که روی سکه تصویر مشترک او و زنش را حک کنند، پس از آنکه روی فشار مقامات مذهبی ناگزیر شد که از تصویر زن خود روی سکه‌ها صرفنظر کند، فرمان داد که علامت شیر و خورشید را روی سکه‌ها نقش کنند، و با این عمل می‌خواست جمال و موقعیت ممتاز زن خود را با خورشید همانند سازد.

در دوره سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۹۰) گاهی به علت نقصان اعتقادات مذهبی و نفوذ سنت قبیله‌ای زنان کمابیش در کارهای سیاسی مداخله کرده‌اند. با وجود اینکه منابع با میلی و خشکی و خست فوق العاده از زنان این دوره یاد کرده‌اند و به سرعت و اجمال از ذکر وقایع مربوط به آنان گذشته‌اند، معهدها در لابلای همین جملات کوتاه و خشک، آماری از نفوذ فوق العاده آنان در دوره مورد بحث می‌باشد.

از زنان معروف این عصر یکی هم ترکان خاتون همسر ملکشاه است (۴۸۵ تا ۴۶۵) که در کار سلطنت شوهر دخالت مستقیم داشته و در نتیجه اختلافی که بر سر جانشینی سلطان بین خواجه نظام‌الملک و آن زن بود، ترکان خاتون با استفاده از شرایط مساعدی که وجود داشت موجبات طرد نظام‌الملک و روی کار آمدن برکیارق (۴۹۸ تا ۴۸۵) را فراهم کرد. از زندگی این زن پس از فرمانروایی برکیارق اطلاعی در دست نیست.

پس از آن به شخصیتی دیگر چون مادر سلطان ارسلان بزمی خوریم که در راحتاً الصدور درباره‌اش میخوانیم . . . پنداشی که نظام آن دولت و قوام آن مملکت بدان خاتون سعیده بود که دیدار و دیکوار و ترسکار بود و تربیت علم و مدققات ملات به زهاد فرستادن پیشه و سیرت او بود.

گفتیم که خواجه نظام‌الملک از ترکان خاتون ضریبه دیده بود، و این زن موجب طرد خواجه شده بود. بهمن جهت نظام‌الملک که سپاهداری محافظکار بود با فعالیت‌های زنان بشدت مخالفت میکرد و در فصل چهل و سوم کتاب سیاست‌نامه‌اش به زنان بسیار تاخته است. زنان بیوه سلاطین سلجوقی اغلب پس از فوت همسر، شوهر دیگری اختیار میکردند. شوی زنان بیوه شاهان نه از مردم عادی بلکه یکی از وزرا یا حکام بزرگ کشور میباشد. چنانکه شمس‌الدین اصفهانی، یکی از وزیران آن دوره با بیوههٔ عیاث‌الدین کیخسرو دوم عروسی کرد.

از عادات بسیار بدی که بر مردان آن روزگار جاکم بود، از غلامبارگی آنان میتوان پاد کرد که موجب میشد زنان از اهمیتی که حتی برای اطفاء شهوت داشتند به محله‌ای باشین تر سقوط کنند، و میدان را برای عشق‌بازی شوهرانشان با غلامان زیباروی خالی نمایند. برای مثال "قزل ارسلان" که فاریابی برای بوسیدن رکاب او نه کرسی فلک را زیبر پای اندیشه میگذاشت، (۱) مودی غلامباره بود. چنانکه با زن خود قتبیه خاتون بیش از یکشب نخفت. (۲) گوجه در برهخی سلسه‌ها تباهمکاری و تظاهرات به فسق و فجور از اواخر حکومت سلاطین آغاز میشد، اما در بسیاری از سلسه‌ها از ابتدای کار و در بعضی مانند سلاجقه از اواسط حکمرانی، اعمال زشت و شهوتانی و انحراف اخلاقی شروع شد.

۱ - ظهیر فاریابی متلقانه در وصف قزل ارسلان گفته بود:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند و سعدی نیز از چنین علقلی برآشته و در پاسخ گفته است که:

چه حاجست که نه کرسی آسمان نهی زیر پسای قزل ارسلان

۲ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، ص ۸۹

فساد سلاجقه

برکیارق مردی بسیار شرابخواره بود . وزارت این سلطان را بعد از غلبه او بر اصفهان عزالملک آبوا - عبدالله حسین بن نظام‌الملک بر عهده داشت . برکیارق رای صواب و تدبیر نیکو نداشت ، از کافایت دور و به گمراهی نزدیک و معروف به قصور و عجز و سستی بود . چون اختلال کار مملکت بد از نظام‌الملک بسیار شد ، تصور کردند که نظام آن با یکی از اولاد آن وزیر باز خواهد گشت . به همین سبب او را وزارت دادند و عزت و مکانت نهاد ... و استاد علی بن ابوعلی قنی وزیر گمشتکین «مریبی و اتابک» برکیارق امور دیوان استیقا را در دست کرفت . در ایام دولت اینان امور شنبیع و زشتی رخ داد . و اگر کاری به صواب میرفت ، بر دست ابوعلی قنی بود که اندیشه‌های تیز و رایی درست داشت ، و باقی چون بت‌های بی‌نتفع و ضرر بودند ، و مادر سلطان نیز افسار از سر هشته و با گمشتکین جاندار در رشتی‌ها و منکرات و شرابخواری همداستان شده بود و سلطان برکیارق خود با عده‌ای از کودکان سرگرم عیش و عشرت بود ، و وزیر نیز با گروهی از مردم فرومایه و بی‌هنر در شرابخوارگی روزگار میگذرانید .

دلایل و قرائن تاریخی نشان میدهد که پس از نظام‌الملک ، نظام امور مختل شد . این بی‌نظی و آشفتگی مخصوصاً «در دوران حکومت سنجور و جانشینان او به اوج خود رسید . سنجور که خود کودکی نایابان بود ، خراسان را در دست غلامان ، وزیران و ترکان خویش واگذاشت به بود و خود در مردو ، مستتر شرابخواری‌ها ، به جهازی‌ها ، و کاجربی‌های کودکانه بود ، و شاعران خراسان از جمله امیر معزی و یک ارد و از قافیه‌منجان بفت خور او ، از دنبای سنجور بهشتی خیالی می‌ساختند .» (۳) در مورد ملکشاه نیز گفته‌اند که او "... پادشاهی بود شجاع و دلیر و در میدان مبارزات افزون از پلنگ و شیر ، و به حسن خلق و سخاوت مشهور و به لطف طبع و پاکی طینت مذکور ، بر شرب خمر و میاشرت شرهی تمام داشت . پیوسته مجلن بزم او به شاهدان بی‌نظری آراسته بودی و به دلیران کشیری پیراسته ، خاک حجره » طبیش چون گل و سنبل خوشبوی بود و مطریب چمن لهی و لبیش مانند قرعی و بلبل خوشگری ، در رجب سیع و اربعین و خمساه بعد از فوت عم بر-صربیز پادشاهی نشست و در شوال همین سال مخلوق و معزول گشت و سبب هزل او آنکه با ندیمان شراب می‌خورد و امرا را باز نمیداد ...» (۴)

دربار سلجوقی

دربار سلاطین ایران از دوره غزنویان به بعد بسیار پر طمطران و مجلل است . در عهد سلاجقه در راس دربار امیر دربار قرار داشت . این مرد هنگام مهمانی به مهمانان جا ، نشان میداد . خانمالار

۳ - همان ، ص ۹۲

۴ - روضة الصفا ، پیشین ، ج ۴ ، ص ۲۲۱

سفره را تزیین میکرد . شراب‌سالار مامور تنظیم مشروبات بود . اینها در مجلس مهمانی شرکت میکردند و مطالب را به اشخاص ذی‌نفع میرسانیدند و در مقابل پول میگرفتند . دیگر از زانده‌های حتی دربار، منجمین، شعراء و دلچکها را میتوان نام برد . در دربار غیر از نوبتچی‌ها، پرده‌دارها و دریان‌ها عدمی از پسران و دختران زیبا به کار ساقیگری مشغول بودند . در موقع رسمی هر کس در محل خود قرار میگرفت و شاه در محل مخصوصی می‌نشست . سالن شاه از شمعدان‌های نقره‌ای روشن میشد . در مجالس مهمانی انواع المذیبه وجود داشت و از شراب و شربت نیز استفاده میکردند . رامشگران با کلاه و لباس مخصوص خود به نواختن موسیقی مشغول میشدند . وسایل موسیقی در این دوره عبارت بود از کوس، نقاره، نفیر، زرنا، ریبا، طبل و غیره . در این مجالس پسران و دختران زیبا باللباس‌های فاخر دایره میزدند و آواز میخواندند .

غیر از موسیقی، مسخرگی و شعبدۀ بازی نیز در میان درباریان خریدار داشت . همچنین طبق منابع موجود در دورهٔ سلاجقه تاثیر بعضی واقعی کلمه وجود داشته بلکه کارهای مسخره‌آمیزی که گاه جنبهٔ سیاسی داشته توسط هنرمندان صورت میگرفته و غالباً طی این نمایشات و سخنان، دشمنان حکومت مورد طعن و تحقیر قرار میگرفتند .

سلطان در ساعات خوشی به غلامان و کنیزان زیبای خود مهربانی میکرد و در سینی‌های طلایی خلعت میداد، و خلعت انواع و اقسام داشت . زن شاه دارای خزانهٔ مخصوص بخود بود که توسط خزانهدار زن اداره میشد . در دورهٔ سلاجقه دوم موقعی که عدمی از دراویش و روحانیون تصعمی گرفتند دختر فقیری را شوهر دهند او را نزد گرجی خاتون فرستادند و او جهیز مفصلی که عبارت بود از مقداری پارچهٔ لباس، گوشواره، انگشت، النکو، ملاقه، و اثاثه منزل برای او تهیه نمود . دختران شاه توسط زنی به اسم استاد خاتون که هم روحانی بود و هم باسوان، تربیت میشدند . این زن از طرف مقامات روحانی انتخاب میشد و در محیط دربار تاثیر فراوان داشت و کتابیش مقاصد روحانیون را در دربار اجرا میکرد .

در آن زمان، شاه به فتوالها هدایایی میداد و آنان نیز سکه‌های طلا را به سوی دربار سوزان میکردند و خزانه دستگاه پادشاه و اطرافیان او را پر میساختند . آنچنانکه گرجی خاتون سابق‌الذکر که زن سلطان غیاث‌الدین بود بابت یک سنگ قیمتی ۱۸۰ هزار درم پرداخت کرد .

غلامبارگی سلاطین سلجوقی و قدرت غلامان

در دورهٔ سلاجقه نیز عدد غلامان سلطان فراوان بود، و حتی بعضی از وزیران چندان غلام داشتند که از اجتماع آنان یک قدرت جنگی بوجود میآمد . مانند غلامان نظامی یعنی غلامان نظام‌الملک طومی که حتی پس از مرگ صاحب خویش، قدرت خود را از دست ندادند، و همین غلامانند که برگیارق

را هنگام فرار از اصفهان حمایت کردند و او را که در حیات نظام الملک مورد حمایت آن وزیر مقندر بود، به پیروی از همان سیاست در برابر محمود بن ملکشاه تقویت کردند، و از اصفهان به ساوه و آوه نزد اتابک گمشتگین چاندار که اتابک برکیارق بود بردند تا او را به ری برد و بر تخت سلطنت نشاند. در دورهٔ سلاجقه علاوه بر استفادهٔ نظامی از غلامان استفاده‌های زشت دیگری نیز میشد.

دستهای از غلامان ترک بازیجهٔ شهوت امرای این عهد بودند و رفتار بعضی از سلاطین با این بیچارگان وحشیانه بود، از عادات سدجر آن بود که غلامی را از غلامان برمیگزید و بدش عشق میورزید و مال و جان فدای او میگرد و فبوق (۵) و صبور (۶) با او میبیند و حکم سلطنت خود را در دست او می‌نهاد. لیکن چند گاهی بعد که دیگر به کار او نمیآمد به نحوی خاص او را از بین میبرد. از جملهٔ آنان یکی مملوکی بود بنام سنقر که سنجر پیش از دیدن عاشق او شد و او را به ۱۲۰۵ دینار خرید، و به مالکتش هم خلعت و مال فراوان بخشید و فرمان داد برای سنقر سراپرده‌ای چون سراپردۀ سلطان بزند و هزار مملوک بخرند تا در رکاب او حرکت کنند و در درگاه او به سربند و خزانه‌ای مانند خزانه سلطان برای او ترتیب کنند و ده هزار سوار به وی اختصاص دهند.

غالباً سلاطین و امرا و افراط خاندان‌های حکومتی این دوره، مردم دیوخوی پست و ستمکارهای بودند، از جمله خود همین سنجر که ذکر شد رفت با وجود شهرتش در تاریخ در مورد غلامان خاصهٔ خود کارهای وحشیانه میگرد و عاداتی عجیب داشت. زیرا بعد از تمنع از آنها، ایشان را به شکل‌های فجیع از میان میبرد. در مورد سنقر نیز که اینهمه برایش ارج و منزلت قایل بود، دوسال بعد جمیع امرا و رجال خود را فرمان داد که در اتاقی گرد آیند و هنگامی که او سنقر را به درون میخواند با دشنه بر او حمله برند و پاره پاره‌ماش کنند، و امرای او نیز چنین کردند، و آن بندۀ سی روزگار را بدین نحو از میان بردند. سنجر نظیر این کار را با قاییاز کچ کلاه نیز کرد. قاییاز هم به خاطر پشتیبانی و محبت بیش از حد سلطان کارش به جائی کشیده بود که وزیر سلطان را به قتل آورد و باز همین عمل وحشیانه را با اختیار الدین جوهرالتاجی که مملوک عادرش بود کرد. سلطان به این غلام، عشقی خاص یافته و سی هزار سپاه به وی اختصاص داده بود. وبعد از چندی دسیمه‌ای ترتیب داد تا او را در دهلیز بارگاهش با کارد از پای درآوردند. میگویند آنوقت که جوهر را به کارد میزدند و فریاد او برآمده بود، سنجر در حرم‌سای خود بود و چون آواز او را شنید، گفت، بیچاره جوهر را می‌کنند. بخاطر غلامبارگی سلاطین و امرا در آن دوره، نویسنده‌گان نیز در آثار خود آداب انتخاب غلامان را آورده‌اند تا راغبان بدانند که برای هر کاری غلامی باید برگزید، از جمله عنصرالعالی کیکاوس بن اسکندر بن شمسالعالی قابوس در مورد انتخاب غلام برای نهو و لعب می‌نویسد: و آنکه برای ملاهی می‌خریدند می‌باشد نرم گوشت و کم گوشت، نه فربه و نه لاغر و باریکانگشت باشد.

۵ - شراب شبانگاهی، فرهنگ نسبی، ص ۲۴۵۱

۶ - صبوری شرابی که صبح زود بخورند. فرهنگ عمید، ص ۶۸۹

خوارزمشاهیان

(۴۹۰ تا ۶۲۸)

از جمله دولتهایی که در نتیجهٔ تجزیهٔ دولت سلجوقیان بوجود آمد و نام و نشانی کسب کرد، دولت خوارزمشاهی است. اتوشکین، و بعد از مرگ وی قطب الدین محمد و پس از درگذشت او فرزندش آنسز فرماترواپی خوارزم را از سوی سلجوقیان به عهده داشتند. گرچه قطب الدین محمد خود را در سال ۴۹۰ خوارزمشاه نامید، اما در حقیقت اتسزرا میتوان موسوی واقعی خوارزمشاهیان دانست. پس از مرگ آنسز، پسرش الب ارسلان و بعد از او نکش به هوای سلطنت برخاستند. علاوه‌الدین نکش پس از مدتها بر مخالفین خود فایق آمد و بیشتر متصرفات سلاجقه را غصبه کرد، چون نکش وفات یافت، علاوه‌الدین محمد فرزند او زمام امور را در دست گرفت و متصرفات دولت خوارزمشاهی در عصر او به منتهای وسعت رسید، ولی چون مردی جاه طلب و بی تدبیر بود در نتیجهٔ جنگهای متواتی و عدم توجه به آسایش اکثریت، تودهٔ مردم را سخت از خود ناراضی گرد.

در زمان همین پادشاه بود که چنگیز با سیاه عظیمی به متصرفات خوارزمشاهیان حملهور شد و در روزگاری که شهرهای خراسان طعمهٔ بیدربیغ تبغیغ مغلول بود، سلطان محمد خوارزمشاه در چزبره آبسکون واقع در دریای خزر به وضعی رقت بار درگذشت. از آنجا که یکی از علتهای مشهود انحطاط خوارزمشاهیان در دورهٔ سلطان محمد، مادریش ترکان خاتون بود و در دولت خوارزمشاه، این زن نقش مهمی بر عهده دارد، لذا به بیان احوال وی میپردازیم.

ترکان خاتون

ترکان خاتون همسر سلطان نکش و مادر سلطان محمد خوارزمشاه است. این زن به آنکه ترکان و روسای دشت قبچاق، با نهایت قدرت حکومت میکرد. ترکان خاتون در کار سلطنت شریک نکش بود و تسلط کاملی بر روی داشت، تا آنجا که گاه قصد جان سلطان میکرد. نوشتهاند "... . . . یکبار چون به علاقه سلطان به کنیزکی وقوف یافت او را در حمام گرم حبس کرد، چنانکه اگر امرا نرسیده بودند و

او را نجات نمیدادند. جان می‌سپرد. "(۱)

قدرت این زن فاسد و جاهطلب در عهد سلطان محمد که مردی بی‌کفایت بود فزونی گرفت. چنانکه در قلمرو خوارزمشاهی هنگامی که از جانب وی و سلطان دو فرمان مختلف در یک قصیه میرسید تنها تاریخ فرمان را نکاه میکردند. این زن خود دربار و دستگاه مستقل داشت، غیر از وزیر مخصوص هفت تن از دانشمندان مشهور در دیوان انشای او به کار مشغول بودند، و جالب اینکه طفراي فرامين این زن عیاش و خوش آشام عصمه‌الدنيا والدين اللخ ترکان ملکه الشاهاء العالمين و علامت آن اعتضدت بالله وحده بود.

"هنگامی که فرزندش ناحیه یا ایالتی را می‌گشود حاکم آن منطقه را می‌خواند و شبانه برود خانه می‌افکند، و بهر کن سوّظنی میکرد، بیدرنگ از میان بر میداشت، و ظاهرا" این فجایع را برای این مرتکب میشد که فرزند نالایقش بی‌رقیب زندگی کند. "(۲) او در زندگی، عیاش و خوشکران بود و پیوسته در خفا مجالس انس و طرب بربا میکرد. سلطان محمد از قدرت و مداخلات مادر، در کارها رنج میبرد، ولی چون مادرش به ترکان متکی بود و او در بین مردم محبوبیت و نقطه انتکابی نداشت ناجار بود از نظریات ناصواب مادر پیروی کند، چنانکه ترکان خاتون سلطان را برآن داشت که وزیر خود را عزل کند و ناصرالدین محمد بن صالح را که غلام مادر و شاید مشوق او بود به وزارت برگزیرید. ترکان خاتون همچنین به رشوه گرفتن حرصی تمام داشت و بهمین جهت همیشه صالح امور را به عهده تعویق و تعطیل میگذاشت.

وجود همین زن سفاک و عیاش، خود از علل بزرگ انقواض دولت خوارزمشاهیان بود، او به سبب اطاعت یا عدم اطاعت زنان سلطان محمد، با فرزندان آنان دوستی یا دشمنی میورزید، و مخالفت او با جلال‌الدین منکری از این بابت بود.

ترکان خاتون که یکی از نزدیکانش در اثر نابخردی موجب سزاگیر شدن قوم مغول به ایران شد، پس از وقوع چنین مصیبتی "بعد از آنکه امرا و ملوک و امیانی را که در خوارزم محسوس بودند به قتل رساند، از آن دیار از راه صحراء با حرم و فرزندان خود خوارزمشاه و نظام‌الملک ناصرالدین محمد بن صالح، "(۳) به خراسان و از خراسان به مازندران آمد و در قلعه لال با ایلal (۴) از قلاع ولایت

۱ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، ص ۴۹

۲ - همان

۳ - همان شخصی که به اصرار ترکان خاتون بعد از عزل نظام‌الملک محمد بن بها الدین مسعود هروی به وزارت رسید اما به سبب بی‌لیاقتی، او اخیر سال ۶۱۴ هجری این سمت معزول شد.

۴ - نام این قلعه در کتاب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تألیف محمد دبیر سیاقی، صفحه ۶۳، قارون (با سکون را وفتح واو) آمده است.

لاریجان متحصن گردید . " (۵)

مغول این قلعه را در اوایل سال ۱۷۶۴ محاصره کردند و چهار ماه آن را در حصار داشتند، عاقبت به واسطه فقدان آب، ترکان خاتون و ناصرالدین محمد بن صالح، خود را به تسليم ناچار دیده از قلعه به زیرآمدند و با عموم همراهیان خود به لشکریان چنگیزی تسليم شدند، مغول، ترکان خاتون و دیگر همراهان وی از جمله حرم و فرزندان خوارزمشاه را نزد چنگیزخان که در حوالی طالقان بود فرستادند، چنگیز ناصرالدین محمد بن صالح و پسران خردسال خوارزمشاه را یکجا نگاه میداشت و امر میکرد که در موقع کوچ به آوار بلند بر فوت خوارزمشاه ندب کنند، و چون بعد ازاها سلطان جلال الدین را نیز در حوالی شط سند منهدم نمود، حرم‌های او را نیز اسیر کرده با زنان اندرون خوارزمشاه به قره قروم فرستاد و ترکان خاتون در آن شهر بود، تا در سال ۱۷۶۵ هجری وفات یافت . (۶)

در جای دیگر و منبع دیگری آمده است که "... ترکان خاتون را نزد چنگیز که مقیم طالقان بود، بردند و فرزندان سلطان را همگی جز کماخی شاه، هنگام فرود آمدن از قلعه کشند، و کماخی با ترکان خاتون و خواهران و دختران و زنان خوارزمشاه بود تا روزی که او را به فرمان چنگیز و در حضور اوی خفه کردند .

ناصرالدین محمد بن صالح نیز در سال ۱۸۶۴ کشته شد، مابقی اسیران را با حرم سلطان جلال الدین که پس از جنگ کنار رود سند گرفتار شده بودند به قراقروم فرستادند، هر یک از دختران سلطان را ترکی به زنی گرفت، تنها خان سلطان دختر سلطان محمد خوارزمشاه را که سایقاً "همسر نصرة الدین سلطان السلاطین عثمان خان بود، جوچی خان فرزند چنگیز به همسری اختیار کرد، خواهر اوزلاغ شاه (۷) را نیز دانشمند حاجب در نکاح آورد، کار ترکان خاتون در اسارت بدانجا کشید که بر خوان چنگیز حاضر میگشت و قوت چند روزه بر میگرفت و بدین خوارزی میزیست تا به سال ۱۷۶۵ در قراقروم دیده از جهان بربست . " (۸)

ترکان خاتون مادر خوارزمشاه اگرچه زنی کافی و باتدبیر بود، ولی بواسطه قرابت با ترکان نقلی (۹) و دخالت دادن اینشان در کارها و استبداد رای سبب عده همچنان خواهی کار خوارزمشاهیان گردید، این نزد چنگیز از امرای ترک بود، بعد از قبول همسری سلطان تکش، عموم کسان و نزدیکان خود را در کارهای دولتی دخالت داد و در عمر شوهر خوبیش تکش، و پسرش سلطان محمد،

۵ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۴۷

۶ - همان، به اختصار و اندکی تغییر

۷ - قطب الدین اوزلاغ شاه، پسر محمد خوارزمشاه که ابتدا بنا به میل ترکان خاتون، ولیعهد بود، اما بعد از اسارت ترکان خاتون، سلطان محمد، جلال الدین را ولیعهد آخوند نمود .

۸ - سلطان جلال الدین خوارزمشاه، تالیف محمد دبیر سیاقی، ص ۶۳

۹ - با فتح قاف و سکون نون و قاف دوم

کمتر ناحیه‌ای بود که به تصرف خوارزمشاهیان درآید و ترکان خاتون یکی از خواص خود را به حکومت آن منصوب ننماید.

خلاصه اینکه، این زن خونریز و خودخواه و لقارب ترک او از اسیاب عمدۀ شکست کار خوارزمشاه بودند، و بسیاری از رختنهای که در دولت او رو کرد بر اثر استبداد این زن و نفاق بین او و پسرش حادث شد و خود نیز آنچنانکه آمد گرفتار حادثه‌ای بسیار شد و با خفت و ذلت و خواری در دیار غربت و در میان دشمنان جان داد.

وضع زنان در دوره خوارزمشاهیان

در زمان فرمانروایی خوارزمشاهیان، موقعیت اجتماعی زنان تفاوتی با دوره‌های پیش از آن نداشت. تا زمان حملهٔ منول و قوانینی که چنگیز در مورد ظایف زنان وضع کرد، بانوان همچنان تحت سلطهٔ کامل مردان قرار داشتند. زنان طبقات پایین فاقد هرگونه قدرتی بودند و جز خانهداری و بچدداری به امور دیگری نمی‌پرداختند.

شهر به زن اعتقاد نداشت، وزن مترصد که از فرمان شوهروزی‌بیچی کند و خانواده بر اثر تضییقاتی که وجود داشت پیوسته شاهد نزاع و اختلاف مادر شهرهان و عروسان و سایر اعضا خانواده بود.

اگر در طبقات بالای آن دوره نیز زنانی در اثر بی‌کفایتی شوهرانشان قدرتی می‌پافتند، آنچنان از راه به بیراهه میرفتند که به عاقبت ترکان خاتون در جار می‌شدند. البته باید یاد آور شد که چنگیز پر قدرت ترکان خاتون بهیچوجه نمودنای از چنگیز زنان دورهٔ خوارزمشاهیان نیست، و نفوذ این زن همچنانکه گفتم بر اثر حمایتی بود که ترکان از وی داشتند. و گرنه سایر زنان چون گذشته‌ها آنچنان بودند که زمان می‌خواست. البته در همین خاندان خوارزمشاهیان زنان فداکاری نیز بودند که در تمامی عمر خواهان خدمت به مملکتشان بودند. خان سلطان، دختر سلطان محمد خوارزمشاه از زنان نامدار این دوره است که با تمام علاقه به خاندانش، عاقبتی غم‌انگیز دارد. خان سلطان ابتدا به زوجیت سلطان عثمان درآمد، اما بعد از مدتی عثمان نسبت به این زن بی‌مهر شد و سر ناسازگاری با او گذاشت، و بر سر همین اختلاف بین سلطان محمد و سلطان عثمان چنگ درگرفت و در این معركه عثمان به قتل رسید. خان سلطان پس از چندی که مغول بر کشورش استیلا یافت به همسری یکی از فرزندان چنگیز درآمد. (۱۵) این خاتون در وضع تازه خود همواره می‌کوشید تا شاید

۱۵ - در کتاب تاریخ مغول تالیف عباس اقبال آشتیانی در صفحه ۴۸، جوچی فرزند ارشد چنگیز شهر خان سلطان قیده شده، در حالیکه در تاریخ اجتماعی ایران تالیف مرتضی راوندی، بخش اول جلد چهارم، ص ۴۹ این زن به عنوان همسر جفتای نوشته شده است. ممکن است پس از مرگ جوچی، جفتای این زن را تصاحب کرده، اما بهر صورت این اختلاف در منابع وجود دارد.

بتواند خدمتی به حکومت نیمچه‌جان و نیمه برباد رفته پدرش انجام دهد. از این رو همواره برادر خود جلال‌الدین را از راه دور و توسط رسولان مخفی از احوال مغول آگاه میگردانید. هنگامی که جلال‌الدین اخلاق را محاصره کرد، به نزد او رسولی با نشانه‌ای که عبارت بود از یکی از انگشت‌های پدرش که در آن نگینی فیروزه با نام محمد نشانیده بودند فرستاد و چنین پیغام داد که چنگیز از دلیزی و شوکت و قدرت و وسعت عرصه مملکت توآگاهی یافته است و اینکه با توزع مصابت و مصالحت دارد، به شرط آنکه ملک از حد جیحون تقسیم گردد و از این جانب توزا، و آنسوی رود او را باشد، اکنون اگر توآن در خویش بینی که با تاتاربرآیی واژایشان کیفرستانی و بجنگی و پیروز شوی هر چه خواهی کن، و گرنه مسالمت را به هنگام میل و رغبت دشمن منتقم شمار، شهریار جواب صواب نداد و در آشتی نگشاد و از گفتار خواهر تغافل کرد، و همچنان محاصرت اخلاق را پیش نهاد.^(۱۱) این خاتون پس از درگذشت شوهرش، در دستگاه مغول همچنان قرب و منزلي را که در نزد شوهر داشت حفظ کرد، البته ما خواهیم دید که جلال‌الدین به هنگام جنگ و گریز چه کار مهمی داشت که فرضت فکر کردن به چنین توصیه‌ای بدبست نمی‌ورد.

از دیگر زنان مشهوری که در دوره «خوارزمشاهی»، بخصوص در دستگاه جلال‌الدین ارج و احترامی داشت بی‌منجمه دختر کمال‌الدین سمنانی رئیس شاغریه نیشابور است. این زن بعنی بی‌منجمه که پسری چون امیر ناصرالدین یحیی بن مجdal‌الدین محمد ترجمان معروف به ابن بی‌منیز پرورانده، به ستاره‌شناسی و نجوم اشتهر فرق العاده داشته، و چنانکه نوشتند احکام او غالباً "با فضا و قدر موافق در می‌آمده و سلطان جلال‌الدین منکری او را در دستگاه خود محترم و مقرب کرده بود و غالباً در لشگرکشی‌ها میبرد. چنانکه در محاصره "خلات نیز حضور داشت و امیر کمال‌الدین کامیار موقعی که به سفارت پیش جلال‌الدین آمد بر حکایت مهارت بی‌منجمه واقف شد و در مراجعت به خدمت علا‌الدین کیقباد سلجوقی قصه را به عرض او رساند و علا‌الدین مایل به مصاحبت او گردید، بعد از استیصال جلال‌الدین، بی‌منجمه و شوهرش مجdal‌الدین محمد به دمشق افتادند، و علا‌الدین آن زن و شوهر را به بلاد روم جلب کرده در خدمت خود جای داد.

سیرت جلال‌الدین خوارزمشاه

جلال‌الدین منکری^(۱۲) که شجاعت و شهامت و جنگاوری و ایستادگی او در برابر مغول، به واقع قابل تحسین میتواند بود، "اخلاقاً" مردی خشن و سفاک و شرابخواره و غلامباره بود. در بیان صفات او آمده است که "... جلال‌الدین مردی متین و حلیم بود و کتر زبان به دشتمان میگشود، و

۱۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴، ص ۴۹

۱۲- بخاطر خال درشت و سیاهی که وی روی بینی داشت اورا منکری خوانده‌اند.

در دلاوری و بی‌باکی و عزم و اراده و سرعت عمل در جنگ نظیر نداشت ولی متناسبانه از قوهٔ تدبیر و اداره لشکر خالی بود و مثل عموم سرداران ترک‌نژاد در بی‌رحمی و قتل و غارت از هیچ سفاکی عقب نمی‌ماند و بهیچوجه در تمام مدت جهانداری به فکر ادارهٔ امور کشوری و انتظام لشکر و بدست آوردن دل رعایا و فراهم ساختن متحددینی جهت خود نبود و حکم شمشیر را همیشه در پیشرفت کارها قاطع می‌شمرد، از همه بدتر عیاشی و شرابخوارگی، بخصوص در آخر کار چنان اورا فریفته و از خود بیخود گرده بود که در جنبد آن از پیش‌آمدن دشمن نیز آند پیش‌مایی به خاطر راه نمیداد، چنانکه در شبکونی که مغول در دشت موقان به خرگاه او زدند و در حمله‌ای که در حدود آمد به لشکریان او وارد گردند در همهٔ موقع جلال‌الدین غرق می‌ناب و سرگم خمار شراب بود و در آخر کار گویا جز عیش و نوش منظوری دیگر جهت گذراندن ایام تشخیص نداده بود، و با اینکه سپاهیان ناتانار پشت سر او بودند چنانکه باید به شان ایشان و تدبیر کار خود اعتنایی نمیکرد، مخصوصاً در موقعي که برای استعداد از سلاطین شام والجزیره به اطراف دیار بکر آمد بود، همینکه بین او و مغول مختصراً فاصله‌ای پیدا شد و فرصتی بدست آمد، دست به کار باده‌نشوی و عشرت طلبی زد و امرای او نیز چنین گردند و یکباره از توجه به کار دفاع غافل شدند.^(۱۲) گویا یکی از ارباب کمال نیز در آن حال گفته است:

شاهزادی گران چه برخواهد خاست
شدهست وجهان خراب و دشمن پس و پیش
پیداست کزین میان چه برخواهد خاست^(۱۴)

اعمال جلال‌الدین خوارزمشاه در موقعیتی که حتی جان وی نیز در خطر مرگ بود در خور نکوهش است، او همچنانکه آمد در هر حالی و مجاور هر خطرو حاده‌ای دست از باده‌نشوی بر نمیداشت و در توجه به زنان حدی نمی‌شناخت، خاصه در روزهای آخر زندگانیش که مغول به شتاب سر در عقب او نهاده بودند و پیوسته از جایی به جایی می‌افتاد، باز غم ایام را به باده می‌زدود، و زشت رویی حوادث را در آئینهٔ گلچهرگان سیم تن به زیبایی مبدل می‌گردانید، امیران نیز از او تقلید می‌گردند و باده‌نشوی، آنان را نیز از دفاع و خصم شکنی به فراموشی می‌کشند.

با همهٔ این احوال، اگر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تدبیر داشت و از خونریزی و بی‌رحمی تن میزد و سویاس است و عشرت برستی و باده‌نشوی را به کناری می‌نهاد با آن شجاعت و جلادت و بی‌باکی که خاص او بود و با آن دفاع‌های مردانه و کشش و کوشش دائم که برای تسخیر و تصرف ممالک از دست رفته پدری و دفع دشمنان انبوه کرد، و آمادگی و استعداده حکام کوچک نواحی برای پیوستن به سلطان مقتدری چون او داشتند بی‌شک موفق می‌آمد، اما او بدون اینکه به عاقبت کارها بیندیشد،

۱۲ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۱۳۹

۱۴ - این شعر در حبیب‌السیر نیز در توصیف وضع سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آمده است، اما در بعضی منابع در ردیف شعر بجای خاست، کلمهٔ خواست قید شده است.

سعدین زنگی دختر خود ملکه خاتون را به سلطان جلال‌الدین منکر بر نی عقد کند که به این عهد نیز وفا کرد.

جلال‌الدین زمانی که در صدد تهیه کشتی برای عبور از سند بود، از قفاقشون چنگیزی فرا رسیدند و فرستت یافتن کشتی و عبور از رود سند به او داده نشد، فقط یک کشتی شکسته با زحمت بسیار فراهم آمد که آن را نیز سلطان برای عبور دادن مادر و زنان حرم خود اختصاص داد، اما آنهم بر اثر تلاطم امواج شکست و عبور از شط ممکن نگردید. مادر و زوجه و جماعتی از زنان حرم سلطان به شیوه تمام از جلال‌الدین خواستند تا ایشان را برای آنکه به چنگ چنگیز نیافتند به قتل برساند، سلطان هم امر داد تا آن بیچارگان را در سند غرق کردن و بقیه حرم جلال‌الدین نیز به اسارت درآمده به مغولستان فرستاده شدند. (۱۶)

با اینکه دختر امین ملک زوجه جلال‌الدین، خلاف تمور او در رود سند غرق نشده، و به سلامت به شهر اوچه از بلاد تحت فرمان قبایح حکمران یکی از ولایات سند رسیده بود و او با شکوه و تجمل، این زن را نزد سلطان فرستاده بود، اما باز جلال‌الدین در هند "فرستاده‌ای به نزدیک رای کوکار" سنکین که از راجگان هند، و برخی تصویر کرده‌اند که راجه لاہور بود فرستاد و دختر او را به زوجیت خواست. رای روی موافق نشان داد و دختر خود را برای جلال‌الدین خطبه کرد و پسر خود را نیز با لشگری به خدمت وی فرستاد.

از جمله زنان جلال‌الدین، یکی هم خواهر شهاب‌الدین سلیمان شاه حاکم ایوه بود که هنگام عبور از نواحی غربی کردستان، او را نیز پس از مراجعت از هند و حمله به پنداد، در راه خود به آذربایجان گرفت. ضمناً قبل از این ازدواج نیز وقتی از هند به طرف کرمان آمد، در آنجا دختر براق حاجب را در حباله نکاح کشید و دو سه روزی شرایط دامادی بجای آورده، برعزم شکار سوار شد و پیغام داد که عزم عراق تصمیم یافته، آنکه به فارس رفت و دختر دیگر اتابک سعدین زنگی را در سلک ازدواج خود درآورد.

سلطان جلال‌الدین در سفر خود به گرجستان، قصد عزیمت به سوی نخجوان نمود. گویند "علت رفتن او به آن طرف این بود که صاحبیه شهر مزبور، اظهار میل به قبول زوجیت سلطان کرده بود. جلال‌الدین به نخجوان رفت و آن زن را به ازدواج خود درآورد و پس از چند روز توقف در آنجا به اطراف حصار خلاط‌با اخلاقاط (۱۷) فرود آمد و در اوایل شوال ۶۲۶ آن شهر را در محاصره گرفت. (۱۸)

قبل از اینکه از یک واقعه تاسف‌آور در فتح اخلاق‌بایاد کنیم، بهتر است ابتدا رفتن جلال‌الدین

۱۶ - تاریخ مغول، بهشین، ص ۶۳

۱۷ - خلاط‌با اخلاقاط شهری بوده در ارمنستان و در ساحل شمالی دریاچه وان

۱۸ - همان، ص ۱۲۹

همواره به نوشیدن می و شنیدن دف و نی مشغول بود . شب مست به خواب میرفت و صبح در خماری بر میخاست . لشکر او هر روز کمتر و کار او هر ساعت مشوش تر میشد ، واواز آن خبردار نبود و بدان التفات نمی نمود .

عیاشی‌های جلال الدین خوارزمشاه

در میان سلاطین خوارزمشاهی ، در زمینه "فق و فجور و عیش و عشرت بی حد" ، از سلطان جلال الدین بیش از افراد دیگر این خاندان نوشه‌ها بجا مانده که میتواند از او در میان سلطنه‌اش چهره "مشخصی ارائه دهد . گرچه او شجاعت و شهامت و جنگاوری و ایستادگی اش در برابر مغول واقعاً "قابل تحسین است ، اما از جهات دیگر نمیتوان با صفاتی که در او وجود داشت مهر تائید بر اعمالش نهاد . او مردی خشن و سفاک و در عین حال شرایخواره ، زنباره ، و غلامباره بود که البته چنین کسانی در تاریخ کم تیستند و مانند جلال الدین بسیار میتوان یافت ، اما در موقعيتی که او داشت ، دست پا زیدن به این اعمال اورا از اوج عزت و شجاعت ، به حضیض ذلت و دنائیت میکشاند .

توجه جلال الدین خوارزمشاه به زنان از کارهایی است که واقعاً "در خور خردگیری است ، زیرا او غیر از زن یا زنانی که پیش از مرگ پدر داشت ، دختر امین ملک و دختر براق حاجب و دو دختر اتابک سعدبن زنگی را یکی پس از دیگری ، و خواهر سلیمان شاه و زن اتابک ازیک ، وزن سابق اتابک جهان پهلوان و زوجه ، سابق اتابک خاموش را گرفت و زوجه "ملک اشرف دختر ایوانی گرجی را در تصرف درآورد . البته ما تعداد کنیزکان و زنانی را که نامشان در خور ذکر در تاریخ نبوده است نمیدانیم ، ولی همینقدر که منشی وی نویسد ، شاهبه هم خواهی زنان حربی بود و درین باب حدی نمی‌شناخت ، کافی است که یه تقریب سخن از کثرت آنان بگوئیم .

این موضوع تا آنجا که مربوط به جلب دوستی و اتحاد با امیر یا حاکم و سرداری میشده است ، نه تنها عیبی نداشته ، بلکه خردمندانه و عمل به احتیاط شمرده میشده است ، و همیشه دختر دادن و دختر گرفتن میان دو مرد مقندر یا دو طایفه ایجاد دوستی و اتفاق میکرده است . اما افراط او در زندگانی نکوهیده است ، وانگهی در میان زنانی که سلطان جلال الدین از دختران امیران و فرمانروایان گرفت ، تصرف ملکه دختر طفرل که زوجه شرعی اتابک ازیک بود ، با جیله‌ای مضحک و طلاق غیر جایز که مشروح آن خواهد آمد ، زشتکاری محضوب میگردید ، وازا آن رشت تر همبستر شدن با زن ملکا شرف بود پس از فتح اخلات . (۱۵) یکی از ازادوچهای مصلحتی جلال الدین با دختر سعدبن زنگی از اتابکان فارس بود . سعد که در سال ۵۹۹ بر اتابک طفرل علیه یافته و خود اتابک فارس شده بود ، در سال ۶۱۴ تا حدود روی پیش آمد ، اما مغلوب شد و تن به مصالحه داد . در این مصالحه از جمله قرار شد

به تبریز و ازدواج او با زن اتابک ازبک را بیاوریم. آذربایجان در این ایام تحت حکمرانی اتابک ازبک، پسر اتابک محمد جهان پهلوان بود او دختر طغل سوم آخرین پادشاه سلجوقی را به زوجت داشت و روزگار به شرابخواری می‌گذراند. اتابک ازبک چون آگاه شد که خوارزمشاه به حوالی تبریز رسیده است به گنجه گریخت و اختیار شهر بدست ملکه، زوجه او افتاد. "... سلطان به تبریز رسید و شهر بند کرد. در این اثناء، رئیس نظام الدین برادرزاده، شمس الدین طغرائی که در تبریز مالک رقاب بود به خدمت او رسید و شهر هفت روز در محاصره ماند. ملکه اعیان و بزرگان شهر را دعوت کرد و گفت، سلطانی بزرگ شهر ما را در محاصره گرفته است و اتابک فرمانروای ناحیه گریخته و مردم شهر پیداست که دیری مقاومت نتوانند کرد. اگر مصلحت ببینید از معارف و قضاط چند کس را برستیم و به شرط آنکه سلطان به حرم اتابک و متعلقان و خوبیان او صدمه‌ای نرساند و آزاری به کس روا ندارد شهر بدو تسلیم کنیم. اکابر و اعیان با نظر ملکه موافقت کردند و قاضی القضا عزالدین قزوینی را که از علمای عصر و اعیان افضل بود با جمعی از جاگبان نزد سلطان فرستادند و امان خواستند و پیمان گرفتند که ملکه و متعلقان اتابک را آسیبی نرسد و آنان هرجا که خواهند بروند، سلطان پذیرفت و روز دیگر اعیان و ارکان شهر با نثارها و پیشکش‌ها به خدمت رفتند و شهر را در رجب سال ۲۶۴۶ تسلیم خوارزمشاه کردند، و ملکه را به جماعتی همراه دو خادم خاص خود تاج الدین قلیچ و بدرالدین هلال، بنا بر خواست خود او به شهر خوی فرستاد و متعارض متصرفات او نیز نشد. "(۱۹)

هنگام اقامت سلطان جلال الدین در تبریز، تنی چند از زنان شهر خوی او دختر طغل زوجه اتابک پیام آوردند که وی حاضر به ازدواج با اوست، و به سیله، شهود مطلقه بودن خود را از اتابک ازبک مدلل می‌سازد. سلطان به شرط اثبات طلاق پذیرفت. آنگاه قاضی ورزقان از محل تبریز و چند تن دیگر شهادت ذادند که اتابک ازبک با غلامی از غلامان خود عهد کرده بود که اگر او را بکشد، ملکه از وی مطلقه و رها باشد، و چون پیمان شکست و غلام را کشت، بناجا طلاق واقع گشته است و تحقق باقته و ملکه از آن او نیست، و متعاقب این احوال قاضی عزالدین قزوینی که قاضی شهر بود به وقوع طلاق و قطیعت رهایی گواهی داد و ملکه به رسم نثار، مال بسیار به درگاه سلطان فرستاد و پادشاه او را به عقد ازدواج خوش درآورد. آنگاه سلطان به شهر خوی عزیمت کرد و با وی هماوغوش گشت و علاوه بر شهر خوی دو شهر سلماس و اورمیه را با توابع آنچه در عداد ابواجعی وی قرار داد. گویند "atabek ازبک چون خبر ازدواج او را با ملکه شنید و دانست که اصرار والحاج از زوجه او بوده است، سخت پریشان گشت و بیمار افتاد و پس از چند روز مرد": "(۲۰) ناگفته نماند که همه این شهادت‌ها در مورد طلاق این زن دروغ بوده و جلال الدین خود نیز نیک میدانست که آن زن مطلقه نیست و این عشق، عشقی نایاک است.

۱۹ - سلطان جلال الدین خوارزمشاه، پیشین، ص ۱۳۵ به بعد.

۲۰ - همان، ص ۱۴۲

البته در اغلب متابع و کتب تاریخی، کثیر ازدواج جلال الدین را از کارهای نایسنده اودانسته‌اند، اما به عقیده برخی، جز چند مورد، بقیه وصلت‌ها به خاطر تحکیم روابط دوستی با ملوک و امیران و سرداران نامدار بوده است. اما ازدواج جلال الدین با دختر طغل را ننگی برای وی میدانند، زیرا که آن زن به حق منکوحه دیگری بوده است و بایستی طبق قوانین شرع، زوج او به جدایی و طلاق رضا میداد، نه اینکه شروط واهی را موجب رهایی سازند. یعنی اینکه تنها اتابک ازیک میتوانست ملکه دختر طغل را طلاق کوید، نه قاضی یاوه‌گوی این‌وقت. (۲۱)

جالب است با آکاهی از واقعه‌ای که ذکر شد، این را هم بدانید که همین علیاً مخدّره در زمان جنگ جلال الدین با مغول، با حاجب علی حسام الدین که از جانب ملک اشرف حاکم اخلات بود کنار آمد و علیه شوهر خود وارد عمل شد و خوی و مرند و نخجوان را نیز متصرف شد. اما سلطان جلال الدین هم این خاطره تلحیخ را فراموش نکرد، بلکه حادثه تاسفبار دیگری آفرید و به انتقام اینکه حاجب علی، زوجه وی را از راه بدر برده بود، (۲۲) وقتی شهر اخلات را تسخیر کرد، از جمله اسرایی که در این وقت بدست جلال الدین افتاد زوجه ملک اشرف یعنی دختر ایوانی سردار معروف کرجی بود. سلطان به انتقام اینکه چرا حاجب علی زن او را به اخلات‌گیری‌زدنه، زن ملک اشرف را در حالیکه هنوز منکوحه شخص یاد شده بود به عنف در بستر کشید و به هموکابی خویش درآورد، و همین‌گونه وقایع آنهم در حال جنگ و گزینش سلطان جلال الدین را زشت ساخت و از اونام بدی در تاریخ بجای گذاشت. (۲۳)

۲۱ - این نکته جالب است که، سلطان غیاث الدین معروف به پیرشاه برادر جلال الدین، قبله در آذربایجان دختر اتابک ازیک را به زنی گرفته بود و بعدها جلال الدین نیز به حمیله زن اتابک ازیک را گرفت.

۲۲ - در موقع اشتغال جلال الدین به جنگ با اسماعیلیه و مغول زوجه او که در عهد شوهر اولش اتابک ازیک زمامدار کلیه امور و پادشاه حقیقی بود، به مناسبت بی‌اعتنایی جلال الدین به او، و نداشتن نفوذ در کارها، حاجب علی حاکم خلاطرا به گرفتن آذربایجان دعوت نمود و مردم بعضی از بلاد آن سرزمین مخصوصاً "اھالی خوی هم که از ظلم و تند روی جلال الدین و لشکریان او بجان آمده بودند با ملکه همراهی گردند. حاجب علی به آذربایجان آمد و خوی و مرند و نخجوان را گرفت و با ملکه زوجه جلال الدین به اخلات برگشت.

۲۳ - در مورد این ازدواج مطلب دیگری در روضه الصفا جلد ۴، صفحه ۴۳۶-۴۳۷ مده که، سلطان جلال الدین با منکوحه حاجب علی که دختر ایوانی بود خلوت گریده است، در حالیکه در متابع دیگر از جمله کتاب سلطان جلال الدین خوارزمشاه تالیف محمد دبیرساقی، زنی را که جلال الدین به عنف تصاحب گرده زن ملک اشرف دانسته‌اند. در تاریخ مغول تالیف اقبال آشتیانی نیز این زن، زوجه، ملک اشرف قید شده است.

ماجرای زن اتابک ازبک در تمام منابع تأثیرگذار شده است. از جمله صاحب روضة الصفا نیز از این ازدواج یاد کرده می‌نویسد: "اتابک پسر جهان پهلوان که در آن زمان حاکم تبریز بود به قلمهٔ النجق گریخته، خاتون خویش ملکه دختر سلطان طغرل سلجوقی را در شهر گذاشت و در شهر اثنین و عشرين و ستمائه (۶۵۲ ه) سلطان جلال الدین به ظاهر تبریز نزول کرده به محاصره مٹنول شد. روزی ملکه بر بارو رفت و چشیش بر شهریار عالی مقدار افتاد، سلطان عشق بر شهرستان بدن او استیلا یافت و داعیه، ازدواج باطنی سر برزده دعوی کرد که شوهر او را طلاق داده است. قاضی قوام الدین بندادی چون میدانست که دعوی نیز معنی است التفات به آن نمیکرد. دیگر از ارباب دیانت که او را عزالدین قزوینی میگفتند گفت که اگر منصب قضا مفوض به من شود این موافقت به اتمام رسانم، خدمتش را قاضی ساختند و او ملکه را در سک ازدواج سلطان کشیده، شهر به سپرد و سلطان ممکن گشته تبریزیان مراسم تهنیت به تقدیم رسانیدند و چون این خبر به اتابک ازبک رسید بر فور از غصه جان داده حکومت اتابکان به نهایت انجامید." (۲۴)

دکتر باستانی پاریزی نیز با اشاره به این واقعه، چه نیکو مطلبی آوردۀ است. او میگوید: "... واقعاً وقتی این نوع هوسانی‌ها را آدم می‌بیند، از آدمی بودن خود شرمیار است و هاین فکر می‌افتد که، اولاً" چرا آدم شد و میش و بز و گربه و حتی مرغ کوچکی به اسم بلبل نشد که فقط فصل معنی ناچار به عشق‌بازی یا صریح‌تر بگوییم رفع حواچن جنسی خود باشد و در سایر فصول سال لاقل از چند این دیو اخلاق خوار محفوظ‌بماند و به کار و زندگی خود برسد. ثانیاً این فکر پیش می‌آید که چطور است که آدمیزاد به اندازهٔ یک گاو و یک خر پایند اصول نیست که وقتی نوع ماده آنها شکم دار و حامله باشد لائق و وقتی به او میرسد، پوز خود را به هوا بلند نکند! " (۲۵)

در مورد غلامبارگی سلطان جلال الدین نیز بد نیست مطلبی بیاوریم. میگویند: "جلال الدین غلامی داشت قلچ نام که فوق العاده محبوب سلطان بود، اتفاقاً" غلام را مرگ فرا رسید، سلطان در این واقعه بسیار گریست و یکباره زمام خودداری و اختیار عقل از کف او بدر رفت و حرکاتی که از هیچ عاقلی سر نزدۀ بود، او را در پیش چشم خردمندان و امرا و سران لشکری خفیف و پست کرد و آن اینکه امر داد تا لشکریان و امرا پیاده در تشییع جنازهٔ غلام حاضر شوند و نعش اورا از محلی که تا تبریز چند فرسخ بود پیاده همراهی کنند و خود او نیز مقداری از این فاصله را پیاده آمد تا بالآخره به اصرار امرا و وزیر خود بر اسی نشست. چون نعش به تبریز رسید، امر داد تا اهالی به جلوی تابوت بپیرون آیند و بر آن تدبیه و زاری کنند و کسانی را که در این عمل قصور کرده بودند مورد بازخواست سخت قرار داد و امرایی را که به شفاعت این چماعت برخاسته بودند از خود دور نمود. علاوه بر این حرکات ناپسند، جنازهٔ آن غلام را به خاک نسپرد، بلکه هر جا میرفت آن را با

خود می‌بود و بر مرگ او می‌گریست و بر سرو صورت خود میزد، از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کرد، همینکه جهت او چیزی خوردنی یا آشامیدنی می‌آوردند، مقداری از آن را برای غلام میفرستاد و کسی جرات آن نداشت که بگوید غلام مرده، چه اگر کسی این نکته را بر زبان می‌آورد به قتل میرسید، بلکه خوردنی یا آشامیدنی مرحمتی سلطان را پیش او می‌بردند و بر گشته می‌گفتند، قلع زمین خدمت می‌بود و می‌گوید به مرحمت سلطان حالم از پیش بهتر است. ” (۲۶)

این حرکات سفیهانه، بیشتر امرا را از جلال الدین متنفس می‌کرد، و با وجود اینکه کمال رثادت و جلاadt را در دفع دشمنان بکار می‌برد، اما به خاطر همین سوء سیاست و عشرت پرسنی کاری از پیش نمی‌بود، نچنانکه در مدت ده سال بسیاری از نقاط ایران را پایکوب سه ستوران مغول کرد.

* * *

چگونگی استقرار قوم مغول در ایران

ایران به حکم موقعیت جغرافیایی خود و واقع شدن بین شرق و غرب، از دیرباز مورد توجه اقوام مهاجم بوده است. وحشیان زردپوست شمالی که در دشت‌های توران و سیبری از سیر دریا تا آفیانوس کثیر سکوت داشتند، به علت ناامنی بودن محیط زندگی خود، و فقر و اختیاج غالباً^۱ به قصد غارتگری به مالک اطراف، مثل ایران و چین حمله میکردند. و این حملات در دوره^۲ باستان بخصوص در عصر اشکانیان و ماسانیان نیز همیشه موجب ناراحتی مردم و حکومت‌ها و سلطنت‌ایران بوده است. در دوره^۳ بعد از اسلام، نفوذ و مداخله^۴ ترکان زردپوست ادامه یافت و عده‌ای از آنان به قسمت‌های شرقی ایران مهاجرت کردند و به دین اسلام گرویدند و به عنوان غلام یا سپاهی در دستگاه‌های حکومتی ایران و حیطه^۵ قدرت خلغا نفوذ کردند. (۱)

در زمانیکه عالم اسلام، از هر طرف مورد تهدید و تعرض بود، در هیچیک از مالک اسلامی یکنفر پادشاه مقدر با فرمانفرمای مدبر وجود نداشت که با زور بازو یا به نیروی عقل از پیش آمدن سپاهای خانه براندار جلوگیری کند و نگذارد مالکی که چشم و چراغ دنیا^۶ آن عصر بود با پیکوب سم ستوران و حشی ترین قبایل آن زمان گردد، بلکه بر عکس زمام اختیار مسلمین در دست خلیفه^۷ بی‌کفایت و مفرضی مثل الناصر لدین الله و پادشاه غافل بی‌تدبیری مانند سلطان محمد خوارزمشاه بود که اغراض شخصی و خصوصیت‌های فردی ایشان بالآخره آتشی در عالم برافروخت که، خاندان هر دو را به باد داد و دود آن چشم^۸ فروزنده^۹ تمدن مشرق را یکباره کور کرد. (۲)

چنگیز که نام مغولی او تموچین است حدود سال ۵۴۹ هجری در مغولستان تولد یافت. پدرش یسوکای بهادر رئیس و خان قبیله قیبات از قبایل مغول بود. قبایل منوں به دودسته^{۱۰} جنگلی و صحرائی که چادرنشین بودند تقسیم میشدند. کار قبایل جنگلی ماهیگیری و صید حیوانات، و کار قبایل دوم

۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹ به اختصار

۲- تاریخ مغول، پیشین، ص ۱۴، با اندکی تغییر

دامداری بود. در قرن هفتم هجری، در جریان مبارزه، داخلی بین اعیان چادرنشین که به فتوval تبدیل شده بودند، تموجین پیروزی نمایانی کسب کرد و به مقام خانی و ریاست قبیله رسید. چنگیز که علاقه بسیاری داشت تا با ایران دوره خوارزمشاهی روابط سیاسی و اقتصادی داشته باشد، طی مهادله ایلخان و سفیران حسن نیت معاهمه‌ای منعقد نمود که ضمن آن طرفین تعهد کرده بودند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان هم را دشمن مشترک خود بدانند. پس از عقد این قرارداد، در حدود ۴۵۰-۵۰۰ میلادی از بازرگانان مغول با امته و کالاهای گرانبهای شهر اترار روی آوردند. در این موقع امیر اترار شخصی بود بنام ایتالحق، معروف به غایر خان که با ترکان خاتون مادر خوارزمشاه بستگی داشت. این مرد بی تدبیر، که چشم طمع به مال بازرگانان دوخته بود به خوارزمشاه اعلام کرد که آنها به قصد جاسوسی به ایران آمدند. با آنکه خوارزمشاه جواب داده بود که مواظب اعمال آنها باشد، غایرخان بدون آنکه به عاقبت کار بیندیشد، عموم بازرگانان مغول را به غیر از یک نفر که فرار کرد کشت و اموال آنها را ضبط نمود. پس از آنکه چنگیز به وسیله بازرگانان فواری از این واقعه شوم خبردار شد، سه نفر نماینده نزد خوارزمشاه فرستاد و ضمن انتراض بر این عمل وحشیانه، غایرخان را نزد خود فراخواند ولی خوارزمشاه به علت نزدیکی غایرخان با سران سیاه و ترکان خاتون وی را به چنگیز تسلیم نکرد بلکه فرستاد کان چنگیز را کشت و با این اقدام جنون آمیز، مقدمات حمله وحشیانه مغول را به ایران و دیگر ممالک اسلامی فراهم نمود.

لازم به یادآوری است که آباقا و جانشینان دیگر هولاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراف این سلسله (۳) در ایران سلطنت کرده‌اند سلسله سلاطین مغول یا ایلخانان میکویند و سلسله ایشان چون دیگر چندان ارتباطی با خوانین مغولستان نداشته و محکوم حکم دربار قراقوروم نبوده، سلسله مستقلی محسوب می‌شود، و از تاریخ جلوس آباقا در سال ۶۶۳ به بعد به تدریج نفوذ مغول و حکم خوانین اصلی مغولستان در ایران از میان میرود و جانشینان هولاکو راه و رسم سلاطین ایران را پیش می‌گیرند و در حقیقت یک طبقه از پادشاهان این مملکت به شمار می‌روند.

موقعیت زنان در عهد مغول و جانشینان آنها

بگفته مورخان، وضع و موقعیت زنان نزد مغولان به مراتب آزادانه‌تر از جوامع غرب بوده است. خاتونان و بانوان مغول حجاب و روگیری نداشتند، حتی بعد از گرویدن به اسلام نیز خانم‌های مغول کمتر به موضوع حجاب توجه نمودند. در این زمینه، نویسنده زندگانی شاه اسماعیل صفوی از حکایات مسطور در کتاب صفوی‌الصفا مطلبی آورده است که عیناً "نقل می‌شود. "... امین‌الدین گفت در زاویه شیخ نشسته بودم، ناگاه بگداد خاتون مشوشة و همسر پادشاه ابوسعید بیامد. شیخ روی بکردانید

و او را گفت: در خانه برو پیش زنان، اما فایده نداشت، او در آمد و به طرف دیگر بنشست، شیخ پشت به او کرد و روی با وزیر کرد. و چون سفره آوردند، شیخ یک لقمه به سلطان ابوسعید داد و یک لقمه به وزیرش غیاث الدین. بغداد خاتون نیز التماس کرد و شیخ التفات نمیکرد. پادشاه با وزیر به اشارت التماس میکرد که شیخ لقمه‌ای به بغداد خاتون دهد. پس بنناچار شیخ بدست چپ یک لقمه از پس پشت بداشت تا به بغداد خاتون دهنده، آنکه روی مبارک به سلطان ابوسعید کرد و فرمود: فرزند، اگر ترا گناهکاری در زندان باشد آن گناهکار شفاعت دیگری تواند کردن؟ شاه گفت: نه. شیخ گفت: اگون خدای تعالی گفت است که به روی نامحرم نظر کردن حرام است و خدمت سلطان پیش ما بدان آمده است که دعایی کنم از بهر شما، و چون من به نامحرم نظر کرده و گناهکار باشم دعای گناهکار چگونه مستجاب آید؟" (۴)

آنکه دویسته کتاب برای روش شدن مفهوم این حکایت توضیح مدهد که "... خاتونان و بانوان مغول بدون حجاب در انتظار ظاهر میشدند، خصوصاً" بغداد خاتون که چون معشوقه و صنم دلربای سلطان ابوسعید بود و سلطان وی را با رنگ و کوش فراوان از شهر نختین مطلعه گردانید و به ازدواج خویش درآورد...، با در نظر گرفتن چنین احوالی البته اهمیت رفتار شیخ و بی‌اعتنایی وی را نسبت به بغداد خاتون درستتر میتوان تصویر نمود. " (۵)

همسران بزرگان مغول، خصوصاً" زنان اصلی فرمانروا، برای خود خیمه اختصاصی داشتند و به زنان قسمت‌هایی از املاک سلطنتی و غنائم جنگی داده میشد. زنان مغول، نه تنها وقتی که رسماً فرمانروا بودند، بلکه حتی در موقع دیگر نیز در امور دولت دخالت میکردند. زنان خاتون‌دله خان نه تنها سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفتند، بلکه در مراسم انتخاب خان هم شرکت میکردند. موقعیت ممتازی که زنان نزد مغولان داشتند، در ایران بی‌ثابت نبود، چنانکه کلایه‌خود در سفرنامه خود ضمن گفتگو از خصوصیات تبریز می‌نویسد: در بعضی از کاروان‌سراها که در آنها وسایل و لوازم آرایش و عطربیات زنان فروخته میشود، زنان به دکان‌ها و حجره‌های آنان می‌ایند تا از آنها بخترند، زیرا این زنان عطر و روغن زیاد به کار میبرند.

بطور کلی، زنان حرم‌سرای مغولان و تیموریان نیز خلاف دوره‌های قبل، از حقوق و آزادی‌های بیشتری برخوردار بودند. در ضایعت‌های بزرگ ذریباری، خانم‌های دربار همواره حاضر بودند و پا بهای مردان در بزم‌ها میخوردند و می‌آشامیدند.

۴ - شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیم‌زاده، صفوی، ص ۲۵

۵ - منظور از شیخ در این حکایت، شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است که در نقطه‌ای بین آستانه و لاهیجان خانقه داشته و دارای مریدانی جان‌نثار و فداکار بوده است. غازان خان نیز از جمله کسانی بود که به زیارت شیخ رفت و به حضرتش سر سپرد. ناگفته نماند که شیخ صفوی نیز از مریدان شیخ زاهد بود و شیخ او را برای جان‌بینی خود تربیت و ارشاد می‌کرده است.

پس از حملهٔ مغول به ایران، بطور محسوس او شدت فشار برخی طبقات به زنان کاسته شد. در پاسای چنگیزی به لزوم همکاری زن و شوهر و رفع اختلافات داخلی خانواده‌ها اشاره رفت. زنان را وظیفه این بوده که در قبال شوهر، ترتیب و تنظیم خانه و مراقبت و پذیرایی از مهمانان، نگهداری از اموال خانواده، ساختن ظروف، چیدن پشم، باغتن پارچه، دوختن لباس، دوشیدن شیر، درست کردن غذا، نگاهداری گله و از این قبیل کارها را به عهده بگیرد. از جملهٔ تعالیم چنگیز دربارهٔ وظایف زنان در قبال شوهر باز هم مطالبی در شتاب مختلف آمده که طبق آن، زن باید که چون شوهر به شکار و لشکر پرداخته، او خانه را آراسته و مرتب دارد، چنانکه چون ایلچی یا مهمان به خانه فرود آید، همه چیز به ترتیب ببیند، و آتش نیکو ساخته، مایحتاج خان پرداخته باشد. لاجرم نیکانی شوهر پیدا گردانیده باشد، و نام او بلند کرده و در محافل چون کوه سرافراز گشته، نیکی مردان از نیکی زنان معلوم شود، و اگر زن بد و بی‌سامان باشد، و بی‌رأی و تدبیر، بدی مرد ازاو معلوم شود.

گویا در دورهٔ مغول مهریهٔ زنان بسیار بوده و این کار منکلاتی در خانواده‌ها بوجود می‌آورد، و در هنگام بروز اختلافاتی که منجر به جدایی می‌شود نیز زیاد بودن کابین، مرد را ناچار به ساختن با زن ناسازگارش می‌کرد. "پس از حملهٔ مغول و استقرار حکومت ایلخانان، در دورهٔ پادشاهی غازان، برای پایان دادن به اختلافات زناشویی و تسهیل در امر طلاق، غازان خان تعصیم می‌گیرد، مهریه و کاوین زنان را تا میزان زیادی تقلیل می‌دهد. غازان میگفت: اگر میزان مهر سنگین باشد، مرد از بهم پرداخت مهر جرات نمیکند زن ناسازگار خود را طلاق گوید و در نتیجه ناچار میشود عمری به اکراه و بی‌میلی با زن خود سر کند. به همین مناسبت او میزان کاوین را به نوزده دینار و نیم تقلیل داد تا هیچ چیز مانع طلاق و جدایی زن و شوهر ناسازگار نگردد. به عقیدهٔ غازان، زن و شوهری که یکدیگر را دوست دارند، به صد حیلت و اجبار، جداکردن آنان ممکن نیست، ولی اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متعدد باشد، بی‌کفت و کوی و اندیشه و مانع از اوجدا تواند شد، و نیز مردم را فرزندان باشند و مؤه و نت ایشان بر پدران بود. چون مال پدر به کاوین زن مستهلك گردد، وجه پرورش و مایحتاج فلان کار ایشان از کجا باشد؟" (۶)

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که در میان ایلخانان مغول، غازان خان "... زمام نفس خود را کاملاً" در دست داشت و هیچ حرکتی که نمایندهٔ شهوترانی او باشد، از او سر نزده، بلکه کسانی را که مرتکب بی‌ناموسی می‌شوند، به شدت مورد مواخذة قرار میداد. "... (۷) مارکوبولو که مدتی بین قبایل مختلف زیسته و از نزدیک با زندگی آنان آشنایی پیدا کرده است، اظهار نظر می‌کند که زنان مغول از لحاظ عفت و عصمت و وفا و وظیفه‌شناسی، در برابر شوهران

۶ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۳، ص ۳۶

۷ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۲۸۵

تالی ندارند. بیوفایی از نظر ایشان عیب بزرگ اخلاقی محسوب نمی‌شود. در مقابل، شوهران نیز نسبت به زنان خود صدیق و مهربانند. به این جهت همیشه در خانواده‌ها صلح و صفا برقرار است. از دهان زن‌ها هرگز حرف رشت شنیده نمی‌شود، پاک‌امنی و حجاب و حیاشان شایان توجه و قابل تحسین است، و خرجشان برای مرد‌ها زیاد نیست، بر عکس وجود آنها از لحاظ کارهایی که در خانه می‌کنند، برای مرد‌ها پر درآمد است. روی همین اصل وقتی مردی زن جدیدی می‌گیرد، به پدر زن خود هدیه‌ای میدهد که همیایه جهیز است. مارکوپولو اضافه می‌کند که: زنان آنچه را که برای شوهر و خانه‌شان لازم است، می‌خرند و آنچه باید بفروشند، می‌فروشنند، اسباب خانه و ترتیب آن، تمام و کمال درست زن است، و در نتیجه آنها اشیاء جزئی که در زندگی ساده صحراشیتی مورد استفاده‌منی باشد می‌سازند. در میان مغولان وظیفه زن بطور جداگانه مشخص بوده است. در مورد شغل زنان آمده است که راندن عرباه‌ها، قرار دادن چادرهای متحرک روی عرباه‌ها، و همچنین برپا داشتن آنها، دوشیدن گاوها، درست کردن کره و پنیر، دباغی پوست حیوانات و دوختن آنها با رسман بهدهد ایشان بوده است. زنان کفش و پوتین و انواع لباسها را میدوختند، نمد مالی نیز می‌کردند، و اطلاعات‌ها و خانه‌ها را با آن می‌پوشانیدند، و در این کارها بسیار ماهر بودند. طبق یاسای چنگیزی، هنگامی که مردان عازم جنگ و نبرد می‌شدند، زنانی که در اردو می‌مانندند همه کارهایی را نیز که مردان به عهده داشتند می‌باپست انجام میدادند.

رفت و آمد زنان در کوچه و بازار نیز نسبت به دوره‌های دیگر آزادتر و محترمانه‌تر بوده است. این بظوظه در این مورد می‌نویسد: زنان بازاریان و زنان مردان متوسط الحال به عرباهای سوارند و سه چهار کنیز دارند، که دامن لباسشان را به دست می‌گیرند. زن ترک نیز به همین وضع به بازار می‌آید. غلامانی که در ملازمت او هستند، گوسفندان، و شیری را که باید فروخته شود می‌آورند، و خاتون آن اجناس را در مقابل عطایات، معامله می‌کند، و بسا که شوهر خاتون هم همراه است، لیکن هر کس او را ببیند تصور می‌کند که از جمله پیشخدمت‌های زن است، زیرا که وضع او نسبت به وضع خاتون محقق می‌نماید.

در مورد پذیرایی زنان از میهمانانی که به خانه‌شان وارد می‌شده، راوندی در تاریخ اجتماعی خود نوشته است که "در ناحیه کامول که مفول‌ها آن را خامیل می‌گفته‌اند، و در حدود تبت قرار دارد، رسم چندین بوده که وقتی مسافری از راه مرسیده و مایل بوده در خانه‌ای استواحت گند، مرد آن خانه بیرون می‌رقصه و زن و دختر و خواهر خود را باقی می‌گذاشته تا هر نوع که میهمان بخواهد از او پذیرایی کنند، و تا هر وقت که در آن خانه می‌ماند، مرد به سر زندگی خود باز نمی‌گشت. از آن‌جا که مغولان به مبالغه عفت زن دلستگی و علاقه داشتند، منکوغا آن پس از فتح این منطقه، از این سنت دیرین جلوگیری گرد. اتفاقاً خشکالی سختی پدید گردید. مردم این ملای آسمانی را مطلع سه سال عفت و ترک روش دیرین شمردید و از خان تجدید رسم کهن را طلب کردند، خان از روی غصب گفت:

حال که شما اصول دارید به این بی‌شرافتی زندگی کنید بروید و زسوم رسوای خود را از سر گیرید. همه شادمان شدند و بار دیگر این رسم برقرار گردید. "(۸) زنان مغول برای انجام دادن اتفاق کارهای خود ایلچی به اطراف می‌فرستادند و سفارشات خود را جهت تهیه بعضی از ضروریات به وسیله ایلچی انجام میدادند. از جمله وقتی "... یک خانم مغول میخواست مثلاً به زنگ باهری که مقیم هرات بود دستور ساختن یک گوشواره یا انگشت بدهد، برای این کار ایلچی میفرستاد. هر یک نفر ایلچی به اندازه اهمیت آقا با خانم فرستنده خود، ندیمان و توکران و چاکان و انواع مردم اسلحه‌دار و مهتر و میرآخور و مکاری همراه میبرد. "(۹)

در مورد حرکت ایلچی خانم‌های مغول نیز مطلب جالبی آورده‌اند که بیان آن خالی از لطف نیست. وقتی خانم مغولی ایلچی خود را برای انجام دادن کاری اعزام میکرد، ایلچی محترم که گروه بزرگی از اوباش و اشرار و کوچه‌گردانهای مراغه و تبریز در موکب وی جمع شده بودند تمام وسائل حمل و نقل و تمام مخارج شام و ناهار و هزینه هر گونه تفريح و تفنن خود و همراهانش بر عهده اهالی دهات عرض راه بود. به قول خواندمیر، وقت بود که تا ده هزار نفر از مردم قلاش و کلاش در موکب ایلچی مجتمع بودند و گاه بود که ایلچیان از میزانان بینوا و سیبخت خود در دهات عرض راه عرق ختابی (۱۰) و رقصه^۱ ختنی می‌طلبیدند.

در ایران، پس از آنکه مغولان به حکم ضروریات اجتماعی و اقتصادی به اسلام گرویدند، فعالیت آنجنانی زنان محدود شد. زنان که روزگاری از اختیاراتی برخودار بودند، در حرم‌ها محدود و خواجگان و غلامان به توطئه و کنکاش علیه آنان مشغول شدند. دیگر زنان در جلسات مشورتی یا قوریلنتای شرکت نمیکردند و در حل و فصل فضایای سیاسی و اجتماعی دخالتی نداشتند. اما زنانی که مغول تسلط خود را بر ایران تشییب کرد کم نبودند زنانی که قدرتی می‌یافتند و در امور کشور دخالت میکردند و در بعضی توطئه‌های سیاسی نیز دست داشتند.

پس از درگذشت اوکتای قآل تا تشکیل قوریلنتای بزرگ و تعیین تکلیف جانشین وی، توراکینا خاتون زوجه اوکتای قآل زمام اختیار سلطنت را در دست گرفت و در حقیقت جانشین شوهر شد. چون بر سر جانشینی اوکتای اختلاف بسیار پدید آمد، توراکینا خاتون که زنی مدبره و زیرک و با سیاست بود تمام مساعی خود را صرف حفظ تاج و تخت جهت پسر خود گیوک کرد و مدت چهار سال و کسری از سال ۶۳۹ تا ۶۴۴ هجری، در مقابل مانع تراشی‌هایی که موجب تعویق تشکیل قوریلنتای بزرگ میشد مقاومت کرد و به دستیاری زنی محتاله از مردم مشهد طوس بنام فاطمه، به کوتاه کردن دست

۸ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۰

۹ - شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، پیشین، ص ۸

۱۰ - مقصود از عرق ختابی همان عرق است که در ایران، پیش از هجوم مغول این نوع عرق و سایر مشروبات تند را فقط به عنوان دارو استفاده میکردند.

دشمنان و جلب قلوب لشکریان مشغول شد و در صدد دستگیری و عزل کسانی که نسبت به ایشان سابقه خصوصت و کینه داشت، برآمد.

توراکینا خاتون برای رسیدت دادن سلطنت پسر خود گیوک و تشکیل قوربلاطی به جمیع اکناف و اطراف مالکی که تحت استیلای مغول آمده بودند ایلچیان فرستاد و سلاطین و امرا و بزرگان آن نواحی را به مغولستان احضار نمود. قوربلاطی انتخاب گیوک در کنار یکی از دریاچه‌های مغولستان به سال ۴۴۶ تشکیل یافت. بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نمایندگان مالک اطراف حاضر شدند اکثریت حضار جانشینی اوکنای را همچنانکه توراکینا خاتون میخواست به گیوک پیشنهاد کردند. توراکینا خاتون پیرو آیین مسیح بود، او از کودکی، اتابکی یعنی موظبت و تربیت پسر خود گیوک را به امیر قادق عیسوی واگذار شده بود که بهمین سبب بعضی از آداب مسیحی در میان مغول رواج یافت. (۱۱)

از دیگر زنان مقندر این عصر، سرقوتی بیگی، «زوجه» عیسویه تولوی خان بود که بزرگترین خاتون مغول محسوب میشد، و شاهزاده خانی باتدبیر و کفایت و کارдан و با عقل بود، او در رعایت یاسای چنگیزی و سیاستمداری و بخشش و کرم در ایام خود نظری نداشت و در نتیجه همین کیفیات، دل بیشتر لشکریان و امرای مغول را با خود یکی کرده بود، و اوکنای قآن پس از مرگ تولوی، همه وقت او و پسرانش را عزیز و محترم میداشت و در کارها به رای او عمل میکرد. این زن با آنکه پیرو کش مسیح بود، چنانکه اظهار تعصب نمیکرد و نسبت به رعایای مسلمان مالک چنگیزی به رافت رفتار می‌نمود، چنانکه مخارج تاسیس مدرسای را در بخارا داد و موقوفاتی جهت آن معین کرد و یکی از علمای بزرگ مسلم را به تولیت آن گماشت.

در تاریخ مغول، از زنانیکه در کار نه تخت نشاندن فرزندان خویش، و قبول نیابت سلطنت مسئولیت‌هایی را دارا بودند هر چند گاه یکبار سراغ داریم که با نفوذ خویش در دستگاه حکومت موجب تغییر و تحولاتی میشندند. در تاریخ کرمان در مورد یکی از زنان ایلخانان مطلبی این چنین آمده است که: در سال ۹۶۰ پس از مرگ ارغون خان، برادرش گیخاتو خان، از روم به آذربایجان آمد و افسر سلطنت بر سرنهاد و پادشاه خاتون را که «زوجه» او بود به سلطنت کرمان فرستاد. پادشاه خاتون را لقب صفوآلدین بود. حسن صورت و نیکویی سیرت را دارا بود. سلطان قطب الدین پدرش، او را در کودکی لیباس مردان پوشانیدی و نام او را سلطان حسن نام کردی. غیر از خواص او، کسی دیگر نمیدانست که پسر نیست. و در فضل و کمال مشهور عالم، دز فن خط نسخ، ناسخ خط این مقاله در زمان سلطنت او به کرمان، علما و فضلا را رعایت و احترام می‌فرمود، و غالب اوقات در مجلس او صحبت علمی داشته بیشد. شعر را نیکو میگفت.

من آن زنم که همه کار من، نکوکاری است
نه هر زنی به دوگز مقننه است کدبانوی
جمال طلعت خود را دریغ می‌دارم

از جمله زنان مقتدر در دوره ایلخانان میتوان ساتی بیک را نام برد که از سال ۲۳۹ تا ۲۴۱ هجری سلطنت کرد. انتخاب او بدین ترتیب بود که در زمان اقامت میرشیخ حسن کوچک در تبریز، شانزده نفر از بازماندگان خاندان چوبانی پیش امیر آمدنند و از او خواستند که بیک از افراد خاندان هولاکو را به ایلخانی، انتخاب کند. چون مردی نامی از آن خاندان باقی نبود، امرای هزاره‌ها و چوبانیان، ساتی بیک دختر اولجاپتو زن سابق امیر چوبان و خواهر ابوسعید را که با امیر شیخ حسن بزرگ صفاتی نداشت به این مقام برداشتند و به فرمان شیخ حسن چوبانی نام او را در خطبه و سکه داخل کردند و از خاندان خواجه رشید الدین فضل الله، رکن الدین شیخی و از فرزندان خواجه علیشاه، غیاث الدین محمد را هم به وزارت او گماشتند.

در میان ایلخانان متول، همسران بسیاری از ایشان آیین مسیحی داشتند و اغلب شوهرانشان را نیز به حمایت با گرویدن به این آیین تشویق میکردند. از جمله اباقاخان که مادرش دوقورز خاتون مذهب مسیحی داشت، او را که دارای کیش بودائی بود به مسیحیت راغب بود. هولاکو که در اواخر عمر، از امپراتور روم شرقی دخترش مریم را خواستار شده بود چون تا رسیدن این دختر، هولاکو درگذشت، لذا فرستادگان امپراتور روم شرقی بازگرداندن دخت امپراتور را صلاح نمی‌بینند و او را به عقد اباقا در آوردند و وی نیز قبل از ازدواج به خواهش آن دختر آداب تعیید بجا آورد و دین مسیح را قبول کرد.

اما در مورد اولجاپتو که مادرش عیسوی بود و او را ابتدا نیکلا نام نهاده بود عکس قضایای قبلی رخ داد. زیرا اولجاپتو پس از مرگ مادرش زوجه‌ای مسلمان اختیار کرد و این زن اولجاپتو را به اختیار مذهب اسلام تشویق نمود، و او با انتخاب نام خدابندۀ رسماً مسلمان شد و بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان، شعبهٔ حنفی از مذاهب اربعهٔ تسنن را پذیرفت.

بدین ترتیب زنان این دوره علاوه بر تعیین تکلیف در موضوع سلطنت، حتی در تغییر دین و آیین مردان نیز قدرتی بهم رسانده بودند. اما هر چه زمان می‌گذرد تغییراتی نیز در خلق و خوی و قدرت واراده و رفتار زنان مشاهده می‌شود، و مانند زمان غازان خان، کاخ‌های زنان خوانین و شاهزادگان تبدیل به دکه‌ای معاملات تجاری و ریاخواری می‌شود، و در زمان سایر پادشاهان نیز زنان بجای ابراز قدرت آشکار و ابراز شایستگی و جلب توجه امرا و بزرگان به اقتدار خود، اقدام به توطئه‌های خطرنگی می‌کنند و گاه جان خود را نیز در این راه از دست میدهند که به جای خود از آنها سخن خواهد رفت.

در زمان ایلخانان، خواجه نصیر الدین طوسی نیز نظریاتی در مورد زنان ابراز داشته که میتواند

بیان کننده، وضع بانوان در آن دوره باشد. خواجه نصیرالدین طوسی، از حسن و جمال زن بیمناک است و میگوید "... باید که جمال زن باعث نباشد بر خطبه عقد او، چه جمال را با عفت کمتر تقارن افتد. پس باید که از جمال بر اعتقاد بنیه اقتصار کند و در آن باب نیز دقیقه اقتصاد مرعی دارد." (۱۲) و در جای دیگر از تعالیم خواجه نصیرالدین طوسی آمده است که زنان باید از تنبلی دور باشند، چرا که تنبلی زن، سرجشمه تمام مقاوم است. او توصیه میکند که زن پیوسته مشغله کافی در خانه داشته باشد، زیرا اگر از ترتیب کارهای منزل فارغ باشد، همیت بر چیزهایی که مقتضی خلل منزل بود مفصول گرداند و به خروج و زینت به کار داشتن از جهت خروج، و رفتن به نظاره‌ها و نظر گردن به مردان بیکار مشغول شود تا هم امور منزل مختلف گردد و هم شوهر را در چشم او وقوعی و هیبتی نماند، و هم در اقدام بر قبایح دلیری نماید و هم راغبان را در طلب خود تحریص کند.

تعدد زوجات وزنبارگی و فساد

قبل از پرداختن به موضوع تعدد زوجات باید اشاره کنیم که قوم مغول به اقتضای زندگی بدوى خود موضوع نکاح آنچنانکه بعدها پیش آمد در میانشان معمول نبود، بلکه چند مرد با یک زن همبستر میشدند که در حقیقت همان چند شوهری است که قبلاً نیز در این کتاب به آن اشاره شد. برای تصاحب یک زن با زنانی که در حملات مغول به چنگ آنها میافتدند، هیچکس حق نداشت بدون کشتن شوهر آن زن، او را در اختیار گیرد. لذا افراد مغول برای آنکه زنان اسیر یا زنان دلخواه خود را تصاحب کنند، ابتدا شوهران آنان را به قتل میرسانیدند تا راه همبستری شان هموار شود. یکی دیگر از عادات مغول این بود که زنان پس از مرگ شوهرشان به پسر بزرگ او به ارث میرسیدند، و وارث میتوانست به جز مادر خود همه آنها را تصاحب کند. چنانکه زوجه هولاکو پس از مرگ وی به رسم مغول به پرسش اباقا خان رسید.

منقول زنان و هم Xiao بگان متعدد اختیار میکردند که به زبان خود آنان را قوما می‌گفتند "و عادت خنان ایشان این بود که بعد از غلبه بر پادشاه یا امیری و یا عقد اتحاد با او دختریا خواهرا و او را را کشته بودند زوجه او را به زوجیت می‌گرفتند، چنانکه چنگیز خان بهمین وضع رفتار میکرد و عدد زنان و هم Xiao بگان او را تا ۵۰۰ نوشته‌اند. "(۱۳) در میان اینهمه زن، هر کدام که نزد او تقریب داشت، فرزندانش نیز بر دیگر فرزندان سایر زنان تقدم داشتند. چنانکه در میان هفت یا ده پسر چنگیز تنها چهار پسر بسیجین بیگی، محترم‌ترین زن او مهم و معتر شده و پس از وفات پدر

۱۲ - اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ص ۲۱۶
بطور اختصار

۱۳ - تاریخ مغول، پیشین، ص ۸۴

زمام کارهای بزرگ را به عهده می‌گرفتند، معمولاً "زنی که اول از همه به خانه شوهر آمده بود نسبت بدیگران ارشدیت داشت.

در میان مغول کسی حق ازدواج با خواهر خود را نداشت، ولی اگر برادرشان میمرد، زن برادر را میتوانستند به زنی بگیرند، اینان برای هر ازدواجی عروسی مفصلی بربا میکردند.

با اینکه چنگیز همسران زیادی در حرم خود داشت اما در کار عیش و عشرت هیچگاه جانب اعتدال را از دست نمیداد و درازی عمر او و از دست ندادن هیچیک از قوای جسمانی و عقلانی اش تا دم مرگ بدون تردید بر اثر همین رعایت اعتدال بوده است، در حالیکه جانشینان او آنچنان دستخوش عشرت و نشاط و مزخرفات زندگی بودند که غالب ایام را به مستی و سستی می‌گذرانیدند.

جالب توجه است که قوم بیابانگرد مغول نیز همچنانکه در گذشته در موارد مشابه اشاره کردیم پس از رسیدن به ثروت بیکران، مانند همه اقوام منتمن، در فساد و خودپرستی فرو رفتد. بطوریکه

از سفرنامه مارکوبولو بر می‌آید قوبیلای قaan هر دو سال یکبار سفیران مخصوصی به اطراف و اکناف کشور گسلی میداشت، و آنان موظف بودند زیباترین و دلرباترین دوشیزگان حوزهٔ ماموریت خود را

گرد آورند و پس از آنکه آنان را از لاحاظ اندام و دهان و دندان و گوش و چشم و چهره مورد آزمایش قرار دادند، خیل مهربان را به دربار قaan ببرند و در آنجا مامورین مخصوص پس از مطالعات لازم،

کل سر سبد زیبارویان را بر میگزینند. ولی انتخاب نهایی در دربار صورت میگرفت، یعنی از میان

آنهمه مهربان فقط سی چهل نفر که از جهات مختلف ممتاز بودند و از حیث طرز تنفس، بوی دهان، آرامش خواب و عدم اعتیاد به خرناک، برگزیده و ممتاز بودند به گروه مهربان می‌پیوستند و در

آنجا به دسته‌های پنج نفری تقسیم میشدند و هر گروهی می‌بایستی شبانه روز در تالار مخصوص امپراتور آماده، کار باشند و دستور قaan را اجرا و تمايلاتش را برآورده سازند. پس از سه شبانه روز

گروه دیگری به جای آنان به خدمتگزاری می‌پرداختند. به این ترتیب می‌بینیم در دورهٔ مغول نیز پس از اسکان و شهرنشینی، طبقات بالای اجتماع دستخوش فشار و خودخواهی شدند. مخصوصاً در ایران، پس از آنکه این قوم به خاطر ضروریات اجتماعی و اقتصادی دین خود را تغییر دادند، موقعیت زنان نیز در حرم‌ها بکلی عوض شد.

در مورد عشت طلبی اوکتای قaan باید اضافه کنیم که وی "... در مدت هفت سالی که اردوی عظیمش به فتح اروپای شرقی اشتغال داشتند، تمام ایام خود را به عیش و کامرانی و شرابخواری گذراند.

اوکتای قaan در مدت اقامت خود در مغولستان نیز غالباً "به بیلاق و قشلاق و شکار و عیش و نوش مشغول بود، مخصوصاً" در شرب شراب افزایش میکرد و تقریباً دائم الخمر بود و همین

حال روز به روز بیشتر موجب ضعف مزاج او میشد، تا آنکه بالاخره بر اثر همین کیفیت در سال سیزدهم سلطنت خود یعنی در سنّه ۶۴۶ وفات یافت. (۱۴) از ایلخانان، اول جاتو نیز در شرب شراب و

شهرت رانی افراط میکرد، و بهمین جهت بسیار ضعیف شده بود، او در رمضان سال ۷۱۶ موقعي که در اطراف سلطانیه به شکار مشغول بود دچار پا درد سختی شد و اعتماد مزاجش رو به انحراف گذاشت، و در روزی که به حمام رفته بود در خوردن غذاهای لذید افراط کرد و بر اثر آن مرض شدت یافت و در ۲۸ رمضان آن سال در سلطانیه فوت نمود. قبل از اول جایتو، از جمله ایلخانیان، گیخاتو نیز علاوه بر ضعف نفس و اسراف و تبذیر فردی شرابخواره و عیاش و فاسق بود و در مدت سلطنت کوتاه خود بر اثر تعزز به عرض و ناموس مردم، همه را از خود رنجاند، او در حال متی از دادن دشنام به اطرافیان و محترمان نیز خودداری نمیکرد. گیخاتو در اثر اسراف و تبذیر در کارهای فق و فجور، خزانه را خالی ساخت، تا آنجا که به توصیه یکی از نزدیکان اقدام به نشر پول کاغذی چاوش کرد که با مخالفت مردم روپرورد. گیخاتو نیز در راه عیاشی و بی‌سیاستی و سست‌عقلی جان خود را از دست داد و در سال ۶۹۴ به قتل رسید.

و بشنوید از سلطان ابوسعید که "در حال متی علامه بزرگواری مانند قاضی عضدالدین ایجی را در محل جمع به رقص و اداشت، بیچاره قاضی امتنال امر کرد. شخصی او را گفت مولانا، تو رقص به اصول نمیکنی، زحمت نکش. مولانا گفت: من رقص به پرینگ (۱۵) میکنم نه به اصول. روزی دیگر همین سلطان سر بر زانوی مولانا گذاشتند بود و به شوخی اورا گفت: مولانا تو دیوثان را چه باشی؟ گفت متنگا. و حکایات عدیده دیگر که همه در عین ملاحظ و لطف، نماینده حس استهزاپی است که رندان آن زمان در مشاهده وضع ناگوار روزگار از خود ظاهر ساخته‌اند." (۱۶) و می‌بینیم که هر چه از ابتدای کار مقول دورتر می‌شوند. جانشینان این قوم در اثر قدرت و ثروت، نسبت به مصالح و مسائل مملکتی بی‌اعتنای، اما به عیش و عشرت و شرابخواری و فق و فجور و زنبارگی علاقمند می‌شوند، آنچنانکه نه صلاح ملک و ملت را می‌شناستند و نه حرمت بزرگان و داشمندان و علماء را یا سیاست دارند، و اما در میان ایلخانان عشق سلطان ابوسعید به بنداد خاتون و سهیں دلستگی او به دلشاد خاتون و ماجراهایی که ایندو و عشق در تاریخ ایلخانان دارد خود فصلی است مستقل و بی‌آمدگاهی آن، کتابی است خواندنی. (۱۷) ماجرا بطور مختصر از این قرار است که امیر چوبان (۱۸) دختری داشت بنام

۱۵ - یعنی حسب الامر

۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۵

- ۱۷ - بخاطر دارم که چندین سال پیش، رمان‌های تاریخی بنداد خاتون و دلشاد خاتون، هر دو کتاب‌های بسیار جالبی بودند که در ایران منتشر شد. این دوران در آن روزها طرفداران بسیاری پیدا کرد، اما متأسفانه امروزه هیچگدام از این کتابها در دسترس نیست و برای فروش عرضه نمی‌شود، مؤلف ۱۸ - امیر چوبان را ابوسعید، بدرو آغا خطاب میکرد و از افراد بسیار نزدیک به سلطان بود، ابوسعید دست او و پسرانش را در کارها به کلی بار و آزاد گذاشتند بود، چنانکه دمشق خواجه پسر امیر بقیه در صفحه بعد

بغداد خاتون که در حسن و جمال شهرتی به کمال یافته بود، او را در تاریخ ۷۲۳ امیر شیخ حسن، پسر امیر حسن گورکان جلابر که بعداً به شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن ایلکانی معروف شده در عقد ازدواج خود گرفته بود. سلطان ابوسعید که در این تاریخ قریب بیست سال داشت فریفته، جمال بغداد خاتون و مایل به تزویج او گردید و در مدتی که گرفتار عشق او شده بود به کلی از فکر سیاست مملکت دورافتاد و به غزل‌سرایی در وصف دختر امیر چوبان و سوزوگداز در فراق او ایام رامی گذراند. (۱۹)

به موجب یاسای چنگیزی هر زنی که منظور نظر خان قرار گیرد شهر باید اورا طلاق گفته به خدمت خان روانه دارد. ابوسعید برای رسیدن به این مطلوب کسی را محروم‌اند پیش امیر چوبان فرستاد و سر خود را فاش کرد. این نکته امیر چوبان را متغیر کرد و برای آنکه شاید انصراف خاطری ابوسعید را فراهم شود بغداد خاتون را با امیر شیخ حسن جلابر به قراباغ فرستاد و به این تدبیر دختر را دور کرد. اما ابوسعید دست از سودای خود برونداشت و پیشتر از پیش خود را گرفتار عشق دید و چون بی‌میلی امیر چوبان را نسبت به طرحی که پیشنهاد او کرده بود حسن نمود، برآن امیر صدیق متغیر شد و رکن مائی وزیر نیز در دامن زدن آتش این خصوصت سعی کرد و دمشق خواجه را که نیابت مهمان خاصه ایلخانی به عهده^{۱۹} او بود در چشم ابوسعید مستبد و مستقل جلوه داد.

امیر چوبان وقتی در خلوت از ابوسعید موجب تغییر مزاج او را نسبت به خود پرسید، ابوسعید از دمشق خواجه واستبداد و تسلط او شکایت کرد و آن را برخلاف وظیفه دولتخواهی شمرد. چوبان پسر را مورد عتاب قرار داد و علت این حرکت را پرسید. دمشق خواجه گفت من بر خود گناهی نمی‌بینم و تغییر مزاج سلطان را هم علتنی جز سعادت مائی وزیر نمی‌شناسم. امیر چوبان مائی وزیر را با خود به خراسان برد و زمام امور وزارتی بکسره در دست دمشق خواجه قرار گرفت، و این مسئله علاوه بر تولید ملات در خاطر ابوسعید، امرای دیگر را هم به حسد و امیداشت، چنانکه پیوسته از دمشق خواجه پیش ابوسعید سعادت میکردند و در صدد استیصال او بودند.

دشمنان دمشق خواجه فرست را غنیمت شمرده، در موقعی که امیر چوبان در خراسان و پس از دیگر او در روم و گرجستان و هرات سرگرم حکومت یا دفع مخالفین بودند، به ابوسعید خبر دادند که دمشق خواجه با یکی از همخواهگان خاصه ایلخانی که در قلعه سلطانیه است راه دارد و به سلطان

چوبان در غیاب پدر که غالباً^{۲۰} به سرکشی اردوهای ولایات و حفظ حدود و شور مشغول بود ملازم پایتخت و نایب کل امور ملکتی گردید و چون در همین ایام موقعی که ابوسعید از زنجان به اران آمده بود دولتدی زوجه، امیر چوبان که خواهر ایلخان بود فوت کرد، ابوسعید خواهر دیگر خود ساتی بیک را در ۲۵ ربیع ۲۱۹ به ازدواج امیر چوبان درآورد و او را به اوج اقتدار خود رساند و امیر چوبان نیز خالصاً "مخلصاً" به ایلخان خدمت میکرد.

۱۹- این بیت از یکی از غزلیات سلطان ابوسعید است در همین موضوع:
بما به مصر دلم تا دمشق جان بینی
که آرزوی دلم در هنای بغداد است

بی اعنتاست و جز خیال عصیان اندیشه‌ای در خاطر نمی‌بزد. ابوسعید کسان به تحقیق قضیه گماشت و در شنی که دمشق خواجه به دیدار مشوشه به قلعه رفته بود سلطان را خبر کردند و ابوسعید فرمان قتل او را صادر کرد، و فرمان داد که در شهر و میان مردم کشته شدن امیر چوبان را نیز شهرت دهد و سر جمعی از زدزان کرد را که در همان آیام به سلطانیه آورده بودند به جای سر امیر چوبان و پاران او در شهر بگردانند. دمشق خواجه که پهلوانی دلیر بود از قلعه سلطانیه گریخت، ولی امراء که به تعقیب او رفته بودند دستگیرش کردند و به فرمان ابوسعید، او را در پنجم شوال سال ۷۲۷ کشته، سرش را از قلعه سلطانیه آویختند و اموالش را به ثاراج بردنند. (۲۵)

چون امیر چوبان از قتل پسر اطلاع یافت، نامه‌ای به ابوسعید فرستاد مشعر بر آنکه اگر پسر من راه عصیان و ناقفرمانی رفته بود به سزا خود رسید، بندۀ همچنان بر سر صدق و خدمتگزاری باقیست. ولی امرا ابوسعید را از خیال کینه‌کشی و اقتدار امیر چوبان ترساندند و ابوسعید از بیم امیر چوبان را به عجله به پایتخت احضار کرد و از طرفی دیگر به امراء همراه او محرامنه دستور داد که چوبان را دستگیر کنند. اما امراء مذبور که با امیر چوبان پیمان وفاداری داشتند زیرا این بار نرفتند و امیر را از کیفیت واقعه مستحضر ساختند. امیر چوبان با پسر خود امیر حسن و امراء دیگر مشورت کرد، امیر حسن گفت خراسان در دست ماست و عواید فارس و کرمان نیز به ما میزسد. تیمورتاش روم را در تصرف دارد و امیر محمود برادر دیگر ما گرجستان را. صلاح در اینست که از اولوس چفتانی باری بطلبیم و انتقام خود را از ابوسعید بکشیم، امیر چوبان این رای را پسندید و به دلیرخ خود مفرود شده گفت کسی که در عراق با من تاب مقاومت داشته باشد نیست، به پایتخت میروم و خود، گار را یکسره میکنم، سپس به قتل صائب وزیرکه او را مایه این فساد میدانست امر داد و خود با هفت تومان (هر تومان ده هزار است) لشکر که همراه داشت به قصد عراق حرکت کرد.

ابوسعید که از هیبت چوبانیان بر خود میلرزید فرمان‌هایی چند در دفع پسران امیر چوبان و قلع ماده^{۲۶} ایشان صادر نمود و خود نیز از سلطانیه‌ها لشکری بیرون آمده به قزوین نزول کرد و امراء سرحدی نیز هر کدام با اقشونی به مدد او حركت نمودند. امیر چوبان در مشهد طوس امراء خویش را به وفاداری نسبت بخود قسم داد و با ایشان به سutan آمد و در آن شهر به زیارت عارف معروف شیخ رکن الدین علاء‌الدوله سعنانی رفت و در مجلس او پیار دیگر پیمان خود را با امراء همراه تجدید نمود و از علاء‌الدوله التماس کرد که ابوسعید را ملاقات کند و آتش غصب او را به آب نصیحت فرو نشاند و مراتب وفاداری امیر را به عرض او برساند و از او بخواهد که محركین قتل دمشق خواجه را به امیر چوبان بسپارد تا به وسیله سیاست ایشان این فتنه خاموش شود. علاء‌الدوله التماس امیر چوبان را پذیرفت و نزد ابوسعید رفت و سعی بسیار کرد که میان سلطان و امیرالامرا، را التیام دهد،

۲۶ - ملاحظه میفرمایید که شعله‌این آتش از کجا بزمیخورد، و چکونه عشق‌های هوسل‌لود پادشاهان مملکتی را بهم میریزد.

لیکن ابوسعید با اینکه علاوه‌الدوله را به احترام پذیرفت مسئول او را اجابت ننمود و امرای همراه چویان نیز عهد شکنی کرده به اردوان ایلخانی پیوستند و امیر چویان پس از مرخص کردن ساتی بیک (۲۱) زوجه خود، از راه بیابان فوار نمود و از طریق طبس خود را به کنار مرغاب رساند. ابتدا خیال داشت به ماروا النهر و ترکستان رود ولی از رفتن به آنجا پشیمان شده به خیال پناهندگی به ملوک بیوفای کرت پیش غیاث الدین رفت، غیاث الدین ابتدا مقدم اورا گرامی داشت ولی چون در همان ایام از طرف ابوسعید امری دایر بر قتل امیر چویان به او رسید، آن امیر نامی را با پسر خردسالش جلاوه‌خان که از خواهر اول ابوسعید بود دستگیر کرد و مصمم قتل ابیان شد، امیر چویان پس از ملامت غیاث الدین چون قتل خود را مسلم دید ازاوسه خواهش کرد. اول آنکه سراور را از تن جدا نکند، و اکر خواهد که از کشته شدن او نشانی به اردوان ایلخانی فرستد، یک انگشت اورا که دو سر داشت قطع کرده روانه نماید. دوم آنکه پسر اجلوه‌خان را نکشد و او را به خدمت ابوسعید فرستد تا شاید بر جوانی او رحم آورد و او را به قتل نرساند. سوم آنکه نعش او را به مدینه طبیه بفرستد، ملک غیاث الدین این تقاضا را پذیرفت و امیر چویان را کشته، انگشت او را به نشانی پیش ابوسعید فرستاد و آن نشانی را که در محرم سال ۷۲۸ به اردوان ایلخانی سلطان که در قراباغ بود رسید به امر ایلخانی در سر ارد و بازار آویختند.

در مدت پریشانی احوال امیر چویان و پسران او، سلطان ابوسعید عشق خود را به بغداد خاتون فراموش نکرد، بلکه قاضی القضاط را پیش امیر شیخ حسن جلاوه‌خان فرستاد و او را به طلاق گفتن بنداد خاتون مجبور کرد، و پس از انتقامی ادت شرعی، آن خاتون را به ازدواج خود درآورد و به آرزوی دیرینه رسید و بغداد خاتون به لقب خداوندگار ملقب گردید. (۲۲)

و اما موضوع به همین جا پایان نمی‌پذیرد، ولین رشته سردار از دارد، و خواهیم دید که عاقبت بوالهوسی‌های سلطان چه پیامدهایی خواهد داشت. ملک غیاث الدین که باعث قتل امیر چویان بود، پس از انجام کار ننگیانی که آن را خدمت به سلطان می‌شمرد در زمستان سال ۷۲۸ به عزم اردوان ایلخانی حرکت نمود و چون به ری رسید شنید که بغداد خاتون به عقد ابوسعید درآمده و در مراج سلطان نفوذ کلی دارد، از ترس به هوات کسی فرستاد و جلاوه‌خان را که در خراسان بود به قتل رساند و خود به قراباغ رفت. (۲۳) و تصور میکرد ابوسعید او را پاداشی نیکو خواهد داد و او را چنانکه وعده کرده بود به همخواهگی با یکی از شاهزاده خانم‌های ایلخانی و تصرف املاک اتابکان فارس نایل خواهد ساخت. لیکن بغداد خاتون ابوسعید را به توقيف او واپاشت، وامر شد که جسد امیر

۲۱ - ساتی بیک خواهر سلطان ابوسعید و همسر امیر چویان بود.

۲۲ - تاریخ مخول، پیشین، ص ۳۴۵ به د.

۲۳ - همانگونه که قبل از نیز آمد، جلاوه خان پسر خردسال امیر چویان، و در حقبت خواهیزاده، ابوسعید بود.

چویان و جلاو خان را به احترام از خراسان بهادرند و بغداد خاتون پس از ورود آنها اجساد را باز دیگر غسل داد و بعد از اجرای آداب مذهبی نعش پدر و برادر ناتنی را با کاروانی مخصوص به حجار فرستاد و ابوسعید از کیسهٔ خود چهل هزار دینار مخارج این کاروان را پرداخت و اجساد را در روز عید قربان در حرم کعبه طواف دادند، و پس از آنکه عموم حجاج بر آنها نماز گزاردند، در مدینه، قرب مزار خلیفه سوم و حضرت امام حسن به خاک سپردند.

بدنبال ازدواج بغداد خاتون با سلطان ابوسعید، و نفوذی که این زن در سلطان داشت موجب شد تا انتقام خون پدر و برادران بغداد از محکمان و قاتلان آنان گرفته شود، اما باز هم این عشق و ازدواج ماجراهای دیگری بدنبال داشت. بدین ترتیب که در سال ۷۳۱ جمعی از مغرضین به ابوسعید اطلاع دادند که امیر شیخ حسن جلایر، با زوجهٔ سابق خود بغداد خاتون مکاتبهٔ پنهانی دارد و غرض ایشان این است که سلطان را به قتل برمانند. ابوسعید امر به دستگیری امیر شیخ حسن و صدور حکم قتل او داد، ولی عمهٔ ابوسعید که مادر امیر شیخ حسن بود وساطت کرد و سلطان به وساطت عمه از سر خون او در گذشت ولی حکم کرد که او در پیش چشم سلطان نماند و در پیکی از نقاط دور دست محبوس باشد. بهمین جهت امیر شیخ حسن را با مادرش در قلعهٔ کماخ که از قلاع روم و در یک روز راه فاصله ارزنجان بود محبوس کردند و بغداد خاتون از چشم ابوسعید افتاد، اما اندکی بعد چون بیگناهی او ثابت شد ابوسعید مغرضین را به قتل رساند و بغداد خاتون را مجدداً منظور نظر خویش فرار داد و دو سال بعد ابوسعید دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه (۲۴) را به ازدواج خود درآورد.

در سال ۷۳۳، خشم و غضب سلطان ابوسعید نسبت به امیر شیخ حسن جلایر، شوهر قبلى بغداد خاتون نیز فرو نشست و او را از حبس مستخلص ساخته و به عنوان حکمران به روم فرستاد و تا تاریخ فوت ابوسعید، وی در این شغل باقی بود. در سال ۷۳۶ زمانی که سلطان ابوسعید با لشکری عظیم جهت دفع اوزیگ خان پادشاه دشت قبچاق عازم ازان و آذربایجان بود، به مناسبت گرفتی و عفو شدن در ازان مربی شد و در تاریخ ۱۲ ربیع الآخر آن سال در حدود شروان جان سپرد و جسد او را به سلطانیه آورده و در گنبدی که در حوالی آن شهر، خود ساخته بود دفن کردند. اطیاب ابوعسید در حال احتضار در مزاج او آثار سم احساس کردند، و غالب مورخین نیز بر این عقیده ناند که سلطان بعد از تزویج دلشاد خاتون، وار نظر اندختن بغداد خاتون، این زن که از سلطان بر اثر گشتن پدر و برادران خود کینه در دل داشت، او را مسوم کرد، و یکی از خواجہ‌سرایان ابوسعید که از این واقعه با خبر بود، اندکی بعد از فوت ابوسعید، بغداد خاتون را به امر جانشین او در حمام به قتل رساند. سلطان ابوسعید شعر میگفت و سازنیکومی نواخت و گرچه چندان متخصص نبود اما بر اثر حقطی و طوفانی که در سال ۷۱۹ در غالب بلاد او پیش آمد، امرداد خم‌های شراب را در همه جا خالی

کردند و شرابخانه‌ها را بستند و خرابات‌ها را خراب نمودند، و فقط در هر ولایتی جهت خارجیان یک میخانه باز ماند. (۲۵) غالب است که چنین سلطانی، به یک قحطی و طوفان، شرابخواری را تحریم و منع میکند، اما در عشق یک زن فتنه‌گر، مملکتی را به آتش می‌کشد، بسیاری را از بین میبرد و خود نیز در اثر عواقبی که این چنین عیاشی‌ها دارد به دست زنش مسموم میشود. دلشاد خاتون هم که بعد از مرگ ابوسعید به عراق عرب گریخته بود، بعد از ازدواج با امیر شیخ حسن، شهر سابق بنداد خاتون تن داد. شیخ حسن به جزای رفتاری که ابوسعید با همسر وی بنداد خاتون گرده بود، دلشاد خاتون، «زوجه» سلطان متوفی را به عقد خود درآورد تا هم انتقامی از ابوسعید کشیده باشد، و هم اگر دلشاد خاتون از ابوسعید حامله باشد و پسری بیاورد کسی دیگر آن را آلت داعیه، ایلخانی قرار ندهد و موجب زحمت امیر شیخ حسن نشود. امیر شیخ حسن مدت هفده سال در عراق عرب به استقلال سلطنت کرد و چون دلشاد خاتون زوجه، سابق ابوسعید را در ازدواج داشت و اصلاً نیز از ایل جلایر مغول و از جانب مادر هم از نژاد ایلخانان بود خود را از هر کسی بیشتر لایق مقام ایشان می‌شمرد. در مدت سلطنت مستقل شیخ حسن بزرگ در عراق، غالب امور را دلشاد خاتون زوجه، مدبره او اداره میکرد و این زن که تا دو سال قبل از فوت شوهر خود می‌زیست، در بنداد به تربیت شرعاً و آبادی شهر و اشاعه خیرات و میراث اشتغال داشت، و یک قسمت مهم از دیوان خواجه سلمان ساوی مدارج این خاتون است. بعد از وفات شیخ حسن در سال ۷۵۷، پرسش معزالدین اویس که از دلشاد خاتون در سال ۷۳۹ بدنیآمده بود به جای پدر به امارت رسید و بعد از شیخ حسن از مشهورترین امرای جلایریه شد. بهر حال گرچه ابوسعید، نه از بنداد و نه از دلشاد هیچکدام بذرستی خیری ندید، اما شیخ حسن که مورد ظلم قرار گرفته بود، عاقبت بخیر شد و سعادتی یافت. از جمله افراد دیگری که در تاریخ ایلخانی جان در راه زن دادند یکی نیز شیخ حسن کوچک معروف به شیخ حسن چوبانی است. او که در سال ۷۴۴ قشونی به همراهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امرای روم به تسخیر بلاد این سرزمین فرستاده بود در اثر شکست آنان، یعقوب شاه را امر به حبس داد. عزت ملک زوجه، شیخ حسن که با یعقوب شاه ارتباط نامشروع داشت تصور کرد که شوهرش، معمشوق او را باین دلیل، و آکاهی از رابطه با وی زندانی کرده است، بهمین خاطر برای پرده‌پوشی بر اسرار خود با دو سه زن از محارم حرم همdest شده در شب سهشنبه ۲۷ رجب سال ۷۴۴ شهر را به وضع نگینی کشت، اما خود نیز همچون بنداد خاتون دیری نباشد و پس از دو سه روز با روش شدن کیفیت قتل شیخ حسن چوبانی، بیاران او عزت ملک را گرفته کشتند و اجزاء او را با کارد قطعه

۲۵ - غازان خان نیز یکبار موجب حکمی، شرب شراب و بدمنته در شارع عام را قدغن کرد و مقرر نمود که متعدد را در گذرگامها بگردانند و به درخت بیاپیزند. معروف است که این درخت را در شیراز، «عامه» مردم عروس مستان میگفتند.

قطعه کرده خوردن . (۲۶)

سلطان ابوسعید در واقع آخرین سلطان مقدار دوره^۱ ایلخانی بود، و همانگونه که این خلدون نیز معتقد است، همیشه قوم مهاجمی که از یک زندگی سخت به ناز و نعمت و ثروتی میرسد عادات گذشته خود را ترک میگوید و به عشرت و تجمل روی میآورد. آنچنانکه از حمله^۲ غافل تا پایان دوره^۳ ایلخانی، مطالب نشان میدهد که اسراف و تبذیر، شهوت‌رانی‌ها و لذات نفاسانی در این زمان نیز موجب شد تا سلاطین از بزرگان و امراء‌ای که برای آنان مفید بوده‌اند دوری جویند و در محاذی عیش و عشرت با یاران و همراهان نامناسب همنشین شوند و به سبب شهوت‌رانی وضع سهه و لشکر و ملکت تباہ شود و بر هوس‌رانان نیز فساد و بدبهختی و عاقبتی شوم به ارمنان آورد. در هر سلسله‌ای این مرحله پیش و فرسودگی دولت است که راه را بر دشمنان آنان هموار می‌سازد تا گروهی دیگر و قومی دیگر رشته امور را بدست گیرند. تا چه زمانی آنها نیز بعد از رسیدن به قدرت راهی را انتخاب کنند که به فسادشان انجامد.

* * *

فترت بین دورهٔ ایلخانی و دورهٔ تیموری

بعد از مرگ سلطان ابوسعید، ممالک ایلخانی بدست امرای بزرگ به قطعاتی چند مجزا گردید و در بیست سالی که بین مرگ او و نابود شدن آخرین نامزدهای ایلخانی فاصله شده است، در نقاط مختلف ایران پنج سلسله روی کار آمدند که عبارت بودند از:

- ۱- سلسله امرای ایلکانی یا آل جلایر از ۷۴۰ تا ۸۱۳ در بغداد و عراق عرب
 - ۲- سلسله امرای چوبانی از ۷۴۴ تا ۷۵۹ در آذربایجان و اران
 - ۳- سلسله آل مظفر از ۷۹۵ تا ۸۴۰ در فارس
 - ۴- خاندان اینجو از ۷۴۲ تا ۷۵۸ در فارس
 - ۵- سربداریان از ۷۲۸ تا ۷۸۸ در سبزوار و نواحی آن
- سلسله‌های دیگری نیز در دورهٔ فترت به ظهور رسیدند که هیچگدام آنها اهمیت سیاسی و اقتدار ملکی بهم نرساندماند. آنها عبارتند از:

- ۱- اتابکان سلفوری یا اتابکان فارس
- ۲- اتابکان لرستان
- ۳- اتابکان هزد
- ۴- قراختائیان گوغان
- ۵- آل کرت در هرات

این سلسله‌ها یا بدست یکدیگر منقرض شدند و یا امیر تیمور گورکان اساس دولت آنان را در هم پیچید.

گرچه در دوران فترت از مطالبی که پیرامون وضع زنان و حرم‌سراداری پادشاهان و عیش و عشرت آنان باشد نکته‌های با اهمیت وجود ندارد، اما به مصدق امثت نعمونه خروار است، کوچکترین مطالب موجود هم میتواند اطلاعاتی در زمینهٔ مورد بحث در اختیار قرار دهد. بهمین جهت بطور پراکنده مطالب آمده در تواریخ و اسناد را هر چند به اختصار باشد در اینجا می‌آوریم.

وضع زنان در دوره فترت

آنچنانکه در بروخی دوره‌ها دیدیم و به وضع زنان آگاهی یافتیم، در دوران فترت این طبقه را از نظر اجتماعی در یک حالت اعتدال نسبت به گذشته‌ها می‌یابیم. چنانکه بعد از دوره ایلخانی تا تشکیل دولت تیموری زنان متعددی یا خود قدرت را در دست داشتند، و یا مشاور همسرانشان در اداره امور ولایات بودند. در زمان مشهورترین سلسله‌ایام فترت یعنی سلسله آل جلاپریا ایلخانیان، امیر شیخ حسن بزرگ که مدت هفده سال، از ۷۴۰ تا ۷۵۷ در عراق عرب بالاستقلال سلطنت کرد، پیشرفتیش بیشتر مدیون زوجه باکفایش دلشاد خاتون بود. همانگونه که میدانید و قبل "نیز آمد، دلشاد خاتون پس از مرگ ابوسعید، در حالیکه از وی باردار بود به عراق عرب متواری شد، و پس از مدتی شیخ حسن بزرگ یکی بدلیل انتقام کشی از سلطان ابوسعید که در مورد بغداد خاتون به او ستم روا داشته بود، و دیگر به خاطر اینکه دلشاد خاتون فرزندی در شکم داشت، دلشاد را به عقد ازدواج خود درآورد تا اگر این فرزند پسر باشد دیگران با مستمسک قواردادن آن پسر موجب زحمت او نشوند. و باز قبل "نیز اشاره کردیم که "در مدت هفده سال سلطنت مستقل شیخ حسن بزرگ در عراق غالب امور را دلشاد خاتون زوجه مدبره او اداره میکرد، و این زن که تا دو سال قبل از فوت شوهر خود میزیست در بغداد به ترتیب شعراء و آهادی شهر و اشاعه خیرات و میراث اشتغال داشته، و یک قسمت مهم از دیوان خواجه سلمان ساوجی مداعیح این خاتون است". (۱) مرگ این زن که در حادثه‌های بزرگ بسیاری از دوره ایلخانیان تا زمان آل جلاپری شرکت داشت در سال ۷۵۵ اتفاق افتاد.

بعد از مرگ ابوسعید، فرزندان امیر مظفر، دریزد و کرمان استقلال بهم رساندند، و پسر امیر مظفر یعنی امیر مبارزالدین محمد در سال ۷۴۵ قیام کرد و از آن تاریخ اساس سلسله‌ای را ریخت که بعدها بر فارس نیز استیلا یافتند و به نام سلسله آل مظفر معروف شدند و تا سال ۷۹۵ استقلال و شوکتی داشتند.

در دوره اقتدار آل مظفر زنان را در دو چهره و دورفتار متضاد می‌بینیم، یکی در اوان قدرت یافتن است که زنان همراه با مردان سلاح بر میگرفتند و در جنگها وستیزها شرکت می‌جستند، و دیگر دوره‌ای که بسیار سخن از فناد زنان رفته است. در تاریخ آل مظفر آمده است که وقتی امیر بدرالدین ابوبکر و خواهر بزرگش متوجه اردوی الجایتو بودند جمعی راه را برایشان کرفتند. در آن زمان امیر مبارزالدین پسر امیر مظفر که سیزده سال داشت و سیله خواهersh تشجیع و تشویق شد تا به مهاجمان به مبارزه بپریزد. در این ستیز جمعی از زنانی هم که همراه خواهر امیر مبارزالدین بودند، همه به طریقه مردان، سلاح بستند و خود را به مهاجمان زدند و ایشان را منهزم گردانیدند. حتی همین

زنان شجاع بعضی از آنان را کشتند و سرهایشان را همراه خود به اردو بردند و از جانب الجایتو مورد نوازن قرار گرفتند.

شاهزاده خانم گردوجین نیز از جمله زنانی است که در دوره «خاندان اینجو و آل مظفر قدرتی بهم رساند و لیاقت و شایستگی خود را بروز داد، زمانی که سلطان ابوسعید به تخت ایلخانی نشست، شاهزاده خانم گردوجین، دختر ایش خاتون و منکوتیمور، یعنی زوجه «سیورغمتش قراختایی را منظور نظر قرار داد و به پاس صداقت و دولتخواهی و کفایتی که این زن در رسیدن ابوسعید به تخت ایلخانی داشت در ابتدای سال ۱۷۱۹ او را نامزد حکومت فارس گرد و گردوجین به عزت تمام به قرارگاه اجدادی آمد و چون زنی عاقل و باتدبیر و خبردوست بود به اشاعهٔ عدل و ساختن ابتههٔ خیریه و بذل و بخشش پرداخت و قریب به دوازده مدرسه و رباط و بیمارستان و مسجد و سد ساخت و موقوفات بسیار بر آنها جاری گرد، و چون هدایا و تقدیمهای گرانایه به خدمت ابوسعید فرستاد، ایلخان با صدور فرمان ترخانی او را از پرداخت مالیات نیز معاف گرد. (۲)

شاه شجاع و شاه محمود از این سلسله نیز به تحریک زنی کارشان از محدودهٔ محبت برادری، به دشمنی و خصوصیت کشید. شاه محفود که دختر امیر غیاث الدین یکخسرو اینجو یعنی خان سلطان را در حوالهٔ نکاح داشت، قصد نمود تا برای اقتدار پیشتر، دختر سلطان اویس را نیز در عقد ازدواج خود درآورد. اما وقتی خان سلطان با آن حادث شدید زنانماش متوجه این منظور شد مزاحلاتی به شاه شجاع نوشت و به او وعده داد که اگر به جانب اصفهان حرکت کند شوهر را گرفته تسليم او نماید و دروازه‌های اصفهان را بر روی او بگشاید، به علاوه او را از بایات حرکت لشکر سلطان اویس به عزم عراق ترساند. شاه شجاع در سال ۱۷۶۸ به اصفهان رسید و در بیرون آن شهر مقام گرد. خان سلطان هر قدر خواست به تحریک و دسیسهٔ قشون طرفین را به چنگ ودادار توفیق نیافت. (۳)

خان سلطان که شعلهٔ انتقامخواهی در وجودش همچنان زبانه می‌کشید بار دیگر باب مکاتبه با شاه شجاع را مفتتح نمود و بقدرتی در این کار جد و جهد به خرج داد که بار دیگر شاه شجاع به خیال استیصال برادر عازم اصفهان گردید... و چون شاه محمود این بار دریافت که علت‌العلل تحریک لشکرکشی شاه شجاع، زوجه‌اش خان سلطان اینجوست آن خاتون را به قتل رساند و سفاری به تبریز فرستاد و دختر سلطان اویس را در عقد خود گرفته به اصفهان آورد و در مقابل برادر پشت خود را به لشکریان جلایری قوی گردانید.

۲ - ترخان لقبی بود که در قدیم از طرف پادشاهان ترک بیکی از رجال و درباریان داده میشده و او را از ارادی بآج و خراج معاف میکرده و اختیاراتی هم به او میداده‌اند و هر وقت میخواسته میتوانسته بی‌اجاره بحضور شاه برود. فرهنگ عمید، صفحه ۳۱۱ - شخصی که پادشاهان قلم تکلیف از او بر دارند و هر تقصیر و کنایه که کند موادخه نکنند، لغت‌نامه دهخدا، حرف‌ت، ص ۵۶۳.

ما در تاریخ دورهٔ سلاطین آل مظفر، بخصوص در عصر سلطنت شاه شجاع، بیش از هر دوره‌ای به زنان فاسد و خائن برمیخوریم . . . در دورهٔ پادشاهی این مرد، پس از آنکه حاکم کرمان موسوم به پهلوان اسد به علت رقابت مخدومشاه، مورد بعض قرار میگیرد، پس از گفتگوهای سرانجام، شاه شجاع تصمیم به مبارزه با این سردار میگیرد . شاه شجاع چون دید از راه جنگ پایان کاردشوار است، به کمک زیبایی و جمالی که داشت تصمیم گرفت از راه نیرنگ وارد شود و به کمک زن پهلوان اسد، حریف را از پای دزآورد، برای اجرای این نقشه به وسیلهٔ جلال‌الاسلام، طبیب مخصوص پهلوان، به آن زن اطمینان دادند که اگر در گشودن قلعهٔ کرمان به آنان کمک کند، به ازدواج شاه شجاع در خواهد آمد و برای جلب اعتقاد زن، تعهدنامه‌ای نیز نوشت .

... این زن نایکار، تحت تعالیم پژشک پهلوان، تن به خیانت میدهد و برای اجرای این نقشه تظاهر به بیماری مalaria میکند و همه روزه جلال‌الاسلام به اندرون می‌آید و بالاخره تصمیم به قتل پهلوان میگیرند . برای آزمایش، یک بار مقداری سم در آش ریخته و به پهلوان علی سرخ میدهند، او پس از یک شب‌انه روز میمیرد . چون این کار را دشوار می‌بینند، تصمیم به ایجاد نقب میگیرند، ولی بیم آن میروند که در جریان کار، پهلوان آگاه شود . این زن محیل تدبیری می‌اندیشد و دستور میدهد برای کوبیدن قهوه و ادویه و چیزهای دیگر برای پذیرائی عید ماه رمضان، عده‌ای از کنیزان به کوبیدن هاون‌ها مشغول شوند تا مدادی کنند نقب به گوش کسی نرسد . پس از آنکه به کوش راه می‌یابند، پهلوان اسد را میکشند و با رسماً کشان تا پای دار می‌آورند و بر دار میزنند . "(۴)

گرچه در منابع تاریخی از سرگذشت این زن خائن و رفتار شاه شجاع با اوسخنی در میان نیست اما میتوان چنین پنداشت که وقتی زنی شوهر خود را آنچنان در مقابل عشق و شهوت فدا کند برای دیگران چگونه خواهد بود .

شاه شجاع علاوه بر جلال و جبروت سلطنت، همانگونه که اشاره کردیم بسیار رشید و زیبا نیز بود . این رشادت و شجاعت و آراستگی که با مقام و ثروت، آن هم در شیراز شهر عشق و شوق و شور همراه شده بود، شاه شجاع را منظور زنان و بانوان زیبای آن عصر قرار میداد، شهره شهر بودن شاه شجاع درین وقت تا بدانجا رسیده بود که هر گاه میخواست از کوچه و خیابان بگذرد، زنان شهر برای دیدن او سر و دست می‌شکستند، البته این کار نشان از آزادی زنان آن دوره در ظاهر شدن در انتظار عموم دارد که جمیعاً "برای دیدن مردی روی به کوچه و بازار و در و بام آورند . بهمین جهت چون صید خود به دام صیاد نزدیک میشد لذا روحیهٔ شاه شجاع نیز با زنبارگی و بدست آوردن خاطراً جناس لطیف سازگاری داشت، واوه وقت میتوانست، از بازی کردن با قلب نازک خوبیان روزگار خودداری نمیکرد، آنچنانکه قبلاً "نیز آمد، در دفع دشمن قهارش پهلوان اسد در کرمان نیز همین شگرد را بکار برد و دل زوجهٔ پهلوان را به بازی گرفت تا بتواند شوهر او را از میدان بدرگشت .

میگویند: "... روزی شاه شجاع با حشمتی هر چه تأمیر در شیراز سوار شده بود، ناکاه از بامی آوازه عجوزمای شنید که دختر خود را طلب میکرد که ای فاطمه خاتون اگر میخواهی که شاه شجاع را ببینی، به تعجیل تمام برمای آی. شاه شجاع که این حرف شنید، عنان بازکشید، امرا و ارکان دولت که ملازم بودند از سبب توقف پرسیدند. پادشاه فرمود که سزاوار مزوت نباشد که تا فاطمه خاتون ما را نبینند قدمی از این مکان فراتر نهیم، و چندان ایستاد که فاطمه خاتون بر کنار بام آمد، او را دید، آنکاه روان شد." (۵)

این نوشته و تسلیم پادشاهانه در برابر زن، هر چند مانع آن نبود که با قساوت، چشم پدرش و پسرش را کور نکند، درگاه او را لطف شاعرانهای بخشیده بود که اغلب زنان فاضله و شاعره در رواق‌های کاخ شاهی او مجالس ادبی داشتند و در اغلب این مجالس، خود شاه شجاع که شاعر حساس بود شرکت داشت و بسیاری از دختران شاهزادگان آل ظفر نیز بهمین سبب شاغره و سخنگوی بار آمدند.

در بیان شاه شجاع همانگونه که به اختصار اشاره شد از رجال سخنداں و ادب پرور، و شاهزادگان و شاهزاده خانم‌های زیبا و ترکان پارسی‌گوی شیرازی با ذوق تهی بود. شاه شجاع هنرمندان را سخت تشویق میکرد. اینکه گویند حافظ در دستگاه شاه شجاع محروم بود و خاتون شاعرانهای در درگاه شاه با حافظ شوختی‌ها داشت حتیاً صحیح است. به قول استاد باستانی پاریزی، نمیتوان منکر شد که پدید آمدن غزلیات آستانی حافظ جز در محیطی از شور و ذوق و حلوات و حالت و تشویق و تقدیر یک پناهگاه بسیار گرم ادبی، که معمولاً "نمایند از وجود زن خالی باشد، امکان پذیر نیست، و تنها این وجودهای لطیف خاکی هستند که الهامات ریانی و تاییدات آستانی را در وجود شاعر از بطن استیوار و وجودان مقوله به عالم وجود می‌کشند و از کیفیت مجرد به هستی مجسم یعنی شعر تبدیل میکنند، و حتی درین باب باستانی هم داریم که "... حافظ شی در باب شعر معروف خود: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند کل آدم پرشتند و به بیمانه زدند با یکی از همین ظریفهای ناز کبدان پرده‌نشین درگاه شاه شجاع بی‌پرده شوخی نند ولی بسیار نازک و دریده‌ای کرده است. خاتون شاه شجاع از حافظ پرسیده بود شما گفتید:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند کل آدم پرشتند و به بیمانه زدند آیا این گل را شما هم دیده‌اید؟ و اگر دیده‌اید آیا نیز به آن آمیخته بودند؟ حافظ گفت خیر، کاه نداشت. زن اصرار کرد که آیا دلیل هم دارید که کاه نداشت؟ حافظ بالاخره در جواب اصرارهای زن گفت: آری، چه دلیلی از این بالاتر که بسیاری از نفاط حساس بدن آدم‌ها، "خصوصاً" خانم‌ها شکاف و ترکهای نازکی برداشته است؟ از آن ساعت شاه شجاع باندرون تاکید کرد که زیاد

سر به سر خواجه نگذارند . ” (۶)

شاه شجاع نیز در تاریخ از جمله کسانی است که جان بوس عیش و نوش گذاشت، چه او در یکی از سفرها بقدرتی در شرابخواری افراط کرد که مریض و بستره شد و در روز یکشنبه ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ جان تسلیم نمود. از آنجا که دستگاه سلطنت را اینان از شیخ ابواسحاق حتی در مقابل دشمن نیز دست از عیش و نوش برآوردیده است، و زمانی که امیر مبارز الدین شیراز را در محاصره داشت او غالب اوقات را در خواب مستی سرمیکرد، این بطوره که وصف حکومت سلطان ابواسحاق را در نوشهای خود آورده، اشاره به اجتماعات بزرگ زنان در شیراز میکند و تائید دارد بر حجاب زنان آن دوران که در وقت بیرون رفتن از منزل خود را می‌پوشانند و برقع می‌افکنند، بطوریکه چیزی از تن آنان نمایان نیست. با این حال ما در منابع مختلف در دستگاه بزرگان آنچنان محدودیتی در مورد زنان نمی‌یابیم و آنان را در بسیاری اوقات با مردان در حشو و نشر می‌بینیم.

ابن بطوطه ضمن بیان حکایتی از وقایع دوران سلطان ابواسحاق میگوید: موقعی که شیخ حسین میخواست طاش خاتون، زن ترک، و دو برادرش را [از شیراز] به عراق برد، این عمل بر بانوی ترک گران آمد. چون به وسط بازار رسید، نقاب از چهره بر گرفت. خاتون بر عادت زنان ترک، «ممولاً» با روی باز بیرون میرفت، لیکن آن روز از خجالت، نقاب بر چهره افکنده بود. وی از شیرازیان استمداد کرد و گفت: ای مردم شیراز، من ذن فلانم و نامم فلان است. آیا شما می‌گذارید که مرد بدبسان از میان شا بیرون کنند؟ درودگری که بهلوان محمود نام داشت و من او را در بازار شیراز دیدم، برخاست و گفت: نه، نمی‌گذاریم و ابدًا! راضی نخواهیم شد که او را از شیراز بیرون ببرند. مردم نیز آواز در آواز او دادند. سورش در گرفت، همه شیرازیان سلاح برداشته و عده زیادی از سربازان را کشته و مال‌های فراوان گرفته و خاتون را با پسرانش نجات دادند.

شاه منصور آخرین فرد آل مظفر نیز بد مستی‌هایی زبانزد است. او در مقابل حملهٔ تیمور، به جای تهیه اسباب کار دفاع به شرب شراب و عیاشی پرداخت و در یک موقع چهل روز هیچ‌کس اورا ندید و این مدت را سرگرم باده ناب بود و همینکه دانست امیر تیمور به سوی او می‌آید از شهر شیراز گریخت، اما وقتی مستی از سرش پرید و ملامت و شماتت باران و نزدیکان را شنید بر سر غیرت آمد و به جنگ تیمور شتافت، و با آنکه موقیت‌هایی نیز در حملات متعدد بدست آورده بود عاقبت در یکی از پیکارها مقتول شد. در زمان حکومت ملوك آل گرت، زنان هر چه بیشتر در مضيقه اجتماعی قرار می‌گیرند. و انسان در این دوره بیاد فرمان‌الحاکم با مرالله خلیفه، «اطمی مصر می‌افتد که بالها زنان را در خانه‌ها محبوس کرد، و به آنان رخصت بیرون شدن را نداد. حتی به فرمان او مقرر شده بود کفاشان برای زنان کفش ندوزنند، چرا که زن احتیاجی به بیرون آمدن نداشت تا کفتشی به پا کند،

و هفت سال زنان ببرین منوال گذرا بندند. ملک فخر الدین کرت نیز که خود غرق فساد و عبیش و نوش بود، فرمان داد که زنان به روز از خانه بیرون نیایند و هر عورتی که به روز بیرون آید شمس الدین قادری که محتسب است، چادر او را سیاه کند و او را سر برنهن بزمحلها و کویها برآرد تا تجربه دیگران باشد.

گرچه بسیاری از شعراء و نویسنده‌گان در مکر زنان و بیوفانی و عهد شکنی و کم عقلی و خیانت آنان سخن گفته‌اند، اما هیچگاه از مظالم و بی‌عدالتی‌هایی که در حق زنان روا داشته‌اند سخنی به میان نیاورده‌اند. و اگر از زنی کاردان و مدبره، و با هترمند مظلومی بوده، در مقابل سایر هجویات و بدگویی‌ها قظرهای از دریاست.

در زمان اتابکان فارس نیز ما به قدرت رسیدن زنانی را شاهد هستیم و از لیاقت و کاردانی آنها آگاهی می‌باشیم. بطور خلاصه باید گفت اتابکانی که در فارس فرمانروایی داشتند از جانب سلاچقه این منصب را می‌یافتدند، که با گذشت زمان در اثریک سلسه وقایع که در حوصله بحث ما نیست آنان توانستند از سال ۴۳ خود بطور مستقل در فارس حکومت کنند، که اینان را اتابکان فارس یا اتابکان سلغوری گویند. (۷)

زمانیکه اتابکی فارس به محمد بن سعد بن ایبی پکر رسید، چون خرد سال بود مادرش ترکان خاتون به جای او زمام امور را در دست گرفت و با کفایت سیار به حل و فصل امور پرداخت و رسولانی با هدایا به خدمت هولاکو فرستاد و نسبت به او اظهار خدمت کرد. هولاکو نیز فرمان حکومت فارس را به نام محمد پسر خاتون صادر نمود. محمد بعد از دو سال و هفت ماه در ذی‌الحججه مدع در همان خردسالی از بام به زیر افتاده جان سپرد. بعد از فوت محمد بن سعد، امرای دولت و ترکان خاتون، محمد بن سلغور بن سعد بن زنگی را به اتابکی پرداشتند، ولی او با رسیدن به سلطنت به لهو و لعب پرداخت و ظلم و ستم پیشه کرد. بهمین حلت مردم از او متنفر شدند و ترکان با همدستی امرا او را دستگیر و به خدمت هولاکو فرستاد. بعد از این جریان ترکان خاتون، امرا را به آوردن سلجوقشاه، برادر اتابک محمد شاه تشویق کرد و او با احترام سیار وارد شیراز شد و اتابکی را بدست آورد و ترکان خاتون را نیز به روجیت گرفت، اما "طولی نکشید که چندان کار آنها به فضیحت و فساد کشید که سلجوقشاه به همسر خود ترکان خاتون بدهکان شد و در سال ۶۶۲ هجری مطابق با ۱۲۶۳ میلادی شی درستی به خیال تعلق خاطر ترکان خاتون به شمس الدین میاق افتاد، غلام سیاهی را خواسته سر ترکان خاتون را ازو بخواست، و غلام سیاهی درنگ داخل حرم‌سرای شاهی شده، ترکان خاتون را

۲ - در مورد لغت اتابک که همان آتابکی ترکی است، بمنظور بندۀ فقط باید این واژه در مورد مردانی که این منصب را داشته‌اند بکار رود، زیرا آن در ترکی به معنی پدر است. اما وقتی ما زنانی را هم در این مقام می‌بینیم، آیا درست است که باز هم از این زنان به عنوان اتابک نام ببریم؟ اگر حقیقتنا بخواهیم واژه درستی در این مورد برای زنان بکار بندیم لفظ آتابک صحیح‌تر است.

بکشت و سراورا جدا کرده در طشتی گذاشت به خدمت سلجوقشاه آورد... دو دانه دتر شاهوار که در گوش ترکان بود، سلجوقشاه بدست خود کنده پیش مطری انداخت... شمسالدین میاق که جای تهمت ترکان خاتون بود از شیراز گریخته به اردوبی هولاکو رفت، ماجرا را به زشت رویی عرضه داشت و هولاکو خان را بر غضب آورده، التاجو و تمور را با لشگر مغول برای قتل و غارت و خرابی شیراز و انهدام بنیان سلجوقشاه مامور نمود... سلجوقشاه روی دولت را چون سیاه برگشته دید ناچار پنهان به بارگاه سلطان اولیاه شیخ مرشد ابواسحق در کازرون برده درها را بستند و از درون و بیرون تمیز چون تکرگ ریزان شد... تا حصار شیخ ابواسحق را گشودند و جماعتی از اهل کازرون را گشتدند و سلجوقشاه را به جانب توبنگان بردند، و در پایان قلعه سفید روزش را سیاه و عمرش را تباہ نمودند... و چون بعد از کشتن سلجوقشاه وارث مردانه‌ای از دودمان سلفری باقی نماند، کار به زنان کشید، حکومت فارس را به اتابک ایش خاتون دختر اتابک سعد بن ابوبکر که مادرش ترکان خاتون بود رسید، و این آخرین امرای اتابکان فارس است و چندین سال وضع فارس آشته بود تا کار به مزاد فرزندان شاه محمود اینجو افتاد و امیر شیخ ابواسحق اینجو همه کاره شد. "(۸)

بعد از اینکه ایش خاتون به قدرت رسید، خواهر او نیز به عقد نکاح یوسف شاه اتابک یزد درآمد. با فوت ایش خاتون به سال ۶۴۸ در تبریز، آخرین بازماده اتابکان سلفوری فارس بدین ترتیب از میان رفت.

صاحب تاریخ و صاف در مرثیه ایش خاتون قطعه‌ای سروده و در مرگ وی اظهار تاسف کرده است:

تخت را گرفت بودی کی شدی شه زوجدا	چرخ را گردیده بودی بر ایش بگریستی
وارث ملک سلیمان رفت در خاک، ای دریخ	کوسلیمان تا بدان بلقیس خوش بگریستی
چرخ هر ساعت به چشم کوکب و اشک شقق	شایدی گر در غم آن ماهوش بگریستی
کوس نوبت گز بنالد ناله آین دم درخواست	جام مجلس گو که تا در ماتعش بگریستی
گل بهداد روی او چون چهره خون آلود کرد	شاید از نیکن بر آن چشان کش بگریستی
در میان اتابکان یزد نیز دو زن به منصب اداره امور رسیدند که از نام آنان خبر نداریم.	به قدرت رسیدن آند و بدین ترتیب بود که "بعد از علاء الدوله علی بن فرامرز، اتابکی یزد به پسرش امیر فرامرز که از دختر جفری بیگ بود رسید، واوهماره در خدمت سلطان سنجر میزبست و در رکاب آن پادشاه شمشیر میزد تا آنکه بالاخره در سال ۶۵۳ در وقمه قطوان در جنگ با قراختایان به قتل رسید، و سنجر، اتابکی یزد را به دودختر امیر فرامرز واگذاشت ویکی از ملازمان دیلمی اور ارکن الدین سام نام که مادرش دختر امیر علاء الدوله علی بود با برادرش عزالدین به نیابت آن دختران گماشت

۸ - سیاست و اقتصاد عمر صفوی، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ص ۴۴۹ قسمتی به نقل از فارسنامه ناصری، گفتار اول، ص ۳۹

و ایشان از جانب سلاجمه و به نمایندگی از طرف دختران امیر فرامرز در بزد اتابکی میکردند. "(۹)"
در زمان قطب الدین محمد از قراختائیان کرمان که بین سالهای ۵۵۵ تا ۵۵۶ حکومت داشت،
بعد از چهار ماه که از استیلای اوی بر کرمان گذشت، قتلغ ترکان زوجه، براق حاجب عم خود را به
ازدواج خویش درآورد و او که زنی خردمند بود در راندن کار سلطنت شریک شوهر گردید. چون
قطب الدین مرد، قتلغ ترکان اهلچی پیش هولاکو فرستاده واقعه مرك شوهر را به اطلاع اورساند،
هولاکو به پاس خدمات قطب الدین، فرمان حکومت را به نام فرزندان خردسال او صادر نمود و امر
داد که قتلغ ترکان از ایشان نیابت کند. قتلغ ترکان هم پسر صغیر شوهر خود، حاجاج را پادشاه
خوانده از جانب او به تدبیر امور ملکی کرمان برداخت و یکی از دودختر خویش یعنی پادشاه خاتون
را نیز به زوجیت به اباقا خان داد و اساس کار خود را محکم تر کرد.

قتلغ ترکان پانزده سال به نام پسر شوهر خویش در کرمان حکومت نمود و در این مدت به
اشاعه عدل و ترفیه حال مردم و تربیت اهل علم و فضل و بنای ایندیه، خیر پرداخت و نام نیکی
از خود به یادگار گذاشت و همه وقت نسبت به ایلخانان ایران مطیع و فرمانبردار بود، چنانکه در
سال ۶۸۴ موقیعکه اباقا به عزم سرکوبی براق خان لشکرکشی میکرد، پسر شوهر خود سلطان حاجاج را
با اردویی به خدمت او فرستاد و حاجاج منظور نظر اباقا قرار گرفته، مورد عنایت گردید. اما حاجاج
در مراجعت به کرمان نسبت به خاتون از در بی احترامی درآمد و در مجلس بزمی ملکه را وادار کرد
که در پیش حاضرین برقصد. قتلغ ترکان چون حاجاج را درستی دید اطاعت نمود، ولی ازین پیشامد
و مخالفت‌های دیگر حاجاج برنجید و به اردوی اباقا پیش دختر خود پادشاه خاتون رفت. ایلخان
امر داد که حاجاج در امور سلطنت مداخله نکند و چون حاجاج در غیاب ملکه نسبت به اباقا نیز
اظهار خصوصت کرده بود از ترس کرمان را رها کرده در سال ۶۸۶ به هندوستان رفت، و قتلغ ترکان
بار دیگر از جانب اباقا حکومت کرمان را در دست گرفت. حاجاج از سلاطین هند کمک لشکری گرفت
و برای استخلاص ملک کرمان روی بدان جهت آورد، ولی در بین راه مربیش شد و در سال ۶۹۰ وفات
یافت. قتلغ ترکان تا سال ۶۸۱ بلاستانیز در کرمان سلطنت میکرد، در این سال جلال الدین سیور غتش
پسر دیگر قطب الدین و برادر سلطان حاجاج به دربار سلطان احمد خان رفته، از او فرمان ایالت کرمان
را گرفت، ولی قتلغ ترکان قبل از آنکه او به کرمان برسد عازم اردوی ایلخانی شد تا در نسخ فرمان
ایلخانی سعی نماید. جلال الدین در بین راه به او برخورد و برلینخ ایلخانی را به او نشان داد.
خاتون از متأهدده آن غش کرد و پس از بهوش آمدن به خدمت سلطان احمد خان شافت، ولی مسئول
او اجابت نشد و از این غصه در تبریز فوت کرد. اما دستگاه حکومت به جلال الدین سیور غتش نیز
وفا نکرد و او به وسیله پادشاه خاتون دستگیر و زندانی شد و در رمضان سال ۶۹۳ به قتل رسید.

پادشاه خاتون که به فرمان گیخاتو کرمان را در اختیار داشت، بنام حسن شاه مدت سه سال در این دیار حکومت کرد، ولی او نیز در جریان خونخواهی شاه عالم دختر سیور غتمش، و کردوجین زوجهٔ سیور غتمش دستگیر شد و در شعبان سال ۶۹۴ به قتل رسید. پادشاه خاتون زن عالمه عادله‌ای بود و هنری تمام داشت. خط خوب می‌نوشت و نیکو شعر می‌گفت و دانشنامدان و اهل فضل را مورد عنایت قرار میداد. در عصر او مدارس و عمارت‌های بسیاری ساخته شد، زیرا او به ترویج علم و دانش علاقهٔ بسیار داشت و با رگاهش همیشه محل بحث و فحص دانشنامدان و فضلاً و شاعران بود، پادشاه خاتون خود نیز در شعر دستی داشت، از اشعار او به این دو بیت قناعت می‌کنیم:

هر چند که فرزند الغ سلطانم
یا میوهٔ بستان دل ترا کنم
میخندم از اقبال سعادت لیکن

میگریم از این غربت بی‌پایانم
در میان امرای لرکوچ نیز به نام دولت خاتون، زن عزالدین محمد و برادرش عزالدین حسین
برمی‌خوریم که از سال ۷۰۶ تا ۷۲۵ هجری بمدت ۱۴ سال حکومت داشت، و چون امرای لرکوچ چندان
اسم و رسمی نداشتند لذا از شرح احوال این خاتون هم مطلب قابل توجهی در دست نیست، همین
اندازه میتوان گفت که دولت خاتون چه بسا در دورانی که سن یکی از بازماندگان امیر قبلی در حدی
نبوده که امارات را به عهده بگیرد، او ادارهٔ امور را قبول کرده است.

البته با آوردن شرح احوال چند تن از زنان در دورهٔ فترت و تأثید این نکته که در میان بانوان
این دوره کسانی بودند که لیاقت و شایستگی ادارهٔ امور را داشتند، محبوس بودن بسیاری از زنان
را در حرم‌سراهای امرا و تعدد زوجات این امیران را نمیتوانیم نفی کنیم، چرا که در هر دوره‌ای زنان،
اهم استفادهٔ وجودیشان کامبخشی به مردان بوده است، و امیران و بزرگان نیز در هر زمانی، هر
چند که مدیر و مدبر هم بوده باشند از وجود زن در دستگاه عربیش و طویل خویش غفلت نمیکردند.
در دوره سربداران نیز وقتی پیشترفتی امیر عبدالرزاقد نامی از ایشان می‌شد، میخواهد
بزور دختر یکی از اعیان خراسان را به ازدواج خود درآورد. میگویند دختر رضا نداد و از سبزوار
به نیشابور گریخت. امیر عبدالرزاقد برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را به آوردن آن دختر روانهٔ
نیشابور کرد. وجیه الدین مسعود در نیشابور به دختر رسید و خواست او را عنفاً به سبزوار برگرداند.
دختر به النواس از او خواست که از سرا درگزند و او را به دوستی و محبت امیر المؤمنین علی در
ترک عزیمت خود قسم داد. مسعود دختر را رها کرده به نیشابور برگشت. امیر عبدالرزاقد اورا به
خشم مخاطب ساخته، دشنهای رشت داد. وجیه الدین تحمل این خواری را نکرده با خنجر برادر
را در تاریخ ۱۲ ذی الحجهٔ ۷۳۸ کشت و ریاست سربداران به او منتقل گردید. (۱۵)

و اینجاست که جای پای زن را در قدم بقدم تاریخ می‌بینیم و از قتل و کشتهایی که به خاطر
وی انجام می‌شود آگاه می‌گردیم. گرچه بسیاری از این موضوعات نیز جنبهٔ سیاسی دارد، لکن هر چه

باشد بهانه آن وجود یک زن بوده است، حال برای لذت بردن باشد و خواه برای تحکیم قدرت. مورخان در بیان تاریخ ایران در دوره فترت بین مرگ سلطان ابوسعید، آخرین پادشاه سلسله ایلخانی، و استیلای امیر تیمور گورکان، از فساد بیش از حد آن دوره یاد میکنند. "... زمانی که مادر یکی از پادشاهان عصر علنا" به فسق و فحش، روزگار میکذارد و زوجه دیگری برای آنکه شوهرش فاسق او را به حبس افکنده شوهر خود را در بستر خواب به فضیح ترین طرزی می‌کشد، زوجه امیری دیگر به طمع ازدواج با برادر شوهر، او را به دفع زوج خویش برمی‌انگیزد و پادشاهی بدست خود پدر را کور و با مادر زنا میکند، و پادشاه دیگری علنا" امرای خود را به طلاق گفتن زنان خویش و امیدار و در عشق ورزی نسبت به آنان به غزلسرایی می‌پردازد. آنگاه اکثر شعراء و علماء نیز برای خوشآمد طبقهٔ فسقهٔ فجره که قدرتی یافته‌اند، اعمال ایشان را عین فضیلت و تقوی و بر منهج حق و صواب جلوه میدهند..." (۱۱)

از آنجا که حکایت‌های تاریخی صحیح، در مورد وضعیت زنان اطلاعاتی بدست میدهد، لذا بد نیست باز هم حکایتی از این بوطه در زمینهٔ فساد آن دوره بیاوریم، این بوطه مینویسد: شیخ جمال الدین مروی زبیا و نیکوروی بود. زنی از اهل شاوه خاطرخواه او شد، بطوری که مکر پیغام به او می‌فرستاد و سر راه بر او گرفته اظهار عشق میکرد، و شیخ امتناع می‌نمود. زن جون از اصرار خود نویمید گردید، عجزه‌ای را برانگیخت که نامهٔ سر بسته‌ای بر دست، در آستان سرایی، سر راه شیخ برگرفت و پرسید، آقا خواندن بلدید؟ شیخ گفت بلی. عجزه گفت این نامه از سرم رسیده می‌خواهم آن را برای من بخوانی. شیخ پذیرفت و چون نامه را گشود، عجزه گفت آقا، پسرم زنی دارد که در دلان خانه است، اگر لطف بفرمائید و آن را در هشتی بخوانید که او نیز بشنود سپاسگزار خواهم بود. شیخ پذیرفت و همینکه پای در هشتی نهاد، عجزه در را بست و آن زن که در کمین بود با کنیزان خود بر سر شیخ ریخته او را به داخل خانه کشانیدند، وزن شیخ را به خود خواند، شیخ دید رهایی میسر نیست، موافقت نمود و گفت من حرفی ندارم، اما قبلًا" جای طهارت را به من نشان بدهید. نشانش دادند و او آب برداشته داخل طهارتخانه رفت و با تبعیغ تیزی که داشت ریش و ابروan خود را تراشید و بیرون آمد، زن که او را به این وضع دید، سخت متغیر شد و بفرمود تا او را از خانه بیرون کنند.

اینچاست که صالح‌ترین افراد، آمدن خوبیز بی‌باکی مانند تیمور را به دعا و به جان و دل از خدا می‌خواستند تا از فساد و هرزگی آندوره رهایی یابند.



تیموریان

در نیمه قرن چهاردهم میلادی، مطابق با قرن هشتم هجری، تیمور وارد صحنۀ سیاست آسیای میانه و مaurae النهر گردید. تیمور در سال ۷۳۶ هجری در قریه‌ای نزدیک شهرکش متولد شد. پدرش یکی از متوفیان ایل بیلاس بود. چون زندگی کوچکشینی داشت، ضمن مسافرت‌ها به مaurae النهر رسید و با ترکان محلی درآمیخت و بتدریج زبان و رسوم و آداب قدیم را ازدست داد. تیمور بعدها حاکم ناحیه‌کش شد. آنکاه با امیر حسین حاکم بلخ رابطهٔ دوستی برقرار گرد و طی مخالفت‌هایی که با خان مغولستان بوجود آمد به سیستان گریخت و در آنجا طی یکی از جنگ‌ها زخمی برداشت و چند انکشت از دست راست او باشد ضربت دید و تا پایان عمر لنگ ماند و بهمین مناسبت به تیمور لنگ معروف شد. امیر تیمور مدت‌ها در حال جنگ و گریز و چشیدن طعم تلخ شکست بود اما با فربب دادن مردم سرقدن توانست بر آن شهر تسلط پیدا کند. در مورد تسلط تیمور بر ایران گفته‌اند که او "... تنها چون فاتحی بپیانه وارد ایران نشد، بلکه مانند دژخیم خونخوار و فرو نشاننده نهضت‌های خلق و در عین حال بازگرداندۀ سن مغلان به ایران گام نهاد".^(۱)

تیمور در فاصله سال‌های ۷۷۱ تا ۷۸۲ سراسر افغانستان و مaurae النهر و خوارزم را فتح کرد، سپس به خراسان هجوم برد و پس از هارت و کشتار مردم آن حدود، مازندران، ری و سلطانیه را نیز تسخیر گرد و سپس به سرقدن بازگشت. پس از چندی او بار دیگر به المدّ اذربایجان حرکت گرد و بدون آنکه با مقاومت جدی مواجه گردد، گیلان، گرجستان، و داغستان را فتح گرد، سپس راه اصفهان پیش گرفت و به تلافی سی هزار کشتایی که داده بود، سرهفتاد هزار تن از مردم این سامان را از تن جدا کرد و از کله آنها مnarه‌ها ساخت. آنکاه تیمور به شیراز نیز مسلط شد و با فتح خطه فارس عازم عراق شد و مدتی بعد با حمله به روسیه مسکو را مورد تاراج قرار داد و به سرقدن بازگشت و از

سال ۱۳۵۰ به بعد به تصرف قسمت اعظم هند و ناقاطی از آسیا صیر توفیق یافت و در بازگشت از آسیا صیر به سمرقند، به دیار نیستی شافت.

وضع زنان در عهد تیمور

در دوران قدرت تیمور، زنان، مخصوصاً "زنان غیر مسلمان، حقوق و امتیازات بیشتری داشتند، چنانکه در میدان‌های جنگ، زنان سلحشوری بودند که دوشادوش مردان با دشمن می‌جنگیدند. بارتولد می‌نویسد: زنان حرم‌سرای تیمور به شیوهٔ زنان مسلمان رفتار نمی‌کردند و عادت و رفتار زنان بیشتر شبیه اعمال زنان مغلولی بود، کلاویخو نیز از ضیافت بزرگی که به سال ۱۴۰۷ هجری با حضور خود او برگزار شده سخن گفته که در آن شاهزاده خانم‌ها برخلاف زنان مسلمه با روی باز و بدون حجاب در آن مجلس شرکت کرده بودند. زنان حرم‌سرا و شاهزاده خانم‌ها مجاز بودند که خودسرانه مجلس جشن و سور تشكیل دهند و از مردان نیز دعوت نمایند، تیمور برای زنان و شاهزادگان کاخ‌های با شکوهی بنا کرده بود. در حال حیات تیمور، زنان حرم‌سرا در امور کشور مداخله نمی‌کردند و فقط بعضی اوقات موفق می‌شدند که از حدت و شدت خشم و غصب تیمور در مجازات شاهزادگان بکاهمند. (۲)

با اینحال کلاویخو ضمن مسافرت از نیشابور نا جیحون از محلی بنام سالوگر باد می‌کند که زن بیوه‌ای ادارهٔ آنجا را به عهده داشته است. کلاویخو در وصف او می‌نویسد: وی از ما به احترام پذیرائی کرد و دستور داد آنچه از خوراک و وسایل آسایش مورد نیاز ما باشد به ما بدهند، و نیز این خانم برای صرف ناهاز نزد مآمد. کلاویخو آنکه به توصیف وضع ظاهر زنان دستگاه تیمور پرداخته، می‌نویسد: "... جامه‌ها و آرایش خانم بزرگ یعنی زن بزرگ اعلیحضرت به این شیوه بود. جامه روزی او از پرند سرخ نزدوزی شده و بسیار گشاد و با دامنه بلند بود که بر زمین می‌کشید. این جامه بی‌آستین بود و تنها روزنی که داشت همان بود که سرش را از آن بیرون گرده بود و نیز دو سوراخی که از آنها بازو انش بیرون می‌آمد. یقهٔ پیراهنش تا بالا بسته بود، پیراهن اپیش سینهٔ جدا داشت و دامن وی فوق العاده بین و عریض بود و دنبالهٔ آن را پانزده خانمی که ملازم او بودند می‌کشیدند تا او بتواند راه برود. چهرهٔ خانم کاملًا" با سفیداب سرب یا چیزی مانند آن آرایش شده بود و چنان می‌نمود که پنداشی بر سیما نقابی سفید دارد. این رسم آنهاست که به هنگام بیرون آمدن و به آفتاب شدن برای حفظ چهرهٔ خوبی این ماده را زمستان و تابستان به صورت بمالند، زیرا همهٔ ملازمان علیها حضرت و دیگر پانوان درباری از آن بصورت مالیده بودند.

خانم بزرگ بر چهرهٔ نقابی نازک و سفید داشت و بقیهٔ قسمت‌های سرش مانند بالای "کلاه‌خود"

بود. متنهای این "خود" او از پارچه سرخ و دو کنار آن بر روی شانه‌هاش افتاده بود. قسمت پشت "خود" او بسیار بلند و با مرواریدهای گرد بسیاری که همه از مرواریدهای خوب شرق بودند، آرایش گشته بود و نیز بر آن سنجهای گرانبها و لعل بدختان و فیروزه با سلیقه بسیار دوخته بودند. لبه‌های این سریوش با نخ زری گلدوزی شده بود و بر گرد آن ناج گلی نهاده بودند از زرتاب که با مرواریدهای درشت و گرانبها آرایش گشته بود. از اینها گذشته بر نوک این روسی یا "خود" برجستگی بود که بر آن سه لعل بدختان که هر یک به درشتی دو بند انگشت بودند و رنگ روشنی داشتند و در نور می‌درخشیدند کار گذاشته بودند، بالای آنها پر سفیدی به بلندی یک گز گذاشته بودند. این پرچنان به پایین خم گشته بود که بعضی قسمت‌های آن روی اورا نا پایین دیدگانش می‌پوشاند. این پر با مفتول زوین بهم استوار گشته و در نوک آن دستهای از پر بود که با مروارید و سنجهای گرانبها آراسته شده بود. ضمن پیش آمدن او، این روسی موج میزد و پس و پیش میرفت. گیسوان وی همچنان آشته بر شانه‌هاش ریخته بود. رنگ گیسوان وی بسیار سیاه بود، زیرا این رنگی است که نزد آنان احترام بسیار دارد. بدیده "آنان موی سیاه از هر موی ذیگری زیباتر است و زن‌ها گیسوان خویش را رنگ می‌گذند تا سیاه شود. برای نگهداری این سریوش و دیگر آرایش‌های سنجک، گروهی از زن‌های ملازم وی در کنارش راه می‌پیمودند و برخی دست خویش را بلند کرده و بر آن روسی نهاده بودند. مسلمًا" چنانکه ما دیدیم در پیرامون او نزدیک به سیصد ملازم بودند." (۳)

در عهد تیموریان طبق مدارک موجود، امرا و سلاطین جهت جلب دوستی یددیگر اقدام به هدیه دادن زن نیز می‌گردند و از این راه برای ایجاد مودت سود می‌جستند و آنان را در ردیف سایر اشیاء و اجناس به دربار یکدیگر می‌فرستادند. زمانی که تیمور به فتح بزرگ آنقره نایل شد، تضمیم گرفت تا از جانب خویش سفیرانی را با تحف و هدایای بسیار که نشانه محبت و علاقمندی وی نسبت به پادشاه کاستیل باشد بفرستد. این سفیر که بزرگی از قبیله جفتانی بود، حاجی محمد (۴) نام داشت و با خود نامه تیمور و تحف گرانبها ای او را برای پادشاه کاستیل همراه داشت. "... حاجی محمد به دربار اعلیحضرت هانری آمد و آنچه تیمور لنگ به عهده او گذاشته بود عرضه کرد و نامها و هدایا و جواهرات وزنانی که مسیحی بودند و تیمور آنها را از ترکان در چنگ آنقره به غنیمت گرفته بود تقدیم داشت." (۵)

۳- مغرنامه، کلاویخو، ترجمه، مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۵۸ به بعد.

۴- این نام را رشید پاسمی در ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات استاد براؤن، محمد القاضی نوشته است.

۵- همان

شوکت زنان در مجالس بزم

همانگونه که اشاره شد زنان عهد تیموری در ضیافت‌ها و بزم‌هایی که مردان نیز حضور داشتند، شرک می‌جستند و در این مهمانی‌ها از یام تا شام و گاهی تا بعدازظهر روز بعد، پابهای مردان میخوردند و می‌آشاییدند. کلاویخو در سفرنامه خود از بزمی که شاهزاده خانم خانزاده همسر میرانشاه پسر ارشد تیمور آمده ساخته بود یاد میکند که این سفیر نیز در آن شرکت داشته است، کلاویخود رشح این بزم که نمایانگر چگونگی برای داشتن چنین مجالسی است می‌نویسد: "... این سور در یکی از آن حصارها که در آن چادرهای بسیار برآفرانشته بودند و این شاهزاده خانم در آنها اقامت داشت و چادرهای آن بسیار پر شکوه و مجلل بود، برای گشت، چون به غرفه او نزدیک شدیم، دیدیم که در فواصل مختلف بسیاری کوزه‌های شراب گذاشته‌اند که سپس از آنها فراوان نوشیدیم و بهره گرفتیم. به مجرد آنکه رسیدیم، شاهزاده خانم فرمان داد که به حضور وی مشرف شویم و پس از آنکه معوفی شدیم در شاهنشیانی در برابر شاهنشیانی که او در آن نشسته بود، نشستیم. بر بالای آن شاهنشیان سایبانی بود، خانزاده خانم خود با گروهی از بانوان که ملازم او بودند، در شاهنشیانی که در برابر در، در زیر سایبان قرار داشت نشسته بود، در جلوی او سه یا چهار تشك کوچک بر روی هم انبائشته بودند که بر آنها شاهزاده خانم هر گاه میخواست تکیه میکرد و می‌آمد. این سور که ما را به آن خوانده بودند، به افتخار عروسی شاهانه‌ای که داماد از بستان اعلیحضرت و عروس از خویشان خانزاده بود برای شده بود. دیدیم که خانزاده خانم تقریباً "چهل ساله است و خوش‌سینما و فربه، در برابر او بر زمین کوزه‌های شراب بسیاری که از آن یاد کردیم و نیز نوشابهایی که خاص تاتاران است از شیر مادیان آمیخته با شکر می‌سازند و آنرا (Busa) می‌نامند و در کوزه‌ها می‌بینند وجود داشت. آنکه در نزدیکی شاهزاده بودند، از خویشان او بودند و نیز چند مرد هم در آنجا بودند. همچنین در چادر، گروهی سرودخوانان که بهمراه خواندن با آلات موسیقی آهنگ‌منواختند، حاضر بودند. چون نزدیک رفته و به شاهزاده خانم معرفی شدیم حاضران دست به شراب برده بودند. رسم و عادت درینگونه مهمانیها چنین است: یکی از بزرگان که به سن مخصوصی رسیده است و با تیمور بستگی دارد به همراه دو جوان که آنان نیز از خویشان اعلیحضرت‌اند، با هم پیش می‌آیند تا به شاهزاده خانم شراب تعارف کنند و آنگاه به دیگر مهمانان حاضر در مجلس، هر یک از خدمتکاران بیک دست پارچه‌ای سفید که به منزله دستمال سفره است دارد و در دست دیگر در سینی کوچک مسطح نیز پیامدهای زین کوچک که با شراب پر گشته بود و برای نوشیدن آمده است گرفته. آن بزرگ سالخورده و دو نوجوان هر یک پیامدهای راکه خدمتکاران بر سینی کوچک نهاده‌اند می‌گیرند و هر سه به آنجا که شاهزاده خانم نشسته است نزدیک می‌شوند و جام را با دستمال سفره می‌گیرند تا دستشان به فلز آن نخورد. بار دیگر درست در برابر شاهزاده خانم یا خانمی از ملازمان او زانو می‌زنند و جام را به وی تقدیم

میکنند، این کار که پایان یافت آن تعارف کننده از جا برمیخیزد و همچنانکه آن سینی را بدست دارد به جای نخست خویش باز میگردد. اما در بازگشت چنان رعایت ادب میکند که مهادا پشتیش به سوی خانم بگردد و همچنان رو به خانم بخوبی میرود. آنکه در نقطه‌ای معین بار دیگر رانومیزند و زانوی راست را بر زمین می‌نهاد و تامل میکنند تا خانم جام را سر کشد و سپس از جای برمیخیزد و میروند تا جام را بگیرد. آن خانم نیز جام را در سینی زر میگذارد، آن ساقی یا تعارف کننده بار دیگر بهمان شیوه ساقی در حالیکه رو به خانم دارد پس پس باز میگردد.

اینک باشد در نظر داشته باشید که این شیوه میگساری در زمان کوتاهی به پایان نمیرسد، بلکه مدت‌های مديدة طول میکشد و همه خانم‌ها بی‌آنکه از پیش خواهی از آنچه برای بزم آماده ساخته‌اند بخورند، می‌نوشند. گاه به گاه یکی از این خانم‌ها به ساقی که در برابر ایستاده است و پهلهٔ پر می‌بdest دارد، دستور میدهد تا خوش آن را سر بکشد. ناجار او هم سینی را بر زمین می‌نهاد و جام را لاجر عده سر می‌کشد. آنکه جام را واژگون میگیرد که نشان دهد قطره‌ای از آن نماینده است. به اینکوئه لاف میزند که با چه اشتیاقی شراب می‌آشامد و چه مقدار شراب میتواند بنوشد، خانم‌ها با دیدن این منظره می‌خندند. در این سورکه هم اینک آن را توصیف میکنیم، «خانم بزرگ زن تیمور نیز حاضر بود، گاهی با خانم‌های دیگر شراب می‌پیمود و گاه از آن شیر مادیان که از آن یاد کردیم، میخواستند، پس از آنکه این شیوه میگساری زمانی طولانی ادامه یافت، خانم بزرگ فرمان داد تا ما سفیران پیش رویم. با دست خودش به ما شراب تعارف کرد و اصرار کرد تا ما به میگساری وادار. اما من خودداری میکردم. بدوواری میتوانست بپدیدارد و باور کند که من هرگز لب به شراب نیالوده‌ام. اینک چون این میگساری بدراز کشید، بسیاری از مرد‌ها که در برابر شاهزاده خانم نشسته بودند مستی نمودار ساختند و برخی هم به کلی از خود بیخود گشته بودند. این حال بدیده «آنان شاهدی است از مردی و هیچگاه سور و جشنی را کامل و تمام ننمی‌انند، مگر آنکه در آن گروهی بسیار کامل‌ا» می‌شوند.» (۶)

زنان متعدد تیمور

آنچه که مسلم است در عهد تیموریان تعدد زوجات رایج بوده و آنها که توانایی داشتن پیش از یک زن را داشتند، میتوانستند با زنان متعدد، حرم‌سایی برای خود بوجود آورند. تیمور نیز با آنکه در قساوت و بی‌رحمی دست کمی از چنگیز نداشت و گرفتاریهایی در زمینهٔ متصرفات پیشتر، پیرامون او را احاطه کرده بود، از عیاشی و خوشگذرانی و داشتن زنهای متعدد بی‌بهره نبود، و حتی در دورهٔ پیری نیز نشاط جوانی را از دست نداده بود و در خوبیاک و شراب و عیاشی افراط میگرد.

کلاویخو هشت زن از همسران تیمور را دیده است و از دستگاه‌های مختلفی که وی به هنگام اقامت در محلی با زنان خود اشغال می‌نمود دیدن کرده است که دیوارها و کف همه‌این دستگاه‌ها از آرایشی با شکوه و مجلل برخودار بوده است. کلاویخو می‌نویسد: "... زن بزرگ او بنام خانم شناخته می‌شود که این مفهوم ملکه یا خانم بزرگ است. وی دختر جفتای، صاحب سابق سرقت است، از این گذشته پدر وی فرمانروای همه سرزمین ایران بود و قلمرو او را داشت می‌بودند، نام او غازان خان بود." (۷) زن دوم تیمور خانم کوچک نام دارد، وی دختر شاهی است به نام تومان آقا، این مرد بر سرزمینی بنام اندربابه (Andarabah) حکومت می‌کرد. زن سوم او تکله خانم (Tukle) نامیده می‌شود، و زن چهارم چلبان ملک آغا (Chelpan Mulk) و زن پنجمش موند ساغا خانم (Mundazaga) و دوزن دیگر شیکی و نگراخانم (Vengaraga) و دیگری رویه ربراغه خانم (Ropa Arbage) نام دارند. زن هشتمین یا آخرین زن وی یواکا آغا (Yuaguaga) بوده است که به زبان آنها ملکه دلها معنی میدهد. تیمور اخیراً با او عروسی کرده و این لقب را نیز تیمور به او داده است. "(۸)

پکی، از زنان تیمور بنام چلبان ملک آغا که زن چهارم او بود به علت مرگ مرموزی درگذشت، آنگونه که می‌گویند، این زن شایعاتی درباره‌ای عفتی و بی‌عصمتی بعضی زنان تیمور منتشر می‌ساخته، و به سزای همین عمل جان خود را از دست داده است. از دیگر زنان امیر تیمور یکی نیز اولجای ترکان آغا خواهر امیر حسین قرغنی است، امیر حسین از ابتدای کار تیمور با وی همکاری نزدیک داشت، و ایندو در همه پیکارها با مخالفین پاک هم بودند و تیمور نسبت به امیر حسین همیشه شرایط احترام و خدمتگزاری را رعایت می‌کرد، اما بعد از اختلافی که میان آنها پدید آمد و با مرگ اولجای ترکان آغا ذوجه امیر تیمور، رشته قرابت سببی هم که این دو امیر را به یکی‌گری متصل میداشت مقطوع شد و کار نظار بین آن دو بالا گرفت، و امیر حسین بوساین اختلاف به قتل رسید و پسران او نیز با به هندوستان گریختند و ما به چنگ مرگ گرفتار آمدند. "... و خزانین و دفایین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او به اردوی همایون رسانیدند و آن حضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان، والوس آغا دختر

۷ - نام و نشان پدرزن اول تیمور باید با احتیاط تلقی شود، زیرا بنظر میرسد در اینجا کلاویخو دچار اشتباه شده است.

۸ - نام این زنان بهمین صورت در صفحه ۴۶ سفرنامه کلاویخو آمده است. با این توضیح که احتمالاً نام زن ششم تیمور که ونگراخانم نوشته شده، باید نگارآغا یا نگار خانم باشد. و زن هفتم وی روبه ربراغه خانم نیز شاید روح‌برو آغا بوده است. در مورد زن هشتم تیمور هم با توجه به معنابی که کلاویخو از نام او بدست میدهد چه بسا صحیح آن بوریا غاست که همان ملکه دلها می‌شود و هم ممکنت این نام، یاقوت آغا بوده باشد که می‌شود فی المثل یاقوت خانم که البته درین تردید است. این توضیحات از مترجم سفرنامه کلاویخو است و شرح اضافه اینکه کلاویخو در بیان اسمی زن‌های تیمور کلمه آغا را نیز جزئی از نام این زنان پنداشته است.

امیر سلوز، و اسلام آغا بنت امیر خضری سوری، و طنای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد، و سونج قتلق آغا دختر ترمه شوین خان را به بهرام جلابر ارزانی داشت، و دلشاد آغا به زنده حشم، عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را به امیر جاکو و دیگر قمایان و دختران امیر حسین را به ازدواج امرا و مقریان نامزد فرمود... (۹)

باین ترتیب می‌بینیم که در این تاراج و غنیمت‌گیری چهار تن از زنان نیز به شرحی که آمد نصیب تیمور شد و آنان هم در ردیف همسران او در حرم‌سراش جای گرفتند... در حاشیایی که بر سفرنامه^{۱۰} کلابخونو شده با اشاره به هشت زن نخست تیمور، نسبت به این امر که او برخلاف شرایع اسلام به جای چهار زن عقدی، هشت زن را در عقد شرعی خود داشته انتقاد شده است، در حالیکه باید دانست تیمور در رعایت امور شرعی پیوسته تسامح داشت و علاقه‌ای به مرعی داشتن تعلیمات اسلامی از خود نشان نمیدارد. چنان‌که آمد، او علاوه بر عقد زنان بیشتر، در میکاری نیز سنتی عقیده^{۱۱} خود را نسبت به اسلام نشان میدهد. با این توضیح که او حقی در آخرین روزهای عمر خود و در رواج بیماری، برای خود چکیده^{۱۲} شراب تجویز میکند و "... از این مشروب تند پیاله‌هایی دمادم درمی‌کشد و در نتیجه اندروشش از هم می‌پیشد. در همین حال پزشکان را به یاری می‌طلبید و آنان در آن سرمای سخت زمستان بخ بر پهلو و شکمش می‌گذارند و تا سه روز لخته‌های خون از دهانش فرو می‌ریزد و بالاخره در هفدهم شعبان ۸۰۷ هجری به حیات پر ماجزای خود پایان می‌دهد." (۱۰)

* * *

۹ - ظهور تیمور، تالیف عباس اقبال آشتیانی، بکوشش میر هاشم محدث، ص ۲۵

۱۰ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۵، با کمی تلخیص و تغییر.

سلسله‌های قره قویونلو و آق قویونلو

در مورد روی کار آمدن دو سلسله، قره قویونلو و آق قویونلو، از آنجا که بحث ما بطور مختص شرح ظهر و سقوط آنها نیست، لذا اشاره‌ای کوتاه داریم تا خوانندگان آشنایی مختصری با آنان داشته باشند. در مورد این دو سلسله باید گفت که "در دورهٔ تیموریان در حدود شمال غربی ایران، عدماًی از ترکمانان از ضعف جانشینان تیمور استفاده کردند و دو سلسله قره قویونلو و آق قویونلو را تشکیل دادند. سلسلهٔ نخست بر روی پرچم‌های خود شکل گوستند سیاهی ترسیم کرده بودند و بهمین مناسبت به قره قویونلو معروف شدند، و سلسلهٔ دوم چون گوستند سفیدی به بیرق‌های خود رسم کرده بودند، آق قویونلو خوانده می‌شدند." (۱) اما در کتاب تشکیل دولت ملی در ایران، در وجه تسمیه این دو سلسله آمده است که "اصطلاحات ترکی آق قویونلو و قره قویونلو را که به معنی ترکمن‌های سپید گوستند و سیاه گوستند است، غالباً تاکنون ماء خود از نشان‌های می‌دانستند که بر علم‌های جنگی این‌ها نقش بوده است، مینورسکی میگوید ساده‌تر اینست که بگوئیم وجه تسمیه این دو قبیله بر حسب نزد احتمام آنها بوده است". (۲)

ترکان قره قویونلو از اواخر قرن نهم هجری همراه با ترکان آق قویونلو بر سر تصرف اراضی و مراتع و غنایم گوناگون در جنگ بودند و سرانجام سلطان حسن بیک آق قویونلو که به سبب اندام باریک و بلندش با به رواهی دیگر به خاطر اندام قوی و بلندش به اوزون حسن معروف است، سراسر فلات ارمنستان و کردستان را از تصرف ترکان قره قویونلو خارج کرد، پس از سقوط دولت قره قویونلو، اوزون حسن شهر تبریز را پایتخت خود قرار داد و بتدریج سراسر غرب ایران جزو قلمرو او گردید. سلسله آق قویونلو که در سال ۹۰۸ هجری به قدرت رسیده بود پس از ۳۶ سال فرمانروایی محکوم به شکست شد و از میان رفت.

۱ - همان، ص ۲۶۸

۲ - تشکیل دولت ملی در ایران، تألیف والتر هینتس، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۳۱، باورقی

زنان در عهد آق قویونلوها

گرچه در زمان تیموریان همانطور که قبلًا آمد، زنان میتوانستند به راحتی در انتظار آشکار شوند، و حتی در مجالس میکاری و بزم‌های مختلف همپای مردان شرکت جویند، اما در زمان حکومت آق قویونلوها بر ایران، زنان بار دیگر روی از مردان گرفتند، و در پس روینده و چادر پنهان شدند. کاترینو نو سفیر ونیزی که در عهد اوزون حسن به ایران آمد، درباره "زنان آن دوره، در کتاب سفرنامه‌های ونیزیان می‌نویسد: در میان آنان رسم و عادت بر اینست که بانوان را کسی نبیند، و اگر دیده شوند این بدان ماند که در میان ما کسی زنا کرده باشد. از این رو هنگامی که زنان ایرانی در شهر و دز گردش میکنند، یا براسب سوار می‌شوند و در سلک ملازمان شاه با شوهران خود به جنگ می‌روند، روی خود را با توری که از موی اسب بافتند می‌پوشانند. و این تور چنان ضخیم است که از میان آن به آسانی میتوانند دیگران را ببینند، اما رویشان را کسی نمی‌بینند.

گرچه در دوره‌های گذشته گاه زنانی را همپای مردان در میدان‌های جنگ دیده‌ایم که اغلب آنان نیز سلاح می‌گرفتند و در پیکارهای شرکت می‌جستند، اما اگر در دوره آق قویونلو زنانی را در لشکرکشی‌هایی می‌بینیم هرای آن نیست که اینان در نبردهای شریک مردان بوده‌اند، بلکه زنان را جهت خدمت دیگری از جمهه همخواهگی و همیتری همراه می‌برندند. نوشتمند که در لشکرکشی‌های اوزون حسن تعداد "ده هزار زن، و پنج هزار تن زن خدمتکار و کنیز همراه سپاهیان بودند..."^(۳)

گرچه در این دوره نیز زنان با محدودیتی که داشتند جز خزینه‌نامه‌ایم که اینان را کسی نمی‌بینند، اما با اینحال زنانی هم که فرضی برایشان دست می‌داد منشاء اثر خیر می‌شدند و از خود نام نیکی بر جای می‌نمادند. از جمله سلجوق شاه بیکم همسرا اوزون حسن "... چه در دوره" حیات شوهرش و چه در زمان فرمادرویی پسرش بیعقوب در امور مملکتی نفوذ کلام داشت و تا زمان مرگش در سال ۸۹۴ هجری قمری از حیثیت و اعتباری بسیار برخوردار بود. توسعه بنای مسجد جمعه تبریز، به خصوص از آثار خیر است، و اودر این کار از بذل مال بسیار و تحمل مشکلات و سختی‌ها خودداری نورزید. در محل قبله این مسجد، قبه، رفیعی برپا ساخت و آن را با کاشی‌های رنگین آراست.^(۴)

در تاریخ زندگانی سیاسی قوه قویونلوها، هنگامیکه سپاهیان اوزون حسن با عتمانی‌ها در جنگ و ستیز بودند، پس از کشمکش‌های بسیار، اوزون حسن صلاح کار خود را در این می‌بیند که با گسل داشتن مادرش سارا خاتون به همراه یکی از حکام، به دربار سلطان محمد باب مذاکره و مصالحة را

۱۳۲ - همان، ص ۲

۱۴۴ - همان، ص ۴

بگشاید، و اینها توانستند صلح خاصی را برقرار کنند... (۵)

به صورت در دوران حکومت و فرمانروایی آق قویونلوها کمتر به این جنین زنانی برمی‌خوریم، و آنکونه که قبله "نیز از قول کاترینوزنو، در کتاب سفرنامه ونیزیان در ایران آمد، زنان حتی هنگام ظاهر شدن در انتظار غمومی نیز با محدودیت خاصی روپوش بودند و اجتماع آنان با مردان و شرک آنان در مجالس مختلفی که مردان نیز حضور داشته باشند ممکن نبوده است.

ازدواج‌های اوزون حسن

ازدواج‌های اوزون حسن قبل از آنکه جنبه عیاشی و شهوترانی داشته باشد بمنظور انجام مقاصد سیاسی صورت می‌گرفته است. و باز در اینجا نمونه زنانی را می‌بینیم که وجودشان موجب مصالحة دو زمامدار و فرمانروا در جهت تحکیم مودت و روابط حسن، سیاسی قرار گرفتاد. از آنچا که بین طرابوزان و آق قویونلوها روابط نزدیکی برقرار بود، بهر بزرگ اوزون حسن یعنی زالوی سیاه برای استحکام بیشتر این روابط با به ازدواج در آوردن یکی از دختران آلکسیس چهارم، بهبستریا خاندان سلطنتی طرابوزان نزدیک شد اوزون حسن نیز که وصف زیبایی‌های کورا کاترینا نو، پسری آلکسیس را را شنیده بود "وقتی که سفیر سلطان طرابوزان در دیار بکر مذاکره خود را آغاز کرد، اوزون حسن این شاهزاده خانم را به زنی خواست و ایالت کاپادوکیه و آناطولی را به عنوان جهیزیه مطالبه نمود و در عرض معنه شد که برای دفع حملات احتمالی عثمانی‌ها نه تنها لشکر بفرستد، بلکه از بدل مال و حتی جان خود در دفاع طرابوزان دریغ نورزد. مغایر با این پاسخ به حضور کالوبیوانتس [پسر آلکسیس] بازگشت و کویا پادشاه چندان به تحصیل کم اوزون حسن با این شرایط خرسند نبود. اما چون دید که به تنها یار قادر به درآویختن با سلطان محمد فاتح نیست سرانجام پیشنهادهای این امیر ترکمن را پذیرفت، ولی این حق را برای خود محفوظ داشت که کاترینا بتواند در دربار مسلمین، همچنان مسیحی بماند و به آداب آن دین عمل کند و همچنین مجاز باشد که جمعی از کشیشان، راهبان و ندیمان همکش خود را به بین‌النهرین ببرد. اوزون حسن با این پیشنهادها ایراز موافقت کرد... این دختر پس از مرگ پدرش به دربار اوزون حسن فرستاده شد و از این به بعد به لقب یونانی ترکی اش، دسپهنا خاتون شهرت پیدا کرد، به فرمان اوزون حسن بسیاری از شاهزادگان و نجیب‌زادگان ترکمن به استقبال شاهزاده خانم رفتند. او نیز تعداد بسیاری از دختران باکره و نجیب‌زادگان یونانی را در التزام رکاب خود به دربار قراقویونلو آورد تا در معیت او باقی بمانند. دسپهنا خاتون همچنین بسیاری از راهبان و روحانیان را نیز با خود همراه داشت تا بتواند بصورتی صحیح به عبادت‌های مرسوم در دین مسیح عمل کند. "(۶) و این در زمانی است که زنان دربار اوزون حسن از محدودیت‌های

بسیار رنج میبردند، حال آنکه دسپهنا خاتون چون در بی یک مصالحه، سیاسی تن به ازدواج داده بود از آزادی‌های بیشتری در دربار مسلمانان برخوردار بود. لازم به توضیح است، دسپهنا خاتون در سال‌های بعد سه دختر برای شوهرش بدنبال آور که یکی از آنها بعداً مادر شاه اسماعیل بنیانگذار سلسلهٔ صفویه شد.

از دیگر همسران او زون حسن، زنی است بنام سلجوقه‌شاه بیگم که در زمان بیماری سخت این پادشاه در تبریز، در آندیشهٔ جانشینی برای شوهرش بود و قاصدی نزد خلیل که از همهٔ همسران دیگر او زون حسن بزرگتر بود به شیراز فرستاد و او را به بالین پدر فرا خواند. اما چون برادر ناتنی اوی بنام مقصود که از دسپهنا خاتون بود نیز خود را شریک سلطنت میدانست، خلیل او را از پای در آورد، و خود نیز در جنگی که میان برادر پانزده ساله‌اش یعقوب در گرفت، به قتل رسید، و این نوجوان بجای او زون حسن نشد.

یکی دیگر از ازدواج‌های سیاسی او زون حسن با دختر عمر بیگ بن حسن بیگ، یکی از امراء کرد بود که چون عمر بیگ علاقهٔ بسیار به او زون حسن داشت، ضمن پخشیدن ملکتش به وی، دختر خود را نیز به زنی به دربار او زون حسن فرستاد، و این دختر بود که اولین پسر او زون حسن را بنام زینل بدنبال آورد. (۷)

او زون حسن ضمن علاوه داشتن به زنان متعدد، نسبت به شراب نیز حرص بسیار داشت و همیشه با غذای خود شراب میخورد و تحملش در شرابخواری بسیار زیاد بود. همچنین در تمام وقت تعدادی خواننده و نوازنده در حضور او بود و او فرمان میداد که بخوانند و بنوازنند و او را خوش و مسروق نمایند.

بگفته، یکی از بازیگانان ونیزی که دستگاه پر تجمل او زون حسن را دیده است، این سلطان حرم‌سای بک طبقه‌ای داشته که در تک اتاق‌های آن هزار زن را میشد جای داد، او در یک جانب دیگر از یک خانهٔ بیلاقی بسیار مجلل باد کرده است که با کاشی‌های شفاف، به رنگ‌های طلایی و نقره‌ای آن را آراسته‌اند. در این خانه ملکه و ندیمه‌هایش با سوزن دوزی خود را سرگرم میکرده‌اند. (۸)

۷ - قبل از آمد که خلیل بزرگترین پسر او زون حسن بوده، اما در منابعی زینل را نخستین پسر وی می‌دانند. به احتمال زیاد زمانی که خلیل برای تصاحب حکومت قیام کرد، زینل در قید حیات نبوده است.

۸ - همان، ص ۱۴۵، با تغییر

فساد برخی زنان دربار آق قویونلو

در حرم‌ای اینگونه شاهان که اغلب زنان ماهها و گاه در برخی دوران، سالها در انتظار نوبت هم خواهان بسر می‌بردند، و از سوی دیگر در اثر محدودیت بسیار فدرت و یا جرات ترد عشق باختن را نیز در بیرون از دربار نداشتند، به ناجار در فرصت‌های مناسب، به آن عده از درباریان که مورد اعتماد بودند گوشش چشمی نشان می‌دادند تا با جذب آنان بسوی خود بدفع شهوت بپردازند. و اینجاست که زنی از فاسق گرفتن پروا نمیکرد و برای ادامه کار نامشروع خود، به توطئه علیه جان شوهر نیز دست می‌زد.

بعقوب بیک فرزند اوزون حسن که گفتیم در پانزده سالگی با کنtron برادر خود به جای پدر نشست "دختر بیکی از بزرگان ایرانی را به زنی گرفته بود. این زن بی اندازه شهوتران بود و به یکی از نجیابی درباری دلباخته بود. وی برای آنکه بتواند به مشوق خود برسد و او را بر تخت سلطنت نشاند، در صدد بود که به هر طریق سلطان بعقوب را از سر راه خود بپردازد. پس از اینکه او مطلب را با معشوق در میان نهاد، زهربی کشنه برای شوهرش فراهم ساخت، بعقوب که عادت داشت در آبی خوشبو استحمام کند، یک بار با پسر هشت یا نه ساله خود از چهار بعد از ظهر تا غروب آفتاب در حمام ماند. (۹) هنگامی که از حمام خارج شد و به اتفاق‌های زنان که در مجاورت حمام قرار داشت رفت، در آنجا زن بدبختیت با جام طلایی پر از زهربی که در آن فاصله مهیا کرده بود به استقبال سلطان بعقوب شناخت. این زن به خوبی می‌دانست که شاه پس از خروج از حمام عادتاً "چیزی برای نوشیدن می‌خواهد، باری او برای اینکه سوتیت خود را عملی سازد بیش از هر موقع دیگر با بعقوب مهربانی و عنوه‌گری کرد. اما چون کاملاً "بر خود سلطنت بود چهره‌اش پریده رنگ می‌نمود و این عارضه با در نظر گرفتن طرز رفتار غیر عادی او موجب بدگمانی سلطان شد. به همین دلیل سلطان امر کرد که او را آن شربت بنشود، و زن نیز که می‌دانست مرگ حتی در بی این کار است چاره‌ای جز اطاعت امر شاه نداشت. پس از اینکه زن بدبختیت از آن شربت نوشید، بهقیه را به شوهرش داد و سلطان و پسرش نیز با قیماندهٔ شربت را نوشیدند. این زهر چندان کشنده بود که جملگی در نیم شب موردنده، روز بعد خبر مرگ ناگهانی پادشاه، همسرو پسرش در همه‌جا پیچید. "(۱۰)

۹ - برآون این مدت را به تقلیل از سفرنامهٔ ونیزیان در ایران، ۲۲ ساعت نوشته است که بعید و نادرست بنظر می‌ریزد.

۱۰ - همان، ص ۱۱۶

شکست جهانشاه قره قویونلو در اثر عیاشی

می‌دانیم که اوزون حسن با غلبه یافتن بر جهانشاه بن قرایوسف از سلسله قره قویونلو توانست سلطه آق قویونلوها را بر آنان مسلم سازد. شکست جهانشاه در مقابل اوزون حسن نیز علتی جز عیاشی مفترط وی نداشته است. جهانشاه بن قرایوسف که از سال ۸۳۹ تا ۸۷۲ فرمانروایی داشت، گرچه فردی تحصیلکرده و حامی علم و هنر بود، اما در عین حال ظالمی بود عیاش و بی‌بند و بار و خونخوار و متماطل به کفر و الحاد. او به وضوح احکام شریعت اسلام را زیر پا می‌گذاشت و شبها را تا صبح در شرابخواری و عیاشی و میباشت با زنان میگذراند و به قولی روزها نیز چون سکان می‌خفت. در گیرودار مبارزه اوزون حسن با قره قویونلوها و ذر کشاکش لشکرکشی‌های خصم‌مانه، جهانشاه ... از لشکر عقب ماند و با سوگلی‌های خود به میخوارگی پرداخت. آنجناتکه وقتی اوزون حسن بزای تحقیق اوضاع و احوال جاسوسانی فرستاد و یکی از آنها در اردوگاه جهانشاه رفت و با صدای بلند فزیاد زد که اسبش گریخته است، از جمع مردان خواب آلود مت احمدی به او جواب نگفت. هنگامی که اوزون حسن از ماجرا مطلع شد بلافصله به راه افتاد تا از موقع استفاده کند و در سحرگاه روزی به نزدیکی جهانشاه رسید. جهانشاه در چادر خود خوابیده بود. وقتی پاسداران مددود فهمیدند که این لشکریان اوزون حسن هستند که ذرتاریکی نزدیک می‌شوند، یکی از امراءی برجسته به نزد امیر جهانشاه شتابت. تمام مجاهدات محافظ‌چادر برای بهدار کردن جهانشاه به جایی منجر نشد. سرانجام با خشم تمام، خود را چنان به چادر کوفت که آخر کار جهانشاه صدای دیرگها را که در حال شکنن بود شنید و از ماقعه جویا شد. آنکه امیر جریان را به عرض جهانشاه رساند و او را که بهیچوجه وجود خطری را متصور نمی‌دانست سوگند داد هر چه زودتر به دفاع بهردازد زیرا گروهی از دشمنان برآهل اردو شبیخون زده‌اند. سرانجام جهانشاه از چادر بیرون آمد و دو پرسش را بنام محمدی و یوسف به مقابله با اوزون حسن فرستاد و خود در کار پوشیدن سلاح شد. اما هنوز زانوبندها را نبسته بود که شاهزاده یوسف بازگشت و با یکی بودا شت که وقت را نایابد از دست داد، جهانشاه بلافصله بر اسب جست و به بیان مسثور از برف گریخت، ترکمنی از لشکریان اوزون حسن به نام اسکندر این فرمانروای فرتوت را دنبال کرد، بدرو رسید و هنگامی که جهانشاه در اثر ترس نام و نشان خود را بازگفت، سریاز در جا او را به قتل زساند و لباس‌های ذی‌قیمت او را روی لباس‌هایش پوشید، جمجمه مقتول را با خود بردشت و به لشکرگاه بازگشت. (۱۱)

* * *

صفویه

نگاهی کوتاه به ظهور این سلسله

همانگونه که می دانیم با انقراض سلسله ساسانی، این بیان استقلال و وحدت ملی ایران فرو ریخت و سلسله ای که قرن ها برکشور پهناوری حکومت و فرمانروایی داشت از میان رفت. در تمام مدت تسلط خارجی بر این سرزمین، پیوسته ایرانیان در اندیشه "قبام بودند و در این راه جنبش هایی نیز پدید آمد که شtle آنها خاموش شد، گرچه استقلال طلبان توانستند با کتب موقفيت هایی، چند سلسله در نقاط مختلف ایران بوجود آورند اما نباید فراموش کرد که همه آنان از خلفای عباسی اطاعت می کردند و بعضی نیز مانند آل بویه از ابتدای امر با خلفای عباسی از در مخالفت درآمدند و بالاخره آنها را مقهور و مطیع خود ساختند و توانستند آرزوی ملت ایران را برآورند.

"پس از دوران حکومت مغول ها و تیموریان ایران مجدد" گرفتار تجزیه گردیده و مدعيان زیادی در گوش و کنار به فرمانروایی مشغول شدند، امرای سلسله تیموری به وسعت قلمرو حکومت، قدرت کافی نداشتند که از جنبش و استقلال طلبی خوانین محلی جلوگیری کنند، این بود که مخالفین از ضعف قدرت سلاطین تیموری استفاده کرده و هر کس در ناحیه ای برای خود دستگاه امارت بوجود آورد.

با تشکیل سلسله صفویه حکومت ملوک الطایفی از میان رفت و کم کم وحدت مرکزی و وحدت مذهبی بوجود آمد و پس از قرن ها ایران وارد مرحله جدیدی گردید که شباهتی به ادوار قبل نداشت. مدعيانی که در هرگوش و کنار حکومت می کردند از میان رفتند و یا از در اطاعت درآمدند، به این ترتیب سلسله صفویه توانست دوران استقلال و عظمت ایران قدیم را تجدید نماید. "(۱)

۱ - ایران در زمان صفویه، تالیف دکتر احمد تاج بخش، ص ۲۷، به اختصار.

زن در دوره صفویه

در زمان صفویه روبنده بر روی انداختن و چادر به سر کردن رواج گرفت. "با آنکه پاره‌ای از زنان به هنگام جنگ یا سفر بر اسب می‌نشستند و یا در تیراندازی و نیزه‌پرانی تسلط داشتند، معمولاً" زندگی اکثریت محدود به خوردن و خفتن و بجه زاییدن بود. این کار فقط در مورد زنان عادی اعمال نمی‌شد، بلکه حتی زنان شاه عباس نیز می‌باشد از این قاعده^۱ کلی پیروی می‌کردند و آنها نیز موقع بیرون رفتن از حرم‌سرا روبنده بر روی داشتند و قامت خود را در چادر پنهان می‌کردند، مگر به هنگام شکار و در ملازمت شاه که همه جا فرق می‌شد و هیچکس حق نزدیک شدن به جایگاه مخصوص زنان را نداشت". (۲)

شاه اسماعیل که به قولی او را نخستین فرد مقدر این سلسله می‌دانند، در همان ابتدای کار در تحکیم اقتدار خود، از قتل عام مردم به ویژه زنان، در موقع تسلط بر شهری خودداری نمی‌کرد و مظالمی بزرگ در حق این طبقه روا می‌داشت، و با اینکه خود را فردی مذهبی بحسب می‌آورد با این حال از کشتن زنان آبستن نیز ابا نداشت. او در تبریز بسیاری از مردم شهر را قتل عام کرد و سربازانش زنان آبستن را با جنبی که در شکمان بود کشتند. شاه اسماعیل در تبریز سیصد زن را که گفته می‌شد روسپیگری می‌کردند، دستور داد به صد درآوردن و هر یک را به دونیمه کردند، او حتی در ارتکاب به این جنایات به مادر خود نیز رحم نکرد. (۳) او مادر خود را فرا خواند، و چون معلوم شد که به عقد یکی از امیران حاضر در نیوود دریند درآمده است، پس از طعن وی فرمان

۱- تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۷۶-۷۷ با اندکی تغییر

۲- مادر اسماعیل دختر بزرگ اوزون حسن از دسپينا خاتون بود که مارتانام داشت و در ازدواج حیدر بود که از این زن سه پسر بدنبیا آمد. به نام‌های علی، اسماعیل، ابراهیم. در مورد مارتان مادر شاه اسماعیل صفوی، انگلبرت کمپفر در صفحه ۲۳ کتاب خود بناه در دربار شاهنشاه ایران که وسیله کیاکاووس جهانداری ترجمه شده مطلبی آورده بدین مضمون که وقتی طرفداران و مریدان حیدر پدر شاه اسماعیل موجب تشویش پعقوب پسر اوزون حسن کردیدند و دیگر تأمل را جایز نشمرد و تصمیم گرفت حیدر را که از همه جا بی خبر بود از سراه خود بردارد و اسماعیل و همچنین شاهزاده خاتم مارتان همسر حیدر را نیز بدون سر و صدا بقتل برساند. البته باید دانست که شاهزاده خاتم مارتان خواهرناتی پعقوب نیز بود. اما اسماعیل توانست از چنگ فرمانروای آن عهد ایران بگیرد و مدت‌ها بصورت خانه بدش بکلان که در ساحل جنوی دریای مازندران واقع است پسر ببرد. آنچنانکه دیگر منابع حکایت دارد پعقوب در کار خوش موفقیتی نداشته است. زیرا بعد از شاهزاده خاتم مارتان بdest پسر خود شاه اسماعیل بقتل رسید.

داد تا او را در برابر این سر بریدند.^(۴) و به قول لرد استانلی در سفرنامه‌های ونیزیان، گمان نمی‌بود از زمان نرون تاکون چنین ستمکاره^۵ خون‌آشامی به جهان آمده باشد.

در زمان شاه طهماسب اول، پسر شاه اسماعیل اول نیز زنان ایران از خانه مگر به حکم ضرورت بیرون نمی‌آمدند و در کوی و بزنن پیاده نمی‌گشتند، حتی در سواری نیز به فرمان شاه آزاد نبودند. شاه طهماسب فرمان داده بود که در هیچ قسمت، زن بر اسب ننشیند، و هر چند عجوزه باشد در کنار معزکه قلندران و بازیگران مقام نکند. این دستورات در قالب آیین شاه طهماسب به عنوان قانون که نزدیک به هفتاد ماده است اراده شده است. "در ماده^۶ ثبت و سوم آمده است که در هیچ وقت زنی بی ضرورت بر اسب سوار نشود و اگر چه ضرورت اقتضا کند ناممکن باشد بر زین سوار نشود و لجام خود بدست نگیرد. و در ماده^۷ ثبت و چهارم تصریح شده است که مردان و زنان هر چند عجوزه باشند، در کنار معزکه‌های قلندران و بازیگران و امثال آن مقام نکنند، و اگرچه اصناف این گروه را از معزکه‌گیری منع نفرموده‌ایم، اما قدغن است، اطفال زیاده بر دوازده ساله را در معزکه با خود نیاورند".^(۷)

اما شاه عباس بر خلاف جد خود سختگیری چندانی اعمال نمی‌کرد، بطوری که در زمان او جز زنان بزرگان و رجال کشور که بسیار کم از خانه بیرون می‌آمدند، زنان سایر طبقات در کوچه و بازار دیده می‌شدند، و حتی برای آنکه زنان هم از تعاشای چراغان و آشیازی و چشن‌های شبانه محروم نمی‌شدند، ایشان را در اینگونه تفریحات وارد می‌کردند، و یک یا چند شب از چراغان و آشیازی را مخصوص زنان می‌ساخت. از سال ۱۰۱۸ هجری نیز دستور داد که روزهای چهارشنبه هر هفته، گردش چهار باغ اصفهان و پل سی و سه چشمۀ منحصر به زنان شهر باشد تا بتوانند با روی گشاده و بی‌نقاب در آنجا تعامل و تفریح کنند.^(۸)

از محدودیتی که زنان داشتند، مردان نیز در عذاب بودند، نه به خاطر آنکه از دیدن زیبارویان محروم باشند بلکه با دیدن آنان مرتبک خلافی می‌شوند که موجب می‌گشت تا جان خود را از دست بدهند. اگر زنان همراه شاه بیرون می‌آمدند با روی گشاده حرکت می‌کردند، اما اگر شاه خود همراه نبود، زنان را در کجاوه‌هایی که بر پشت استر یا شتر گذاشته بودند جای می‌دادند و فرمان شاه این بود که چشم نامحرم نباشیست به روی زنان حرم افتاد، و اگر مردی بر سر زاده ایشان دیده شود باید بیدرنگ او را بکشد. هنگام عبور زنان شاه همه^۹ مردان از راه دور می‌شدند و زنان جز در میهمانی‌ها و اجتماعات خانوادگی، هرگز در مجالس مردان حاضر نمی‌شدند و با مردان بیکانه آشنازی پیدا نمی‌کردند. "سرگومی آنان در خانه، سخن گفتن و خوردن و خنده‌یدن، و گاه رقص‌ها

۴ - همان، ج ۲، ص ۳۸۲.

۵ - همان، ج ۴، ص ۱۹۴.

۶ - زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۲۲۱ و ص ۲۵۶.

و آوازهای تنها و بی مرد بود، زیرا اصولاً در ایوان آواز خواندن و نوازنده‌گی و رقصیدن را دور از نجابت و شرافت می‌پنداشتند و اینگونه هنرمندیها را زشت و نایسنده و شایستهٔ مطربان می‌شمردند. بنابراین، اوقات بانوان حرم که انجام دادن کارهای خانگی را نیز باشان و مقام خود مناسب نمی‌شمردند، بیشتر به خوردن و خفتن و پر گویی و تنبیه می‌گذشت. "(۲)

در مورد رفع محدودیت زنان در عهد شاه عباس که قبلًاً نیز اشاره شد، سفیر اسپانیا که در سال ۱۵۱۱ هجری قمری در معیت شاه به کاشان رفته است از زنانی حکایت می‌کند که با نظاب‌های بالا زده و روی گشاده دیده می‌شدند، زنان به سینه می‌گرفتند و از خدا می‌خواستند که عمر ایشان را بگیرد و به عمر شاه بیفزاید.

باید دانست که در دوران صفویه همانگونه که مختصری بیان شد، محدودیت زنان در دورهٔ هر پادشاهی فرق نمیکرد. همچنین در میان اقوام مختلف و نقاط متفاوت نیز این موضوع در میان هر قوم یا مردم هر نقطه‌ای بگونه‌ای بود. کارری در سفرنامهٔ خود وضع زنان ارمنی را در عهد صفویه چنین توصیف می‌کند "... زنان ارمنی سر خود را با چارقد کتانی سفید می‌پوشانند و گوشدهای آن را زیر چانهٔ خود محکم می‌کنند، اغلب یک رشته گیس دارند که توی کیسهٔ کوچکی از مخلل سیاه روی شانه خود می‌اندازند، زن‌های بسیار متغول، زینت‌الات زرین و مرصع نیز بکار میبرند". (۸)

اولتاریوس (۹) در مورد زنان عمر شاه صفي گوید: "زنان ایرانی هرگز در کوچه‌ها رو گشاده نمی‌روند، بلکه در حجاب سفیدی مستورند که تا زانو پائین می‌آید و فقط شکافی در مقابل چشمان خود باز میگذارند تا بتوانند پیش پای خود را ببینند. تارونیه نیز وضع اجتماعی و زندگانی زنان عهد صفوی را تا آنجا که دیده و مطالعه کرده چنین توصیف می‌کند: زنان ایران را جزو شوهانشان کسی نمی‌بیند. زنان طبقهٔ متوسط و پائین اجتماع فقط موقع حمام رفتن در خیابان‌ها و کوچه‌ها دیده میشوند. آنها سرآپای خود را با چادر می‌پوشانند و فقط بوسیلهٔ دو سوراخی که در برابر دیدگان آنها قوار دارد راه را تمیز میدهند. همینقدر که کسی از خارج وارد خانه شود، دیگر زن‌ها با شهر خود غذا نمی‌خورند، زن‌ها مدیر داخلی خانه نیستند بلکه وضع آنها بیشتر شبیه به وضع غلامان است. با کشیدن قلیان عمر خود را سلیری میکنند. آنان که غلام دارند از آنها برای مالیدن بازو و زانوی خود استفاده می‌کنند و جزو این تفریحی در زندان خانه ندارند؛ به این ترتیب، همینکه دختری ازدواج کرد، در منزل معاشر و رفیقی جزو زنان و خواجگان ندارد. مردان شروعتند عدهٔ زیادی زن و غلام در اختیار دارند، وزنان زیر سلطهٔ کامل شوهر خود، زندگی می‌کنند. هر گاه زن

۷ - همان، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۸ - سفرنامهٔ کارری (جملی کارری)، ترجمهٔ دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، ص ۱۰۱

۹ - اولتاریوس سفیر دوک هلشتاین است که در زمان شاه صفوی به ایران آمده بود. وی سفرنامه‌ای از وقایع آن روزگار دارد.

اعیانی از خانه خارج می‌شود عده‌ای از خواجگان از پس و پیش او با چماق حرکت می‌کنند و مردم را برای عبور بانو به این طرف می‌رانند، و اگر کسی را بخصوص در سهیر بانوان شاه حقی در حال خواب ببینند بیدرنگ می‌کنند، نزدیک شدن مردان به زنان، به ویژه زنان بزرگان و شاهان بسیار خطروناک بود. "در ایامی که شاه عباس دوم در بیللاق بود یکی از فراش‌ها به علت خستگی مفروط به خواب رفتند بود. وقتی که زن شاه به چادر قدم نهاد، مرد خفته را مشاهده کرد و فریاد برآورد. خواجگان بیرحم چون برمد خواب آلوه دست یافتند، او را فوراً "به خاک سپردن" همچنین موقعی که شاه صفوی، پدر شاه عباس دوم، با زنان خود در بیللاق بود، رعیتی ستمدیده نزدیک او آمد تا عرض حال خود را به سلطان تقدیم کند، ولی شاه قبل از نزدیک شدن، وی را هدف کلوله قرار داد. بطور کلی، وقتی که زنان شاه خواه در بروف و سرما و خواه در نیمه شب، از شهری می‌گذشتند، مردم بینوا مکلف بودند که از مسیر آنها فرار کنند". (۱۰)

در این دوره زنان درباری و اشراف را در نهایت اینزا و محرومیت می‌بینیم که روزهای خود را فقط می‌توانستند با خودآرایی و حمام و ساز و آواز و قصه و نقل سپری کنند. عده‌ای دیگر از زنان نیز به کار مطبوبی، نوازنگی، خوانندگی و رقص اشتغال داشتند. گرچه این عده در کار خود در ظاهر شدن محافل مردان آزادی کامل داشتند، ولی در عوض از هرگونه حیثیت و احترام اجتماعی محروم بودند و به حقیقت مردم آنان را نیز در ردیف فواحش به شمار می‌آوردند.

با آنکه مردان می‌توانستند به آسانی زن را صیغه نهایند، با اینحال فواحش به قیمتی گرانتر از خرج یک صیغه‌ای خود را به مردان می‌فروختند. به قول شاردن، در همان زمان که زن در محدودیتی بسیار در عهد صفویه می‌زیست، در نزدیک مدرسه‌صفوی در اصفهان محله‌ای وجود داشت که مخصوص فواحش بود و دوازده هزار زن فاحشه در آنجا تحت حمایت دولت زندگی می‌کردند و غیر از این عده، گروهی از زنان نیز در محله‌ای مختلف اصفهان بطور محترمانه خودفروشی می‌کردند، و حتی مشعلداری باشی ناظر و حامی اماکن فساد و نوازنگان و شعبده‌ها زان بود و مالیات آنان را دریافت می‌داشت.

در میان زنان دوره صفویه، گاه در اثر ضعف بعضی سلاطین، می‌یابیم کسانی را که اقتداری بهم می‌رسانند و در امور سیاسی مداخله می‌کنند و در توطئه‌های بسیار نیز شرکت می‌جوینند، پریخان خانم دختر شاه طهماسب از زنانی است که نه تنها در شخص شاه بلکه در بسیاری از سران اپلهای طایفه‌های آن دوران نفوذی عمیق داشت. این زن مقندرکه در ابتداء، پس از مرگ پدر به کمک ایادی خود به سود اسماعیل میرزا تلاش می‌کرد بعد از چند ماه رفتار ناهنجار اسماعیل، ازاوروی برگرداند و با قدرتی که داشت موجبات کشتن وی و روی کار آمدن محمد میرزا خدابنده را فراهم ساخت. سلطان محمد خدابنده نیز که بکوشش پریخان خاتمه بر تخت سلطنت نشسته بود در معرض تحریکات

و دسایس مهد علیا که همسر خدابنده بود قرار گرفت و دستور داد پریخان را کشتن و سراورا که به خون آغشته بود با گیسوان ژولیده و درهم در دروازه قروین بر سوئیزه کردند و در معرفت تماشای همکان گذاشتند. اینهم سزای زنی بود که با آن محدودیت‌ها توانسته بود سری در عالم سیاست بلند کند که بالاخره سرش بر بالای نیزه بلند شد.

مهد علیا نیز که از بی‌کفایتی خدابنده سود جسته بود و در تمام شئون سیاسی مملکت مداخله می‌کرد سر سالم بگور نبرد. وقتی مهد علیا دخالت‌های بیجا و ناروا را آغاز کرد، سران دولت عدم رضایت خود را به شاه اعلام کردند. خدابنده با چرب‌زبانی از آنان دلجویی کرد ولی این‌زن ماجراجو که در کشتن پریخان خانم نیز مداخله داشت، بیش از پیش با سران دولت و بزرگان و امیران هر ایلی در افتاد. سرانجام از هر ایلی چند تن ناراضی با شمشیر بر هنر به اندرون حرم رفتند و مهد علیا و مادرش را سر بریدند و بسیاری از اموال آن دوزن زا غارت کردند.

در فتح رواندوز گردستان نیز که در زمان شاه عباس اول وسیله احمد خان اردلان انجام گرفت، یک زن نقش اساسی داشت، البته نه آنکه در جنگ و ستیز شرکت جوید و موفقیتی کسب کند، بلکه وقتی "به علت مستحکم بودن قلعه رواندوز، احمد خان خیال بازگشت داشت، در راه به پیرزنی برخورد. پیرزن از خان پرسید که مطلعی شما در تخریب قلعه چیست؟ خان احمد خان گفت؛ راه دخول منسدود است! پیرزن شوخ طبع گفت: در شب زفاف من هم راه دخول منسدود بود، چون طرف من مرد بود، در پک خمله قلعه را گشود و برای همیشه راه را هموار نمود! خان احمد خان به رگ غیرتش برخورد و ماقع را به سریازان گفت، فردا دسته‌جمعی حمله برددند و اتفاقاً "قلعه‌گشوده شد". "(۱۱) شاردن در بیان طرز اداره کشور و تشکیل شورای مملکتی، از نفوذ زنان و خواجه‌سرايان حرم یاد می‌کند و می‌نویسد: عملیات وزیران را شورایی غیر رسمی که در حرم با عضویت ملکه مادر و خواجه‌سرايان مهم و زنان صاحب نفوذ و سوگلی تشکیل می‌شد خشنی می‌کرد، و حتی بگفته این سیاح در انتخاب شاه سلطان حسین پسر ارشد شاه سلیمان، امرا و خواجه‌سرايان و خوانین و روسا، با موابيد و حسب الصلاح مریم بیگم از شاهزاده خانم‌های حرم اقدام به چنین کاری کردند. منصب مهرداری شاه را نیز در عهد صفوی یکی از گیس‌سفیدان حرم، به عهده داشته است. گیس‌سفید یاد شده مهر شاه را که به زنجیری طلايی بسته شده همیشه همراه داشته و مهر خاص همیشه همراه گیس‌سفید حرم بوده است.

فساد و فسق و فجور در عهد صفوی

بگفته باستانی پاریزی "ثروت و غنائی که از نتیجه فتوحات دوران اول صفوی به اصفهان و سایر شهرهای ایران سازیر شد، کم کم به جای اینکه در میز رفاه عامه خرج شود، صرف حقوقها و مقرراتها و مستمریها شد و رجال و لشکریان هر کدام صاحب ثروت‌های بسیار شدند و طبعاً "برای استفاده ازین ثروت و پول‌ها، تجمل و تعیین و تبیض جای دلیری و پهلوانی و اجرای نقشه‌های عمرانی را گرفت، "(۱۲) بخصوص در دوران آخرین سلاطین صفویه، بزرگان و پادشاهان به هیچ اصل اخلاقی، اجتماعی و مذهبی پابند نبودند، اما مردم بینوا به ناچار میباشست مقربات و نظامات شدیدی را رعایت کنند و از پرداختن به اموری که شرع آن را حرام دانسته پرهیز نمایند. در حالیکه بر اثر غنیمت‌های بسیاری که نعمی سران دولت شده بود، مقامات بزرگ و رجال و امرا غلامباره و آنکاره شده بودند و این عادات ناپسند به مردم عادی نیز سراست که در بود.

شاردن گوید که من در تبریز و ایروان قهقهه‌خانه‌های بزرگی دیدم که پر از پسرانی بود که خوبیشن را مانند زنان روسی عرضه می‌داشتند. و حتی شاه عباس دوم طفلی را به زینا قهقهی سپرد و پسر بر اثر تجاوزی که به او شد به قهقهی حمله برد و اورا زخمی کرد، ولی شاه به جای تنبیه قهقهی، دستور داد کم بچه را پاره کرددن. در حالیکه در زمان شاه عباس اول اگر کسی دست به چنین تجاوزاتی می‌زد بدون هیچ ترحمی وی را به قتل می‌رساندند. ثروت‌های بدست آمده، در عهد صفوی چون مورد استفاده عمومی نداشت در راه فساد به کار می‌افتاد و به همین جهت بازار تبیض و عثیرت رونق گرفت و فواحش در شهرها علناً "به کار پرداختند و با همه تعصبات مذهبی، حتی مقامات رسمی نیز در این مورد سکوت و بلکه هماره‌ی و همکاری داشتند.

باستانی پاریزی که در کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی به استناد نوشته‌های سیاحان، فصلی در مورد فساد دوران صفوی گشوده است می‌نویسد: خدمتگزاران قهقهه‌خانه‌ها گرجی بجهه‌ای ده تا شانزده ساله‌ای بودند که به طرز شهوت‌انگیزی پوشانک به تن می‌گردند و زلفان آنان بعناند دختران بافته شده بود. اینان را به رقص و نمایش و سروش هزار داستان زشت و خلاف ادب و ادار می‌ساختند. (۱۳)

۱۲ - همان، ص ۲۲۶
 ۱۳ - به توضیح نویسنده کتاب "سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ظاهرها" مطالعی که وسیله اینکونه پسران گفته می‌شد داستان‌های الفیه و شلیفه بوده است. و شرح مفصل موضوع به روایت کشف‌الظنون اینست که گویند پادشاهی دچار ضعف جنسی شد و از طبیعت خود کمک خواست. طبیب گفت کتابی درین باب بنام الالفیه و الشلفیه تألیف شده، و اطیبه داستان‌هایی از زبان زنی آنکاره موسوم به الفیه اختراع کرده‌اند، این زن را نیز بدین سبب الفیه می‌گفتند که با هزار مرد می‌باشت گرده و هر بقیه در صفحه بعد

و بدین طریق به تحریک تماشچیان می‌پرداختند و طالبین هر کدام ازین بچه‌ها را به هر کجا می‌خواستند می‌بردند و قهوه‌خانه‌ای که دارای زیباترین و جذاب‌ترین کودکان بود بیشتر مشتری داشت. برای اینکه بدانید قبح این کارت‌ها چه حد از میان رفته بود، بد نیست اشاره به سرنوشت ساروتی بگنیم. به قول تاورنیه، ساروتی در زمان شاه عباس بزرگ حکمران گیلان بود و یک غلام بجهه امرد خوشکلی داشت که با عنف او را مالک شده بود. به قول شاردن، بر اثر تجاوز به طفل، مورد خشم شاه قرار گرفت. آن جوان برای کشیدن انتقام به اصفهان رفت، پس از آنکه شاه عباس اظهارات او را شنید، حکومت گیلان را به آن جوان داد و حکم کرد که به محض رسیدن به گیلان، سر ساروتی را به توسط صاحب منصبی که همراه او فرستاد به اصفهان بفرستد. ساروتی که متوجه شکایت شده بود، برای پیشگیری از خشم شاه، خیالش به جائی نرسید جزاً اینکه آن آلتی را که با آن مرتكب این کار شده بود تمامًا "قطع نمود و با همان حالت خراب در شاخت روانی نشسته، از پیراهن متوجه اصفهان شد و با حالت نقاوت به اصفهان رسید و یکراست وارد دربار شد و پس از تحصیل اجازه، آلت گناهکار خود را با عربیشه درخواست عفو در سینی طلایی گذارده به حضور شناخت ا شاه چون دید او خود را در کمال سختی تنبلی کرده است، از تقصیر او در گذشت او مجدداً به حکومت گیلان رسید. این شخص در زمان شاه صفی به صدارت عظمی رسید، بر اثر این جراحت، به قول شاردن، ساروتی تا پایان عمر چکمه بلند می‌پوشید تا ادرارش در آن ضبط شود. البته این دکته را هم باید اضافه کرد که ساروتی بالآخره به دست شاه عباس دوم به قتل رسید.

شاردن در موضوع وجود فساد در عهد صفوی توضیح می‌دهد که دختران روسی خانه‌ها بیشتر از اسپران گرجی و سخت زیبا و سخت زن می‌باشد و خوش تد و قامت بودند. محله روسی‌ها از سه کوچه و هفت باب کاروانسرای بزرگ به نام کاروانسرای لختی‌ها به وجود آمده و مرکز زنان بدکاره است و دوازده هزار زن روسی رسمی یعنی پرداخت کنندهٔ مالیات وجود دارد، و اینها غیر از پنهانی‌ها و معاف شدگان از مالیات هستند. روسی‌ها هشت هزار تومان مالیات می‌پرداختند، علاوه بر محله پاد شده، شاردن از کوچه دو برادران نیز که محل روسیه‌ان بوده است نام می‌برد. در این سیاحت، شاردن از خانه‌ی یک زن معروفه نام می‌برد که در آن روزگار شهره شهر بوده و پولداران و رجال در آن روزگار دوازده تومان برای آشنازی با او می‌باشد بپردازند، و از این جهت کاخ او به کاخ دوازده تومانی معروف بوده است. شاردن در باب این زن می‌نویسد: دوازده تومانی یک زن روسی بود که بدین عنوان خوانده می‌شد، چون نخستین باوفی که کسی به ملاقات او می‌رفت می‌باشد دوازده تومان بپردازد. در سفر اول من در سال ۱۰۷۸ هجری در زمان شاه سلیمان، این زن، هم به کاخ از زیبایی و هم از لحاظ ثروتی که داشت سخت معروف بود. کلیه سقف‌های کاخ او به طرح‌های گوناگون ساخته شده،

کدام را به نوعی خاص ارضا نموده که هیچ شبی تکرار حوادث شب قبل نمی‌بوده، پس این داستان را برای ملک بازگو کردند و آب رفته به جوی باز آمد!

قسمت‌هایی از آن زراندود و لاجورد نشان و آراسته به صورت‌های محرک احساسات عاشقانه می‌باشد، این نن ظاهراً مثل بسیاری ازین گونه زنان زیبا، آخر عمر سرنوشت غم‌انگیز و حشتناک داشته است.

شاردن گوید، پس از آنکه یک شب چند تن مست در خانه دوازده تومنی را آتش ژدید، توبه کرد و زندگی خود را تغییر داد و به زیارت مکه رفت اما بعد از بازگشت، دوباره مشتیان قدیم او را وادار ساختند که به کار خود ادامه دهد، او جمعی زنان و دختران را در خانه خود به کار گماشت، ولی خودش چون توبه کرده و قسم خورده بود از تسلیم شدن به مردان خودداری می‌کرد. یک شب جمعی که مست بودند خواستند به عنف با او درآمیزند، او برای مقابله با مست‌ها کاردی بدست گرفت و نخستین جوان حمله کننده را کارد زد، اما رفاقتی جوان به نن بینوا پریدند و او را پاره پاره کردند.

شاردن در جای دیگر گوید، تعداد زنان و لکردن که اسثمان ثبت شده پارده هزار است، ولی مشعلدار باشی عایدی بزرگ خود را از کسانی دریافت می‌کند که اسثمان ثبت نشده است. البته چون دامنهٔ فساد بسیار بالا گرفته بود به سال ۹۴۵ هجری شاه طهماسب که خود نیز نمونهٔ پارز یکی از عیاشان و مفسدان بود ناگهان توبه نمود و فرمان داد تا مردم را نیز از لهو و لعب منع سازند، اما گویا فرمان شاهانه چندان اثر نداشت و باز کار بر همان روال بوده، چرا که در زمان شاه سلیمان پار دیگر منع کار فاحشه‌ها و بدکاران مطرح شده است. جالب آنکه در زمان همان شاه طهماسب توبه کار، رقاصه‌هایی که وی همراه حرم خویش به بیلاق برده بود حاضر می‌شدند برای همراهان پادشاه با فروختن تن خود در طول یک شب، دو تا سه تومن دریافت کنند. و ما در جای خود از هر زنگی شاهان این دوره و افراد آنها در مجتمع با زنان پاد خواهیم کرد. از مانند پادشاهانی چون شاه عباس دوم که زنان حرم او را کفایت نمی‌کرد و برای اطفاء شهوت با زنان فاحشه نیز آمیزش داشت که به علت همین کار و ابتلاء به بیماری آمیزشی در اثر اختلال طبا فواحش جان سیرد، علاوه بر زنبارگی، غلامبارگی و امرد بازی نیز در دوران صفویه بشدت رواج داشت که به مختصی از آن در گذشته اشاره شد.

تصویرکلی از ساختمان‌های حرم‌سرای شاهان صفوی

سازمان درباری و دولتخانه‌ای که شاه اسماعیل بی‌افکنده بود بعدها رو به توسعه گذاشت که بخش نخست این سازمان دربار خصوصی و خلوت شاه و بخش دوم شورای دولتی بود، در بخش نخست، زنان شاه سکونت داشتند. بنا بنشته انگلبرت کیفر: "...، قسمت مخصوص اقامت زنان که به عربی و فارسی آن را حرم می‌نامیدند تشکیل می‌شود از ساختمانی که با کاخ مریوط است و با دیواری به ارتفاع تقریبی بیست متر با حنی بیشتر از آن بمحمور است. در مقابل قسمت حقیقی حرم‌سرای حیاط

نسبت" وسیعی قرار دارد که از در حیاط حرم‌را یا دروازه "پادشاه بدان وارد می‌شوند. این در بفاصله هشتاد قدمی جبهه، قدامی عمارت اصلی تعبیه شده. این عمارت که از سنگ ساخته شده و ارتفاع متوسطی دارد از ایوانهایی که دور تا دور حیاط را گرفته بلندتر نیست. در خارجی اصلی حرم‌را که در کنار میدان شاه واقع است توسط چند جوخه تفتچی از قلرهای سلطنتی حفظ و حراست می‌شود، بر حسب اقتضا این قوا با یک یا چند جوخه "پیاده" عادی که در سایر مواقع در طول دیوار خارجی حرم‌را پاسداری می‌کنند تقویت می‌شود. یک راهرو بدون سقف که دوازده قدم عرض دارد و با سنگ حقیقی مفروش شده به حیاط حرم‌را می‌پیوندد. در هر دو طرف این راهرو دیواری است که در آن طاقنمایی تعبیه کردند. این راه توسط گروهان‌های جزاًی تغییری نگهبانی می‌شود، پس از گذشتن از این معبیر که پیکمد و پنجاه قدم طول دارد به دروازه دوم حرم‌را می‌رسیم که در خارج توسط پیاولان صوفی و از داخل توسط خواجه‌سرایان سفید پوست اشغال شده است. این دروازه تمام به رنگ آبی کاشیکاری شده و دارای علامت خورشید بزرگی است که از آن اشیعه طلائی دایره‌هار ساطع می‌شود. این نشانه اسرارآمیز قدرت نامحدود، در جنگ نیز پیش‌بایش قوا حرکت داده می‌شود. در بقایای بنای‌های ایران قدیم نیز نقش شیر که آن را در سنگ حک کرده باشد اندک نیست. این رمز از دیرباز با پادشاهان ایران ارتباط داشته ولی در نشان‌ها اغلب آن را بهمراه خورشید نمایاند. در این نشان‌ها، اغلب شیر، خورشید را در دهان باز خود نگاهداشته است. این تصاویر نیز انواع و اقسام مختلف دارد ولی چیزی که در همه مشترک است اینست که همواره شیر را در حال قیام و مفروز نشان می‌دهند. از آنجا که هنوز هم شاه را برادر خورشید می‌نامند پس، از اینکه در مدخل حرم تصویر خورشید را نقش کرده‌اند نباید در شکفت شد. حوزه "حزم‌را" که از هر طرف تنگ در میان دیوارهای سطحی را اشغال کرده که حداقل سه هزار پای مربع وسعت دارد و دارای اضلاعی نامنظم است و بی‌شباهت به مثلث نیست. جناح شرقی این مثلث روپروری میدان شاه قرار دارد، در حالیکه ضلع شمالی آن به باغ‌ها محدود می‌شود. ضلع سوم آن را رشته‌های دیوارهای تشکیل می‌دهد که از طرف جنوب شرقی به جهت شمال غربی امتداد دارد.

... در داخل حوزه "حزم‌را" به حیاطی برمی‌خوریم که پیش از این نام برده‌یم و این حیاطی است که دور تا دور آن که چهار گوش است مانند کاروانسرا طاقنمایی احداث کرده‌اند. در وسط دیوارهای جناحی ایوانی ساخته‌اند که رو به حرم‌را باز است. گف عمارت را که با صعود از دو پله مرمری سفید بدان می‌توان رسید با قالی‌های قیمتی فرش کرده‌اند، دیوارها را با اکلیل آراسته‌اند، طاق مقوس را با کاشی‌های معرق رنگارنگ زینت داده‌اند چنانکه سختگیرترین و متوقع ترین افراد هم دیگر در آن جایی برای خردگیری نمی‌بینند. خود صحن حیاط بهصورت یکنواخت سنگفرش شده، در وسط حوضی است که روی تمام سطح آن یک صفحه نازک نقره کشیده‌اند و دارای لوله‌های طلائی است. یکی از این لوله‌ها که بزرگتر است در وسط قرار گرفته و لوله‌های کوچک‌تر دیگر در حاشیه‌ها

ساخته شده است. هنگامیکه در غیاب شاه و زنانش مشغول ساختن این حوض بودند من توسط استاد وارپیوس، سرپرست کارگران آنجا به عنوان متخصص بدرورون حرم‌سرما راه یافتم و توانستم ساختمان‌های این قسمت حرم‌سرما را ببینم. بقیه قسمت‌های حرم‌سرما را البته ندیدم، اما شنیدم که می‌گفتند در پس این بنا انواع و اقسام تاسیسات با کوشک‌های گوناگون، گردشگاه‌ها، کلاه فرنگی‌ها و خانه‌های مسکونی که ردیف هم ساخته شده وجود دارد و از آن میان بنناهایی که متعلق به ملکه و سایر زنان سوگلی شاه است از نظر معماری نیز اهمیت دارد.

اما در عوض این تاسیسات گویا دخمه‌های زشت و محقری نیز وجود دارد که در آنها بیماران و همچنین بعضی زنان سالخورده و خواجه‌های پیر و علیل سکنی گرفته‌اند. در حجره‌های زیر زمین ظاهرًا "شاهزادگانی" را که به فرمان شاه نایبینا کرده‌اند جای داده‌اند. سوانجام باید ذکر بعضی از عمارت کوچکتر را که خارج از حوزه حرم‌سرما قرار دارد که در این ساختمان‌ها ملکه مادر، خالدها و عممه‌های شاه و سایر خانم‌های مسن اصیل سکونت گرفته‌اند. مثلًا یکی از باغبان‌ها خانه ملکه مادر را که در گوش ایگورستان قرار داشت بنی بشان داد و مرأة از نزدیک شدن بدان برخذر داشت. در قسمت جنوبی حوزه حرم‌سرما کاخ آراسته باشکوهی انتظار را جلب می‌کند که ساختن دودکش مانندش از دیوارها بلندتر است. این بنای نادر بادگیر است و با کمک آن اطاق‌های زیرین دائم هوای تازه می‌گیرد. هر چند مجموعه این بنایها و تاسیسات تنگ و کج و معوج بمنظیر می‌آید باز در حرم‌سرما درختان متعدد سایه‌افکن، باغچه و فواره، آلاجیق‌های خنک و انواع و اقسام وسایل دلپذیر برای تجدید قوا و استراحت بسیار است. هر گاه تنگی جا موجب کالت و دلتگی شود باز هفت باغ وسیع دیگر در دسترس قرار دارد. بدون اینکه نیازی به اسب‌سواری یا ظاهر شدن در برای مردم باشد، شاه از یکی از درهای عقب حرم‌سرما به این باغ‌ها وارد می‌شود تا در آنجا با میهمانان و درباریان صحبت کند یا بدون مزاحمت احدي با زنان خود سرگرم شود." (۱۴)

حافظان و خادمان حرم‌سرما

حزم‌سرما در هر دوره‌ای سازمانی وسیع و گسترده و در عین حال بسیار منظم داشت که در حفظ حراست آن عوامل زیادی بر حسب شغل و موقعیت خود انجام وظیفه می‌گردند. گویا که حرم‌سرما تمامی ناموس و شرف مملکت بود که بایستی در حق ساکنان آن جفافت و خدمتی شایسته مبذول داشت، حال آنکه امور مملکت نایسامان و رشته کارها از هم گسیخته بود و ناموس و شرف و حیثیت مردم با هر حمله و هجومی هر چند ناچیز دستخوش مخاطرات بسیار می‌شد. مهم این بود که زنان

۱۴ - در دربار شاهنشاه ایران، تألیف انگلبرت کمپفر، ترجمه کیاکوس چهانداری، از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، صفحات ۲۶-۲۱ - ۲۲۴ به اختصار.

شاه محفوظ و حرمایش امن است و به ناموس او چشم احدي نمی‌افتد. در یادداشت‌های انگلبرت کمپفر پژشکی که در دربار صفوی خدمت می‌کرده نکندهای بسیار دقیقی در زمینه حفظ و حراست از حرمراها وجود دارد که بطور اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود. وی بعد از توصیف ساختان‌های متعدد حرمای صفوی به شرح نظام داخلی آن می‌پردازد و می‌نویسد: "... در داخل حیاط حرمرا بدوا" به مهتر برهم خوریم که علی الرسم یک خواجه سفید پوست است. تقریباً "پنجاه خواجه سفید پوست دیگر او را احاطه کرده‌اند که در آستانه پنجاه اطاق مخصوص زنان پاسداری کنند و فلت هنگامی بخود جسارت ورود به آن اطاق‌ها را می‌دهند که شاه آنها را احضار کرده باشد. از این پس می‌رسیم به خواجه‌سرایان سیاه پوست که دروازه حیاط حرمرا را از داخل اشغال کرده‌اند و در عین حال بر حسب درجه و مقام خود اطاق‌های زنان و ساکنان آن را مراقبت می‌کنند. آنها مجاز هستند که تمام زوایا و گوشمهای حرمرا را جستجو کنند، همچون خفاش هر یک از اهل حرم را غافلگیر کنند و به اعمال هر کس به چشم خردگیری پنگرنده و تجسس در کار همه را حق خود پنداشند.

خواجه سراهای سیاه پوست از نظر مقام و منزلت با یکدیگر تفاوت دارند. در رأس آنها مهتر قرار دارد، پس از او خزانهدار حرم و ایشیک آقاسی باشی حرم هستند. فرد اخیرالذکر اغلب یک خواجه سفید پوست است. پیشکار مالی ملکه مادر که مراقب وصول منظم درآمد است. مر این درآمد مسیحیان جلفا هستند. و همچنین پیشخدمت‌هایی که بهنگام صرف غذا در کنار شاه قرار می‌گیرند از زمرة "خدمه" خدمه حرمرا محسوب‌اند. این پیشخدمت‌ها عبارتند از ساقی تا آبدار باشی و خواجه‌گانی که در کنار وی ایستاده‌اند و مهر، کمان، ترکش، تیر، تفنگ و کفش او را نگاه می‌دارند. از بین این خواجه‌سرایان پیشکارهای زنان اصلی و متعدهای مورد توجه، مربی و سرپرست برای شاهزاده‌ها را انتخاب می‌کنند. معلم‌های ساکن حرمرا نیز از این جمع برگزیده می‌شوند و زنان حرمرا از اینان فقد، نوشتن و سایر بازی‌ها و هنرها را می‌آموزند. از آن گذشته خواجه‌سرایانی هستند که تازه واردین را ابتداء با آداب دربار و حرمرا آشنا می‌سازند و بعد آنها را بخدمت شاه می‌برند. یکی از آنها وظیفه دارد که ابعاد بدن همخواهی‌های تازه را مراقبت کند، به کمک یک کمربند او در می‌یابد که آیا از اندازه‌های مقرر تجاوز شده است یا نه و در چندین صورتی زن چاق را وادار به امساك در غذا می‌کند. غذای چندین زنی به آب و پرچ محدود می‌گردد تا باندازه "کافی لاغر و رعنای شود. (۱۵) بعد از همه اینها باید از خواجه‌سرایانی نام برد که وظیفه دارند همه شب، دوازده متعه را برای خدمت در اطاق خواب شاه بزرگ کنند و به آنها روغن‌های خوشبو بمالند تا هر گاه شاه خواست با یکی از آنها همبستر شود آماده باشند. این رقم بعدها به شش نفر تقسیل یافت. " (۱۶)

۱۵ - البته ناگفته نماند که اغلب پادشاهان صفوی و دوره‌های بعد از آن نیز به اصح روایات طالب زنان چاق و گوشت‌آلود بودند، بلکه برخی که به زنان لاغر علاقه نشان می‌دادند.

۱۶ - همان، صفحات ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۲۹ به اختصار و اندکی تغییر.

حراست و پاسداری از حرم‌سرا در تمامی ساعات شبانه روز باید بدقت انجام گیرد، زیرا هر گونه بی‌احتیاطی در انجام وظیفه مستوجب مرگ است. بهمین خاطر بخصوص "... در طول شب محافظان و نگهبانان چون زندانی از ساختمان حرم‌سرا مراقبت می‌کنند و اجازه ورود به احمدی نمی‌دهند. در کنار در ورودی حرم‌سرا قوای محافظتی مرکب از چند واحد مستقر است که نزدیک شدن به ساختمان را غیر ممکن می‌سازند و هر عابری را که در برابر آن عمارت پا سست کند بزودی می‌رانند و متواتری می‌سازند. در هشتم سر پوشیده حرم‌سرا کارمندان و خدمتگزارانی متعدد و گوناگون گرد آمدند که از همه شاخص‌تر پساولان یا پادوها هستند. اینها قبلاً "محافظین شاه اسماعیل اول بوده‌اند. وی آنها را از قبایل ترک و قادار بخود انتخاب می‌کرد، اما امروز این شغل موروثی است و آنها درست مانند اسلام‌فشن که طبق آئین شیعه خود را صوفی نامیده بودند باز از این لقب دست بر نمی‌دارند. مدخل بعدی حرم‌سرا را گروهی از خواجگان ایران حراست می‌کنند. اضافه بر اینها تعداد کثیری از خواجگان زنگی را می‌توان یاد کرد که چهره، چین‌دار، و شکل شمايل زشت و کریه آنها با پوشاك زیبایشان سخت تعارض دارد. وظیفه و تکلیف این خواجها هم انجام دادن کارهای مشکل و سخت خانه است و هم مراقبت در گفتار و کردار متعهداً، هر کاه متعهدي مرتكب خطائی شود وی را تادیب می‌کنند و هر کاه خطای بزرگ باشد از تنبیه بدینی نیز ابا ندارند. حال آیا جای شگفت است که کسانی‌که خود بر اثر اخته شدن، دشمن و خصم آشنا ناپذیر هر نوع لذت جسمی شده‌اند در این گونه امور تبدیل به جاسوساتی سختگیر بشوند؟ این خواجها نه ریشه دارند و نه از قدرت جسمی بربخوردارند. صدایشان، رفتارشان و قوای دماغیشان همه و همه حاکی از اینست که به زن تبدیل شده‌اند..." (۱۷) یگفته "کپفر" ... انجام دادن کارهای حرم‌سرا بعهده "در حدود پانصد تن از خواج‌سرايان سیاه پوست است، و این رقی است که خود آنها ذکر می‌کنند، اما همه اینها همواره حاضر بخدمت نیستند. بعضی‌ها به فرمان شاه به عنوان پیک خبرگیر و بازرس در اکناف مملکت در سیر و سفرند، بعضی دیگر در مرخصی و یا دست اندکار اجرای فرمان شاه دایر بر ساختن موسسات عام المنهفه مثلاً "کاروانسرا"؛ حمام یا پل یا چیزهای دیگری از این قبیل هستند..." (۱۸)

زنان حرم‌سراي صفوی

در حرم‌سراي شاهان، زنان دارای رده‌بندی‌ها و مراتب بخصوصی بودند، کپفر در زمینه گروه‌های مختلف زنان در حرم‌سراي صفوی می‌نویسد: "اهل حرم ناچار به تبعیت از سلسله مراتب دقیقی هستند که در آن جا حکم‌فرماست. مقام و مراتب درجه اول از آن مادر شاه است. پس از او نوبت

به زنان شاه و متوجههای مورد توجه او می‌رسد. بعضی از این‌ها نام واقعی خود را رهایی کنند و نام‌های دیگری می‌کبرند مانند روشک - سپیده - ستاره - زینت - گل حرم . تعداد خواجگانی که در خدمت این زنان قرار دارند بستگی دارد به اینکه زن مورد بحث تاچه اندازه مورگ علاقه و لطف فرمابروای خود قرار گرفته است.

تمام زنان مقیم حرم‌را همخوابه شاه که بقارسی به آن کنیز می‌گویند نیستند، بعضی هم هستند که آنها را برای خدمتکاری خریده‌اند. دسته دیگر، دختران بزرگان مملکت هستند که برای کسب افتخار، ندیمه همسران شاه شده‌اند و البته هرگاه شاه رغبت کند در اختیاری قرار خواهد گرفت، هر صاحب منصبی می‌کوشد که حداقل یکی از دختران خود را به حرم‌سازی شاه بفرستد تا تزد وی برای خود شفیعی داشته باشد. "(۱۹) گرجه‌سیاری از زنان زندگی اجباری در زندان حرم‌را خسته‌شان می‌کرد، اما بودند کسانی هم که با اشتغال به کارهای گوناگون از جمله بازندگی، نقاشی، نساجی، رسمندگی، آواز خواندن، رقصیدن و هنرپیشگی می‌کوشیدند تا حدی تنوعی در آن محیط پرتوخت بوجود آورند. زنان کمتری هم وقت خود را صرف آزمختن انواع علوم از ریاضیات می‌کردند و تعدادی نیز تیواندازی و کمان‌داری یاد می‌گرفتند تا با دارا بودن چنین امتیازی در شکارها همراه شاه باشند. و هر گاه زنی هیچگدام از این هنرها را نداشت و کاری از دستش بر نمی‌آمد آنوقت متول به کسب رموز دلبری و طنازی می‌شد تا بتواند گلیم خود را از آب ببرون بکشد. اما با تمام این احوال "... در اندرورون دربار یعنی در حرم‌سای سلطانی صفوی، همیشه عدمای زن عقدی و تعداد کثیری کنیز عمر خود را با رنج روحی شدید سپری می‌کردند، زیرا گذشته از رقابت و حсадتی که معمولاً بین آنان حکومت می‌کرد، از محرومیت جنسی نیز بسیار ناراحت بودند. زیرا که شاه معمولاً" به زنان سوکلی خود توجه می‌کرد و زنان معمولی شاید سالی یکی دو بار با شاه همبستر می‌شدند. به همین علت تیشات غیر طبیعی مخصوصاً "طبق زدن بین آنان خیلی رواج داشت. شاه عباس چون کمابیش به این حقیقت توجه داشت کاه گاه زنان حرم خود را مطلقه می‌کرد و به عقد ازدواج بزرگان و سرکردگان خود درمی‌آورد. "(۲۰)

پیترو دلاواله می‌نویسد: یکبار که شاه یکی از زنان خود را به رجالی از درباریان بخشیده بود، در پایان میگساری گفت آیا می‌روی تا ایامی را با آن زن بسراوری؟ البته منظورش زنی بود که پس از فسخ نکاح از حرم‌سای خود به او بخشیده بود. خان جواب داد البته، و اضافه کرد که سعی خواهد کرد به بهترین وجهی به این زن ببردازد، زیرا باید به زنان اعطایی شاه واقعاً خدمت کرد. شاه به خنده پرسید خلوت را با او چگونه می‌گذرانی؟ جواب داد عالی.

همانگونه که شاهان صفوی اسب‌ها و استرهای پیش و فرسوده‌شان را از خدمت مرخص می‌کردند و می‌بخشیدند، بدلایلی نیز گاه به کم کردن تعداد زنان حرم می‌پرداختند. زنانی را که بر جین آنها گردش روزگار چین و شکن افکنده و یا بدلایلی مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند از خود می‌راندند و بجای آنان افراد دیگری را که ظرافت و شادابی بیشتری داشتند وارد حرم‌سرا می‌کردند. گاه نیز تعداد زنان آنچنان بالا می‌رفت که شله‌های زنده از عهده برآوردهن خلواز جنسی ایشان برمنی آمد. در این موقع چون زندهای محروم از مرد به اطفالی شهوت از راههای غیر طبیعی می‌پرداختند شاه ناچار آنان را به اطرافیان می‌بخشد. زنان حرم نیز بیوسته از این محرومیت گله و شکایت می‌کردند و به جوانی از دست رفتشان افسوس می‌خوردند.

می‌گویند روزی یکی از شاهان صفوی سواره از جلفا می‌گذشت و عده‌ای از زنان حرم پای پیاده در التزام رکاب وی بودند. "... در این موقع یک دختر ارمنی خواست که این دسته را تعاشا کند و بهمین دلیل به شتاب از خانه به خیابان دوید. اما دیگر وقت گذشته بود، او لفظ آخرین صفت زنان را دید. یکی از زنان روی برگرداند و ناسوآگوبان او را چنین مخاطب قرار داد: توهم دویدی آمدی تا این‌الت را که ما چهار صد نفر با خاطرش تیز سروکول هم می‌زنیم از چنگ ما در بیاوری؟" (۲۱) شاردن نیز از محرومیت زنان حرم مطالبه در سیاحت‌نامه خود آورده، می‌نویسد: "زنان مشرق، غالباً" از راه طبق زدن اطفالی شهوت می‌کنند. من غالباً" از اشخاص مختلف شنیده‌ام که آنها از راههای غیر طبیعی برای فروشناندن شهوت خویش اقدام می‌کنند، و معمولاً "آنها را از این کار باز می‌دارند، زیرا معتقدند به این ترتیب از زیبایی آنها و حساسیت شهوی و جنسی آنها در برابر مردان کاسته می‌شود. زنانی که در سرای سلطانی زندگی می‌کردند، حکایت عجیبی از چشم و همچشمی، حسادت‌ها و دروغگویی‌های زنان درباری حکایت می‌کنند. آنها متنقل‌باشند از خطاهای و اعمال ناروای یکدیگر سخن می‌گویند و اسرار نهان رقیبان خویش را بر ملامت می‌کنند، زنانی که از برکت زیبایی رقص و آواز خوش مورد عنایت سلطان قرار می‌گیرند بیش از دیگران هدف حسادت زنان عادی واقع می‌شوند." (۲۲)

از آنجاکه در حرم‌سرا وسیع شاهان صفوی کمتر برای نوبت دوم همبستی، زنی راه به رختخواب شاه پیدا می‌کرد، لذا همانگونه که اشاره شد انحرافات جنسی در میان زنان رواج می‌یافت و شاه نیز برای جلوگیری از اینگونه اطلاع شهوت غیر طبیعی آن زنان بی اختیار را به هر که می‌خواست می‌بخشد. هدیه دادن این زنان نیز طی تشریفات خاصی صورت می‌گرفت. پیترو دلاواله می‌گوید: یک روز شاه سی زن از حرم خود را به اشخاص مختلفی شوهر داد؛ زنی را که شاه به این صورت شوهر می‌دهد و

۲۱ - در دربار شاهنشاه ایران، بیشین، ص ۲۲۵

۲۲ - سیاحت‌نامه، شاردن، ج ۸، ص ۳۸۶

از حرم خارج می‌کند، به کجاوهای روی شتر می‌نشانند. کجاوه، صندوق بزرگ سر گشاده‌ای است که بر یک طرف شتر بسته می‌شود و در طرف دیگر مشاهدهٔ مشابهی قرار گرفته که محتوی اسباب و اثاثیهٔ زن، یعنی بالش و لحاف و دوشک و لباس‌ها و طلا و جواهرات و خلاصه تمام اثایابی است که او در حرم داشته است. وقتی زن از طبقهٔ خیلی پایین نباشد، علاوه بر این اشیاء و اثاثیه، حتّاً دویست تا سیصد سکهٔ طلا نیز با خود دارد... هر گاه شاه یکی از زنان خود را به مردی واکذار دهن باشد به قید سوگند موکد تعهد کند که از آنچه در حرم‌ها دیده با شنیده نه به شهروش و نه به احمدی چیزی نگوبد. چنین زنی برای شوهر جدید واقعاً در حکم سوهان روح می‌شود زیرا وی که به اسراف و زندگی مجلل عادت کرده و از معاشرت با شاه غرق نخوت است همواره می‌خواهد در منزل یکهناز میدان باشد و از شوهر خود توقعاتی دارد که ارضاء آنها از حد ثروت و مکنت او فراتر نمی‌رود. طلاق دادن چنین زنی هم در عمل غیر ممکن است زیرا مرد با این کار، عنایت شاه و حتی گاه زندگی خود را از دست می‌دهد. (۲۲)

کارری نیز به بخشش زنان درباری به این و آن اشاره می‌کند و آن را یک سنت بسیار رشت دربار ایران می‌داند و از آن به عنوان کار عجیب و عطی در ردیف ببربریت یاد می‌نماید. او می‌نویسد: پادشاه می‌تواند کنیزکان مورد علاقهٔ خود را به میل خویش، به اشخاص بسیار پست ببخشد. شاه سلیمان یکی از زن‌های خود را از سر خشم به گازری بخشیده بود. چند روز بعد نادم شد، عشق زن بر سرش زد، احضارش کرد و حسودانه پرسید: شوهر تازه را بیشتر دوست داری یا مرد؟ زن پاسخ داد: شوهر شرعی و قانونی ام را. شاه خشمگین شد و فرمان داد او را در رودخانه بیندازند، اما زود پیشمان شد و فرمان اجرانش داد. بعد دستور داد اورا زنده بسوزانند. خوشبختانه این بار هم زیر فرمان خود زد، اگرین آن زن در حرم‌ای شاهی است.

کارری همچنین در سفرنامهٔ خود به زنان حرم‌ای شاهان صفوی اشاره دارد و می‌نویسد: زنان حرم در ایران غالباً زیارو و از نژاد چرکسی (۲۴) گرجی و قفقازی‌اند. زنان لهستانی و روسی نیز در بین آنان به چشم می‌خورد. زنان تاتاری زیبا نیز جهت جای گرفتن در حرم، در ایران به فروش می‌رسد. ایرانیان علاوه بر زنان خود کنیزاتی نیز اعم از سفید و سیاه می‌خرند و جزو حرم نگهداری می‌کنند. این کنیزها هنگام بیرون آمدن زنان حرم، آنها را همراهی می‌کنند. زنان موقع بیرون آمدن از منزل چادری روی سر خود می‌اندازند که با آن درست مثل شبیع بنظر می‌رسند. (۲۵)

۲۳ - در دربار شاهنشاه ایران، پیشین، ص ۲۲۶

۲۴ - چرکس‌ها قومی بودند که در شمال قفقاز و خاک ترکیه زندگی می‌کردند و مذهب ختنی داشتند. اینان در آغاز بتپرست و مسیحی بودند اما بعدها به اسلام گرویدند.

۲۵ - سفرنامه کارری، پیشین، ص ۱۴۹، با اندکی تغییر

شاه وقتی قصد حمام می‌کرد، پنج شش نفر از زنان صیفه‌ای حروم او را همراهی می‌کردند و شستشو و مشت و مال می‌دادند، و روز دوم آنها به گرفتن ناخن‌های شاه و سایر کارهای او می‌پرداختند، و بدین طریق زنان در حرم‌سرا همه گونه در خدمت پادشاه بودند و به هر کیفیتی و به هر نوعی که شاه می‌خواست از او پذیرایی می‌کردند و تمنیات او را چه طبیعی و چه غیرطبیعی برآورده می‌ساختند.

بهر طریق ممکن می‌باشد حرم‌سای شاه از زنان مختلف برای رفع نیاز پیش از حد او تعداد بسیاری را در خود جای دهد. حال دختری رضایت به زندگی در حرم‌سرا داشته باشد یا نه، در آن زمان حرف بیهوده و مسخره‌ای بود، زیرا هر که را نشانه می‌کردند به حرم پادشاه می‌کشیدند، از هر قوم و قبیله و از هر دین و مذهبی که باشد. گاه کسانی چون ارامنه، دختران صغیر خود را از ترس اینکه مبادا کسان شاه‌آنها را برای حرم بربایند شوهر می‌دادند.

اجازه دهید آنچه را که از ماجراهای تکونیختی زنان در این عهد وجود دارد و نام حرم‌سای شاهان برای آنان جز نکبت و بدیختی به ارمغان نمی‌آورده است، در زندگی هر کدام از پادشاهان این سلسله باد کنیم.

چگونگی ازدواج‌های شیخ جنید و شیخ حیدر

همانکونه که می‌دانیم اوزن حسن آق قویونلو با شاهزاده خانمی طرابوزانی به نام دسپينا خاتون پیوند زناشویی بست و این ازدواج به شرطی صورت گرفت که این خاتون همچنان در کیش مسیحیت بماند و بتواند دین خود را در دربار آق قویونلو نیز تبلیغ کند. او حتی با خود تعدادی از کشیشان را همراه داشت و کلیساپی نیز برای انجام مراسم مذهبی بنا کرد. گرچه اوزن حسن نسبت به این موضوع حساسیت خاصی نداشت و این وضع را تحمل می‌کرد، اما با بد دید بنیانگذاران سلسله صفوفی که وصلتی با آق قویونلو داشتند تا موقعیت خود را تعکیم کنند، و در ضمن خوبی را از پای بندان اسلام بشمار می‌آوردند، چگونه تن به ازدواج با چنین خانواده‌ای دادند که نسبت به اسلام ارادت چندانی نداشند.

شیخ جنید با خدیجه بیگم خواهر فرمانروای آق قویونلو پیوند زناشویی بست و یک ماه بعد از مرگش در سال ۸۶۴ هجری قمری، از این ازدواج پسری بدنیا آمد که حیدر نام گرفت، از آنچه که حیدر از داشتن پدر محروم بود، داشی اش "اوزن حسن شخصاً" قیمومت جوانترین فرمانخاندان صفوفی را به عهده گرفت و حیدر در پایتخت آق قویونلو رشد می‌کرد تا اینکه اوزن حسن در جنگ قطعی با قره قویونلو فاتح شد و از آن پس تبریز مرکز حکومت اوزن حسن گردید. در این زمان شیخ حیدر نه ساله به اربابیل رفت تا رسماً "جانشین پدر خود شود." (۲۶)

بعدها آنچه که بیشتر بر نفوذ و اعتبار شیخ حیدر افزود و صفویه را با آق قویونلوها نزدیک ساخت "... واقعه" وصلت حیدر بود با دختر بزرگ او زون حسن که شمره ازدواج او با دسپینا خاتون شاهزاده خاتم طرابوزانی بود. او زون حسن از ازدواج با دسپینا یک پسر و سه دختر داشت که از آن میان دختر بزرگتر از طرف مادر مارتا نامیده شده بود. "(۲۷)" دسپینا خاتون در تربیت دخترش مارتا همان روش مسیحیت را پیش گرفته بود، اما ترکمن‌ها آن دختر را حلیمه بگ آغا نی تامیندند و بدولقب عالمشاه بیگم داده بودند. شاهزاده خاتم مارتا که تقریباً "با حیدر همسال بود با تشریفات رسمی در اردبیل به عقد حیدر درآمد و همچو اشاره‌ای در این ازدواج به مسلمان شدن مارتا و ترک دین مادری یعنی مسیحیت نشده است، و از همین ازدواج که از نظر سیاسی نیز واجد اهمیت بسیار است سه پسر بدینجا آمد که سلطان علی، اسماعیل و ابراهیم نام گرفتند و اسماعیل از میان آنان سلسنه صفویه را تقدیر و قوت بخشید. پس می‌بینیم که به خاطر پیشرفت‌های سیاسی در راه استحکام موقعیت خوبی، اجداد صفویه توجهی چندان به موضوع اختلاط مذهبی نمی‌دادند و تعصی در این راه نداشتند و در جهت رشد کار خود تن به ازدواج با یک دختر مسیحی و یک دختر غیرمسلمان نیز می‌دادند که در حقیقت همین دختر مادر شاه اسماعیل صفوی است. چنانکه والتر هینتس هم در نوشته‌های خود تصریح دارد بر اینکه "... هرگاه ما سلسنه اجداد شاه اسماعیل را مورد تحقیق و مذاقه قرار دهیم در می‌یابیم که جز اعظم خون جاری در عروق اسماعیل خون غیر ترکی بوده است نه ترکی، اولاً" از طریق مادرش مارتا که خود نیمه یونانی بود و از طرف پدر نیز تا اندازه‌ای از یونانیان ارث برده. ثانیاً از جانب مادر بزرگ مادری اش کوراکاترینا که پدری یونانی و مادری گرجی داشت، از طرف پدر بزرگ مادری اش، و مادر بزرگ پدری اش یعنی خواهر او زون حسن و خدیجه که مادرش یک مسیحی آرامی و جده و جده اعلایش شاهزاده خاتم‌های طرابوزانی بودند. "(۲۸)"

شاه اسماعیل اول و ماجراهای بهروزه خاتم

از آنجا که تحکیم موقیت هر سلسه در ابتدای کار لازم و ضروری است، شاه اسماعیل نیز برای کسب قدرت بیشتر و توسعه متصرفات خویش، از همان عنفوان جوانی در اندیشه لشکرکشی‌های بزرگ بود، و سال‌های عمر خود را در جنگهای متعدد می‌گذراند، بهمین خاطر آنچنان فرستی که پادشاهان بعد از وی برای خوشگذرانی و عیاشی و تشکیل حرم‌راهای وسیع داشتند، به او دست نداد. اما با اینحال او نیز به یک همسر قناعت نداشت، چنانکه در نوشته‌های مختلف او را دارای سه همسر می‌دانند که مشهورترین آنها بهروزه خاتم نام دارد. زیرا آنگونه که در منابع مختلف

۲۷ - همان، ص ۸۸، با اندکی تغییر

۲۸ - همان، ص ۸۸

نوشته‌اند این نز شدیداً "مورد علاقه" شاه اسماعیل بوده، و زمانی که بهروزه در جنگ به اسارت عثمانی‌ها درمی‌آید، شاه صفوی آنقدر از این واقعه غمگین و افسرده می‌گردد که از خف زیاد به مرض سل دچار می‌شود و به این بیماری از پای درمی‌آید و یا به عقیده‌ای دیگر، از این غمۀ دق می‌کند. نصرالله فلسفی می‌نویسد: بسیاری از زنان ایرانی در جنگ شاه اسماعیل اول با سلطان سلیمان خان اول، سلطان عثمانی که در روز چهارشنبه دوم ماه ربیع‌الثانی ۹۲۵ هجری در محل چالدران روی داد لباس مردان پوشیدند و به میدان جنگ رفتند تا در سرنوشت شهوان خود شرکت کنند و در افتخار نبرد سهیم باشند. گروهی کشته شدند و بسیاری به اسارت درآمدند که از آنجمله بهروزه خان نز شاه و تاجلی خانم معشوقه او بودند. "(۲۹)" تاجلی یا تاجلو خانم دختر سلطان یعقوب آق قوبوبلو است، و مادر این نز همانست که به خاطر دلباختگی به یکی از زنگهای درباری شهوان را مسموم ساخت و خود نیز آنگونه که قبلاً "گفتیم در این راه جان سپرد. دختر چنین زنی را بعدها شاه اسماعیل اول به عقد خود درآورد که به روایت تاریخی در جنگ چالدران اونیز به همراه بهروزه خانم به چنگ عثمانی‌ها افتاد.

در مورد اسارت بهروزه بدست سپاهیان یعنی چری عثمانی گرچه مطالبی در تایید آن وجود دارد، ولی نویسنده‌ای به نام سلطان علی اصغر، مشهور به رحیم‌زاده^{۱۰} صفوی که خود را از توادهای سلطان مرتضی فرزند شاه سلیمان صفوی می‌داند با تعصب بسیاری، در کتاب خود به نام زندگانی شاه اسماعیل صفوی، شدیداً نسبت به موضوع گرفتاری بهروزه خانم بدست عثمانی‌ها خط بطلان می‌کشد و آن را شایعه‌ای برای بی‌حیثیت کردن شاه صفوی می‌داند. رحیم‌زاده^{۱۱} صفوی در شرح کلی واقعه می‌نویسد: "... بعد از واقعه چالدران هر چند سپاه ایران به علت نداشتن آتشخانه و کمی عدد شکست خورد، اما شجاعت و پر دلی و شهامت و دلیری شاه اسماعیل بیش از پیش بر همکان روش گردید و این خود لحظه به لحظه آتش حقد و حسد را در درون سلطان سلیمان مشتعل تر می‌ساخت. از این رو نویسنده‌گان رومی برای درد پادشاه خود درمانی اندیشیدند تا به وسیلهٔ این درمان از اشتغال آتش رشک و کینه^{۱۲} وی بکاهند و جان‌های درباریان را از غضب پادشاه خود نیز حفاظت کنند. بنابر این یک نز رقصه را که در تمام اردوی قزلباش از جنس نز منحصر^{۱۳} همان یک نفر را پیدا کرده بودند به نام همسر شاه اسماعیل نامیدند. چنانچه در نوشهای خود مورخان درباری استانبول چنین دعوی نموده‌اند که زنی زیبا و جوان با پهراهن سرخ و آرایش عالی به میان سربازان ینگیری آمده گفت من همسر پادشاه قزلباشم. عثمانی‌ها با این بھتان زشت و منفور و با این دروغ شاخدار و نجس خود در حقیقت ناکامی‌های خویش را از اینکه نتوانسته‌اند ایران قزلباش را مانند سایر دولت‌های اسلامی همچو که نایاب ساختند نایاب کنند و مرزهای عثمانی را به ترکستان و هندوستان اتمال دهد با فحاشی و هناتکی تسليتی می‌دادند، و گرنه هر شخص عادی نیز به این نکته اعتراض

دارد که زن پادشاه در هیچ حال بدون موکبی از کنیزکان و خواجسرایان حرکت نمی‌کند و همسر یک پادشاه هیچگاه بدون چادر و مقنعه در منظر بیگانگان ظاهر نمی‌شود، و اصولاً "چگونه ممکن بود در اردیوی قزلباش فقط یک زن بی حجاب با آرایش و بزرگ همراه چندین هزار مردان سلحشور برآه افتد و کدام مرد، خواه مسلمان، خواه عیسیوی، یا یهودی، یا بت پرست تن به چنین بی عفتی می‌دهد." (۳۰) بالجمله دعوای عثمانی‌ها نیز مانند سایر تهمت‌هایی بود که بر ضد شیعه و بر ضد قزلباش فراوان گفته و نوشتمانند. بهر حال عثمانی‌ها برای زن مزبور عدوانی قایل شدند و بطوطی که در روزنامه‌ه رسمی سلطان سليم نوشته، خواندگار آن زن را به قاضی عسکر روم ایل سپرد و بعدها که قاضی عسکر را نیز به قتل رسانید، آن زن از خانه قاضی عسکر که در ادرنه بود به استانبول انتقال داده شد و دیگر از او خبری دیده نمی‌شد، شخصی از آن مردم که گمان می‌کنند که در تاریخ مطالعاتی دارند به مؤلف این کتاب (منظور حیم زاده صفوی است) اظهار داشت که در پاریس کتابی دیدم که در آن کتاب نامهای از شاه اسماعیل خطاب به سلطان سليم مندرج بود که زن اسیر شده مزبور را از خواندگار روم طلب کرده بود، نویسنده از این خبر تعجب نمود، زیرا تمامی نامه‌های شاه اسماعیل که خطاب به خواندگار نگارش یافته در منشات آآل عثمان بدقت نقل شده و در هیچیک از آن نامه‌ها اشاره به وجود چنین زنی دیده نمی‌شود، خلاصه آنکه بعد از تحقیقات معلوم گشت که کتابی که آن شخص در پاریس دیده بکی از زمان‌های ساختگی و افسانه‌های معمولی است که متناسفانه در قرن اخیر به نام رمان تاریخی معمول گردیده و دروغ‌سازان و مهمل‌سرایان برای جلب توجه خوانندگان با موضوعات عشق و عاشقی انواع اکاذیب را ساخته با کمی از حقایق تاریخی مخلوط کرده بدست مردم می‌دهند، حقیقت اینستکه تعداد زنان شاه اسماعیل سه نفر بودند که هنگام چنگ چالدران بکی از آنها در همدان و دونفر دیگر در اصفهان می‌زیستند و هر سه در آن سال تازه صاحب اولاد شدند." (۳۱)

البته همانطور که قبل این توضیح دادیم این نویسنده خود را از نوادگان شاهان صفوی می‌داند و در دفاع از آنان تعصی بک جانبه و شدید از خود نشان می‌دهد. به خصوص عزیمت شاه اسماعیل بعد از شکست چنگ چالدران و راهی شدن به سوی دره گزین یا در چین همدان را بدون تردید برای پیوستن به بکی از زنان خود که در آنجا زندگی می‌کرده می‌داند و ادعای دولت عثمانی را در گروگان‌گیری بهروزه خانم بشدت مردود می‌شandasد.

اما بهر صورت این نکته را نباید نادیده گرفت که در طول تاریخ اغلب در لشکرکشی‌ها، شاهان

۳۰ - خود نویسنده مطالب، در چند سطر بالاتر، تایید می‌کند که این زن رفاقتی از اردیوی قزلباش بوده است، در حالیکه چند سطر بعد تکذیب می‌نماید و می‌گوید چطور ممکنست زنی با آرایش و بزرگ همراه چندین هزار مرد سلحشور باشد.

۳۱ - شرح چنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، پیشین، ص ۲۶۲

و حتی در بسیاری موارد امرای لشکر و سربازان نیز زنان خود را همراه می‌بردند، تا در جنگ‌هایی که گاه بسیار طول می‌کشید همراهان باشند، و این کار از سابقه قبلي برخوردار است و هیچ بعد نیست که شاه اسماعیل نیز یکی از زنان یا بیشتری از آنان را با خود همراه برده باشد.

توبه شاه طهماسب اول از فساد و عیاشی

شاه طهماسب اول پسر شاه اسماعیل اول نیز که از سال ۹۲۵ تا ۹۸۴ هجری به مدت ۵۶ سال سلطنت داشته، مدت مدیدی را به عیاشی و زنبارگی گذرانده و در اثر بی‌بند و باری وی فحشا نیز توسعه و رواج بسیاری داشته است. آنکهنه که از فرمانهای او در سال ۹۴۰ هجری قمری برمی‌آید، معلوم می‌شود که وی حداقل مدت ده سال از سنتات حیات پادشاهی خود را به عیاشی گذرانده است، گویند: "... شاه طهماسب بعد از آنکه سالها گرد مناهی گشت ناگهان توبه کرد، و همه جا فرمان داد که مردم را از لهو و لعب منع سازند، و این رباعی را منصوب به او می‌دانند:

یک چند پی زمرد سوده شدیم
یک چند به یاقوت ترآلوده شدیم
الودگی بود به هر حال، اما
شتم به آب توبه، و آسوده شدیم (۲۲)

چنان می‌نماید که مالیات اماکن فساد خود رقم مهمی بوده است و شاه طهماسب از آن چشم پوشیده، بد نیست برای شناختن نوع این اماکن، به یک فرمان شاه طهماسب که حاکی از منع این کارها در کاشان بوده است توجه کنیم. در بالای یکی از منازه‌های موقوفات مسجد عمادالدین کاشان این فرمان بر سنگ ضبط شده است: **الظفیرالسلطان شاه طهماسب بهادر خان ... مبشر هدایت التي توبو الى الله توبة نصوح را به مسامح اعزاز رسانیده ... حکم واجب الاتیاع صادر گشته که در مالک محروسه شرایخانه و بنتگخانه و معجون خانه و بوزخانه و قولان خانه و بیت اللطف و قمارخانه و بکوتربازی نباشد، مستوفیان کرام، ماها نه و مقری آن را از دفاتر اخراج نموده و داخل جمع و دفتر ت Biaszند ...** و منع امard (۲۳) نمایند که در حمامات خدمت نکنند... " (۲۴) و این فرمان نیز چون بسیاری از فرمان‌ها بعد از مدتی دستورات آن به فراموشی سپرده می‌شود و باز کار بر همان روای می‌گردد که بوده، زیرا معمولاً "پادشاهان به ظاهر مردم را از ارتکاب به گناهان منع می‌گردند، اما خود در اندرین، چون به خلوت می‌رفتند، نه کم بلکه بسیار آن کار دیگر می‌گردند و عیاشی‌ها از پادشاه به

۳۲ - بگفته دکتر باستانی پاریزی در کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۴۹، مقصود از یاقوت تر در این شعر شراب سرخ و از زمرد سوده، بینک گفته است که سبز رنگ بوده است.

۳۳ - جمع امرد، افراد مذکور آنچنانی و آنکاره

۳۴ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی؛ پیشین، ص ۲۲۲

بزدگان و از بزدگان و امیران به سایران و بالاخره به همه مردم سرایت می‌کرد. زیرا در تواریخ از جمله منظمه ناصری می‌خوانیم که شاه طهماسب از چهارده سال قبل از فوت خود لشکریان را در مصادره اموال مردم آزاد گذاشته بود و در تمام این مدت ۱۱۴ هزار سپاهی بدون اینکه حقوقی از حکومت دریافت کنند با غارت مردم روزگار می‌گذرانیدند و شاه نیز در تمام این مدت "... دچار حرم‌سرا بود و وسوس حمام رفتن داشت و روز حمام را از صبح تا شام در گرمابه بود و عاقبت هم جان بر سر همین حمام گذاشت." (۳۵) بنوشه نصرالله فلسفی "... گویا زنان بانوره سمی مخلوط کردند و او در حمام استعمال کرد و درگذشت." (۳۶)

زندانی قلعه قهقهه

اسماعیل میرزا که در زمان حیات پدرش شاه طهماسب اول به خاطر سرکشی و طفیان در قلعه قهقهه زندانی بود، پس از مرگ پدر، در پناه حمایت ایل افشار و به ویژه به پیشیبانی خواهش پریخان خانم به پادشاهی رسید، در مدت یکسال پادشاهی اش از سال ۹۸۴ تا ۹۸۵ هجری "... نه تنها کار مثبتی به نفع مردم انجام نداد، بلکه با کشتارهای دست‌جمعی و عیش و عشرت‌های بی‌حساب، نامن ننگین از خود به پادگار گذاشت. وی شش برادر خود را در قزوین کشت و فرمان قتل عده‌ای دیگر را صادر کرد، ولی قبل از آنکه فرامین سلطنه او صورت عمل گیرد در خانه حلواجی باشی خود در اثر افراط در خوردن ترباک درگذشت." (۳۷)

ظلم بی‌حد او و ولگردی‌ها و عیاشی‌هایش آنچنان از حد گذشت که پریخان خانم نیز اینکه او را به کمک سران طوایف بر اریکه قدرت شناخته است پیشمان شد و با او راه دشمنی پیش‌گرفت، کرچه در اغلب منابع، مرگ او را در اثر مصرف فلونیا (۳۸) ذکر کردند، اگر مردن او در عین حال در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است و مرموز و عجیب بمنظور می‌رسد. "برخی نوشته‌های دوازده مرد به لباس زن به اتاق خواب او رفته‌اند و به تحریر خواهش پریخان خانم او را خفه کردند، و برخی فوت او را به مرض قولنج دانسته‌اند، و جمعی گفتند که وی در خانه حسن بیک به علت خوردن ترباک زیاد و فلونیا درگذشته است." (۳۹) و اما آنچه که به صحت نزدیک است، موضوع

۳۵ - همان، ص ۴۹

۳۶ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۱، ص ۱۵

۳۷ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۲

۳۸ - فلونیا معجونی است که از تخم شاهدانه و شیره، خشکا شده و ساخته شده و عنوان مسکو و مکن بکار می‌رفته است.

۳۹ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۴۳، با اندکی تغییر

اعتیاد او به فلونیا بوده که مخالفان وی از جمله پریخان خانم وقتی هرزگی و فساد او را بیش از حد می‌بینند، مواد مورد مصرفش را با سمی آلوده می‌کنند و بدینوسیله او را از پای درمی‌آورند.

سلطان محمد خدا بندۀ آلت دست زنان حرم‌سرای

وقتی شاه اسماعیل دوم، طومار سلطنت پکاله‌اش در اثر فساد و ظلم در هم پیچید، امیران و سران کشور با اصرار بسیار سلطان محمد خدابندۀ، فرزند ارشد و نایبیانی شاه طهماسب اول را به سلطنت انتخاب کردند. از همان اوان کار نیز مشخص بود که از وی کاری در جهت اداره "ملکت ساخته نیست، و فقط آلت دستی است برای دیگران و مستمسکی است برای سودجویان که از وجود او در جهت تامین منافع خویش بهره گیرند و به مقصود خویش نایل شوند، او بخصوص به علت ضعفی که داشت دستخوش دسیسه‌های زنش مهد علیا بود، البته این زنی است که بخارط نایبکاری‌اش نامی دارد، و گرنه زنان دیگری این پادشاه نایبیا بودند. او بکلی "دست از امور سلطنت کشیده و فقط به عنوان شاهی قناعت کرده بود و تمام شبانه روز را در حرم‌سرای بسرمی بردا و به معاشرت زنان یا کارهای کودکانه مشغول بود. از آنچمه توشه‌اند که گاه چند گریه را لباس‌های ابریشمین می‌پوشانید و زنگوله‌های زیین بر گردن می‌بست و فرمان می‌داد که شیبور و کربنا بزنند، آنکه خود دست می‌زد و شادی می‌کرد، چون به او می‌گفتند: شاه، سربازان عثمانی فلان شهر را گرفتند چرا راحت نشسته‌ای؟ در جواب با تغیر می‌گفت: صبر کنید تا عروسی گریه‌های من تمام شود" (۴۰)

در اثر بی‌کفایتی که سلطان محمد خدابندۀ داشت، زنش تقریباً "تمام کارهای سیاسی مملکت را قبضه کرده بود و حتی با قدری که بهم رساده بود پریخان خادم را نیز به دیار نیستی فرستاد، اما خود نیز جان در راه این خودسری گذاشت و با مرگ او حکومت پکاله شوهرش نیز به پایان نزدیک شد و راه رسیدن شاه عباس اول به سلطنت هموار گردید.

شاه عباس اول وزنان حرم‌سرای او

شاه عباس همچنانکه در کار سیاست و مملکتداری مهارت و استعداد فوق العاده داشت، در کار عشق و محبت نیز پر شور و در زندوستی بی اختیار، و در اداره حرمخانه شاهی سخت متعصب و دقیق بود. شاه عباس زمانی که شانزده سال بیش نداشت و هنوز به تخت سلطنت نشسته بود و به

سربرستی مرشد قلی خان استاجلو در خراسان خود را شاه نامیده بود، نخستین همسر خود را که زنی چرکن بود اختیار کرد که از این زن در سال ۹۹۵ هجری پسر بزرگش محمد باقر میرزا که بعدها به صفوی میرزا معروف شد بدنیا آمد. این زن چرکن، همسر عقدی شاه عباس نبود، بلکه وی زن صیفه‌ای شاه به حساب می‌آمد. شاه عباس زمانی که در اواخر ذی الحجه سال ۹۹۶ هجری قمری به سلطنت رسید، در حالیکه هنوز هیجده ساله بود دو زن را اختر یکشنب رسماً "به عقد خود درآورد. این دو زن از شاهزاده خانم‌های بزرگ صفوی بودند، از این زنان ... یکی اغلان پاشا خانم نخست زن سلطان حمزه میرزا برادر بزرگ شاه عباس بود و از زمانی که آن شاهزاده در سال ۹۹۴ هجری بدست دلاک خود کشته شد شوهری اختیار نکرده بود، تا اینکه در این سال به عقد شاه عباس درآمد. عروس دیگر مهد علیا خانم دختر بزرگ سلطان مصطفی میرزا پسر شاه طهماسب اول، یعنی دختر عم شاه عباس بود. این خانم و دوشیزه را در یک مجلس و در بهترین ساعت به عقد داشتند کلب آستان علی درآورده بود، و در باغ سعادت‌آباد یا باغ جنت قزوین جشنی شاهانه برپا ساختند و سه شب چراغان و آتشبازی کردند، و مبلغ هفت‌صد تومن که به پول آن زمان ثروتی بود، فقط صرف آتشبازی شد، پس از آنهم شاه عباس زنان بسیار دیگر ایرانی و گرجی و ارمنی و چرکس و تاتار گرفت. وی با گرفتن خواهر شاهور دی خان عباسی حکمران لرستان، یکی از شاهزاده خانم‌های صفوی را به شاهور دی خان، داد تا مدنسویله حکمران لرستان را که غالباً با دولت عثمانی می‌ساخت و گاه به خود سه، و پیغمکاری می‌پرداخت مطیع سازد. در سال ۱۵۵ هجری نیز چون شدید که عبدالغفار نام از ازناوران (۴۱) گرجستان دختری زیبا دارد، یکی از شاهزادگان گرجی به نام بکرات میرزا را که در دربار ایران بسر می‌برد، با فرهاد خان قرامانلو، از سرداران بزرگ قزلباش، برای آوردن دختر به گرجستان روانه کرد. شاهزاده گرجی پیش از سرداران قزلباش به گرجستان رفت و دختر را خواستگاری کرد. سپس فرهاد خان که در حدود گنجه توقف کرده بود پائند سوار قزلباش به استقبال وی فرستاد، و آن دختر را در ماه ذی‌قعده آن سال به قزوین آوردند و به حرمخانه شاهی سپردهند. " (۴۲)

نامزد کردن دختران از بدو تولد برای پسران در زمان صفویه نیز مرسوم بوده است، چنانکه دختر خان احمد گیلانی را زمانی که صفوی میرزا پسر شاه عباس هنوز بیش از سه سال نداشت برای وی نامزد کرده بودند. وقتی که این دختر به سن نوجوانی رسید و گل زیبائی اش شکفته شد، شاه عباس به این بهانه که پسرش آن دختر را دوست نمی‌دارد در سال ۱۰۱۱ هجری برای خود عقد کرد و بدین ترتیب دختری را نیز که قرار بود در آینده عروس او شود به داخل حرم‌سرای خویش برد.

۴۱ - ازناوران به اعیان و اشراف صاحب نسب و آزادگان و اصیل‌زادگان گرجی گفته می‌شد.

۴۲ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۲

در مورد این ازدواج گفته‌اند که "شاه عباس در سال ۹۹۹ هجری قمری دختر خان احمد گیلانی، حکمران مستقل گیلان را برای شاهزاده صفوی میرزا که در آن تاریخ چهار سال بیشتر داشت خواستار شد. خان احمد به ملاحظات سیاسی به این وصلت مایل نبود، ولی چون شاه عباس امصار و پاreshari کرد، جز اطاعت چاره‌ای ندید و دختر خود را به قزوین فرستاد. دختر خان احمد در حرم‌سرا شاهی به عنوان نامزد صفوی میرزا تربیت شد و مدت‌ها با وی همیازی و مصاحب بود ولی همیشه بر شاهزاده تسلط داشت و بر سر اندک اختلافی او را می‌زد. در سال ۱۰۱۵ هجری چون صفوی میرزا به سن پانزده رسیده بود، شاه عباس مصمم شد که دختر خان را رسماً "به عقد وی درآورد، و مقدمات عروسی را فراهم سازد، اما شاهزاده نامزد خود را به علت بد رفتاریهای او دوست نمی‌داشت. ملا جلال الدین محمد منجم نیز در تاریخ عیاسی در این مخصوص می‌نویسد: چون دختر خان احمد والی گیلان نامزد صفوی میرزا بود نواب کلب آستان علی اراده نمودند که صیفه عقد گفته، عروسی بفرمایند، اما نواب صفوی میرزا راضی نشد، به سبب آنکه در صورسن از این دختر کنک بسیار خورده بود، هر چند نواب کلب آستان علی مبالغه بیشتر کرد، اثر کمتر داد.

شاه عباس ناچار در اواخر جمادی‌الاول آن سال دختر بزرگ شاه اسماعیل دوم را به عقد دائمی وی درآورد و پس از دو ماه به عنوان اینکه نمیتوان دختر خان احمد را در حرم‌سرا همچنان بی‌شوه نگهداشت، حسب الصلاح اکابر و اعیان در روز دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول ۱۰۱۱ خود به زنی اختیار کرد و بر خیل همخوابگان خوش افزود." (۴۳)

شاه عباس در میان زنان مختلف به زنان کرجی و چرکس به سبب زیبایی ایشان عشق مخصوص داشت. زیرا به قول شاردن "خون گرجی بهترین خون‌های مشرق بلکه همه جهانست. من درین کشور میان مرد و زن یک صورت رشت ندیدم و صورت‌های فرشته‌سا فراوان بود. زنان گرجی لطف و زیبایی مخصوصی دارند که در هیچ کشور دیگر دیده نمی‌شود. بلند قد و خوش‌اندام و کمر باریکند و یگانه عیوبی که از ایشان می‌توان گرفت، آرایش زیاده از اندازه‌ایست که همه از زیبا و زشت گرفتار و پای بند آند". (۴۴)

چون در حرم‌سراهای دوره صفوی و سله‌های بعد از آن زنان و دختران گرجی بسیار مورد توجه بودند و به تعداد بسیاری از این زیبارویان را با خاطر همخوابگی با شاه انتخاب می‌کردند، به مناسب نیست علاوه بر توضیح کوتاهی که از سفرنامه شاردن آورده شده مطالب دیگری نیز در زمینه علت فراوانی دختران گرجی در حرم‌سراها بیاوریم. چرا که علاوه بر علاقه شاهان و بزرگان به زنان گرجستان زمینه دیگری نیز برای تصاحب اجتناس لطیف گرجی وجود داشته است که همین موضوع باعث می‌شد تا خیل این هدایا به دربار سلاطین و حرم‌سرا امیران و ثروتمندان سرازیر شود.

شاردن در قسمت‌های مختلف سفرنامه خود با اشاره به وضع زندگانی مردم ایالت‌های مینکرلی، ایمرتیا و گرجستان می‌نویسد در این مناطق "... نژادی سکونت دارند که وجا هست بی‌نظیرشان در سراسر جهان ضرب‌المثل است، اطفالشان را که از سالیان قدیم به تعداد زیاد وارد ایران و ترکیه می‌کردند بواسطه وصلت با آهانی این گنوارها عامل تغییر صورت افزاد طوایف بومی گردیدند. ... جان و مال رعایا در اختیار و تحت سلطه اشراف مملکت است و هر چه بخواهند با رعایا می‌کنند، زنان و فرزندانشان را می‌گیرند و می‌فروشنند و یا هر نوع که دلشان بخواهد با آنان رفتار می‌کنند، باور کردنی نیست که اهالی تا چه اندازه بی‌مرونند و چه قساوتی نسبت به هم‌شیریان و حتی نسل و نژاد خود دارند، و در صددند که به زیرستان دست یابند و بجزئی بجهانه اینان را با زن و فرزندانشان می‌فروشنند، فرزندان همسایگان خود را می‌ربایند و همین معامله را با ایشان می‌کنند و حتی مادران و زنان و فرزندان خود را نه تنها به جهت فروتنشان آش خشم و انتقام‌جویی بلکه فقط بسائمه طینت فاسد می‌فروشنند. چند تن از نجبا را بهن نشان دادند که باین درجه از قساوت رسیده بودند، یکی از آنان روزی تعدادی از کشیشان را فروخت. این نجیب‌زاده عاشق دوشیزه‌ای شد و با اینکه زن داشت تضمین به ازدواج با او گرفت و چون پولی را که به مشوق خود وعده داده بود و مخارج عروسی را نتوانست تهیه کند ناچار برای تامین آن نوکران خود را فروخت، و رعایا را وی که از قصدش آگاه شدند زن و فرزند خود را برداشتند و گریختند. وی که نایمید و دستش از همه جا کوتاه شد دست به غداری عجیبی زد، بدین معنی که دوازده کشیش را بمنزل خود خواند تا نمازی با تشریفات تمام بخوانند و قربانی کنند و اینان نیز بی خبر از همه جا بدانجا رفتند زیرا بهیچوجه بذکرشان نمی‌رسید که ممکن است آنها را به ترکان بفروشنند چون چنین امری تا آن روز اتفاق نیفتاده بود. نجیب‌زاده بگرمی آنها را پذیرفت و پس از اینکه نماز را خواندند گاوی هم قربانی کرد و به آنها خوزاند و مشروب فراوانی نوشاند، سپس دستور داد آدم‌هایش آنها را بگیرند و به زنجیر بکشند و پس از آن سرو و ریشان را تراشید و شب آنان را در ازای رخت ولباس به ناخدای یک کشتنی ترک فروخت. با اینهمه چون وجه کافی برای مشوق و مخارج عروسی فراهم نشد این ببر خون‌آش زن خود را نیز برداشت و به همان کشتبیان فروخت.

... در مینکرلی کنیزداری و زنا و تعدد زوجات و رابطه با محارم و افعال نظیر آن را اعمال پسندیده می‌شمارند و زن‌های یکدیگر را می‌ربایند و بدون پروا با عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده خود ازدواج می‌کنند. بین زن و شوهر حسادت بسیار اندک است و هرگاه مردی زن خود را با فاسقش غافلگیر کند معمولاً" به جبران این عمل بک بجه خوک از او توان امی‌گیرد و بهمین اکتفا می‌کند و بجه خوک را هم بافق و شوهر وزن بدکار سه نفری با هم می‌خورند. شکفت آور اینست که این ملت بدکار ادعای می‌کنند که تعدد زوجات و رابطه با کنیزان کار خوبی است، چه از این راه، شخص صاحب اولاد کثیری می‌شود و می‌تواند آنها را در ازای پول نقد یا خوارک و پوشک بدیگران بفروشد. معدّل

این موضوع در مقام مقایسه با کار دیگر ایشان ناچیز جلوه می‌کند و این قسالت عبارت از اینست که عقیده دارند وقتی کی وسیله تامین معاش فرزندان خود را ندارد کشتن اطفالی که تازه متولد می‌شود و بیمارانی که از آنها قطع امید شده است نیکوکاری و عمل خیر بشار می‌رود. "(۴۵)

با مختصر مطالبی که در زمینه وضع اجتماعی و عادات و آداب مردم ایالات گرجستان آمد دقیقاً "علت فراوانی زنان و دختران گرجی بیشتر از هر جای دیگر در دربار صفوی مشخص می‌شود. حاصل همخوابگی شاهان با این زنان رانده از خانه و کاشانه و امامانه، تحولی فرزندانی به دربار ایران بود که اغلب برای دست یافتن به سلطنت، مملکت را به آشوب می‌کشیدند. زندگی ولیعهد نیز در میان چنین زنانی و سوسانگیز و فتنگر معلوم است که چه عوائقی می‌داشت. زنانی که به فراوانی در دسترس بودند و عامل زیبائی هم رغبت و میل شاهان را به آنان بیشتر می‌کرد. بدین ترتیب شاه عباس حق داشت که حریصانه در پی گرد آوردن زنان گرجی در خرمای خود باشد. چنانکه وجود زنان دیگر ملل باعث شده بود تا زنان ایرانی در حرم شاه نسبت به دیگر زنان کمتر باشد. بی‌پترو دلاواله نیز تأثید می‌کند که در حرم شاه، زن ایرانی کم بود و بیشتر زنان او شاهزاده خانمان یا کنیزکان گرجی و چرکس و حتی روسی بودند. "(۴۶)

همانگونه که در بیان تشکیل خرمای سپیاری از پادشاهان نوشته ایم، ملاطین علاوه بر اینکه علاقه و اغراق به زن داشتند و بسیاری از آنان را برای لذت جویی می‌خواستند، در این زن خواهی‌ها در اغلب موارد مسائل سیاسی را نیز فراموش نمی‌کردند و شاه عباس نیز تعدادی از ازادوچهایش این چنین بود. او که در سال ۱۰۱۲ برای بازگرفتن آذربایجان از ترکان عثمانی به آن سرزمین تاخت و قلعه‌های تبریز و نجفگران و ایروان را گرفت و آلکساندر خان امیر گرجستان کاختی و گرگین خان امیر گرجستان کارتلی را به اطاعت خود درآورد، برای انتقام دوستی خود، بعد از آنکه گرگین خان به دیار دیگر شناخت، دختر او را که تیناتین نام داشت به حرم خود داخل کرد. این زن صیغه‌ای پس از وصلت با شاه عباس به نام‌های لیلی و فاطمه سلطان موسوم شد، و برای اینکه آلکساندر خان دیگر متحد شاه صفوی نیز آزده خاطر نشود، یکی از نواده‌های او به نام کتابیون را هم خواستگاری کرد، مورخان عوماً این زن را به نام دیدی پال و تی‌تی فال می‌شناسند که از جمله زنان صیغه‌ای شاه بود.

"در اوسط ماه ربیع الاول سال ۱۰۱۶ هجری نیز [شاه عباس] دختران رستم خان داغستانی، و معصوم خان والی طبریان را صیغه کرد و در شب سنه چهاردهم ربیع الآخر سال ۱۰۱۹ خواهر قباد خان از سرداران گردمنکری را گرفت و چهار روز پس از این وصلت، شاه عباس، قباد خان را با

۴۵ - همان، ج ۱، ص ۱۷۲ و ج ۲، ص ۱۲۵ به بعد به اختصار.

۴۶ - سفرنامه بی‌پترو دلاواله، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۴ و ج ۴، ص ۲۲۸.

نود و چهار تن از بزگان به حرم خیانت کشت^(۴۷) در این مورد می‌بینیم که قصد شاه و منظور اصلی او از ازدواج با خواهر قیاد خان جلب دوستی و محبت نبوده، بلکه این وصلت حیله‌ای سیاسی بوده تا قباد خان و اطرافیان مقندر وی را بدام انداده و به هلاکت رساند.

عده زنان حرم شاه عباس را از چهارم دن تا پانصد نفر نوشته‌اند، بیشتر این زنان زیبارویانی بودند که امیران و حکام گرجستان و ارمنستان و لاپایات دیگر برای شاه هدیه می‌فرستادند. از این عده سه یا چهار تن از شاهزاده خانمان، زنان عقدی و رسی شاه بودند و دیگران به عنوان صیفه و کنیز در حرمخانه بسر می‌بردند. امیران گرجستان و حکام ایرانی ارمنستان و شروان همه ساله عدمای دختر و پسر گرجی و ارمنی و چرکس برای شاه می‌فرستادند و از زیباترین ایشان را به حرمخانه شاهی می‌فرستاد و باقی را میان سرداران خود قسمت می‌کرد. بیشتر این امرا و حکام نیز برای بدست آوردن شغل بهتر و مقام بالاتری، دختران خود را به شاه هدیه می‌کردند، و همراه خود به دربار می‌بردند و با گرفتن پست و مقامی باز می‌گشتند و گاه نیز حکام و لاپایات فرزندان رعایا را به عنوان غلام و کنیز به دربار گسل می‌داشتند و هرچه بیشتر بدبونویسه خود را به شاه نزدیک می‌ساختند، پیترو دلاواله در سفرنامه خود اشاره دارد به اینکه شاه عباس به خاطر تصاحب زنی که همسر تهمورث خان گرجی بود با وی جنگید و او را از کشورش بیرون کرد و با آنکه خواهر این زن قبلاً به ازدواج شاه درآمده و از جمله زنان سوگلی حرم بود، خواهر دیگر را نیز بدین وسیله تصاحب کرد.^(۴۸)

همانگونه که گفتیم شاه به دختران گرجی و چرکس و ارمنی علاقهٔ بسیاری داشت و کسان شاه نیز مطابق این علاقه به گرد آوردن دختران مطلوب شاه همت می‌گماشتند و بهر طریق اینان را به چنگ می‌آورده‌اند و به حرم‌سرای شاه تقدیم می‌کردند^(۴۹) "ارامنه گاهی دختران صغير خود را از ترس اینکه مبادا کسان شاه آنها را برای حرم بربایند، از ناجاری، خیلی زود شوهر می‌دادند، آنان طی مراسمی با دوزن منن و یک کشیش به منزل دختر می‌رفتند و از طرف پسر، حلقه انگشتی در انگشت دختر می‌کردند و کشیش نیز صیفه عقد را جاری می‌کرد تا بدبونویسه دختران از همان سن نوجوانی و حتی کودکی صاحب شوهر باشند تا کسان شاه برای آنان دندان تیز نگذند.^(۵۰)

۴۷ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۳

۴۸ - پیترو دلاواله توضیح می‌دهد که این زن خواهر لیه‌راس خان دوم امیر گرجی است که از سال ۱۶۰۵ تا سال ۱۶۱۴ پادشاه کارتلی بود و در آن سال بر اثر حمله شاه عباس به گرجستان ناچ و تخت و سپس جان خود را از دست داد. سفرنامه، پیترو دلاواله، مکتب چهارم، ص ۲۴۸

۴۹ - سفرنامه، کارری، پیشین، ص ۱۵۶، با اندکی تغییر

پیترو دلاواله که از معاصران شاه عباس است در سفرنامه خود مطالب جالبی از ترکیب زنان در حرم‌سای پادشاه و طرز زندگی آنان بدست می‌دهد. او می‌نویسد: شاه به زنان ایرانی و حقی به زنان خانواده خوبیش علاقه‌ای ندارد، در حرم او از دختران حکام بزرگ و اشخاص عالی‌مقام کشور بسیار کم است. او دختران طبقه پست را خود پسندیده و انتخاب کرده است. زنان او تقریباً همه گرجی و چرکسی و روسی و ارمنی هستند. از این دسته، گروهی مسلمان شده‌اند، زیرا عیسوی بودن گناهی بزرگ و برای ایرانیان نرفت انگیز است. زنان پس از ورود به حرم‌سای شاه ناچار باید قوانین اسلام را محترم شمارند و اگر عیسوی مانده‌اند دین خود را آشکار نکنند. در حرم شاه، زنان ناتار و ازبک و طوایف مسلمان دیگر هم هست، که به رسم هدیه برای او فرستاده‌اند. شاه حق دارد که زنان گرجی را از دیگران عزیزتر شمارد، زیرا مانند زنان کشور ما این‌الایا مهریان و ملایم و تقریباً همکی از خانواده‌های اصیل و نجیب‌اند، و بی‌شک زیباترین موجودات آسیا هستند. زنان سیده چرده، ایزان هرگز به پای ایشان نمی‌رسند. زنان گرجی همه بلند قام‌تند و تقریباً همکی زلف سیاه و چشم‌ان درشت دلپذیر مشکی، و رنگ سفید و سرخ دارند. زنان گرجی هیچوقت زن عقدی شاه نمی‌شوند و اساساً زنان عقدی او سه یا چهار و همکی از ستکان نزدیک وی هستند. بهمین سبب هرگز زنان گرجی یا چرکس و ارمنی شاه را بیکم خطاب نمی‌کنند، و این عنوان تنها بر خواهان و دختران و عمه‌ها و خالمه‌های شاه و هر زنی که از خاندان سلطنتی باشد اطلاق می‌شود. زنان دیگر را خانم می‌نامند، و بزرگترین زن حرم شاه را که به سبب پیترو بودن یا داشتن نسبی عالی تر و با نزدیکتر بودن به شاه، بر دیگران برتری دارد بیکم مطلق می‌خوانند، و دیگر اسمی بر آن اضافه نمی‌کنند، در صورتیکه شاهزاده خانمان دیگر را فی المثل زینب بیکم یا مریم بیکم می‌گویند.

پاسداری از حرم‌سای شاه را خواجه‌گان سیاه به عهده داشتند و اینان هیچگاه از حرم‌سرا خارج نمی‌شدند و پیوسته کار مراقبت و خدمت زنان را انجام می‌دادند. از سوی دیگر مهمتر و خواجه‌گان سفید هرگز بدرون حرمخانه شاهی داخل نمی‌شدند، مگر اینکه شاه خود ایشان را بدانجا می‌برد.

خواجه‌گان سفید هر وقت که شاه از حرم‌سرا بیرون می‌آمد ازبی او حرکت می‌گردند. بوزبانی خواجه‌گان سیاه نیز جدا از بوزبانی خواجه‌گان سفید بود، در ایران میان یکی از خدمتگزاران قدیمی که درستکار و متدين و نجیب و به شاه از دیگران نزدیکتر و در نزد او محترم تر بود به مقام ایشیک‌آقاسی باشی شب و روز بر در حرمخانه شاهی حاضر بود و تمام قاپوچیان و ایشیک‌آقاسیان حرم مطیع فرمان او بودند. محافظت قسمت درونی عمارت و خلوت‌خانه شاه با قاپوچیان خلوت بود، ولی همکی در فرمان ایشیک‌آقاسی باشی بودند.

ضمناً حرم‌سای شاهی بدست زنی بنام زینب بیکم که عمه شاه بود اداره می‌شد، و شاه در غالب امور با او مشورت می‌گرد و دستورهای او را به کار می‌بست. "زینب بیکم در سال‌های اول سلطنت شاه عباس در شخص او نفوذ فوق العاده داشت، و شاه بی‌صوابدید وی به کمتر کاری اقدام

می‌کرد. پس از آن تدریجاً "از نفوذش کاسته شد، حتی در سال ۱۰۲۲ میان او و شاه اختلاف افتاد و شاه او را از حرمخانه اصفهان دور کرد و به قزوین فرستاد، ولی در سال ۱۰۲۷ با هم آشتب کردند و زینب بیگم به اصفهان باز آمد و بار دیگر محروم و مشاور شاه و مصلحت‌گزار امور سلطنتی گردید. زینب بیگم پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هجری همچنان در حرمخانهٔ شاهی معزز و محترم و خاتون حرم بود. در این سال شاه صفوی، پس از آنکه تمام مدعیان سلطنت را کور کرد یا کشت، زینب بیگم را هم از حرمخانه ببریون راند و او تا سال ۱۰۵۱ هجری دور از دستگاه سلطنت در انزوا بر می‌برد و در این سال درگذشت." (۵۰)

تصفیه در حرم‌سرا شاهی

با وجود سیل دختران و زنان زیباروی که از هر جانب به حرم‌سرا شاه عباس اول سرازیر بود، بدون تردید طولی نمی‌کشید که اندرون دربار پادشاه با تورم جنس لطیف روپرور می‌شد و می‌بایست تعدادی از زنان قدیم جای خود را به زنان جوانتر و بهتر و شاداب‌تر بدند، بهمین خاطر ... هر وقت که عدد زنان و کنیزکان حرم زیاد می‌شد، یا دوران جوانی و طراوت‌شان به پایان می‌رسید، شاه جمعی از ایشان را طلاق می‌داد و یا آزاد می‌کرد و برای هر یک به میل خود شوهری برمی‌گزید. چنانکه در سال ۱۰۲۷ هجری سی تن از زنان و همخواهگان خود را طلاق گفت و به عقد سرداران و درباریانی که خود انتخاب کرده بود، درآورد. اگر شاه یکی از زنان حرم خود را به کسی می‌داد، این کار دلیل کمال توجه و علاقهٔ وی به آن کس بود، و او در میان افراد سرافراز و مفتخر می‌شد. زنانی را که ہدینصورت از حرم خارج می‌شدند، به فرمان شاه در کجاوایی بر شتر می‌نشاندند و با اسباب و اثاثیه‌اش به خانهٔ شوهر تازه می‌بردند. " (۵۱)

شاه گاه نیز زنان سوگلی و محترم خود را بنا به دلایلی رها می‌کرد و به سرداران بزرگ می‌داد. چنانکه پس از یاغی شدن تهمورس خان امیر کاختی، خواهر او امیر کارتلی را طلاق گفت و به خان گنجه داد و تیناتین یا لیلی خانم خواهر لوار ساب خان امیر کارتلی را نیز پس از کشنن این امیر در شیراز به پیکر خان که از سال ۱۰۲۹ هجری به حکومت کاختی منصب شده بود بخشید. در حالیکه قبله" دیدیم شاه عباس برای تصاحب این زنان چگونه با همسریا برادر آنان درافتاده و با ایشان به جنگ و ستیز می‌پرداخت، در حقیقت آنکونه با زور و ظلم می‌گرفت و در اثر ناملایمات، این چنین اسارت بار این زنان را به دیگران می‌بخشید. در این بذل و بخشش‌های شاهانه، در مطالعهٔ وضع حرم‌سرا شاه عباس به نکته‌های جالبی نیز برمی‌خوریم، و آن هدیهٔ زن حاملهٔ حرم‌سرا بود به برخی از امرا.

۵۰- زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۴ به بعد.

۵۱- سفرنامهٔ بیترو دلاواله، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۵ و ج ۴، ص ۲۳۸

چنانکه زمانی، شاه "یکی از زنان حرم را به امامقلی خان امیرالامرا فارس داد. این زن هنگامی که به خانه خان فارس رفت سه ماهه آبتن بود و پس از شش ماه پسری آورد که فرزند امامقلی خان معرفی شد، ولی در حقیقت پسر شاه بود، وجود او در آغاز سلطنت شاه صفوی، موجب کشته شدن امامقلی خان و فرزندان و بستگان وی گردید. این پسر صفوی قلیخان نام داشت." (۵۲)

شاه عباس یکی از زنان حرم خود را نیز به محمد خان شمس الدین لو، از امیران قراچاغ معروف به دلو محمد خان بخشیده بود. پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۵۲۷ هجری در یکی از مجالس شرابخواری شاه حاضر بوده و شوخی‌های شاه را با دلو محمد خان که شاه به شوخی دلی محمد یعنی محمد دیوانعاش می‌خواند، درباره "این زن شنیده می‌تویسد: "... سپس دلی محمد خان از شاه خواست که به او شراب دیگری بدهد، و گفت که چون دیر شده است می‌خواهد به خانه رود، شاه برای او جامی از شراب پر کرد و به خنده گفت: لابد می‌خواهی بروی و به آن خانم خدمتی کنی؟ مقدموش یکی از بانوان حرم خود بود که به عقد دلی محمد خان درآورد، و این رسم اوست که زنان زائد حرم خوش را به بزرگان کشور می‌دهد. خان محمد در جواب گفت: آری درباره او از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کنم و او بهانه‌ای برای شکایت ندارد. البته زنی را که شاه به ما داده است باید خوب راضی کنیم، شاه باز خنده دید و پرسید: وقت را با او چگونه می‌گذرانی؟ خان جواب داد: بسیار خوب و خوش." (۵۳)

شاه عباس، زبده بیکم دختر خود را نیز به یکی از تزدیکانش به نام عیسی خان قورچی باشی بخشیده بود و آن دختر چون به حکم پدرش تن به چنین ازدواجی داده بود، بقورچی باشی نگاه نمی‌گرد." ... عاقبت آن سزدار به شاه شکایت برد که به جای زن مادر ببری به او داده است، و گفت که دخترت تا کنون دو بار به روی من خنجر کشیده است. شاه بسیار خنده دید و پرسید: در خانه چند کنیز سفید داری؟ جواب داد: نزدیک چهل و پنج کنیز. شاه گفت: از اهانت مرتب با کنیزان خود بخواه و زن را با بی‌اعتنایی تنها بگذار. سزدار دستور شاه را به کار بست. دو روزی نگذشت که شاهزاده خانم با خشم فراوان نزد شاه شکوه برد که شهرم‌همه خدماتکاران و کنیزان خود را از من عزیزتر می‌دارد. شاه جواب داد که حق با شوهر تست و آنچه گردد به دستور من بوده، و به دختر نصیحت کرد که همانش شوهر را به خوابگاه خوش خوانده و با او مهربان باشد. دختر نیز چنین کرد و از آن پس زندگانی ایشان با غش و سرور آمیخته شد." (۵۴)

۵۲- زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۲۳۹

۵۳- همان، ص ۲۳۸، به نقل از سفرنامه پیترو دلاواله

۵۴- همان، ص ۱۹۹

شوخی زنان حرم‌سرا با شاه

هر وقت که شاه معموم و دلتگ به حرم‌سرا می‌رفت، هیچیک از زنانش جرات اینکه به او نزدیک شوند و سخنی بگویند، نداشتند. تنها زنی که شهامت پیشقدم شدن در صحبت با شاه را در این موارد پیدا می‌کرد یکی از زنان اصلی او که گرجی و مسیحی است بود و دیگر زنان درین موقع خود را کنار می‌کشیدند. این بانوی گرجی که ظاهرا "همان دختر عبدالنقار گرجی" است که شاه در سال ۱۵۰۵ او را به زنی گرفت بر روح شاه عباس سلطنت فوق العاده داشت، و می‌توانست آهسته‌آهسته با تدبیر او را مشغول کند و فکریش را از غمی که داشت منحرف سازد. اما اگر شاه خوشحال و خندان بود و یا آرام آرام از حالت نم بیرون می‌آمد و نشاطی می‌یافت، آنگاه همه زنان به دور او حلقه می‌زدند و به شوخی و تفریح می‌پرداختند و به بازی‌های گوناگون و خوردن و آشامیدن مشغولش می‌کردند تا به او در میان زنان و کنیزان حرم خوش بگذرد. در این موقع یکی اورا قلقلک می‌دهد و دیگری او را به سمتی می‌کشاند، بعضی اوقات سروپای او را می‌گیرند و به هوا پرتاپش می‌کنند، یا بهمین نحو در اثاق‌ها می‌چرخانند و سپس از خنده بی‌حال می‌شود و می‌گذارد آنان هرچه می‌خواهند بکنند. شاه به این ترتیب مشغول خنده و تفریح می‌شود و افکار سیاه خود را لائق برای مدتی فراموش می‌کند. در این زمان، زنان حرم شاه سیاه دارند هر کدام خود را بیشتر به او نزدیک سازند و موجبات شادیش را فراهم کنند، ولی از حسادت‌های زنانه در آنجا خبری نیست، و یا لاقل در ظاهر سیی می‌کنند آن را پنهان سازند. پیترو دلاواله در مورد فحش‌هایی که هنگام شوخی و تفریح با زنان بر زبان شاه جاری می‌شود توضیح می‌دهد که "نایاب تصور کرد شاه با زن‌هایش با خشونت رفتار می‌کند، زیرا در زبان ترکی که امروزه به مناسب وجود تعداد زیادی از زنان گرجی، مصطلح حرم شاه ایران است، همه به کلمه قحبه یعنی روسي آشنايی دارند، گرچه اين کلمه در موقع نزاع و عصبانیت فحش بزرگی است، ولی باید توجه داشت که اگر به يك زن مورد توجه با لحن خاصی گفته شود علامت محبت و شوخی است، و بسیاری از نجبا و خانواده‌های بزرگ نیز این کلمه را بدون اینکه موجبات خشم زن‌هایشان را فراهم سازند بر زبان می‌آورند، و این تقریباً همان رسمی است که نزد مردم ناپل نیز رایج است." (۵۵) این سیاح اضافه می‌کند "بنظر من علت اینکه وی (منظور شاه عباس اول است) همیشه حتی در جنگها زنان خود را همراه می‌برد، وجود همین شوخی‌ها و تفریح‌هایست تا به کمک آنها تلخی زندگی را از یاد ببرد، در صورتی که اشخاص ناوارد این عمل را نتیجه می‌سینند ای او به زنان تلقی می‌کنند." (۵۶)

البته باید گفت که هم نظر پیترو دلاواله صحیح است و هم نظر آن افرادی که ایشان، آنان را ناوارد خطاب کردند، جون بعد از همین شوخی‌ها و فلک دادن‌هاست که نوبت آن کار دیگر هم می‌رسد.

زنان حرم در رکاب شاه

شاه عباس در تمام سفرهای خود، حتی سفرهای جنگی، بیشتر زنان حرم را همراه می‌برد. اساساً در لشکرکشی‌های قدیم، زنان هم با شوهران خود به میدان جنگ می‌رفتند و مانند ایشان در تمام مصائب لشکرکشی شرکت می‌جستند و گاه نیز مانند مردان با دشمن می‌جنگیدند. البته بنظر نمی‌رسد که در این سفرهای جنگی، زنان شاه غیاس به خاطر شرکت در بیکار و نبرد همراه او رفته باشند. در اینگونه مسافرت‌ها، زنان شاه همیشه هنگام شب حرکت می‌کردند تا کسی ایشان را نبینند. شاه نیز غالباً با زنان خوش‌همراه می‌شد و در این صورت بجز عده‌ای از قراولان و خواجالان مخصوص، کسی را با خود نمی‌برد. سایر همراهان شاه و سپاهیان یا دورادور از دنبال می‌رفتند و یا از راه دیگر به سوی مقصد رسپهار می‌شدند.

هر وقت که شاه همراه حرم بود، زنان بر اسب می‌نشستند و رویند خود را بالا می‌زدند و به آزادی، با روی گشاده حرکت می‌کردند. شاه نیز در میان زنان، و خواجالان اسب می‌راند و می‌گفت و می‌خندید و شکارگران سفر می‌کرد. اما اگر شاه خود همراه حرم نبود، زنان را در کجاوه‌هایی که بر پشت استر یا شتر گذاشته می‌شد، جای می‌دادند و در اینصورت چون کجاوه‌ها بکلی بسته و پوشیده بود، تنها چیزی که ایشان را از مسافران دیگر مشخص می‌ساخت، وجود خواجالان و قراولان مخصوص حرم بود. کجاوه‌ها گاه جفت از دو پهلوی شتر آویخته می‌شد و دو زن در آنها قرار می‌گرفتند و گاه کجاوه‌ای بر یک پهلوی شتر و چیزی هم وزن آن مانند صندوق بر پهلوی دیگر می‌بستند و در اینصورت یک زن تنها در کجاوه بود. کجاوه‌ها را شربانان، خالی بر پشت شتر استوار می‌کردند و دور می‌شدن و سپس خواجرسایان بانوان حرم را روی دست بر می‌داشتند و در کجاوه‌ها جای می‌دادند. در سال‌های اول سلطنت شاه عباس سوارگردان بانوان نیز به عهد «ساربانان بود، اما اتفاق نامطابقی سبب شد که شاه این کار را قدغون کرد و دستور داد که دیگر، ساربانان به زنان حرم نزدیک نشوند. شرح واقعه اینست که: «شی شاه در سفر، چنانکه عادت او بود تاشناخته و تنها حرکت می‌کرد. ناگاه متوجه شد که در قطار شتران بانوان حرم، کجاوه‌ای به یک خم گشته و نزدیک به افتادست، هر چه ساربان را برای جابجا کردن کجاوه صدا زد از او اتری پیدا نشد. پس از اسب فرود آمد و پیش رفت و شانه زیر کجاوه نهاد تا آن را به حال تعادل بازگرداند. ناگهان احسان کرد که کجاوه از حد عادی سنگین‌تر است، و چون سر بدرون آن برد معلوم شد که خانم در کجاوه تنها نیست و

ساریانی با اوست. شاه از مشاهدهٔ این حال بقدرت خود را معرفی کرد و چند تن از سرداران را پیش خواند و فرمان داد تا سر زن و ساریان را در همانجا بریدند. رئیس ساریان را نیز به سختی مجازات کرد تا دیگر کسانی را که طرف اطمینان و اعتماد نیستند همراه قافلهٔ حرم نکند، و از همان شب دستور داد که تنها خواجه‌سرایان همراه زنان حرکت کنند و ساریان را به قافلهٔ حرم نزدیک نشوند. "(۵۷)

البته وقتی بادشاهی آنقدر زن در حرم‌سرايش جای می‌دهد که بعضی‌ها در عمرشان فقط یکبار می‌توانستند نوبت همبستری با مردی را پیدا کنند، بعید نیست که زنان نیز برای اطفاء شهوت غریزی خود دست به چنین اعمالی بزنند و با نخستین مردی که در فرصتی مناسب بخود نزدیک دیدند، هر چند ساریانی باشد خلوت کنند.

هنگام حرکت بانوان حرم، همیشه دسته‌ای از خواجگان شاه یک فرسنگ جلوتر می‌رفتند، تا مردان را از اطراف راه قافله دور نکنند. هرگاه اتفاقاً "این قافله هنگام روز به دهی می‌رسید، تمام مردان ده را از آنجا می‌راندند، یا در اتاق‌های درسته پنهان می‌داشتند، زیرا فرمان شاه این بود که چشم نامحروم نیایستی به روی زنان حرم افتاد، و اگر مردی بر سر راه ایشان دیده شود، باید او را بی‌درنگ بکشند. دنبال حرم نیز دسته‌ای از قراولان خاص شاه به نام یستچی حرکت می‌کوبدند، و به هیچکس، حتی بزرگترین سرداران و اعیان دولت اجازه نمی‌دادند که از ایشان بگذرد و به قافلهٔ حرم نزدیک گردد. افراد این دسته همگی ناج مخصوص قزلباش بر سر داشتند و علامت مخصوص ایشان تیری بود که بر عمامهٔ خویش فرو می‌بردند، بطوطی که سر آن در عمامه و دماغ به سوی بالا قرار داشت. یستچیان از سایر افراد سپاه مقدرتر و با نفوذتر بودند و رئیس آنان که به یستچی باشی معروف بود، از میان سرداران بزرگ ایران انتخاب می‌شد و بر عمامهٔ خود تیری زرین فرو می‌برد. در سفرهای جنگی، خواجه‌سرایان دستور داشتند که اگر دشمن غالب، و شکست سپاه مایهٔ فرار شد، سر زنان حرم را ببرند تا بدست دشمن اسیر نشوند.

شاه در سفرهای غیر جنگی نیز زنان را به خاطر شرکت در شکار و تغییر همراه خود می‌برد و در عمارت‌های بسیار زیبا که در برخی شهرها به خاطر سکونت خود و زنان حرم ساخته بود اقامت می‌کرد. پیترودلاواله در سفر خود به ایران در پکی از این سفرها، همراه شاه بوده و از کاخ سلطنتی و اقامتگاه زنان وی در اشرف (۵۸) دیدن کرده است. او می‌نویسد: "ایوان‌های زیادی عمارت را

۵۷ - زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۲ به بعد

۵۸ - اشرف نام سابق بهشهر بود که در غاصلهٔ هشت کیلومتری دریای مازندران در مقابل شبه جزیرهٔ میانکاله واقع شده است. این شهر در زمان صفویه محل استراحت بعضی از سلاطین بود. کاخ صفی‌آباد در این شهر از جمله عمارت‌های محل سکونت شاه و زنان وی بوده است.

احاطه کرده که با حصیر و پرده پوشیده شده و اطاق‌ها دارای درب‌های متعددی هستند، در یکی از اتاق‌ها روی هر یک از دیوارهای چهارگانه آن دو آینه بزرگ دو طرفین درب ورودی و پنجره به نحوی روپروری یکدیگر قرار گرفته‌اند که تصاویر یکدیگر را منعکس می‌سازند و انسان تصور می‌کند در پس آنها اتاق‌های بی شماری واقع شده. اتاق‌های نسبتاً "مخفي" دیگری که به آنها خلوت‌خانه می‌گویند وجود دارد که کف تمام آنها را دوشک‌های قلمکار گران قیمتی گستردگانند، زیرا طبق رسوم و عادات این مملکت، همه روی زمین می‌نشینند، و حتی اگر بخواهند راحت‌تر باشند در همانجا دراز می‌کشند. در همین اتاق‌هاست که شاه می‌خورد و می‌خوابد و هر وقت بخواهد آنان را در آنجا به نزد خود می‌ظبطد.^{۵۹}

تفریحات شاه

شاه عباس خلاف سنت‌های گذشته‌گان خود مجالس عیش و عشرت و میکاری بسیار ترتیب می‌داد و خود در اینگونه بزم‌ها به دیگران شراب تعارف می‌کرد. دلاواله ضمن توصیف یک مجلس میکاری در خارج شهر سلطانیه می‌نویسد که شاه عباس سر پا ایستاده و به مرتب کردن فتیله چراغ‌ها مشغول بود. او مراقبت داشت که تنگه‌های شراب همه منظم در میان ظروفی مملو از برف باشد، خودش فقط به دادن فرمان قناعت نمی‌کرد، بلکه به ریختن می‌در جام‌ها نیز مشغول می‌شد، وی با پشت‌ها زدن به ستن معمول زمان، در ۱۴ رمضان ۱۰۱۷ برای دلچشی کشیشان عیسوی، خوکی چند به آنان تحفه داد و چون شنید این عمل بر علمای متصرف گران آمده، در عید میلاد مسیح در کلیسای آنان حضور یافت و دستور داد برای کشیشان شراب آوردند و به همراهان خود اعم از لشکری و کشوری و روحانی امر کرد تا قادری از آن شراب بنوشن.^{۶۰}

"... شاه عباس هر چند وقت پکبار هم به منزل تاجروی به نام خواجه صفو در جلفای اصفهان می‌رفت و گاه چند روز پیاپی در آنجا می‌ماند. در این موقع زنان و دختران ارمنی جلفا نیز در مجلس او حاضر می‌شوند و برای سرگرم کردن شاه به پایکوبی و خواندن اشعار و تصنیف مخصوص خود می‌پرداختند. و شاه نیز در مراسم ارامنه شرکت می‌جست."^{۶۱}

دلک‌هایی نیز در دستگاه شاه عباس بودند که موجبات سرگرمی و خنده و تفریح او را فراهم می‌ساختند که مشهورترین آنها یکی کل عنایت با عنایت کچل و دیگری دلاله قزی بود. این دلک زن یعنی دلاله قزی بسیار شوخ و خوشروی و بزم‌آرا و بذلکوی بود و در مجالس انسن با شوخی و

۵۹- سفرنامه میترو دلاواله، مکتوب چهارم، ص ۲۶۳

۶۰- زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۶ و ۲۳۷ به اختصار

مطابیه شاه را سرگرم و مسرور می‌کرد و در خلوت، وسائل تفریح و خوشگذرانی و عیاشی او را فراهم می‌ساخت. دلاله قزی "در سفر و حضر همکاب و مونس شاه بود، و برخلاف زنان دیگر روی از کسی نمی‌پوشید. اگر شاه به عزم شکار یا گردش سوار می‌شد، او نیز بر اسبی می‌نشست و دنبال وی با درباریان و سرداران بزرگ همعنوان می‌گشت؛ محرومیت و نزدیکی دلاله قزی با شاه عباس سبب شده بود که سران دولت و نزدیکان شاه ناگزیر احترامش می‌کردند، و با آنکه از همنشینی و آمیزش این دلاله با زنان حرم و پردمکان خود بیم داشتند، جلب دوستی و محبت اورا لازم می‌شمردند، شاه عباس از این زن گاه در امور سیاسی هم استفاده می‌گرد. از آن جمله در سال ۱۵۳۱ هجری که قلعه قندهار را به زبردستی محاصره کرد و از تصرف حکام هندی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه هند خارج ساخت، چون جهانگیر قسم خوده بود که پس از نجات دادن قندهار را دلخواه نداشت، لذا شاه عباس به دلاله قزی دستور داد که با گروهی از زنان اردو پیش از سپاهیان قزلباش به درون قلعه روند و آنجا را تصرف کنند. سپس در ایران شهرت داد که قلعه استواری چون قندهار را دلخواه او و جمعی از زنان اردو پیش از سرداران پادشاه هند گرفته‌اند، و این کار زیرکانه، جواب دندان شکنی به سختان تهدید آمیز جهانگیر بود." (۶۱)

یکی دیگر از تغیرات دلخواه و مورد علاقه شاه عباس شکار بود. او در سفرها غالباً به شکار مشغول می‌شد، و چون زنان حرم نیز همیشه با او همراه بودند، یکی از تغیرات ایشان تماثی شکار بود. اگر شاه با سرداران و بزرگان کشور شکار می‌کرد، در گوشماهی از شکارگاه جای مخصوصی برای زنان می‌ساختند، بطوری که از آنجا می‌توانستند سراسر شکارگاه را به خوبی تماشا کنند و حتی خود نیز شکارهای را که نزدیک می‌آمدند، بینند. جهانگردی اریاضی که در ماه جمادی‌الثانی سال ۱۵۲۷ هجری، هنگامی که شاه عباس در اطراف فیروزکوه مازندران شکارزنگول یا خوک می‌کرده است، می‌بینیم وی بوده، در باره شرکت زنان در شکارهای شاهی چند نوشته است: برای اینکه زنان حرم نیز از تماثی شکار بهره‌مند شوند، به سرعت جایگاه خاصی برای ایشان ساختند. این جایگاه به شکل راهرو درازی بر فراز یکی از کوهها که مشرف بر شکارگاه بود ساخته شد. جلو این مکان را نیز چوب بست کردند و پرده‌های زنبوری کشیدند، بطوری که زنان می‌توانستند از آنجا شکارگاه را تماشا کنند، و حتی با تفنگ جانوران شکاری را بکشند. زیور زنان حرم شاه در تفنگ‌اندازی نیز بسیار ماهرند، و هر وقت که مردان در شکارگاه باشند، شکار را از محل مخصوص خود به تیر تفنگ می‌زنند، ولی اگر تنها با شاه به شکار روند، با کمال چاپکی و مهارت بر اسب می‌نشینند و با شمشیر و تیر و کمان به شکار می‌پردازند. شاه عباس گاه با زنان خود تنها به شکار می‌رفت و درین گونه شکارها زنان با روی باز بر اسب می‌نشستند و مانند مردان با تیر و کمان و تفنگ به شکار می‌پرداختند.

تفریحات زنان شاه

بجز شرکت در شکار، یکی دیگر از تفریحات زنان شاه تفاسای چراغان و آتشبازی بود. شاه عباس چراغان و آتشبازی را بسیار دوست می‌داشت، و هر وقت که از سفری به اصفهان و قزوین باز می‌گشت دستور می‌داد کوی‌ها و بازارها و میدان‌ها را چراغان کنند، و اینکونه چراغان‌ها، غالباً "چند شب دوام می‌یافتد". در یکی از شب‌های چراغان، شاه زنان حرم را نیز به تماشا می‌برد. در این شب سربازان و ماموران شاه تمام مردان را از بازارها و میدان‌ها و کوی‌هایی که چراغان شده بود دور می‌گردند. و حتی کاسبان این قسمت‌ها نیز دکان‌های خوبیش را به زنی از نزدیکان خود می‌سپردند و از آنجا دور می‌شدند. پس از آن گروهی از خواجہ‌سرایان شاه مدخل کوی‌ها و میدان‌ها و بازارها را می‌گرفتند، و گذشته از مردان، زنان فقیر را هم برای اینکه از درزدی و جیب‌بری جلوگیری شود، از آن حدود می‌راندند. حتی زنان بیرون و زشت‌روی را هم آجازه دخول نمی‌دادند، تا شاه و زنان حرم از دیدن زشت‌رویان آزرده خاطر نشوند.

چنین گشت و گذارها، هم تغیریحی بود برای شاه و زنانش و هم تغیریح و سرگرمی برای سایر زنان شهر، تا از سوی شوهرانشان اجازه بپدا کنند، به دستور شاه در خیابان‌ها و بازار ظاهر شوند. در زمینه تغیریحاتی که بیشتر یا بهتر بگوئیم کلاً "زنان در آن شرکت داشته‌اند، پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیابی معاصر شاه عباس اول، منجم مخصوص شاه، و تاریخ عباسی مطالبی دارند که در خود توجه است. اما بهتر و جالب‌تر و مستندتر از همه مطلبی است که دن گارسیا دوسیلو فیکوه سفیر اسپانی که از سال ۱۰۲۶ تا اواخر ۱۰۲۸ در ایران مهمان شاه بود در سفرنامه خود دارد. زیرا خود او اجازه داشته تا گوشدهایی از این مراسم را ببیند، سفیر اسپانی در بیان یکی از اینکونه تغیریحات می‌نویسد: در هفت رجب ۱۰۲۸ شاه خواست جشنی برای خود ترتیب می‌دهد. اینکونه تغیریحات را هر وقت که شاه به اصفهان یا شهرهای بزرگ دیگر وارد شود ترتیب می‌دهد. به فرمان شاه در تمام شهر جاری‌زدند که همه زنان جوان، خواه ایرانی یا بیگانه، مسلمان یا عیسوی باید در مدخل بازاری که معین شده بود، و در آنجا بهترین کالاهای شهر فروخته می‌شود، گرد آیند تا خواجگان شاهی از بیان ایشان زیباترین زنان را انتخاب کنند. این بازار مانند کاروانسرای بزرگی ساخته شده بود و دو در داشت که به دو بازار دیگر باز می‌شد. (۶۲)

دکانداران پس از آنکه اجتناس خوبیش را در دکان‌ها مرتب کردند، در ساعتی که بنا بود زنان به بازار آیند از آنجا بیرون رفتند و از آن ساعت که اندکی بعد از ظهر بود دیگر مردمی در بازار

۶۲ - پیترو دلاواله نیز در سفرنامه خود از این محل باد کرده و آن را کاروانسرای محبعلى بیگ لله، غلامان شاهی و خزانه‌دار شاه، معروف به لله بیگ می‌داند.

باقی نماند. تنها چند زن از اقوام نزدیک دکانداران در آنجا ماندند. قدغن شده بود که هیچکس، از هر طبقه‌ای که باشد، به آین بازار و بازارهای نزدیک آن نرود، و گرنه خونش ریخته خواهد شد. به علاوه در تمام خیابان‌های اطراف نیز قراولانی گذاشته بودند که اکرکسی خواست به بازار نزدیک شود با چوب بزنند، ولی به فرمان شاه به سفیر اسپانی اجازه دادند که در محلی دور از دهانه بازار بیایستد و این تشریفات را تعاشا کند.

نزدیک هر یک از دهانه‌های بازار پنج یا شش خواجه با لباس‌های زربلک و عمامه‌های گرانها و چماقی زدن ایستاده بودند. زنان در ساعتی که معین شده بود با لباس‌های فاخر همراه مادران یا زنی دیگر از بستکان نزدیک خود به بازار روی آوردند. عده ایشان به قدری زیاد بود که تمام بازارهای بزرگ اطراف میدان نقش جهان پر شد. زنان دسته دسته نزدیک دهانه بازار می‌رفتند و خواجه‌سرايان که در این کار استاد بودند روی آنان را می‌گشودند و زیباترین ایشان را به درون بازار می‌فرستادند و بقیه را رد می‌کردند. البته این کار مایه کمال اندوه زنانی که از بازار رانده می‌شوند می‌گشت، گرچه برخی از ایشان نیز برخلاف میل خود آمده بودند. این انتخاب تا غروب آفتاب طول کشید، زیرا بیش از سه هزار زن از طبقات مختلف به بازار آمده بودند. نزدیک غروب، شاه با چند تن از خواجه‌سرايان و زنان حرم و مطربانی که معمولاً "برايس" می‌زنند و میخوانند در رسید. چون او به درون رفت، درهای بازار را برروی او و تمام زنانی که به آنجا داخل کرده بودند بستند، و قراولان مخصوص به هر در گماشتند. شاه تا بامداد آن شب از آنجا بیرون نیامد. صبح روز دیگر مادران و بستکان زنانی که در بازار با شاه و زنان او به سر برده بودند، بدنهای ایشان آمدند و همه راه برندند. شاه از آن میان چند دختر ارمنی را به حرمخانه "شاهی فرستاد، البته پدران و شوهران این دختران بسیار غمگین و ملول شدند، مخصوصاً" یکی از بازگانان شوتند ارمنی که چند روز پیش آز آن، دختری از زیباترین دوشیزگان ارمنی را گرفته بود و بسیار دوستش می‌داشت. پیترو دلاواله جهانگرد آیتالیایی هم که زنش در همین شب با زنان شهر اصفهان به تعاشی چراغان بازار رفته بوده مطالبی را در سفرنامه خود آورده است. این مطالب نیز، از آنجا که زن نویسنده، خود در مراسم شرکت داشته، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. پیترو دلاواله می‌نویسد: زن گفت، همینکه هوا تاریک شد سه یا چهار خواجه که هر یک شمشیری بر کمر داشتند، به بازار آمدند و خبر دادند که شاه و زنان حرم به زودی خواهند رسید. چون این خبر منتشر شد تمام مشعل‌ها و چراغ‌ها را روش کردند و در تمام دکان‌ها، فروشنده‌گان مرتب در جای خود ایستادند. اندکی بعد شاه و همراهان بدین ترتیب از دور پیدا شدند، پیشاپیش همه زنان حرم زینب بیکم عمه شاه که محترم‌ترین زنان خاندان سلطنتی است حرکت می‌کرد، این زن شاه عباس را از گودکی بزرگ و تربیت کرده و در دوران جوانی وی حکمران واقعی کشور و فرمانده حقیقی لشکر او بوده، و شاه را به بزرگترین جنگهایی که ایرانیان با ترکان عثمانی کردند برانگیخته، و با تشویق شاه و مشاراونش

به چنین جنگی، بزرگترین شکست‌ها را به سپاهیان دشمن واژد ساخته است. مداخلات اودر کارهای دولتی و نظامی نیز سبب شد که شاه عباس او را از دربار خود دور کرد و به قزوین فرستاد. ولی چندی پس که آشتبانی کرد، او به اصفهان بازگشته است، اما دیگر آن اختیارات قدیم را ندارد. این زن سوار بر اسب حرکت می‌کرد، و دو خواجہ مخصوص نیز با او همراه بودند که یکی عنان اسپش را گرفته بود و دیگری ظرفی پراز آب بخ و چیزی خوراکی که در حرکت می‌خوردند در دست داشت. زینب بیگم زنی بود پیر و فربه و تنومند، او و خواجه‌گانش لحظه‌ای از خوردن غفلت نمی‌کردند. دهانش بچنان از آن خوراکی که نمی‌دانم شیرینی بود با گوشت پخته، انباشته بود که دو گونه‌اش پر باد به نظر می‌رسید. اگر او را کسی در بیکی از کشورهای اروپا می‌دید، هرگز باور نمی‌کرد که شاهزاده خانم محترم است، ولی در اینجا در ایران دهان و دندان زنان باید پیوسته بکار باشد، جز خوردن سرگرمی و دلخوشی دیگری ندارند. بر آنان خرده هم نمی‌توان گرفت زیرا درین کشور هیچگونه سرگرمی مطبوع و شایسته‌ای از آنگونه که در کشور ما هست وجود ندارد، وزنان اینجا در هوش و دانش و منطق نیز چندان قوی و آزموده نیستند که در کارهای اساسی مداخله کنند. بنابراین برای اینکه از بیکاری خسته نشوند، جز خوردن و آشامیدن جازمای ندارند.

زینب بیگم لباسی از اطلس رومی بر تن داشت و چند رشته مروارید درشت به سبک معمول ایرانیان از سر بر روی بیشانی فروآویخته بودند در انگشتانش هم انگشتی‌های گوناگونی درخشیدند. اسپش هم مثل اسب سواری بیشتر بزرگان و امیران، زین و لکام سیمین داشت. از بی زینب بیگم، زن گرجی. سالخوردگان سوار بر اسب حرکت می‌کرد که دایمه دختران حرم و شاهزاده خانمان خردسال بود، و از پس او دختر کوچکی از نوادگان شاه می‌آمد که او را کوچک خانم می‌نامیدند. این دختر بر خری نشسته بود و چند زن گرجی بپیاده، خندان و شاد اطرافش را گرفته بودند و مناظر زیبای چراغان را به اونشان می‌دادند. لباس نواده شاه نیز بسیار ساده و بی‌پیرایه بود. پس از وی خانم پیر دیگری پیدا شد که از لاغری و ناتوانی گفتی جانش بلب رسیده است. این زن خواهر بزرگ شاه است و اگر غلط نکنم ایلاریام بیکم نام دارد، (۶۳) و تا کنون به علت ضعف و بیماری شوهر ننگده است. او نیز مثل نوه شاه بر خری نشسته بود که لکامش را شاه خود در دست داشت و در کنار او صحبت کنان بپاده حرکت می‌کرد و او را مثل کوکان، ماما یعنی مادر می‌خواند. در اطراف شاه، شش یا هفت خواجہ برای خدمت کردن، و از دنبالش نزدیک چهل تن از زنان نجیب‌زاده^۱ حرم از ایرانی و گرجی و چرکی و ارمنی و تاتار و روسی که غالباً همخواهگان شاه هستند، و کاه نیز به عقد وی درمی‌آیند حرکت می‌کردند. به اینگونه زنان در حرم شاه فقط خانم گفته می‌شود، خانم عنوان زنان اشراف و نجیب‌زادگان ایران است. شاه نیز همخواهگان و زنان حرم‌سراخ خود را بدین عنوان

۶۳ - به نوشته ناصرالله فلسفی در کتاب زندگانی شاه عباس اول، مورخان ایرانی نام حقیقی این زن را پیدا نکرده‌اند.

مفتخر می‌دارد. لباس این چهل خانم که باشکوه و جلال بسیار حرکت می‌کردند، از اطلس یا پارچه‌های نخی رنگارنگ بود و هیچگونه زینت و زیوری جزیک کمربند پهن زیافت نداشتند. برخی از ایشان به سبک زنان گرجی و چرکس کلاه کوچک زنانه‌ای از پارچهٔ زری و آستر پوشی، و برخی دیگر به سبک ترکان عرقچین بلند نوک نیزی بر سر نهاده بودند. به جای رشته‌های موارید نیز دو رشته گلابتون بزرگ زرین بر سر آویخته بودند که از دوسو بر چین و شکن‌های زلف پریشان و سیاه آنان موج می‌زد. آویختن اینگونه رشته‌های زرین از زلف در ایران بسیار متداول است، زیرا هم به موى سیاه جلوه و نمایش خاص می‌دهد و هم ارزان تمام می‌شود.

از پس این دسته نیز هشت خانم گرجی دیگر با لباس‌های لطیف رنگارنگ می‌آمدند و اینان خدمتگزاران شاهزاده خاندان و زنان محترم حرمخانهٔ شاه بودند. شاه و همراهانش به ترتیبی که گفته شد دو یا سه بار دور کاروانسراى لله بیگ گشتند، سهس همگی در محلی حلقه زدند و زنان جوان به صدای دایره و چهار پاره در برابر شاه و دیگران به پایکوبی برخاستند. چهار پاره چنانکه از اسم آن برمی‌آید، «چهار قطمه» بلند از چوب آبنوس یا عاج یا جسم سخت و محکم دیگریست که در دو دست می‌گیرند و با آهنگ ساز بر هم می‌زنند. در همین حال یکی از زنان ارمنی جلفا که میان تماشاگران ایستاده بود، به رسم معمول خودشان جام شرابی به شاه تعارف کرد، ولی شاه به بهانه اینکه همانند آب نوشیده، و بر روی آب، شراب خوردن برای معده زیان دارد، جام را او دست او نگرفت.

سهش شاه با همراهان به کاخ سلطنتی باز گشت و اجازه داد که درهای بازار و میدان را باز کنند، تا هر که می‌خواهد به خانه رود، ولی بسیاری از زنان تا صبح در بازارها به گردش و تفریح و تماشا مشغول بودند.

از جملهٔ سایر تفريحات زنان حرمخانهٔ شاهی و دیگر زنان شهر یکی این بود که روزهای چهارشنبه در چهار باغ اصفهان و پل سی و سه چشمه، با روی گشاده و بی نقاوت می‌گشتند و تا مدتی از شب در پرتو مشعل‌ها و شمع‌ها در آنجا به سرمه بردنند و به شادی و خنده و خوردن و نوشیدن می‌گذرانند. در این روز تمام چهار باغ قرق می‌شد و در اطراف آن خواجه‌سرایان و ماموران خاصی از عمور مدان شهر به سختی جلوگیری می‌گردند، و در این روز فروشنده‌گان چهار باغ همه‌زن بودند. گردش اختصاصی زنان اصفهان در چهار باغ از روز چهارشنبه ۲۳ ماه صفر سال ۱۵۱۸ هجری آغاز شد. جلال‌الدین منجم شاه در این خصوص می‌نویسد: به خاطر اشرف رسیده که زنان از صحبت و سیر چهار باغ محرومند... حکم جهان‌قطع شد که روز چهارشنبه سیر چهار باغ و پل به زنان تعلق داشته باشد و زنان اهل حرفه درین سیرگاه عمل مردان خود بکنند، و جمیع اهل حرفه زنان باشند، و مقرر شد که اگر مردمی در حوالی این محل واقع شود به خابه بیا و بزند. به سبب این حکم ذکورالناس در یک فرنگی این سیرگاه نبودند و ابتدای این جشن چهارشنبه ۲۳ صفر واقع شد.

در مهمانی‌های بزرگ شاه نیز زنان حرم اجازه داشتند که از پس پرده‌های زنپوری و پنجه‌ها، مجلس مهمانی را تماشا کنند، و تنها زینب بیکم عمهٔ شاه می‌توانسته است در مجالس مهمانی و پذیرایی‌های رسمی شاه شرکت کند.

فحشاء در زمان شاه عباس اول

شاه عباس با آنکه خود در کار عشق و محبت پر شور و در زندوستی بی‌اختیار بود و گفتهٔ منشی مخصوصش، پس از فراغ از مشاغل امور سلطنت، از تجرع بادهٔ خوشگوار و صحبت گلرخان سیم عذر از کامستان می‌شد، اجازه نمی‌داد که مردم و مخصوصاً درباریان و سران و سربازان قزلباش در عیاشی‌ها و کارهای ناشایست تظاهر و زیاده‌روی کنند، یا مقام و قدرت خوبیش را در تجاوز به نوامیس دیگران بکار بردند. شاه عباس بر خلاف جد خود شاه طهماسب اول تا حدی به زنان آزادی داد. او بر خلاف جد خود، برای زنان هرجایی و بد کار نیز مقرراتی معین کرده بود و همیشه در لشکرکشی‌های خوبیش، گروهی از ایشان را همراه اردو می‌برد.

فواحش غالباً "مورد توجه جوانان ارتقی، نجباً و اشراف زادگان بودند و زنان فاحشه نیز از این موقعیت برای کسب پول بیشتر به آنان علاقهٔ بیشتری نسبت به سایر مشتریان نشان می‌دادند. به گفتهٔ برخی از سیاحان با وجود آنکه مردان مسلمان از لحاظ شرعی می‌توانستند زنان متعدد عقدی و صیغه‌ای داشته باشند، اما با اینحال بسیاری از مردان به فواحش روی می‌آوردند، بهمین جهت نرخ فواحش در ایران عهد صفوی بسیار گران بوده است.

بگفتهٔ شاردن سیاح فرانسوی، نزدیک به چهار هزار فاحشه در اصفهان زندگی می‌گردند و نام اینها به سبب اینکه مالیات خاصی می‌دادند و مدیر و مأموران مخصوصی داشتند در دفاتر دیوان ثبت شده بود، که در همین حدود نیز فواحشی بودند که نمی‌خواستند نامشان در دفاتر رسمی ثبت شود. آنها به طور پوشیده بکار فاحشگی می‌پرداختند. شاه عباس مسئولیت فاحشه‌خانه‌ها و امثال آنها را به مشعلدار باشی محول کرده بود و سبب این کار هم به قول سانسون مبلغ می‌سیحی که در سال ۱۶۸۳ ميلادي به اهران آمدۀ اين بوده که چون آن پادشاه از قبول بول‌های مالیات که از فواحش گرفته می‌شد متنفر و ناراضی بود، دستور داد آن وجهه را صرف روشنایی و گرم کردن دیوانخانه و آتشبازی کنند تا با آتش سر و کار داشته باشد و از این راه تطهیر گردد.

بگفتهٔ شاردن، "در زمان شاه عباس صفوی در بیشتر شهرهای ایران فاحشه‌خانه وجود داشت و تنها شهری که در آن کار فواحش را منع ساخته بودند اردبیل بود که آرامگاه شیخ صفوی الدین اردبیلی جد بزرگ صفوی و بسیاری از افراد آن خاندان در آن شهر قرار دارد. با آنکه شاه عباس از وجود فواحش جلوگیری نمی‌کرد، همهٔ آنها را روز جمعه ۲۳ ماه شوال ۱۰۱۷ هجری قمری به حضور خواند

و به ایشان اختار کرد که اگر تا سه روز توبه نکنند از اصفهان رانده می‌شوند. گرچه این تهدید باید جنبهٔ ظاهري و حفظ ظاهر از جهت رعایت مسائل مذهبی داشته باشد، چون شاه عباس کسانی را هم که در عشقباری با جوانان زیبا و معاشقات غیر طبیعی ناشایسته تظاهر می‌کردند مجازات می‌کرد.

علاوه بر زنان یاد شده، گروهی از زنان عمومی اصفهان نیز که در فنون رقص و آواز و طرب انگیزی دستی داشتند، برای خود صنفی بخصوص تشکیل داده بودند که کار آنها نیز رسیدت داشت و ادارهٔ و اختیار آنها بدست آقا حقی از ندبیان خاص و محارم نزدیک شاه بوده است. آقا حقی با داشتن چندین اختیاری، مسئولیت ترتیب مجالس خصوصی عیش و طرب شاه را نیز به عهده داشت، و مازندهان و نوازندگان و اهل طرب نیز، از هر قبیل برای اینکه به شاه نزدیک شوند، ناچار سهمی از درآمد خود را به آقا حقی می‌دادند.

شاه صفی اول وزنان متعدد او

در زمان شاه صفی اول نیز که بعد از شاه عباس اول به سلطنت رسید و از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ هجری فرمانروایی داشت، زنان می‌باشندی بـ هنگام ظاهر شدن در انتظار عمومی کاملـاً پوشیده باشند. شاه صفی علاوه بر زنان قاتونی خود، بیشتر از سیصد زن غیر عقدی نیز در حرم‌سراي خود گرد آورده بود که اغلب، شاه فقط یکبار با زنان زیبای ارمنی خوش می‌خفت و یکشب او را به بستر خود فرا می‌خواند، آنگاه آنان را به یکی از فرمانروایان و یا بزرگان درباری می‌بخشید.

شاه صفی نیز مانند شاه عباس اول به دختران و زنان ارمنی علاقهٔ بسیار داشت، بهمین سبب ارامنه که از عمال مخفی شاه بیم داشتند تا مباداً دخترانشان را به شاه معرفی کنند و فرزندانشان را به حرم‌سراي شاه بکشند و سیدروز سازند، آنان را قبل از دوازده سالگی به عقد اشخاص مورد نظر درمی‌آورندند تا بلکه دست شاه و عمال وی از آنان کوتاه شود. اما همانگونه که در زندگی شاه عباس اول و زنبارگی او دیدیم، شاهان حتی از زنان شوهردار نیز نمی‌گذشتند، و اگر یکی از آنان مورد توجهشان قرار می‌گرفت بیدرنگ ازونهٔ حرم‌سراي خود می‌کردند.

در زمان شاه صفی اول نیز برای اینکه حکام و فرمانروایان به سرورشان خوشخدمتی کرده باشند و خود را به شاه هر چه بیشتر نزدیک سازند، از این نقطهٔ غصهٔ او استفاده می‌کردند و زیباترین دختران رعایای ولایات، یا حتی دختران خود یا بستگان خویش را به پیشگاه شاه می‌فرستادند تا سلطان به فیض یکبار هم خوابگی با آنان برسد، آنگاه آنان را به خانواده‌هایشان بازگرداند، و یا به بزرگان و سرداران و امیران دیگر هدیه کنند. شاه صفی اول، علاوه بر زنبارگی، شرابخواری‌ای قهار نیز بود و اواز جملهٔ پادشاهانی است که بخاطر افراط در شرابخواری در سال ۱۶۴۲ میلادی درگذشت.

شاه عباس دوم و عیاشی‌ها وزن سوزی‌های او

این پادشاه نیز چون گذشکان خود عمل می‌کرد و راه آنان را می‌رفت، هم زنجاره بود و هم شرابخواره. گرچه اطلاعات بسیاری در مورد اعمال رشت و شنبی او به جای نمانده، اما همان نکات موجود نیز می‌تواند چهره‌این پادشاه را برای ما ترسیم کند. وی بعد از شاه صفی در سال ۱۰۵۲ هجری به تخت سلطنت نشست و مدت ۲۵ با به روایتی ۲۱ سال پادشاهی کرد. به گفته شاردن، در زمان شاه عباس دوم، زنان و دختران حرم بیش از همیشه تحت فشار بودند و به خاطر مظالمی که بر آنها می‌رفت اغلب از همخواهی سر باز می‌زدند، زیرا اگر در اثر این همبستگی صاحب فرزندی می‌شدند، به خاطر اینکه در آینده برای سلطنت ایران رفتای زیادی وجود نداشته باشد، آنان را بلا قابلیه پس از تولد از بین می‌بردند و یا اگر فرزند این زنان به طرقی از چنگ مرگ نجات می‌یافتدند، پس از مدتی که به این حیلیت آگاه می‌شوند، فرزندشان را از بینای محروم می‌ساختند.

شاردن می‌نویسد: شی شاه عباس ثانی به دخترکی پیغام داد که به خوابگاه او بیاید و او عذر آورده که دچار علت زنانگی است. به دستور شاه دختر را معاینه کردند و معلوم شد دروغ گفته است. شاه چون چنین خلافی را از آن دختر دید دستور داد او را در یک بخاری دیواری انداختند و اطرافش هیزم ریختند و زنده زنده سوزانندند.

گویا در میان مجازات‌های مختلف، سوزاندن زنان در عهد شاه عباس دوم معمول بوده و کوره‌های آدم سوزی وی به خوبی کار می‌کرده است، چرا که تاورنیه نیز در بیان یکی از این آدم سوزی‌ها می‌گوید: سه زن از زنان حرم‌سر نیز که از فرمان شاه سر باز زده بودند و سیلهٔ خواجه‌سرايان حاضر شدند و چون زمستان بود و آتش بسیاری در پیش شاه افروخته بودند، حکم کرد تا آن بیچاره‌ها را در همانجا به آتش انداختند و سوزانیدند، بعد شاه رفت و راحت خوابید.

تاورنیه در جایی دیگر نیز از سوختن زنان صحبت می‌کند و می‌نویسد: شاه دستور داد خواجه‌باشی، یکی از زنان مورد علاقه‌اش را بسوزاند. خواجه‌باشی به حساب اینکه شاه این زن را خیلی دوست می‌دارد و ممکنست فردا پیش‌می‌آمد، او را نسوزاند. صحیح که شاه بیدار شد، برسید چه کردی؟ خواجه‌باشی گفت اجرای فرمان را به امروز موکول کردم. شاه فوراً "امر کرد خواجه‌باشی را در آتش انداخته سوزانندند و آن خانم را عفو کرد".

همانگونه که اشاره شد، شاه عباس دوم به شرابخواری نیز علاقه‌ای مفرط داشت، و در نتیجه، شرابخواری گاهی کارهای غیر انسانی هم از او سر می‌زد. "مثلاً" روزی فرمان داد سه تن از زن‌های حرم را زنده زنده در آتش بینکنند، جرم این سه زن، این بود که شاه به آنان شراب تعارف کرده و آنان از خوردن شراب امتناع نموده بودند...". (۶۲)

انگلبرت کمپفر نیز گوشه‌هایی از زندگی نکبت‌بار شاه عباس دوم را در نوشته‌های خود آورده است که با توجه بدیگر منابع می‌تواند روشنگر واقعیاتی باشد. او می‌نویسد: "... شاه بدون دلسوزی به منافع و رفاه عمومی بدنیال امیال و اهواخ خویش است و روزگار را با ارضاء شهوت خود بسر می‌آورد. گلا به ترتیب دادن میهمانی‌های با شکوه و پر خرج می‌پردازد، گاه با شراب شیراز و گرجستان سرگرم و گاه با ملازمان بسیار به شکار و تفریح در دامنه کوههاران می‌پردازد، اما بیش از همه اینها به انواع و اقسام شهوترانی دل بسته است، شهوترانی کار اختصاصی وی در زندگی بشمار می‌رود، توسط خواجه‌های جاموس از وجود زیباترین دختران گرجی، ارمنی و ایرانی خبردار می‌شود و بلا قابله آنها را متعه می‌کند و به حرم‌سرا می‌فرستد.

... شاه صفوی بخاطر این زنان فرمان قرق می‌دهد تا بتواند با فراغ بال و بدون اینکه در مرعی و منظر دیگران باشد و از حسد بینندگان در هراس بیفتند به خوشگذرانی پردازد، در با غذا بچمد، آب‌تنی کند، ماهی بگیرد و هر طور که دل بند و بارش خواست آتش هوش خود را اطفاء کند. این طرز زندگی خاص شاه البته که تناسبی با وضع مزاجی وی ندارد. وی هیچ بروی خود نمی‌آورد که دچار پیری زودرس شده است تا اینکه دردها و ناراحتی‌هایی که در اثر عیش مدام عارض جسم ضعیف و نحیف او شده است وضع و حال واقعی را به وی بفهماند. حال دیگر از افزایشها و زیاده‌روی‌های گذشته پشمایان می‌شود و عزم جزم می‌کند که مانند گذشته با بند و باری بدنیال کارمانی نرود و از این پس عمر را وقف کارهای مهم و جدی کند. حال دیگر به فکر ماهیت کار مملکتداری و وظایف آن می‌افتد و در آخرین فرصت و ساعت می‌کوشد که از روش درستی در مملکتداری پیروی کند و به حال و رفاه رعایای خود بیندیش. پس در داخل مملکت نظم را استوار می‌کند و حتی بذكر توسعه حدود و ثبور آن نیز می‌افتد. پس از این دوره طولانی سنتی و اهالیکاری سرانجام دوره‌ای نیکوت برای ملت فرا می‌رسد، منتهی اینکه مهلت دیگر کم است زیرا سلامت شاه صفوی در اثر طرز زندگی شرم‌آور گذشته مختلف گردیده است و دست اجل قبل از اینکه به سن چهل سالگی رسیده باشد وی می‌زاید." (۶۵)

البته قبلاً شاه طهماسب اول نیز بعد از مدت‌ها عیاشی دست به چنین توبه و انباتی زده بود و این موضوع در میان شاهان سلسله صفوی موضع نازهای نبود و بعد از آن‌جهه فساد با این توبه کردن‌ها نمی‌توانست گرهی از کار مملکت بگشاید. و اما کمپفر از بالهای آخر زندگانی شاه عباس دوم نیز مطالبی در نوشته‌های خود آورده است که عاقبتی چنین داشتن برای پادشاه صفوی جای تعجب نیست. کرچه کمپفر بیش از حد فربخته شدن شاه عباس ثانی را به زن و شراب تنها نقطه ضعف او بشمار می‌آورد اما نباید غافل بود که همین عیب می‌تواند سرچشمه عیوب بسیاری باشد، نویسنده کتاب در دریار شاهنشاه ایران آورده است که "... عیاشی‌ها و افراط‌های سرانجام به بیماری شدیدی

منجر شد که علاجی نداشت. او در مازندران که نام دیگرش طبرستان است و از آبادترین مناطق مملکت بشمار می‌رود و در قسمت شرقی ساحل جنوبی دریای خزر قرار دارد بدرود حیات گفت. او سال پیش از آن (۱۶۶۵ م) برای استراحت و تجدید قوا با تمام درباریان به آنجا رفته بود. او کلیه اهل حرم را به استثنای یک همسر شرعی و چند همخواهی که بعدها به خوشگذرانی سرگرم بود که اصفهان بجا گذاشت. در آن هنگام اور قصر کوچکی واقع در اشرف به خوشگذرانی سرگرم بود که شبی در حال مستی در خود میلی شدید به یک رفاقت احساس کرد، معمولاً "در ایران رسم است که در مجالس میکساری و نوشخواری زنانی از این دست نیز شرکت می‌کنند. رفاقت خود را بزمین افکنده و شاه را به همه مقدسات سوگند داد که از وی در گذرد زیرا به یکی از بیماریهای زهروی مبتلاست. اما بدون توجه به این احوال شاه با وی همبستر شد.

یک ماه بعد در شرمگاه شاه آثار درد و تاول ظاهر شد ولی شاه از معالجه خود غافل ماند، تا اینکه علام بیماری مقاربی که کاملاً "پیشرفت" بود نمودار گردید. اما چون باز وی نمی‌توانست ایساک کند و بر خود سخت بگیرد و از طرف دیگر اطباء خواه به علت جهله و خواه بدليل اینکه جرات تجویز داروئی را که در خور بیماری پیشرفت شاه بود نداشتند بطور سطحی و غیر اساسی به معالجه وی پرداختند. بیماری بتنوعی خوره سلطان مانند تبدیل شد و لثه‌ها و استخوان بینی وی را به صورتی خورد و از بین برد که دود قلیان از بینی او بیرون می‌زد. دیگر جلو این بیماری مهلك را نمی‌شد گرفت. اما نازه حالا یعنی کمی قبل از مرگش شاه عباس دوم هوشیار شد و تصمیم گرفت که از شرابخواری دست بکشد و نظم و نسقی شدید در طرز زندگی خود رعایت کند، زیرا اطباء می‌پنداشتند اگر شاه چنین کند آنها خواهند توانست از بروز حادثه‌ای ناگوار جلوگیری کنند. طبق رس کهن، شاه تصمیم گرفت محل اقامت خود را نیز عوض کند، گفتنی محل اقامت وی مانع در پیش گرفتن یک زندگی معتدل است. در نتیجه هشت روز قبل از مرگش دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیک شهر دامغان است ببرند. در آنجا شاه اوقات را با هوشیاری و خلق خوش در جوار زنانش به سر می‌برد و روز را با خنده و شوخی، کتاب خواندن و نقاشی می‌گذراند و مانند همیشه در تاب و تاب فعالیت بود. ضمن کارهایی که در این مدت کوتاه کرد دسته شمشیری از موم قابل ذکر است که بدت او ساخته شد و با انواع جواهر آنهم بزیبائی و لطف هرچه تأمیر مرصع گردید، شاه این طرح را درست کرده بود تا بعد هنرمندی به تهییت از آن دسته، شمشیری از طلا بسازد، قیمت جواهر این دسته شمشیر به یک هزار و پانصد تoman بالغ می‌گردید که با بیست و پنج هزار و پانصد تالر برابر است. (۶۶) از این گذشته شاه با امید بسیار در فکر طرح لشکرکشی برای جنگ با ازبک‌ها و فتح بلخ بود و می‌خواست نقشای را که از پیش در سر داشت جامه عمل بپوشاند.

درست در حینی که شاه بهیچوجه در اندیشهٔ مرگ نبود شبی هنگامیکه به تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود دچار درد شدیدی شد و درنتیجهٔ شب بعد را تا صبح بطرز وحشتناکی تا حد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بیخود بود اطباً^۱ معالج خود را بباد فحش و ناسرا گرفت، در ساعت چهار صبح بیست و ششم ربیع‌الثانی سال ۱۰۷۷ هجری که برابر است با بیست و ششم اکتبر ۱۶۶۶ میسیحی مرگ وی در رسید، وی به هنگام مرگ ۳۶ ساله بود.

اطباً با ترس و وحشت فراوان خبر مرگ شاه را به وزیر اعظم دادند و گفتند به عقیدهٔ آنها نباید از جمع پسران شاه آنان را که قدرت عمل بالاستقلال دارد بر تخت سلطنت نشاند زیرا روزگار همهٔ آنها سیاه خواهد شد، ترس این اطباً را از آنجا می‌توان توجیه کرد که آنها امیدوار بودند در دوره سلطنت پک نفر صغیر بتوانند زندگی خود را نجات دهند، زیرا طبق رسوم کهن به محض مرگ پادشاهی، اطباً مایمک و آزادی خود را از دست می‌دهند و باید بقیه عمررا در محبس بگذرانند.^۲

البته علت مرگ شاه عباس دوم را متفاوت ذکر کرداند، یکی اینکه وی به خاطر شرابخواری بسیار و عوارضی که اینگونه شراب نوشیدن داشت، بیمار شد و درگذشت، دیگر اینکه گویند وی چون غلاؤه بر زنان خویش به همخواهیکی با فاحشها نیز علاقه داشت، به علت ابتلاء به بیماری مقاربتی که در اثر این چنین آمیزش‌ها پیدا کرده بود جان سپد، شاید که هر دوی این علت‌ها نیز درست باشد.

شاه سلیمان مردی میخواره وزنباره

بعد از شاه عباس ثانی، فرزندش شاه صفی دوم در سال ۱۰۷۷ هجری به تخت سلطنت نشست، او بعدها نام شاه صفی را برای خود مناسب نمیداد و طی تشریفاتی، اسم خود را به شاه سلیمان مبدل ساخت، "شاه سلیمان از یک زن گرجی متولد شده بود، و چون تا رسیدن به سلطنت در میان جمعی زن و خواجه‌سرا بزرگ شده و چهیزی جز شهوترانی و سنگلی و بیزحمی نیاموخته بود، لذا از بد شروع سلطنت، از هیچگونه هوسرانی و ستم خودداری نکرد...".^۳

کمپفر در مورد توجه وافر فرزند شاه عباس ثانی به زن و تمایل او به عیاشی‌های بیش از اندازه و چگونگی فراهم آمدن اسباب شهوترانی وی می‌نویسد: علاوه به لذات شهوی که در این مملکت شیوع دارد در شاه سلیمان شدت و حدت بیشتری گرفته است. وی به هر چه به قامت زنان شا به داشته باشد بی‌اندازه دلیستگی دارد، عطش وی به گردآوری طلا را زودتر می‌توان اطفاء کرد تا

۱- همان، ص ۳۷ به بعد

۲- سفرنامه کاری، پیشین، ص ۹۵

هوس او را به اندام دلربای زنان.

حکام اطراف و اکناف کشور برای وی رکاب‌های نقره، پارچه‌های گرانبها، اسب‌های اصیل، فاطر و شتر می‌فرستند. با وجود این، همه متفق القولند که هدایای سالانه نایب شاه در شیروان که در مشرق قفقاز واقع است بیش از همه اینها مطبوع شاه قرار می‌گیرد. این نایب به جای سایر هدایا زیباترین دختران و پسران را که جاسوس‌هایش در سرزمین چرکس‌ها، داغستان و گرجستان کشف و جمع آوری می‌کنند برای شاه می‌فرستد. این نایب در پیش خود سخت کار کشته است و در کار یافته زیباترین مخلوق خدا از هیچ مجاهدتی درین نفع ورزد. او خواجگان خود را بهمه جا می‌فرستد که هر جا به آدمیزاده، خوشاندامی برخورند به نرمی یا به تقطیع یا به زور وی را جلب کنند و تقدیم ارباب خود دارند.

در مورد صفت و سیرت شاه سلیمان، کاروی نیز مطالب بسیار دارد که اشاره‌ای کوتاه به اینگونه نوشه‌ها می‌تواند چهرهٔ این سلطان صفوی را بهتر به مل بینایاند. کاروی می‌گوید: "پادشاه کوئی صفوی که حالی مقرر به جنون دارد، همیشه در حال مستی و حیرت است، و در میان درباریان هر صبح هنوز خمار شب را از سر باز نگرفته، با شراب شیراز تا شب به سرمستی می‌افتد. مستی این پادشاه به حدی است که خود قادر به گرفتن شراب نیست و داشتاً" ساقی زیبایی پیاله‌ای لبریز جلوی لبنان وی می‌گیرد. "عمولاً" سه پیاله از دست ساقی می‌خورد، و اگر حالی یافت سه پیاله، دیگر نیز به یاد آنها می‌زند. پس از صرف اندک غذائی نیز دوباره جام‌ها به گردش درمی‌آید. پادشاه حتی هنگام گردش نیز دست از شرابخواری برنسی دارد و آنقدر در این کار افراط‌می‌کند که همواره بین خواب و بهداری بسی برد و بدین جهت غالباً "اعفای شورای شورای مملکتی بدون اخذ تصمیم جلسه را ترک می‌کنند. بدیهی است در چنین کشوری، حکومت واقعی در دست عده‌ای از ندما و ملازمان و خواجه‌سایان شیاد خواهد بود. و هر فرمانی مخصوصاً "فرمانی را که پولی برای صدور آن صرف شده، به امضا شاه خواهند رسانید." (۶۹) کاروی آنکه اشاره به بیماری سخت پادشاه می‌کند که در نتیجهٔ زیاده روی در شرابخواری سکته ناقص کرده و حالش رو به وخامت نهاده بود.

شاه سلیمان در اواخر عمر تمام زندگی اش را صرف نوشیدن شراب و فرو رفتن در آغوش زنان حرم می‌کرد. و همیشه او را در حال مستی و بی خبری می‌یافتدند. می‌گویند در چنین زمانی که تمام هم و غمش شرابخواری و زنبارگی بود، مردم تا حدی از شر او در امان بودند.

وضع حرم‌سای شاه سلیمان

سانسون که در زمان شاه سلیمان به ایران آمده است می‌نویسد: "در قصر سلطنتی هشت‌صد نز زندگی می‌کنند. اگرچه مخارج زندگی تمام آنها را شاه می‌پردازد، ولی همه آنها زن شاه نیستند و شاه با تمام آنها رابطه ندارد... اینها در قصر سلطنتی تربیت می‌شوند تا شاه آنها را شوهر بدهد..." (۷۰) سانسون می‌گوید، بسیاری از خانم‌ها و دخترانی که در حرم‌سایان هستند در خدمت شاهزاده خانم‌های همچون شاه با سایر شاهزاده خانم‌های گرجستان و چرکس و لرستان می‌باشند و با دختران حکام و دختران سایر امرا و بزرگان در قصر سلطنتی تربیت می‌شوند. این دختران معمولاً در قصر شاه باقی می‌مانند تا وقتی که شاه به نسبت شرایط خانوادگی و شخصیت آنها برایشان چهیزی به تهیه کند و آنها را شوهر بدهد. این دختران در قصر سلطنتی بسیار خوب تربیت می‌شوند و در کمال عفاف و پاکیزگی زندگی می‌کنند. بهمین مناسبت در صورتی که یکی از این دختران به عقد ازدواج یکی از امرا و بزرگان درآید برای آن امیر موجب بسی افتخار و مباراهم است و از این جهت بخود بسیار می‌بالد. به گفته سانسون "... شاه سلیمان بیش از یک زن قانونی ندارد، و آن خانم زا زن خاصه می‌نامند، یعنی زن اصلی یا زن سوگلی و ممتاز، با وجود این تا وقتی ملکه مادر زنده است، به زن سوگلی شاه احترام زیادی نمی‌گذارند، بلکه در درجه اول، هادر شاه خیلی مورد احترام می‌باشد و او را نواب علیه، یعنی خانم بسیار بلند مرتبه و مقدر می‌نامند". (۷۱)

دختران زنیای ارمنی مقیم جلفا که همیشه مورد توجه بزرخی از شاهان صفوی بودند، از شهوت شاه سلیمان نیز در امان نماندند. در مراسم جشن خاج‌شویان که به سال ۱۵۹۵ هجری برگزار شده بود، شاه صفوی بیست و یک تن از زیبارویان ارمنی را به حرم‌سایان برد و دیگر آنان را پس نداد. البته بعدها در زمان محمود افغان نیز چنین اتفاقی روی داد و ۶۲ تن از دختران ارمنی را تصاحب کرد، اما پس از مدتی ۵۵ تن را بازآوردند و دوازده تن به عنوان زنان محمود در حرم‌سایش باقی ماندند، ولی شاه سلیمان از ۲۱ تن دختر هیچ‌کدام را به صاحبان آنان باز نگرداند. انگلبرت کمفر نیز موضوع ریوتن ۲۱ تن از دختران ارمنی را وسیله شاه سلیمان در سال ۱۶۸۳ میلادی تائید می‌کند و می‌نویسد: "... در این مورد کلانتر جلفا که علیرغم مسیحی بودنش خود مردی از خدا بی خبر بود مقدمات کار را فراهم کرد و به شاه توصیه نمود که در جشن خاج‌شویان که در خشانترین جشن کلیسا‌ای شرقی است از موقع برای پیش بردن نقشه خود استفاده کند. برای اینکه هیچ جلب توجهی نشود شاه نمی‌باشد خصما" در کنار رودخانه که محل برگزاری جشن بود حاضر شود.

بهمن دلیل وی، راهبه‌های ارمنی را با کلیه دخترانی که تر معتبر آنها بودند به حرم‌سرا خواند، به این بهانه که زنان حرم‌سرا می‌خواهند مراسم مذهبی ارامنه را از نزدیک ببینند. در این فرمت شاه از بین متاجوز از یکصد شرکت کننده که همه به طلا و جواهر مزین بودند بیست و یک تن دختر را برگزید و به زور و جبر از خروج آنها از حرم‌سرا جلوگیری کرد. به توصیه کلانتری آبرو، شاه سلیمان دو سال بعد عمل خود را تکرار کرد و این بار از محلهٔ فرنگی نشین اصفهان هشت دختر را بود. شاه این هشت دختر را به این بهانه به حرم‌سرا کشید که زنانش می‌خواهند لباس‌های فرنگی را از نزدیک ببینند. سفرای خارجی مقیم اصفهان به این اقدام سخت اعتراض کردند و از پای تنشستند تا این دختران معصوم را از این دوزخ نجات دادند. این دختران یک هفته تمام را در پناه مادر شاه در حرم‌سرا به سر برده بودند و بدانها تجاوز نشده بود و این مطلبی است که خود آنها پس از نجات اعلام کردند... " (۲۲) آنچنانکه قبلاً " نیز آمد، میان پادشاهان صفوی، سنتی نایست و وجود داشت، و آن بخشیدن زنان حرم به این و آن بود که به چند منظور صورت می‌گرفت. یکی اینکه از تعداد زنان قدیمی و از کار افتادهٔ حرم‌سرا بگاهند، و دیگر برای جلب دولتی امیران و بزرگان، زن‌های را از حرم‌سرا به ایشان می‌بخشیدند. اما شاه سلیمان گاه برای تنبیه برخی از زنان حرم و تحقیر آنان، برای بخشش، مردانی در سطح پائین اجتماع برای این کار می‌یافت، همانگونه که قبلاً " نیز اشاره شد، یکبار وی زنی از زنان حرمش را به گازر یا رختشویی بخشد. در اینگونه بخشش‌ها زن می‌باشیست بدون چون و چرا فرمان شاه را اطاعت کند و با شهر تحلیلی بسازد و دم بر نیاروی. زیرا هر اعتراض عقوبی سخت بدنبال داشت و چه بسا خشم شاه دامنگیر بسیاری از نزدیکان زن معتبرض نیز می‌شد. در بیان نمونه‌ای از این چنین مظلالم به داستان زندگی دختر توبچی باشی شاه اشاره می‌کنیم. در کتاب در دربار شاهنشاه ایران آمده است که "... شاه یکی از دختران توبچی باشی را به عنوان متعه به حرم‌سای خود پذیرفت و بعد اورا به یکی از ملازمان بی‌اسم و رسم خود به زنی داده بود. اما این خانم نجیب‌زاده از همیستر شدن با شهروی که او را همشان خود نی دانست خودداری ورزید و پس از ناملایمات بسیاری که متحمل شد به نزد پدرش گریخت و پدر نیز وی را پذیرفت. در این گیرودار شدن توبچی باشی به ساحت شاه سلیمان بی‌ادبی گرده بود..." (۲۳) چنین جسارتی برکنار شدن توبچی باشی از سوت خود و زندانی شدن او را بدنبال داشت و پدر توبچی باشی نیز که در آن هنگام والی ناحیه و قلعه قندهار بود از شغل خویش معزول شد.

۲۲ - در دربار شاهنشاه ایران، بهمن، ص ۱۶ با اندکی تغییر.

۲۳ - همان، ص ۶۲

قدرت حرم‌سرا

در زمان شاه سلیمان، دخالت عوامل حرم‌سرا در امور مختلف مملکتی را به وضوح می‌بینیم. گرچه در هیئت دولت شاه در بارهٔ امور کشوری مذاکره و بحث بسیار می‌شد، اما در مورد هیچ‌کدام تصمیمی اتخاذ نمی‌گردید. زیرا در اینگونه شور و مشورت‌ها فقط طرق مختلفی که برای انجام آن امور ضروری بنظر می‌رسید پیش‌بینی می‌شد و اجرای آن نظریه‌ها و تصمیمات به شورای خاص دیگری اختصاص می‌یافتد. این شورا از خواجه‌گان مهم و سرشناش حرم‌سرا تشکیل می‌شد، و در همین شورای اختصاصی بود که در مورد مهمترین امور مملکت تصمیماتی گرفته می‌شد. نکتهٔ جالب اینست که رئیس‌الوزراء و سایر امرا و وزرگان کشور از آنچه که در این شورا می‌گذشت هیچ‌گونه اطلاعی نداشتند.

خواجه‌گان حرم مردمانی بسیار زیبر و خوبیشن دار بودند و شاه به وفاداری آنها اعتماد کامل داشت. همین‌هه معلمان و مربیان شاهزادگان را از خواجه‌گان حرم انتخاب می‌گردند و اداره و تربیت شاهزادگان را یک خواجهٔ حرم‌سرا به عهده داشت، چنانکه خود شاه سلیمان هم دست پروردۀ خواجه‌گان حرم‌سرا بود. گذشته از رسیدگی به کارهای شاهزادگان، ادارهٔ امور مملکت را نیز یکی از خواجه‌گان حرم‌سرا، به عهده داشت و این خواجه بسیار مورد احترام بود و می‌توانست شاهزاده‌ای را که باید جانشین پدر شود، از میان شاهزادگان انتخاب کند و او را به تخت سلطنت بنشاند. و باز همین خواجهٔ حرم‌سرا پس از مرگ شاه و سایلی فراهم می‌آورد تا آن شاهزاده را به عنوان شاه به دیگران بشناساند. بطور کلی ادارهٔ همهٔ امور قصر شاه در دست خواجه‌گان حرم‌سرا بود، خزانهٔ سلطنتی نیز به یک خواجهٔ حرم‌سرا سپرده می‌شد، و صندوقخانه شاه و تمام اشیاءٌ قیمتی و نادری که به شاه تقدیم می‌شد در دست یک خواجهٔ حرم‌سرا بود. دلیل اینکه محافظت اشیاءٌ قیمتی را به خواجه‌گان حرم‌سرا، می‌سپردند آیند بود که خواجه‌گان یاد شده از همهٔ جهت مورد اعتماد بودند. زیرا آنها از کودکی خریداری می‌شوند و در حرم‌سرا به کار می‌پرداختند و نه پدر و نه مادرشان، هیچ‌کدام را نمی‌شناختند و از کشور یا ولایاتی که آنها را از آنجا آورده بودند نیز خبر نداشتند. اینان چون نه خانواده داشتند که به فکر آنها باشند و نه فرزندانی که آینده آن را در نظر بگیرند، بهمین لحظه نسبت به دزدی و منفعت شخصی، هیچ‌اندیشه‌ای نداشتند، و همین خصوصیات و اینکه از نظر جسمانی و علاقه نداشتن به تمايلات جنسی، و ناتوانی آنان در زن داشتن و تشکیل خانواده، موجب می‌شد تا نه در مورد زنان حرم بتوانند سوٰ خیالی داشته باشند، و نه از خزانه برای خود چیزی بردارند، بهمین مناسبت پر منفعت‌ترین مقامات دولتی را به آنها می‌سپرند. علاوه بر اینها، شاه وارت آنها بود، یعنی اگر تصادفاً یکی از خواجه‌گان حرم در دورهٔ زندگی به جمع مال می‌پرداخت، عاقبت اموال او به خزانهٔ شاه داخل می‌شد.

بهمین سبب در شورای امور مالی مملکت هیچ امری بدون شرک خواجه‌گان که مستحفظ خزانه

شاه است انجام نمی‌شد، اعتنادالدوله و رئیس دفتر مخصوص و منشی مخصوص شاه، صورت مخارج مملکت و صورت انعام‌ها و املاکی را که شاه می‌بخشید، ریز مبالغی را که اعتنادالدوله و منشی شاه از مالیات‌ها برداشت می‌کردند، و بطور کلی صورت جزئیات هزینه‌های مملکت را به خواجه حرم‌سرا که مستحفظ خزانه بود می‌دادند. خوانسالار بزرگ یا ناظر نیز صورت مخارج دربار و منزل شاه را به خواجه مستحفظ خزانه می‌داد و حساب تمام اشخاص مذکور به وسیلهٔ همین خواجه حرم‌سرا مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و همین شخص، در صورت لزوم حساب این اشخاص را متوقف می‌کرد و جلوی مخارج‌شان را می‌گرفت.

تربیت ولی‌عهد در حرم‌سرا

با وصفی که قبلًا "نیز آمد می‌توان گفت تقریباً" حرم‌سرا بر همهٔ امور مملکت حاکم بود و نتیجه این حاکمیت جز تحويل پادشاهانی بی‌اراده و سست عنصر بدربار ایران دورهٔ صفوی نمی‌توانست باشد.

کمپفر می‌نویسد: "چون در تبار ولی‌عهد تنها تقدس و اصل و نسب و نجابت شیوخ یا سلاطین صفوی دارای اهمیت است بنابر این به امثال خانوادگی مادر ولی‌عهد چندان توجهی نمی‌شود. مهم نیست که مادر ولی‌عهد دارای چه خوبی و چه صفات و استعدادهایی بوده است. گاه ممکن است مادر ولی‌عهد دختر یکی از بزرگان مملکت باشد که اورا به شاه هدیه داده‌اند و گاه نیز می‌شود که وی به عنوان یک کنیز چرکسی یا گرجی به حرم‌سای شاه راه یافته باشد زیرا فقاز از دریاباز زادگاه زیباروتربین دختران آسیا بوده است. بهر صورت کافی است که زنی بر اثر ملاحظت مورد توجه شاه واقع شود و بنظر شاه لیاقت آن را داشته باشد که مادر ولی‌عهد مملکت گردد. آیندهٔ ولی‌عهد مملکت نه با تربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست با مردان لایق و شایسته. زندگی ولی‌عهد سراسر در اطاق‌های حرم‌سرا می‌گذرد و خارج از حدود حرم‌سرا حتی به وی اجازه نمی‌دهند که رنگ آفتاب را ببیند. مصاحبین ولی‌عهد خواجه‌های زنگی هستند که از اطراف و اکناف مناطق جنوب عالم خردباری شده‌اند، گروه کثیر همخواه‌ها و متعهدهای شاه نیز در این میان سهم وزیران را بر عهده دارند. تربیت پسر به عهدهٔ مادر، مادر بزرگ و بعضی زنان سالخورد است که بعلت حرمت و احترامی که یافتاند از سایرین ممتازند. حتی معلم ولی‌عهد را که غلامی است اخته شده به پیشنهاد زنان انتخاب می‌کنند: این معلم که بهیچوجه توانائی ندارد که شاه آینده را به روز شایسته مقام سلطنت آشنا سازد، یکه و تنها وی را درس دین می‌آموزد و از آن گذشته به انواع و اقسام رسوم و آداب خرافی را تعلیم می‌دهد." (۲۴)

ولیعهد بخاطر زندگی در حرم‌ها و مشاهده زنان بسیار در اطراف خوبی خیلی زود با مسائل جنسی آشنا می‌شد. به سبب همین بلوغ جنسی زودرس "... برای او که هنوز به سن بلوغ ترسیده است چند همسر انتخاب می‌کنند. در حشر و نشر مدام با این زنان براحتی کم کم نطفه هر فکر مستقلی در وی خفه می‌شود زیرا وی که جوانی نورس است خارخار شهوت را در خود حس می‌کند و پارای مقاومت در براہر آن را ندارد و در این راه امساك نمی‌شناسد. در این اوضاع و احوال تمام نیروی شاهزاده که باید صرف کارها و اقدامات بزرگ شود به شهوت‌رانی مبدل می‌گردد، دلش می‌خواهد که در عشق و لذت‌جویی بزرگ باشد و کارهای خارق‌العاده کند. اینست که از اطیاء داروی مختلف می‌طلبید تا به کم آنها بتوانید قوای خود را که اصولاً " و بطور موروثی هم اندک و ناقیز بوده است تحریک کند و افزایش دهد. اطیاء این داروی موثر را بزای شاهزاده از خشخش فراهم می‌کنند. آنها شیره غلیظشده خشخش را که همان تریاک باشد با مشک و عنبر و سایر عطریات مخلوط‌می‌کنند و از آن حب‌های بوجکی می‌سازند و در لحظه‌های معین یکی از حب‌ها را به او تجویز می‌کنند. اگر شاهزاده به مایعات بیشتر رغبت کند شربتی از شکوفه‌های معطر مهیا می‌سازند و بوسته خشخش را چند ساعتی در آن می‌خوابانند تا نرم شود. بعد باز این شربت را با قندی که به سهم خود با عطریات آمیخته شده می‌آمیزند. بصورتی که بگوارائی نوشیده شود. این شربت را که ایرانیان با آن بخوبی آشناشی دارند کوکنار می‌نامند که عماره‌ایلوون است. ایرانیان بقدرتی به این شربت علاقه دارند که آن را حتی بر لذیذترین اغذیه ترجیح می‌دهند و حتی هک روز از لذت برخورداری از آن چشم نمی‌پوشند. خاصیت این شربت در آنست که پس از خوردن متز را از تصورات و خیالات خوش می‌آکند و در عین حال قوای شهوی را تحریک می‌کند. اما چه داروی لعنتی و نکبت‌باری است این کوکنار! ساعتی چند از خوردن این داروی نگذشته آثارش زایل می‌گردد و حالت افسردگی و تشویش جای آن را می‌گیرد. استعمال مکرر کوکنار آدمی را به ضعف و کاهش تن، کند ذهنی و بی‌اعتنایی به هر چه بزرگ و سترگ است دچار می‌کند و سرانجام به تیرگی مطلق روح منجر می‌گردد. پس چه جای شگفت است که ولیعهدی که در عنفوان شباب به افراط به شهوت‌رانی پرداخته است و در نتیجه مردی خسته، وامانده و دچار بیرونی زود رس شده است بهنگام رسیدن به سلطنت به علت عدم توانایی فکری و روحی از عهده‌هه اداره امور مملکت بر نمی‌اید". (۲۵) به آسانی می‌توان دریافت که آینده مملکت و ولیعهدی که به حقیقت امید دربار در اداره امور می‌تواند باشد در چنین دایره‌های تکنی سرشوار از فساد به چه صورت تاریک خواهد بود. در حرم‌ها یا بهتر است گفته شود در زندان ولیعهد هیچ وسیله و امکانی وجود ندارد که به تربیت قوای بدنه شاهزاده کمک کند تا او در این محیط جسارت و دلیری بی‌آموزد و خود را بیازماید، زیرا تنگی فضا مانع آنست که بتوانند اسی لاقل در

آنچا نگاهدارند، حداقل در این محیط وجود الاغ را تحمل می‌کنند و کودک آنقدر در سواری تمرین پیدا می‌کند که بعدها که شاه شد بتواند برابر بنشیند.

عشق بد فرجام یکی از زنان حرم‌ها

یکی از زنان حرم‌ای شاه سلیمان، عمه‌وی بود که مریم خانم نام داشت و پس از مرگ شوهرش، همچنان بیوه باقی مانده بود و در اندرون زندگی می‌کرد. (۷۶) سانسون می‌نویسد: این خانم محترم به عشق فرمانده کل گرفتار شد. فرمانده کل نتوانست جانب احتیاطرا رعایت کند و پیش‌بینی نماید که روابط نامشروع و جنایتکارانه او با شاهزاده خانی که همخون شاه می‌باشد چه عاقبت خطرناکی را در بر دارد و او را به چه بد-بختی گرفتار می‌سازد. فرمانده کل به عشق تصمیم شد و عشق مریم خانم او را به دام انداخت. آنها توانستند خواجگان حرم را که شاه برای محافظت شاهزاده خانم مفین کرده بود و در قصر آن خانم به پاسداری مشغول بودند بهتریند و خواجگان محافظت را از مراقبت باز دارند. ولی حسن کنچکاوی و حسادت زنان فرمانده کل، از مراقبت خواجگان حرم دقیق‌تر بود. زنان فرمانده کل روابط عاشقانه آن دو را کشف کردند و از آن پرده برداشتند و خواجگان حرم را در جربان ماجرا گذاشتند. خواجگان حرم که از علاقه و مرحمت شاه نسبت به فرمانده کل با اطلاع بودند جرات نمی‌کردند از آن ماجرا چیزی به شاه عرض کنند، ولی وقتی مشاهده کردند پس از جلسه مذاکرات شاه با عبدالله سلطان (۷۷) اوضاع دکرگون شده است، از موقعیت استفاده کرده، تمام قضایا را به عرض شاه رسانیدند. شاه که بسیار رند و وزنگ می‌باشد، توانست بر خشم و غضب خود غلبه کند و خود را نگهدارد. شاه می‌خواست به تحقیق بیشتری بپردازد و از زبان خود شاهزاده خانم بشنود که فرمانده کل قوا را دوست می‌دارد. اعلیحضرت شاه، شاهزاده خانم را احضار کرد و مثل معقول با او خودمانی رفتار کرد و در باره موضوعات با او صحبت کرد. پس از آنکه به شاهزاده خانم نشان داد که مثل همیشه نسبت به او مهربان است و به او احترام می‌گذارد، گفت که تصمیم گرفته است او را شوهر دهد. شاه از عده زیادی از درباریان که مورد احترام او بودند نام برد و آنها را برای ازدواج به شاهزاده خانم پیشنهاد کرد، ولی شاهزاده خانم

۷۶ - از عمه‌های معروف شاه سلیمان یکی هم پری رخسار بیکم بود که در زمان سلطنت شاه عباس ثانی، پدر شاه سلیمان، مغضوب بود و در زمان شاه سلیمان موزد عفو قرار گرفت. شوهر این خانم صدر خاصه بوده است. پری رخسار بیکم خواهر کوچکتری نیز داشت که شوهرش صدر موقوفات می‌بود و ظاهرًا مریم خانم بورد بحث همان خواهر پری رخسار بیکم می‌باشد. به نقل از سیاحت‌نامه شاردن،

جلد ۹، صفحه ۱۴۲

۷۷ - عبدالله سلطان از درباریانی بود که ماجراهای این عشق را تزد شاه فاعل ساخته بود.

به هیچ یک از آنها اظهار تعایل نکرد و به همه آنها به نظر تحقیر نگریست. سپس شاه افزود که ابتدا در نظر داشته است فرمانده کل را برای این امر پیشنهاد کند ولی پیش خود فکر کرده است که ازدواج شاهزاده خانم با فرمانده کل متناسب نیست و شاهزاده خانم او را نخواهد پسندید، زیرا فرمانده کل پیر است. شاهزاده خانم نتوانست عشق خود را پنهان نماید و آن را ابراز نکند، لذا به شاه عرض کرد که سن او متناسب با سن فرمانده کل می‌باشد، و به قدری از فرمانده کل پیش شاه تعریف و تمجید کرد که شاه در صحت آنچه در باره آنان شنیده بود تردیدی پوایش باقی نماید و دانست که بین آنان رابطه‌ای وجود دارد.

شاه، شاهزاده خانم را مرخص کرد و به او گفت شب به قصر بباید، و به او وعده داد که نا شام و سایل جشن عروسی او را با فرمانده کل آماده سازد. شاهزاده خانم نیز پای شاه را بوسید و از قصر بیرون رفت، خیانتی که به وسیله عبداله سلطان افشا شده بود، و تجاوز و هتك ناموس نسبت به خانمی که همکون شاه است بدقدیری اهمیت داشت که کشتن فرمانده کل حتمی بود. زیرا جنایاتی کوچکتر و کم اهمیت‌تر از آنچه که فرمانده کل مرتکب شده بود بروای نایبود شدن او کفایت می‌کرد، شاه دوباره خواجهگان حرم را احضار کرد. خواجهگان حرم بر خشم و غضب شاه افزودند، زیرا به شاه افشا کردند که رابطه نامشروع فرمانده کل با عماش، به برکنار شدن شاه از تخت سلطنت منتهی می‌شده است، زیرا آنها مضم بوده‌اند پسر ارشد شاه را که جوانی ببیست و دو ساله است به تخت سلطنت بنشاند. (۷۸)

وقتی در نیمه شب به تمام امرا و بزرگان دربار ابلاغ شد که به فرمان شاه قورا "حاضر شوند و به قصر ببایند، همگی متعجب شدند و بر جان خود لرزیدند. اعتمادالدوله، فرمانده کل قوا دیویان بگی، رئیس غلامان شاه که مهمترین صاحب منصبان دربار می‌باشند و چهار رکن اساسی دربار شمار می‌آیند، اولین امرائی بودند که وارد قصر شدند و به حضور شاه رسیدند. شاه به فرمانده کل اعتمنا نکرد و روی خود را از او برگردانید. فرمانده کل از رفتار شاه مدحتی خود را احسان و پیش‌بینی کرد. فرمانده کل وقتی مشاهده نمود مستحفظین شاه تقویت شده‌اند، او را رعب و هراس فراوانی فراگرفت. فرمانده کل بر سر جای معمول شکنار اعتمادالدوله بر زمین نشست. شاه به اعتمادالدوله و به دو امیر دیگر شراب خورانید، ولی به فرمانده کل همچنان اعتمنا نکرد و به او شراب نداد، رئیس غلامان شاه که دوست نزدیک فرمانده کل بود و شاه به او علاقه داشت و به او احترام می‌گذاشت، با نگاه شگفت‌انگیزی تعجب خود را از عمل شاه نشان داد، شاه که متوجه نگاه شگفت‌انگیز او شده بود فرباد کشید: از اینکه من به این خدار خیانتکار اعتمنا نمی‌کنم تعجب کرده‌ای؟ برخیز و اورا گردن بزن. آن امیر که هرگز چنین انتظاری نداشت و از صدور چنین فرامانی سخت به وحشت افتاده بود، خود

۷۸ - از خصوصیات و جزئیات توطئه اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آنچه محقق است اینستکه به آن شاهزاده جوان مجال داده نشد که بعد از پدر باقی بماند و جانشین او گردد.

را به پای شاه انداخت، ولی به جای اینکه رحم و شفقت شاه را برانگیزد، و برای دوستش طلب عفو کند خود را در محاکومیت او شریک ساخت. دیوان بگی خود را به پای شاه انداخت، و در حالی که به پای شاه بوسه می‌داد و با فضاحتی که همیشه و در همه حال در بیان و گفتارش بود به شاه عرض کرد، فرمانده^۱ کل باید جنایت بزرگی را مرتکب شده باشد که شاهنشاه را که مهربانترین و بخشنده‌ترین پادشاه جهانست به این درجه خشمگین ساخته است، ولی در مورد رئیس غلامان اجازه می‌خواهد به عرض برساند که اگر او از فرمانده^۱ کل شفاقت کرده است در احترامی که باید به فرمان شاه بگذارد قصور نورزیده است و برخلاف قاعده عملی انجام نداده است، زیرا بنا برست و قانونی که تمام سلطانی قبل از اعلیحضرت شاه، آن را تائید نموده و به آن عمل کرداند اجازه داده شده است که در مورد فرامینی نظیر این فرمان، تا آنکه آن فرمان سه دفعه تکرار نشود، در اجرای آن تامل روا دارند، زیرا در بعضی موارد، در برابر خشم و غضب شدید شاه به شفاقت برخاستن حائز کمال اهمیت است و به همین مناسبت شاهان پیشین، از اینکه کسی خود را به پای شاه بیفکند و برای متهمی تقاضای عفو و بخشش کند بر خشم خویش نمی‌افزوده‌اند. شاه گفت: بسیار خوب، من رئیس غلامان را می‌بخشم، ولی دیوان بگی به شما می‌گویم، دیوان بگی به شما فرمان می‌دهم، و برای سومین بار دیوان بگی به شما امر می‌کنم برخیزید و این غدار خبانتکار را گردن بزنید. دیوان بگی فوراً از جا برخاست و گریبان فرمانده^۱ کل را گرفت و عمامه‌اش را از سرش برداشت و بر زمین افکند و او را از آناتق بیرون کشید. دیوان بگی، گریند فرمانده^۱ کل را باز کرد و دست‌های او را از پشت بر هم بست. فرمانده^۱ کل از سرنوشت شوم خود شکایتی بر زبان نیاورد، و شاه را شنا گفت و برای شاه عمر دراز آرزو کرد، و برای ابراز اطاعت به فرمان شاه گوشش^۲ لیاس دیوان بگی را بوسه داد و به او الت manus کرد که از شاه تقاضا کند به جای اینکه او وقتی قرضه‌ای شاه را پرداخته است، شاه خشم و غضب خود را بر افراد خانواده^۳ او نگستراند، زیرا تنها او مقصراً بوده است، و هیچکس ذر گناه و جنایت با او شرک نداشته است.

سپس فرمانده^۱ کل گفت برای او فرآنی بباورند تا در صورتی که آخرین لحظه^۴ عمر او فرا رسیده است، دعایی بخواند و همچنان امیدوار بود که شاید در این لحظات خشم و غضب شاه فرو نشیند، ولی دیوان بگی با نواختن ضربه شمشیری که به گردن او فرود آورد، به او فهمانید که آخرین لحظه^۵ عمرش فرا رسیده است. دیوان بگی از اینکه می‌دید دوست عزیزش، امیری به آن عظمت به چنین حالی در افتاده است سخت مبالغ و متأثر گردیده بود. بطوري که دستش بلزه در آمد و از قدرتش کاسته شد، در نتیجه ضربه شمشیرش فقط پوست گردن فرمانده^۱ کل را خراش داد و زخم کرد. فرمانده^۱ کل به نام دوستی قدیمی اش با دیوان بگی، از او تقاضا کرد که او را جزئ ندهد و زودتر خلاص کند. دیوان بگی افسر جوانی را که در خدمتش بود صدا کرد و او با سه ضربه^۶ متواالی شمشیر، سر فرمانده^۱ کل را از تن جدا کرد، سو فرمانده^۱ کل را به حضور شاه برداشت. به محض اینکه چشم شاه به سر بریده

افتاد فریاد کشید بسیار خوب خیانتکار، من در خوابم، من در سنتی رخوت چنانکه تو به دشمنان من نوشتی.

... جشن عروسی که شاه به شاهزاده خانم عماش وعده کرده بود، و او را به آن امیدوار ساخته و دعوت کرده بود، به صحنهای خونین و حشتاتک تبدیل گردید. شاه به یکی از خواجهگان حرم فرمان داد که سر فرمانده کل را برای شاهزاده خانم ببرد، و از طرف شاه به او بگوید که این همان شوهری است که شاه برای او انتخاب کرده است. ظاهراً شاه، علیه شخص شاهزاده خانم اقدام دیگری نکرد. آبا برای تنبیه و مجازات آن شاهزاده خانم، مشاهده سر از تن جدا شده معشوقش کافی نبود؟ شاهزاده خانم سر خون آلود فرمانده کل را میان ظرفی مشاهده کرد. باید همین درد آن زن را کشته باشد.

سرگرمی زنان حرم

شاه گاهی برای خاطر سرگرمی و تفریح شهبانو، و شاهزاده خانم‌ها و خانم‌های حرم با آنان به شکار می‌رفت. در این موقع همراهان و جلوداران شاه را افراد داخلی قصر سلطنتی و خواجهگان حرم تشکیل می‌دادند. وقتی شاه با زنان عزم شکار می‌کرد، قبلاً "به ساکنان محله‌های بیرون شهر، نواحی و حدودی که شاه و حرم‌ها از آنجا می‌گذشتند، دستور می‌دادند که منزل خود را ترک کنند و از آن حدود دور شوند. از نیم فرسنگی محل عبور شاه و حرم، تفگیداران در خیابان‌ها به پاسداری می‌پرداختند، و عدمای از خواجهگان حرم‌ها و زیردستانشان با کمال دقت مراقب بودند تا مباداً کنگاوهی، تفگیداران را برانگیزد. آنان برای تماشای حرم به محل عبور نزدیک شوند. خواجهگان مهم و سرشناسان حرم‌ها در التزام رکاب شاه حرکت می‌گردند و عبور خانم‌ها را که همه اسب سوارند تنظیم می‌کردند. اگر تصادفاً مرد یا پسر بچه‌ای که بیش از هفت سال داشت در خیابان‌هایی که مورد مراقبت بود غافلگیر می‌شد به او رحم نمی‌کردند، و آنها را مانند کسانیکه جنایت بزرگ هنک به مقام سلطنت را مرتكب شده‌اند، مجازات می‌نمودند، زیرا آنها با شکاری که از روی بی‌شرمی و وقارت به روی اشخاصی که شاه آنها را بسیار عزیز دارد افکنده‌اند، هنک احترام آنها را روا داشته‌اند. اما در این موقع زنان آزاد بودند و می‌توانستند بر سر راه شاه قرار بگیرند و عبور شاه و حرم‌ها را تماشا کنند و به وسیلهٔ همین زنهاست که می‌توان به خصوصیات حرکت شاه با حرم و نظم و ترتیب آن بی‌برد. انگلبرت کپفر که به جمع آوری اطلاعاتی در زمینه زندگانی خصوصی شاهان صفوی بخصوص شاه سلیمان همت گماشته در قسمتی از کتاب خود می‌نویسد: "... قرقیچی‌ها تمام افراد نسل ذکور را که بیش از شش سال داشته باشند از خیابان‌ها و راههایی که شاه با زنهاش می‌خواهد از آنها بگذرد دور می‌کنند. از روز قبل با نواختن بوق، قرق را اعلام می‌دارند. در روز عبور شاه یک جوخه

از صوفیان چند ساعت قبل از حرکت حرم‌سرا پیشاپیش برآ می‌افتد تا قرق را اعلام دارد و به همین دلیل هم هست که به آنها قرقچی خطاب می‌کنند. در این مورد به سخنان طولانی احتیاج نیست، چند بار گفتن قرق به صدای بلند کافی است که هر کس را که نخواهد طعم ضربه نازیانه را بچشد بگیریزند، حال قرق نمی‌کند که او در بیرون منزل است یا در داخل خانه خود.

هر گاه بقیه صاحب‌منصبان با حرم‌سرا خود سفر کنند یا به گرمابه بروند سواری را پیشاپیش خود می‌فرستند و اعلام می‌دارند که باید از سر راه دور شد. هنوز طنین صدای قرق بگوش می‌خورد که هر کس به خفاگاهی پنهان می‌برد و همانجا می‌ماند تا آن بزرگواران دور شده باشند. با وجود همه آینه زنان چه سواره باشند و چه پیاده با حجاجی خود را مستور کردند. کاه زنان در تخت روان‌های آویخته که توسط شتر حمل می‌شود طی طریق می‌کنند. اگر خدای ناکرده کسی بر اثر تصادف نامطلوبی با زنان همراه شاه مصادف شود او را بلا فاصله و در هر حال که باشد در جا تیر می‌زنند و یا با خنجر آز پای درمی‌آورند و بر این مدعای من شواهد دلخراش متعددی هست. (۷۹)

کاری نیز در سفرنامه خود می‌نویسد: "زمانی که زنان شاه همراه وی قصد حرکت ذارند، موضوع دو روز قبل به اطلاع مردم می‌رسد، و چون زنان شاه سواره و رویشان بار و بی‌پرده خواهد بود، لذا مردم مجبورند مسیر موكب شاه و حرم را ترک و قرق کنند. البته سزای کسی که سر از این امر بپیچد اعدام است، اعدامی که بدون استثناء و عذر و بهانه قابل اجرا می‌باشد." (۸۰) کاری داستان جالیی را در همین زمینه در سفرنامه خود آورده است. او می‌نویسد: "... روزی شاه سلیمان همراه زنان حرم از چهار باغ می‌گذشت. روتایی بیهوده‌ای بی خبر از همه جا، در حالیکه سبدی پر از هلو بر پشت داشت وارد میدان می‌شد، و تا شاه و زنان وی را می‌بیند، از بین جان پاهاش می‌لرزد، بی‌زمین می‌افتد، بیشانی بر خاک می‌نهد و به انتظار اعدام دقیقه شماری می‌کند. شاه سلیمان که متوجه حالت مضحك و ترس روتایی می‌شود دستور می‌دهد او را بلند کنند، آنگاه شاه، همراهان را فرمان می‌دهد هر یک هلویی بزاده و در عوض سکه طلازی به مرد روتایی بدهند. فرمان شاه اجرا و سکه طلا در سبد هلو انباشته می‌شود. شاه سپس از روتایی می‌خواهد که یکی از پرگیان حرم را به زنی بگزیند و با خود ببرد. روتایی نیز امر شاه را امتنال می‌کند و به سلامت با زنی زیبا و ثروتی سرشار به منزل برمی‌گردد. (۸۱) البته این چنین بخششی جنبه کاملاً "استثنایی" دارد و چه بسا که در آن ساعت شاه سلیمان حالتی خوش داشته، و سر حال بودن وی آنچنان وضعی پیش‌آورده است، و گرته آن روتایی بر اثر این بی احتیاطی جان خود را از دست می‌داد.

۷۹- همان، ص ۲۲۸ به اختصار.

۸۰- سفرنامه، کاری، بیشین، ص ۱۲۶

۸۱- همان

علاوه بر چندین مراقبت‌هایی ترتیبیات دیگری نیز در شکار رفتن شاه با زنان حرم وجود داشت که سانسون در سفرنامه خود مطالعی در این زمینه آورده است. "، ، ، قبل از عزیمت شاه به شکار، همیشه یکدسته از مستخدمین دربار با تمام وسایل و تدارکات حرکت می‌کنند و خود را به محلی که شاه به آنجا نزول اجلال می‌فرمایند می‌رسانند، و وسائل پذیرایی شاه را فراهم می‌کنند تا وقتی شاه می‌رسد همه چیز آماده باشد، و شاه در صورت لزوم بتواند لباس و سایر وسائل سفر را عرض کند. خیمه‌هایی را که برای شاه و خانم‌ها بربا می‌کنند بسیار گران‌بها و بزرگ و روشن است و از ماهوت و ابریشم خوش رنگ و زیبا درست کردند. اطراف خیمه‌ها را با طلا و نقره حاشیه‌وزی کرده و زینت داده‌اند. این خیمه‌ها بقدرتی وسیع است که در داخل آنها حمام‌ها و حوض‌های آب وجود دارد، علاوه بر این درین خیمه‌ها با چچه‌های بسیار زیبا و پرگل یافته می‌شود، این با چچه‌ها را با گل‌هایی که با خود همراه می‌برند می‌آرایند."^{۸۲} (۸۲) با چند ساعت فاصله از اردوی دربار جمعی از رقاصان در حرکت‌اند. یعنی دوازده رقص‌های که از زیبایی استثنای بخوردارند و هیچ‌گاه‌نمی‌شود در مسافت‌ها همراه شاه نباشند، زیرا وظیفه آنها اینست که در هین صرف غذا شاه را با رقص‌های سه ضربی و نشان دادن ترمی بدن خود خوشحال کنند. هر یک از این رقص‌های درباری حقوقی دریافت می‌دارد که برای تامین مخارج البسه با شکوه و حتی نگاهداری دو غلام زرخربید کاملًا کفایت می‌کند. بدین ترتیب رقص‌ها می‌توانند بدون هیچ ناراحتی با خیمه و خرگاه و سایر لوازم خود در این سفر همراه باشند. اینها از این گذشته با فروختن خود عواید سرشار دیگر نیز دارند. برای همخواهی شدن با اینها در طول یکشب باید دو تا سه تومان پرداخت.

در تمام مدت اقامت، خواجگان حرم در خیمه‌های خانم‌ها مراقبت و پاسداری را در نهایت دقیق انجام می‌دهند. خانم‌ها در اینگونه تغزیحات و شکارها در حقیقت مردان جنگی کارآزموده‌ای هستند و بسیار خوب سوارکاری می‌کنند و بر اسب‌ها. مهمیز می‌زنند و چهار نعل می‌تازند. "این خانم‌ها، با کمال شجاعت حیوانات درنده را تعقیب می‌نمایند و با مهارتی شگفت‌انگیز تیر از کمان رها می‌کنند و با وضعی تحسین‌آمیز حیوانات درنده را شکار می‌کنند، در حالی که باز شکاری را روی دست نگه‌میدارند بدنبال شاه اسب می‌تازند، و هر وقت شاه فرمان صادر می‌کند بازها را رها می‌کنند. وقتی باز به پرواز درمی‌آید با نهایت سرعت، بناخت بدنبال آن می‌روند و برای صدا کردن باز، در همان حالی که چهار نعل به سرعت اسب می‌تازند، طبل کوچکی را که روی زین با خود دارند به صدا درمی‌آورند، اگر باز صیدی را شکار کرده باشد، آن را می‌آورند و به شاه نشان می‌دهند. اگر شکار مرغ گلنگ (۸۳) باشد شاه امر می‌کند پرهای او را می‌کنند و بین خانم‌ها تقسیم می‌کند. خانم‌ها

۸۲ - سفرنامه سانسون، پیشین، ص ۱۵۲ به بعد

۸۳ - (به ضم کاف و فتح لام) درنا، از پرنده‌گان وحشی حلال گوشت، فرهنگ عمید، صفحات ۴۹۱

پرها را به صورت زیبایی درونی آورند و کلاه و موهاشان را با پرها می‌آیند. وقتی که شاه به اتفاق زنهاش به شکار می‌رود و به تفریح می‌پردازد، گاهی امرا و بزرگان دربار نیز دور شاه جمع می‌شوند. به این ترتیب که امرا دور از محلی که زن‌ها در آنجا هستند و در نقطه‌ای که دیده نشوند مستقر می‌گردند. "(۸۴)

غیر از موقع شکار و تفریح و گردش خارج از قصر، اگر زنان در حرم‌سرا بیکار می‌نشستند، محصور بودن در یک مکان برایشان تلخ و غیر قابل تحمل می‌شد. باین سبب زن‌ها در اینگونه فرمت‌ها که بسیار هم بود، با پرداختن به انواع تمرین‌های سرگرم کننده، بیکاری را از خود دور می‌گردند و خود را مشغول می‌ساختند تا بدینوسیله زندگی داخل حرم را شیرین نمایند. به نوشته سانسون در این موقع "... به خانم‌ها اسب‌سواری می‌آموزنند و خانم‌ها اسب‌سواری می‌کنند. زن‌های شاه در حرم‌سرا تیراندازی با تیر و کمان و با تفنگ را یاد می‌گیرند و به آنها شکار کردن و به دنبال گوزن دویدن و اسب تاختن را می‌آموزنند. علاوه بر این خانم‌ها به نقاشی گردن، آواز خواندن، رقصیدن، ساز زدن می‌پردازند، و نوختن آلات مختلف موسیقی را نیز یاد می‌گیرند. همچنین به آنها ادبیات و تاریخ و ریاضیات را دروس می‌دهند. خلاصه تمام وسائل را به کار می‌برند تا در روزگاری که خانم‌ها آیام جوانی را پشت سر گذاشته‌اند، به آنها بد نگذرد و روزگار مطبوع و سرگرم کننده‌ای را داشته باشند." (۸۵) یکی دیگر از تفریحات زنان حرم‌سرا، قایق‌سواری ایشان به همراه شاه در اطراف کاخ سعادت‌آباد بوده است. سانسون که خود این محل را دیده است می‌نویسد: "با غم سعادت‌آباد در جنوب شرقی شهر اصفهان قرار دارد، و در کنار رودخانه حرم‌سرا زیبائی از سنگ مرمر ساخته‌اند و بر روی رودخانه نیز پلی از سنگ هسته‌دار است. پل روی روی باع دیگری قرار دارد که برای ورود به آن باع باید از پل عبور کرد. پل هفده دهنه دارد. در نزدیکی حرم‌سرا بنای مرتفع دیگری نیز وجود داشته است که در حضور شاه آتش گرفته و از میان رفته است. جلوی حرم‌سرا، طالار بسیار زیبایی وجود دارد که ۴۲ قدم طول و ۳۶ قدم عرض آنست. شاه، وزراء و نمایندگان خارجی را در آنجا به حضور می‌پذیرد. جلوی طالار دو پله مرمر قرار دارد و در وسط حوض مرمر زیبائی است که ۸ قدم طول و ۶ قدم عرض آنست. بین طالار و ساختمان حرم‌سرا حوض مرمر دیگری وجود دارد. روی دیوار طالار تابلوی بزرگی ترسیم شده است، و تصویر چهار مرد که اسپانیایی پوشیده‌اند و چهار زن که هر کدام جامی شراب بدهست دارند دیده می‌شود. در دو طرف دیوار دو زن زیبائی کی لباس قدیم ایرانیان را به تن دارد و دیگری اسپانیایی پوشیده است مشاهده می‌گردد. تمام تالار طلائی رنگ است و با بوته‌های گل و شاخ و برگ و اشکال حیوانات آن را زینت کرده‌اند. تالار بیست ستون دارد که بهمین ترتیب طلائی رنگ است، و روی ستون‌ها علاوه بر طلاکاری، خطوط‌آبی و قرمز‌کشیده‌اند

که بسیار زیباست، وقتی شاه به این حرم‌را و تالار می‌آید، آب زود خانه را در دهانه‌های پل حسن‌آباد، بواسیلهٔ تخته‌های چوبی می‌بندند، آب تا جلوی تالار بالا می‌آید و شاه در یکی از سه چهار قایق زیبایی که برای گردش بر روی آب در آنجا گذاشته‌اند با زنان حرم سوار می‌شود و به پارو زدن و تفریح می‌پردازد.^(۸۶)

قتل اولاد ذکور شاهزاده خانم‌ها

در حرم‌ای شاه سلیمان هیج شاهزاده خانمی نمی‌تواند اگر اولاد پسر بدنیا آورد او را برای خود نگاهدارد. و اگر زنان در موقع وضع حمل، خواجگان حرم‌را برای خفه کردن نوزادان ذکوری که بدنیا می‌آورند احضار نکنند، خودشان از مجازات مرگ رهایی نمی‌یابند، در این مورد هیچکس نمی‌تواند از فرمان صادر شده سر باز نزد و هیچگدام از زنان و یا نزدیکان شاه نیز از این قانون مستثنی نیستند. سانسون می‌گوید: "... صدور خاصه^(۸۷) در ایران بقدرتی مورد احترام است که سلاطین دختران او را به عقد ازدواج خود درمی‌آورند. آخرين صدر خاصه، در زمان سلیمان صفوی، خواهر شاه را خواستگاری و به ازدواج خود درآورد. و شاه نیز با خواهر وی عقد زناشویی بست. اما عظمت مقام صدر که بالاترین مقام روحانی کشور می‌باشد، منع آن نبود که شاه تمام اطفال ذکوری را که از ازدواج با خواهر صدر به وجود می‌آید به قتل نرساند. این دستور وحشیانه نسبت به تمام کسانی که شاه، دختران یا خواهران و یا خواهرزادگان آنها را به عقد ازدواج خود درمی‌آورد، بقدرتی با خشونت و قاطعیت عمل می‌شود که اگر زنان شاه قصوری در خبر کردن خواجگان برای خفه کردن فرزندانشان داشته باشند، خود جان را در این سهل‌انگاری از دست می‌دهند.^(۸۸)

خرافه‌پرستی شاه سلیمان

دل بستن به یک سلسله از اوهام و خرافات در میان شاهان صفوی سخت رایج بود و کسانی‌که منافع خود را در چنین اعتقاداتی می‌یافتدند هر چه بیشتر مشوق سلاطین در روی آوردن به اینگونه مسائل بودند. خرافه‌پرستی شاهان اغلب موجب می‌شد که گردش کارهای مملکت متوقف شود و در بسیاری موارد حرکت سپاه، عقد معاہده‌ها و پیمان‌ها، صدور فرایین و عزل و نصب والیان و حاکمان و امیران تا ماهها راکد بماند.

۸۶ - همان، ص ۱۱۲

۸۷ - صدر خاصه یا صدارت پناه بعد از وزیر اعظم بزرگترین مقامات کشوری بوده است.

۸۸ - همان، ص ۳۹

انگلبرت کمپفر در کتاب خود می‌نویسد: "... ما خودمان که در سال ۱۶۸۴ به اصفهان وارد شدیم بلا قابل درباره تفاسیری که شاه سلیمان تا چه پایه اسیر اوهام و خرافات است. مطلب به اختصار بدینظرار بود. شاه با اهل حرم خود به تفرجگاهی که در خارج شهر قرار داشت رفت و ناگهان او از سر شوخی و مزاح با خنجری آخته به یکی از متوجه‌های خود که سخت مورد علاقه‌اش بود حمله کرد. در حالی که فولاد نوک خنجر را متوجه پستان‌های او کرده بود چنانکه گفتی می‌خواهد بوسی او را بخراشد از وی پرسید کدام را ترجیح می‌دهد، سر خنجر را یا آن را؟ دختر در پاسخ گفت: من کنیز شما هستم و هر چه را شما بپسندید من هم آن را می‌پسندم. و در حین ادائی این حمله پستان‌های خود را که با دست برهنه کرده بود عرضهٔ ضربات ظاهری خنجر شاه کرد و در این حین و بیض در اثر عدم دقت از ناحیهٔ شکم جراحتی برداشت. خراس مختصراً بود که بزحمت دیده می‌شد ولی مهدنا دختر ناگهان در حالی که روح از بدنش پرواز کرده بود به زمین افتاد و گویا بر اثر شدت هیجان بود که مرد. این اتفاق غیر مترقب، شاه را دچار حال جنون ساخت و با همان سلاح گاه این و گاه آن متنه و گاه خواجگان را مورد حمله قرار داد، گفتی آنها بعلت جلوگیری نکردن از آن واقعه مرتکب گناهی شده بودند. چیزی نعانده بود که شاه به روی مادر خود نیز دست بلند کند اما مادر وی با خشم به وی پادآور شد که بر سر عقل بیاید. ستاره شناسانی که احضار شدند همگی گفتند که با هیچ قدرت بشري نمی‌شده ایست از این حادثه، اسفناک جلوگیری کرد، زیرا سیر کواکب قدس جان شاه را داشته است، خوشختانه فقط معمشوق شاه پیشمرگ وی گردید و بلا را بگردانید و باید خدا را در این باره شکر گزارد. ناسازگاری کواکب باین زودی‌ها بر طرف نخواهد شد، پس باید به شاه توصیه کرد که چند ماهی کاملًا از کار کنار بگیرد. البته به محض اینکه اوضاع مساعد شود بلا قابل موضع را به عرض خواهند رساند. در این فاصله نه باید او در علاوه‌عام ظاهر شود و نه باید میهمانی بدهد و اصولاً به هیچ کار مخصوص جالب توجیهی نباشد دست بزند.

بدین ترتیب بود که خرافات شاه سلیمان باعث شد که او از پذیرفتن میهمانان داخلی و خارجی در دربار امتناع کند و سبب شد که آنها از ابتدای بهار تا سی ام زوئیه دست‌ها را روی هم بگذارند و بیکار بنشینند. (۸۹)

شاه سلطان حسین نمونه کامل فساد و عیاشی و بستی

در مطالعهٔ احوال شاهان صفوی، شاه سلطان حسین در تاریخ جای ویژه‌ای دارد. او نمونهٔ بارزی است از فردی نالائق، سست عنصر، بی‌اراده، فاقد و عیاش، که امروزه روز نیز هرگاه از فردی بی‌لیاقت و از مدیری بی‌تدبیر و از سیاستداری بی‌سیاست و ناتوان یاد می‌شود، او را همچون شاه

سلطان حسین می‌دانند. او با اعمال ناشایست خود، دوران سلسله صفویه را به غروب حیاتش نزدیک می‌سازد و با دست خود سلطنت و مملکت را تقدیم افغانان می‌گند، تا بماند و از چند روزه عمر نکبت‌بارش در جهت ویرانی ایران بیشتر استفاده نماید. اعتقاد تصریح‌آمیز و صوری و ظاهري او به دین و غرق شدن وی در میان اوهام و خرافات از جهتی، وزنبارگی و لابالیگری و پناه بردن به گوشۀ حرم‌سرا از سوی دیگر، از او چهره‌ای منفور در تاریخ سلسله صفویه ساخته است. او در زنبارگی فقط به شیوه گذشتگان، و در نزدیکی با زنان به راه و رسی پیشینان عمل نمی‌کرد، بلکه با مفر علیل خود هر روز در ابداع نوعی نزدیکی با زیبارویان حرم‌سرا بوده است که دانستن آنها شمن آنکه تعجب انسان را بر می‌انگیرد، جالب و قابل توجه نیز هست، تا بشود بهتر روحیات این شاه سست عنصر و عیاش را شناخت.

بیشترین شرح عیاشی‌های وی را در کتاب *رستم التواریخ* می‌بابیم. گرچه محمد‌هاشم آصف صاحب کتاب یاد شده، در بسیاری از موارد مطالعی اغراق‌آمیز در نوشهای خود آورده است، اما هر چه باشد بیان گننده واقعیت‌هایی نیز هست که می‌توان آن را با آشنازی به روحیات شاه سلطان حسین، تا حدی پذیرفت و به نوشهای *رستم التواریخ* استناد کرد. بیشتر مطالب کتاب را محمد‌هاشم آصف مشهور به *رستم الحکماء* به نقل از پدرش امیر محمد حسن خوش حکایت آورده است.

خیل زنان و دختران در حرم‌سرا

دخترین نکته‌ای که در *رستم التواریخ*، بعد از توصیف و تعریف تعلق‌آمیز نسبت به شاه سلطان حسین می‌خوانیم، تعداد زنان و دخترانی است که وی در حرم‌سرا وسیعش کرد آورده و هر روزه نیز به توسعه و گسترش آن همت گماشته است. صاحب *رستم التواریخ* اذعان دارد که شاه سلطان حسین "... قریب به هزار دختر صبیحة، جمیله، از هر طایفه و قوم و قبیله، از عرب و عجم و ترک و تاجیک و دیلم، با قواعد عروسی و دامادی با بهجهت و سور و دلشادی، با ساز و کورک و نقاره و شهر آئین بستن و چراغان نمودن، به عقد و نکاح و جباله، خود درآورده و اولاد و احفادش از ذکور و انان و کبار و صفار تخیينا" بقدر هزار نفر رسیده بودند و همه به ناز و نعمت پروردیده بودند. "(۹۵) مسلم است که اداره کردن چنین حرم‌سرا بی‌آنهمه زن و با آن تعداد زاد و ولد خود مشکلی است که شاه سلطان حسین با آن مواجه بود و چون پیوسته از دور و نزدیک زنانی هدیه به حضور مبارک چنین پادشاهی می‌شد، ضرورت داشت که برای آنان به فکر مکانی وسیع تر و بهتر باشد و برای گردش امور نیز از خدمه بیشتری استفاده کند. "لا جرم از تنگی مکان، یک فرسنگ از شهر دور، قریب به

دامنه کوه صفا، با صفا، شهر نوی مسمی به فرج آباد، با عمارت‌العاده و اینه رفیعه از بیوتات و حجرات و غرفه‌ها و قصرها و ایوان‌ها و کاخ‌ها و رواق‌ها و با غچه‌ها و کلزارها و جدول‌ها و حوض‌ها و دریاچه‌ها که از خوبی و مرغوبی و دلپسندی رشک ارم ذات‌العاده، به فرمان پذیران بنا نمودند، و در کمال لطف و صفا و در نهایت متأنث و غایت استحکام، از سنگ و آجر و گچ همه‌آن را ساختند و پرداختند و بیوتات و حجرات و غرف و قصور و در و دیوار آن را طای خلامی و لا جورد بدخانی و آئینه‌های صافی، مصور و منقش و مزین نمودند و شاهنشین دلپسندی، مخصوص وی ساخته بودند که هر وقت در آن می‌نشست و ابرا و وزراء و باشیان و غلامان به نظام و ترتیب از یک جانب او صف می‌کشیدند و از جانب دیگرش قریب به هزار زن ماه‌پیکر پری‌منظار، یک از یک بهتر و زیباتر و رعنایی خوشتر، همه با زینت و زیور و غرقه در گوهر، به نظم و نسق و ترتیب، صف می‌کشیدند و شاه همه را می‌دید و تماشا می‌نمود، همه ایشان جمال عالم آرای شاه را مشاهده می‌نمودند، اما مردان زنان را نمی‌دیدند و زنان مردان را نمی‌دیدند.^(۹۱)

علاوه بر عمارت یاد شده، شاه سلطان حسین بستور داد بنایی تازه نیز برای حرم‌سراخ خود که طول و عرض آن هزار و پانصد زرع در هزار و پانصد زرع و مشتمل بر پانصد ایوان و تالار و کاخ و حجره^۱ تودر توی بود، بگفته "رستم الحکماء" ... در وسط آن برای ذات اقدس عمارت دلنشین و بی‌نظیری بنا نمودند و در طول و عرض دویست زرع در دویست زرع به چهار مرتبه با حجره‌ها و کاخ‌ها و غرفه‌ها و قصرها و منظره‌ها و زاویه‌های بزرگ و کوچک تودر توی، به نقش و نگار و آئینه و زینت‌های بسیار ساختند. از جانب شرقی آن تالاری با چهل ستون، همه در و دیوار و سنتون‌هایش منقش و مصور به طای ناب کانی و لا جورد بدخانی و آئینه‌های لطیف روحانی، و روپری چهل ستون مذکور در یاچهای در طول پانصد زرع و در عرض سیصد زرع و در میانش نشیمنی در طول و عرض سه زرع در سه زرع و در میانش حوض کوچکی از سنگ بشم ساختند...^(۹۲) همه این آئینه‌ها آنهمه تزیینات و استخری بدین وسعت برای آن بود که ... وقتی آن فخر ملوک (شاه سلطان حسین) با معشوقه^۲ خود بر آن نشیمن می‌نشست، آب مروقی در آن حوض پشم می‌نمودند و پیوسته از فواره‌اش آب می‌جوشید و جواهر رنگارنگ آبدار پیاده ولالي رخshan بسیار در آن می‌ریختند، به جهت نظارت نمودن آن جهان‌قطع کامکار، و کشتن بسیار خوبی ساخته بودند و در آن انداخته بودند که گاه‌گاهی آن شاه شاهان، با زنان و اهله حرث لطای خود در آن می‌نشست و آن کشتن را بگردش می‌انداختند و محظوظ و ملتزد می‌شد.^(۹۳) و از ذیگر استفاده استخر وسیع کاخ شاه سلطان حسین این بود که ... زنان ماه‌پیکر سیم‌اندام سروقد گلرخسار سمن‌برش، در آن دریاچه

۹۱- همان، ص ۲۵۰

۹۲- همان، ص ۲۴

۹۳- همان

به شناوری و آب بازی مشغول و در هوای گرم، یعنی در فصل تابستان، آن سلطان جمشید نشان، در میان آن دریاچه، بر نشیمن شاهنشین، بر لب حوض بشم، بر ماء معین و جواهرشین، جلوس می‌مدت مانوس می‌نمود و آن حوض بشم بر از جواهر الوان آبدار و شفاف و مملو از آن آب جانبی خش مرقق به گلاب و عرق بیدمشک مضاف، از فیض نظر آن بهشتی سرشت، رشک کوتوله و تنیم، آن سرابوستان پرگل و ریاحین از فیض وجود ذیجود آن رضوان نزهت، غیرت جنات نعیم و آن محسود خواقین زمان خود از تعاشی آنها در وجود و سرور و از اندوه و غصه دور می‌بود. ”(۹۲)

و حال ببینیم، شاهی که نکرش این چنین در فراهم ساختن بساط آسایش و راحت و عیش و عشرت به نیکوبی کار می‌کرد، در اندرون قصر چه امکاناتی برای لذت‌جویی بیشتر فراهم کرده بود.

Rahat Khanه

برای شاه صفوی در داخل کاخ و در اندر و خارج قصر حجره‌ای وسیع ساختند که طاق آن بسیار مرتفع بود و دو ستون زراندود از دیواری به دیوار دیگر گذاشتند و گاهوارمای زرین با طنابی ابریشمین، بر آن دو ستون بستند، خاصیت چنین گهوارمای این بود که پادشاه با همسران حوروش خود در آن مهد ناز می‌خوابیدند و کنیزکان ماهرخسار آن را تکان می‌دادند، در آن حجره“ وسیع بلند طاق، چند حلقة زرین نیز بر سقف نصب کرده بودند و نشیمنی از چرم زراندوده با طناب‌های ابریشمین بر آن بسته بودند، و در حقیقت تابی ساخته بودند که شاه با زیبارویی از گلرخان دلیلند خوش در آن می‌نشستند و لعبتان سینه‌ریز تفریحات مانند ایجاد حظخانه و لذت خانه در رسم التواریخ می‌خواندند. ”(۹۵) مجموعه‌ای از اینکونه تفریحات مانند ایجاد حظخانه و لذت خانه در رسم التواریخ مسطور است که بخاطر طولانی بودن آن مطالب از آوردنش در اینجا صرف‌نظر می‌کنیم.

میل سیری ناپذیری شاه در هجامت با زنان

در این موضوع که شاه سلطان حسین، مردی زنباره بود تردیدی وجود ندارد، و باز این نکته که وی در طول عمر خود با زنان بسیاری آمیزش داشته و زیبارویان زیادی را در حرم‌سازی خود گرد آورده بود شکی نیست، اما برخی اعمال او بسیار بعید بینظر می‌رسد و عقل قبول نمی‌کند که یک مرد بتواند در چند ساعت با تعداد بسیاری از زنان و دختران فزدیکی کند و خم به ابرو نیاید، البته بعد توضیح خواهیم داد که شاه برای انجام مقاربت‌های متعدد داروهایی نیز مصرف می‌نمود که

برای او ساخته می‌شد، و چه بسا این دارو قدرت جنسی او را تقویت می‌کرده، اما نه آنچنانکه صاحب رستم التواریخ آورده است. به نوشته «رستم الحکماء، شاه سلطان حسین» ... روز و شب در اکل و مجامعت بسیار حریص و نبی اختیار بوده و به جهت امتحان در یک روز و یک شب صد دختر باکرهٔ ماهر را فرمود، به رضای پدرشان و رضا و رغبت خودشان، از برای وی متعه نمودند و آن پنهان ملک و ملت به خاصیت و قوت اکسیر اعظم، در مدت بیست و چهار ساعت از الٰه بکارت آن دوشیزگان دلکش طناز و آن لمبستان شکر لب بر ناز نمود و باز مانند عزیزان مت هل من مزید می‌فرمود. (۹۶) و بعد ایشان را مرخص فرمود و همهٔ ایشان با صداق شرعی وزینت و اسباب و رخوت (۹۷) نفیس‌ای که آن قبلهٔ عالم با ایشان احسان و انعام فرموده بود به خانه‌های خود رفتند و در همهٔ ممالک ایران این داستان انتشار یافت، و هر کن زنی در حسن و جمال بی‌نظیر داشت، با رضا و رغبت تمام او را طلاق می‌گفت و از روی مصلحت و طلب منفعت او را بدربار معدلت‌بار خاقانی می‌آورد و او را برای آن یکانهٔ آفاق عقد می‌نمودند، و آن زبدۀ ملوک از آن حوروش محفوظ و ملتذذ (۹۸) می‌شد و او را با شرایط شرعیه مرخص می‌فرمود و مطلقه می‌نمود و آن زن، خرم و خوش از سر کار فیض آثار پادشاهی انتفاع یافته، با دولت و نعمت باز به عقد شوهر خود درمی‌آمد. (آفرین به غیرت این چندین شوهرانی) هر کن، دختر بسیار جمیله داشت سعی‌های نمود و به عرض محramان سرادق (۹۹) جاه و جلال خاقانی می‌رسانید و آن دختر مامنظر را از برای آن ذات نیکوصفات اقدس عقد می‌نمودند با شرایط شرعیه و قواعد ملیه و با کمال خوش‌طبعی و نکوخلقی، با اطوار بسیار خوش و حرکات دلکش رستمانه به یک پرش (پورش) قلعه در بستهٔ حکم بلورینش را دخل و تصرف می‌نمود، و قفل لعل مانندش را به مفتاح العاس مانند خود می‌گشود و از طرفین جنان حظوظ لذت می‌یافتد و بدان قسم محظوظ و ملتذذ می‌شدند که به تقریر و تحریر نمی‌گنجد، و هر یک از این زنان و دختران را که آبستن می‌شدند، نگهداری می‌نمود والا طلاق می‌فرمود همه را با انعام و احسان و بخشش و باین شیوهٔ «مرضیهٔ خوش و باین قاعدةٔ نیکو خوشند می‌فرمود. باین مواسم خوب و باین آینین مرغوب مذکور،

۶ - مطابق این نوشته، اگر شاه سلطان حسین در تمام مدت بیست و چهار ساعت، نه وقتی برای خوردن غذا صرف می‌کرد و نه ساعتی را برای خواب اختصاص می‌داد، تا زده در هر ساعت با چهار دختر، یعنی هر پانزده دختره می‌توانست با یک دختر همپشت شود، حال اگر مدتها را هم برای غذا خوردن و استراحت و خوابیدن در نظر بگیریم، آنوقت است که باید قبول کنیم جناب ایشان پشت سر هم، به ردیف و بدون وقفه مشغول کار بوده است. یا للعجب ۱۱

۹۷ - (به ضم را و خا) جمع رخت. فرهنگ عمید، ص ۵۴

۹۸ - در رستم التواریخ گاهی ملتذذ و در برخی جاها ملتذذ بکار رفته که هر دو به معنی خوشمزه، با لذت، کسی که از چیزی حظوظ لذت می‌باشد.

۹۹ - (به ضم سین و کسر دال) سراپرده، لغتنامه دهخدا، حرف سین، ص ۴۵۲

ازالله بکارت سه هزار دختر مادری مشکین‌موی، لاله‌عذار، بادام‌چشم، شکرلب، و دخول در دو هزار زن جمیله آفتاب لقای سرو بالای نسرين‌بدن، ترکش‌چشم، طناز پرناز، بلورین غیب نموده.^{۱۰۰}

تقویت شاه برای مجامعت بیشتر

چنین نزدیکی‌های مکرر و متعدد که شرح آن آمد، لازماً داشتن بندیهای قوی، و قدرت جسمی و جنسی فوق العاده‌ای باید باشد. بهمین جهت شاه صفوی از تقدیمه کافی و مقوی برخوردار بوده و داروهایی را برای تقویت جنسی خود استفاده می‌کرده است. چنانکه آمده "پلو و چلوا" که به جهت آن بگانه آفاق می‌پختند به جای روغن، مفر قلم گوسفتند و گار می‌نمودند و اطعمه و اشربهای که برای آن جهان‌نمطاع و خلاصه، ملوک طبع می‌نمودند در دنیاگر زرباب می‌پختند. آن شهننشاه والاچاه، کثیر الاشتها و پر شهوت بوده، به سبب آنکه، طلایی که با اکسیر اعظم حیوانی ساخته بودند در خزانه برکت نشانه پدر بزرگوار کامکارش یعنی خاقان سکندرشان، خلد آشیان، شاه سلیمان غفرالله له بود و با عرق نمک طعام حل می‌نمودند و به مقدار معروف اکسیر کامل حیوانی داخل آن نموده و بقدر قیراطی از آن باده منتقال سکنجی‌بین عسلی یا دهن البقر مخلوط و ممزوج می‌نمودند و در اول فروردین ماه در هر سالی یکبار بقدر مذکور، آن سلاله ملوک از آن جانبخش دلگشا و از آن معجون نیروافزای شفا بخشای غم زدای مذکور تناول و نوشجان می‌نمود.^{۱۰۱}

تنوع تفريحات شاه وزنان حرم

همانگونه که قبل^{۱۰۲} اشاره شد، شاه سلطان حسین در کار خوشگذرانی و عیاشی پیوسته طالب تنوع بود و در این امر ابداعاتی داشته که انسان از دانستن آن شگفت زده می‌شود. در بیان یکی دو مورد از اینگونه تفريحات باز به نوشته‌های رستم التواریخ استناد می‌کنیم. محمد هاشم آصف رستم الحکما می‌نویسد: "... از آثار زوال دولت و اقبال آن سلطان جمشید نشان آنچه به ظهور رسید اول این بود که طبع اشرف از اسب سواری متغیر شده و مایل به خر سواری شده بود (۱۰۲) و با زنان خاصه خود به باعث ها و بوستان ها و مرغزارها بر خر مصری برآق مرصع سوار شده تشریف می‌بردند و به قریب که داخل می‌شد، زنان و دختران آن قریب بی چادر و پرده به استقبالش می‌آمدند و صد خواجه، سفید و سیاه یعنی مرد هایی که آلت رجولیت ایشان را به جهت حرمت زنان

۱۰۰ - همان، ص ۸۲

۱۰۱ - همان

۱۰۲ - عجیب است که رستم الحکما شروع زوال دولت شاه سلطان حسین را در خر سواری او می‌داند

شاه قطع نموده بودند، قرقچی و قدغن‌چی همیشه همراه داشت. یک خواهش مهد علیا زینت بیکم بر اسب پر از مرصع سوار، از طرف راستش زرمسکوک نثار می‌کرد و یک خواهر دیگرش سترکبری مریم به‌گم از جانب چیش بر استر پر از مرصع سوار، سیم مسکوک می‌افشاند و دعا چنین می‌نمودند که خدا شاه را نگاهدار باشد و دولتش پاینده باد.

... هر ساله در فصل بهار به موس علف دادن دواب در باغهای دلکشای باصفای پادشاهی با پنج هزار نفر از اهل حریم خود از خاتون و بانو و بی‌بی و خدمتکار و کنیز و گیسو سفید با صد خواجه‌سفید و صد خواجه سیاه یعنی آغايان محروم پادشاهی نزول اجلال می‌فرمودند. می‌فرمود نر خرها و ماده خرهاي بسيار می‌آورندند و بر همديگر می‌انداختند و از تعماشی مجتمع آن نرخراها همه محظوظ و متلذذ می‌شند و از فرط حظوظ لذت بیخود و بیبهوش می‌شند. همه آن زنان سمنبر نسرين تن گل‌اندام لالم‌خسار، در دل غمناک و اندوه‌گئن می‌شند و آه سرد از دل پردرد می‌کشيدند و بعضی از ايشان به‌مدیگر می‌گفتند با گریه و زاری و ناله و سوگواری، که کاش ما را هم شوه‌گر بود ... " (۱۰۳) از جمله دیگر کارهای شاه تنواع طلب این بود که در هر سالی سه روز قدغن می‌شد حسب الامر والايش، که از همه خانه‌های شهر اصفهان مرد بیرون نیاید و نازنینان طباز و زنان ماهروی پر ناز و دختران گل‌خسار سرو بالای سمنبر، و لبستان سیم‌اندام بلورین غیب کر شده سنج عشوه‌گر، با کمال آراستگی در بازارها، بر سر دکان‌ها و بساط‌شهران بیایند و بنشینند، خصوصاً در قیصریه و کاروانسراها و در حجره‌های تجار، زنان و دختران ايشان، با زینت و آرایش بنشینند و آن سلطان جمشید نشان، باهانصد نفر زنان و دختران ماء‌طلعت بري‌سیماي خود و چهار هزار و هانصد نفر کنیزک و خدمتکار ماهروی مشکین‌مو، دلربا، و صد نفر خواجه سفید و صد نفر خواجه سیاه محraman می‌آورندند و بقدر دو کورو بلکه بيشتر معامله می‌نمودند و از حسن و جمال ماهرویان و مشکین‌مویان و گلرخان و سروقدان و شوخچشان و سیب‌غیبان و انارپستانان و نسرين‌بدنان و شکرلبان و شیرین سخنان و پرنازان و ظنازان تمنع ها می‌برد. هر زنی و دختری را که آن فخرملوک می‌پسندید و تحسین می‌فرمود، اگر آن زن، شوه‌دار بود و این خبر به شوهر می‌رسید، آن زن را شوه‌طلاق می‌گفت و بهشکش آن زده‌ملوک می‌نمود و آن افتخار تاجداران آن جمله را تصرف می‌نمود و او را با احسان و انعام باز به قاعده منهاج مستقیم مرخص می‌فرمود و زن به خانه شوهر خود می‌رفت و همچنین اگر دختر جميلهای را بخوبی وصف می‌فرمود، چنین می‌نمودند (۱۰۴)

۱۰۳ - همان، ص ۱۵۶ به بعد با اختصار و اندکی تغییر.

۱۰۴ - همان، با اندکی تغییر.

کنیز اهدایی شاه، مادر بزرگ آقا محمد خان شد

شاه سلطان حسین نیز کاه برای تصلیه نمودن حرم‌ها و گاهی نیز برای جلب دوستی و محبت امیران و بزرگان، زنانی را به دیگران می‌بخشید. یکی از این بخشش‌ها که در تاریخ زندگانی برجسته از سیاستمداران و دولتمردان سال‌های بعد جالب توجه است به فتحعلی خان قاجار قائلو، از آنجا که این شخص خدماتی به شاه سلطان حسین کرده بود، "... شاه صفوی یکی از جواری یعنی یکی از کنیزکان خود را که گرجیه و مسمات به خیرالنساء خاتم بود به او بخشید و خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد. پس از آنکه [فتحعلی خان] به استرآباد رفت و با او عزم زفاف کرد، آن زن اظهار نمود، که از شاه حمل دارد. فتحعلی خان او را به منزل میرابو چغروف مفیدیه امام جمعه استرآباد فرستاد. میرابو چغروف صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت. شاه در جواب با خطوط مهربان خود اظهارات خیرالنساء را تصدیق نمود. چندی بعد این جاریه گرجیه پسری بدنش آورد که اسمش را محمد حسن میرزا گذاردند. طولی نکشید که فتحعلی خان به خراسان رفته شد و محمد حسن خان را برای مصون بودن از دشمنان به میان ترکمانان برداشت تا به سوری و جهانداری رسید." (۱۰۵) بعدها فرزند همین محمد حسن خان، بنام آقا محمد خان، سلسله قاجاریه را بنیان گذاشت که در حقیقت آقا محمد خان نو^ه شاه سلطان حسین بشمار می‌آید. آقا محمد خان نیز که خود از نسبش کاملاً "مستحضر بود بهمه" سادات اخوی می‌گفت و خود را از صفویه می‌دانست.

فساد اطراقیان شاه

چون بواسطهٔ فاسد بودن شاه سلطان حسین، فساد در همهٔ شئون رخنه کرده بود، ارکان دولت نیز به تأسی از پادشاه به هر کار ناشایستی دست می‌زدند، و چون قضايا به اطلاع سلطان می‌رسید، از آنجا که خود در عیاشی و فساد غوطه‌ور بود اعمال آنان را نادیده می‌گرفت و از سر گناهانشان می‌گذشت، و همین امر باعث خیره‌سری بیشتر اطراقیان می‌شد. آنچنانکه درباریان و عوامل نزدیک به شاه در روز روشن زبان و دختران مردم را می‌ربودند و از دست اندازی به ناموس مردم ابا نمی‌کردند. شاه نیز که سرمنشاً همهٔ این مفسدات بود با پوزخندی این اتفاقات را نادیده می‌گرفت. شرح مفصلی از این ماجراها در کتاب رسم التواریخ بطور کامل آمده است.

کار فساد بر اثر بی‌لیاقتی و تباہی پادشاه به آنجا رسیده بود که زنان و دختران مردم در روز روشن نیز از تجاوز رندان و دزدان ناموس در امان نبودند و نزدیکان شاه را از دست اندازی به این زن و آن دختر ترسی نبود.

عاقبت کار

بدینسان که گذشت مسلم است که مملکت به سرعت تباہ می‌شود و ارکان دولت نیز چون پای در جای پای پادشاه گذاشتند، راه او می‌روند و ملک و ملتی را به فساد می‌کشانند. تا آن‌جاکه وقتی محمود افغان قصد برانداختن شاه را از سریر سلطنت می‌کند روحانیون وابسته به دربار روحانی نمایها که می‌باپست مردم را به دفاع غیرنظایی و مقاومت ملی تحریک کنند و لائق کیفیت مقاومت در برابر چند ماه محاصره را به آنان نشان دهند بهبستر در مدرسه، چهارباغ گرد آمده، در باره این روایت مجلسی گفتگو می‌کردند که چگونه است که مجامعت اهل بهشت چهل سال طول می‌کشد ا در برابر آنان سربازان محمود افغان بودند که خیال دسترسی به دختران حی حاضر ارمن را در بهشت روی زمین، جلغای اصفهان در سر می‌پختند.^(۱۵۶)

و چه خوش جوابی نادر به این روحانیون درباری که بجای تشجیع و ترغیب مردم به دفاع از شهر، آنچنان بحث‌هایی می‌نمودند داده است. گویند پس از افاغنه، هنگامی که نادر بر اصفهان پیروز شد "... هفتاد هزار طلاب که از دولت ایران مواجب می‌گرفتند، [مواجب آنها را] بکلی قطع کرد. روسای طلاب نزد او بناگیدند که اینها لشکر دعا هستند، چرا باید سلطان نان آنها را قطع کند و موقوفات آنها را ضبط؟ نادر شاه افشار در جواب حضرات گفت: وقتی شش هزار افغان بی سروبا به ایران و پایتخت ایران غالب شدند، آنوقت دو کورو مخلوق اصفهان و صد هزار طلاب علوم چرا جواب شش هزار نفر افغان... برهنه و دوهزار گبر بی سروبا را ندادند؟"^(۱۵۷)

در همان زمان که محمود افغان عرصه را بر شاه سلطان حسین و اصفهانیان تنگ کرده بود و ناله و فریاد کرستگان تا درون حرم‌سرای پادشاه نیز می‌رفت، همین روحانیون درباری، و همین "علماء و فضلا و فقهاء و عرقا و صلحاء و زهاد هر روز به خدمت سلطان جمشید نشان، از روی تعلق و مزاج گویی می‌آمدند و عرض می‌کردند که جهان پناها هیچ تشویش ممکن که دولت تو مخلد به ظهور قائم آل محمد متصل خواهد بود و همه اهل ایران خصوصاً اهل اصفهان شب و روز دعا بددولت روز افزون تو می‌کنند، دشمنان تو ناگهان نیست و نابود و مانند قوم عاد و شود متفقد خواهند شد، و آن‌ها که این افسانه‌ها را به شاه عرض می‌نمودند آیه جاهدو باموالکم و انصفسکم فی سبیل الله را فراموش کرده بودند و از برای سلطان جمشید نشان، آیات جهاد را نمی‌خوانند و افسانه‌های نامعقول بر زبان می‌رانند، چون آن زبدۀ ملوک به اندرون خانه بهشت‌آئین خود تشریف می‌برد زنان ماهره‌ی مشکین موی

۱۵۶ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۴۵۴

۱۵۷ - تاریخ سرگذشت مسعودی، زندگی‌نامه و خاطرات ظل‌السلطان، نوشته مسعود میرزا ظل‌السلطان، جاب اول، ص ۱۲۳

لالدرخسار بقدر پنجهزار از خاتون و بانو و آتنون (۱۰۸) و گیسو سفید و کنیزک و خدمتکار بدروش فراهم و جمع می‌آمدند و با هزار گونه تعلق و چاپلوسی پخدمتش عرض می‌نمودند که ای قبله‌عالی، خدا جانهای ما را بقریان تو گرداند، چرا رنگ مبارک پریده و چرا زاغ غصه و غم در آشیان دلت به جای تذرو فرح آرمیده، خرم و خندان باش که ما هر یک برای تلف شدن دشمنان نذرهای نیکو کرده‌ایم که شلغم‌زدی بپزیم که هفت هزار عدد تخدود در آن باشد که هر نخدودی را هزار مرتبه لالمالله خوانده باشیم و بر آن دمیده باشیم و به چهل نفر فلیر بدھیم و دشمنان را منهزم و منتفق و دربر بکنیم، دیگر چرا مشوشی،

اما بر عقل پوشیده میاد که آن زنان حور دشان از باده^{۱۱۱} عیش و عشرت سرمست، به ناز و نعمت پروریده مملو از شهوت، باطننا^{۱۱۲} بخون شاه تشنه بودند و تون تاب و کناس را بر شاه ترجیح می‌دادند و به جهت زوال دولت شاه نذرها می‌نمودند که شاید به شوهری برسند، چه اگر تماراجی یا قاطرجی یا ساریان باشد،

(۱۰۹)

گویند محمود خان افغان، در گیرودار حمله به شهر اصفهان، نامهای به شاه سلطان حسین نوشته بود که در آن خیانت و فساد امرای درباری را بر شاه بی‌کفايت آشکار می‌کرد تا بلکه او را بخود آورد و بیش از این مخلوق خدا را در اصفهان عذاب ندهد و با تسلیم خود جان مردم را از خطر مرگ بزهاند، از جمله در این نامه از قول محمود افغان آمده بود که "... ما شنیده‌ایم در اصفهان کسی اختیار زن و فرزند و مال خود را ندارد و امان از میان چون آب در غربال شده و عدل و انصاف و حساب و احتساب و تمیز مانند صیر در دل عاشق بد حال می‌باشد، لاجرم توبا ما محاربه منما و ترک محاربه کن و با ما متفق شو و در احقاق حق نمودن با ما همداستان شو." (۱۱۰) آنچه را که در ابتدای کار محمود از شاه سلطان حسین می‌خواست تا بازگردد این بود که خطه قندهار و خراسان و گرمان را نسلا^{۱۱۳} به نسل به او واگذارند و دختر شاه سلطان حسین را در عقد ازدواج او درآورند و پنهانه هزار تومان وجه نقد به او بدهند، اما شاه جواب داده بود "مطلوب شما که نوشید، همه امکان دارد که صورت پذیرد، اما دختر دادن شیعه به سنی ممکن نیست، و شاه به رعیت خود دختر دادن صلاح نمی‌بیند،" (۱۱۱) اما بعد از فتح کرمان، شاه سلطان حسین برای محمود پیغام فرستاد که هر چه از سابق می‌خواستی قبول دارم، ولی محمود در جواب نوشت دیگر چیزی در تصرف شما باقی نمانده است که به من ببخشید.

عاقبت چون محمود افغان اصفهان را به تصرف درآورد و شاه سلطان حسین با دست خود ناج و نخت را به او واگذار کرد، ناچار شد تا هر چه محمود می‌گوید تن در دهد و دم بر نیاورد.

۱۰۹ - رستم التواریخ، پیشین، ص ۱۴۳

۱۱۰ - همان، ص ۱۳۷ با اندکی تلخیص

۱۱۱ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۳۴۷ به نقل از منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۵۶

از جمله در مجلسی که بربرا بود محمود افغان به شاه شکست خورده و سلطنت باخته^{۱۱۲} صفوی گفت. "... شنیده‌ام که چهار صد زن در حب الله^{۱۱۳} نواب همایون می‌باشد، آن یکانه آفاق می‌باید زیاده از چهار زن را طلاق بفرمایند. سلطان جمشید نشان، هر چند به شیرین زبانی الحاج نمود که از این داستان بگذرد، نگذشت. آخر الامر به التفاس بسیار پنجاه زن را درخواست کرد که طلاق دهد داشان را، والا جاه محمود خان غلجمای آن پنجاه زن را به سلطان جمشید نشان واگذشت و مابقی چهار صد زن را مدت بختیده و رها نمود." (۱۱۴) اما بعد از مدتی آن پنجاه زن بیز جز یکی، از اختیار شاه سلطان حسین بیرون آمد. در رسم التواریخ آمده است که "... پنجاه زن سلطان جمشید نشان را به تهدی و عنف از وی طلاق گرفتند و به امرای افغان بخشیدند و پک زن را به وی واگذارندند، و از هزار نفر بیشتر اولاد و احفاد سلطان جمشید نشان را هلاک نمودند در دمورقابی. و ایشان را به درجه شهادت رسانیدند و زن‌های آبستن را ذر اتاق‌ها و حجره‌ها نمودند و درهای آنها را به گل مسدود کردند و سلطان جمشید نشان را ربا یک زن و یک کنیزک و یک خواجه در دو سه حجره جا دادند... " (۱۱۵) و کار به جایی رسید که پس از قتل محمود نیز بروادرزاده^{۱۱۶} وی اشرف افغان ماهی دویست تومان برای شاه اخراجات تعیین کرد و به تن از زنان وی را نیز به او داد (۱۱۶) به قول دکتر باستانی باریزی "... چنین بود سرنوشت مژدم ایران که روزی پشت سر پادشاهی دوازده ساله یعنی شاه اسماعیل اول راه افتادند و دولت عظیم صفوی را بنیاد کردند، و روزی دیگر به همراه پادشاه پنجاه و شش ساله^{۱۱۷} خود شاه سلطان حسین، ناچار شدند پشت سر جوان نوزده ساله^{۱۱۸} افغانی راه بیفتند و کاخ‌ها و باغ‌ها را تسلیم کنند." (۱۱۹)

شاه طهماسب ثانی فرزند خلف شاه سلطان حسین

وقتی بخت و اقبال از سلسله‌ای روی بگرداند و پسر راه پدر در پیش گیرد و در اندیشه^{۱۲۰} رفع خطای گذشتگانش نباشد، همان بر سرش خواهد آمد که بر سر سلسله‌هایی این چنین می‌آید. زمانی که شاه طهماسب دوم در سال ۱۱۲۵ به تخت سلطنت نشست ایران وضع آشناخای داشت، و چون پادشاه را اختیاری نبود قدرت ذر دست برقی سرداران مقنن متمرکز شده بود که بازترین آنها نادر قلی، یا نادر شاه بعدی است که سلسله افشاریه را بی می‌ریزد. در آن موقعیت پرآشوب و آن

۱۱۲ - رسم التواریخ، بهشین، ص ۱۶۱

۱۱۳ - همان، ص ۱۶۳

۱۱۴ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۳۵۳ به نقل از سقوط اصفهان، ص ۶۴

۱۱۵ - همان، ص ۲۵۱

ملکت ویرانه، شاه طهماسب همچنان بی‌خيال و فارغ از کاز ملک در حرم‌سای خود به عیش و نوش مشغول بود و علاوه بر زنبارگی، به امردبارگی نیز علاقه بهم رسانیده بود. صاحب رستم‌التواریخ می‌نویسد: "در مجلس مینو مثال خاقانی در غایت عیش و کامرانی با امردان گلرخسار سمنبر سروقد نرگن‌چشم کوشمه‌ساز شکرلوب و ساقیان لاله‌عذار ماهری زهرم‌جبین هلال ابروی چشم جادوی مشکین موی پر عشه و ناز بلورین غبیب با خنیاگران خوش‌آواز و مطربان خوش‌ساز نغمه‌پرداز، روز و شب به شرب باده، بی‌خش دلبهبر روح‌بیرون و خوشگوار و لطیفه‌گوئی و ظرافت و هم‌آغوشی و بوس و کدار و کام گرفتن به طریقهٔ خرسون‌مذہبی، از شاهدان طناز پر ناز عشه‌پرداز خوش‌اطوار و به اکل و شرب اطعمه و اشربهٔ لذیذه سازگار مشغول بود... "(۱۱۶) که می‌شود ندرقلی یا بکفتة رستم‌التواریخ طهماسب قلی خان با فتحی که کرده است به اصفهان می‌آید. چون شاه طهماسب در کار اداره دولت صفوی سخت و امامده و بی‌چاره گشته بود درنتیجهٔ نادرقلی که لقب طهماسب قلی یافته بود با شکست دادن اشرف افغان و از میان برداشتن رقیبیش فتحعلی خان سردار شاه طهماسب، و دفع غالله، ملک محمود سیستانی و محمد حسن خان پسر فتحعلی خان، به دربار شاه صفوی آمد. در وقت ورود نادر "... آن سپهدار جم اقتدار (شاه طهماسب دوم) آن خسرو کامکار از بادهٔ گلرنگ مخمور و مست و با دلبران طناز دست در دست و پیش روی بمارکش امردان شنگول شوخ و شنگ زیبای سمنبر، در زنده رود در اطراف پل حسن پاشا که بخوبی آن کسی ندیده و نشیده و سی و سه چشمۀ فراخ دهنده می‌باشد و در زیر آن مکانهای خوب دلکش بقدر جا نمودن پندجه شست هزار نفر ساخته شده، همه مکشوف‌العوره به شناوری و آب‌بازی مشغول بودند و آن پادشاه کامران، از تماشای ایشان محظوظ و ملتذذ بود..." (۱۱۷)

نادر چون حرکات زشت شاه را بدید بسیار اندوه‌گین شد که چگونه پادشاهی در چنین موقعیتی، تمام همت خود را براین کار بگارد و اینگونه بی‌خيال به عیش و عشرت مشغول شود. نادر به خاطر آنکه اعمال زشت شاه طهماسب را به امرا و سران مملکت نشان دهد، او را به شراب خواند و مجلس بزمی برایش ترتیب داد و "... خواندن خرامان و صنادید (۱۱۸) عالی‌شان و باشیانی که با او اتفاق داشتند، ایشان را در پس پرده واداشت که از روزنه‌های پرده تماشا کنند. چون شاه جمجمه از بادهٔ گلرنگ خوشگوار مخمور و سرمست شد و دین و دانش از دست رفت، بی‌اختیار مستانه از جا بر جست و برهنه گردید و غلامان امرد خود را فرمود همه برهنه شدند و دست‌ها بر زمین انداختند و دربرها برافراشتند و شخصی لعابچی ظرف طلایی پر لعابی در دست داشت و پر مقعده‌ایشان لعاب می‌مالید و شاه سرمست به هر کدام میل می‌نمود در نهایت. از پس پرده، خوانین و سرهنگان

۱۱۶ - رستم‌التواریخ، پیشین، ص ۱۹۹

۱۱۷ - همان، ص ۲۰۵

۱۱۸ - (به فتح صاد) جمع صندید، مرد بزرگ و شجاع، دلاور، مهتر. فرهنگ عمید، ص ۷۵۳

تماشای این معامله نمودند و از دیدن این اطوار کمال تغییر در مراجعت حدوث یافت و به عالیجاه طهماسب قلی خان عرض نمودند که این شاه به نادانی و بی‌تیزی ایران را باز بدست دشمن خواهد داد چاره‌ای باید نمود. "(۱۱۹)

و خلاصه اینکه نادر با آشکار ساختن کارهای زشت و ناپسند شاه طهماسب، او را از سلطنت خلع کرد و پسر خردسال وی عباس‌مرزا را بنام شاه عباس سوم در گهواره به پادشاهی انتخاب کرد و ناج را در کنار گهواره او آویخت و خود زمام همه کارها را بدست گرفت. آنکه شاه طهماسب دوم را به جانب شهر سبزوار روانه نمودند تا در قلعه‌ای ساکن گردد و به کار خود بپردازد و در آنجا نیز "... آن شاه جمجاه لیلا" و نهارا" به عیش و عشرت و لهو و لعب مشغول و به شرب باده خوبنگار و بوس و کنار و وطی امدادان ماهطلبعت گلرخسار آمل و واصل بکل ما مول بوده و در خروس مذهبی فرد کامل بود. "(۱۲۰)

* * *

افشاریه

ظهور نادر شاه

نادر پسر امامقلی در سال ۱۱۵۰ هجری قمری در خانواده "کعنامی" در خراسان به دنیا آمد. پدر نادر دباغ بود و پوستین دوزی و گله‌داری می‌کرد و نادر نیز ابتدا به همان شغل روزی آورد. از آنجا که قصد ما بیان چگونگی به قدرت رسیدن وی، و جنگ و ستیزهایی که داشته بیست، لذا فقط اشاره می‌کنیم که او پس از روزی آوردن به شاه طهماسب دوم، در اثر سنتی و بی‌لیاقتی این پادشاه توانست چهره خود را هر چه بیشتر و بهتر نشان دهد و موقعیت‌های جالی برای خوبیشتن کسب کند و پس از برانداختن سلسله صفویه قدرت را کامل^۱ بدست گیرد و سلسه جدیدی را به نام افشاریه بنیان نهاد.

اجازه بدھید توضیح کوتاهی نیز در مورد نام‌هایی که بنیان‌گذار سلسه افشاریه داشته است بدھیم. جونس هنوی می‌نویسد: "... اسم واقعی او نادرقلی بود. هنگامیکه شاه طهماسب دوم به او لقب خان داد با افزودن نام خود به این لقب او را مفتخر ساخت و این یکی از افتخارات ارجمندی است که پادشاهان ایران می‌توانند به اتباع خود تقویض کنند. بنابراین نام نادر به صورت طهماسب قلی خان در آمد، و اگر چه کلمه "قلی" به معنی برد و بنده است، ولی در این مورد نشانه بزرگترین افتخار دو مشرق است. بعدها هنگامی که وی بر تخت سلطنت ایران نشست، دوباره نام نادر را اختیار کرد و کلمه "شاه را بر آن افزود". (۱)

لازم به توضیح است که چون نادر همیشه تبرزیتی به عنوان وسیله دفاع همراه داشت قبل از رسیدن به پادشاهی به تبرزین خان نیز معروف بوده است.

۱ - زندگی نادر شاه، جونس هنوی (Jonas Hanway) ترجمه دکتر استفانی دلتاشاهی ص. ۶

زن در زندگی نادر

نادر در سن هیجده سالگی با مادرش به دست از بکان مهاجم بخارا اسیر شد و پس از چندی از چنگ از بکان فرار کرد و از سال ۱۷۵۸ میلادی در منطقه خراسان به راهزنی پرداخت وی که به اتفاق پاران خود در غارت کاروان‌ها و قافله‌ها نامی و شهرتی بهم رساده بود، سرانجام به خدمت بیگی در آمد.

نخستین عشق نادر را به یک زن در همین زمان‌ها می‌بینیم که ازدواجی پر ماجرا بدنیال داشته است. نادر زمانی که در خدمت آن بیگ خراسانی بود سخت به دختر ارباب خود دل بست و از بیگ تقاضای ازدواج با دختر را نمود، اما ارباب که چنین وصیتی را نمی‌پسندید این خواهش نادر را رد کرد و همین عمل موجب شد تا نادر از او کینهای شدید در دل بگیرد، تا آنجا که کمر به قتل ارباب خود بست و پس از کشتن وی، دختر اورا برداشت و به کوهستان‌ها گریخت و به همسری خود درآورد. نتیجه، این ازدواج جسارت‌آمیز، تولد رضاقلی میرزا نخستین فرزند اوست که از حیث نبوغ و اخلاق تند و خودسری شباختی به همان دوران جوانی نادر داشته است. (۲)

در سال ۱۷۳۲ میلادی نیز که نادر، شاه طهماسب دوم را با آن حالت مستی و فضاحت بار به بزرگان کشور نشان داد و او را از سلطنت خلع کرد و فرزند خردسال وی را به نام شاه عباس سوم به پادشاهی برگزید، با عمه پادشاه مخلوع عقد زناشویی بست، که در حقیقت این زن باید خواهر شاه سلطان حسین صفوی باشد.

در زندگانی نادر نیز زنان متعددی وجود داشته است، اما از آنجا که همیشه افراد بنیان‌گذار هر سلسله‌ای مواجه با گرفتاریهای بسیار هستند، نادر نیز فرصتی آنچنان نداشت تا حرم‌سرا وسیع برای خود داشته باشد و مدام به عیش و عشرت پوشید، چنانکه معروف است نادر شاه حقیقتاً پایتخت خاصی برای اقامت مدنی طولانی نداشت، و اغلب پایتخت او و مقربانی او اش را روی زین اسبش داشته‌اند. اما با اینحال در کتاب دولت نادر شاه آمده است "هندگامیکه برای سرکوبی قیام‌های سیستان و خوبشان (قوچان فعلی) روانه راه بود، حرم‌سرا و خزانه خود را به کلات فرستاد." (۳)

بهر صورت این مسلم است که وقتی پادشاهی قدرت و شروتی بدست آورد، به یک زن قناعت نمی‌کند و برای تنوع بخشنیدن به زندگی خود، به خصوص اگر توأم با حستگی مفرط ناشی از پیکار و

۲ - همان، ص ۹، با تغییر و تصرف

۳ - دولت نادر شاه افشار، ک. ز. اشرفیان و م. ر. آرنوا، ترجمه حمید امین، ص ۲۹۶

۴ - زندگی نادر شاه، پیشین، ص ۳۶۶

ستیز هم باشد، زنان متعددی برای خوش بودن انتخاب می‌کند. چنانکه نوشتهداند "... نادر به زنان علاقه بسیار داشت و تا چند سال پیش از مرگش هر شب دختری به حضور او می‌بردند..." (۴) جو نس هنری با ذکر این مطلب که در بارهٔ نادر گفته شده است اظهار عقیده می‌کند که این حرف قصهٔ مسخره‌ای بیش نباید باشد که نادر هر شب دختر باکره‌ای را به بستر خود بکشاند. نویسندهٔ کتاب زندگی نادرشاه با اینحال اشاره دارد که "وی در اواخر عمر به ۳۳ زن قناعت می‌کرد و بعضی از آنها را مدت‌ها دوست داشت." (۵)

گویند نادر از عشقباری با پسران بی‌نهایت نفرت داشت، اما کرجه بارها می‌توانست با تدبیه مرتبکان این گناه درس عبرتی به مردم بدهد، فقط در یک مورد چندین کرده و دستور داده بود چشمان مردی خاطی را به جرم امردباری از کاسه بیرون آورند و گوش و لب و بینی او را ببرند، و همین وضع ننگآمیز باعث شد که آن مرد به زندگی خود خاتمه دهد.

زنان در لشکرکشی‌ها

نادر در لشکرکشی‌های خود زنانش را همراه می‌برد و اغلب اجازه می‌داد که دیگر سیاهیان نیز همسران یا احتفالاً زنان دیگری را همراه خود داشته باشند. در جنگ او با عثمانی هر ۲۲ زن نادر همراه اوی بودند و زمانی هم که به هند لشکر کشید، شش هزار نفر از زنان همراه شست هزار سپاهی بودند که به گفتهٔ جو نس هنری تمام این زنان مانند مردان نیم تنهٔ ارغوانی پوشیده بودند تا از دور جنبست آنان معلوم نباشد. (۶)

نادر و مسائل ناموسی

نادر همانگونه که به اجرای حق و عدالت توجه نداشت و حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم را به چیزی نمی‌گرفت، ضمن استاد بودن در کار سلحشوری، از لحاظ سیاست و مملکت‌داری بسیار ضعیف بود. در مورد نگرش وی به موضوعات مربوط به هنگ ناموس حکایت‌ها بسیار است، که گرچه در برخی موارد خاطی را به مجازات و کیفر رسانده، اما این شدت عمل در جهت تعصب خاص او نسبت به این مسائل نبوده، بلکه فقط جنبهٔ زهر چشم گرفتن داشته است، و گرنه موارد بسیاری نیز دیده می‌شود که از روی این مسائل بی‌توجه گذشته و گاهی نیز ظلم فراوانی نسبت به زنان روا

داشته است. وی وقتی پس از طرد افغان‌نظام پیروزمندانه وارد اصفهان شد "... سربازی به یکی از زنان اشراف تجاوز کرد. شوهر آن زن به تزد نادر شکایت برد که پس از این ننگ دیگر نمی‌تواند زنده بماند. نادر در جواب گفت: آری نمی‌توانی زنده بمانی. و سپس بیدرنگ فرمان داد که او را خفه کنند. آنگاه رفتار خود را در نزد افسران توجیه کرد و گفت: تردیدی ندارم که شما مرآ آدم بسیار ظالمی می‌دانید که حرف آن مرد را تکرار کردم، ولی در چنین موقعی چه می‌توانم بکنم؟ جلو یک لشکر فاتح را همیشه نمی‌توان گرفت، اگر به داد این مرد رسیده بودم، صدها نفر دیگر چنان شکایتی می‌کردند و وقت من به جای آنکه صرف شکست دادن دشمنان مملکت شود، مصروف تنبیه سربازانم می‌شد." (۷)

اما در جای دیگر، زمانیکه نادرشاه کابل را بشدت محاصره کرده بود "... برای آنکه به هندی‌ها بفهماند که مصمم است انجیبطارا شدیداً" برقرار سازد و همچنین قدرت خود را محفوظ دارد، فرمان داد که شکم هشتاد تن از سربازان را که یکی از آنها به زنی هندی دست درازی کرده بود پاره کنند. "(۸) البته همانگونه که قبل "نیز اشاره شد این عمل نادر شه بخاطر حفظ ناموس دیگران، بلکه بخاطر ترساندن هندی‌ها و واداشتن آنان به اطاعت بیشتر و رعایت نظم و انجیبطار بوده است. چنانکه بعد از قتل عام معروف دهلی کارهتک ناموس زنان از سوی سربازان نادر حد و حصری نداشته است. "... شماره اسیرانی که به حضور پادشاه ایران برده شدند به چند هزار نفر می‌رسید. اکثر آنها نز بودند، و برخلاف انجیبطاری که قبل " نادر به آن ناظهر کرده بود، از آنها هنگ عصمت شده بود. نادر فرمان داد که آنها زا به خانمهای خود بازگردانند، و آن بیچارگان در نهایت بیچارگی و پریشانی بازگشتهند. "(۹)

این حادثه و دیگر واقعیتی که شرحش خواهد آمد نشان می‌دهد که ذر دوره نادر نیز زنان از احترامی که در مورد یک انسان باید رعایت شود برخوردار نبودند و با آنان برخوردی بسیار تحقیرآمیز می‌شده است.

رفتار نادر با زنان لزگی

به گفته دکتر باستانی پاریزی، ریشه‌های جدایی گرجستان و نواحی قفقاز را باید آن روزی دانست که لشکریان نادر بر داغستان و لزگی تسلط یافتند و حصار ایپک را گرفتند. نادر در حمله‌ای

۷- تاریخ اجتماعی ایران، بهشتبین، ج ۲، ص ۴۴۹

۸- زندگی نادرشاه، بهشتبین، ص ۱۸۶

۹- همان، ص ۲۱۹ با اندکی تصرف

که به سال ۱۱۵۲ هجری مطابق با ۱۷۴۵ میلادی به داغستان ولزگی داشت، آن قوم را مجازات کرد، اما چگونه مجازاتی؟

استاد پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه، از قول محمد کاظم بیک مورخ نادر می‌نویسد: "جماعت لزگی بقدر سه چهار ساعت نجومی، لوازم پایداری و ایستادگی را به عمل آورده، طاقت صدمه عساکر منصور را نیاورده، به یک دفعه سک اجتماعی ایشان از هم گسته، فرار بر قرار اختیار نمودند، و روی به حصار خویش آورده، در قلعه متحصن گشتند و حسب الفرمایش، لطفعلی خان دور و نواحی آن حصار تاخت و تاز کرده، اسیر و دواب بسیار گرفته، معاودت به اردوبی فیروز شکوه کردند. اما خاقان دوران، اسرای جماعت لزگی را مقرر فرمود که به یکی سر جمع ساختند، و چند نفر از میاولان بهشت‌آئین را مقرر داشت که به میان اسرای مذکور رفته، موازی یکهزار و پانصد نفر از زنان حور لقا و نازنینان مادسیما را انتخاب کرده و از میان اسرا جدا ساختند، و در یک چنب اردوبی فیروز شکوه، خیمه و سراپرده به جهت خرابات‌یان بسیار بربا کرده، جمعی از سازندگان و نوزاندگان کابلی و لاھوری و گجراتی و کردستانی و رومی و فرنگی و ایوانی را نیز بدان جانب گماشت، و آن یکهزار و پانصد نفر زنان را به لباس‌های زیبا و زربفت آرایش داده، در خرابات بنشانید، و چنان قرارداد که اعلای آن زنان که یک شب به نزد شخصی ببرود، سیصد دینار، و سبط دویست دینار، و ادنی یکصد دینار اضافه نگیرند."

چون مدت یک ماه، زنان لزگی در خرابات نشستند و رسوای خاص و عام گردیدند و آوازه آن در آفاق انتشار یافت، درین اوقات غنی خان افغان وارد اردبکاوه آسمان جاه گردید، چون احوالات را چنان مشاهده کرد، وارد خدمت حضرت صاحبقران گشته، روی عجز و انکسار برهخاک مالیه ملتمس آن گردید که: فدای آستان معدلت بنیانست شوم، امروز گذار من بر کثار اردوبی آسمان شکوه افتاد، جمعی از زنان لزگی بدین نوا ترنم کرده می‌گفتند:

ما را به اسیری مبتلا کردی تو	ای چرخ فلک ببین چها کردی تو
روی تو سفید، عجب دوا کردی تو (۱۵)	ما جمله‌ای بار خدایا، بی‌کس و کوی شدیم

واز این مقوله سخنان گفته، جمعی در گریه و برجسته در خنده بودند، واين غلام ملتمس آن می‌شود که زنان را تقصیری و گناهی نمی‌باشد، و ایشان ضعفایاند، و صلاح دولت ابد بپوئند در آن است که این اسم و رسم درین سلسه عالیه نباشد و این جمع ضعیفان را به پیر غلام تصدق فرما... پادشاه جرم بخش ا نظر به التماں غنی خان افغان، جرایم آن گروه را به انعام او مقرر داشته، همگی آن زنان را مرخص فرمود. "(۱۶)

۱۵ - البته شعر لفظاً رسا نیست ولی معنا "نشانهای از اسارت و سختی‌های آن دارد.

۱۶ - خاتون هفت قلعه، پیشمن، ص ۳۷۸، به نقل از عالم‌آرای نادری، دفتر دوم، ص ۶۴۵

یک مورد دیگر از دختران وزنان اسیر را در زمان آغاز سلطنت نادر می‌بینیم که پس از تاجگذاری در دشت مغان به شرکت کنندگان جشن، علاوه بر انعام مختلف از آن اسیران نیز هدیه داد، که از گرجستان آورده بودند. در پایان مراسم، نادر شاه نصف آن اسیران گرجی را بین مدعاوین تقسیم کرد، به بعضی دختر و زن و برحی را پسر بخشید. بنا به نوشته خلیفه ارامنه که خود در مراسم تاجگذاری نادر شرکت داشته، در میان اسرا زنان حامله‌ای بودند که در منازل شوهرانشان باردار شده، و برحی نیز در مغان بجهه‌هایشان متولد شده بودند. (۱۲)

شرابخواری نادر

حال که به گوشهاهی از زندگی نادر و پیوند آن با زنان اشاره شد بهتر است نکته‌ای نیز در زمینه میخوارگی اش بیاوریم، به نوشته جونس هنری: "... نادر در یک مرحله از عمر به آزادی شراب و عرق می‌خورد، ولی بعداً از نوشیدن عرق به کلی روگردان شد و فقط شراب به اندارهای می‌نوشید که باعث ازدیاد قدرت جسمانی و فکری او بشد، استعمال شراب اگرچه طبق مذهب اسلام حرام است، ولی سربازان از وی پیروی می‌کردند." (۱۳)



۱۲ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۲۲۹، به کمی تغییر.

۱۳ - زندگی نادر شاه، پیشین، ص ۳۲۲

زندیه

نگاهی کوتاه به تشکیل سلسله

کریم خان بنیانگذار سلسله زندیه یکی از افراد ایل زند بود که در روستای پری از توابع ملایر زندگی می‌کرد. زمانیکه نادر به اجبار گروهی از آنان را به خراسان کوچ داده و در ذره گز مقیم ساخت کریم خان نیز در میان ایشان بود. از آنجا که نادر به نفرات بیشتری در لشکرکشی‌های خود احتیاج داشت افراد ورزیده‌ایل زند را در سک سپاهیان خود درآورد که کریم خان از میان آنان بر اثر رشادت و تھور نام و نشانی کسب کرد. همانگونه که قبلًا نیز اشاره شد، چون نادرشاه از اصول سیاست و کشورداری بی خبر بود و تنها با وحشت و ارتعاب به حکومت خویش ادامه می‌داد، لذا پس از قتلش، سپاه او در هم پاشید و بنیان حکومتش یکباره از هم فروپخت.

در میان مردانی که در آن زمان نامی و نشانی داشتند و در عرصهٔ گیریودار به حساب می‌آمدند به جز کریم خان و برادرش صادق خان زند، ابوالفتح خان بختیاری و علیمردانخان بختیاری نیز بودند که عاقبت پس از کشمکش بسیار، سران بختیاری و زند توافق کرده‌اند دخترزادهٔ شاه سلطان حسین را به نام شاه اسماعیل سوم به پادشاهی انتخاب کنند و ریاست کل اردو به عهدهٔ کریم خان باشد، علیمردانخان نایب‌السلطنه گردد و ابوالفتح خان حکومت اصفهان را بدست گیرد. رفتار زمامداران جدید، به خصوص علیمردانخان در مورد مردم اصفهان شنیدنی است، اما چون مطالب مورد نظر در این کتاب پیرامون زنان و بیرحمی‌هایی است که در خصوص آنان اعمال می‌شود، لذا به یک گوشه از این حوادث اشاره‌می‌کنیم. علیمردانخان نایب‌السلطنه‌که قصد پرانداختن ابوالفتح خان حاکم اصفهان را داشت به سران سپاه ابوالفتح خان پیغام داد که "اگر در وقت محاربه نزد ما آشید و با ما متفق شوید و ما داخل شهر اصفهان شویم شرط آنست که تا سه روز و سه شب شهر اصفهان

مال شما باشد، از غارت و تاراج و بی‌عرضی آنچه خواهید بکنید... "(۱)

و چون نبرد در گرفت، اغلب سپاهیان ابوالفتحخان به علیمردان خان پیوستند و او با پنجاه شصت هزار لر و کرد و ترک و تاجیک به جنب شهر اصفهان آمد و اشارت به غارتگری و تاراج نمود و آنان "... پرده" ناموس پرده‌نشینان ماهری گلرخسار را پاره کردند و چیزی که قیمت آن هزار تومان بود به صد دینار فروختند و دارچینی و قرنفل و جوزبوبیا (۲) و زدجویه را به جای هیزم بلوط و سرگین گاو و گوسفند در زیر دیگ سوختند. زنان و دختران ماهری حورطلعت در مسجدها و امامزاده‌ها و بقعمها پناه پردازند، آن بی تمیزان بی دیانت در آن اماکن مُثُرَفه، شرم از خدا و رسول نکردند و هر چه خواستند با ایشان کرددند... "(۳)

بعد از این واقعه به نوشته رسم التواریخ، علیمردان خان، شاه اسماعیل سوم را بر جای ابقاء نمود، ابوالفتحخان را ولیمهد ساخت و کریم خان را وکیل دولت قبار داد و خود همه کاره مملکت شد، آنچنانکه وقتی ضرورت پیدا می‌شد تا با شاه ملاقات کند، جارچی می‌فرستاد تا فریاد کند که ای شاه ببیا که خان تورا می‌خواهد. (۴)

به نوشته راوندی: کریم خان در سال ۱۱۷۲ هجری بلامنزع کردید و پس از سالها مبارزه در سال ۱۱۷۹ هجری پس از طرد کلیه مخالفان و دشمنان خود وارد شیراز شد و تا زنده بود از این شهر خارج نشد. پس از آن همه لشکرکشی‌ها و غارت‌ها و کشtarها حقاً "مردم ایران احتیاج به دوره" آرامش و آسایش داشتند، و در زمان این پادشاه که خود را همیشه وکیل الرعایا می‌دانست، مردم نفس راحتی کشیدند زیرا کریم خان در دوران قدرت و فرمانروایی خود هرگز کرد تعصب نمی‌گشت و مودی حقیقت‌بین و صریح بود. (۵)

۱ - رسم التواریخ، بهشین، ص ۲۴۸ بطور خلاصه

۲ - شر درختی است شبیه به بلوط و در غلaci مانند غلاف بلوط‌جا دارد. درخت آن به اندازه درخت گردو، اما بزرگ‌باش کوچک‌تر و باریک‌تر، در جاوه و بعضی شهرهای هندوستان به شمر می‌رسد، در طب بکار می‌رود. فرهنگ عمید، ص ۲۸۶

۳ - همان، ص ۲۴۹

۴ - همان، ص ۲۵۲، به اختصار

۵ - تاریخ اجتماعی ایران، بهشین، ج ۲، ص ۴۲۲ و ج ۲، ص ۲۱۳ به اختصار.

زن در زندگی کریم خان زند

کریم خان گرچه وکیل الرعایا بود ولی از اینکه به خود هم بر سر غافل نبود. حتی بنا به مدرک موجود در رسم التواریخ در عیاشی به توصیه برخی از اعیان اصفهان دست به کارهای تعجب‌آوری نیز می‌زد. از جمله "... به وی عرض نمودند که اگر می‌خواهی چهانگیر بشوی باید از الله" بکارت چهل دختر باکره نهایی و خون از الله" بکارتستان را بر گرباس نازک هندی مالیده همیشه با خود نگاهداری که مجریست و در این باب از آن جهان سالار باده برسست سرمست رخصت یافتد و فاحشای را که به چکمه زرد شهرت یافته، به خانه‌های شریف و وضعی و غنی می‌فرستادند و از بسیاری کس‌ها روش می‌گرفتند و از بعضی دیگر دختر جمیله "دلا را می‌گرفتند و او را به حمام برد و به حلی و حلل آراسته و به فنون مشاطگی پیراسته، به قانون شرع انور در حب الله آن سرور درمی‌آوردند و اورا به حريم پادشاهی می‌بردند و عروس وار او را به آن شاه داماد زند سرمست عیار می‌سپردند و وی در حالت سرمستی آن زهبا صنم را در آغوش خود به شیرین زبانی و مهربانی کشیده و از جام و صال دلگشای جان‌بخشن شراب کام چشیده و وی را خلعت داده و صداش را عطا می‌نمود و مرخص می‌فرمود و آن نایاک‌ها که بانی این کار ناپسند بودند آن جمیله را به خانه خود می‌بردند و کامی از او حاصل کرده بعد او را به خانه پدر و مادرش می‌فرستادند. چون این کار به حد تکررت رسید، علماً بدیدنش رفته او را این حرکت نایسنده و از این فعل زشت منع نمودند، از این عمل بدست برداشت و از ایشان کمال خجلت و انفعال یافته و عذر خواست. "(۶) به اعتقاد نویسنده کتاب کریم خان زند مرد ایلی هرگز از زندگانی بدین زن لذت نمی‌برد، زیرا در طبیعت همه جا زن و مرد با همدم و موجودات زنده تقریباً "همه جا و همه وقت بهصورت زن و مرد" با نر و ماده در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. کریم خان هم یک فرد ایلی و فرزند آزاد طبیعت بود و به حکم سنت طبیعی هیچ وقت بی‌زن نمی‌توانست به سر برد. نیروی جسمی عجیبی که داشت وی را در این نوع زندگانی یعنی کامگوئی از زنان کمک می‌کرد. سن او را بعضی هشتاد و بعضی هفتاد و پنج نوشتماند و با وجود چنین سن زیادی، طبق تواریخ مختلف، وی تا یک سال قبل از مرگ نیز از معاشرت با زنان نه تنها لذت می‌برد، بلکه بی‌معاشرت با آنان زندگی نمی‌توانست و درین امر بسیار حرجی و توانا و خوش سلیقه نبود.

کریم خان در همان ذهن ساده، خود حساب احتیاج طبیعی را از حساب نظم اجتماع جدا کرده بود. او می‌دانست که هرگز اجتماع بی‌بند و بار و بی‌عفت پایدار نمی‌ماند و جامعه‌ای که در آن ناموس زنان و اصالت افراد خانواده محفوظ نماند بزودی به انحطاط و انقراض خواهد کشید.

بیهیمن خاطر وی نسبت به ناموس مردم بسیار غیور و متعصب و سخت بود و حتی از گناهان افراد نزدیک خاندان خود نیز در نمی‌گذشت. اما این مرد بدین غیرتمندی و ناموس پرستی، در خارج از حدود نظم جامعه و در خلوت خاص خویش در معاشرت زنان بی اختیار بود و همه شب بساط‌باده‌گساری داشت و بقول رضاقلی خان هدایت "لولیان به مجلس او رقصیدند و شب خسیدندی". "کریم خان تا آخرین لحظات زندگی پابند مهر زیبارویان بود و با اینکه یک سال آخر عمر علیل و رنجور بود باز در همان حال دلش در گرو عشق ماهروی زیبا بیکری بود و از عشق آن زن مفرور آتش‌ها بر دل و جان داشت. شرح این داستان را عبدالرزاق بیک دنهلی در کتاب حدایق الجنان خود با عباراتی نسبتاً سنگین و متکلف ولی به شیرینی و لطف تمام بیان کرده است. وی می‌نویسد: شهریار زند شب‌ها در شبستان عشرت شراب را با کتاب تیهو و بط و خروش بربط با کبکی خرامان طاوس رفتاری خورشید طلعت می‌خورد. گلزار نشاطش از خار ناخواسته پیزراسته و بنم دلخوازش به خنیاگران پریجهره آراسته. هر شام که از ایوان بار برخاستی در حریم عشرت بزم صهبا و خلوت صحبت آراستی.

جريدةٰ حواری حرم نازش را به جان خریده شاخ نبات نام چون شاخ نبات از همه شیرین‌تر و در چاپکی و دلفریبی از همه رنگین‌تر و از ادای نعمات غمزد او شیوهٰ در لبها محسوس دیگر ماهرویان و دلش به کلی ربودهٰ آن سروروان بود و مدتی بکام دل عشرتی داشت تا روزگارش به کینه برخاست و جسم محبوبه‌اش از عروض مرض بدرآسا در محاق تب کاست. دواز اطباء سودمندش نبود، از دست ساقی دهر جرume نوش جزع گشت. در شب رحلت که طاوس روحش بال افشن بود و بلبل از بذله‌گویی باز می‌ماند، همدمان دیرینه و پاران و فا‌آین را به این غزل وحشی بافقی وداع می‌گرد:

ز شب‌های دگر دارم تب غم بیشتر امشب
وصیت می‌کنم باشید از من باخبر امشب
مگر در من نشان مرگ ظاهر شد که می‌بینم
رفیقان را نهانی آستین بر چشم ترا امشب
دارم زند از غایت محبت خواتین را به دور سر او می‌گردانید که شاید دردش بجان دیگران
آید و دردانه او از آن دور جان برد. این ادا مطلقًا" اجل را مانع نشد. بالضروره رابطهٰ محبت
گسیخت و از الم مهاجرت جهان غبار غم بر سینهٰ داور محتشم ریخت. گلماتی منتشر در فراق آن
غیرت حور به هم بافتند بود و دل را از تکرار آن تسلی می‌نمود و می‌گریست.

... در اوایل قصیه هر چه منعش کردندی که دل از خیال جانانه بپردازد و شکل و رقتار یار
رفته را فراموش سازد ممکن‌بود. اما مشکین خالی را که هر شب جز افسانهٰ وصالش نخواندی پس
از سالی چنان شد که در سر از وی خیالی نماند و با آنکه سالش قریب به هفتاد بود و اعما و ارکانش
از کار باز مانده باز از شوق لذات جسمانی و استماع نعمات اغانی و شراب ریحانی و وصال غوانی
عرض نبود و می‌گفت "ما پیر شدیم و دل جوان است هنوز". بالجمله به تقاضای دل مشوق پرست
در آخر شیخوخت دل به عشق شیرینی شکر ریز بست. وی را سر در کنند بود و از تطاول دست

نگارینش چه دست‌ها بر خداوند . ولی سودای پیر با جوانان مشکل است . پیران را پای زندگانی فرو رفته در گل بهتر که در عشق جوانان دست حسرت بر دل . ولی کار افتاده عشق و محبت (یعنی کریم خان) با انحطاط پیری تن به عیب شیب در نمی‌داد . معشوقة اگر چه اسباب عشرت و کامرانی در ایوان سلطانی به اقصی‌الایله آمده داشت اما چشش بر قدرت و توان جسمانی بود نه به زر و زیور جهابانی . لوله‌لا سقften خواهد و غنجه رعننا شفتن . از دست مرتش گهر سقفن نیاید و از پیران دم سرد با بنان سرو بالا به ناز خفتن و نیاز گفتن نشاید . یار طناز از سربی نیازی و عنتاب کبرآمیز سخن سرد می‌گفت و او جور دلدار می‌برد و از استفتای معشوقة خون دل می‌خورد . رخ نزد بر کف پایش می‌سود و تعلقات عاشقانه می‌نمود و آن سرو سرکش را هیچ گوشه این مقالات سودمند نبود . از حدیث آن دو قصه شیخ صنعت و ترسازاده در افواه افتاده و آن دلداده‌زاده خاطرش بسته او بود تا از دار غرور رحلت نمود . (۲)

خوشگذرانی مردم در عهد وکیل الرعایا

در زمان کریم خان زند مردم نیز به خاطر آسایش و رفاهی که داشتند به عیش و عشرت روی آورده‌اند و کریم خان هم این چنین می‌خواست که مردم پس از آنهمه سختی‌هایی که دیده بودند ، روزگاری را به خوشی و سرور بگذرانند .

در ایامش ایران طربخانه بنود ز عهدهش غم و غصه بیگانه بود چنانکه " والا جاه کریم خان وکیل الدوله" جم اقتدار دارا بفتخار دارا که دارا بهرام اطوار، از روی مصلحت ملکی به جهت میگزاران و باده‌کشان و درد نوشان، میخانه و خراباتی با لطف و صفا و پر شو و نما فرمود بنا نمودند و آن محله را که جایگاه فواحش و شاهدان دلکش طناز پر عشه و ناز قرار دادند خیل می‌خوانندند . بقدر پنج شش هزار نفر زنان ماهروی گلرخسار مشکین موى دلوهای خوش اطوار، همه خوش‌آوار و بازیگر و رقاشه و جمله رامشگر عام و خاص همه با ادب و کمال و معرفت و نکته پرداز، همه اشاره فهم و مومن‌جان و دل اهل راز و نیاز در آن خیل خوش و داراللذت دلکش‌جا دادند . شاه و شان گردنشک و بهادران با کشمشک و وزیران با فضل و کمال و ادب و سرهنگان سلطنت طلب و امیران و گردان با حسب و نسب، بلکه همه ساکنین و متوطنین دارالعلم شیراز را شب و روز مقید به قید باده‌کشی و شاهد بازی و مشغول به شغل مجلس‌آرایی و محفل پردازی نمود و چنان سرگرم این کار و شیفته اطوار گردیدندند که اهل و عیال و یار و دیار فراموش و بالغیت غرور دمساز

۲ - به نقل از کتاب کریم خان زند، دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ دوم، از صفحه ۲۴۳ به بعد، به اختصار و اندکی تعبیر .

و با شاهد غفلت هماگوش گردیدند... "(۸)

آنکه صاحب رستم التواریخ اسمی بسیاری از فواحش را در کتاب خود آورده و در توصیف یکی از آنان می‌نویسد: "از آنجله زنی بود میانه بالا و سیاه چرده نزدیک به گندم گونی و لیمو پستان و باریک‌بینی و باریک‌منان و چشم جادو و هلال ابرو و مشکین مو و عنبر بیو با ملاحت و آنکه و شیرین گفتگو بوده و در نغمه‌پردازی و خوش‌آوازی رشک بلبلان گلستانی و در جلوه‌گری و بازیگری و رقصی غیرت طاوسان لبنانی و بکر روش و خوشخود دلجو و نیکومنش بوده و هرگز به کسی نکبر نمی‌کرده و دل شاه و گدا را بی‌تفاوت بdest می‌آورده و هر کسی را از خود راضی می‌نمود، بقدر بیست هزار بیت از منتخبات اشعار شعرای قدیم و جدید در برداشت که در هر مجلسی آنها را به مناسبت و بموافقت آواز دف و نقاره و ناله نی و نغمه چنگ و بربط و مدادی عود و رود و سرود و ربایب می‌خوانند و هزار دستان از شنیدن آواز خوش جانبه‌ش از شاخه گلبن بیهوش می‌افتاد و طاووس مست در حالت جلوه‌گری از تمایزی رقص آن سرو قامت متغیر و مات می‌ایستاد." (۹)

گویند کریم خان ... شب‌ها بر بام قصر خوش بر می‌آمد و گوش بصدای شهر فرا می‌داد، اگر در شهر صدای ساز و آواز و اسباب عیش و طرب می‌شنید خوشحال می‌شد که رعایا آسوده‌خاطر به شادی پرداخته‌اند و مللی ندارند، اما اگر شیوه آواز چنگ و ناله نمی‌شنید پریشان و افسرده می‌گردید و می‌گفت پیداست که امروز وزیر و کلانتر بر رعایای ما حوالتی کرده‌اند و چیزی صادر نموده‌اند که امشب ملالتی دارند و فردا تحقیق می‌کرد و رفع ظلم می‌نمود، رضاقلی خان هدایت در باره‌ی این دستان را آورده است: شبی در مجلس شراب خوش یکی از لولیان را که "روی و میوه باشته و خلق و خوبی شایسته بود" بر خلاف شب‌های دیگر افسرده و در آواز و رقص سرود و دلمورده دید، علت را استیفار کرد، لولی گفت مردی سبزی فروش بازاری مدت یک سال است که گرفتار عشق من شده است و در این مدت دینار دینار از خرج خود کنار گذاشته و دو سه تومنی فراهم کرده و امشب بساطی آراسته و مرا به خانه خود خواسته بود که گماشتنگان شاهی رضا ندادند و مرا بدين جا آوردند، دلم بر آن عاشق سبزی فروش دلداده و حال ناامیدی و انتظار وی می‌سوزد و نمی‌دانم که چه کرده و چه می‌کند، کریم‌خان متاثر شد و مستور داد تا از شراب و کباب و اساس بزم و مقداری وجه نقد با همان لولی برای او بردند، چون غلامان شاهی بدين وضع به خانه او رسیدند وی از دیدن آنهمه شمع و چراغ و مردان خنجر بر کمر تصور کرد که شحنه بگرفتن او آمده روی بغار نهاد و به رحمت و با هزار سوکن توانستند موائب عنایت خان زند را بد و اعلام نمایند.

۸- رستم التواریخ، بهیشین، ص ۳۴۰

۹- همان، ص ۳۴۲

و شاهد شمع و شراب و سایر لوازم و اسباب را در خانه وی نهند و اورا با معشوقه تنها گذازند. "(۱۰)"
 کریم‌خان گرچه مردم را رفاه و آسایش بخشیده و اسباب عیش و عشرت را برای آنان فراهم
 ساخت، اما با اینحال با متجموزان و زشتکاران بشدت مبارزه می‌کرد، از خصاپیس کریم‌خان این بود
 که "هرگز خود را قهر خدا نمی‌دانست که بر سر دیگران بنازد و هست و نیست آنان را به باد غنا
 دهد و اموال آنان را ببرد و بر ناموس آنان دست تجاوز دراز کند..." "(۱۱)"
 با غروب خورشید سلسله زنده، طایفه فاجار که اصلاً از نژاد مغول بودند زمام امور را بدست
 گرفتند.

* * *

۱۰ - کریم‌خان زند، پیشین، ص ۲۴۸

۱۱ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴، به نقل از کتاب کریم‌خان زند.

قاجاریه

نظری کوتاه به آغاز کار این سلسله

ایل قاجار، از زمان تشکیل سلسله صفویه نام و نشانی داشتند و در کنار سپاه قزلباش، دور رکاب شاه اسماعیل شمشیر می‌زدند. در عهد شاه عباس کبیر، اینان عده‌ای به گرجستان و تعدادی نیز به دو سوی رودخانه گرگان کوچانده شدند. از این طایقه، آن گروه که در سمت راست گرگان فعلی یا استرآباد آن روز سکونت داشتند بنام یوخاری باش و آن عده که در ساحل چپ اقامت کردند بنام اشاقه باش معروف شدند.

ما با نام فتحعلی خان قاجار در بیان جریان بخشیدن کنیزی از جانب شاه سلطان حسین صفوی به او آشنا شدیم، که چگونه کنیز اهدایی حامله از آب درآمد و پس از چندی محمد حسن خان قاجار از این زن پا به عرصه وجود گذاشت. و در همان قسمت توضیخ دادیم که در حقیقت محمد حسن خان فرزند فتحعلی خان قاجار نبوده بلکه پسر شاه سلطان حسین صفوی به حساب می‌آید و آقا محمد خان نیز بالطبع نوه شاه سلطان حسین می‌شود.

فتحعلی خان قاجار از قبیله اشاقه باش یکبار به پاری شاه سلطان حسین شناخت و بار دیگر در زمان شاه طهماسب دوم از سلسله صفویه حمایت کرد که بر اثر قدر ناشناسی این دوشاه، او به استرآباد بازگشت و در صفر ۱۱۳۹ هجری به دست یکی از افراد ایل قاجار، به تحریک نادر گشته شد. پس از کشته شدن فتحعلی خان قاجار، بخت از اشاقه باش بوگشت و قبیله یوخاری باش مورد لطف نادر قرار گرفتند و چون محمد حسن خان، جان خود را در خطر دید از بیم مدت‌ها متواری شد و پس از قتل نادر به استرآباد آمد و مناطقی را به تصرف خویش درآورد. و "در سال ۱۱۷۱ هجری در راه مخالفت با کریم خان زند کشته شد و کریم خان دختر وی را به زنی گرفت (۱) و از پسر محمد حسن خان،

۱ - در منابع دیگر خواهر محمد حسن خان قاجار را روجه کریم خان زند بقیه در صفحه بعد

دو تن یعنی آقا محمد خان و حسین قلی خان جهانسوز را به شیراز برد، و چون مردی با صفا و نیک نفس بود، حسین قلی خان را به حکومت دامغان فرستاد ولی او راه عصیان پیش گرفت و به دست ترکمانان کشته شد و آقا محمد خان تا مرگ کریم خان، یعنی تا سال ۱۱۹۳ هجری در شیراز ماند.^(۲)

زمانی که مرگ کریم خان زند زدیک شد و حال وی رو به وحامت گذاشت، آقا محمد خان پیوسته در بی یافتن فرصت بود تا از شیراز بگیریزد، بهمین سبب آن هنگام که خواهش با به روایتی عمداش زوجه، کریم خان، مرگ پادشاه زند را به اطلاع وی رسانید، آقا محمد خان بیدرنگ به مازندران رفت و با گرد آوردن افراد قبیله خود تلاشی همه جانبه را جهت به دست گرفتن قدرت آغاز کرد.

با پایان گرفتن کار مخالفان، به ویژه لطفعلی خان زند، آقا محمد خان در صحنه ایران به عنوان نخستین پادشاه سلسله قاجاریه شناخته شد و فعالیت را برای تحکیم موقعیت خود چه از نظر مسائل داخلی و چه از جهت مسائل خارجی دنبال نمود، تاریخ نشان می‌دهد که آقا محمد خان مقتدرترین و با کفایت‌ترین پادشاه سلسله قاجاریه بوده است، زیرا بعد از او جانشینانش چنانکه بموقع خواهیم آورد از تدبیر و سیاست و قدرتی برخوردار نبودند که از جهات سیاسی روی نام آنان تکیه شود، و چه در جهت مستنی علیه، نهودرانی و عیاشی و آلت دست این و آن بودن شهرتی بهم نرساندند، بقول حاج سیاح: "... از نصف زمان فتحعلی شاه، و تمام زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه، تاریخ ایران چیزی ندارد جز اینکه شاه به شکار رفت، یا کدام حاکم چه کرد؟ یا کدام عالم بر سر مردم چه بلا آورد؟ یا دربار ایران کدام دسته به دیگری غلبه کرد؟ یا چه قدر نشوان در دستگاه سلطنت جمع شده‌اند؟ ..."^(۳)

ودر مورد نابسامانی و هرج و مرج و آشفتگی وضع به گفته دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه باید توجه گرد که می‌گوید: "در این مملکت دائمًا اوضاع و احوال به سهولت و به سرعت تغییر و تبدیل می‌باشد و بین تخت مقام، با تخته تابوت فاصله زیادی وجود ندارد."^(۴) و این نشانه خوب را می‌و دم ثبات فکری پادشاهان و دولتمردان زمان قاجار است، و چه خوب نظریه هولیاک^(۵)

دانسته‌اند، اما در کتاب خواجه تاجدار در بیان زندگی آقا محمد خان قاجار در شیراز آمده است که همهٔ وی زن کریم خان بوده است.

۲ - همان، ص ۴۸۳، با اندکی تغییر

۳ - خاطرات حاج سیاح یا دورهٔ خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، به تصویب سیف‌الله گلکار،

ص ۵۴۵

۴ - سه سال در دربار ایران، دکتر فووریه، ترجمه عباس اقبال، ص ۶۳

۵ - این فیلسوف بین سالهای ۱۲۲۳ تا ۱۲۸۹ زندگی می‌کرد.

فیلسوف و متفکر مادی فرانسه در قرن هیجدهم در مورد بسیاری از سلاطین قاجار صدق می‌کند. هولباک می‌گوید: "ما در روی زمین فقط پادشاهان و فرمانروایان نالایق و ظالمی را می‌بینیم که خوشگذرانی و عیاشی و تجمل در آنها ایجاد یک نوع رخوت و سستی نموده، تعلق و چاپلوسی اطرافیان آنها را گرفتار نشاد و تباہی ساخته و به قدرت از آزادی سو استفاده نموده‌اند و کسی آنها را مورد عتاب و مجازات قرار نداده‌که جز تشیدت تباہی و فساد، نتیجهٔ دیگری عاید آنان شده است. بطور کلی، این فرمانروایان و سلاطین دارای استعداد، اخلاق و خصایص حسن نمی‌باشند." (۶)

نه سلسهٔ قاجاریه، بلکه هر سلسهٔ دیگر نیز دارای پادشاهانی بودند که به قول ابوالعلا^۷ معرب شاعر آزاد اندیش عرب برگرسنگی مردم توجه نمی‌کردند، تمام شب را به عیش و نوش می‌گذراندند، و کارشان موسیقی و شراب و کار حکام آنها باج و خراج گرفتن و چیاول ثروت مردم و تجاوز به ناموس آنها بود.

ما در تاریخ نمونه‌های بسیاری داریم که سر سلسه در تحکیم قدرت، شب و روز در تلاش بوده، و اخلاق‌نشان تمام موجوبیت آن سلسه را به پادشاهاند. حال که مطلب به اینجا رسید بد نیست اشاره کوتاهی نیز به آنها داشته باشیم تا به قاجاریه برسیم. چراکه این سلسه با عملکرد پادشاهانش بر کتاب حاضر نیز نقطهٔ پایان می‌گذارد (در مورد ساسانیان "روزی که اردشیر با بکان به طرف اصخر می‌رفت خودش بود و زنش که او را بر ترک اسب خود نشانده بود، اما روزی که یزدگرد سوم از برابر اعراب می‌گریخت آنچه گوهر و زینه و سیمینه داشت بر گرفت و با زنان خود و هزار طباخ و هزار سکبان و هزار یوزبان و ... به اصفهان و سپس به کرمان رفت).

و وقتی یعقوب لیث چواب حلیفه را می‌داد، مشتی نان خنک و شمشیر در کنارش بود، و خلف بن احمد از بازماندگانش آنچنان ناخلف از آب در آمد... و لشکریان طفرل بزرگ سلوجوی روزی که نیشابور را گشودند کافورهایی را که در خانه مردم دیدند نمک پنداشتند و می‌گفتند این نمک چه حد تلخ است؟ اما طفرل سوم روزی که به میدان جنگ دشمن رفت چنان مست بود که از مستی، گرزی را که می‌بایستی بر سر دشمن بکوید بر پای اسب خود، یعنی در واقع بر سر خود گرفت... شاه اسماعیل صفوی روزی که در مرو بر شیبک خان ازبک دست یافت در کاسه سر او شراب نوشید و به فرمان او جسدش را صوفیان خوردند، اما شاه سلطان حسین صفوی در همان روزی که افغان‌نش پشت سر هم شهرهای شرقی را گرفتند، او به اطرافیان، یعنی قزلباش‌های کاخ‌های بیستون، نه صوفیان ازبک‌خوار می‌گفت ما را همین اصفهان کافی است... . وبالآخره^۸ آقا محمد خان قاجار، شی که کریم خان در شیراز فوت کرد فاصلهٔ صد فرسخی بین شیراز و اصفهان را با اسب سه روزه پیمود اما صد و پنجاه سال بعد، احمد شاه آنقدر در اروپا ماند که قوم خودش شاهزاده جلال‌المالک در باره‌اش گفت: (فکر شاه فطنی باید کرد) شاه ما گنده و گول و خرف است

تخت و تیغ و همه را ول کرده
نخود منصرف از سیر فرنگ (۷)
اما صد رحمت به احمد شاه قاجار، زیرا بسیاری از پادشاهان این سلسله، در موضوع مورد بحث
ما در این کتاب هرگز پائین تنه را فراموش نکردند، و چون همه اوقاتشان مصروف خدمت به پائین تنه
می‌شد، لذا صفحات شرح عیاشی‌هایشان نیز در این کتاب پر بازتر و سنتگین‌تر از دیگر پادشاهان
است. (۸)

وضع اجتماعی زنان

در دورهٔ قاجاریه، زنان آهسته به راهی می‌رفتند که بتوانند تا حدی از آزادیهای
فردی و اجتماعی برخوردار شوند. سختگیری و تعصب در این دوران مانند زمان صفویه نبود و رفت
و آمد اروپائیان و مسافرت ایرانیان به خارج از کشور موجب شد تا فکر آزادی زنان در ذهن مردم
ترقیخواه ایران راه یابد. پیش‌بینی حاجی پیرزاده در سفرنامهٔ خودش قابل توجه است که گفته
بود مدتی نخواهد گذشت که زیر این درختان نارون، زنان با مردان می‌نشینند و چای می‌نوشند
و دیگر حجاب و پرده‌ای در کار نخواهد بود. با اینحال و با وجود کاسته شدن از تعصبات و حدود
و قیود کهن، زنان راه درازی در پیش داشتند تا بتوانند موجودیت خود را به عنوان یک انسان به
جامعه ثابت کنند، زیرا آنچه که از مطالعه تاریخ دورهٔ قاجار دستگیری‌ما می‌شود این است که در زمان
حکومت این سلسله نیز، بهترین مکان زن را گوشِ خانه و حرم‌ها می‌دانستند. محدودیت‌های رفت
و آمد زنان در کوچه و بازار و رعایت شدید حجاب برای این طبقه، همچنان پا بر جا بود و عدم
رعایت آن گناهی بزرگ به شمار می‌آمد.

در دورهٔ فتحعلی شاه و پس از آن، قادر خارج از منزل به رنگ سیاه یا بنفش بود که آن را
روی چاقچور به سر می‌گردند و صورت را با روپنده‌ی پوشانند. در دورهٔ ناصرالدین‌شاه نیز قادر
و چاقچور باقی ماند و پس از آن روپنده‌ی پوشاند. در دورهٔ ناصرالدین‌شاه نیز قادر

۷ - خاتون هفت قلمه، پیشین، ص ۲۹، با اندکی تلخیص و تغییر

۸ - البته این نکته نیز شاکننده نماند که چون زمان زندگانی پادشاهان سلسله قاجار به عصر ما نزدیکتر
است، لذا شرح و تایع آن دوره را بیشتر در دسترس داریم، چه باشه احتیاط دارد در سایر سلسله‌ها
نیز به اندازهٔ این سلسله افرادی بوده‌اند که پائین تنه آنها بیشتر از مغزشان کار می‌کرده است.

۹ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۷۱۳، به اختصار

در روستاها و در میان ایلات زنان وضع بهتری داشتند و به خاطر زحمتی که زن برای اداره کارها می‌کشید در چشم مردان عزت و احترام بیشتری داشت و طلاق نیز بین آنان کمتر اتفاق می‌افتد. در جشن‌ها و عروسیها نیز زنان همراه با مردان دست در دست هم به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و منوعیتی از نظر ظاهر شدن در انتظار برای زنان نبود. "افراد ایل به یک زن بضاعت می‌گردند و کمتر دیده می‌شد که کسی دوزن بگیرد. صیغه کردن زن را نیز عملی زشت و مکروه می‌شمردند..." (۱۵) اما به نظر گویندو در عهد ناصرالدین شاه، حجاب زنان چندان جدی نبود و در گردشگاه‌های عمومی و بااغ‌ها و مجالس روضه و تعزیه، زن و مرد تقریباً "خوب یکدیگر را می‌دیدند.

میرزا حسین خان در کتاب جغرافیای اصفهان، تحت عنوان صفت انانشه، وضع زنان اصفهان را در دورهٔ ناصرالدین شاه بیان کرده و می‌نویسد "... انان هر جماعتی در این شهر تابع خیال و احوال مردان و مطبع و منقاد شوهران و معتماد به عسرت‌گذران. الا قلیلی از آنها که بی‌صاحب و سالارند، همگی بعد از فراغت خانداری، مشغول خیاطی و چرخ‌رسی و سایر هنرها و کسب‌های یدی و اخذ مسائل شرعیه و مواظف نماز و روزه و معتقد به ختم و ادعیه، و تکاهم و شعیش و بطالت میان اینها ننگ است و عرصه از همه جهت برایشان ننگ. چندین سبب دارد که غالب زنهای این شهر خود سر به هوا نیستند، یکی اوامر و نواهی و مواعظ علماء و فضلا، یکی کثرت عیالواری و زحمت خانه‌داری، یکی قلت بضاعت و مکنت و عدم وجاحت، یکی پرهیز از فساد و ولنگاری که زن‌های این شهر در بارهٔ هم حسوندند و عیجو، نمی‌شود گفت که این شهر بزرگ هیچ زن ضایع روزگار ندارد، شهوت در همه جا موجود است و جاگهل در همه جمیعت، اما با این حالت نمی‌تواند کسی بیست متاجهار (۱۱) و مشهور براین شهر بشمارد..." (۱۲)

آنچنانکه از مطالعه زندگی زنان در عهد قاجار بر می‌آید، وضع بادلوان هر شهر و دیاری با هم تفاوت‌هایی داشته و حتی از نظر لباس و پوشش و برخورد بین زنان و مردان، اختلاف‌هایی وجود داشته است. برای مثال در کاشان، زنان کاملاً "تابع شوهران خود بوده‌اند و بی‌رخصت و اجازه آنان حق انجام هیچ کاری را نداشته‌اند، و از روزی که وارد خانه شوهر می‌شند جز بزیدن و دوختن و بختن و روغنن کار دیگری نمی‌توانستند داشته باشند. حتی زنان ثروتمندان و بزرگان نیز که کاری برای انجام دادن در منزل نداشته‌اند و امور خانه بدست گنیزان و نوکران بود، آنان نیز بی‌رضای مردان، قدیمی نمی‌توانستند بردارند. اما در جای دیگر، در توصیف زنان گلستان، وزنان عرب خوزستان می‌بینیم که آنان در رفت و آمد های خود در انتظار عمومی آزادی بیشتر داشتند و

۱۰ - همان، ص ۷۱۵ با کسی تغییر

۱۱ - (به غم میم وفتح نا و کسرها) کسی که ممدا" کار و عمل خود را آشکار سازد.

۱۲ - همان، ص ۲۲۲، به نقل از کتاب جغرافیای اصفهان، ص ۱۲۵

کنتر به مساله و موضوع حجاب توجه می‌کردند، اما در نقاطی که رعایت حجاب سخت مورد توجه بود، متجددین، نقاب نازکی به نام پیچه به صورت می‌زدند و قدیمی‌ها روبندۀ می‌بستند، و بعضی از زنان نیز در این پیچه زدن‌ها آنچنان مهارت داشتند که زیبائی‌های خود را گاهی به عموم نشان می‌دادند. در موقع گردش و تفریح در خیابان‌ها نیز مردان و زنان با هم حق گشت و گذار نداشتند و مردان از یک سو و زنان از طرف دیگر خیابان‌ها می‌باشند حرکت کنند.

در دورهٔ قاجاریه، وقتی زنان درباری از کوچه و خیابان می‌گذشتند، تشریفات خاصی در مورد آنان اجرا می‌شد. باین ترتیب که فراشان "... در موقع عبور حرم، در اطراف کالسکه می‌دویند و مردان را با نهیب کور شو می‌کردند. گویی فراشان مرد نبودند. فریاد کور شو و دور شو به فلک می‌رفت. روزی مردی فرنگی از راه می‌گذشت، پیشش را به آنها کرد و کلاهش را برداشت که شرقی و غربی ادب بجا آورده باشد.

میرزا جعفر حکیم الهی به فراشها گفت: مگر فلان من تفکر حسن موسی است؟^(۱۲) اینگونه مسامین باعث شد که آنگونه توهین موقوف شود.^(۱۴)

در عهد ناصرالدین شاه چندین تظاهرات نیز وسیله زنان علیه این پادشاه انجام شد که شاید این عمل از جمله قدم‌هایی بود که زنان را وادار به اعتراض در امری می‌نمود، یکی از این تظاهرات زنانه در اصفهان به دنبال گران شدن قیمت مس انجام گرفت، و چون زنان در زیر چادر از دید ماموران دولتی مخفی بودند و شرعاً "عرفاً" نیز کسی حق زدن آنان را نداشت، لذا به پیشنهاد شهروان خود به خیابانها ریختند و با تظاهرات اعتراض آمیز خود باعث شدند تا از قیمت مس کاسته شود. و نیاز می‌بینیم که در دورهٔ قاجار زنان شهامت بیشتری می‌باشند و چند نفر زن خطاب به ناصرالدین شاه می‌گویند "شما بجای اینکه به حال رعایا برسید و تعدی نایاب‌السلطنه را از سر ما کوته کنید، جزوی زن‌ها دوین کار دیگری ندارید. مگر شما همان نیستید که چهل سال قبل از

این، چند روزی در تهران قحطی شد و محمود خان کلانتر را کشتد؟"^(۱۵)

در این دوران اگر چه محدودیت‌هایی در مورد زنان اعمال می‌شد، اما بودند زنانی هم که در امور سیاسی مداخله می‌کردند و گاه از روی تدبیر و کاردانی و گاهی نیز از روی فتنه‌گری و توطئه‌چینی دست به اقداماتی می‌زدند. از جمله زنان دورهٔ قاجاریه که "... در کار سیاست مداخله می‌کرد، مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است. بقول اعتماد‌السلطنه، امیرکبیر "... دو سه بار کوارا" به حضور شاهانه عرض و جارات کرد که وساطت و شفاعت‌های مهد علیا و سترکبیر، مخل سلطنت اعلیحضرت و نافی صدرات من است. تا ایشان هستند نمی‌گذارند که سلطنت قوام و ملک نظام

۱۳ - تفکر حسن موسی لولهٔ بسیار درازی داشت.

۱۴ - همان، ج ۲، ص ۷۲۷، به نقل از خاطرات و خطرات، ص ۹۲

۱۵ - روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه، چاپ دوم، ص ۱۰۵۹

گیرد. بهتر است که در وقت تفريح در باغ، به بهانه گنجشک زدن تفنگی بدست بگیرید و آن آیت رحمت را بکشید و آنوقت من در بیرون شهرت می‌دهم که تیر خطا شده است و به سینه مهد علیا درآمده است...” (۱۶)

به زعم اعتمادالسلطنه فرضًا اگر چنین مخدوه‌ای در امور سلطنتی اخلاق کند، باید پنهانی او را مسموم کرد که احتمال ملتخت نشود، ولی میرزا تقی خان بیشتر تفنگ را تجویز می‌کند. (۱۷) ولی عاقبت تیری که امیرکبیر در فکر آن بود به هدف ننشست، و این زن با آنکه امیر داماد وی بود، او را از صادرات عزل و به کاشان تبعید نمود و فرمان قتلش را نیز از پرسش ناصرالدین شاه گرفت و در باغ فین به حیات او خاتمه داد.

در مورد مهد علیا، این زن محیل دوران قاجاریه حرف و حدیث بسیار است. می‌گویند که ... در ایام ناخوشی محمد شاه، میرزا آقا خان نوری که رسوایرین زمامدار این دوره است با جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدا نمود و واسطه بین او و سفارت انگلیس شد. ولی حاجی میرزا آقا سیصد اعظم وقتی از روابط میرزا آقا خان با مهد علیا مطلع شد، برای اینکه اسرار فاش نگردد، قتل سکوت بردهان زد و به اطرافیان خویش نیز دستور داد که به هیچوجه از آنچه می‌بینند و می‌شوند مطلعی در جایی بازگو نکنند. رابطه مهد علیا با میرزا آقا خان نوری به تندیrig به آنجا کشیده می‌شود که هر چه در اندرون شاه می‌گذشته او به میرزا آقا خان اطلاع می‌داده و میرزا نیز ماجرا را به اطلاع سفارت انگلیس می‌رسانیده است. همچنین میرزا آقا خان نوری آنچه را که می‌خواست به اطلاع شاه برساند به مهد علیا تلقین می‌کرد و او نظرات و اطلاعات اورا به شاه بازگویی کرد. در زمان ناصرالدین شاه روابط غیر عادی میرزا آقا خان با مادرش مهد علیا باعث شد که او شاهزاده محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه را مأمور کرد که در اندرون مهد علیا مقیم شود، و دستور می‌دهد که کسی بدون اجازه او با نواب ملاقات نکند، و بعد نیز میرزا آقا خان تبعید شد. پس از مرگ محمد شاه و عزل میرزا آقا از مقام صدارت، میرزا آقا خان از کاشان به تهران آمد و مادر شاه از بازگشت مرد متروک استقبال کرد. (۱۸)

بهتر است بعد از بیان مختصری از اعمال ناپسند مهد علیا، از زن دیگری نام ببریم که با علم و دانش خود جایی در زمان قاجار برای خود باز کرده است. بطوری که در تواریخ نوشته‌اند، فتحعلی شاه از همسر یهودی خود که به نام مریم خانم بود و پس از آزادواج به دین

۱۶ - صدرالتاریخ، تالیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، به اهتمام محمد مشیری، ص ۲۱۶

۱۷ - البته باید توجه داشت که پدر اعتمادالسلطنه، همان حاجی علی خان فراشبashi ناصرالدین شاه است که امیرکبیر را در باغ فین کاشان بقتل رساند. به این خاطر اعتمادالسلطنه در کتاب صدرالتاریخ، امیرکبیر را در مورد چنین پیشنهاداتی به شاه، سخت مورد حمله قرار می‌دهد.

۱۸ - حقوق بکیران انگلیس در ایران، اسماعیل راثین، ص ۲۴۹

اسلام مشرف شده بود دختری داشت که به او لقب ضیاء‌السلطنه داده بود، ضیاء‌السلطنه رشت رو، کوتاه قد، بدقواره، لوس و بدخدوی بود. این خانم به علت داشتن این صفات تا چهل و پنج سالگی شوهر ننگرد، یعنی کسی حاضر نبود با او سر کند و اورا بگیرد.^{۱۹} (۱۹) با وجودی که عده‌ای از مورخان ضیاء‌السلطنه را صاحب چنین صفاتی می‌دانند، با اینحال شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله که خود از خاندان قاجاریه است می‌نویسد: شاه بیکم خانم ملقب به ضیاء‌السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند، ضیاء‌السلطنه را مهد علیا والده خاقان در نزد خود نگاهداشته بود، بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه به ضیاء‌السلطنه داده شد. تمام دستگاه او از حرمخانه خارج و جدآکانه بود، از طوله و فراشخانه و غیره نوکرهایی معتبر داشت. خاقان مغفور منتهای محبت را به ضیاء‌السلطنه داشت. در تحریر و تقریر یکانه بود و دستخطهای خاقان مرحوم را می‌نوشت و به خصوص نوشتگات مرحومانه بهر کس مرقوم می‌شد به خط ضیاء‌السلطنه بود. نسخ را خوش می‌نوشت، مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است. عموم برادرها ازوا احترام تام می‌کردند. ولیعهد مرحوم عباس میرزا این بیت را فرموده و به ضیاء‌السلطنه نوشتماند:

ای ضیاء‌السلطنه روحی فداد
صد گزبان کردم از هجر تو چاک
و خاقان مرحوم فرموده:

نور چشم من ضیاء‌السلطنه

در جشن میلاد خاقان همه ساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادگان ذکوراً "واناها"^{۲۰} مهمان ضیاء‌السلطنه بودند. یک پارچه جواهر ممتاز هم به ضیاء‌السلطنه در این روز مرحمت می‌شد، وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحويل ضیاء‌السلطنه بود که بطور مراجحة قرض می‌کرفتند. سفراً^{۲۱} و حضراً^{۲۲} ملتزم حضرت بود و قصاید و اشعاری که گفته می‌شد در خدمت خاقان مرحوم قرائت می‌کرد. هر کس به خواستگاری او آمد تمکن ننمود تا بعد از رحلت خاقان،^{۲۳} ضمیمه (۲۰) حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد. نویسنده تاریخ عضدی در توصیف سلطنت ضیاء‌السلطنه در شعر و ادب می‌نویسد: پرویز میرزا نیروالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود وقتی سر برهنه جامی به حضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این مصraig را

۱۹ - آنچنانکه در کتاب حقوق بگران انگلیس در ایران آمده، درج این مطلب در سلسله مقالاتی وسیله، اسماعیل زائین، موجب اعتراض ناصر خدایار نویسنده و مترجم معاصر شده که خود یکی از بازماندگان این خانواده است و تمامی مطلب را کذب محس دانسته و از ضیاء‌السلطنه به عنوان مانوئی با علم و فضیلت یاد کرده و ازوی سخت دفاع کرده است.

۲۰ - (به فتح خاد) مونث ضجیع، همخواب، همخواه، فرهنگ عمید، ص ۷۵۷ همسرا نیز گویند.

در حق او فرمايش فرمودند:

قدح در کف ساقی بی حجاب

به خباء السلطنه اشاره شد که او مصراج دیگر را عرض نکند . موتجلأ (فى البداهه) عرض کرد :
سهمیلی است در پنجه آنکتاب

که اگر این مصراج از دیگران هم باشد خصیباً چنان آن را به موقع خوانده که حق اولی از دیگران است . (۲۱)
جیران ، زوجه محمد حسن خان قاجار ، مادر آقا محمد خان را هم باید در ردیف زنان بر جسته
دوره حیات این سلسه به حساب آورد . " جیران زنی داشتند ، دلیر ، صرفه جو و با استقامت بود
و پرسش آقا محمد خان را طوری تربیت کرد که از تمام صفات خوب مادر بخوردار گردید ، و اگر
جیران نبود ، نه محمد حسن خان ، شوهوش دارای قدرت می شد ، و نه پرسش آقا محمد خان به سلطنت
ایران می رسید ... " (۲۲)

البته زنان دیگری نیز در دوره قاجاریه نام و نشانی یافته‌اند که ما از میان آنان ، به بیان
همین موارد بسته می‌کنیم و در صورت لزوم از برخی از آنان در جای خود مطالبی خواهیم آورد .

زن در تنگناهای اقتصادی خانواده

وضع عامه . مردم ایران در دوران قاجاریه بسیار بد بود و آنان از وضع ناهنجار اقتصادی
رنج بسیار می‌بردند . شاهزادگان و والیان و حکام چنان زندگی را بر مردم تنگ کرده بودند که
در بسیاری از موارد چون بولی در مقابل خواسته‌های آنان موجود نداشتند ، دختران خود را به
این افراد بنچار تقدیم می‌داشتند . و چون آن زمان ، دوره زنبارگی قدرتمندان بود و در نزد
آنان بهترین کالا به حساب می‌آمد ، لذا زمانی که وضع بد اقتصادی بر گرده خانواده‌ای فشار
می‌آورد ، از دختران خود برای رها شدن از آن تنگناها مایه می‌گذشتند .

از جمله در چهاردهم جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ یکی از وعاظ در جریان نهضت مشروطیت
طبی نطقی که ایراد داشت ، اینکونه دردها را آشکارا بیان کرد . وی در جائی خطاب به مردم گفت :
" ... حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید که پارسال زراعت به عمل نیامد ، و می‌باشد هر یک نفر
مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد . چون نداداشتند و کسی بداد آنها درسید حاکم آنها
سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم ، مالیات گرفته و هر دختری را به ازه دوازده من گندم
محسوب ، و به ترکمان فروخت . گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرها بیشان جدا

می‌کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند... "(۲۲) و باز در جائی دیگر می‌گوید: "... این پادشاه مدام که حافظ رعیت باشد و ناظر به حال رعیت باشد باید مال و جان بدهد، اما اگر پادشاه بیحال و شهوت پرست و خود مفرض باشد، رعیت باید مال و جان را به کسی بدهد که حافظ رعیت باشد. حاکم وقتی دید که مردم کنیز و غلام اویند، معلوم است آن وقت هر جا زن خوشکل ببیند و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف می‌کند." (۲۳)

زنبارگی و نظربازی شاهان قاجار

یکی از مختصات شاهان قاجار، البته نه همه آنان بطور قاطع، داشتن زبان متعدد، و حريص بودن به شهوت‌رانی و عیاشی است. "... ولیعهد معمولاً" از همان سن و سال بسیار کم تعیین می‌شد و به مقام حکومت آذربایجان منصوب می‌کردید... در سن چهارده بیان‌زده سالگی به او زنی می‌دادند که زود از او سیرمی شد، و به تدریج بر شمار زن‌های اولی افزودند... شاه و اطرافیان او بجای آنکه در فکر درمان دردهای اجتماعی باشند وقت خود را به عیاشی سپری می‌کردند.

در مورد زنبارگی محمد شاه و مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و احمد شاه و عیاشی‌ها آنان مطالب زیادی در دست نیست. شاید بیشتر به این علل باشد که بعضی از ایشان بیمار و برجی نیز دچار گرفتاریهای سیاسی بودند، اما از فتحعلی شاه که بگذریم «درباره» سلطان صاحبقران ناصرالدین شاه، و اینکه به جنس زن علاقه‌ای زیاد داشت و شب و روز خود را در معاشرت با زنان می‌گذرانید استاد و مدارک فراوانی در دست است که مطالعه‌این نوشته‌ها گاه موجب حیرت و تعجب و گاه سبب برانگیخته شدن تاثیر و اندوه شدید می‌شود. تاثیر و اندوه از اینکه در همان دوران، اروپای قرن نوزدهم در حال پیشرفت سریع مدنی و فنی بود و تکنولوژی هر روز ابعاد تازه‌تری می‌یافتد، و کشورهای اروپایی در سایهٔ پیشرفت‌های علمی به رفاه و آسایش بیشتری دست می‌یافند و لی پادشاهان قاجاریه با ملیچک‌ها و کریم شیرمای‌ها سرگرم بودند و هر روز به تعداد زنان خرم‌سرای خویش می‌افزودند.

«نظربازی نیز در اواخر دوره قاجاریه رواج فراوان یافته بود. تا آنجا که مردان زن‌دار نیز یکی دو تن پسر نگاه می‌داشتند. قبح این وقیع از زمان مظفرالدین شاه از میان رفته، میل آن در دلها رسوخ کرده بود، از آنجا که او رغبت به این عمل نشان داده بود، همانگونه که به مناسبت الناس علی دین ملوک در عهد ناصرالدین شاه که بیقرار زن بود، زن بازی و خانم بازی و تعدد زوجات رواج یافته بود. از جمله بخشش پاگ عشرت آباد از جانب مظفرالدین شاه به عزیر جهود پسر یوسف

۲۲ - تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۲۰۶.

۲۲ - همان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

بود که صدراعظم بنا به مصلحت بخشش‌نامه آن را هنگامیکه پسرگ از هوش رفته، به حالت اغماء در مریضخانه افتاده بوده است از جیب وی خارج می‌کند. ”(۲۵) در سال ۱۲۴۶ هجری نیز رعیت ملایر و توبیسرکان بر شاهزاده شیخ علی میرزا شوریدند و شکایت به دربار برداشتند که این شاهزاده در آن ولایات بر سنت مردم لوط رفتار می‌کند. (۲۶) البته فتحعلی شاه بعد از احصار شاهزاده و استخاره در باب شکایت مردم، او را دوباره بر همان مردم گماشت.

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود از جوانی به نام آقا وجیه مطالبی نوشته که مورد توجه میرزا حسین خان سپهسالار بوده است. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: ”... آقا وجیه جوانی است که بهشت و هفت سال دارد، خوشنک در طفولیت بود حالا هم که سلتین آویخته و کلفت دارد بی‌ملاحت نیست. پدرش مجول میرزا ملقب به عضدادوله ولد فتحعلی شاه است. این جوان که مادرش گلین خانم، صحبه امیرخان قاجار دونلو یا دولو، سردار و همشیره میرزا محمد خان سپهسالار محروم است، در طفولیت بواسطه خواهش که شمسالدوله از خدام حرم است غلامبجه شده بود، بعد پیشخدمت در سفر عنتبات که میرزا حسین خان سپهسالار آن وقت مشیرالدوله بود ملحق به اردو شد و بنا شد طهران بباید و وزیر عدلیه شود. از این جوان خوشآمد...، بعد از صدارت میرزا حسین خان، این جوان در نهایت خوشگلی بود ترقی‌ها کرد، اما نه ترقیات رسمی و دولتی، صدراعظم به واسطه افراطیمیلی که به او داشت از خود مبالغه (۲۷) نقداً و جنساً جواهرونقایس داد.“ (۲۸) لازم به توضیح است که همین آقا وجیه، مدتها هم وسیله حسن خان ملحف که نام زنی از ملحفان و جاکشان زمان بوده برای طالبان و مشتاقان برده می‌شده است.

- ۲۵ - تهران قدیم، چغفر شهری، ص ۹۴ - در مورد این کتاب باید به مقدمه‌ای که سید ابوالقاسم انجوی شیرازی بر آن نگاشته اشاره کنیم که طی این مقدمه به بیان امترانش نویسنده به قسمت‌هایی از نظر کتاب پرداخته است. چغفر شهری مفترض بر این نکته بوده است که نام صفحه ۲۴۰ نثر شخص وی نیست و در پاره‌ای عبارات زیاده از حد دخل و تصریف و مقالله کرده‌اند، اما بهر حال چون کتاب تهران قدیم به نام چغفر شهری شناخته شده، لذا ما نیز بهمین نام از مطالب استفاده می‌کنیم.
- ۲۶ - خاتون هفت قلمه، بیشین، ص ۸۲، به نقل از ناسخ التواریخ، جلد قاجاریه، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ به اختصار.

- ۲۷ - بهمین صورت در نسخه اصلی نوشته عده است.
- ۲۸ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ج ۲، ص ۸۹

و باز هم از فساد در بارقا جار

بودجه مملکت در دوران سلطنت پادشاهان عیاش قاجار صرف زنان حرم‌ها و فراهم ساختن بساط عیاشی و عشرت درباریان و شاهزادگان، وظیفه دعاگویان و مقربی چاکران و متملقان فاسد درباری می‌شد، بخصوص در دورهٔ فتحعلی شاه که کار فساد بالا گرفت و مخارج دربار افزایش یافت، شاه ناقار شد تا کسری درآمد مملکت را با دریافت رشویه به عنایون مختلف تأمین کند و روز بروز فشار بیشتری بر مردم وارد آورد. ناا هلان زمان و فاسدان دوران نیز چون مکسان گرد شیرینی از سفره گستردۀ دربار بی هیچ انصافی استفاده می‌کردند و روز بروز بر اعمال رشت خود می‌افزودند. دکتر بولاك اتریشی هم که پژشك ناصرالدین شاه بود در مورد آدم‌های فاسد دربار در جلد دوم کتابش به نام ایران، مملکت و مردمش مطالعی دارد که به نقل از خلصهٔ یا خوابنامهٔ اعتمادالسلطنه آن را می‌آوریم. وی از کارهای ایلخانی ناپسری حاجی میرزا آقاسی در قسمتی از کتاب خود نوشته "... طولی نکشید که قشون بالمره از میان رفت و خزینهٔ شاهی و دار و ندار ایالات و ولایات دستخوش یکدستهٔ ماکوئی که همه از دست نشاندگان همشهری خود حاج آقاسی بودند گردید و کار بجایی نکشیده بود که ماکوئی‌ها به کلی مالک‌الرقباب مردم گردیده و از دایرهٔ قوانین مملکتی بیرون افتاده بودند. هر چه دلشان می‌خواست می‌گردند و در هر خانه‌ای زن و بچه خوشگل سراغ می‌گردند وارد می‌شدند و در هنگ عرض و ناموس مردم از هیچ کاری روگردان نبودند. هنوز هم که سالها از آن تاریخ می‌گذرد مردم از افسارگیختگی آن جماعت و مخصوصاً از شنايع اعمال ایلخانی نام که ناپسری حاج آقاسی بود و از ولخرجی‌های این شخص و از هنگامهای که از بجهه‌های بی‌مو، دور خود جمع گرده بود حکایت‌ها می‌کنند که مو بر بدن انسان راست می‌شود." (۲۹)

حاج سیاح منتقد دورهٔ قاجار نیز از ولخرجی‌های بسیار و صرف مالیات در راه عیش و نوش در خاطرات خود می‌نویسد: "... زندگی مملکت که بسته به وجود مالیات و صرف آن در امنیت و تربیت قشون است و از رعایا قطعاً" ده مقابل مالیات به اسم‌هایی که به شماره نمی‌آید و انسان شرم می‌کند بگوید گرفته شده، ده یک به خزینهٔ دولت نرفت و آنچه به خزینهٔ دولت رفت عطیه عثایر شاه و بستکان ایشان و نسوان شاه و اقوام ایشان گردیده هر یک نفر که نفوذی داشت برای کسان و نوکران و اولاد و نسوان حقوق دیوانی مقرر کردند، بیت‌المال مسلمین به مصرف بازیگران و مسخرگان و شاعران مداعج دروغگو و پسران خوشگل و زنان و باغها و قصرها و شکاریان و شکارگاهها و عیش‌ها صرف گردید، مناصب بزرگ با پول به اسم ناا هلان رقم شد، بچمهای یک‌ساله و ده ساله حاکم و امیر

و سرتیپ و سردار و سپه‌سالار و مرجع کار گردیدند... "(۲۰)

قدرت خواجگان حرم‌سرا

از جمله کسانیکه در دورهٔ قاجاریه و دربار پادشاهان این سلسله قدرتی داشتند خواجگان اندرون بودند، و آنچنانکه در دورهٔ صفویه نیز گفته شد، اینان بخاطر نداشتن زن و فرزند و اقوام، و دور بودن از تعلیمات نفسانی مورد اعتماد شاهان بودند. در دربار ناصرالدین شاه "... . . خواجه‌های حرم‌سرا از سفید و سیاه بالغ بهنود تن بودند که آنها گوهرخان معتمدالحرم و حاجی سوروخان اعتمادالحرم به عنوان آغا باشی یا رئیس خواجہ‌سرايان آنها را اداره می‌کردند. حاجی سوروخان از اهل حبشه بود و قدی باریک و بلند داشت و آنچنان کارآمد و کاردان بود که بزرگان و وزراء به وی احترام می‌کردند و چون حرکت می‌کرد لذتگر مخصوصی بخود می‌داد و تمام خواجہ‌سرايان پشت روش به راه می‌افتدند. خود شاه هفت خواجه مخصوص داشت. از جمله خواجه‌های شاه عبارت بودند: آغا بشیر معروف به شمع قهقهه‌خانه، مهراب خان که همیشه بدنبال شاه بود و قدی بسیار کوتاه و صورتی سفید و پر چین و صدایی خشن داشت. آغا غلامعلی، مقبل، اسماعیل خان، و آغا صالح. زن‌های بزرگ شاه را هریک سه الی چهار خواجه بود. دیگران از یک الی دو خواجه داشتند. زن‌های درجهٔ سوم را خواجه نبود. آغانور محمدخان که نایب اعتمادالحرم و کلیددار اندرون بود همیشه یک دسته بزرگ کلید بر کمر آویخته داشت که در موقع حرکت صدای مخصوصی می‌کرد. اندرون، دالان بزرگ و طوبیلی داشت که به اصطلاح باباها و قاپوچی‌ها در آنجا می‌نشستند. اینان بیست نفر و همه از ثبت سال به بالا داشتند و تمیز کردن باع و حیاطهای اندرون به عهدهٔ آنها بود. این دالان به حیاط در اندرون که چند آطاق و سطآن ساخته شده بود منتهی می‌شد و اعتمادالحرم در آنجا می‌نشست. آغا بهرام که از خواجه‌های شاه و در خدمت امیرالدوله بود محترم ترین خواجمها بشمار می‌رفت. او هیبتی عجیب و صورتی مهیب داشت. چشم‌هایش درشت و قرمز، گونه‌هایش اولیزان، لب‌هایش کلفت فرو هشته بود و در موقع خنده دندان‌های گزار مانندش نمایان می‌شد. او کلاه پوستی بلند بر سر می‌نهاد و سرداری دراز و گشادی بر تن و شلواری از قصب سرخ بر پا داشت. آغا بهرام طرف توجه شاه و مورد احترام اعیان و وزرا بود و همه عرایض مهم خود را توسط وی به حضور می‌فرستادند و هرگز نامید نمی‌شدند. منزل آغا بهرام بست مکنی بود و نیازمندان بدانجا روی می‌آوردند. "(۲۱)

۲۰ - خاطرات حاج سیاح پیشین، ص ۴۷۸

۲۱ - پادشاهی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، دوستعلی معیرالعالک ص ۲۵ به بعد.

حاج سیاح نیز در خاطرات خود به تقدیر خواجه‌سرایان اشاره دارد و می‌نویسد "... از جمله کسانیکه بدیدن آمد، آغا جوهر، خواجه و آغای حرمخانه شاهی بود. سواد نداشت، از سیاهان و خصی (۲۲) است می‌گفت: من در نزد صاحب‌دیوان بودم نان و دیزی بازار می‌خوردم، حالا خدا به من مرحمت کرده صاحب اوضاع و تجملاتی هستم که بزرگان به من غبظه می‌کنند، راست هم می‌گفت، بکی از علائم استبداد همین است که این قبیل خواجه‌سرایان مقام وزارت را در نزد خود می‌بینند، زیرا بزرگان و شاهزادگان از ایشان تعلق گفته واسطه کار قرار می‌دهند، چون غالباً "امور مملکتی به مداخله" خلوت خانم هاست که این خواجه‌سرایان هم صحبت خلوت آذانند و مقام بلند دارند، مردم از ایشان تعلق گفته رشوه می‌دهند، کار می‌گذرانند، بدینختانه خواتین بی‌عقل و کسان ایشان و بسته" بستگان ایشان نافذ فرمانند. "(۲۳)

فتنه آغا یعقوب خواجه حرم‌سرا

یکی از خواجه‌های معروف دوران قاجاریه شخصی است به نام آغا یعقوب که از خواجگان مقرب حرم‌سرا فتحعلی شاه بود و سمت ناظر حرمخانه پادشاهی را به عنده داشت. این خواجه به واسطه اختلاف حسابی که پیدا کرده بود فرار کرد و به نزد گربایادوف در سفارت روس پناهندۀ شد. گربایادوف نیز که به بهانه وجود زنان کرجی در خانه تجار دارالخلافه آغاز بدرفتاری کرده بود، با کسب انجازه از فتحعلی شاه قصد داشت به تبریز و ازانجا به کشور خود بازگردد. "... میرزا یعقوب یا آغا یعقوب از ارامنه گرجستان بود که بیست سال قبل از آن او را به اسارت به تهران آورده و پس از اخته کردن جزو خواجه‌های حرم‌سرا در آورده بودند. آغا یعقوب از وجود سپرده بدستش چهل پنجاه هزار تومان کسر آورده بود وقتی خواستند به حسابهایش رسیدگی کنند به عدوان آنکه گرجستانی و از اتباع روسیه می‌باشد به نزد گربایادوف رفت و متحصن شد و درخواست کرد او را به روسیه بفرستد. آغا یعقوب بواسطه اطلاعی که از داخل حرم‌سرا دربار فتحعلی شاه داشت و همجنین چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشناقی به مرسانده بود و به اندر้อน رفت و آمد می‌کرد، صورتی از زنان کرجی تهیه کرد و به گربایادوف داد. از جمله اسامی دونفر از زنان ارمنی که در خانه اللهیار خان آصف‌الدوله بودند جزو این صورت بود. گربایادوف به آصف‌الدوله و اشخاص دیگری که طبق آن صورت، زنان کرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زن‌ها را برای استعلام و بازجویی از اینکه آیا مایل برگتن هستند یا نه نزد او بفرستند. در این میان

۲۶ - (به فتح خا و کسر صاد و تشدید یا) مردی که خایه‌هایش را کشیده باشند بی خایه، اخته،

فرهنگ عمید، ص ۴۵۵

۷۹ - خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص

اصرار گریبایدوف در مراجعت دو تغفار زنان ارمنی خانه اللهیارخان آصف‌الدوله بیشتر بود. پافشاری او در مراجعت این زنان از آن جهت بود که اللهیارخان برادر زن فتحعلی شاه و داشی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و از همه مهمتر طرفدار علمی انگلیس‌ها بود. گریبایدوف برای اینکه با خانواده سلطنتی ایران و بخصوص مهربه^۱ قوی سیاست انگلیس در ایران مبارزه کند اصرار در بازگشت این دونز گرجی داشت. و خلاصه کار بجایی کشید که مردم در اثر فتو و اجازه^۲ مذهبیون به سفارتخانه روس رسیده‌اند و گریبایدوف نیز آغا یعقوب را ببرون فرستاد و مردم غضب‌اللود او را در جلوی در سفارت با خنجر و شمشیر پاره باره ساختند و عاقبت خود گریبایدوف نیز جان خود را بر سر این ماجرا گذاشت.^۳ (۴۶)

خدمه و ساکنان اندرون

خدمه و عمله^۴ اندرون را سه دسته تشکیل می‌دادند. فراش و سربازها که ارک و اطراف آن را حفاظت می‌کردند، کلتها و نوکرها و دیگر کارکنان از قبیل جاروکش، باغبان، چراغچی، سقا و غیره که در داخل ارک خدمت می‌کردند، و سیاههای غلام و کنیز که امور حفاظت زن‌ها و خواتین حزم را عهده‌دار بودند و از برخورد ایشان با اجنبی و نامحرم جلوگیری می‌کردند. دستهٔ اخیر زن و مرد هایی بودند که بصورت برده از حبشه و زنگیار خریداری می‌شدند، زن‌هایشان را آموزش می‌دادند و مرد هایشان را خایه می‌کشیدند و به نگاهبانی خانم‌ها می‌گماشتند، مردمانی ساده‌دل و محمل اعتماد که مگر بعضی نایاکی‌ها را از معاشرت و همتشیین می‌آموختند و افرادی که تا آخر عمر دست از وفاداری به ولی نعمت خود نمی‌کشیدند. ددمهباشی نام افتخاری کنیزها بود و خواجه‌باشی نام مردان این جماعت بود که در اثر خدمتگزاری‌های صادقانه و امانت و درستگاری به آن مفتخر می‌شدند. اگر چه کار این گروه پذیرائی خانم‌های اندرون و رسیدگی به غذا و نظافت منزل و امور روزمره آنها بود، اما در باطن تکلیف‌شان تفتیش و مواظبت رفتار و حرکات آنان با خویشان و بستکان و ملاقات‌شان در معاشرت‌های هم‌خاننی با یکدیگر بود و دقت در مکاتبات و مراسلات آنها که دقیقاً زیر نظر می‌گرفتند و به عرض خواجه‌باشی می‌رساندند.

شواجه‌باشی نیز وظیفه داشت که مانند سرپرستی مختار، حرکات کم‌اهمیت زنان را گوشزد کند و زشتی‌های ناهنجارشان را به سرپرست زنان اندرون که از من تنین و محترم تنین خواتین حرم انتخاب می‌شدند اطلاع دهد تا در صورت لزوم به سمع شاه برسد و با هرگونه که خود ملاح می‌داند به وسیلهٔ پرده‌دری، تنبیه و توبیخ و اختلاف عمل کند، این دقت و مواظبت در مراجعت زنان از آن

جهت بود که باتوان حرم شاه در زمرة نوامیں اکبر به شمار می‌آمدند و باید از دید هر ناچارم برگزار بمانند، و همین سنت بود که ایشان را در ردیف زندانیان سیاسی یا خطرناک قرار می‌داد و خدمه باید کمال توجه و امعان نظر را در باره شان روایدارند، تا آنجا که این محرومیت‌ها و محدودیت‌ها آنان را به طرف مرگ و انتخوار می‌کشید. مخصوصاً "این سختگیری‌ها هنگامی به اوج می‌رسید که بخواهند جهت ملاقات پدر و مادر و خویشان، یا از اندرون بیرون گذارند، یا حرکت و سفری در پیش داشته باشند.

خانم اندرون حق نداشت از عمارتی رفت و آمد کند مگر با چادر سیاه و چاقچور و روپندۀ و حفظ و حمان تمام، همراه مواظیت کامل خواجه‌ها و ددمه‌ها که مستخدمین مرد‌ها را از مسیر او بر کنار کنند، حق رفت و آمد به خانه هیچ یک از اقوام و خویشان و حتی پدر و مادر خود را نداشت مگر با اجازه قبلى و اینکه کلفت و کنیز مطمئنی از طرف خواجه‌باشی همراه داشته باشد و اجازه خرید منابع از دکان و بازاری را تحصیل نمی‌کرد مگر در خلوت ترین ساعت‌ها روز و اینکه چند غلام و کنیز همراهش باشد و دستور اینکه جزار دکاکینی که فروشنده‌گان پیر فرتوت فرسوده داشته باشد خرید نکند. (۲۵)

شام و ناهار اندرون

تامین غذای اندرونیان خود احتیاج به سازمان منظمی داشت که بتواند موقع و با ترتیب خاصی این امر را انجام دهد. از تهیه سور و سات و پختن و آماده کردن غذا که بگذریم موضوع تقسیم آن کار مشکلی بود که در زمان فتحعلی شاه این مهم را خانم کوچک دختر تقی خان و نبیره کریم خان زند به عهده داشت و نظارت خانه اندرونی شاه در دست او بود. . . . روزی ده مجموعه و شیی ده مجموعه شام و ناهار که تمام مجموعه‌ها و سربوش‌های آن نقره بود، از عمارت طنابی و طنبی، به عمارت خبیه که محل نشیمن خاقان مرحوم بود می‌آمد. وقت کشیدن غذا، صندلی بسیار بزرگی می‌گذارند. خانم کوچک ملقبه به ننه کوچک که بر عکس نهند نام زنگی کافور، به قدری بزرگ بود که در کمال حرکتش می‌دادند، بر آن صندلی می‌نشست و سایرین دست به سینه برابر ش می‌ایستادند. در حضور این شام و ناهار کشیده می‌شد و مجموعه‌ها را در پارچه، سفیدی می‌گذاشتند و ننه کوچک سرش را مهر می‌کرد. ده نفر از جمله حرم‌ها، که حاضر بودند و ذکر اسامی آنها لزومی ندارد، با لباس‌های فاخر و آلات جواهری که داشتند مجموعه را بر سر می‌گذاشتند اگر شب بود، کنیز هر یک در پیشاپیش خانم خود فاتحه ای در دست داشت و مجموعه بر سر خانم‌ها بود، بهمن هیات شام را می‌بردند. این ده نفر با آنکه بعضی مادر شاهزاده بودند، تا وقتی که غذا

کشیده می‌شد رو بروی ننه کوچک که هیچ اولادی نداشت می‌ایستادند. جای اینها هم که حل مجموعه می‌نمودند، در حضور خاقان مرحوم به نوبه در میان دری اطاق بود. حق ایستادن در خود اطاق را نداشتند و مخصوصاً "به اسم کنیزان میان دری پادشاه خطاب می‌شدند." (۲۶)

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه نیز بردن شام و ناهار از ترتیبات ویژه‌ای برخوردار بود. بدین ترتیب که "... ظهر و غروب، ناهار و یا شام هر یک از زن‌های شاه را که در مجموعه‌های بزرگ می‌چیدند چند فراش بر سر نهاده به در اندرون می‌آوردند. در دالان قریب سیصد تن از کنیزان که هر چند نفر متعلق به یکی از خانم‌ها بودند برای بردن مجموعه‌ها گرد می‌آمدند. یکی از فراش‌ها فریاد می‌زد مثلاً" ناهار شمس‌الدوله، فوراً "خدمتکارانش پیش دویده، مجموعه‌ها (۳۷) را از فراش گرفته می‌بردند. بهمین ترتیب مدت یک ساعت و لوله و غوغایی بر با بود و غذای هر خانمی را به منزلش می‌بردند. آشپزخانه (۳۸) ائمی‌الدوله جداگانه بود و دری به خارج داشت. همه روز برای او سفره‌ای بس عالی و مزین می‌چیدند، آنچنانکه گویی آن سفره برای ضیافتی گستردۀ شده است.

شب‌هایی که شاه برای شام به اندرون می‌آمد، یا نزد ائمی‌الدوله و یا در بالاخانه خود غذا صرف می‌کرد شام اندرون را غروب می‌دادند، زیرا سه ساعت از شب گذشته در ارک عبور و مرور منع بود و درهای بزرگش که پنج در بود بسته می‌شد. آنهایی که در محوطه ارک منزل داشتند بدین جهت سخت در زحمت بودند. بیرون از ارک از ساعت پنج از شب گذشته عبور منع بود و بالغ بر یکصد قراولخانه در هر کوی و بزن برای اینکار کشیک داشتند و پاسداران عباران مختلف را گرفته تا صبح در آنجا نگاه می‌داشتند. تعیین اسم شب با وزیر اعظم و تقسیم آن با نظمه بود که به توسط مأموران مخصوص برای بزرگان می‌فرستادند. چون پنج ساعت از شب می‌گذشت دیگر جنبندهای در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. بدین سبب شام اندرون را زودتر می‌دادند که پس از جمع‌آوری بساط آشپزخانه بعضی نوکرهای بتوانند قبل از ساعت فرق ارک خود را به خانه برسانند." (۳۹)

آبدارخانه شاه

آبدارخانه نیز برای خود نظم و ترتیبات و مقرراتی داشت و لایق‌ترین افراد را که در کار

۲۶ - تاریخ عضدی، شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)، ص ۳۶ و ۳۷

۲۷ - مجموعه سینی بزرگی بود که به آن مجتمع هم می‌گفتند.

۲۸ - در آن زمان آشپزخانه را کارخانه می‌گفتند.

۲۹ - پادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، بهشمن، ص ۲۴ به بعد بطور خلاصه

اداره آن بسیار وارد بودند در آنجا به کار می‌گماشتند، ... در زمان فتحعلی شاه، ختام خانم، و غنچه دهن خانم و چند نفر دیگر از خادمان حرم متصدی قهقهه و غلیان و گلاب نبات و قهقهه دارچینی و سایر امور متعلق به قهقهه خانه خاقان بودند. غلیان‌های طلا و مرصع و قهقهه خوری‌ها و پیاله‌های زیر مرصع و طلا و سینی‌های طلا و نقره و سایر ملزومات و اسیاب چای خوری که در آن قهقهه دارچینی و گلاب نبات صرف می‌شد و شرح آنها مطول می‌شود تمام تحويل این چند نفر خادمان حرم بود که بعضی صاحب اولاد هم بودند، از جمله آلاگور خانم مادر صاحبقران میرزا ریاست بر این چند نفر داشت، اما خودش در اداره «والده» شاعع السلطنه بود، این خادمان قهقهه خانه همه صاحب جواهر و خانه و ائمه تجمل بودند، علاوه بر مقری و مواجب و ملبوس که به آنها می‌رسید، تقریباً از انعامات شاهانه و شتل‌های قمار (۴۰) و تعارفات شاهزادگان، خصوص آنها که حکومت داشتند و به دارالخلافه می‌آمدند، در سالی پانزده هزار تومان، بل مت加وز به آنها می‌رسید، بسیار وقت شده بود که یک غلیان به موقع برای فرماننفرما و ملک‌آرا و آن طبقه از شاهزادگان برد، یکصد اشرفی بل زیادتر گرفته‌اند. بسا اوقات بود که غلیان و قهقهه نمی‌دادند و می‌گفتند که شما حق ندارید که غلیان و قهقهه از قهقهه خانه شاه بخواهید. بهمین طایف‌الحیل، شال و پول و جواهر می‌گرفتند. بزدن منافع دیگر هم بود و عاید این چند نفر می‌شد، از جمله فقرهٔ سلطان حقی بود که به ازای هر یک هزار تومان که به جهت شاهزادگان و اهل حرم به این اسم می‌بردند، گاهی می‌شد که برای خوشامد خاقان، مرحوم و تعلق به تاج‌الدوله، شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها و خانم‌ها ده تومان به آنها نثارف می‌دادند. (۴۱)

زن در زندگی آقا محمد خان

اگر چه بنیانگذار سلسله قاجاریه را همه به عنوان خواجه می‌شناسند، اما با این حال طبق مدارک موجود در کتب مختلف، زندگانی قبیل از اخته شدن، و بعد از آن مطالعی را مطرح می‌کند که در زمینهٔ مورد بحث درخور توجه است. قبیل از آنکه علاقهٔ وی را در زمان سلطنت به جنس زن بیان کنیم، اجازه بدید ماجراهی شدن اورا با استناد به چند مدرک از چند کتاب بازگو نوائیم. چرا که دانستن این موضوع و روایات متعددی در مورد این مسئله تا حدی می‌تواند روشنگر حقایقی باشد که مورد نظر ماست.

۴۰ - (به فتح شین و تا) آن قسمت از زری که از قفار برده باشد و بحاضران مجلس دهند، دستخوش، دست لاف. لغت‌نامه دهخدا، حرف شین، ص ۲۵۶

۴۱ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۸۹

اخته شدن آقا محمد خان قاجار را به صورت‌های گوناگون نقل کردند. از جمله جعفر شهری در کتاب تهران قدیم می‌نویسد: "... وقتی آقا محمد خان دستگیر و به مرگ محکوم می‌شود، کریم خان در مجازاتش تخفیف می‌دهد و قاضی به خصی کردن او و ساقط کردن وی از مردمی و تولید مثل می‌شود، و بهمین جهت ثانیه بوده است زیر نظرش نگاه می‌دارد و این خصوصت در دل آقا محمد خان بر دشمنی سابق اضافه می‌شود." (۴۲) اما زان گوره که کتاب خواجه ناجدار خود را در بیان زندگانی سولسلهٔ قاجاریه برگشته تحریر درآورده مطالب مختلفی با روایات‌های گوناگون آرائه داده است و هر یک را با تکیه به دلایلی می‌پذیرد و یا مزدود می‌شناسد. به گفته زان گوره، مورخان دورهٔ قاجاریه موضوع اخته شدن آقا محمد خان را مکوت گذاشته‌اند و در نوشته‌های خود اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند، و فقط نویسندهٔ روضة‌الصفاست که به طور مختصر می‌گوید: "علی شاه با عادل شاه، آقا محمد خان را در سن هفت یا هشت سالگی مجبوب (۴۳) کرد." (۴۴)

زان گوره این مطلب را در بیان اخته شدن آقا محمد خان کافی و مستدل نمی‌داند و معتقد است که در روضة‌الصفا روش نیست برای چه عادل شاه فقط به اخته کردن آقا محمد خان اکتفا کرد و به برادر وی حسین قلی خان آسیب نرساند. چون اگر منظور عادل شاه این بود که نسل محمد حسن خان رئیس طایفه اشاقه قطع شود، می‌باید حسین قلی خان را که بعد ملقب به جهان‌سوز شد و پدر فتحعلی شاه می‌باشد نیز خواجه نماید، در صورتی که عادل شاه در مورد وی به چنین عملی اقدام نکرد. زان گوره این نکته را که آقا محمد خان در منزل سید مفید استرآبادی، به دستور عادل شاه اخته شده مزدود می‌شناسد و به طرح روایتی دیگر از سرهنگ گولد اسمیت انگلیسی می‌پردازد که "... آقا محمد خان قاجار بر اثر اینکه ضمن زد و خورد با سربازان محمد خان سوادکوهی حاکم مازندران مجرح گردید خواجه شد." (۴۵) و در ادامه مطلب توضیح می‌دهد که بارها اتفاق افتاده چنگ‌جویان در میدان کارزار، بر اثر ضربتی از شمشیر یا تبر اخته شده‌اند، و بعد نیست که آقا محمد خان قاجار در چنگ قریه‌تنگ سر خواجه شده باشد. اما اگر این روایت را بپذیریم که آقا محمد خان در چنگ‌تنگ سر بر اثر رخم جنگی خواجه شد، باید این مطلب را هم قبول کنیم که در زمان وقوع این جنگ آقا محمد خان بیست ساله بوده و بطور قطع با توجه به عادات و سنن امرا و بزرگان نمی‌بايستی تا تاریخ ۱۱۲۵ هجری مجرد باقی مانده باشد.

۴۲ - تهران قدیم، پیشین، ص ۴۴، پاورقی

۴۳ - کلمهٔ مجبوب از ریشهٔ "آجنب" است و کلمه‌ای خبر در زبان عربی به شتری اطلاق می‌شود که کوهانش را بریده باشند، و هکذا به مردمی اطلاق می‌کردد که طبق دستور حاکم، آلت جنسی اورا قطع کرده باشند، و در قدیم این کیفر یکی از انواع مجازات‌ها بود - خواجه ناجدار، ص ۲۶

۴۴ - خواجه ناجدار، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۰

۴۵ - همان

زان گوره، نظر و عقیده، گولد اسمیت را هم نمی‌پذیرد و روایت دیگری از تیلور طامسون انگلیسی مطرح می‌کند و معتقد است که این مطلب با واقعیت‌های تاریخی مطابقت می‌نماید. خلاصه روایت تیلور طامسون این است که: "شیخ علی‌خان زند که مثل اکثر افراد دورمان زنده زیبا بود، دختری داشت بسیار خوشگل، و آقا محمد خان قاجار عاشق آن دختر شد (۴۶) و چون خان جوان قاجار نیز زیبا بود، دختر شیخ علی‌خان زند دل را به جوان زیبای قاجار سپرد و آنکه بدون اینکه عقد بین آن دو به عمل آمده باشد مراسم رفاقت به عمل آمد. افزاران آن پسر و دختر جوان، بدون به انجام رسانیدن مراسم عقد، جنایتی بود بزرگ و در تدبیم غیر قابل بخاشاش، و اگر جوان جنایتکار را به چند می‌آوردند، مجازاتش این بود که مثله شود، یعنی خواجه گردد". (۴۷)

زان گوره از قول تیلور طامسون انگلیسی می‌گوید: "هنگامی که محمد حسن خان قاجار در قرق اشرف با شیخ علی‌خان زند می‌جنگید، آقا محمد خان قاجار پسر ارشد محمد حسن خان با پدر بود و جیران هم در میدان جنگ حضور داشت و هردو اسیر شدند، ولی محمد حسن خان گریخت و سبز علی - بیک او را تعقیب کرد تا اینکه وی را به قتل رسانید و سرش را از پیکر جدا نمود. شیخ علی‌خان زند همینکه آقا محمد خان قاجار را به چند آورد خواست به قتلش برخاند، ولی جیران مادر آقا محمد خان زبان به التماش گشود و تصرع کرد و از شیخ علی‌خان زند خواست که از قتل یا کوکردن پسر ارشدش صرفنظر نماید. شیخ علی‌خان زند به جیران گفت پسر ارشد تو به دختر من تعرض کرده و حبیشیت خانوادگی ام را متزلزل نموده و من نمی‌توانم از مجازات او صرفنظر نمایم، و خفیف‌ترین مجازات مردی که یک دختر مشخصی را از حیطه دوشیزگی عاری کردم. این است که خواجه شود. جیران باز زبان به التماش گشود اما شیخ علی‌خان زند نپذیرفت و جlad را احضار کرد و آقا محمد خان قاجار بدت درخیم خواجه شد و چون آقا محمد خان قاجار به کیفر رسیده بود، شیخ علی‌خان زند او و مادرش جیران را آزاد نمود که هر جا می‌خواهند بروند". (۴۸)

زان گوره توضیح می‌دهد که این روایت، با توجه به رسوم آن عهد و تصریعی که مردم نسبت به مسائل مربوط به ناموس داشتند منطقی جلوه می‌کند، ولی تاریخ در مورد مناسبات آقا محمد خان قاجار و دختر شیخ علی‌خان زند ساخت است، و نمی‌دانیم که اسم آن دختر چه بود و در کجا آقا محمد خان قاجار با وی آشنا گردید و به اورسید، ولی خواجه کردن آقا محمد خان قاجار در طفولیت برای اینکه نسل پدرش قطع شود روایتی است که موافق با منطق و عقل سلیم نمی‌باشد.

۴۶ - البته باز به اعتقاد زان گوره، زمان این عشق را تیلور طامسون میهم کذاشته است، و اینکه در چه تاریخی و در کجا آن پسر و دختر همدیگر را دیده‌اند مسکوت مانده است.

۴۷ - همان، ص ۲۶۲

۴۸ - همان

تیلور طامسون می‌گوید؛ بعد از اینکه آقا محمد خان قاجار را خواجه کردند و سر محمد حسن خان اشاقه باش را از تن جدا نمودند و به تهران برای کریم خان زند بردند جیران از فرزند خود آقا محمد خان خواست که به قرآن و شمشیر سوگند یاد نماید که نسل زند را طوری معده کند که حتی از هفتمنی خویشاوند سبی آنها هم یک طفل باقی نماند. وقتی آقا محمد خان قاجار به سلطنت رسید و لطفعلی خان زند را به قتل رساند، طوری نسل دودمان زند را برانداخت که نه فقط خویشاوندان سبی درجه هفتم زندیه را از بین برد بلکه تمام نوکران و زن‌های خدمتکار را که در منازل افراد طایفه زند خدمت می‌کردند نیز از بین برد و کودکان آنان را هم به قتل رسانید. معهذا کینه‌اش فرو ننشست، چون می‌اندیشید که شاید هنوز در بعضی از قسمت‌های ایران افرادی از دودمان زندیه هستند، و به قتل درسیده‌اند به حکام ایران اخطار کرد که هر گاه در جوزه^{*} حکومت آنها فردی از طایفه زند زندگی کند و لو خویشاوند سبی درجه هفتم باشد و آنها وق را از وجود آن شخص مطلع نکرده باشند شقه خواهند شد. کینه آقا محمد خان قاجار نسبت به دودمان زندیه هم روایت تیلور طامسون انگلیسی را نقیب می‌نماید و نشان می‌دهد که آقا محمد خان قاجار بدست یکی از امرای زندیه خواجه شد نه بدست عادل شاه که از سلاطین دودمان نادری بود. با اینکه نادر شاه، فتحعلی خان اشاقه باش پدر محمد حسن خان را به قتل رسانید و جسدش را در آرامگاه خواجه ربیع در مشهد دفن کردند، آقا محمد خان قاجار نسبت به سلاطین نادری که در خراسان سلطنت یا حکومت می‌کردند و کرسی آنها مشهد بود خیلی کینه نداشت و بازماندگان نادر شاه تا زمان فتحعلی شاه در خراسان حکومت داشتند و فتحعلی شاه سلسله نادری را در خراسان برانداخت و به حکومت بازماندگان نادر در آن سرزمین خاتمه داد. اگر عادل شاه برادرزاده^{**} نادر شاه، آقا محمد خان قاجار را خواجه می‌کرد آیا ممکن بود که آن مرد یک دنده و با اراده و کینه‌توز بگذارد که بازماندگان نادر در خراسان حکومت کنند؟ (۴۹)

همانگونه که قبلاً "نیز آمد، خواهر آقا محمد خان (۵۰)" در عقد کریم خان زند بود، و چون بعد از کریم خان، دختر وی از ازدواج خواهر خواجه جلوگیری می‌کرد و به این بهانه که این دختر فقط لایق همسری قاطرجی است نمی‌گذشت که وی شوهر تازه اختیار کند، لذا وقتی که آقا محمد خان به قدرت رسید، از شدت کینه‌ای که نسبت به خاندان زندیه داشت، دختر کریم خان را به تهران خواند و او را به ازدواج یک قاطرجی درآورد.

۴۹ - همان، ص ۲۶۲ به بعد.

۵۰ - در مورد اختلاف میان اینکه خواهر آقا محمد خان زن کریم خان زند بوده یا عمه‌اش، قبلاً توضیح داده شد.

زنان حرم‌سرای آقا محمد خان

زمانی که آقا محمد خان به سلطنت رسید، با آنکه از قدرت مردی بی‌بهره بود و عضو مردی نداشت، زن‌های متعددی در حرمخانه او بودند. او "... هر زنی را که به خلوت می‌خواست از شدت شوق او را با دست و دندان، زیاد اذیت می‌کرد و هر وقت حالت خوشی او برآیش دست می‌داد و دماغی داشت دوتار که زدن این سار در میان تراکم معمول است می‌زد." (۵۱) از آنجا که بنا به استناد مطالب تایلور ظامسون، آقا محمد خان قاجار در جوانی مزءه همخوابگی و نزدیکی با زن را چشیده بود بعید بنظر نمی‌رسید که این چنین به جنس زن، اگر چه بدون هیچ رابطه‌ای فقط در سطح خلوت کردن و شوخی نمودن باشد، علاقمندی نشان دهد. به خصوص اینکه در جدول اسامی زنان فتحعلی شاه، در کتاب تاریخ عضدی که به همت دکتر عبدالحسین نوائی فهرست پاد شده تنظیم یافته، گل بخت خاتم از ترکمانان یموت از جمله زنان حرم‌سرای آقا محمد خان معرفی شده که پس از مرگ این پادشاه به زوجیت فتحعلی شاه درآمده است.

عقده‌های خواجه بودن

از آنجا که آقا محمد خان، از دعمت لذت جنسی برخودار نبود لذا این کمبود را با دست زدن به کارهای عجیب جبران می‌کرد. یکی از این اعمال همان بود که قبلاً "آمد" و آن احضار زنان به خلوت و اذیت کردن آنها بود. اما عجیب‌تر از این کاری بود که وی قبل از رسیدن به پادشاهی در زمان اقامت خود در شیراز انجام می‌داد. آقا محمد خان قاجار در زمان اسارت خود در شیراز علاوه بر تحصیل، اجازه داشت به شکار نیز برود. او به شکار روباه علاقه فراوان داشت و در این کار مهارت خاصی یافته بود. می‌گویند او گاه برای تفریح روباهی را می‌گرفت و به گردش زنگی آویزان می‌کرد و رها می‌ساخت. چون آقا محمد خان، خواجه بود، بسیاری را عقیده بر این است که زنگوله بگردن روباه آویختن از عقده، باطنی او ناشی می‌گردید. بعید نیست که او چون خود توانائی برخورداری از عشق را نداشت، زنگوله بر گردن روباه می‌آویخت که آن جانور هم نتواند از جفت‌گیری بهره‌مند شود. بطوری که خود آقا محمد خان نیز می‌گفته "... روباهی که زنگوله بر گردن دارد اگر نر باشد در صدد بر می‌آید که به روباه ماده نزدیک شود و اغلب هنگامی می‌رسد که دو روباه نر دیگر برای تملک روباه ماده مشغول نزاع هستند و روباه ماده هم در گوشای قرار گرفته، منتظر نتیجه، جنگ می‌باشد، ولی همینکه صدای زنگوله روباه به گوش دو روباه نر و روباه ماده رسید، چون فکر می‌کنند

نه خصم اصلی آنها یعنی انسان و سگ او فرا رسیده همه چیز را کنار می‌گذارند و می‌گریزند تا اینکه جان بدر ببرند. و یک رویاه نر یا یک رویاه ماده که زنگوله برگردان دارد محکوم می‌شود که تا آخر عمر مجرد بماند، زیرا همینکه خود را به جفت نزدیک می‌کند صدای زنگوله‌اش باعث متواری شدن رویاه ماده و رویاهان دیگر می‌گردد." (۵۲)

از دیگر اعمال نتگین آقا محمد خان، بلائی است که بر سر زنان شهر کرمان آورد. در آن هنگام که وی این شهر را در محاصره خود گرفته بود، زن‌ها از فراز برج و بارو، با آهنگ، این تصنیف را خطاب به خواجه، قاجار می‌خواندند:

آق مم خان اخته
نا کی زنی شلخته
قدت میاد رو تخته
این هفته نه اون هفته

.... شاید کینه‌ای که آقا محمد خان از شنیدن این ابیات، آن هم از زبان زنان که حاکی از یک نقص بزرگ عضوی او بود در باب کرمانیان به دل می‌گرفت، برای نابودی کرمان از همه عوامل مهمتر و بزرگتر بوده است." (۵۲)

همین اهانت‌های دختران و زنان موجب شد که پس از تखیر این شهر، ضمن اوشکاب هزاران ظلم و جنایت، آقا محمد خان به سربازان خود اجازه داد که به دختران و نوامیس مردم علناً "تجاوز" کنند. چنان شد که دختران و اطفال معصوم در وسط چهارسوق بازار، علناً "در هنگام فرار مردم یا عبور و مرور سربازان مورد نجواز قرار گرفته و همانجا به قتل می‌رسیدند. بسیاری از دختران را پدران و مادران در سوراخ‌های بخاری و کندوهای خانه‌ها نهادند و آن را تیهه کردند و به گل گرفتند و چون خود کشته شدند، کسی نبود که بعداً آنان را از داخل دیوار ببرون آورد. با همه اینها روایتی است ظاهراً اغراق‌آمیز که روزی که لشکریان او از دروازه شهر ببرون می‌رفتند، هزارها دختر حامله را پشت سر نهاده بودند که ناجار شدند سقط جنین کنند!" (۵۲) و همین عقدهٔ اخته بودن و کینه شدید به خاندان زد، باعث شد وقتی که لطفعلی خان در مقابل او به خاک نیفتاد و سریلنگ و استوار قامت ایستاد به او بگوید که "... ای لطفعلی می‌بینیم که هنوز نخوت داری و غرور تو از بین نرفته، ولی من هم اکنون کاری می‌کنم که دیگر تو نتوانی سر بلند نمائی، آنوقت

۵۲ - خواجه، تاجدار، پیشین، ۲۹۶

۵۳ - آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۲۱۸

۵۴ - همان، ص ۲۲۶ به اختصار

خواجه داشتمند و متدين و متشعر قاجار فرمان داد که عده‌های از اصطبیل بیایند. " (۵۵) و اصطبیان آمدنند و جوان رشید خاندان زند را در مقابل خواجه، قاجار و دیگران مورد تجاوز فرار دادند و " تمام کسانیکه این قسمت از سرگذشت لطفعلی خان زند را نقل کرده‌اند متفق القول هستند که آنچه سبب شد خواجه، قاجار در آن موقع رذالت نفس خود را آشکار نماید خواجه‌گی او بود. " (۵۶)

خواجه، قاجار یا به قولی دیگر اخته خان، راه‌های دیگری نیز برای فراموش کردن خواجه‌گی خود در پیش گرفته بود و تلاش می‌کرد تا این نقیصه را به خوبی جبران کند. از جمله می‌گویند که چون وی "... خواجه بود، به امور جنسی توجه نمی‌کرد، ولی به بول و چواههات دلبستگی فراوان داشت. او صندوقچهای سر به مهر داشت که می‌باشد هر شب رزوی رختخواب خان بگذارند. شیعماشنه خان با صندوقچه بدرازا کشید، هادی خان از گوشش پرده نظری به درون اطاق می‌اندازد، معلوم می‌شود که صندوقچه، محتوى جواهر پیاده است که آقا محمد خان روی لحاف ریخته و صورت خودش را به آن می‌ساید. هر آسان کنار می‌رود و چون آقا محمد خان آواز می‌دهد، قدری تامل می‌کند و سراسیمه به اطاق می‌دود و چنان وانمود می‌کند که خواب بوده است. " (۵۷)

این سخن واقعیت دارد که هیچ کدام از مورخان دوره^۱ قاجار موضوع خواجه بودن سریسله این خاندان را در نوشته‌ها و تواریخ به میان نکشیده‌اند، چون در همان دوره، شاعران نیز جرات چنین کاری را نداشتند و ناچار بودند در اشعار مدحیه^۲ خود وی را به عنوان مردی سالم و توانا یاد کنند. چنانکه آقا محمد خان خود متوجه این اغراق‌گویی‌ها و دروغ پردازی‌ها بوده و از چنین اعمالی رنج می‌برده است و شعرای دربار "... در هر نوبت به جای صله و تشریف جز چوب و گنک و پرسکودمنی نمی‌خورد همانند و ناگزیر کار مدح و ثنا محظل می‌ماند و ناجار به طاق یا جفت و شیر یا خط و خیر و شر و قرعه^۳ متولی می‌شندند تا قرعه فال به نام پیرمردی می‌افتد و برخلاف دیگران اقدام به سرودن شعر می‌کند و این ریاضی هجو را می‌گوید:

به عقل ترا که وصف عالیست کنم نه فهم ترا که حرف حالمت کنم
نه ریش ترا که ریش خندت سازم نه خایه ترا که خایه مالیست کنم
و پس از اینکه می‌خواند، همه فکر می‌کنند که با این کار سر خود را به باد داده است، اما لبخندی بر لبان آقا محمد خان می‌آید و دنبال آن فرمان می‌دهد صله و انتقامی به گوینده بدھند و می‌گوید: حرف اکر بود همین بود که این شاعر زد. اکر تعریف نکرد مسخه‌ام هم نکرد. خود

۵۵ - خواجه، تاجدار، پیشین، ص ۲۶۶

۵۶ - همان.

۵۷ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۵، به نقل از خاطرات و خطرات مهدیقلی خان هدایت، ص ۲۸

من بهتر از هر کس معايب ظاهر و باطن خود را می‌شناسم و وقتی که می‌دیدم پیشینیان با تعریف و توصیف بیجا در مورد عقل و شور و حسن و جمال و فضل و کمال و سخاوت و شجاعتی که نداشتمام تا چه حد دستم انداخته‌اند و رسخندم می‌کنند ناراحت می‌شدم، و وقتی این شاعر حقیقت‌گویی کرد خوشحال شدم . " (۵۸)

گوجه آقا محمد خان از زن در دوران سلطنتش بهره‌ای نبرد، اما در عوض جانشین وی، از همان زمان ولی‌عهدی میل شدیدی به زنان پیدا کرد و در زنبورگی و داشتن حرم‌سراشی وسیع نامی همیشه به یاد ماندنی در میان پادشاهان این سلسله به جا گذاشت .

گوشه‌هایی از صفات فتحعلی شاه

فتحعلی شاه، برادرزاده آقا محمد خان قاجار و جانشین وی را همهٔ مورخان مودی عیاش و زنبوره معرفی کرده‌اند؛ داشتن زنان متعدد و فرزندان بسیار، مشکلات بزرگی را در راه اداره امور مملکت پیش پای او گذاشته بود، اما با اینحال همیشه طالب زن بود و عطشی سیری ناپذیر داشت . در زمان سلطنت این پادشاه، و حتی دیگر پادشاهان این سلسله مقام زن تا پائین ترین حد تصور و امکان نزول کرد و ارزش او در این دوره از تاریخ کشور آنقدر نعمان یافت که حتی در برخی موارد از یک خلال دندان هم که معمولاً "بعد از مصرف دور افکنده می‌شود بی مقدارتر شد، از جمله خصایص فتحعلی شاه این بود که زن را فقط یک لعبت و بازیچه می‌دانست که وسیله تعیش و خوشگذرانی به حساب می‌آید، و به حقیقت در این زمان، دومین شاه قاجار بزرگترین عامل و مشوق تخفیف زن ایرانی بود .

تمام هم و غم جانشین خواجه قاجار فقط مصروف نظم و نظام دادن به حرم‌سراخ خود بود و از بام به اندیشه شام که کدامین زن‌ها را شبانگاه به بستر خود فرا خواند، واقعاً "اگر اداره مملکت نیز در زمان فتحعلی شاه قاجار مانند حرم‌سراشی نظم و ترتیب و مدیریت خاصی داشت هرگز نابسامانی‌ها و هرج و مرچ‌ها تا آن حد بروز نمی‌کرد .

در زمان او "... هر کدام از فرزندانش که حکومت و فرمانروایی قسمی از کشور را داشتند برای خود مستقل بودند و در موارد نزوم، علاوه بر آنکه هیچ‌گونه کمکی به پدر تاجدار خود و برادرشان عباس میرزا نایاب‌السلطنه نمی‌نudند، حتی از کارشکنی و موشکشی هم مضايقه نداشتند . " (۵۹) فتحعلی شاه در عین زنبورگی فردی خودخواه، پول‌دوست و بسیار خسیس بود و "... بهترین

معرف روحیات او این است که خویشتن را مردی بسیار زیبا و جالبترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می‌دانسته است (۶۰) و بهترین سندی که از این دعاوی بجا گذاشته این است که در اواخر زندگی خود به میرزا تقی علی‌آبادی ملقب به صاحب‌دیوان و مخلص به صاحب که از شاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و در اواخر پادشاهیش منصب صاحب‌دیوانی یعنی به اصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله‌ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد و او هم رساله‌کوچکی با انشای پر تکلف معمول آن زمان نوشته که شما ایل خاقان نام گذاشته و در همان زمان نسخه‌های متعدد به خط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته و تذهیب کردند، دیگر از معایب اساسی کار او در پادشاهی و سیاست این بوده که گویا در مدت عمر بیش از دو هزار زن گرفته و در هر صورت ۱۵۸ تن از آنها را در کتاب‌ها نام برده‌اند و از این زنان ۲۶۲ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنها در حیات وی مردند و ۱۰۳ تن پس از مرگ او زنده بودند که ۵۷ تن پسر و ۴۶ تن دختر باشد. زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکان و گرجی و کرد و ترک و چرک و جزان بوده‌اند و قهراً فرزندانشان که از نژادها و مادرهای مختلف بوده و حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشته‌اند، هیچگونه الفت و انس و پیگانگی نمی‌توانسته‌اند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده و در دربار وی همواره بر سر ولی‌عهدی در میان پسرانش آتش اختلاف به اندازه‌ای زیاده‌ی زیاده‌ی زده که سراسر مملکت در این آتش می‌سوخته و دو دسته مخالف یکی به روس و دیگری به انگلیس متول می‌شده و قهراً "این دیشه‌ها و فتنه‌ها عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشته است". (۶۱)

مخارج دولت و دربار در عهد فتحعلی شاه به نحو وحشتناکی رو به افزایش گذشت، زیرا بودجهٔ مملکت صرف زنان حرم‌را و مقری چاکران درباری می‌شد. "شاه قاجار که در زیر فشار کسر بودجه و مخارج سریام آور حرم‌سای خویش عاجز مانده بود، مجبور شد بتدریج کسری درآمد عمومی مملکت را با گرفتن رشوه به عنایوین مختلف از قبیل تقدیمی، پیشکشی، مداخل، سیورسات، عایدی و غیره تأمین نماید و روز بروز دامنه این نوع درآمدها را توسعه دهد. (۶۲)

هیچکس قدمی در راه اصلاح وضع موجود برنمی‌داشت و به غیر از عباس‌میرزا، همه فرزندان و نزدیکان شاه، جز به خوردن و آشامیدن و عیاشی و ولخرجی عادت نکرده بودند و هیچکدام کوچکترین خدمتی حتی به پدر پادشاه خویش نمی‌کردند، و هنری از خود نداشتند. تنها "... شاهزاده بهاء‌الدوله پسر فتحعلی شاه هنری که به خرج داد این بود که رساله بخیه را در

۶۰ - می‌گویند او خالی در زیر چانه داشت که دیده نمی‌شد، ولی به نقاش دربار اصرار می‌ورزید که آن را بر روی گونه‌اش بکشد.

۶۱ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، سعید شفیعی، ج ۱، ص ۷۶

۶۲ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۷

باب قوه باه نوشت. "(۶۳)

پادشاهی بازنان و فرزندان بسیار

شهرت خاص دومین شاه قاجار نه بخاطر ملکتداری، بلکه به علت عیاشی و پولپرستی و کثیرت زنان و فرزندان، وضع آشفته دریار و حرکات ساده‌لوحانه اوست، به روایت روضةالصفا "... از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی الی الان که یکهزار و دویست و هفتاد هجری است در هیچ تاریخی به نظر نرسیده که کثرت اولاد هیچ سلطانی بدین تعداد بوده باشد، چه که از بدو شباب تا ختم شبی، ۲۶۰ اولاد ذکور و اناث از آن شاهنشاه جمجمه بوجود آنده و مساوی ۱۵۹ نفر در ایام حیات آن زیبدۀ ممکنات متدرجاً "وفات جسته‌اند". "(۶۴)

به اعتقاد نویسنده روضةالصفا در قسمت دیگری از کتاب "... از زمان باستان تا این روزگار هیچ سلطانی را این کثرت ازدواج و عدت اولاد و احفاد اتفاق نیافتداد است، زیرا که عدد زنان معینه مستمره چهارصد بوده و تعداد اولاد از عشایر و نبایر و اسپاط‌ایکنون که سال یکهزار و دویست و هفتاد رفته، غیر آنچه به مرور وفات یافته‌اند چهار هزار کس موجودند. "(۶۵) تاریخ عضدی نیز به بیان آمار و ارقامی در مورد پسران و دختران فتحعلی شاه پرداخته و می‌نویسد: "... عمر خاقان مرحوم به هفتاد نرسید. سلطنت ایشان قریب چهل سال امتداد یافت. پسر و دختر خودش زمان رحلت خاقان مرحوم یکصد نفر بودند و با آنکه زیاده بر دویست تن از اولاد امجادش در زمان حیات آن حضرت وفات یافته‌اند. بعد از آنکه به سرای رضوان رحلت فرمود، قریب هفتصد نفر پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده داشت. زن‌های دائم و منقطعه آن حضرت که سر بر بستر خاقانی گذاردۀ بودند، از نجها و غیره گویا از پانصد زیاده باشند، هر چند سپهر در تاریخ قاجاریه تا هزار نفر به تخمین نوشته است. "(۶۶) بهر صورت، تا جایی که اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد، همه گواه بر این است که فتحعلی شاه قاجار خانواده‌ای تشکیل داده است که در تاریخ هیچ کشوری در هیچ زمانی مانند آن را نمی‌توان یافت.

سعید نقیس در تاریخ اجتماعی و سیاسی خود، از قول سپهر، صاحب ناسخ التواریخ که در جوانی معاصر فتحعلی شاه بوده می‌نویسد: "از روزی که پادشاه به حد رشد و بلوغ رسید و با زنان

۶۳- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۴۶۸

۶۴- روضةالصفا، تصنیف مرحوم رضا قلی خان متخلص به هدایت، ج ۱۵، ص ۹۹ به اختصار.

۶۵- همان، ص ۱۵۳

۶۶- تاریخ عضدی، پیشین، ص ۱۶۷

ضاجعت (۶۷) توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که به جهان دیگر شناخت از چهل و هفت سال افزون نبود. درین مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده به عرصه شهد خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او بیست و یکسال سهری شده، اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید. لکن راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند، و نبیره^۱ فرزندان را که نسبت به آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد، بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند بر نگارد. هماناً دویست و شصت تن پسر و دختر بی‌واسطه، از پشت پادشاه بادید آمد و یکمدوپنجه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردمند و یکصد و یک تن مختلف ماندند. ازین جمله پنجه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بجای ماند و این جمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود تن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن به جای بود و از این جمله چهل و هفت تن دختر بود. پس معلوم شد که هنگام بیرون رفتن ازین جهان آن پادشاه را هفتاد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت.^۲ (۶۸) و بهمین خاطر، همیشه چند دستگاه و نتفاق‌ها در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار حاکم بود و اختلاف‌های خانوادگی، یکی از دشواریهای بزرگ این پادشاه به حساب می‌آید.

سنبل باجی یا فاطمه خانم راهبری

زمانیکه لطفعلی خان در اطراف کرمان بود، به دستور خواجه قاجار، باباخان آنروزی و فتحعلی شاه بعدی، در سال ۱۲۰۷ هجری مأموریت یافت تا از شمال غربی کرمان بطرف این شهر حرکت کند. باباخان در این لشکرکشی نوانست گروهی از یاران و هواخواهان لطفعلی خان را دستگیر و به تهران بفرستد. در این پورش، خلاف استقبال روسای طوایف، قلعه‌ای به نام راهبر در به روی باباخان نگشود و مردم آن همچنان به مقاومت ایستادند. "...، باباخان شنیده بود که دختران راهبری در کرمان به زیبائی معروفند، از طرفی مدتی بود که در کوهستان‌ها و بیابان‌های کرمان به نبرد پرداخته و جز صدای طبل و شیبور و نتفگ و بوی باروت نشنیده بود، در اینجا احتیاج خود را به سرگرمی تازه‌ای به اطرافیان محروم خود بیان داشت. روز فتح قلعه، سربازان به غارت خانه‌ها پرداختند، مردم تا ممکن بود زن و فرزند و اثنایه سبک وزن سنگین قیمت خود را برداشته و هر که پایی و خری

۶۷ - (به ضم ميم و فتح جيم و عن) همبستر شدن، با هم خوابیدن، هم خوابگي، فرهنگ عميد، ص ۶۹۴

۶۸ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، پیشین، ج ۲، ص ۲

داشت، به حیلت بگیرخت فقط عده‌ی باقی ماندند که امکان فوار برای آنها نبود. اطرافیان باباخان در جستجوی دختری زیبا بودند که شایستگی همخواهی او را داشته باشد، و درین وقت به فاطمه خانم دختر معصوم و خردسالی که پدرش عسکر نام داشت و کفشدوز آن قریه بود برخوردند. (۶۹) دختر سیماشی نجیب و معصوم ولی رنگی پریده داشت و بسیار لاغر بود، اما چشمان درشت و جذاب و بالاتر از آن سادگی و پاکی دهاتی که در نهادش بود، علاوه بر آن شور و شب باباخان که او را تحت فشار گذاشته بود! موجب شد که دختر مورد پسند قرار گیرد. دختر را به چادر مخصوص بردند و پرسنارانی بر او گماشتند، اما در همان روزهای اول متوجه شدند که دختر خردسال بیمار و کم خون است و برای همبستری شاهزاده آماده نیست. در واقع عوارض مالاریا در وجود او بود فاطمه خانم تحت معالجه قرار گرفت و همه جا همراه اردو بود، اطبله برو طبق اصول ایندامی خود، نان بی نمک و جوشانده بست بید می‌دادند و تجویزهای دیگر می‌کردند تا سلامت خود را بازیابد.

باباخان نزدیک به چهار سال امکان زفاف برایش دست نداد. دختر جوان در این مدت رنگ و رویی تازه یافته، گونه‌هایش گلگون و برجسته، اندامش مقتناسب و بدنیش گرم و لطیف شده بود و تعلیمات خواجه‌سرایان و همراهان، او را فتنان ترویزیاتر ساخته بود. اواخر ماه ذی‌حجه نزدیک می‌شد و تا محروم فاصله زیادی نبود و باباخان اصرار داشت که هر چه زودتر قبل از روزهای عزا مراسم زفاف برگزار شود، و بالاخره شیی از او ایام محروم را برای عروس انتخاب کردند. اوایل شب بود و هنوز انگشتان باباخان از زلف پر چین فاطمه خانم جدا نشده بود که در حجله کوتفته شد. این کار بسیار بیجا و خشکین کننده بود، زیرا در این شب اگر ماه هم حلقة به در می‌کوفت می‌باشد او را جواب نکند. ولی معلوم بود که مطلب مهمی است، فاصله‌ی تیزپا به شیراز آمد و خبر قتل آقا محمد خان را که در قلعه شوشی در شب شنبه ۲۱ ذی‌حجه ۱۲۱ صورت گرفته بود آورد بود. البته این خبر خیلی خصوصی گفته شد، و کسی دیگر تا چند روز اطلاع نیافت. باباخان شنیدن این خبر را در شب زفاف فاطمه خانم که نام او هم تغییر یافته و تبدیل به سنبل باجی شده بود، به فال نیک گرفت و بیشتر به این دخترکه از اسرای کرمان بود تمایل و علاقه پیدا کرد و طولی نکشید که باباخان به تهران آمد و به تخت نشست. (۷۰) سنبل باجی از زنان مورد توجه فتحعلی شاه بود، و آنچنان در دل سلطان جای داشت که نه تنها در امور داخلی مملکت و سیاست نیز دخالت داشت.

۶۹ - باستانی پاریزی در صفحه ۷۱۲ کتاب تاریخ کرمان (سالاریه) تالیف احمد علی خان وزیری در توضیحات و اضافات نیز با اشاره به همین ماجرا می‌نویسد که گویا عسکر کور بوده که نگریخته و دخترش هم ناچار در کنار پدر مانده است. ناسخ التواریخ این زن را زوجه چهلم فتحعلی شاه می‌داند.

۷۰ - خاتون هفت قلعه، پیشین، ص ۱۳۷ به بعد.

زوجه‌های مورد احترام فتحعلی شاه

علاوه بر سنبل باجی که از او یاد شد، در تاریخ عضدی به درجات و اهمیت زوجه‌های فتحعلی شاه اشاراتی رفته است. به نوشته شاهزاده عضدالدوله، زنانی که بیشتر ارج و احترامی داشتند "از خانواده سلطنت و سایر شعبه‌های قاجاریه و بزرگ‌زادگان معتبر ایران [بودند] که تعدادشان به چهل یا بیشتر می‌رسید و از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند. این طبقه هر روز یک ساعت آنچنانکه در سلام رسمی شرکت کنند بحضور پادشاه می‌رسیدند. قاجاریه یک سمت می‌ایستادند و بقیه در صف دیگر به ترتیب شئونات پدر خود قرار می‌گرفتند. آسیه خانم مادر نایاب‌السلطنه عباس‌میرزا زن معقوده دائمی حضرت خاقان بسیار مورد احترام بود و در سر صف قاجاریه قرار می‌گرفت. بدرازنساء خانم که نمی‌پذیرفت زیر دست او بایستد عاقبت تن به جدائی و طلاق داد، اما با تمام این قهر و نازها و منازعه‌ها نتوانست بر آسیه خانم، مقدم بایستد. این بار یافتن‌های هر روزه نا سال دهم سلطنت فتحعلی‌شاه پرقرار بود، اما به سبب وفات مهد علیای بزرگ مادر حضرت خاقان، و متفرق شدن بعضی از زوجه‌ها، از اعتبار افتاد و متروک شد.

فتحعلی شاه را عادت بر این بود که در حرمخانه همیشه یکی از زنان پشت او را مالید. هو گاه تاج‌الدوله وارد مجلس می‌شد، خانوی که به مشت و مال دادن شاه مشغول بود برمی‌خاست و نسبت به او ادای احترام می‌کرد و جای خود را به وی می‌داد. اما خود همین تاج‌الدوله هر زمان که آغا باجی یا آغا بیگم دختر ابراهیم خان شیشه‌ای به حرمخانه می‌آمد، با کمال اعتبار و جوانی که داشت، هنگام ورود این پهلوان محترمه برمی‌خاست تا آغا باجی بشنید و او نیز دست تاج‌الدوله را می‌کرفت و به مهریانی-تمام در پهلوی دیگر پادشاه می‌نشانید. آغا باجی دختر ابراهیم خان با تجمل بسیار بخانه فتحعلی شاه آمد، اما هیچگاه مورد تعاملی اول قرار نگرفت، و شب زفاف هم قبل از صبح، فتحعلی شاه بدون نزدیکی از اطاق بیرون آمد و اظهار داشت که دختر ابراهیم خان بمنظیر مثل مار آمد. آغا باجی تا آخر هعینطور باکره ماند. از جمله کسانی که از طبقه اول مورد مهر و محبت شاه قرار داشتند عبارت بودند از دختر امامقلی خان افسار بنام بیگم خانم، و نوش‌آفرین خانم دختر بدر خان زند. از این طبقه زنان دیگری آنچنان مورد لطف نبودند مگر اینکه محض جلب اطمینان ایل و عشیره آنها، مورد احترام قرار می‌گرفتند. برخی از زنان، خارج از حرمخانه برای خود دستگاهی داشتند که از جمله آنها آغا باجی و تاج‌الدوله بودند.

تاج‌الدوله تحت تعلیم میرزا عبدالوهاب نشاط، صاحب خط و کمال بود و در عرایض خاقانی مسامین خوبی می‌نوشت. تاج‌الدوله از زنان صیفه‌ای شاه بود. به نوشته شاهزاده عضدالدوله، تخت طاووس را که تخت مرضع و مشهوری است، ابتدا تخت خورشید می‌گفتند، اما در شب عروسی شاه با تاج‌الدوله، شجاع‌السلطنه مرحوم در حکومت تهران که مامور تدارک جشن بود، به عمارت

خاقانی رفت و تخت مزبور را برای خوابگاه خاقان مرحوم زند و از آن شب به اسم آن مرحومه موسوم و به تخت طاووس مشهور شد. "(۲۱) باید اضافه شود که تاج‌الدوله ملقب به طاووس خانم از مردم اصفهان بود که از جمله سوگلی‌های فتحعلی شاه بشمار می‌رفت.

در مورد تخت طاووس دکتر فووریه پژنک ناصرالدین شاه مطلبی جز آنچه که یاد شد، در کتاب خود نوشته است. وی ضمن توصیف تخت طاووس در قصتنی از مطالب آورده است که: "بالای آن متکابی است که روی آن قرص آفتابی به صورت آئینه مستدیری قرار گرفته، و از یک قطعه الماسی که در میان آن نهاده‌اند اشمعای به اطراف می‌تابد. در دو طرف این آفتاب صورت دومرغی است روپروری هم که درست نمی‌توان گفت از چه جنسند، مردم می‌گویند طاووسند، و علت اینکه تخت را هم طاووس نامیده‌اند همین است ... "(۲۲)

آداب خوابگاه فتحعلی شاه

همانگونه که تمامی حرم‌را، برخلاف مملکت، دارای سازمانی منظم بود، خوابگاه شاه نیز تشکیلات ویژه‌ای مرکب از ماموران و خدمه داشت که هر کدام وظیفه معلوم و مشخصی را به عهده گرفته بودند. یکی از زوجات فتحعلی شاه به نام بیگم جان خانم (۲۳) از اهالی قزوین، مامور گشتردن رختخواب و لوازم راحت حضرت خاقان بود. زنانی را هم که می‌باشد به خوابگاه سلطان می‌آمدند او خبر می‌کرد، به این ترتیب که بیگم جان خانم قبل از صرف شام در یک تماش کوتاه، از میل و نظر فتحعلی شاه مطلع می‌شد و فوراً به وسیله خواجه‌باشی‌ها و کنیزان مخصوص، آنها را آگاه می‌ساخت. تمام زن‌های حرم‌را بدون استثناء در این پیکایعت با پیکایعت و نیمه لحظات پر هیجان و بر اضطرابی را سپری می‌کردند. همه چشم به راه رسیدن خواجه‌باشی بودند و در تالارخانه خود، آراسته و پیراسته و جواهر آویخته و عطر زده می‌نشستند و در خانه را بازی‌گذاشتند ولاله‌ها و مردنگی‌ها (۲۴) را روش می‌کردند، و در حالیکه کنیزان در حیاط آب‌پاشی می‌کردند و با آفتابه گلدان‌ها را آب می‌دادند، دیده به راه داشتند که چه زمانی خواجه‌باشی برسد، وقتی خواجه به حرم‌را می‌آمد شور و غلبلای برمی‌خاست، کنیزانها می‌رختند و خانمی را که فتحعلی شاه مطلبیده

۲۱ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۱۹ به اختصار

۲۲ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۲۳

۲۳ - از پسران شاه، رکن‌الدوله، امان‌الله میرزا، و سلطان ابراهیم میرزا را او بدنبال آورد.

۲۴ - (به فتح میم و دال) فانوس بزرگ و شیشه‌ای که سر و ته آن باز است و شمع یا چراغ توی آن می‌گذارند، فرهنگ عصید، صفحه ۹۴۶

بود می‌آراستند، به او عطر و عنبر می‌زدند، و او که از شوق بر پای خویش بند نبود آماده رفتن می‌شد. اما در این موقع خدا می‌داند در خانه‌های اطراف که سایر خانم‌های حرم انتظارشان به ناکامی گراشیده بود چه غمی حکم‌فرمایی می‌کرد. دیگران فوراً چراغ‌ها را خاموش می‌کردند تا خانم غمین و افسرده و دل‌شکسته، که شاه او را نطلبیده بتواند بخواهد و با اعصاب ناراحت خویش بجنگد. بیگم جان خانم قبیل از ورود به اطاق خواب، یک یک زن‌ها را بازدید می‌کرد. از پنهانی ترین اعضا بدنشان بازدید بعمل می‌آورد تا میادا کثیف یا دچار عادت ماهیانه شده باشند. همچنین لباس‌هایشان را نیز به دقیق می‌دید که سوزن و سنجاق نداشته باشد، و بدین آنها را می‌بینید که بتوی عرق و یا بتوی ناخوشایند عطر تند ندهد. بیگم جان خانم در مورد آرایش آنها اظهار نظر می‌کرد و خودش نزد فتحعلی شاه و بدرورن اطاق می‌رفت تا اینکه دستور ورود داده شود، تازه در این موقع نیز یک یک و به نوبه وارد می‌شدند. شاه با ایشان ساعتی را به شوخی و خنده و تفریح سپری می‌کرد و از حال بچه‌هایشان می‌پرسید. زن‌ها که از بخت خویش موقیت استثنای یافته بودند از شاه چیزی‌هایی می‌خواستند و با شفاعت گناهکاران را می‌کردند. عفو بسیاری از جنایتکاران و گناهکاران و امرایی را که مورد غصب قرار گرفته بودند همین زن‌های کشیخ خوابگاه می‌توانستند شبانه بگیرند.

ساعت شوخي و تفریح که سپری می‌شد، بیگم جان خانم بستر بزرگی را که حتی ده نفر می‌توانستند در آن بخوابند آماده کرده بود. شاه در میان می‌خوابید و زن‌ها به ترتیب ارزش و اهمیت، در طرفین و حتی در پائین پای او قرار می‌گرفتند. یکی از آنها که پشت فتحعلی شاه قرار می‌گرفت فقط وظیفه داشت که وقتی شاه غلتید و پشتش به طرف او قرار گرفت عضلات و پوست بدنش را نوازش کند و بغل بگیرد و ببوسد و چون از این دنده به آن دنده می‌غلتید، دیگری همین کار را می‌کرد. طبیعی است که زن‌ها در حضور هزووهای خویش مورد لطف قرار می‌گرفتند.

شاهزاده عضدالدوله در تاریخ عضدی از آداب خوابگاه شاه چنین یاد می‌کند که "... علاوه بر دو نفر مامور بغل گردن شاه، دو نفر هم به نوبت پای شاه را می‌مالیدند. یک نفر هم قمه و نقل می‌گفت. یک نفر هم برای خدمت بیرون رفتن ادجام فرامایشات در همان اطاق بسر می‌برد. زن‌های کشیک سه دسته بودند که از میان خادمان حرم برای این خدمت انتخاب شده بودند. زحمتشان زیاد بود. تمام در تحت حکم و دستور العمل بیگم جان خانم ...".

در حقیقت خدمات شخصی خاقان با بیگم جان خانم و فاطمه خانم مشهور به سنبل باجي، و ننه خانم مشهوره به حاجیه استاد بود و این سه نفر هم به حسب احترام و شئونات در عرض یکدیگر بودند. در میان زن‌های کشیک سه نفر سرکشیک بودند. اول بیگم خانم، دوم مهرنسا خانم، و سوم نوش‌آفرین خانم. ننه خانم بارفروشی ملقبه به مهد علیها، گل‌پیرهن خانم و ملک‌سلطان خانم نیز از اهل کشیک هستند. این چند نفر زنانی بودند که در رختخواب می‌خوابیدند. شاه بروز خانم قراچه داغی، نازک بدن خانم قراباغی، و زاغی اصفهانی نقال بودند. شش نفر هم برای

مالیدن پای حضرت خاقان و سه نفر برای رجوع خدمات که اسفهان ایاغچی گفته می‌شد که تمام هیجده نفر و منقش به سه کشیک بودند و شبهای بر حسب اخبار بیگم جان خاتم در اطاق خوابگاه سلطنت حاضر می‌شدند. (۲۵)

شب فتحعلی شاه به این ترتیب سپری می‌شد، اما بسیار اتفاق می‌افتد که نیمه شب فتحعلی شاه بیگم جان خاتم را فرا می‌خواند و دستور تعویض زنها را می‌داد. در این موقع آن شش نفر می‌باشد به سرعت خوابگاه را ترک کنند و بروند و بیگم جان خاتم، شش نفر دیگر را به درون خوابگاه بفرستد، بسیار اتفاق افتاده بود که حتی هیجده نفر از همسران شاه در یک شب به خوابگاه رفته بودند، خوابگاه فتحعلی شاه، خوابگاه نمونه‌ای بود، زن در نظر فتحعلی شاه، صرفًاً یک لعبت بود، یک بازیچه سرگرم کننده بود، و عامل مناسبی برای برانگیختن نوعی هیجان که او بیشتر از هیجانات دیگر به آن علاقه و توجه داشت.

دستگاه طرب

صاحب روضةالصفا می‌گوید؛ فتحعلی شاه "... بعضی از شبهای که به تنشیط مزاج و تغیریح دماغ از مشاغل ملکی می‌آسود چهل تن از نسوان صبیحه و حوران ملیحه با لباس‌های رنگین و طرحهای مشکین در مجلسی خاص مهیا و آماده بودی، چنگ و رباب و بربط و نای ایشان بر چرخ، زهره را به رقص آوردی و در خاک، نکیسا را به وجود برانگیختی، باربد و بامشاد از نعمات قوالان خوش‌الحان حسد بردنی و سرکت و سرکش از غمزات ساقیان مهوش در آذربایجان ساختندی..." (۲۶)

شاهزاده عضدالدوله نیز در کتاب خود به طور مفصل تری از اهل طرب دربار فتحعلی شاه یاد کرده و ظایف آنان را جداً جداً بیان نموده است. صاحب تاریخ عضدی می‌نویسد: "... استاد مینا که زن مصطفی خان عمو و شاگرد مهراب ارمی اصفهانی بود، با استاد زهره که زوجه جعفرقلی خان عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی بود، و هر یک از آن دو زن در علم موسیقی بی نظیر و مهراب و رستم، استادان آنها از معارف اهل این فن و برآقامحمد رضا و رجبعلی خان و جلال‌النجی خان مذکیان آن عصر سمت استادی داشتند، زوجه حضرت خاقانی نبودند، ولی خاقان مذکور آنها را به خانه خود آورده بودند. مقری و مواجب و همه اسباب تجمل به جهت آنها مقرر بود. تمام بازیگرها که به حسب تعداد، البته پنجاه بل متجاوز بودند، سپرده به این دو استاد و در حقیقت دو دسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سفتار و کمانچه و سنتورزن و چینی زن و ضرب گیر

۷۵ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۲۵ به بعد به اختصار

۷۶ - روضةالصفا، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۵

و خواننده و رقصان دو قسمت بودند، نصف آن دسته استاد مینا، و نصف دیگر دسته استاد زهره خواننده می‌شدند. این دو دسته هم پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند، بلکه در میان حرمخانه ضرب المثل بودند. اگر خصوصی در میان دونفر می‌دیدند، می‌گفتند مثل دسته استاد مینا و استاد زهره منازعه می‌نمایند. دسته استاد مینا سپرده به گل بخت خانم و دسته استاد زهره سپرده به کوچک خانم بود. عمارت و مسکن و چیره و مواجب و نوکر و خواجه برای بازیگران، حتی اسب‌سواری و طویله و امیرآخور و جلدوارشان از اهل حرمخانه خارج بود، کوچک خانم و گل بخت خانم در اداره خودستان همان سلط خازن‌الدوله را نسبت به سایرین داشتند. (۷۷) مبلغ کلی در سال مواجب و مخارج بازیگرها و بازیگرخانه بود، هر وقت احضار می‌شدند، احدي از اهل حرمخانه ذخواسته حق حضور نداشتند. اکثر اوقات، باغ فرق می‌شد و بازیگران آنجا می‌رفتند، یا در اطاق بزرگ طنابی این مجلس فراهم می‌آمد. تمام رقصانها یک قبای اشرفي که هزار عدد با جاقلی بر آن دوخته شده بود، داشتند، کمرها و عرقچین‌ها تمام جواهر، با گلوپنداهای خوب و گوشواره‌های ممتاز، لباس رقصان این بود. سایر اهل طرب و بازیگرخانه مثل سایر اهل حرم جواهر بسیار خوب داشتند. در مجلس هم دو سمت می‌نشتند. استاد زهره و استاد مینا سرت صفت بودند، گل بخت خانم و کوچک خانم در حضور ایستاده بودند. نسبت به هر یک از بازیگران اکثر اتفاقات می‌شد به دست آنها و به توسط آنها بود. اگر عرض داشتند آنها عرض می‌کردند. در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگرها سوار می‌شدند و سر سواری می‌زدند و می‌خوانندند. رقامرها اسب می‌ناختند. ولی معهداً هر یک از دو دسته در یک خیابان حرکت می‌کردند. می‌گویند بازیگران هر وقت می‌خواستند از عمارت خودشان حرکت کنند، هاف و هوی آنها در عمارت‌های مجاوره بلکه در جایی که دو حیاط فاصله بود قسمی بلند می‌شد که قطع می‌نمودند پادشاه بازیگرها را احضار نموده. معلوم است پنجاه نفر خانم که افلا "پنجاه کنیز" هم داشتند؛ یکصد زن همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه وجه قیل و قال خواهند داشت. خواجه‌هایی که برای خدمت آنها معین شده بودند پیش رو می‌افتادند. کنیزها پشت سر می‌رفتند. غالباً چالمه‌هایی که تنگه‌های شراب و جام‌های طلا و نقره در آن بود به دوش برمی‌داشتند این وضع تا مدتی خیلی آراسته و پیراسته بود. کم کم بعضی از آنها که مادر شاهزاده شدند از حیاط بازیگرها بیرون می‌آمدند. بعضی را حضرت خاقان مطلقه نموده به امرای دربار تزویج فرمودند. اکثری از شوهران آنها خیلی معتبر بودند. مثل ذوالفقارخان سردار، عیسی خان سردار و غیره. در اواخر دولت آن وضع به آن ترتیب باقی نمانده بود. (۷۸)

۷۷ - گل بدن باجی که از کنیزان مهد علیا بود رتبه خازن‌الدوله داشت و از اختیارات و قدرت وسیعی برخودار بود.

۷۸ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۲۸ به بعد.

گاه که شاه سر حال بود لطف و توجهی نیز به اطرافیان خود می‌کرد و از اهل طرب مامور می‌ساخت تا سرداران و امیران او را نیز از هنر خویش بهره‌مند سازند. از جمله "... شیخ خاقان مرحوم یکی از خواجم‌سرايان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان که از سرداران و امیران مورد توجه دربار بود فرستادند. بعد از مراجعت آن خواجه پرسیدند که سردار چه می‌کرد. عرض کرد تنها نشسته و مشغول خوردن شراب بود. فرمودند چهار نفر از زنانی را که جزو عمله طرب هستند الان مطلعه کردم، با تمام جواهر آلاتی که دارند خودت پیش ذوالفقار خان ببرد بگو شاهنشاه فرمود روا نمی‌دارم بر تو بد بگذرد. حال که مشغول میگساري هستی، بنا بر مضمون اسی که صفتی نزنی می‌نخورد آب نه مرد کم از اسب و نه می‌کمتر از آب است این چهار زن مطرب به توبخشیده شد که اسباب و لوازم عیشت مهیا باشد." (۲۹)

سلطان حقی

سلطان حقی نیز از جالب‌ترین نکات زندگی شاهان قاجار است و آن "... وجهی بود که خاقان مرحوم هر وقت با یکی از حرم‌ها مصاجعت می‌فرمودند، برای زوجات و بنین و بنات سلطنت می‌فرستادند. دیگر که با امثال آن بود که اگر از پهراهن خاقان مرحوم هر گاه گرفت می‌شد، می‌فرمودند فلان کنیز قهقهه‌خانه ببرد به فلان شاهزاده بدهد و فلان مبلغ را بگیرد و آن را شاهزادگان می‌کشند که چرا بر بدن مبارک اذیت وارد آورده است. دیگر آنکه هر وقت موى زلف مبارک را می‌زندند، گاهی می‌فرمودند برای فلان زن از خادمان حرم یا شاهزاده خانم‌ها یا عروس‌های محترمه سلطنت ببرند. خادمان قهقهه‌خانه که آن را می‌برندند، مبلغی از این باب تعارف می‌گرفتند. اما این امتیاز بسیار کم داده می‌شد، زیرا که هر یک از خواتین که حضرت خاقان موى زلف خود را التفات می‌فرمود، مبلغی هم می‌داد که بروود جواهر نفیسه و قیمتی بخرد و آن موى را در آن جواهر نشانده بر سر خود نصب کند. فقره موی سر خیلی مایه، افتخار بود. هر که از آن موى مبارک بر سر خود زده بود، بیره‌گان تفاخرها به خرج می‌داد و برای خود امتیاز کلی داشت." (۸۰)

وضع اهل حرم بعد از فوت شاه

فتحعلی شاه بعد از ۳۸ سال سلطنت در ۱۹ جمادی‌الآخر سال ۱۲۵۰ هجری در اثر بیماری ذات‌الجنب در شهر اصفهان فوت کرد و جسدش را به مقبره‌ای که در شهر قم برای خود در جوار

۷۹ - همان، ص ۱۳۲

۸۰ - همان، ص ۹۵

حضرت معصومه آماده کرده بود نقل کرده و مدفون ساختند، بعد از فوت فتحعلی شاه تعدادی از اهل حرم به خاطر حفظ شوئنات خود از حرمخانه بیرون نرفتند "... خانم کوچک، طران خانم، بیکم خانم، خیرالنساء خانم، مهرنساء خانم، سنبل خانم، گل بدن خانم خازن الدوله، طاووس خانم، تاج الدوله، تنہ خانم ملقبه به استاد، تنہ خانم ملقبه به مهد علیا، شاه پرور خانم، هما خانم، گل پیرهن خانم، این اشخاص که از حرمخانه سلطنتی بیرون نرفتند بر حرمت آنها بقدر مرابتان افزوده شد و شاهنشاه خلد آرامگاه محمد شاه آنها را با خادمان حرم خود ابدا" فرقی نمی‌گذاشت و منتهای توجه ملوکانه را مبذول می‌داشت. لیکن آنها که از اندرون رفتند و در خارج، خانه و مغارتی گرفتند یا در خادمه پسرها و دخترهای خود شان مسکن نمودند، احترامشان بقدر طبقه نایابه که از مغارت سلطنت خارج نشدند نبود. آنها که شوهر اختیار گردند دیگر آن احترامی که باید داشته باشند از آنها مسلوب شد. ولی مواجب و جبره و مقری در حق همگی به فراخور احوالشان برقرار بود، از خادمان حرم خاقانی که گفته شد در خانواده سلطنت مانند و خارج نشدند مهنسا خانم در سال دوم سلطنت شاهنشاه غازی [محمد شاه] مجاورت کربلای معلی را اختیار و دو مرتبه به زیارت بیت الله مشرف شده در کربلا با احترام زیست نمود. خانه و کاروانسرا و دکاکین خریداری و احتمالی بسیار داشت و در همان سرزمین مبارک وفات یافت. تاج الدوله که پس از رحلت خاقان چند مکان در اصفهان، به خاطر حکومت پرسش در آنجا مکین شد به دعوت محمد شاه به تهران آمد و سپس در سال چهارم سلطنت شاه مبور [محمد شاه] به زیارت عتبات رفت و دو مرتبه به حج بیت الله مشرف شد و مجاورت نجف اشرف اختیار نموده، سال‌ها در نهایت احترام در آن سرزمین فیض آئین مجاور شد، مغارت خوب و بعضی املاک در نجف خرید و هم اکنون در دست اولاد اوست، مقبره او که در زمان حیات خود ساخته، در نجف اشرف معروف است. حاجیه استاد، جده ایلخانی هم در سال دهم سلطنت، مجاورت کربلا اختیار نموده با نهایت احترام در آنجا اقامت داشت و هم آنجا وفات یافت. و همچنین ملک سلطان خانم همشیره ظهیرالدوله و بعضی دیگر از خادمان حرمخانه حضرت خاقان مجاورت عتبات عالیات را اختیار گردند که از معارف نبودند. "(۸۱)

نام و برخی مشخصات تعدادی از زنان فتحعلی شاه

براساس فهرست ناسخ التواریخ و تکمیل آن بر مبنای تاریخ عضدی، لیستی از اسمی و مختصری از مشخصات زنان فتحعلی شاه بدست آمده است که به اعتراف محمد تقی سپهرکاشانی در ناسخ التواریخ، زوجات شاهنشاه ایران عجب نباشد که اگر کسی شمار کند با هزار تن راست آید.

بهر حال از صدھا زنی که زوجه فتحعلی شاه دانسته‌اند، تعدادی از اسمی آنان را برای آگاهی علاقمندان در اینجا می‌آوریم. با این توضیح که کلمات و اسمی به همان صورت که در منبع اصلی بوده در این قسمت آمده است.

- ۱- آرزو خانم از جماعت شاهسون زنگ.
- ۲- آسیده خانم از زنان معقوفه فتحعلی شاه. وی مادر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه است.
- ۳- آسیده خانم دختر محمد خان قاجار که پس از مرگ شورش مهدیقلی خان عمومی فتحعلی شاه بدستور آقا محمد خان در حباله نکاح فتحعلی شاه درآمد.
- ۴- آغا بیگم از زنان عقدی فتحعلی شاه که همچنان باکره ماند. وی به آغا حاجی شهرت داشت.
- ۵- آغا بیگم دختر صید مراد خان زند.
- ۶- آغا بیگم از اعقاب ملاطین صفوی.
- ۷- آلاکوز خانم از مردم بسطام.
- ۸- آهو خانم از ارامنه.
- ۹- بدرجهان خانم دختر محمد جعفرخان عرب حاکم بسطام.
- ۱۰- بدرالنسا خانم دختر حاج مصطفی قلی خان عمومی فتحعلی شاه.
- ۱۱- بنفشه بادام از ارامنه آذربایجان که در ناسخ التواریخ بنفشه بادام و در تاریخ عضدی نام وی نقیه بادام ذکر شده که باعتقاد دکتر عبدالحسین نوائی، نویسنده توضیحات تاریخ عضدی می‌باشد نقیه بادام به معنای بادام پوست کنده درست باشد.
- ۱۲- بی‌بی خانم دختر حاجی یوسف بازفروشی.
- ۱۳- بی‌بی دوچک خانم خواهر صادق خان بروجردی.
- ۱۴- بیکم خانم دختر امامقلی خان افشار.
- ۱۵- بیکم خانم دختر حاج یاوس تجریشی.
- ۱۶- بیکم خانم دختر صادق خان شقائی.
- ۱۷- بیکم خانم از مردم ورامین.
- ۱۸- بیکم خانم که در ناسخ التواریخ قمرنامه بیکم آمده و دختر حسینقلی خان افشار ارومی است.
- ۱۹- بیکم جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی.
- ۲۰- پریزاد خانم از مردم قزوین.
- ۲۱- پری شاه خانم از مردم گرجستان.

- از اهالی قم .
از مردم اصفهان .
از مردم اصفهان .
از ایل باجلان .
مشخصاتی از او در دست نیست ولی با جهان افروز خانم بعدی تفاوت دارد .
دختر صید نظر خان بیرانوند .
از قبایل تركمان .
از قبیله کوکلان تركمان .
از اهالی طالش .
از اقوام لزگی .
از مردم مازندران .
دختر لطفعلی بیگ اصفهانی .
دختر محمد علی خان زند فرزند کریم خان زند .
دختر محمد علی خان زند فرزند کریم خان زند (۸۲) .
دختر ابراهیم خان طالش .
از سادات مازندران .
این زن نیز از جماعت بنی اسرائیل .
دویک نام دارند .
دختر محمد خان عزالدینلو قاجار . وی بدت کنیز خود مسموم شد .
زیرا کنیزک به اصرار شوهر می خواست و خدیجه خانم موافقت نمی کرد .
خواهر ابوالقاسم خان تهرانی .
مسئول بقجه و آینه و شانه فتحعلی شاه .
از مردم گرجستان .
دختر مرتضی قلی خان عمومی فتحعلی شاه .
- ۲۲ - جان بیگم
۲۳ - جان جان خانم
۲۴ - خان جان خانم
۲۵ - جهان خانم
۲۶ - جهان افروز خانم
۲۷ - جهان افروز خانم
۲۸ - جواهر خانم
۲۹ - جیران خانم
۳۰ - حاجیه خانم
۳۱ - حسن ملک خانم
۳۲ - خاتون باجی
۳۳ - خاتون جان خانم
۳۴ - خاتون جان خانم
۳۵ - خانم جان خانم
۳۶ - خانم جانی خانم
۳۷ - خانم جانی خانم
۳۸ - خانم کوچک (ختانی خانم) دختر محمد تقی خان و نبیره کریم خان زند .
از جماعت بنی اسرائیل .
۴۱ - خدیجه خانم
۴۲ - خردہ خانم
۴۳ - خواجه باجی
۴۴ - خوش‌نما خانم
۴۵ - خیرالنساء خانم

۸۲ - بنظر می‌رسید این دو یعنی خاتون جان خانم و خانم جان خانم با هم خواهر باشند . حال چگونه دو خواهر به عقد پادشاه در آمده بودند ، بعید نیست که بعد از اطلاق یا مرگ یکی ، یا دیگری ازدواج کرده با شاید هر دوی آنها یک نفر باشد .

- دختر شاهrix شاه، پسر رضاقلی میرزا، پسر نادرشاه افشار.
که در تاریخ عضدی آی باجی ذکر شده و دختر مجنون خان پازوکی است.
از طایفه کرد بلباس.
- دختر ابوطالب بیک سنگسری.
از ارامنه.
- از مردم گرجستان.
از قبیلهٔ ترکمانان کوکلان.
- از مردم ارمنستان.
مامور مشت و مال فتحعلی شاه در حمام.
- از نقالان شبانه.
از قبایل ترکمان.
- از مردم گرجستان.
خواهر نصیرخان شیرکوهی رشتی.
- از ارامنه.
از مردم مازندران.
- دختر احمدخان مقدم بیکلربیگی مراغه.
خواهر علی خان بختیاری.
- از مردم مازندران.
از ارامنه.
- از مردم اصفهان.
از مردم دامغان.
- از مردم اصفهان.
از مردم گرجستان.
- دختر الدقلى خان قاجار دولو.
- از مردم اصفهان.
از مردم تهران.
- از ترکمانان.
از جماعت ترکمان.
- از مردم چرکس ملقب به باش آچق که در ناسخ التواریخ صنم خانم از
از جماعت عثمانلو ذکر شده است.
- ۴۶- خیرالنساء خانم
۴۷- خیرالنساء خانم
۴۸- خیرالنساء خانم
۴۹- خیرالنساء خانم
۵۰- خیرالنساء خانم
۵۱- دلارام خانم
۵۲- دل افروز خانم
۵۳- دل افروز خانم
۵۴- رعنا باجی
۵۵- زاغی اصفهانی
۵۶- زلیخا خانم
۵۷- زبیا چهر خانم
۵۸- زبیا چهر خانم
۵۹- زیبانظر خانم
۶۰- زینب باجی
۶۱- زینب خانم
۶۲- زینب خانم
۶۳- زینب خانم
۶۴- زینب خانم
۶۵- سارا خاتون
۶۶- سارا خاتون
۶۷- ستاره خانم
۶۸- سوناز خانم
۶۹- سلطان خانم
۷۰- سکینه خانم
۷۱- سکینه خانم
۷۲- سکینه خانم
۷۳- سکینه خانم
۷۴- سمن بر خانم

- از سادات کاشان.
از مردم گرجستان.
از قبیلهٔ فراچولو.
ملقب به سردار که در موسیقی دستی تمام داشت.
شیرازی بود و مهارت فراوان در موسیقی داشت.
دختر رمضان بیگ از مردم خمسمه (زنجان) .
از قبیلهٔ بزچلو.
گرجی بود.
گرجی بود و مادر آتابیکم خانم که در ناسخ التواریخ شاه فراز خانم آمده.
دختر استاد محمد رضای قارچی.
از مردم زنجان.
گرجی بود .
از ترکانان بیوت .
از قبیلهٔ خدابنده‌لو .
از بنی اسرائیل .
از مردم مازندران .
قزوینی بود .
از قبیلهٔ شفاقی .
از بنی اسرائیل .
از ارامنه ارمنستان .
از مردم اصفهان .
از جماعت عثمانلو (۸۳) .
ملقب به ناج الدوله از مردم اصفهان که سوکلی فتحعلی شاه بود .
دختر الدیارخان قلیجه‌لو .
از ارامنه .
از طایفهٔ کارخانه زند .
از قبیلهٔ ترکانان گوکلان .
مشهور به سنبل باجی از بلوک کرمان .
شیرازی بود .
- ۲۵ - سیدنا خانم
۲۶ - شاخ نبات خانم
۲۷ - شاه پرور خانم
۲۸ - شاه پری خانم
۲۹ - شاه پسند خانم
۳۰ - شاه پسند خانم
۳۱ - شاه صنم خانم
۳۲ - شاه نبات خانم
۳۳ - شاه نواز خانم
۳۴ - شاه پوری خانم
۳۵ - شرف خانم
۳۶ - شکوفه خانم
۳۷ - شمشاد خانم
۳۸ - شهربانو خانم
۳۹ - شهربانو خانم
۴۰ - شهربانو خانم
۴۱ - شهناز خانم
۴۲ - شهناز خانم
۴۳ - شیرین خانم
۴۴ - شیرین خانم
۴۵ - شیرین خانم
۴۶ - صنم بر خانم
۴۷ - طاووس خانم
۴۸ - طران خانم
۴۹ - طوطی خانم
۵۰ - طوطی خانم
۵۱ - غنچه‌دهان خانم
۵۲ - فاطمه خانم
۵۳ - فاطی خانم

۸۳ - شاید همان سعن بر خانم باشد که قبلاً " ذکر شد .

- دختر آقا محمد جعفر کاشی . ۱۰۴
از ارامنه .
از سادات پازوار . ۱۰۵
قبله" زن سلیمان خان اعتضادالدوله بود که فتحعلی شاه او را به زنی
گرفت . ۱۰۶
از بني اسرائیل .
از مردم شیراز . ۱۰۷
از زندیه بود .
از بني اسرائیل . ۱۰۸
از ترکمانان یموت . وی قبله" در حرم‌سرا آقا محمد خان بود و پس از
مرگ سرسلسله فاجار این زن به ازدواج فتحعلی شاه درآمد . همانگونه
که قبله" گفتیم آقا محمد خان نیز با وجود خواجه بودن به جنس زن
علاوه‌ای داشت و در خلوت به آزار و اذیت آنان می‌پرداخت و بدینوسیله
خود را ارضاء می‌کرد . ۱۰۹
ملقب به خازن‌الدوله از مردم گرجستان .
گرجی بود . ۱۱۰
گرجی بود . ۱۱۱
مشهور به آلاکوز از مردم قراچاغ . ۱۱۲
از جماعت ارامنه .
از مردم اصفهان . ۱۱۳
دختر ندرقلی خان زنده .
دختر فتحعلی خان پسر رضاقلی خان عموی فتحعلی شاه . ۱۱۴
دختر خانبaba خان نانکلی .
از طایفه" کلیانی . ۱۱۵
دختر میرزا محمد خان دولوبیکلربیگی تهران .
از ارامنه . ۱۱۶
دختر گل محمد خان شیرازی .
از جماعت بني اسرائیل . ۱۱۷
از ترکمانان بود .
از قبیله" بزجلو . ۱۱۸
— گل بدن خانم ۱۱۸
— گل پری خانم ۱۱۹
— گل پیرهن خانم ۱۲۰
— گلی خانم ۱۲۱
— گل صبا خانم ۱۲۲
— گنجشکی خانم ۱۲۳
— گوهر خانم ۱۲۴
— گوهر خانم ۱۲۵
— گوهر خانم ۱۲۶
— گوهر ناج خانم ۱۲۷
— لولی خانم ۱۲۸
— ماه آفرین خانم ۱۲۹
— ماهی خانم ۱۳۰
— موال خانم ۱۳۱
— مروارید خانم ۱۳۲

- از زنان عقدی فتحعلی شاه و دختر شیخ علی خان زند .
دختر جعفرخان زند .
گرجی بود .
از بنی اسرائیل .
- از مردم گرجستان که در ناسخ التواریخ نامش کربلاعی مریم خانم آمده است .
شیرازی بود و وقوفی تمام در موسیقی داشت .
از بنی اسرائیل .
شیرازی بود .
از ارامنه .
دختر ابراهیم خان دولوی قاجار .
شیرازی بود .
- خواهر محمود خان قوریساول باشی دنبلي .
دختر محمد تقی بیگ استرآبادی .
از مردم شیراز .
از مردم قرايانغ .
دختر تقی خان قاجار .
- از جماعت بنی اسرائیل . او نخست زن جعفرقلی خان عمومی فتحعلی شاه بود ، سپس به زوجیت شاه درآمد . فتحعلی شاه نیز اورا طلاق داد و پس از گذشتن ایام عده وی را به زنی با میرزا شفیع صدر اعظم عقد بست . در ناسخ التواریخ نامش حاجیه نبات خانم آمده است .
قریونی بود .
دختر کربلاعی محمد مازندرانی .
از ارامنه .
از مردم گرجستان .
از ارامنه .
از بزرگزادگان طالش .
از مردم عرب .
از مردم قرای تهران .
از قبایل ترکمان .
- ۱۲۹ - مریم بیگم
۱۳۰ - مریم بیگم
۱۳۱ - مریم خانم
۱۳۲ - مریم خانم
۱۳۳ - مریم خانم
۱۳۴ - مشتری باجی
۱۳۵ - معصومه خانم
۱۳۶ - ملک جهان خانم
۱۳۷ - ملک سلطان خانم
۱۳۸ - ملک سلطان خانم
۱۳۹ - منیزه خانم
۱۴۰ - مهرنسا خانم
۱۴۱ - میرزا مریم
۱۴۲ - نازآفرین خانم
۱۴۳ - نازگبدن خانم
۱۴۴ - نبات خانم
۱۴۵ - نبات خانم
۱۴۶ - نبات خانم
۱۴۷ - نبات خانم
۱۴۸ - نرگس خانم
۱۴۹ - نرگس خانم
۱۵۰ - نرگس باجی
۱۵۱ - نسا باجی
۱۵۲ - نسا خانم
۱۵۳ - نوبهار خانم
۱۵۴ - نور سلطان خانم

- | | |
|----------------------|--------------------------------|
| ۱۵۵ - نوش آفرین خانم | دختر بدرخان زند. |
| ۱۵۶ - ننه خانم | خواهر محمد مهدی خان بازواری. |
| ۱۵۷ - ننه خانم | ملقب به مهد علیا از مردم ساری. |
| ۱۵۸ - نیاز خانم | از مردم مجوس (زرتختیان) بود. |
| ۱۵۹ - هما خانم | از قبیله کرد جهان بیگلو. |
| ۱۶۰ - یاسمن خانم | از ارامنه. |

محمد شاه قاجار سلطانی خسته و خمود

محمد شاه اخلاقی مخصوص داشت که هیچ کدام از ایرانیان و حتی محققان اروپائی نیز نتوانسته‌اند بدرستی به سجایا و صفات او بپرند. او در اوج وجود خشونت‌های سیاسی و محلی، بسیار ملایم و صبور و بربار بود و حتی "هرچ و مرج خانه‌اش را نادیده می‌گرفت، به درجه‌ای که در زمان فتحعلی شاه هم اهمال و عدم انصباط حرمخانه و بوالهوسی‌های خانم‌های اندرون به این اندازه نبود. معروف است که محمد شاه به زنان حرمخانه می‌گفتند: خانم، من نمی‌خواهم مانع عیش و نوش شما بشوی ولی قدری در پرده مشغول باشید." (۸۴)

شاه بسیار خسته و ملول بود و از تعتمت صحت و سلامت بهره نداشت و بیماری نقرس او را تا آخرین درجه رنج می‌داد. او همیشه غناک و نسبت به مسائل اطرافش بی‌اعتنای بود و مانند کودکان نیاز شدیدی به محبت داشت، و چون این عواطف را نزدیکانش احساس نمی‌گردند او تمام توجه خود را به وزیر پیر خود حاجی میرزا آفاسی معطوف داشته و اورا مبود خود ساخته بود و برایش مقام الوهیت تصور می‌کرد. "... محمد شاه قلبًا رئوف بود و از این لحاظ با سایر اعضاً خانواده‌اش تفاوت داشت. محمد شاه مایل بود مورد محبت واقع گردد ولی اعضا خانواده‌اش این تغایر کودکانه او را ارضاء نمودند. پسرانش از این دربار بی‌ابهت و جلال و فاقد نشاط و شفعت به تنگ آمده بودند، زنان او هم که چندان زیاد نبودند و مخصوصاً مادر ولی‌مهبد ابدًا "از ملاطفت و خوش‌قطری او، همچنین از گذشت و بلند نظری وی تدردانی نمی‌گردند. محمد شاه از گفتگو و مباحثه نفرت داشت و نسبت به همه چیز مشکوک و از همه چیز اندوهناک بود و یک نوع حس تمسخری در او وجود داشت که سبب می‌شد همه چیز را بی‌اهمیت تلقی کند. اگر اتفاقاً با یکی از شاهزاده خانم‌ها صحبت می‌کرد بیشتر مانند کاسب‌ها و تجار بازار از انبیار کردن آذوقه و از میوه‌های فصل و در باره بهترین طریقه تهیه خورش یا لبینیات گفتگو می‌نمود. اگر یکی از خانم‌ها در باره سلامتی مزاج شاه بیش از اندازه اظهار علاقه می‌نمود محمد شاه خیاذه می‌کشید و اظهار ناراحتی می‌گرد، زیرا می‌دانست

این مهربانی‌ها پیش درآمد خواهش و تقاضائی است. لابد این خانم یک توب زری، یا یک جواهر، یا یک زینت قیمتی دیگر از او تقاضاً خواهد نمود. هر قدر این اظهار محبت شدیدتر می‌شد، تبسمی که بر لبانش نقش بسته بود بیشتر ظاهر می‌گشت، زیرا در باطن می‌دانست که این مهربانی برایش گران تمام خواهد شد. محمد شاه می‌دانست که زنان حرم و سایر مقاضیان با ومحبت واقعی ندارند و فقط برای منافع شخصی اظهار علاقه می‌نمایند، ولی معذالک همیشه تقاضای همه را برمی‌آورد، مگر اینکه وزیر مقندرش حاج میرزا آقاسی با آن مخالفت نماید." (۸۵)

زنان دربار محمد شاه

بیشترین تعداد زنان حرم‌سای محمد شاه قاجار، بازماندگان حرم فتحعلی شاه بودند که اغلب آنها در سلام جمعه حضور می‌رفتند. از جمله این زنان "جدمهای محمد شاه، زوجمهای فتحعلی شاه، و دخترهای او، و عمه‌های محمد شاه، و عروس‌های خاقان متفور، زوجهای ولیعهد مرحوم عباس میرزا و سیاری زنان دیگر بودند." (۸۶)

آنکونه که قبلاً "اشارة شد، مهد علیا زوجه" محمد شاه از زنان مقتدر دربار بود و در امر عزل و نصب افراد دخالت کامل داشت و در اداره امور مملکت اعمال نفوذ می‌کرد، وی از زنان فاسد، کینه‌توز و توطئه‌گر سلسه قاجار بشمار می‌رود که با زد و بندهای سیاسی توانست مردان بزرگی را به ناحق از میدان سیاست به کناری زند و برخی از آنان را به دست جlad سپارد. بدین ترتیب با مختص‌تری که از اخلاق این زن نابکار گفته شد، تردیدی نیست که از ازدواج‌های مکرر محمد شاه سخت ناخنود می‌شد و به هیچ وجه خوش نداشت که در دربار رقیبان سیاری داشته باشد. نمونه‌ای از مخالفت‌های او زمانی بود که محمد شاه با خدیجه خانم خواهر یحیی خان چهربیقی از اکراد چهربیق ازدواج کرد. این زن به موجب نوشت‌های تاریخی نسبش ناخلفای عباسی می‌رسید. "عملت ازدواج محمد شاه با خدیجه خانم این بود که پدرش از میدان شیوخ طریقه نقشبندیه و مادرش از ارادتمدان شیخ طه پدر شیخ عبید‌الله بشمار می‌رفت و چون محمد شاه صوفی منش بود و به عملت ارادتی که به شیخ طه داشت و همه ساله برای او تحف و هدایاتی می‌فرستاد، با خدیجه خانم آشنا گردید و با او ازدواج کرد، ولی این ازدواج موجب عصباتی مهد علیا شد، و از آنجا که محمد شاه از مهد علیا ناراضی بود به خدیجه خانم و فرزندش عباس میرزا مهر می‌وزدید و نام پدر گرامی خود عباس میرزا و لقب نایب‌السلطنه را به این فرزند گذاشت." (۸۷)

۸۵ - شاهزاده گننام، امینه پاکروان، ترجمه حسن کشماسی، ص ۴

۸۶ - تاریخ عضدی، پیشین، ص ۱۶۵، به اختصار

۸۷ - حقوق بگیران انگلیس در ایران، پیشین، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

اما آنچنانکه می‌دانیم عاقبت الامر فرزندی که محمد شاه از مهد علیا داشت به تخت سلطنت نشست، و بدین ترتیب دست مادر پادشاه بعدی در هر نوع امر و نهی و دستورات و خواسته‌های بیجا باز شد.

ناصرالدین شاه و خصایص او

همانگونه که قبل‌اً نیز آمد، محمد شاه سال‌ها بود که از بیماری نقرس رنج می‌برد. او نه حال و حوصله سلطنت داشت و نه عشق و علاقه‌ای به زنان و خانواده‌اش، این پادشاه ضعیف‌النفس در دوران سلطنت چهارده ساله خود، نه تنها قدمی در راه سعادت مردم برداشت، بلکه با قتل قائم مقام و روی کار آوردن حاجی میرزا آقاسی به آشفتگی اوضاع نیز افزود.

پس از مرگ محمد شاه در شوال ۱۲۴۶ هجری وضع آشفته ایران آشتمتر شد و پایتحت دچار هرج و مرج و بی‌نظمی بیشتر گردید. در چنین موقعیتی که حاجی میرزا آقاسی به عنلت ضعف در اداره امور، پناه به حضرت عبدالعظیم برده بود، ناصرالدین میرزا فرزند ۱۶ ساله محمد شاه به راهنمائی مردی کاردان عازم تهران شد. میرزا نقی امیرظام که قبیل از امیرظام اعظم یافته بود، توانست با غلبه بر مخالفان، ناصرالدین شاه را بر تخت سلطنت نشاند و خود در سمت صدارت به رفع مشکلات بپردازد.

تبیغ مهد علیا، مانند زمان سلطنت شوهرش، در این موقعیت نیز همچنان می‌برید و گروهی بی‌ایمان و بی‌بوطن را پیرامون خود گرد آورده بود و دست به تحریکاتی علیه خادمان صادق‌ملک و ملت می‌زد. ناصرالدین شاه که در مقابل دیسیسه‌های دشمنان و تحریکات مادر، مدتو ایستاده بود بعدها تسليم مهد علیا شد و امیرکبیر را از صدارت معزول کرد و به قتل رساند و میدان را برای تاخت و ناز هر چه بیشتر فاسدان باز گذاشت.

از جمله خصایص و خصایل ناصرالدین شاه یکی هم تظاهر به دینداری بود، او هر یامداد در حمام چند صفحه از کلام ربانی تلاوت می‌کرد و نماز را به موقع می‌خواند. وی پیوسته مهربی کوچک در جیب داشت، و چون هنگام ادای نماز می‌رسید، دستمال خود را بدل از سجاده بر زمین گسترده، مهر روی آن فرار می‌داد و به نیایش پژوردگار می‌پرداخت. به گفته حاج سیاح، گرچه "ناصرالدین شاه عقیده" مذهبی صافی داشت، لکن عمل به فروع نداشت، زن پرست بود و مردد و سوت نبود، کاهی هم شعر می‌گفت، احساسات غلطی داشت که مردم را حیران می‌کرد، از قبیل اینکه گرمهای را ببری خان نامیده، برای آن گرمه خروج و مواجب خادم و اسپ و تخت و رخت ساخته بود امليچک میرزا محمد غیر معروفی را محبوب قرار داد، با خود به فرنگ برد و دختر به او داد، امثال علاء‌الدوله و امیر خان سردار و غیر ایشان را که جوان و بی‌رحم و مفروض بودند مقرب‌تر می‌داشت و از مردمان

عاقل کار آزموده و پیشان مجبور خوش نداشت... [بروخی طبقات] محض اینکه تعرض به او نکنند در همه جا مسلط بر مردم شده، اقتدار زیاد پیدا کردند، گرچه بسیار از اقتدار آنان دلتگ بود لکن مدارا می‌کرد چون مقصودش کار اساسی نبود همین قدر مایل بود که در زمان خودش خوش بگذراند و چیزی و کسی اسباب عیش و راحت او را منفی نگرداند. " (۸۸)

ناصرالدین شاه شخصیت دوگانه‌ای داشت. پای‌بند مذهب بود، اما در عین حال از فساد نیز روی برمی‌نافت، اغلب مورخان او را مردی باهوش و فراست خوانده‌اند، اما چه فایده که این زیرگی در جهت اصلاح امور و ادارهٔ مملکت بکار نمی‌رفت. حاج سیاح نیز با تائید هوش او، تاکید می‌کند که ناصر با اینحال همیشه دچار یک سوء‌ظن غریب و حسد عجیبی بود، "... دشمن آزادی و ترقی عموم بود و این‌با" مردم نام آورد و بزرگی در مملکت نمی‌خواست. زیاد پرخوارک بوده، غالباً "یا دائمًا" در غیر خواب و موقع رسمی مشغول خوددن تنقلات بود. سفر و شکار را دوست می‌داشت، در ایران چندین سفر نموده، به عتبات هم سفری کرد. در آخر یک بدبهختی دیگر به ایران رو کرد که عشق سفر فرنگستان و عیاشی و تعماشی آن مکان بود و تحملات فوق العاده بر ایران وارد کرد، در خوض اینکه اقتدا، به قوانین و عدل و ترتیبات و اسلحه و قشون و صنایع و اختراعات جدید اروپائیان نماید، پول ایران را برده به عیاشی‌های ناگفتنی صرف کرده، راه متعاهدهای غیر لازم و تجملات آدم‌فریب را به ایران بازتر کردند. " (۸۹)

این چنین بود که ناصرالدین شاه، خزانه را هرچه بپیشتر از پول مقام‌هایی که می‌بخشید و القابی که می‌داد پر می‌ساخت تا بتواند برای عیاشی‌های خود اندوختمای داشته باشد. زیرا زنان متعدد او که شاید با بعضی از آنان فقط یک یا دو بار همیتر شده بود نیاز به دستگاهی جدا و خدمه و کنیزان و خواجه‌گان داشتند و مستمری بسیاری که بتوانند اقوام و نزدیکان آن زنان را نیز کلاف دهد.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، صاحب کتاب حیات یحیی نیز اعتراف می‌کند که این پادشاه "... باهوش و کارکن است. اگر این اطلاعات و کارداری‌ها مقهور هوسنگی و شهوت‌رانی نمی‌گشت. به خوبی می‌توانست ایران را آباد نماید. " (۹۰)

ناصرالدین شاه علاوه بر اینکه مدتها میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا حسین خان سه‌همسالار را در کنار داشت، و چندین نوبت به اروپا سفر کرده بود و از وضع کشورها و دولت‌های دیگر، و پیشرفت‌های آنان آگاهی داشت، و به علاوه پادشاهی باهوش نیز بود اما با اینحال از پیشرفت و ترقی هراس

۴۸۷ - خاطرات حاج سیاح، بهشی، ص ۴۸۷

۴۲۹ - همان، ص ۴۲۹

۹۰ - حیات یحیی، تالیف حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۴۵

داشت و آسودگی خیالش از طرف جنوب و شمال او را مفرور نموده بود این آسایش را غنیمتی می‌دانست تا عیاشی را به حد نهایت برساند و مجال و فرصتی برای دیگر کارها نداشته باشد، او در این آرامشی که معلوم نبود تا چه زمانی دوام یابد "... برای خود حرم‌سوانی ترتیب داده بود که برای شرح دادن آن کتاب مخصوص لازم است. چند صد زن در آنجا جمع نموده، بدست خواجه‌سرایان سپرده، هر یک از آن خانم‌های بزرگ و کوچک بر حسب شان و مرتبه‌ای که دارند دارای تبعه و لحنه بسیارند. زنان و دختران و خواجکان و وزیر و دبیر اغلب در خارج حرم دارای خانه و زندگانی و تجملات مخصوص برای آنیه خود هستند. این اداره بزرگ با بودجه "قابل اعنتا مخصوص خوشگذرانی اعلیحضرت است و تا یک حد هم برای تربیت خانم‌ها سودمند است، در گردش‌های بیرون شهر جمعی از آن خواتین را غالباً "با خود می‌برد، به این سبب مجبور شده در عمارتهاي بیلاقی هم برای آنها دارک منزل بگیرد. در سفری که برای زیارت عتبات عالیات به عراق می‌رفته، از آنجا که بیشتر زن‌ها مقدسات و زیارت دوست هستند، "خصوصاً" زیارت کربلا که مطلوبیت مخصوص دارد، به میل طبع و رقابت یکدیگر جمع کثیری از خانم ملتزم رکاب همایون بوده‌اند و این مستله در انتظار مردم عراق عرب خوش‌نمای نبوده اورا شاه زنان می‌خوانده‌اند. خلاصه ناصرالدین شاه از آسایش خود و تا یک اندازه بی‌صدائی مملکت خوشحال است و از بروز افکار جدید که می‌داند بر هم شکننده عیش و عشرت اوست، تا آنجا که بتواند جلوگیری می‌نماید و رجال تحصیل‌کرده "ارویا— دیده را از کارها دور می‌کند." (۹۱)

این چنین پادشاهی و قدری گروهی از مفیدین هم پیرامونش را گرفته باشند، معلوم است که چه به روز ملکت می‌آید. میرزا آقا خان نوری که برای رسیدن به صدارت، میرزا تقی خان را از سر راه برداشته بود، از جمله افراد دوره "ناصرالدین شاه است که در زمان ناخوشی و بی‌کفايتی محمد شاه با جهان خانم مهد علیا روابط سری داشت، و در زمان ناصرالدین شاه نیز از وجود این زن و پسر عیاشش برای رسیدن به هر مقامی استفاده می‌کرد و از بیان هر نوع تملق و چاپلوسی ابا نداشت، روزی که شاه می‌بايستی برای سان قشون به میدان مشق برود در عربضای، میرزا آقا خان به شاه نوشت: "هوا سرد است، ممکن است به وجود مبارک صدمه‌ای برسد، دو تا خانم برداشد بپرید ارغونیه (۹۲) عیش کنید. " (۹۳) خلاف میرزا آقا خان نوری، میرزا تقی خان امیرکبیر در زمان صدارتش،

۹۱ - همان

۹۲ - بنا به توضیح خان ملک ساسانی در پاورقی، ج ۱، ص ۱۷ سیاستگران دوره قاجار، ارغونیه را در جنوب قله‌ک، ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته بود. بعد از آنکه او را با سایر شاهزادگان به اردبیل می‌برند و املاکش مصادره می‌شود، میرزا آقا خان آنجا را تصرف می‌کند و بعد از چندی به اسم پسرش داودیه می‌نامد.

۹۳ - سیاستگران دوره قاجار، پیشین، ج ۱، ص ۱۷

پیوسته به شاه توصیه می‌کرده که از حال لشکر دائم باخبر باشد و بداند که قورخانه و توپخانه که به فلان جا باید برود رفته است یا نه، و آیا قشون اکنون در کجاست و سرکرده‌های آنها چه می‌کنند. از دیگر سفارش‌های امیر به ناصرالدین شاه یکی نیز آین بود که "... هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شود که چه واقع می‌شود، و بعد از استحضار چه حکم می‌فرماید، از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرماید." (۹۴)

"اتفاقاً" یک چندی ناصرالدین شاه به این فکر افتاد تا بداند در شهر چه می‌گذرد و مردم چگونه روزگار می‌گذرانند. اما گویا شاه از این تفاصیل و تجسس قصد شوغی و تفریح داشته است "... بدین معنی که یکی از اجزاء خلوت پادشاهی را گفت: چون تو با مطرب‌های شهر و مردم هر زمانه‌گرد هرجایی مأثوسی، هر هفتگه روزنامهٔ مژده از همه جا و همه کس تحصیل کن و مخفیانه به من برسان، این مرد گزارش مفصل داد ولی روز بعد ناصرالدین شاه او را خواست و گفت: مقصود من این چیزهای متفرقه که مایه، پریشانی حواس است نبود، خواست از اتفاقات بامزهٔ شهری، و اینکه کدام زن را به کدام مجلس بردند یا کدام امرد را در کدام حوزه به کار گرفتند! در متی‌ها چند مذاععات شد، از خبرهایی که نشاط خاطر می‌آورد بنویسی که معرفتی به حال اشخاص پیدا شود." (۹۵) به اعتقاد استاد سید محمد علی جمالزاده، این گزارش و نوشته‌ها همان صورت تدوین شده رسالهٔ فجوریه است که مولف آن والی بن شهراب‌الگرجستانی نام دارد.

در یک مرد ناصرالدین شاه مانند پدرش که بدون چون و چرا تسلیم حاجی میرزا آقا‌قاسی می‌شد، وی نیز تابع حضن و آلت دست مهد علیا و میرزا آقا خان نوری بود و این صدراعظم بی‌کفایت و متعلق از هر فرصتی برای تحکیم موقعیت خود نزد شاه استفاده می‌کرد، آنچنانکه بعد از مرگ امیرکبیر، وقتی به باری مهد علیا به صدارت و قدرت رسید، چون "... بهمه چیز میرزا تقی خان دست انداخت، نخواست که زوجه او از این نطاول مصنوع بماند، لذا ملکزاده خانم عزت‌الدوله را برای نظام‌الملک پرسش به توسط شاه و مهد علیا خواستگاری کرد. عزت‌الدوله به برادر والا گهرش پیغام فرستاد که معلوم می‌شود کمینه جزو اثاثه سلطنت و صدارتم که هر کس صدراعظم می‌شود من باید در خانه او زندگی کنم. پس از پا در میانی مهد علیا به عنوان اینکه خواهد با میرزا آقا خان محروم یاشد! با اصرار تمام از دخترش این تقاضا را کرده است. خلاصه پس از پیشکش‌های متواتی و گفتگوهای بسیار، عزت‌الدوله قبول کرد که به ظاهر زن میرزا کاظم خان (پسر میرزا آقا خان نوری که به نظام‌الملک مشهور بود) بشود ولی هرگز همخوابه او نباشد." (۹۶)

۹۴ - همان، ص ۱۸

۹۵ - خاتون هفت قلمه، پیشین، ص ۸۲، به نقل از خاطرات سیاسی امین‌الدوله.

۹۶ - سیاستگران دورهٔ قاجار، پیشین، ج ۱، ص ۴۵

آیا با وصف مختصری که از ناصرالدین شاه آمد، می‌توان انتظار داشت که با این خصائص و ویژگی‌ها و با تشویقی که برای عیاشی‌ها از جانب اطرا فیانش به او می‌شد، سلطانی مدیر و مدبر برای ملکت باشد؟ براستی که او حاکم حرم‌سراخ خویش و به قول مردم عراق عرب، شاه زنان خویش بوده است نه شاه ملک و ملت ایران.

زنان حرم‌سراخ ناصرالدین شاه

رقم زنان ناصرالدین شاه نیز همچون شاهان دیگر کاملاً معلوم نیست و در نوشته‌های مختلف اشاره به تعدادی از زنان شده است که نام و شناسنام در حرم‌سراخ داشتند یا بر اثر وقوع ماجراهی به همسری سلطان در آمدند. اما حرم‌سراخ اندروتنی پادشاه فقط مختص زنان همخواهه وی نبود، بلکه اندرونی دربار به شهری کوچک می‌مانست که به جز زنان عقدی و صیفه‌ای تعدادی دیگر نیز به عناوین مختلف آنچه زندگی می‌کردند. اعتمادالسلطنه می‌گوید: "...، صبح که منزل اعتمادالحروم رفته بودم می‌گفت هفت‌صد نفر زن مدخله و غیر مدخله و کنیز و کلفت در اندرون شاه است و هفت‌صد و پینچاه نوکرهای درب اندرون است، غیر از اقوام خانم‌ها و سی و هشت خواجه است." (۹۷)

دکتر فوریه نیز در نوشته‌های خود با اشاره به تعداد زیاد زنان در حرم‌سراخ شاه قاجار عقیده دارد، البته کسی که در چنین قصر آرام مجللی که هزار زن به پاسداری آن مشغولند می‌خوابد بهترین خواهابها را می‌بیند، فوریه در بیان زندگانی این زنان در دربار و درجه و طبقه بندی آنان می‌نویسد: "...، این عده زن که در اندرون زندگی می‌کنند مثل گلهای که به چوپانی سرده باشند تحت نظر چهل تن خواجه‌سراخ سفید و سیاهند، شاهنشاه ایران با چنین جاه و جلال شاید حق داشته باشد که پادشاهان دیگری را که ساده و بدون این قیود و دستکارهای زندگی می‌کنند بدیده، تحقیر بنگرد، چنانکه ناصرالدین شاه در سفر اول خود به فرنگستان وقتی که ملتفت شد که امپراتور آلمان یک زن بیشتر ندارد آنهم به این پیغامی در میان سوکلی‌های اندرون ناصرالدین شاه دو نفر نظر به مشاغلی که در عهد، ایشان گذاشته اهمیت خاصی دارند، یکی انبیاس الدوله که مامور پذیرفتن خانم‌های فرنگی محترم است، دیگری امینه‌قدس که کلیددار خزانه پادشاهی است، خانم‌های اندرونی به چند طبقه منقسمند؛ طبقه اول زنانی که شاهزاده، خانم هستند و پسرانشان می‌توانند به سلطنت برسند. طبقه دیگر زنان سوکلی که بعضی از ایشان به ملاحظاتی بر شاهزاده خانم‌ها برتری یافته‌اند. زنان طبقه اول هر یک عمارتی مخصوص بخود دارند، در صورتیکه زنان

طبقه دیگر اکثر با هم در یکجا منزل می‌کنند یا اینکه هر یک به عنوانی به خدمت یکی از زنان سوگلی منتب‌اند، تمام این زنان به نسبت مقامی که در هر یک از دو طبقه دارند از شاه مواجب می‌گیرند، مگر بعضی از زنان طبقه دوم که خرجشان با حرم‌های سوگلی است و شاه فقط به آنها کاهی انعام می‌دهد." (۹۸)

فووریه که قسمتی از کتاب خود را اختصاص به بیان وضع حرم‌سرای و گفت و شنود با بعضی از زنان دربار ناصرالدین شاه داده است، به دو تن از زنان اروپائی مقیم حرم نیز اشاره می‌کند، فووریه می‌نویسد: "... اولی که روزی مرا برای ناخوشی مختصری که داشت نزد خود خواست اصلاً اهل قسمت فرانسوی سویس است، این زن که در وینه پرستار بجهه‌های منشی سفارت ایران شده با او به تهران آمده امروز تحمل این زندگانی محدود و محصور، بر او سخت ناگوار می‌آید، دیگر دختر خانمی فرانسوی است که بر عکس از زندگانی خود به حدی راضی است که با وجود اصرار اقوامی که به بردن او آمده بودند حاضر به ترک ایران نشده، این دو زن کاملان" مثل زنان ایرانی در حرم مقید زندگی می‌کنند و هر وقت هم بیرون بیایند با چادر و روبدنه است." (۹۹)

ناصرالدین شاه را در زمان ولیعهدی، هنگامی که چهارده سال بیشتر نداشت زن دادند، صاحب روضة‌الصفا در ذکر زیبایی‌های ولایته‌مد، قاجار و اینکه او تمایلی به نوع زن نداشت می‌نویسد: "... زنان پارسا به امید یک نگاهش هنگام سواری، از یام تا شام بر لب بام چون نقش بر دیوار محو انتظار بودند و بنتان جمیله هر قدر به صد هزار خدیعت و حیله چهره آراسته خود را بد و می‌نمودند ولی از آنجا که عفت ذیل آن حضرت بودا" باحدی رغبت و میل نمی‌فرمود... " (۱۰۰) اما با تمام اینها ناصرالدین، در ایام ولیعهدی به اصرار محمد شاه که او را وارت تاج و تخت می‌دانست تن به ازدواج داد و پدرش "... صبیه" مرضیه تواب شاهزاده احمد علی میرزا فرزند خاقان کبیر صاحبقران مغفور را در سک ازدواج شاهزاده خورشید تاج مزدوج فرمود." (۱۰۱) گرچه این اولین زن ولیعهد آن روز، و شاه آینده ایران بود، ولی نمی‌توانست آخرین همسروی باشد، چرا که هنوز ناصرالدین میرزا آن زمان فرسته‌های بسیار داشت تا زنان بیشتری را در بستر خود بیذیرد، بعدها خواهیم دید چگونه کسی که به قول صاحب روضة‌الصفا به احدی رغبت و میل نمی‌فرمود، از پست و عالی و از شهری و روستایی نمی‌گذشت و برای راحت کردن خویش، در مبادرت و مضاجعت روز بروز حیران‌تر می‌شد و آتش شهوتش بسیار شعله می‌کشید.

بعدها این فقط شاه نبود که زنی یا دختری را ببیند و بپسندد و به اندرون آورد، بلکه بودند

۹۸ - سه سال در دربار ایران، بیشین، ص ۱۱۶

۹۹ - همان، ص ۱۲۶

۱۰۰ - روضة‌الصفا، ج ۱۵، ص ۲۸۲

۱۰۱ - همان، ص ۲۸۸

بسیاری از خواستاران و آرزومندان تقرب و جویندگان مقام که دخترانی را به شاه هدیه می‌نمودند، نه در دوره شاهی، بلکه در همان دوران ولیعهدی نیز دست پیش می‌گرفتند تا در آینده از قافله عقب نمانند. فوریه با اشاره به اینگونه هدایا می‌نویسد: "... یکی از کالسکه‌های سلطنتی با سه خانم از نزدیک ما گذشت. این سه خانم یکی همان یکنیز گرجی بود که در ایران لباس مردانه فرنگستان خود را به لباس زنانه مبدل کرده بود، دو خانم دیگر دودختر جوانی بودند که خانواده‌های آنها برای تقرب و جلب منفعت، ایشان را در تبریز به شاه بخشیده بودند." (۱۵۲)

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات، اشاره به اسامی تعدادی از زنان ناصرالدین شاه دارد که البته این فهرست، نام همه زنان وی نمی‌تواند باشد، ولی آشنایی با همین تعداد نیز ما را در شناختن بخوبی از آنان که شرح احوالشان باقی مانده کمک می‌کند. اسامی این زنان را اعتمادالسلطنه این چنین آورده است:

- ۱- گلین خانم
 - ۲- لیلی بوشی
 - ۳- مادر خسرو خانم
 - ۴- مادنا خانم
 - ۵- معصومه خانم
 - ۶- نجم السحر
 - ۷- نوش آفرین خانم
 - ۸- هما خانم
 - ۹- جمال خانم
 - ۱۰- خانم شاهزاده
 - ۱۱- خاور سلطان
 - ۱۲- زهرا سلطان
 - ۱۳- زینت السلطنه
 - ۱۴- سکینه چیذری
 - ۱۵- سلطان
 - ۱۶- شکوه السلطنه
- دختر سالار معروف که چند سال با شاه چنگید، این زن از شاه پسری داشت بنام سالارالسلطنه که بعدها به فرنگستان رفت و در همانجا زیست.
- که ظاهرا "اهل تبریز" بوده است.

۱۷- شوکت

۱۸- صنرا خاتم شاه عبدالعظیمی مادر اخترالدوله نامزد ملیجک ثانی .

۱۹- صفیه نوری دختر ملاشی از اهل نور مازندران .

۲۰- عفت السلطنه از زنان صیفیعای شاه بود که دو فرزند آورد، یکی سلطان مسعود

میرزا علی‌سلطنه پسر ارشد شاه و دیگری بانو عظیمی که به عقد

سارم الدوله در آمد .

۲۱- فروغ السلطنه جیران

۲۲- قمرنگ

۲۳- طوفان یا طوغان بی ترکان

۲۴- عابده دختر قاسم میرزا .

۲۵- عالیه خانم

۲۶- عایشه خانم یوشی

۲۷- فاطمه با غیانی‌باشی

۲۸- پس قلعه‌ای

۲۹- بلقیس

۳۰- بدالسلطنه

۳۱- اقول بیگه خانم

از شاهزاده خانم‌های بزرگ بود که یک پسر آورد موسوم به رکن‌السلطنه او هم مانند سالار‌السلطنه زیستن دار او پیار انتخاب کرد . بدرالسلطنه

نیز مانند امینه‌اقدس ناراحتی چشم داشت که وسیله دکتر فوروریه که شاه او را در سفر سوم خود به فرنگ به معرفی حکیم باشی طولوزان

از فرانسه به تهران آورد عمل شد و سلامت خود را باز یافت . که کنیز قهقهه‌خانه شاه و صیفه اوست و شاه در سفر جاگرد در

سال ۱۳۰۳ هجری قمری او را به حرم‌سرآورد . برادر این زن رختخوابدار شاه بود .

۳۲- غنچه

کنیز ترکان شاه، که حامله بوده اما شاه انکار کرده و او را بیرون کرد . اما می‌گفتند محض خاطر امینه‌اقدس او را بیرون کرده به

خانه نایب‌السلطنه فرستادند و انکار بچه فرمودند .

۳۳- شیرازی کوچکه

۳۴- فخری

که در سفر سال ۱۲۹۹ شاه به شهرستانک در بین راه انتخاب کرده بودند که به حرمخانه بروند .

از تعداد بسیار زنان ناصرالدین شاه به اسامی ۲۴ تن که در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه آمده است اشاره شد، اما دوستعلی معتبرالممالک که یادداشت‌های از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ارائه داده می‌نویسد؛ شاه روزی که کشته شد ۸۵ زن داشت که برخی از آنان عقدی و بسیاری دیگر زنان صیفه‌ای وی بودند.

او در یادداشت‌های خود به بیان احوال چند تن از خانم‌های بزرگ و محترمه اکتفا کرده است، اما بروای آنکه در این کتاب شرح‌کلی از زنان ناصرالدین شاه داشته باشیم، مطالب معتبرالممالک را همراه با مطالب دیگر که در آثار برخی از نویسنده‌گان یافته‌ایم در اینجا می‌وریم.

گلین خانم نخستین زن شاه

وی از زنان عقدی ناصرالدین شاه بود، و همانگونه که قبلاً "نیزآمد"، این دختر در سال ۱۲۶۱ هجری به اصرار محمد شاه و با کوشش میرزا نبی خان پدر حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سه‌هزار اعظم، به ازدواج ناصرالدین شاه در آمد. به روایتی در این زمان ولیعهد شانزده سال داشت و به گفتنهای دیگر او چهارده ساله بود که تن به نخستین ازدواج داد و دختر احمد علی میرزا را به زنی گرفت. "ناصرالدین شاه از گلین خانم سه فرزند داشت. یک پسر موسوم به سلطان محمود میرزا که در حقیقت ولیعهد بود و در سن دو سالگی درگذشت، و دو دختر بنام‌های افسرالدوله و فخرالملوک. "(۱۰۲) که در میان دو دختر گلین خانم، فخرالملوک اندامی ریزه و چهره‌ای کوچک و زشت داشت.

خجسته خانم (تاج‌الدوله)

خجسته خانم، دختر سيف‌الله میرزا پسر فتحعلی شاه، نخستین زنی بود که ناصرالدین شاه پس از استقرار به سلطنت اختیار نمود. این نکته نیز جالب است بدانید که نخستین همسر شاه در زمان جلوس به تخت سلطنت خجسته نام داشت و آخرین همسری نیز دختر میرزا عبد‌المطلب مستشار پستخانه، خجسته خانم بود. گرچه نخستین زن در هنگام رسیدن به سلطنت برای شاه خجسته بود، لکن آخرین زن وی با خجسته بودن نامش چندان هم خجستگی برای شاه نداشت، زیرا مدتی بعد، تیری که از سلاح میرزا رضا کرمانی خارج شد، به زندگیش پایان داد.

خجسته خانم ملقب به تاج‌الدوله برای شاه "یک دختر و یک پسر آورد که دخترش عصمت‌الدوله مادر دوستعلی معتبرالممالک (نویسنده کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه)

و پرسش سلطان معین الدین میرزا که او نیز چون از زن عقدی بود و لیعهد خوانده شد اما در نه سالگی درگذشت. وقتی خبر فتح هرات به تهران رسید شاه در شهر نبود، به امر او و لیعهد به سلام نشست. تربیت معین الدین میرزا و لیعهد را به ساسان میرزا ای بهاءالدوله نوه فتحعلی شاه، پسر عموم و هم شوهر خواهر بزرگ تاج الدوله سپرده بودند. ^(۱۰۴)

شکوه السلطنه

این زن دختر شاعر السلطنه پسر فتحعلی شاه بود. او پسری آورد که خلاف دو پسر قبلی شاه که به سنین ۲ و ۹ سالگی مردند، باقی ماند و بعدها بنام مظفرالدین شاه به تخت سلطنت نشست. در حقیقت شکوه السلطنه از زنان عقدی شاه این بخت را داشت که مادر پادشاه آینده، ایران باشد. سورالسلطنه دختر عmadالدوله و جیران ملقب به فروغالسلطنه و همچنین شکوهالسلطنه نیز از زنان عقدی شاه بودند، منتها این توضیح لازم است که با توجه به شرع اسلام و با معتقدات دینی که ناصرالدین شاه داشت، ممکن نبوده هر شش زن عقدی یکجا در نکاح شاه باشند، و آنچنانکه دوستعلی معیرالممالک نیز بیان کرده ^(۱۰۵) ... فروغالسلطنه و سورالسلطنه به ترتیب در حیات شاه فوت نمودند. ^(۱۰۶) بدین ترتیب روش می‌شود که ناصرالدین شاه بعد از فوت یکی از زنان عقدی، دیگری را جانشین وی کرده است.

جیران زن آهو چشم شاه

جیران دختری از اهل تجریش بود و چشمانی داشت که هر بیننده‌ای را واله و شیدا می‌کرد. چشمانی چون آهو، مناسب با نامش جیران. ^(۱۰۷) شاه نیز شیفته چشمان جیران شد و رفتہ رفتہ محبتش در باره او آنچنان تا سرحد جنون افزایش یافت که یکساعت دورتر از جیران زیستن برایش ممکن نبود، آنچنانکه او را فروغالسلطنه لقب داد. "جیران به هنگام سواری چکمه بیا می‌کرد و روپند را به دور سر پیچیده در نهایت چالاکی به روی نیز قوار می‌گرفت. دسته انبوهی از نوکر و قوشچی و تفکداران و چاپلوس و غیره در رکابش سوار می‌شدند و از دور همه کس را گمان می‌رفت که کیکه شاهانه است. اغلب در شکارگاهها قوش مخصوص خود را بدست می‌گرفت و بر قله کوه

۱۰۴ - همان

۱۰۵ - همان، ص ۱۵

۱۰۶ - در ترکی به آهو، جیران می‌گویند.

برآمده به کیک می‌افکند و هر کس صیدش را سرمی بزید یک امپریال انعام داشت.^{۱۰۷} شاه روزی با جیران به قصد شکار سوار می‌شد. وقتی رفته سوارها از دورش پاشیده به اطراف جیران گرد می‌آیند، جون [شاه]^{۱۰۸} به پشت سر می‌نگرد بیش از دو سه سوار به همراه خوبیش نمی‌بینند، آنکه خود نیز رکاب زده به جیران می‌پیوندد.^{۱۰۹} ناصرالدین شاه پس از فوت جیران نیز همیشه در اندیشه او بود و در روشن نگاهداشتمن مقبره^{۱۱۰} او توصیه‌های اکید می‌کرد، و حتی پرستار پیری را که به هنگام بیماری جیران خدمت کرده بود همیشه عزت و حرمت می‌نهاد.

ازدواج شاه با دختر باغبان باشی اقدیمه نیز که بعدها ملقب به خانم باشی شد به خاطر آن بود که چشم‌انش اندک شباhtی به جیران داشت، دختر باغبان باشی بارها کوشید تا شاه را به اعطای لقب فروغ‌السلطنه که پس از مرگ جیران به هیچ‌کدام از زنان حرم داده نشده بود و ادار سازد اما موقفيتی بدست نیاورد و شاه تا زنده بود هرگز کسی را اجازه سکوت در عمارت جیران نیز نداد، و خود تنها بدان گوشه انس می‌رفت و مدتی دراز به فکر روزگار گذشته و یادگارهای شیرین یار از دست رفته می‌گذراند. تا شاه را جان در تن بود مهر جیران از دلش زایل نشد، و روزی که در حرم حضرت عبدالعظیم هدف تیر میرزا رضا کرمانی قرار گرفت، دست به روی زخم سینه نهاد و خود را به آرامگاه جیران رسانید و در کنار آن جان داد و بعد نیز در همانجا به خاک سپرده شد، جایی که شاه را زدند چهار پنج قدم بیشتر با قبر جیران فاصله نداشت.

زبیده خانم مشهوره به امینه اقدس

یکی دیگر از زنان محبوبه ناصرالدین شاه، امینه اقدس از اهالی کردستان بود. شاه به اندازه‌ای به وی اطمینان داشت که وجود تقدیمی را نزد او می‌فرستاد تا جمع‌آوری کند و در آخر هر سال به خزانه بدهد. گرچه امینه اقدس از زنان صیفه‌ای شاه بود ولی در نزد سلطان بسیار عزیز و مورد احترام بود. در بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگ، در قزوین که بود، از تهران چندین نفر از بزرگان به استقبال شاه رفتند که یکی از ایشان نایب‌السلطنه مرسوم پادشاه و یکی نیز امینه اقدس از زنان حرم بود. به نوشته دکتر فوریه، این زن با یک عده کلفت و شش خواجه‌سرا به استقبال آمد بود.^{۱۱۱}

۱۰۷ - به توضیح نویسنده، امپریال بول طلای روسی بود که هیجده قران آن روز ارزش داشت ولی اکنون نایاب است و بهانی باور نکردنی دارد.

۱۰۸ - همان، ص ۴۶

۱۰۹ - سه سال در دربار ایران، بهشمن، ص ۸۵

پزشک ناصرالدین شاه که دستگاه پر تجمل امینه‌اقدس را در اندرون دیده به توصیف از حمام مخصوص وی پردازد و می‌گوید: "... روزی امینه‌اقدس مرد تماشای حمام خود برد. این حمام دو قسمت دارد و تمام دیوارهای آن از مرمر است، قسمت اول محل رختکن و آرایش، و قسمت دوم برای استحمام است. حوضی در میان سرپنه است که فوارمایی از آن می‌جهد و با آب خود که بصورت گرد به اطراف پراکنده می‌شود فنا را خنک می‌کند، طاقچه‌هایی در آنجاست که در آنها هر قسم اسباب آرایش گذاشته و ذر دو طاق نمای قرینه عدمای قالی نهاده و از آنها بستر راحتی درست گردیده‌اند. در این قسمت خانم لباس‌های خود را پیش از آنکه به گرمخانه داخل شود می‌کند، گرمخانه دو خزینه دارد پر از آب که درجه حرارت آنها با یکدیگر متفاوت است و ترتیب استحمام باین شکل است که استحمام کننده ابتدا ده دقیقه در خزینه آب سرد و ده دقیقه در خزینه آب گرم و ده دقیقه هم بیرون از هر دو داخل حمام که به بخار گرم شده می‌ماند. سپس برای او حوله‌های پشمی می‌آورند و او به سر بینه می‌آید و تا مدتی در آنجا دراز می‌کشد و گاهی قریب به یک ساعت در آنجا می‌ماند تا خوب به حال بیاید. بعد از استراحت نوبت آرایش می‌رسد و این کار بسیار دقیق و طولانی است. با هنا ناخن‌های دست و ها را رنگ و با سرمه مژگان را سیاه و بزرگتر می‌کنند و آنها را مصنوعاً تا بالای بینی می‌کشند و واجبی نیز در مورد خود بکار می‌رود، گهیتوان را مثل حصیر رشته رشته می‌بافتند. خلاصه در آرایش زنی که شاه دستمال خود را قبلاً به سمت او انداده و شب با پاید آماده همبستی باشد (۱۱۰) از رعایت هیچ نکته فروگذاری نمی‌شود، مدت دوام این آرایش نصف روز تمام است." (۱۱۱)

وضع امینه‌اقدس و تجملی که وی داشته نشان می‌دهد که شاه تنها در زمان سلامت زنان با آنان به مهر و محبت رفتار می‌کرد و هرگاه زنی از آن بهره‌دهی مورد نظر می‌افتاد، نشانه این بود که از چشم شاه نیز افتاده است. امینه‌اقدس نیز با دچار شدن به بیماری چشم که روز به روز وخیم تر می‌شد نزد شاه محبوبیت خود را از دست داد و به موجودی که فقط می‌توانست در اندرون زندگی کند تبدیل شد. فوریه در باره "معالجه وی می‌گوید: "وقتی که این زن برای معالجه خود مجبور شد با من ملاقات کند در پشت پرده‌ای قرار گرفت تا من و او هیچ کدام همدیگر را نبینیم. غالباً زنان ایران نصورشان این است که طبیب از گرفتن نبض می‌تواند به هر دردی که دارند بپرید ... امینه‌اقدس به کلی نابینا شده است. من از دو ماه پیش می‌خواستم چشم او را عمل کنم و نگذارم که کار به اینجا بکشد، ولی به من اجازه این عمل داده نشد و شاه که نمی‌خواست برخلاف رضای محبوبیه خود رفتار کند او را کاملاً آزاد گذاشت و توطئه‌سازان درباری او را بی‌نهایت درجه

۱۱۰ - می‌گویند وقتی ناصرالدین شاه همه روزه از مقابل صف زنان می‌گذشت، دستمال خود را به طرف زن مورد نظر می‌انداخته، تا او را برای همبستی آن شب آماده سازند.

ترساندند و بعد از آنکه او را به تعقیب دستور من در باب عمل کردن مصمم دیدند، گفتند که باید در خارج عمل کند... امینه‌قدس به همراهی سعدالسلطنه حاکم قزوین و آغا بهرام خواجه‌باشی به طرف وینه حرکت کردند... در اطریش پروفسور فوکن او را عمل کرد، اما با اینکه خرج بسیار کرده، کور به ایران برمنی گردد، امینه‌قدس در ژوئن آن سال به تهران وارد شد، همینکه پیش امینه اقدس رفتم، بدیدم غمگین و گرفته و از دنیا بیزار است. او هنگامی که به اندرون رسیده بود، گفته بود: دلم می‌خواست که چشم داشتم و رختشویی می‌کدم، "(۱۱۲)

اما زنان که همیشه خواهان حفظ عزت و احترام و محبویت خود بودند، دست به کارهای می‌زندند تا شاه ایشان را از یاد نبرد و نوجه گذشته را نسبت به آنان حفظ کند. بروای این کار امینه‌قدس نیز مانند برخی دیگر دختران تازه و نورسیده‌ای را می‌یافتد و همبستر ناصرالدین شاه می‌کرد، زیرا بعد از بیماری امینه‌قدس، دیگر شاه با او همبستر نمی‌شد، واو هم به جز درد چشم از این موضوع نیز رنج می‌برد. اعتمادالسلطنه در روزنامه "خطاطات خود اشاره دارد که امینه‌قدس همانند مادران دویاری، همسر لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه عمل می‌کند، زیرا مادران دویاری نیز در ایام پییری لوئی پانزدهم را برای حفظ اعتبار خودش مشغول هرزگی می‌کرد.

امینه‌قدس بهانه دیگری نیز داشت که گاه و بیگانه، شاه را به عمارت خود بکشد و او را به خود نزدیک سازد و انس و الفت گذشته را حفظ کند و آن وجود خانم باشی، دختر باغبانباشی اقدسیه بود که یکی از زیباترین زنان حرم ناصرالدین شاه به شمار می‌آمد و پیش امینه‌قدس زندگانی می‌کرد و این خانم ماءمور تربیت آن ستاره نوزاد بود. فوریه می‌گوید "... امینه‌قدس از این ماموریتی که به او داده شده کاملاً راضی است زیرا که تربیت یک دختر زیبا، آن هم دختری که منظور نظر اعلیحضرت است، وسیله خوبی است برای آنکه شاه را به عمارت خود بکشد و هر زنی که می‌بیند شاه کنتر به او توجهی دارد، از این قبیل وسایل برعی انجیزد." (۱۱۳) گذشته از این بیماری امینه‌قدس، او عقیم نیز بود و نمی‌توانست برای شاه فرزندی بیاورد. بهمین خاطر وقتی می‌دید از محبت شاه محروم می‌شد، بهترین کار را در این می‌دانست که چند دختر زیبا در خدمت خود داشته باشد تا شاید بدین حیلت شاه را به طرف خود متایل سازد.

دکتر فوریه با تمام اینکه می‌دیده امینه‌قدس به چنین وسائلی دست می‌زنند تا شاه دستی هم به سر و گوش او بکشد، اعتقاد دارد که "... امینه‌قدس اگر چه پیر شده و فرزند هم ندارد، لیکن از این جنس زن‌ها نیست، و اگر به تربیت خانم باشی قیام کرده فقط از لحاظ علاقه و جان‌نثاری خاصی است که نسبت به شاه دارد. شغل مهم خزانه‌داری شاه و اعتماد نام و تمامی که اعلیحضرت

نسبت به او دارد او را از تشبیث به این قبیل زمینه‌سازی‌ها بی‌نیاز می‌کند، چه علناً^{۱۱۴} می‌بیند که طرف مهر و محبت شاه است.

گرچه شاه از فرط محبت او را به همراهی بهرام خان خواجه و چند پرستار زن و نوکر برای معالجه چشم به وین نیز فرستاد، اما با تمام این تلاش‌ها، امینه‌قدس در اواخر عمر از دو چشم نابینا شد، و هر چه هم گفته شود که محبت شاه نسبت به وی همان محبت ساقی بوده، دروغ گفتاراند، زیرا کارهای شاه بعد از کوئی امینه‌قدس نشان می‌دهد که از وجود او دیگر بهرامی برای خود نعیدیده و در بی‌بازیچه^{۱۱۵} تازه‌ای بوده است. از جمله در سفر شاه به لار اتفاقی افتاده که مoid این نظر است "... فاطمه نامی کنیز امینه‌قدس که این سفر لار همراه بود، فخر الدوله برای شاه تلحیف کرده بود و شاه با او موقعه فرموده بودند، لدی‌الورود امینه‌قدس فرج ضعیفه را رسیده بود، معلوم شد که ازاله بکارت او شده است. کنک زیادی به او می‌زند. فاطمه هم تریاک خورده بود، آن شب و آن روز خاطرها یون‌مشغول معالجه، فاطمه بود و شاه زیاد از فاطمه کنیز گرد تمجیدات می‌فرمود ..." (۱۱۶)

امینه‌قدس با وجود بیرونی و نابینایی، هیچگاه خود را پائین‌تر و کمتر از زنان دیگر شاه نمی‌دانست و سعی می‌کرد همان جلال و شکوه گذشته را حفظ کند. فوریه در خاطرات خود می‌گوید: "امروز به لشکر که در دره‌ای تنگ و کنار رودخانه واقع است رفتیم. یکصد و پنجاه زن اندرون که امینه‌قدس نابینا هم در میان ایشان است و سعی بسیار دارد که در هیچ نقطه جای خود را خالی نگذارد با ما همراهند این زن که همه وقت می‌کوشید که از دیگران ممتاز باشد در این سفر هم تنها با سرو صدای مخصوص مسافت می‌کند و با اینکه تمام زن‌های اندرون حتی ائمیس‌الدوله بر اسب سوارند، او با گلفت‌های خود با پنج کالسکه و پنجاه سوار جلودار و یک شاطر که در مقابل در کالسکه او می‌دوید راه می‌پیماید، اما تمام این کوکبه و جاه و جلال فقط برای طی دو کیلومتر بیشتر نیست." (۱۱۷)

نابینا شدن امینه‌قدس و بعدها فلج شدن او به خوبی نشان می‌دهد که شاه چگونه فقط در دوران شادابی زنان خود را مورد توجه قرار می‌داده است. زیرا وقتی امینه کور و گوشکر شد و به سکته^{۱۱۸} ناقص نیز دچار آمد و بعدها هر دو طرف بدن او فلج شد "... کدورت خاطر ناصرالدین شاه از بیماری امینه‌قدس به شور و عشق دختر محمد حسین مشهور به باغبانیاش تسلی داشت." (۱۱۹)

اعتماد‌السلطنه که خود شاهد و اپیلن لحظات عمر امینه‌قدس بوده، در خاطراتش می‌نویسد: "دیدم هنگام‌هایست، متصل اطباء را می‌برند و می‌آورند. عmad‌al-âbtâء می‌گفت بعد از آنکه ما اظهار یاس کردیم که امینه‌قدس معالجه نخواهد شد، فخر الاطباء^{۱۲۰} مدعی شد که معالجه می‌کنم.

۱۱۴ - همان

۱۱۵ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۳۷۵

۱۱۶ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۲۵۰

۱۱۷ - سیاستگران دورهٔ قاجار، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۲

صدراعظم هم اجازه داده بود که این بی‌مروت آجر داغ کرده به کف پاهاش این ضعیفه که در حال سکرات بود بسته بود و کلاه نمدی داغ کرده به کلماش گذاشته بود . به فاصله نیم ساعت مرد ، صدراعظم را احضار کرد که در این حیض و بیض شریک زحمات او باشد . این ضعیفه که دو ساعت قبل خود را طلکه سلطه ایران می‌دانست ، مثل جداد منعفی روی تشك کثیف انداخته با چهار فراش که گوشش‌های تشك را گرفته بودند از اندرون بیرون کشیدند . نزدیک منزل عزیزان‌السلطان تجیر (۱۱۸) کشیدند و شستند ، ملا محمد علی را خواستند نماز بخواند . من بطرف صاحبقرانیه رفتم .

به حضور شاه رسیدم به جهت ظاهر متالم دیدم . اما در باطن وجهها "من الوجه نالملی نداشتند . در سر شام هم کلیه آن تالم و کسالت ظاهري را فراموش فرمودند و طوری مشغوف بودند که دختر محمد علی ، باغبان نایاب‌السلطنه را به توسط مجدد‌الدوله که امروز در راه دیدند خواستگار شدند . جنازه امینه‌قدس در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد . " (۱۱۹)

و به گفته خان ملک ساسانی نیز ، ناصرالدین شاه که در مرگ فرزندان و عزیزان خود را گرفتار غم و اندوه نمی‌خواست و در هر مصیبت به ساز و صحبت کار می‌بست که غصه و ملالت از سلامتش نکاهد ، به عزای امینه‌قدس سخت اندوه‌گین گردید ، وفای خود را بمتوفی ظاهر نمود ، مال گراف او که همه از سرفت نقد و جنس پادشاه و پیشکش‌های ناروا در حمایت ظالم و اهانت مظلوم فراهم شده بود به وارث وحید او یعنی برادرش توفیق کردند . (۱۲۰)

بهر حال هیچگاه ناصرالدین شاه نمی‌گذاشت غم و خصمای مکررش سازد ، و اگر تالمی هم ابراز می‌داشته ، غمی ظاهري می‌بود که به زودی فراموش می‌شد .

اموال امینه‌قدس همانگونه که شاه دستور داده بود به برادرش منتقل شد ، اما انتخاب یکی از زنان به جای اوی که مصدر کارهای مربوط به امینه‌قدس باشد خود مسلکی بزرگ بود و جنجالی به دنبال داشت . اعتمادالسلطنه در این مورد در خاطرات خود می‌نویسد : "... تفصیل ارث و میراث امینه‌قدس را نقل می‌کردند . دهات و مخلفات و دکاکین و مزارع چه در تهران و چه در گروس تمام به مليچک و آل او منتقل شد ، قریب سیصد هزار تومان . خداوند پادشاه قدردان خدمت شناس ما را حفظ فرماید . کنیزی که شش تومان خربیده بودند چشم به اموال او نداشته و به برادر موهومی و برادرزاده‌اش واگذار فرمودند . اما وراثت دولتی و رسمی اش بندگان همایون قانون نامه مبنی بر یازده فصل نوشته بودند . منجمله از فصول اغول بیگه باید به جای امینه‌قدس باشد .

۱۱۸ - پرده‌های بزرگی که در وسط حیاط یا اطاق بر پا کشند تا قسمتی از آن از قسمت دیگر جدا شود .

۱۱۹ - روزنامه "حاطرات" ، پیشین ، ص ۹۸۶

۱۲۰ - سیاستگران دوره "فاجار" ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۲۶۱

با غبان باشی و فاطمه صیفه‌های شاه که طرف میل و مرحمت هستند اغول بیگ را راه نداده‌اند، بلکه با چه هیاهوی و هلله از خانه امینه‌اقدس بپرونش کرده، به اندرون بزرگ فرستادند. ترباک و آب گرم صحیح، صابون و مساوک و غیره را به ائمی‌الدوله دادند. از آنجائی که این خانم محترمه بسیار آدم خوبی است، اما آبله و دهاتی است، و فریب دوست خواجه‌رذل پدر سخن‌های خود را دارد. در عوض اینکه در این موقع بر مدارج اعتبار خود افزایید و خانمی کند شان خود را کاست. خدا اسبابی فراهم آورده بود که او ملکه مسلطه مقدار حرمخانه باشد، شیطان به خلاف کرد. تمام اعتباراتی هم که خودش داشت روی این کار گذاشت و خلق مبارک پادشاه ما را که جان همه قربانش باشد به گله‌های بی‌معنی تلخ کرد و نیز شنیدم که امینه‌اقدس از مخلصین خاص صدراعظم بود و میل صدراعظم این بود که وضع امینه‌اقدس را بعد از مردن او به هم نزند. این دستگاه به همان شکل و ترتیب باشد، اما نایب‌السلطنه‌ها به خلاف می‌خواستند اغول بیگ را که دوست خودشان است رئیس خلوت اندرون بگنند. در معنی ائمی‌الدوله و اغول بیگ و با غبان باشی در میان نیست، صدراعظم است و نایب‌السلطنه. همانطوری که به واسطه عداوت با هم زندگانی بیرون پادشاه ما را مختلف و مشوش کرده‌اند و اساس سلطنت را معدوم نموده‌اند، همین قسم یک آسایش مختصری که پادشاه ما در اندرون داشت این دو وجود محترم به هم زدند. شنیدم ائمی‌الدوله، امین‌الحکومت را وکیل و جاسوس خود خدمت شاه کرده است." (۱۲۱)

ائمه‌الدوله

فاطمه ملقب به ائمی‌الدوله، از زنان صیفه‌ای و سوگلی شاه بود. وی در روستای عمامه از قرای لواسان کوچک زندگی می‌کرد. در مورد اصل و نسب و چگونگی راه بافتون این دختر به حرم‌سرا شاه، اعتماد‌السلطنه می‌نویسد: "... از قرار تقریر یکی از اهل قریه، پدر این خاتون محترمه، نور محمد نام از طایفه گرجی بوده است. اگر چه دو نفر دیگر می‌گفتند آملی و از اهل مازندران بوده است. لیکن گفتم این است که بر فرض هم آملی بوده‌اند از طایفه گرجی بوده‌اند که صفویه کوچانده، مازندران سکنی داده بود می‌باشند. در هر صورت نور محمد که رعیت بیچاره بی‌پاخت است ناصرآبادی شوهر کرد. دختر را عمه او که زوجه فتح‌الله نامی بود نزد خود نگاهداشت. مابین فتح‌الله و اهل عمامه نزاعی شد. فتح‌الله از عمامه قهر کرد، عیال خود را برداشت و به دولاب تهران رفت. نبات خانم صبیه مصطفی بیگ لواسانی که سمت لکی به شاه داشت در

حرمخانه بود، جهت پسر خود دختری می‌خواست و جیه باشد، این دختر را یافته خواستگار شد. شوهر عمه و عمومی او که کربلای مهدی باشد ندادند. فوراً عمه را دید، نقد و جنس تعارف به او دادند دختر را آوردند همینکه وارد حرمخانه کردند جیران خانم فروغ‌السلطنه که آنوقت سوکلی بود این دختر را به خدمت خود نگاهداشت، کم کم در خدمت شاه طرف میل شد، ترقی کرد و تربیت شد. در سفر سلطانیه در سال ۱۲۷۶ صیغهٔ پادشاه شده، حالا از نسوان بزرگ عالم است. بسیار مقدس و محترم است و غالباً غصب پادشاه را فرومی‌نشاند و توسطاز بیچارگان می‌کند.^(۱۲۲) ائمیں‌الدوله را نیز شاه بسیار دوست می‌داشت، اما فرزندی نیاورد. با این حال چندین بار ناصرالدین شاه خواست او را عقد کند اما ائمیں‌الدوله نپذیرفت. «قبل از سفر اول فرنگ ناصرالدین شاه، نشان حمایل آفتاب اختراع شده بود که در فرنگ به ملکها داده شد، این نشان در یکی از جشن‌ها که به مناسبت مولود شاه برگزار شده بود به ائمیں‌الدوله اعطای شد. ائمیں‌الدوله اول زنی است در ایران که دارای این نشان است.»^(۱۲۳)

دکتر فووریه که بعداً این زن را دیده می‌نویسد: «... ائمیں‌الدوله خانمی است به سنی قریب به پنجاه قدری سین با صورتی گوشت‌آلود و پهن اما متناسب، و با این قیاده پیش ایرانیان نمونهٔ کامل زیبائی محسوب می‌شود. می‌گویند زنی خیرخواه و زیرک است، بہر حال در لطف و خوش صحبتی او حرفی نمی‌رود و همه وقت متهم و خوش‌احوال است. تنها موقعی که به یاد او می‌آید که به این سن رسیده و هنوز فرزندی نیاورده است بسیار معموم می‌شود و درد بجه نداشتن درد عمومی اندرون شاهی است.»^(۱۲۴)

گفتیم که ائمیں‌الدوله طرف توجه شاه بود. محبت شاه نسبت به این زن موجب می‌شد نا متعلقات و چاپلوسان نیز فرصتی بدست آورند و زبان به مذاх و شناخت آنچه که شاه به آن علاقه داشت بگشایند، حال می‌خواهد آن چیز انسان باشد یا حیوان. در مورد ائمیں‌الدوله نیز متعلقات چون می‌دانستند که شاه به او محبتی به هم رسانده آنچنان غلو می‌کردند که گویی این چنین زنی در دنیا همنا ندارد و اکر رشته عمر او از هم بکشد. رشته عمر شاه و رشته عمر ملتی از هم گستته است. توجه کنید به مطلبی که اعتماد‌السلطنه در روزنامه خاطرات خود آورده: «... ائمیں‌الدوله ناخوش است. حکیم‌المالک به واسطه فضولی، نه خودش قابل معالجه کردن است و نه می‌گذارد دیگری معالج باشد. حرمخانه شاه منحصر به این زن است، آن‌هم بعیرد بدابه حال ملت ایران.»^(۱۲۵)

۱۲۲ - همان، ص ۱۱۵ به بعد.

۱۲۳ - همان، ص ۵۹۶

۱۲۴ - سه سال در ازدیماب ایران، پیشین، ص ۱۵۵

۱۲۵ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۷۳۶

و بعد اضافه می‌کند "... صبح که به احوالپرسی ائمۃ‌الدوله رفتم مزده دادند که الحمدالله از خطر جسته، شکر خدا را کردم، این که من به این زن دعا می‌کنم بیشتر برای خاطر شاه است که اگر خدای نکرده این زن بمیرد کلیه وضع حرمخانه بهم می‌خورد." (۱۲۶)

آیا این گفته را می‌توان پذیرفت که اگر ائمۃ‌الدوله می‌مرد اهران دچار فلاکت و بدختی می‌گشت؟ اگر اینان به خاطر شاه چنین زبان به تملق می‌گشودند، تمنونه علاقه شاه را هم به زنان سوگلی حرم دانستیم که چگونه غم از دست رفتن امیده‌قدس را به شنی فراموش گرد و بعد از چند ساعت که از فوت زن محبوبش گذشت دختری دیگر را پستدید و خواستگار شد. در مردم ائمۃ‌الدوله هم شاه وقتی احساس می‌کند که دیگر آبی از او کرم نمی‌شود سراغ زنان جوانتری می‌رود، هر چند این زنان از کنیزان و خدمتکاران باشند. چنانکه به گفته اعتماد‌السلطنه، ناصرالدین شاه مدحتی دستور داده بود تا بعد از شام اندرون قرق شود تا بتواند ائمۃ‌الدوله را دست بسر کند و جو حقوق دده ملیجک را احصار کند. (۱۲۷) اما از حق نباید گذشت که ائمۃ‌الدوله علاقه‌های تمام به شاه داشت، و باشد نیز این چنین می‌بود، چرا که دختری گنمان از یکی روس‌تاهای لواسان اینک مقام ملکه دربار را یافته و از جمله زنان سوگلی شاه شده بود. دلیل اینکه ائمۃ‌الدوله دوست می‌داشت، این است که پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، روزی برای او مبلغی بول آوردند که تمثال شوهرش روی اسکناس‌ها بود. با مشاهده تصویر شوی از دست رفته آنقدر بر سر و سینه کوفت که سخت بیمار شد و پس از چند ماه بدرود زندگی گفت.

عایشه‌خانم ولیلی خانم

یکی از جالب‌ترین آزادوایجهای ناصرالدین شاه، صیغه کردن دو خواهر به نامهای عایشه و ولیلی بود. این دو زن که خواهران میرزا عبدالله خان و از یوش مازندران بودند، خلاف دین اسلام که شاه خود را به آن معتقد نشان می‌داد به همسری وی درآمدند. دکتر فورویه که پای صحبت عایشه خانم نشسته است از این آزادوایجه چنین یاد می‌کند "... نا امروز عایشه هیچ وقت از خواهر خود که فرزندش غالباً" در همین جا به بازی مشغول است صحبتی به میان نیاورده بود. امروز که حال چشانش بهتر و نشاط سابقش قدری پایدارتر شده مدحتی مرا به درد دل گردن پیش خود نگاهداشت و گفت: بیماری چشم من از روزی که دیدم شاه به خواهرم لیلی عشق می‌وندد و جز گریه چارمای نداشتم شروع شده است، زیرا که در مذهب ما گرفتن دو خواهر وقتی که هنوز بکی را طلاق نداده‌اند حرام است. شاه که این سنت و بسیاری از سنن دیگر را زیر پا گذاشته بود، هر دو خواهر را در

اندرون نگاه می‌داشت، و عایشه خانم بیچاره به همین سبب تصور می‌کرد که شاه هنوز نسبت به او محبتی دارد. "(۱۲۸)

اشتباه برخی از خانم‌های حرم این بود که خواهانشان را به نزد خود در اندرون می‌آوردند، و اشتباه دو مشان نیز نمایاندند او به شاه بود. چنانکه در حرم ناصرالدین شاه، این نخستین بار نبود که شاه به دو خواهر دل می‌باخت . مورد دیگری هم وجود دارد که به موقع از آن باد خواهیم کرد . باز هم برای اینکه مطالب بیشتری در مورد این دو خواهر بدانیم به کتاب سه سال در دربار ایران مراجعه می‌کنیم . دکتر فووریه در همین موضوع می‌گوید: "... من مشغول معالجه یکی از نسوان حرم که با وجود چشم درد بسیار شدید می‌خواهد به هر قیمتی باشد با شاه به مسافت بیاید . این زن سابقاً طرف محبت کلی شاه بوده و از سوکلی‌های مخصوص او بشمار می‌رفته است، اما جوانی کجاشی که یادت بخیر، اگر چه هنوز چیز زیادی از سن او نگذشته ولی مدتهاست که برگشتن ورق روزگار را فهمیده و رسیدن دوره، ادبای خود را احسان کرده است و این از آن روزی بوده است که ستاره بخت خواهر جوان او درخشیدن گرفته و آنتاب طلمت خواهر بزرگتر را تحت الشاعر قرار داده است . عایشه خانم ولیلی خانم خواهروان میرزا عبدالله‌خان اند که مردی شریف است، این دو دختر مدتهاست که در حرم‌ای شاهی سر می‌کنند و حالیه که آتش هوی و هوی‌های سابق فروکش کرده، به مهربانی با هم بسر می‌برند، حتی منزلشان نیز یکیست و هر دو پروانهوار گرد دختر لیلی خانم که دختری زیبا و موبور است و چشمانی درشت و سیاه و ابرومنی بیوسته مثل مادر خود دارد و نمونه، کامل زیبائی پیش ایرانیان بشمار می‌رود دور می‌زنند. "(۱۲۹)

این دو خواهر، بالآخره در زندگی خود در حرم‌ای شاه عاقبت بخیر نشدند و یک نزاع کوچک با زنی از زنان حرم باعث شد تا هر دوی آنان از حرم‌را اخراج شوند . بهتر است برای دانستن اصل قضیه نگاهی به روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه بیاندازیم . "... دو روز قبل یکی از صیفنهای شاه موسوم به صفرا خانم عارض می‌شود که کنیز ترکان عایشه خانم را کنک‌زده است، شاه این کنیز را چوب زیاد زده به معتقد‌الحرم بخشدید . شب در سر شام عایشه خانم و خواهش لیلی خانم حضور شاه رفته آنچه لازمه، وفاحت و جسارت و بی‌ادبی بود کردند . تا اینکه شاه را تهدید به مسموم کردن نمودند، شاه آن شب را ساخت بود . فردا صبح هر دو خواهر را به تبع آنها دختر حمامی چیدری را هم که او نیز از صیفنهای شاه است بیرون کردند، لیلی خانم که مادر ایران‌الملوک است محض خاطر اولادش دوباره آمد . اما عایشه خانم مطلقه و مواجب پرادر و پدرش مقطوع شد . حتی جواهرات او را هم گرفتند. "(۱۳۰)

۱۲۸ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۲۶۵

۱۲۹ - همان، ص ۲۵۴

۱۳۰ - روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۲۳۵

نجم السحر

یکی دیگر از زنان صیفه‌ای شاه نجم السحر نام داشت. معلوم نیست که این اسم اصلی اوست، با بعد از آمدن به حرم‌سرا شاه چنین نامی یافته است. زمانی که ناصرالدین شاه رهسپار سوین سفرش به اروپا بود، این دختر را که دوازده سال بیشتر نداشت، مشیرالدوله در استانبول به هفت‌صد لیره خرید و در هلoland به شاه تقدیم داشت، چون کنیز یاد شده هنوز کاملًا به سن رشد درسیده بود، شاه با او مثل بچه‌ای رفتار می‌کرد و در پاریس نیز وقتی شاه به دیدن تئاتری رفت که به افتخار او ترتیب یافته بود، این کنیز هم با لباس مردانه تحت نظر خواجه‌سرایش در جای مخصوصی طرف چپ جایگاه اختصاصی شاه جا گرفته بود.

در سفر انگلیس مدت یکماه این دختر را به اعتماد‌السلطنه سپرده بودند تا از او مراقبت کند، صاحب روزنامه خاطرات که قضیه خرید و همراه بردن این کنیز را بیان می‌کند مطلبی هم از عاقبت این دختر در تهران دارد.

او می‌نویسد "امروز صبح سلطنت آباد آدم، معلوم شد بندگان همایون به وجیهیه که حالا به حدیقه معروف و منتعلق به صدراعظم است تشریف می‌برند و ناهار را در آنجا می‌فرمایند. منهم آنجا رفتم. در بین راه از ادب‌المالک شنیدم که امروز صبح چند نفر از خدمه حرمخانه را که منجمله نجم السحر، در عداد مقصرات کنک خورده و از سلطنت آباد به شهر رانده شده، کسی دیگر به من گفت که چهت این تنیه و غضب این بود که شب قبل که بندگان همایونی به سلامتی و میمنت بهرون شام می‌فرمودند یعنی در باغ آقا عزیزالسلطان را دیده بودند که با نجم السحر و جمعی دیگر به عیش و عشرت مشغولند. به این واسطه آنها را غصب فرموده بودند." (۱۳۱) به این ترتیب دختری که چشم و گوش بسته خردباری می‌شود و به مردی که جای پدر اوست تقدیم می‌گردد، عاقبتی این چنین نیز باید داشته باشد که با بدست آوردن کوچکترین فرصتی با دیگران به عیش و نوش بنشیند.

خانم باشی

در بهار سال ۱۳۵۸ هجری، شاه در حالیکه از بیماری امینه‌قدس سخت ملوث بود به اقدسیه رفت. در این گشت و گذار چشمی به فاطمه دختر محمد حسین باغبانیاشی افتاد و مهرش در دل جا گرفت و امر کرد تا این دختر را برایش صیفه کنند. چون پدر فاطمه، باغبانیاشی اقدسیه بود نام

این دختر نیز بعدها به باگبانباشی و بتدریج به خانمباشی تبدیل شد. قبله "هم اشاره کردیم که خانمباشی با امینه‌قدس در یک جا زندگی می‌کرد و تربیت اوی به عهده" زن علیل شاه گذارده شده بود. و امینه‌قدس نیز این فرصت را غنیمت می‌شمرد تا بدینوسیله شاه را به عمارتش بکشاند و خود را همچنان مورد توجه سلطان قرار دهد.

خانمباشی از شاه باردار هم شد اما در ذیحجه ۱۳۱۵ هجری، جنین را که پسری بود سقط کرد. شاه بعد از فوت امینه‌قدس، دختر باگبانباشی را بیشتر مورد توجه قرار داد، زیرا. وی چشمانی تقریباً "شبیه جیران سوکلی متوفی شاه داشت، و بهمین خاطر در دل شاه جایی برای خود باز کرد. "... رفته رفته خانمباشی مقامی بلند یافت و طرف رشک سایر خانم‌ها قرار گرفت. برخی برای آنکه او را از نظر شاه بیندازند چیزهایی به وی القا نمودند که در ظاهر خیر اندیشی و در باطن دسیسه‌کاری بود. از جمله به او گفتند لقب فروع‌السلطنه را که پس از مرگ جیران، شاه به هیچ کس نمی‌داد خواستار شود. او نیز چند بار درخواست نمود و مورد قبول نیافتاد. بالاخره به وی گفتند که چون مکر این لقب را از شاه خواستی و او امتناع ورزیده است برای تو سرافکندگی و خفتی حاصل شده، بهتر آنست که نیم تنه^{۱۳۲} زیبایی تهیه کرده، لقب مزبور را با سرمه و ملیله روی سینه^۲ آن بدوزی و آن را بر تن نموده به حضور بروی تا شاه مجبوراً^۳ لقب را به تو ارزانی دارد. خانمباشی نیز چنین کرد و شنی که شاه در نالار برلیان نشسته و خانمها بر گردش حلقه بسته بودند به حضور رفت. شاه بدوا^۴ متوجه نشد، ولی از چشم دوربین خانم‌ها پوشیده نماند و دسته دسته پیش رفته لب به تبریک و تهنیت گشودند. چون شاه به سوی وی نگریست از دیدن نام یار از دست رفته و جسارت خانمباشی چشم‌های آرام و درخشانش را غبار اندوه فرا گرفت و از روی خشم گفت: به اجازه که اینکار را کردی؟ خانمباشی لب به پاسخ گشود ولی شاه سخن وی را بربیده و با تشدد گفت: زود بیرون رو و نیم تنه را از تن بیرون کن. خانمباشی باز خواست چیزی بگوید اما شاه غضب‌الولد شاهانه او را مجبور به اطاعت نمود.^۵ (۱۳۲)

شاید در اثر این بی‌مهری بود که خانمباشی با وجود علاقه شاه به وی، اعتنایی به عشق شهر تاجدارش نمی‌کرد و پیوسته از او دوری می‌گزید. در کتاب سیاستگران قاجار نیز می‌خوانیم که "ناصرالدین شاه را ناز و اعراض خانمباشی بسیار پریشان داشت و شب‌ها که وصل از او می‌جست و دست نمی‌یافت به چه بیهارگی اشک حسرت می‌ریخت. حتی نزد پیشخدمتان بیرون خودداری نمی‌توانست و صدراعظم را به شفاعت می‌لگیختند". (۱۳۳)

چه بسا به خاطر همین بی‌مهری‌ها و روی برخافتن‌ها بود که ناصرالدین شاه عاشق مادرخساره خواهر خانمباشی شد. "رخساره در آنوقت پانزده شانزده سال داشت و توانی اندرون پهلوی خواهرش

۱۳۲ - بادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۴۸

۱۳۳ - سیاستگران بوره، قاجار، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۲

بود، شاه گاهی لپ‌هایش را می‌چلاند، گاهی بغلش می‌کرد، خانم باشی برای کوتاه کردن دست شاه، ماه رخساره را فرستاد خانه مادرش. شاه هم به امین همایون که صرف جیبدار بود پول داد که خانه آخر خیابان لختی (۱۳۶) را بخرد و روزهایی که از آن راه به شیراز می‌رفت، ماه رخساره در آن بالاخانه خودش را نشان شاه می‌داد.

چند هفته بعد شاه حصم شد که روزهای جمعه باع گلستان را فرق کند، دونفر پیشخدمت محروم و دو نفر خواجه‌سرا بیشتر نمانند. یکی از خواجه‌سراهای محروم، معمور خان بود، آنوقت از دیوار پشت شمس‌العماره ماه رخساره را می‌آوردند تا حیاط مریم خانی که از زمان سلطان احمد شاه آبدارخانه کردند. آن روز را تا عصر با او به خوشی می‌گذراند. بعد از چندی خانم باشی فهمید، فرستاد ماه رخساره را آوردند تا اندرون که مواظب باشد. و طوری او را در مضيقه گذاشت که او به شاه شکایت کرد، شاه به امین‌السلطان فرمود که تو خانم باشی را ببین و بگو دست از این کارها بکشد، بگو که شاه است و مختار همه چیز، اگر مخالفتی بکنی می‌تواند همه کار بکند. امین‌السلطان در ملاقات با خانم باشی طرح دوستی ریخت، در باع سیز نشان داد خانم باشی هم شاه را با ماه رخساره آزاد گذاشت. ضمناً "قرار شد خانم باشی همه اخبار اندرون را مرتباً به امین‌السلطان بدهد و هر اتفاقی که در اندرون می‌افتد و هر کاری که شاه می‌کند و هر حرفی که می‌زند امین‌السلطان را بی‌خبر نگذارد." (۱۳۵)

واز اینجاست که عشق و حسادت، آن هم میان دو خواهر، نقشه قتل شاه را زودتر به موعده اجرا نزدیک می‌کند و تبانی امین‌السلطان صدراعظم و خانم باشی به این برنامه کمک بسیار می‌نماید. گویند در همان دوران عشق‌بازی‌های شاه با ماه رخساره و ممانعت خانم باشی و مشاجره‌ها و بگومگوهایی که در این زمینه پیش می‌آمد، ببیشتر شب‌ها شاه بعد از خوردن شام یا پس از شب چهاره مونش در اطاق تنها چراغی بود و دفتر و دواتی، آنچه که تحریر می‌کرد برای پنهان ماندن در کیف مخصوصی می‌نهاد و قفل می‌کرد و کلید آن را در جیب می‌گذاشت، و چون عادت داشت در هنگام خواب حتی در تابستان نیز ارخالق و کلیجهای را به تن داشته باشد، لذا اسرار خود را که می‌نوشت در کیف مخصوص قرار می‌داد و کلید را نیز در جیب می‌گذاشت.

"یکروز که شاه به حمام رفته بود کشیک خانم باشی بود، خانم باشی کلید را بدست آورده کتابچه را گشوده در آنجا شاه نوشته بود که بعد از قرن باید جزای خیانتهای امین‌السلطان را بدهد، اعتماد‌السلطنه را صدراعظم کند، دارائی حاج محمد حسن را ضبط و خودش را اعدام نماید

۱۳۴ - به توضیح جعفر شهری در کتاب تهران قدیم، ص ۱۹۲، در آن زمان خیابان سعدی فعلی را خیابان لختی می‌گفتند و نام لختی کاملترین اسم آن بود، زیرا که آنجا خلوت و لختی و عاری از سکه بودنش تا آن حد بود که روز روشن در آن آدم لخت می‌گردند.

۱۳۵ - همان، ص ۳۰۰ به بعد.

و در همه ایران مدارس جدید تاسیس کند و اندرون را تصفیه نماید. بهر حال جشن قرن پنجم اهم نزدیک بود امین‌السلطان در صدد کشتن شاه برآمد. حاجی محمد حسن به استانبول نوشت که میرزا رضا نوکر سابقش را روانه کنند. خبر حرکت او را حاجی سیاح از استانبول به اتابک نوشت و میرزا رضا، دوم شوال ۱۳۱۲ وارد طهران شد و در شاه عبدالعظیم منزل کرد. " (۱۳۶) البته ناگفته نماند که در اقدام میرزا رضا به قتل شاه و پیوند این جریان با ماجرای نقل شده جای تردید هست. در این مدت، ضمن توکله علیه شاه، امین‌السلطان با خانم باشی نیز به خوبی کنار آمده بود و جای خالی شاه را در کنار این خانم پر می‌ساخت. برای روش شدن این روابط به آنچه که اینیس‌الدوله برای برادرش گفته بود باید اشاره کرد. " در اوایل تابستان ۱۳۱۲ موقع رفتن به مازندران، در لوازان برای شاه سراپرده زده بودند. رسم این بود که چادر صدراعظم و وزراء را نزدیک سراپرده، شاه می‌زدند. از چادر امین‌السلطان تا سراپرده، شاه خیلی نزدیک بود. در دست راست خوابگاه شاه چادر مرأ می‌زدند و در دست چپ چادر خانم باشی را؛ شب بعد از آنکه شاه را خواباندم به چادر خودم رفتم و خوابیدم. نصف شب ملتفت شدم در تاریکی کسی پای مرأ می‌مالد. وحشت زده بیدار شدم دیدم شاه است سر و پای بررهنه به چادر من آمده است. من با کمال تعجب جهتش را سؤال کردم. پس از چند دقیقه سکوت گفت صدای پائی در پشت سراپرده شنیدم، آهسته نیزون رفتم در مهتاب دیدم مردی تند می‌رود. صورتش را درست ندیدم ولی اندامش به چشم آشنا آمد من پرسیدم به کی حدس می‌زنید؟ گفت به نظوم امین‌السلطان آمد، فردای آن روز شاه، دسته قراولان سراپرده را عوض کرد و قدر غن فرمود در نزدیکی سراپرده چادر هیچکس را نزنند و همه " ملازمنین دور از چادر شاه باشند، از آن روز چادر امین‌السلطان را هم دیگر نزدیک سراپرده نزدند. از کلاردشت که برگشتم هر شب شاه بعد از شام به اطاق خلوت می‌رفت و درب را روی خودش می‌بست فقط با روشی یک شمع در کتابچه‌اش پادداشت می‌کرد، کتابچه‌اش را درون کیفی می‌گذاشت که قفل و بست داشت و کلید آن در جیب جلیقه‌اش بود که با آن می‌خوابید. امین‌السلطان از خانم باشی خواست که هر طور ممکن است از مطالب درون کیف مستحضر شود و او را مطلع سازد. خانم باشی هم در موقع کلید کیف را بست آورد و مطالبش را به امین‌السلطان اطلاع داد. بعد از شهادت ناصرالدین شاه آن کیف و پادداشت‌ها به دست من افتاد اهم مطالبش اینها بود. اول مجازات امین‌السلطان بعد از برگزاری جشن پنجم‌اهم، دوم مصادر، اموال حاجی محمد حسن امین‌الضرب و اعدامش، سوم صدراعظم کردن اعتماد‌السلطنه، (۱۳۷) چهارم باز کردن مدارس در همه ایران،

۱۳۶ - همان، ص ۲۰۲

۱۳۷ - البته اعتماد‌السلطنه روز سیزده نوروز که نوردهم شوال ۱۳۱۳ هجری قمری بود پس از بازگشت از حضرت عبدالعظیم و نوشیدن قهوه درگذشت. در همان ایام شایع بود که وی و سیله صدراعظم مسموم شده است. این واقعه درست ۲۸ روز قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه اتفاق افتاد.

پنجم تصفیه اندرون . " (۱۳۸)

به این ترتیب خیانت خانم باشی، و توطئه او علیه شاه که از همان عشق سلطان به رخساره و حسادت زنانه وی سرچشمه می‌گرفت کاملاً معلوم می‌شود. حال برای اینکه از خیانت توام با جنایت این زن حرم نشین بیشتر مطلع شویم، بهتر است بمطالبی نیز که از قول مرجان خانم یکی از زنان شاه و مادر شاهزاده پیغم الدوّله آمده توجه کنیم، "خانم باشی گفتی داشت موسوم به عصمت قالبی که چارقدهای اندرون را قالب‌من گرد، صبح روز جمعه گفته بود که دیشب خبر آورد ماند که خانم‌اش آتش گرفته باید فوری به خانه برود، واز اندرون بیرون رفته خودش را به شاهزاده عبدالعظیم رسانده و به میرزا رضا آمدن شاه و شکنی قرق را خبر داده بود. بعد شنیدم که یک قسم خوبی هم با میرزا رضا داشته است. همان روز خانم شمس الدوّله خواهر عین الدوّله هم شاهزاده عبدالعظیم بود و عصمت قالبی را آنجا دیده بود . " (۱۳۹)

شاه طبق برنامه‌ای که تنظیم کرده بود، تصمیم داشت روز جمعه ۱۲ ذیقده ناهار را در باع بهارستان بخورد، اما شب قبل از آن که در اندرون مشغول صرف شام بود و با خانم‌ها از عیش و سور جشن قفن سخن می‌گفت، همانجا بعضی را شنید و اصرار گردند که فردا جمعه است و بهتر از همه این است که به زیارت عبدالعظیم بروید. آنچنانکه خان ملک ساسانی نیز در پاورقی صفحه ۳۰۲ جلد دوم سیاستگران دوره قاجار نوشته، سال‌ها بعد از قتل ناصرالدین شاه به تقریبی این مطالب از خانم باشی و خواجه‌سراها تراویش کرده بود. حال بیشتر به این گفته باستانی پاره‌زی معتقد می‌شویم که پائین تنه را در تاریخ نباید فراموش کرد، و همچنین جای پای زن را در تاریخ. از دیگر زنان ناصرالدین شاه، در کتاب‌های موجود مطالب زیادی در دست نیست، و بیشتر در روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه به اسامی بعضی از آنان برمی‌خوریم که همراه با شرح مختصری در مورد زنان شاه است برای آنکه در شناختن سایر زنان پادشاه قاجار نیز مطالبی داشته باشیم، هر چند کوتاه از آنان هم یاد می‌کنیم.

شاخ گل

جمال خانم زن صیغه‌ای شاه کنیزی داشت به نام شاخ گل. شاه که این کنیز را دیده بود می‌لی به او پیدا کرد و به قیمت یکصد و پنجاه تومان او را از جمال خانم خرید و به امینه‌قدس سپرد تا روز دلبری را به او بیاموزد و تربیتش کند. پسر محمود براز که پسردائی مادر ملیجک بود با

شاخ گل رابطه برقرار می‌سازد و اورا به خود متمایل می‌کند، و چون این پسر نایب ناظر امینه‌اقدس نیز بود لذا برای عشق ورزی، راحتتر و آسانتر می‌توانست به دستگاه فامیلش در حرم رفت و آمد کند و به مطلوب خود نزدیکتر باشد، و چون خانه امینه‌اقدس نیز همه جا خارج از حرم بود، پسر یاد شده بهتر به مشوق دسترسی داشت، در سفری که شاه به شهرستانک داشت، این عشق و عاشقی بر ملا شد و مورد دست آویز زنان شاه قرار گرفت و موجب اوقات تلخی ناصرالدین شاه شد.

هما خانم

این زن دختر خسروخان والی کردستان بود و بهمین خاطر او را والیزاده خطاب می‌کردند. او از شاه دختری داشت به نام والیه. این زن را مادر اعتمادالسلطنه برای شاه گرفته بود. در قریه شبان شاه با اوی عروسی کرد. مدت‌ها بعد که شاه او را طلاق گفت، زن اعتمادالملک و پس از فوت اوی، زن مهدیقلی خان مجدالدوله شد. این زن بعدها دچار فلج گردید و در سال ۲۶ سلطنت ناصرالدین شاه فوت کرد و اورا در قم دفن کردند. متول هما خانم در حیاط چنان عباسعلی بود. (۱۴۰)

طوفان بی بی

طوفان بی بی که برخی نیز او را طوغان بی بی خوانده‌اند (۱۴۱) از زنان صیفه‌ای حرم‌سای ناصرالدین شاه بود. "در سال ۱۲۸۲ هجری که شاه رهسپار خراسان بود به چاپیدن طایفه" یموت فرمان داده بود که نتیجه آن، کشتار بسیاری از آن طایفه و به اسارت در آمدن عده‌گر بود. در میان اسرا دختری بوده است چهار ساله موسوم به طوفان بی بی که در تقصیم اسرا نصیب عین الملک شده بود، اما بعد که تعریف وجاحت او به شاه رسید او را خواست، و وارد حرمخانه کرد. تا آینکه سال ۱۲۹۲ به نکاح پادشاه درآمد و از زوجات سلطنت شد. (۱۴۲) در سال ۱۳۰۰ که ناصرالدین شاه در طی مسافرت خود به مازندران رسید یکی از ترکمن‌های طایفه کوکلان در محل اردوی شاه که در کالهوش بود ادعای کرد که پدر طوفان بی بی است و یموت‌ها دخترش را دزدیده و بعد قشون

۱۴۰ - در مورد چنان عباسعلی بعده "توضیح داده خواهد شد".

۱۴۱ - طوغان بی بی بیشتر بنظر صحیح می‌آید، زیرا او از ترکمانان بود و این نام به اسمی ترکمنی نزدیکتر است تا طوفان بی بی.

۱۴۲ - در این موقع ناصرالدین شاه حدود پنجاه سال داشت، در حالیکه این دختر نوزده ساله بود.

سلطنتی او را اسیر کرده است . بهر صورت آن مرد توانست بعد از سالها ، راست پا دروغ ، دختر خود را در حرمخانه ملاقات کند . (۱۴۳)

ستاره خانم

ستاره خانم در ابتدای ازدواج با شاه ، در ردیف زنان عقدی بود و از شاه نیز سه اولاد داشت ، اما از آنجا که جیران فروغ‌السلطنه مورد نظر شاه قرار گرفت و مایل به عقد او شد ، چون نمی‌توانست بیش از چهار زن عقدی داشته باشد ، به این سبب ستاره خانم را مطلقه و بعد به صیغه خود در آورد و عقد او را به فروغ‌السلطنه داد . ستاره خانم مدتی بعد از اندرون خارج شد و به همسری شیخ محمد پسر شیخ فارس‌خان درآمد . اما مدتی نگذشت که ازاو هم طلاق گرفت و زن مهدی موش شد (۱۴۴) . اما مهدی صاحب اولاد نیز گردید . این زن بعدها با شوهرش به عتبات رفت و شاه در آنجا مقیم شد و بعد از فوت شوهر به تهران بازگشت . به گفته اعتماد‌السلطنه "... شاه کویا حکم فرموده بودند خانه او را مهر کنند ، و ستاره خانم را گاهی اندرون خانه ائمیں‌الدوله ، و گاهی خانه امین حضور می‌برند که ببینند چه دارد . " (۱۴۵)

قمر تاج خانم

بنا بنوشهه اعتماد‌السلطنه "قمر خانم در خانه شاه معروف به زیقوله است . او خواهزاده صاحب سلطان خانم صیذه شاه است . خاله‌این دختر به التمام و رشوه به عزیز‌السلطان و اتباعش ، خواهزاده خود را پارسال به شاه داد . شاه فرمودند حالا که صاحب‌سلطان به این اصرار می‌خواهد زیقوله را به من بدهد پس التزام بدده که هر وقت از من مخارج خواست به جهت این دختر ، فی الفور مطلقه است و بیرون برود . صاحب سلطان هم قبول نمود . بهمین که خواهزاده‌اش را شاه بگیرد و خرج نخواهد راضی بود . صاحب سلطان هم از صیغه‌های قدیم شاه است ، اما رنگ و بوشی ندارد .

بعد از اینکه سه چهار ماه بود زیقوله را صیغه کرده بودند به التماس و توسط عزیز‌السلطان او را پیش شاه بردند ، بقدر ده دقیقه خدمت شاه بوده است و ازاله بکارت او را نموده فی الفور به

۱۴۲— روزنامه خاطرات ، پیشین ، ص ۲۴۳

۱۴۳— مهدی موش از فرمان‌فراشخانه شاه بود .

۱۴۴— همان ، ص ۵۲۸ ، با اندکی تلخیص و تغییر

اطاق خودش می‌رود . بهمین یکدفعه آبستن می‌شود و دختری می‌زاید . شاه از شدت حیرت فرموده بودند غیر قدرت نمائی خداوند هیچ تصور نمی‌شود که به زور زیقوله را به من بدھند ، در ظرف ده دقیقه من او را درست ندیده آبستن شود و بزاید ، باید اسم او را قدرت‌السلطنه بگذارند . این فرمایش شاه را خاله و دوستانش دست گرفته امشب شب به خیری برپا نمود . امام جمعه اسم او را فاطمه و لقب او را قدرت‌السلطنه گذاشتند قمرتاج در ۱۸ سالگی فوت کرد . " (۱۴۶)

تاج الملوك

خان ملک ساسانی در یادداشت‌های خود در مورد این زن می‌نویسد : تاج الملوك دختر میرزا عبداللطیب مستشار پست است که صیغه ناصرالدین شاه بود . پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ، زن یک درشكچی شد و سپس در ازادواج محتمش دیوان رشتی درآمد . حاجی حسین آقا پسر حاجی محمد حسن امین‌الضرب جدید‌الاسلام عاشق او گردید . محتمش دیوان با گرفتن چند هزار تومان از او دست کشیده و به حاج حسین آقا واکذار نمود . امین‌الضرب از او دارای دو پسر شد . (۱۴۷)

فهرست دیگر زنان صیغه‌ای ناصرالدین شاه

شاه به جز آنها که نامشان آمد ، زنان صیغه‌ای دیگری نیز داشت که شرح احوالی از آنان بطور کامل بجای نمانده و یا در دسترس مؤلف نبوده . زنانی که اسامی شان بدت ام عبارتند از :

خازن‌الدوله

از زنان صیغه‌ای شاه که دو دختر نیز آورده موسوم به فخرالدوله و فروغ‌الدوله .

فخرالدوله زنی بود بسیار زیبا ، ادبیه و شاعره . شیرین سخن می‌گفت و خط خوش می‌نوشت . او شیفته مجدادوله شده و به عقد او درآمد . فروغ‌الدوله

نیز که بعدها او را ملکه نامیدند زن ظهیرالدوله شد .

وجبه‌الدوله

که از شاه یک دختر آورده موسوم به اخترالدوله . شاه این دختر را برای عزیزالسلطان عروسی نمود .

۱۴۶ - همان ، ص ۷۲۲ ، به اندکی تغییر

۱۴۲ - این زن را در منابعی خجسته خاتم نیز نامیده‌اند و او غیر از خجسته خاتم تاج‌الدوله اولین زن شاه پس از رسیدن به سلطنت است . بلکه خجسته خاتم مورد بحث آخرین زن ناصرالدین شاه بود .

مرجان خانم	نیز یک دیگر از زنان صیفه‌ای شاه بود که دو فرزند آورد به نام‌های یمین‌الدوله و فرج‌السلطنه.
توران‌السلطنه	نیز زن صیفه‌ای شاه بود، او دو فرزند آورد به نام‌های عضدالسلطنه و تاج‌السلطنه.
حرمت‌السلطنه	از زنان صیفه‌ای که دختری آورد به نام افتخار‌السلطنه،
محبوب‌السلطنه	که مادر عزالسلطنه و عزیز‌السلطنه بود.
وقار‌السلطنه	نیز از شاه صاحب فرزندی شد به نام شرف‌السلطنه.
فاطمه	یک دیگر از زنان صیفه‌ای شاه بود که وظیفه عده‌اش نگهداری مازاد بول انعام‌هایی بود که شاه هر روز در حمام پخش می‌کرد این زن اضافه بول‌ها را جمع می‌کرد و یک جا به خزانه‌ی فرستاد.
منیر‌السلطنه	که صاحب بسری از ناصرالدین شاه ثد موسوم به کامران‌میرزا که نایب‌السلطنه و وزیر جنگ بود.
ندیم‌السلطنه	مادر ضیاء‌السلطنه بود، این دختر را شاه به سید زین‌العابدین امام جمیعه به ذنی داد.
روشنک	دختر دهقانی بود که شاه بطور عبوری در سفر دماوند او را دید و پسندید و شاطرباشی را در آنجا گذاشت تا این دختر را به شهرستانک ببرد و جزو حرم‌سرا گرداند، این نام را ناصرالدین شاه برای آن دختر انتخاب کرد.
شمس‌الدوله	دختر عضدالدوله پسر فتحعلی شاه که برادرهاش عین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و وجیله‌له میرزا سپهسالار بودند، شمس‌الدوله هم از جمله زنانی بود که از شاه فرزندی نیاورد.

نحوه پرداخت حقوق زنان و فرزندان شاه

حقوق حرمخانه حواله به گمرک بود که هر ماشه تحويل اعتمادالحروم می‌شد و او بنا به قراردادی، برای زن‌های شاه می‌فرستاد، این کار بزرای وی سود بسیار داشت، زیرا از حقوق هر یک بنا به فراخور حال و مناسبات چیزی برمی‌داشت و در کیسه دخل خویش می‌انباشت، در میان زنان شاه، انبیس‌الدوله دارای دستگاه جداگانه و عظیمی بود و ماهیانه معینی داشت، زن‌های درجه اول شاه، ماهی هفت‌صد و پنجاه تومان و زن‌های درجه دوم به تفاوت از پانصد الی دویست تومان حقوق ماهیانه‌ی گرفتند، صیفه‌های درجه سوم از صد الی صد و پنجاه تومان مقرری داشتند، حقوق سالانه دخترهای بزرگ شاه نیز سالی چهار هزار تومان بود.

خوابگاه ناصرالدین شاه و آداب خواب

اطاق شاه آنچنانکه نوشتمند چندان بزرگ نبود، اما اطراف همین اطاق، چهار اطاق دیگر وجود داشت که هر کدام اختصاص به کسانی داشت که می‌باشد هنگام بودنش در خوابگاه در خدمتش باشد. از این اطاقها "... یکی مخصوص خدمهٔ خلوت و طرب، یکی آبدارخانه و شرابخانه، یکی اختصاص به زنان داشت که در آن به آرایش و پیرایش خود نی پرداختند و یکی خاص زنانی که باید خود را جهت همبستری آماده کنند." (۱۴۸) بر دیوارهای اطاق چهارم تصاویر و نقوش شهوت‌انگیز از مجالس عیش و عشرت و طرب و اتواع مجالست‌ها و معانقت‌ها و مقاربت‌ها و نتفت‌هایی از زنان لخت و نیمه عریان در حالات مختلف وسیله استاد بهرام نامی نقاشی شده بود. (۱۴۹)

دستعلی معتبرالعمالک در بیان افراد کشیک خوابگاه، به رامشگران و دو خواجه که تا صبح می‌باشند آنجا باشند اشاره می‌کند و در توضیح بیشتر تکه‌بایی و داستان سرایی و نوازنگی به هنگام خواب شاه می‌نویسد: "... صاری اصلاح که پیرمردی محترم و طرف اعتناد شاه بود با نظام‌السلطنه کثیکچی باشی که بر یکهزار از غلامان کشیک‌خانه ریاست داشت، او امیر شکار شمشیر بسته و تفنگ بدشون همه شب در اطاق خواجه‌های کشیک به پادشاهی آمدند و دوازده تن سرباز مسلح تا پامداد به دور خوابگاه در حرکت بودند.

نقیب‌العمالک که دارای بیانی شیرین و در فن داستان‌سرایی بی‌مانند بود در یکی از اطاق‌ها نیشت و در را انگیزی باز می‌گذاشت تا شاه صدایش را بشنود، آنگاه پیشانی را به عصای خود نهاده آغاز سخن می‌کرد، قبل از آن یکی از نوازنگان مخصوص که جوادخان قزوینی بود و کمانچه بسیار کوچکی ترتیب داده و همیشه آن را زیر لباده داشت چند پنجه نرم نواخته و ساكت می‌شد و در خلال داستان چون به قسمت‌های عشقباری یا هجران می‌رسید نقیب‌العمالک بی‌تی چند مناسب حال به آهنگی خوش آهسته می‌سزود و جوادخان با ملاحت وی را به همان نرمی جواب می‌داد و اغلب در آن حال اشک از دیدگان فرو می‌ریخت، زیرا در روزگار جوانی به لیلی نامی دلباخته و پیش از آنکه وصل دست دهد مشوق‌اش از دست رفته بود. با آنکه شاه هرگز نمی‌خواست آهنگ‌های حزن‌انگیز بشنود و پیوسته خاطر خود را شادمان می‌خواست شوریدگی جوادخان را دوست می‌داشت و بعضی شب‌ها هم به وی امر می‌کرد که تنها بزند و بخواند، نوازنگان موقع خواب، یکی سرورالملک که خداوند موسیقی و مشهور بود، دستمالی بروی ستور می‌گسترد و به قدری صدای مليحی برای

۱۴۸ - تهران قدیم، پیشین، ص ۴۳

۱۴۹ - به نوشته چغفر شهری در صفحه ۴۲ کتاب تهران قدیم، بعدها روی این نقاشی‌ها را کچ کرفتند و سین خراب کردند که جای آن وزارت دارایی گذشت.

موقع خواب می‌داد که بهتر از آن نمی‌شد. دیگری آقا غلامحسین تارزن بود که در فن خود از اساتید دهربود. دیگری اسماعیل خان کانچه‌کش و دیگری حاجی حکیم آوازخوان بود که دادنگ را کسی بدان خوبی نخواست. اینان موقعی که جواب اشعار نقیب‌الصالح را می‌دادند گاه به هیئت اجتماع چهار داده و گاه تک، تقریباً " ساعتی می‌زدند و ساخت می‌شدند. هر گاه صدایی از شاه برمی‌آمد دوباره ادامه می‌دادند و هر گاه صدایی نیز مخصوص می‌شدند. فخرالدوله دختر شاه نیز هر شب هنگامی که نقیب‌الصالح برای شاه نقل می‌گفت اسباب نوشتن حاضر نموده، پشت در می‌نشست و گفته‌های وی را به روی کاغذ می‌آورد. (۱۵۰) از جمله داستان امیرارسلان است که بعدها به چاپ رسید و دیگر داستان زرین ملک، خلاصه داستان سوانح و نعمت‌پردازی آنقدر ادامه داشت تا شاه را خواب می‌برود. (۱۵۱)

تا زمانی که امینه‌قدس بیمار نبود و حالی داشت، می‌باشد خوابگاه پادشاه بود، اما بعد از مرگ او اقول بیکم خانم ترکمان مباشر خوابگاه شد. دکتر فوریه نیز در مورد خواب ناصرالدین شاه می‌نویسد: "هناکام خواب شاه، چه در قصور سلطنتی، چه در زیر چادر، همیشه دو نفر بر بالین او کشیک می‌دهند".

در بیرونی دو پیشخدمت مود و در اندرونی دوزن خدمتکار، و کار ایشان این است که دست و پای شاه را در حال خواب آرام آرام مالش دهند و با این عمل بفهمانند که از مراقبت غفلت ندارند. (۱۵۲)

چگونگی انتخاب همخوابگان

زمانی که شاه عزم خوابگاه می‌کرد، یکی از خواجه‌های کشیک را فرا می‌خواند و به او می‌گفت تا برود و فلان زنش را به خوابگاه جهت همبستره احضار کند. خانمی که برای همخوابگی آتشب دعوت شده بود از روی خوشحالی، فراخور حالش انتقامی به خواجه می‌داد و آماده می‌شد تا رهسپار خوابگاه شود. معمولاً ناصرالدین شاه هر شب به همبستره با یک زن اکتفا می‌کرد اما بعضی شبها، بعد از ساعتی زن دیگر و به ندرت سومی را برای همخوابگی احضار می‌نمود، اما هیچگدام از آنها تا صبح نزد شاه نمی‌ماندند و بعد از مقارتی مخصوص می‌شوند و اینیس‌الدوله به خوابگاه می‌آمد و شب را شاه

۱۵۰ - فخرالدوله گه زن مجلدالدوله و خانمی شایسته و ادب و شاعره و در خط و نقاشی ماهر بود در جوانی به مرض سل درگذشت و در قم به خاک سپرده شد.

۱۵۱ - پادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۲۵ به بعد با اندکی اختصار.

۱۵۲ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۴۳

با وی نا صیغ می‌گذراند. ... بعضی از زنها که به اصطلاح از نظرافتاده و میان همسران سرافکنده و بی‌مقدار شده بودند حیلماً اندیشیده و اغلب آن را بکار می‌بستند. بدینطریق که به خواجههای کشیک انعام زیادی می‌دادند و می‌گفتند که آنها را به جای خانم‌های احضار شده به حضور ببرند، و نیز خواجههای آموخته بودند که هر کاه طرف موآخذه قرار گیرند به شاه بگویند که چون تند یا آهسته فرمودید چنان تصور شد که مقصود این خانم بوده است. چند بار این کار تکرار شد و رفته رفته شاه سبب را دریافت و پس از آن نام خانم‌ها را به وضوح ادا می‌نمود، و تا خواجه آن نام را تکرار نمی‌کرد ماذون نبود از بی امزروان شود. " (۱۵۳)

شیوه دیگری نیز برای انتخاب همخواهی یا همخوابگان شب وجود داشت و آن بدین ترتیب بود که هر روز عصر زنان به صف، شانه به شانه هم می‌ایستادند و شاه از ایشان سان می‌دید و یک یا چند نفر از آنان را که مورد نظرش واقع می‌شد با اشارهٔ عصا یا به روایتی با اندادختن دستمال انتخاب می‌کرد و جهت همبستری در اختیار مشاطه‌ها و عملهٔ خلوت قرار می‌گرفت. ... هر زن باید به اجازهٔ امین خلوت و ملکهٔ اول در سان و رزهٔ عصر به عصر حضور یابد مگر اینکه فرمان احضار همکانی و بسیج عمومی صادر شده باشد، و در اینجا باز هم آنها بی در صفا اول واقع می‌شدند و رخصت آرایش و پیرایش و جلب نظر می‌یافتدند که از خاتون اول حرم و دست اندرا کاران اجازه داشته باشند، در غیر اینصورت نه تنها در صف آخر که محل زنان صاحب عذر و مادع و آبتن بود که روش ندادهای و بی‌پشت و پناه‌ها نیز داخل آنان می‌شدند قرار گیرند، بلکه باید سر و روی خود را هم بدمنظر کنند و به جای بزرگ کلربک و زردچوبه و مثل آن بمالند و خود را نامطلوب جلوه دهند حتی حالت سلام و برخورد و تعظیم خودشان را نامطلوب و بد لعاب بدارند، و ای به حال زنی که در این صورت باز هم بتواند جلب نظر مبارک کند. در واقع هر دست‌یابی و بغل خواهی شوهر، مستلزم تملق‌گویی و چالپوسی و کلفتی زنان پیش‌کشوت و روش دادن و پیشکش‌های مالی و بدنی به این و آن بود، از دده و کتب، خاتون خلوت و پیشخدمت حضور و امین حرم گرفته تا هر غلام و غلام‌بجه و حاجب و عملهٔ طرب و مثل آن که برای هر زنی میسر نبود. " (۱۵۴)

خیانت زنان حرم

وقتی صدها زن در حرم‌را زندگی می‌کردند که حتی نام اغلب آنان را نیز شاه به یاد نداشت، و با مشکلاتی که این زنان در موضوع همبستری داشتند، تردیدی وجود ندارد که اینان برای ارضاء

۱۵۳ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۲۴

۱۵۴ - تهران قدیم، پیشین، ص ۴۹

غیریزه طبیعی خود می‌باشد راهی پیدا می‌کردند، گرچه محدودیت بسیار برای زنان حرم‌سرا در آمد و رفت به بیرون و حتی خرید کردن بود، اما با اینحال... از آنجا که:

پسری رو تاب مستوری ندارد
در اینستندی سر از روزن برآرد
با همه این سختگیرها هر روز افتتاحی بود که بر افتتاحات گذشته این خواتین افغانه
می‌شد و رسایی‌هایی که از ارتباطشان با خادمان و نوکران و غلام بهجهه‌های داخل و خوش و بیگانه‌های
خارج بر سر زبان‌ها می‌افتد.

این ننگ‌ها همیشه از جانب زنان تازه‌وارد و ناشی و بی‌اطلاع به رموز کلفت و نوکرداری و دست به جیب‌نروها و مانند آنها بود که محارم خود را از انتعام و هدیه و دهان شیرین کنک محروم می‌داشتند یا از ترس رسایی جرات در میان گذاشتن اسزار خوبیش را با آنها نمی‌کردند، در حالیکه اگر اندک اطلاعی از راه و روش چگونگی اندرون و زندگی با بزرگان داشتند در می‌باشند که همان خدمه مستحفظت بهترین وسیله کامیابی آنها هستند و همین مراقبان غلیظ و شدید اگر داشتند را ببینند و خوشنواشان کنند می‌توانند بهترین نرمشها را داشته باشند و قادرند نیکوتربن وسیله ارتباطشان را با دنیای خارج فراهم آورند، چنانچه کارآخوندگانهایشان از این اصول پیروی می‌کردند و غلام و کنیز و دده و خواجههای بودند که با همه وفاداری به ولی نعمت، با چند اشرفی امپریال موم و مرهم می‌شدند و ریش خاطر خواتین را مرهم گذاری می‌کردند و عزائیل‌های جان‌ستانی بودند که سفیدی سکه‌های نقره مردمک دیدگانشان را سیاه می‌کرد و صدای به هم خوردن سکمهای زرد گوش‌هایشان را از شناوی می‌انداخت و دیده‌ها را ندیده، و شنیده‌ها را نشیده می‌کرد. با پول چه جوانهای دلرباشی که توسط همین مستحفظین ملبس به لباس زنانه می‌شدند و سرخاب و سفیداب می‌کردند و بدام خاله و خواهر خوانده به اندرون راه پیدا می‌کردند و وسیله کام‌گیری می‌شدند، و چه فراش‌ها و نوکرها که از طریق پول وسیله همین موتمنین نیمه شب، خدمتگزاری خانم‌ها را می‌کردند و چه پول سفیدهایی که کارگذاری روزهای سیاه می‌کردند و سکه‌های زردی که جهنم اندرون را بهشت می‌کردند.

از انصاف نباید گذشت که غیر این احوال هم نمی‌توانستند داشته باشند که جز یکی دو نوبت رنگ همیستر نمی‌دیدند و کنار گذاشته می‌شدند، زن در نظر آن ولی نعمتان به منزله «مریز آبریزگاه» و موالي بود که فقط باید خود را در آن سبک بکنند و بی‌اهمیت‌تر از میال که برای مرتبه ثانی و ثالث به کار می‌آمد، باید تجدید و تعویض می‌شدند، وقتی بیلاقی می‌رفتند و روسناییان به تماشایشان می‌آمدند چند تن مورد توجه‌شان قرار می‌گرفتند و کار راه انداز چند شبه می‌شدند، و وقتی فتلان می‌رفتند و عده‌ای به پیشوازشان می‌آمدند به همان کیفیت چند نفر افتخار تخلیه کمر آن چند شب قتلان را پیدا می‌کردند و برای اینکه هو و جنجال و سر و صدا نداشته باشد و به حرام‌خواری و زناکاری متهم نشوند نام صیغه‌ای بر آنها می‌گذاشتند و بدین خاطر که لمس وجود مبارک، من و

آن وجود آنان را کیمیا می‌کرد ناموس اکبر می‌شدند و جیره و مواجب و اطلاعی در اختیارشان قرار می‌گرفت و در گوشماهی از اندرون زندانی می‌شدند و از همه آزادی‌ها و حق حیات محروم بودند، تا آنجا که بسیار اتفاق می‌افتد که یک قل و دو قل و سه قل بچه می‌آوردن و شاه را از آن خبر نمی‌شد و حتی وقتی می‌مرد و دفن می‌شد برای اینکه گرد ملالی خاطر مبارکشان را آزده نکند مطلع نمی‌شدن و نام زنانشان را باید امین خلوت و حاجب‌الدوله به عرض بررساند و مرکز و مورد آشناشان را خدمه^۱ سور در اختیار بگذارند و مرتبه دوم خلوتشان منوط به این بود که چقدر توانایی مالی داشته باشند و بتوانند دست اندر کاران امور می‌باشت را از خود خشنود کنند و اگر نمی‌توانستند کار خودشان را راه بیندازند ناچار باید در حضرت وصال بسوزند مگر دستی از غیب درآید و کک کند و باغبان و فراش و آشیز یا عمله‌ای وظیفه ظل الله را انجام دهد و زحمتشان را کم کند. این اعمال جواب قانع کننده‌ای به دکتر فورویه می‌تواند باشد که نوشه است: "جانی این سوال باقی است که آیا با وجود دیوارهای بلند اندرون و زندگانی صومعه‌نشینی زنان حرم و چادر و روپنه و خواجه‌سرايان که دائماً" مواظی ایشانند، این زنان دست از پا خطای نمی‌کنند و مرتکب امری که این همه از آن وحشت دارند نمی‌شوند؟ من که در این باب شک دارم. "(۱۵۵)" و بعد خود فورویه از بکی از دختران شاه باد می‌کند که به خاطر ارتکاب کار خلافی، چون نسبت نزدیک به اهلی‌حضرت داشته از غضب ملوکانه نجات می‌یابد، اما طرفش جایجا به قتل می‌رسد، و زن دیگری از زنان که نتوانسته بود موجب حامله شدن خود را بیان کند تا نزدیک مرگ پیش می‌رود.

د ختنربه‌هانمی دهند

بکی از جهات زیاد بودن زنان را در حرم‌های شاهان قاجار این امر می‌دانند که غیر از بی‌سر و پاها و درماندها و روستائیان فقیر و بی‌کس و کار کسی تن به صیفه شدن با شاه و یکبار همبستره و بعد زندانی شدن در حرم‌سرا نمی‌داد و چون خود شاه نیز به این نکته واقف بود لذا هر چند وقت یکبار تازه واردی را به بستر می‌کشید تا شاید بتواند بکی از آنها اتفاق‌نشاند. در این مورد حکایت گوئه‌ای هست که روزی امام جمعه داماد ناصرالدین شاه از وی سوال می‌کند که "... چرا بکی زن پدر و مادردار حسابی نمی‌گیرد که این همه کنافت به دور خود جمع نکند و زنان خور زیاد نکند. ناصرالدین شاه می‌گوید: واقعیت این است که دختر به عمله، بینندوز و خشت‌مال می‌دهند و به ما نمی‌دهند. از جمله یکی کلب علی چینی بندزن بود که چون صیبت زیبائی دخترش به گوش شاه می‌رسد و از او خواستگاری می‌کند، جواب می‌فرستد: ای کاش می‌توانستیم من و زن و دخترم

اسم و آوازه و شکوه و جلال دستگاه سلطنت را بر نان و پنیر و اطاق کاهگلی چینی بندزنی خودمان ترجیح بدھیم و چشم گیرمان بشود. شبانه دخترش را به شاگرد خباطی می‌دهد و خود را خلاص می‌کند. "(۱۵۶)

حمام رفتن هر روزه شاه

عیاشی‌ها و همخوابگی‌های هر شب، تردیدی نیست که حمام رفتن هر روزه را نیز به دنبال دارد، و اصلًا "یکی از برنامه‌های ناصرالدین شاه این بوده که همه روزه ساعتی را نیز در حمام به گذراندن وقت ببردازد، دوستعلی معیرالمالک در وصف حمام رفتن‌های شاه می‌نویسد: "... حمام مخصوص در انتهای دالان تنگ و تاریکی واقع و رختکن آن دارای شاهنشین وصفه و سکوهای قشنگ بود چون شاه به سر حمام می‌رفت، بعضی از خانم‌ها آمده دور می‌ایستادند. روی یکی از سکوها سماور و بساط صحبانه قرار می‌دادند و شاه در حین صرف صحبانه با خانم‌ها صحبت می‌داشت. اقل بیگه خانم که از صیغه‌های شاه و اهل ترکمان بود رئیس فقهوه‌خانه مخصوص و کارهای سر حمام از لباس کنند و پوشاندن و غیره با او بود. هر روز شاه بپراهن و زیرشلواری نو بر تن می‌کرد و پراهن و زیرشلواری روز قبل را اقل بیگه خانم رسیده مسکوک زر کنار مسند شاهی می‌نهادند. در یک بسته شاه بود می‌داد. از صرف جیب روزی سه بسته مسکوک زر کنار مسند شاهی می‌نهادند. در تختخواب دار چهل پنجه‌زاری، در بسته دیگر پنجاه دو هزاری و در بسته سوم پانزده اشرفی بود که برای انعامات، آنها را در کیف زنجیری طلای خود می‌ریخت. بیشتر اوقات پس از دادن انعام‌های روزانه آنچه را باقی می‌ماند به فاطمه یکی از صیغه‌هایش می‌سپرد و او آنها را در کیف بزرگ چرمی جمع نموده و در پایان سال به حضور می‌آورد. شاه را چند غلام بجهه مخصوص بود که هر مرتبه دو تن از آنها برای خدمت در حمام جاضر می‌شدند، از جمله شاه پلک خان که وی را به نام پدرش که از تفنگداران مخصوص بود می‌خواندند. حاج حیدر خاصه تراش، قبل از آمدن خانم‌ها از نارنجستان به سر حمام آمده به درون می‌رفت و پس از آن که همه خارج می‌شدند بیرون می‌آمد. "(۱۵۷)

۱۵۶ - همان، ص ۴۲ به بعد با اندکی تلخیص

۱۵۷ - پادداشت‌هایی از زندگانی مخصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۲۶

لباس و آرایش زنان اندرون

در زمینه آرایش خانم‌های اندرون، نوع لباس آنها، و علاقمندی‌شان به زر و زیور مطالب گوناگونی از زمان قاجاریه باقی مانده که ما به دو قسمت از نوشته‌ها که مستند بینظر می‌رسد اشاره می‌کنیم. دوستعلی معیرالمالک که خود زنان آن دوره اندرون را دیده می‌نویسد: "... در آنوقت مذ از اندرون بیرون می‌آمد و زن‌های شهر پیوسته چشم بدانجا داشتند تا از آن میان چه تراوشن کند و آنها پیروی نمایند. چهارقدها معمولاً "از زری و کارس و مشش بود. و جهارقد قالی را در اندرون اختزان نمودند. بدین معنی که سر چهارقدها را به زحمت زیاد و با آدامی مخصوص با نشاسته قالب می‌گردند، و مرغوب‌ترین انواع آن را آفتابگردانی می‌خوانند. این عمل کار هر کس نمود، بلکه برخی در این فن متخصص بودند و دیگران به آنها رجوع می‌گردند. بعضی روی چهارقد، کلاغی به سربسته زیر گلو گره می‌زدند. زن‌ها زلفها را چین چین و حلقة حلقة نموده با لعاب و بهداشه به پیشانی می‌چسبانند. با وسمه یا رنگ و حنا ابروهای پهن و پیوسته می‌کشیدند و کاه میان آن خالی کوچک می‌نمهدند. چشم‌ها را سرمه کشیده، چهره را سفیداب و سرخاب زیاد می‌مالیدند. بر پشت لب سبیلی باریک می‌کشیدند و لب را اندکی با سرخاب رنگ می‌دادند. زنان در اوایل ارخانق برتن می‌گردند که سردست بلندی داشت و دور آن را برآق دوخته، روی پیراهن برمی‌گردانند. رفته رفته نیم تنه جای آن را گرفت که آن هم به انواع مختلف دوخته می‌شد. تنبان‌ها گوتاه و تا سر زانو نمی‌رسید، ولی بسیار گثاد و پر چین بود و در آن فنرها قرار می‌دادند تا به اصطلاح چتری بایستد، و برای آنکه این منظور بهتر عملی شود زیر تنباکی‌های آهار زده می‌پوشیدند، و تنبان دایری‌ای به شاع نیم ذرع بلکه بیشتر به دور خانم‌ها تشکیل می‌داد. دور آنها را نیز کمر و برآق‌های پهن گرانبها می‌دوختند. هنگامی که دستمای از خانمها بدنبال شاه راه می‌رفتند تنبان‌ها یشان به طرز خوشی حرکت می‌کرد و از عقب منظری تماشایی داشت. آن وقت در ایران جوراب بلند معمول نمود، و همه جوراب گوتاه بپا می‌گردند و ساق‌های سیمین نا بالای زانو نمایان بود، کفش‌ها هم نوعی از گالش بود که از دیبار فرشگ می‌آوردند و خانم‌های کشیک از آن می‌پوشیدند، بعدها که مسیو پیلو تاجر فرانسوی با زنش به تهران آمد و چیزهای نازه با خود آورد، مد اندرون نیز با وارد شدن این اشیاء، تغییریافت و شلوارهای کش جای جوراب‌های گوتاه، و کفش‌های چرمی گوناگون جای ارسی‌های مداد را گرفت. خانم‌ها در آرایش خود جواهر زیاد بکار می‌بردند. نیم تاج و بوته‌های زیبا به سر می‌زدند و گاه در گوشه زلف پرها ای الوان نصب می‌گردند و سینه‌ریز می‌انداختند و بازویندهای بزرگ گرانبها می‌بستند که رشته‌های ابریشمی در زیرش آویزان و به هر رشته سکمای زر آویخته بود. همچنین گل‌ها و اشیاء ظریف دیگر از طلا و سنگ‌های قیمتی به خود می‌زدند و

انگشتراهای متعدد در انگشتان می‌کردن . " (۱۵۸)

دکتر فوریه لباس زنان اندرون را نسبتاً ساده می‌داند و اشاره می‌کند به اینکه آنان "... بلى هر تن دارند که جلوی آن را از سینه به پائین با دکمه می‌بندند و تا پائین کمر می‌آید و از زیر آن پیراهن کوتاهی پیداست، و زیر جامهای می‌پوشند که از زانو پائین تر نمی‌آید و روی آن شلیته برازدی است. نیم تنده و پیراهن بقدرتی کوتاه است که با هر تکان مختصری قسمتی از بالاتنه نمایان می‌شود. برای آنکه چیزی از قلم نیفتاده باشد، می‌گوییم که این زنها غالباً چهارقدی بر سر می‌اندازند و آن را در زیر چانه گره می‌زنند برای آنکه گیسوان زیاد و بافتۀ ایشان را که روی دوش و پشت سرشان آویزان است مستور دارد. به علاوه بعضی از ایشان چوراب سفید نازک نیز بنا می‌کنند. خلاصه لباس همه از پیر گرفته تا جوان بهمین وضع است. زنی که می‌خواهد در اندرون حرکت کند چادر نهایی بر سر می‌اندازد و دم در گفشه خود را می‌پوشد و حرکت می‌کند. اما اگر بخواهد بیرون بیاید، حرکت صورتی دیگر دارد. به این معنا که به لباس مخصوص تمام زن‌های مسلمان که اجباراً باید همان را در بر کنند درمی‌آید تا به آزادی بتواند در کوچه‌ها قدم بزنند. در کوچه لباس همه زن‌ها یکی است. تا آنجا که شناختن ایشان حتی بر شوهرانشان نیز ممکن نیست. زن بعد از آنکه شلوار بلندی را که آنی تیره و گاهی هم بنفس و اگر سیده باشد سبز است و تا بند پا را می‌گیرد، پوشیده، چادری سیاه یا نیلی رنگ که آستین ندارد و تا مج پائین می‌آید و همه اندام را می‌پوشاند بر سر می‌اندازد و صورت را در زیر روبندی مخفی می‌کند و از سوراخ‌های آن که بی‌شاعت به غربال کوچکی نیست می‌بیند و نفس می‌کشد. اگر چه این لباس رو برای همه زنان ایرانی از جهت شکل و رنگ و جنس پارچه یکی است، لیکن نباید تصور کرد که حال لباس زیر هم همین است. " (۱۵۹) فوریه، از اندرون شاهی به عنوان مرکز تفنن بازی و آرایشگری زن‌ها یاد می‌کند که از هر چهاربیشتر در آنجا بازار آن رواج دارد و جاشی است که نمایشگاه مخصوص جواهرات گرانقیمت و پارچه‌های نفیس و البسه، زیبعت محسوب می‌شود و هر زنی در بند این است که با چهارایش و نمایش رقبای خود را سرافتکده و دوستان خود را شاد نماید، فوریه آنگاه به حرصی که زنان اندرون از جهت جلوه کردن و منحصر بفرد بودن دارند اشاره می‌کند و می‌گوید: "... اگر زنی می‌خواهد که لباسش از جهت جلوه و جمال منحصر باشد می‌فرستد هر چه از آن پارچه در بازار بدست آید پخرند تا دیگری نتواند از همان لباس داشته باشد، و من زنی را می‌شناسم که در عرض یک ماه برای همین قبیل خریدها سی هزار فرانک پول داده است. " (۱۶۰)

۱۵۸ - همان، ص ۴۴

۱۵۹ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۱۲

۱۶۰ - همان، ص ۱۱۹

ساختمان‌های اندرون

قبل از آنکه به ساختمانهای اندرونی ناصرالدین شاه ببردازیم بد نیست اشاره شود که بنای ساختمان فتحعلی شاه قاجار دارای وسعت زیادی نبود ولی طرز ساختمان خوشی داشت. ایوان‌های منقش به صورت‌های مختلف و زینت یافته به گچ بری‌های ظریف و طلا و لاجوردیش هر نظری را جلب می‌کرد، و در یک قسمت عمارت تالار آثینه فوق العاده زیبائی که دارای شاهنشینی‌ها، طاقچه‌ها و گریختگی‌های قشنگ وجود داشت که به تالار منظر مشهور بود که آن قسمت بعدها به خجسته خانم تاج‌الدوله دختر سیف‌الله میرزا نوہ^۱ خاقان و زن عقدی ناصرالدین شاه اختصاص داشت. در مورد گسترش یافتن بنای اندرونی در زمان ناصرالدین شاه، دوستعلی معیرالملائک می‌نویسد: "... پس از آنکه زنهای ناصرالدین شاه رو به ازدیاد گذاشتند، رفته رفته جا تنگ و مجبور به بزرگ کردن اندرون شدند، در سال یکهزار و سیصد و یک قمری که ناصرالدین شاه به مشهد رضا علی‌السلام مشرف شد، به آقا ابراهیم امین‌السلطان پدر میرزا علی اصغرخان اتابک امرکرد که مستور دهد در زمان غیبت او اندرون وسیع و درخوری بنا کنند. او نیز معمارهای کارдан و بناهای زیردست را خواست و طرح بنای اندرون تازه را ریختند و در ظرف چند ماهی که شاه به مسافت رفته بود بنای یاد شده را به پایان رسانیدند. البته ناگفته نباید گذاشت که با وسعت دادن اندرون و بناهای ساختمان‌های جدید قسمت‌هایی از ابینیه تاریخی قبلی ویران شد. با پایان گرفتن بنای شاه از سفر مشهد مراجعت کرده و با اهل حرم در آن قرار گرفتند.

اندون، فضای مستطیلی بود که در چهار طرف آن بناهای دو طبقه بسیار بی‌تناسبی با تالارهای بزرگ ساخته شده و اطاقها از طرفی به فضای وسیع محصور بین بناهای و از طرف دیگر به حیاط‌های کوچکی که هر یک متعلق به یکی از زنهای شاه و به نام مخصوصی از قبیل حیاط سروستان و انانستان و غیره نامیده می‌شدند راه داشت. در وسط، عمارت دو طبقه بسیار زیبائی برخلاف بناهای دیگر از روی نقشه کاخ دلمه باچجه سلطان عثمانی ساخته شده بود که خوابگاه خوانده می‌شد و دور آن نرده‌های فلزی قرار داده بودند و در آن‌هی مخصوصی داشت. پس از آنکه یکی از سرایداران موزه، شبانه از جواهر تحت سلطنتی دزدید، شاه تمام جواهر و اشیاء گران‌بها را به اندرون برد و در طبقه زیرین همین عمارت جای داد و خزانه و وجوه نقد را نیز به آنجا منتقل کرد.

اطاق‌های انبیس‌الدوله که در واقع ملکه بود به حیاطی نگاه می‌کرد که حیاط طنبی نامیده می‌شد و تالاری داشت که به همین نام معروف بود و میدان‌های جنگ شاه با روسها به دیوارهای آن منقوش بود. در اندرون دو چنار بزرگ کهن‌سال بود که هر دو را در دوره‌های بعد بربندند. یکی از آنها به چنار عباسعلی معروف بود و دور آن نرده‌های سبز رنگ نصب و دری برای ورود در یک

طرف قرار داده بودند، زیارت‌نامه‌ها در آنجا آویخته بودند و هر شب شمع‌ها می‌افروختند و بنا بر عقیدت، کنه‌ها به نرده‌ها و شاخ‌های درخت می‌بستند. نهر بزرگ نیز همیشه به دور چنار عباسعلی می‌گردید و آنجا را مناسب برای بازی کودکان آندرون کرده بود. نکنه جالب در مورد چنار عباسعلی در آندرون این بود که یکی از خدمهٔ آندرون مرتكب خلافی شد و از آنجا که داشت مورد خشم و بازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت، شبانگاه فرار کرد و در حضرت عبدالعظیم متحضن شد. چون این خبر بگوش شاه رسید سخت به وقت آمد و به خانم گفت فرازی گفت تا از تقصیر وی در گذرد. آنگاه برای آنکه اهل آندرون ملجهٔ و مامن نزدیکتری داشته و هنگام ضرورت بدان بناء برنده، در نهان به یکی از گیس‌سفیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب‌نما شده و به وی گفته‌اند که در پای چنار کهنسال پر شاخ و برگ کنار مظہر قنات مهرگرد واقع در آندرون، امامزاده‌ای به نام عباسعلی مدفون است. همین که این آواره در آندرون بیچید اهل حرم شادی‌باها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور آن درخت کشیده شود. شاه به نصب نرده‌ای امر نمود و آن را به رنگ سبز آندود کرد. از آن پس درخت یاد شده به چنار عباسعلی معروف شد و زیارت‌نامهٔ مخصوصی به تنهٔ آن آویختند و اطرافش شمعدان‌های نقرهٔ کوبیدند و هر شب شمع‌ها در آن افروختند. رفته رفته این چنار اهمیتی به سزا یافت و بست محکمی شد. اهل آندرون نذرهای خود را از قبیل حلوا و غیره در پای آن می‌پختند و به بدنها و پوستش دخیل‌ها می‌بستند. به‌این ترتیب با حیلهٔ ناصرالدین شاه برای نیازمندان حرم نقطهٔ توجه و عامل نزدیکی در آندرون به وجود آمد.^(۱۶۱)

اطاق‌های بنای شمس‌العاره نیز که اکنون در خیابان ناصرخسرو تهران باقیست مخصوص اهل حرم بود و ایشان از آندرون و از دالان‌هایی که هیچ‌کس در آنها نبود به اینجا می‌آمدند و در پشت پنجره‌های محفوظ می‌نشستند و از بالای آن، باغ گلستان را از طرفی و خیابان پر جمعیت ناصریه را از طرفی دیگر تماشا می‌کردند. یک در بازار نیز در مقابل شمس‌العاره باز می‌شد، و از بالای این ساختمان علاوه بر نقاط نزدیک، اطراف تهران را هم می‌توانستند ببینند.^(۱۶۲)

در توصیف ساختمان‌های آندرون دکتر فوریه نیز که آن نقاطرا دیده مطالبی در یادداشت‌های خود آورده است، از جمله در مورد ساختمان آندرون و خوابگاه می‌نویسد: "... آندرون در قسمت شمالی قصر است و من تا کنون چند بار داخل آن شده‌ام، گاهی از در نارنجستان که مخصوص رفت و آمد شاه است، گاهی نیز از در معمولی که از راه خیابان به در الماسیه منتهی می‌شود. این در اخیر نیز که به آندرون راه دارد هیچ وقت باز نیست و اینکه آن را به این اسم موسوم ساخته‌اند به علت آئینه‌های کوچکی است که روی آن کار گذاشته‌اند و از دور مثل الماس می‌درخشند. هر وقت که

۱۶۱ - یادداشت‌های از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه پیشین، ص ۱۵ تا ۱۲ و ص ۴۲

۱۶۲ - شمس‌العاره بنایی است هفت طبقه با معماری ایرانی و اسلوب فرنگی که پس از بارگشت ناصرالدین شاه از سفر اول فرنگ ساخته شد.

از در نارنجستان داخل شوم به دستور شاه است، و در این صورت خواجه‌سرایی به امر او مرا تا اندرون هدایت می‌کند، ولی اگر از اندرون مرا برای عیادت مریضی بخواهند از در خارج می‌روم تا به حیاطی که خواجه‌سرایان در آنجا منزل دارند می‌رسم و پیش آغاباشی که سیاهی بلند بالا و لاغر اندامی حبشه است می‌روم . جناب اعتمادالحربم اگر هم همیشه همراه من همه جا نباشد، اقلًا" مرا تا دری که آخر دلالتی است هدایت می‌کند، و از آنجا به خواجه‌سرایان مخصوص خانمی که باید به عیادت او بروم تحويلم می‌دهد، و من از دری که فوراً "از عقب به روی ما بسته می‌شود داخل حیاط بزرگی می‌شوم و می‌بینم که یک عده زیاد از زنانی که خود را در چادر سفیدی که مثل گلن پیچیده‌اند به فریاد خواجه‌سراها هر کدام به گوشای متواری می‌شوند و به اطاق‌های خود که همه طرف حیاط را گرفته جز طرف جنوبی که متنکی به موزه و نارنجستان است یا به حیاط‌های کوچکتر دیگری می‌روند . در وسط این حیاط بزرگ که باعچمه‌های مریع شکل دارند و درخت چنارهای بلند و پر برگ در آنها کاشته شده عمارت دو طبقه‌ایست بنام خوابگاه که شاه معمولاً "شبها در آنجا استراحت می‌کند . عمارت خوابگاه که مریع شکل است بر روی زمین کم ارتفاعی ساخته شده و دورادور آن غلام گردشی است با ستون‌های عدیده و به توسط پلکانی به مرتبه اول راه دارد و در جلوی آن سردری است که به شکل طاق بر روی آن قرار گرفته و در وسط‌یان سردر یک پلکان مرمی است با پانزده پله . عمارت خوابگاه از بالا منتهی می‌شود به بام مسطوحی که در دور آن نرده، کم ضخامتی کشیده و روی آن گلدان‌هایی پر از کل گذاشته‌اند، و همین کیفیت نمایش و جلوه، عمارت را بیشتر کرده است . چهار طرف عمارت با حجاری و سرستون‌های گچی و نقوش گچ‌بری تزئین شده و برسود پنجره‌های بیضوی شکل آن از کل و بوته گچ‌بری‌های بسیار زیبائی ساخته‌اند و این ترتیب در تمام طبقات عمارت رعایت شده . البته کسی که در چنین قصر ارام مجللی که هزار زن به پاسداری آن مشغولند می‌خوابد، بهترین خوابها را می‌بیند و به خوشترین وضعی سر بر بالین استراحت می‌گذارد . " (۱۶۳)

به جز اندرونی و خوابگاه که در قصر شهری وجود داشت و وصف آن رفت، اندرونی‌هایی نیز در اطراف شهر و در نقاط خوش آب و هوا ساخته شده بود که در موقع بخصوصی شاه و اهل حرم بدانجاها می‌رفتند و مدتی را در آن مکانها می‌گذراندند . از جمله اینها یکی عمارت اندرون در عشت آباد بود . فوریه در مورد این ساختمان و عمارت خوابگاه آن می‌گوید: "اندرون در قسم آخر قصر واقع است و وضعی خاص دارد و عمارت خوابگاه آن به صورت یک برج واقعی است، دارای سه مرتبه روی یک طبقه زیر زمین، و هو قدر عمارت‌های اهل حرم کوتاه و کوچک است، خوابگاه، بلند و بزرگ می‌نماید . عمارت‌های اهل حرم، خانه‌های کوچک مجزائی است که آنها را در ردیف هم و به یک شکلی دور حوض ساخته‌اند و منظره هر یک از آنها از دور بی‌شاعت به قبر نیست . دیوار بلندی بر

آنها مشرف است و یک ردیف درخت تبریزی آنها را از نظر اشخاص نامحرم مستور می‌دارد . " (۱۶۴) فوریه، اندرونی صاحبقرانیه را یکی از بهترین اندرونی‌های سلطنتی می‌داند که ظاهرا " حرم شاه در آنجا از سایر مکان‌ها راحت‌تر و خوشنود‌مانتد ، او می‌نویسد : "... در بالاتر از محلی که ناصرالدین شاه عمارت حاليه را ساخته سبقاً قصر فتحعلی شاه بود و این شاه آن را خراب کرده و قصر خود را به عوض آن در میان این پارک وسیع بنا نموده قریب چهل منزل جدا کرد که هر یک افلان " سه اطاق دارند بروای زنان حرم ساخته است و جلوی آن که از همه بزرگتر است ایوان بزرگی ترتیب داده ، از این منازل گذشته ، در طرف دست راست عمارت مجزائی است مخصوص به امین‌القدس و در طرف چپ عمارتی دیگر مخصوص به ائمی‌الدوله که دیواری آنها را از منازل سایر اهل حرم جدا می‌کند . عمارت ائمی‌الدوله را که چند دستگاه است سبقاً " برای مهد علیا مادر شاه ساخته بودند . " (۱۶۵) البته به جز ساختمان‌های یاد شده ، بناهای دیگری نیز چه در نزدیک تهران و چه در شهرستان‌ها وجود داشت که کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت .

سفرهای شاه و زنانش

بهار که فرا می‌رسید ، از اواسط این فصل گشت و گذارهای شاه در باغ‌ها و بیلاق‌ها آغاز می‌شد . ابتدا ناصرالدین شاه به باخته می‌رفت و پس از دو سه روز اقامت ، از آنجا مرتباً به عشرت‌آباد و قصر قاجار و سلطنت‌آباد و صاحبقرانیه و دیگر باغهای سلطنتی می‌رفت . علاوه بر اینها شاه به باغی موسوم به عیش‌آباد نیز می‌رفت که بین عشرت‌آباد و قصر قاجار قرار داشت و به سبک ساختمان‌های متاخر ساخته شده بود که چهار سال بعد از آبادی آن ، شاه گشته شد و با رفتن او آثار باغ نیز رفته رفته از میان رفت . معیرالحالک در مورد این سفرها می‌نویسد : "... شاه پس از چند روز در گرد دور قصر قاجار ، به سلطنت‌آباد می‌رفت و در آنجا نستاد " بیشتر توقف می‌نمود . پس از آن یکاه هم در صاحبقرانیه مانده ، آنکه به مسافرت‌های پشت کوه می‌رفت . هر سال مسافرت بیلاقی را از سمتی آغاز و پیوسته به سرخ‌حصار ختم می‌نمود و پس از آشپزان در آنجا به تهران بازمی‌گشت . در این سفرها ، ارد او از هفت الی ده هزار تن تشکیل می‌یافت ، تقریباً نصف زن‌های شاه همه جا در رکاب بودند و بقیه در صاحبقرانیه می‌ماندند . خانم‌هایی که در رکاب بودند به دودسته تقسیم می‌شدند . عده‌های با چادر و چاقچور و روپنده بر اسب‌ها سوار شده ، چترهای دسته مرصع یا آویزدار بر سر می‌گرفتند و با جلودارها و دیگر سوارهای مخصوص خود راهی می‌شدند . گروه دیگر که به اصطلاح

سوارکار بودند چهره را تا زیر چشم در کلاگی پیچیده، روی پیشانی آفتابگردان می‌زدند، (۱۶۶) بطوری که از رخساره جز دو چشم سیاه و درخشان بیرون نمی‌ماند. چکمه نیز بیا می‌کردند و به چالاکی بر پشت اسب‌ها جسته و در جاهای مناسب به تاخت و تاز می‌پرداختند. گاه شاه به تماشای سواری خانم‌ها می‌ایستاد و با هر یک به مناسبت حال، شوخی و مزاح می‌نمود، قبل از هر مسافرت چند مهندس و هزار عمله برای مرمت راهها می‌رفتند و در حین مسافرت هم راهسازها با اردو حرکت می‌کردند. هر ساله هزار سرباز و دو دسته موزیک نظامی همراه و هر بامداد و شمامه نزدیک سراپرده سلطنتی آهنگ‌های خوش می‌تواختند، هر گاه مسافرت با یام عزم‌اصادفی شد چندروضه‌خوان معروف با اردو همراه بودند و شبهای در حضور شاه و چند نقطه دیگر اقامه عزا به عمل می‌آمد. در چنین سفرهایی بالغ بر یکصد خیمه بزرگ و کوچک برای حرمخانه در کناری افزایش و از سه طرف آن را با تجیرهای قرمز محصور می‌کردند. جانب دیگر که پشت به اردوگاه بود باز و کسی را قادر غیور از آن حدوه نبود و شب‌ها چند قراول تا بامداد پاس می‌دادند. (۱۶۷)

دکتر فورویه پژشك مخصوص ناصرالدین شاه که در اغلب سفرها همراه بوده می‌نویسد: "... با وجود اینکه مدتها زیاد از تهران دور نشده بودیم، ناصرالدین شاه قریب به پانصد زن را همراه خود داشت و منظرة سان ایشان که در سی کالسکه و هفده تخت روان حرکت می‌کردند خالی از غرابت نبود. در این کالسکه‌های عهد عتیق، غالباً "چهار زن می‌نشینند، ولی تخت روان گنجایش دو نفر به حال چهار زانو دارد، و اکر پست و بلندی‌های راه و لغزیدن پای قاطرها نباشد یکنفر به راحت می‌تواند در آنها بخوابد..." (۱۶۸)

البته قبله^{۱۶۵} نیز اشاره شد که شاه در چنین سفرها، علاوه بر زنان متعدد همراهی همیشه چشمی به دنبال طعمه تازه‌ای در میان مستقبلین رستاهای سر راه نیز بود و کاهی چند تن از آنان را انتخاب می‌کرد تا در مسافرت آن نقاط و سیله اطفاء شهوتش باشند. اما در سفرهای خارجی، شاه علاقه‌ای به همراه بودن زنانش نداشت، زیرا در کشورهایی که در فرنگ اقامت می‌کرد با پول‌های مملکت می‌توانست از زنان خارجی برای فرو نشاندن آتش شهوتش استفاده کند. فقط در سفر اول "... دو تن از زنان محبوبه اندرون، یعنی ائمیں‌الدوله و عایشه خانم را همراه برد اما در مسکو مجبور شد که ایشان را به تهران باز گرداند. (۱۶۹)

در مورد سفرهای بی‌نتیجه شاه به فرنگ حاج سیاح منتقد نامدار عصر ناصری می‌گوید: ناصرالدین شاه

۱۶۵ - لبه کلاه، تکه چرم یا پارچه ضخیم که آن را مانند لبه کلاه درست می‌کنند که آفتاب به چهره نتابد.

۱۶۷ - پادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۲۶ به بعد با اندکی تلخیص.

۱۶۸ - سه سال در دربار ایران، پیشین، ص ۱۵۴

۱۶۹ - همان، ص ۱۴۸

سفر و شکار را دوست می‌داشت. عشق سفر فرنگستان، تحمیلات فوق العاده بر ایران وارد کرد. در عوض اینکه اقتداء به قوانین و عدل و علم، و صنایع و اختراعات جدید اروپائیان نمایند، پول ایران را بردۀ به عیاشی‌های ناگفتنی صرف کردند و راه متعاق‌های غیر لازم را به ایران بازترکردند. آنچنانکه ابراهیم تیموری نیز در کتاب عصری خبری آورده، سفرهای ناصرالدین شاه پر بوده از توصیف زن فلان آقا که در فلان شب‌نشیبی فلان لباس را پوشیده و شاه مفتون زیبائی و خوشگلی او شده یا وقتی فلان رقصمه فلان سرگ مشغول باری است تن و بدن سفید و اندام قشنگ و ظریفتش شاه ایران را از حال بردۀ، در سفرهای زیارتی نیز زنان به تکاپو می‌افتخادند تا هم از سیاحت و هم از زیارت محروم نمانند. در این مسافت‌ها بنا به خوی و خصلت زنان حرم، حسادت و چشم و همچشمی‌ها نیز آشکار می‌شد. اعتمادالسلطنه از این نوع مسافرت‌ها و زیارت‌ها که به مشهد انجام گرفته بود می‌نویسد: "... عصر از در خانه به مقصد زیارت آستان مبارک آمد، معلوم شد حال زیارت هم در میان حرمخانه یک نوع رقابت و چشم و همچشمی شده است. از صبح الی عصر به واسطه دستگاه ائمیس الدوله و غیره قرق می‌شود. مردم دو هزار فحش می‌دهند. بعد به جهت امینه‌قدس." (۱۷۰)

تفریحات و سرگرمی‌های زنان اندرون

زندگی زنان قصر ناصرالدین شاه گرچه یکتواخت و در بسیاری مواقع کسل کننده بود، اما در فرست‌هایی که دست می‌داد، خانم‌ها و شاهزاده خانم‌ها از تلویحانه که برایشان وجود داشت حداًکثر استفاده را می‌کردند. از جمله این تفریح‌ها در اواسط بهار هر سال دعوت شاه از زن‌ها و دخترهای خود و اغلب خانم‌های شاهزادگان و اشراف و وزرا به قصر فاجار بود چون خانم‌ها به آش رشته می‌لی و افر داشتند لذا غذای عده آن روز را هم آش رشته تشکیل می‌داد. آنکه هر چند تن از خانم‌ها با کسانی که انس و الفتی داشتند در نقطه باصفایی کثار حضورها و نهرها، یا روی سبزه‌زارها و زیر سایه درختان فروش می‌گستردند و گرد قدح‌های آش رشته به خوردن می‌نشستند و در طول مدت صرف ناهار نوازندگان زنانه آن زمان از قبیل دسته‌گل و شتی، دسته‌طاووس، دسته‌mom، و دسته‌ماشه‌الله در نقاط مختلف باغ به نوازنده‌ی و نواخوانی می‌پرداختند و شاه در این حال به گردش می‌آمد و نزدیک هر گروه از میهمانان اندک زمانی ایستاده صحبت و شوخی‌های مناسب می‌نمود.

بعد از ظهر همان روز برای سرگرمی و تفریح بیشتر خانم‌ها، یک مسابقه کشتی نیز برگزار می‌شد،

و زنان دعوت شده با شف بسیار برای تعاشا پشت پرده^{۱۷۱} زیبوری فرار می‌گرفتند و مراسم کشتنی را تعاشا می‌کردند. چون کشتنی به پایان می‌رسید، خواجمه‌سایان اسب‌های خوش‌روش، والاغ‌های آرام حاضر آورده، خانم‌ها با تنبان‌های چتری بر آنها سوار می‌شدند و در خیابان‌ها به تاخت و تاز می‌آمدند و هیاهو و فیقهه از هر سو برمی‌خاست، برخی از خانم‌ها که در فن سواری کارآمد بودند و همه ساله در سفرهای پشت کوه خود را می‌وزیدند^{۱۷۲} در حضور شاه شیرین کاری‌ها می‌کردند. از جمله فخر الدوله دختر شاه تفیگ بدست می‌تاخت و بعضی پرندگان را صید می‌کرد.

ناصرالدین شاه که مانند نیای بزرگوار خوبیش فتحعلی شاه قاجار به جنس زن زیاد دلستگی داشت، به سرگرمی آنان نیز توجه می‌کرد تا زندگی زنان اندرون کل کننده و ملال‌انگیز نباشد. "یکی از کارهای عجیب او این بود که در مجلس روضه‌خوانی مخصوص زنان حرمرا شرکت می‌کرد و گهگاه نیز امرا و سرکردگان لشکری و کشوری را مجبور می‌کرد که سیزی و بنشن پاک‌کنند و دسته‌جمیع آش رشته بیزند ... و خودش ملاقه بدست می‌گرفت و آستین‌ها را روی بازو جمع می‌نمود کاسه کاسه برای یک یک زنان حرمرا آش رشته می‌کشید و سینی‌ها را روی سر رجال مملکتی می‌نهاد و از آنها فراش و امربیر می‌ساخت و هر کدام را با یک کاسه آش به در خانه‌های متعدد محدوده^{۱۷۳} حرمای شاهی می‌فرستاد." (۱۷۴)

المته این کار نه بخاطر ثواب بلکه صرفاً "بخاطر تفريح و سرگرمی خود و زنان حرم بود، اینگونه تفریحات شاه و بازی گرفتن رجال مملکت برای انبساط خاطر زنان اندرون، مقارن زمانی بود که در همسایگی غربی ایران، سلطان عثمانی قلمرو خوبیش را از غرب تا طرابلس و طبری و از جنوب تا یمن و عمان و از شمال غربی تا مرزهای رومانی توسعه داده بود و کشورهای اروپائی به سرعت هر چه تماضر از پیله‌های خوبیش بیرون می‌آمدند و خوبیشن را برای طلوع خورشید درخشان قرن بیست آماده می‌کردند.

برخی از زنان نیز همانند پادشاه، برای سرگرمی خود، اوقاتشان را از جهت اینکه خوبیش را مقدس و پرهیزکار جا بزنند، صرف بحث بر سر نماز و روزه و حلال و حرام و احادیث و اخبار می‌کردند. ... شیخ اسدالله حافظ قرآن که در اثر ابتلاء به آبله نابینا شده بود و بر مسائل دینی احاطه داشت و قرائت را نیکو می‌دانست، هر روز به اندرون می‌آمد و زن‌های شاه دورش گرد آمده مجلس تعاشائی تشکیل می‌دادند، این شیخ بسیار شوخ و لطیفه‌گو بود و هنگام صحبت کنایه‌های قشنگ بکار می‌برد. گاه که شاه اطراف اندرون در گردش بود به مجلس آنان وارد می‌شد و قدری ایستاده به بیانات شیخ گوش می‌داد و اتفاقی به وی مرحمت کرده، از بی کار خود می‌رفت.

۱۷۱ - پادشاهی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۱۳۴ به بعد با تغییر و تلخیص

۱۷۲ - مجله زن روز، شماره ۶۷۲، به تاریخ شنبه ۱۲ فروردین ۱۳۵۷

کور دیگری هم بود از اهل کردستان که کمانچه کوچکی داشت و آن را بروی زانو نهاده خوش می‌نواخت. و چون امینه‌قدس نیز کرد بود اغلب نزد وی می‌آمد. بعضی روزها که شاه سر کیف بود به نوازندهٔ نابینا می‌گفت که به مجلس شیخ‌اسdale در آمده کمانچه بکش و به وی ایرادهای مذهبی بگیر، او هر چه بددگویی کند تو بکار خویش مشغول باش. یکی از روزها که شیخ گرم مساله‌اموزی بود ناگهان صدای کمانچه برخاست. او ابراروان را در هم کشید و گفت: این ملعون از شیاطین است و محضر ما را نجس می‌کند، به او بگوئید که از اینجا دور شود. رفته رفته از طرفین کار به نزاع کشید و هر دو کور کورانه نزدیک یکدیگر شده به هم درآوردند. سازده به شیخ بینوا غالب آمد و مثت‌های درشت بکارش می‌برد. بالآخره به امر شاه، خواجه‌سرایان پیش دویده آنها را از هم جدا ساخته و به هر دو انعامی شایان مرحمت شد. "(۱۲۳)

علاوه بر آنچه که آمد در سایر موارد نیز بیشتر تفريحات ناصرالدین شاه به بازیهای پچگانه می‌مانست، و نه در خود یک پادشاه و فرمانروای مملکتی بود که باید متنانت و وقار خویش را حفظ کند. از جمله سرگرمی‌های ناصرالدین شاه یکی نیز این بود که بیشتر شب‌ها، بعد از شام تنها در اندرون راه می‌افتداد و با عصائی که در دست داشت به در اطاق هر یک از زنهایش می‌کوبد. خانم وقتی در را می‌کشود از دیدن شاه خوشحال می‌شد، تعظیمی می‌کرد و می‌ایستاد، شاه گاه دست به زیر زنخ آن خانم برده و سخوختی‌های مناسب می‌کرد، جالبتر اینکه گاهی بعد از کوفتن در، خود را گوشماهی مخفی می‌داشت. چون خانم از اطاق بیرون می‌آمد و کسی را نمی‌دید، به گمان آنکه یکی از خدمه با وی نیرنگ باخته است، فحش زیادی، به صاحب عمل می‌داد. هر گاه فحشها خیلی آبدار بود، شاه خود را ظاهر نمی‌ساخت و از کناری فرار می‌کرد، و اگر فحشها چندان درشت نبود خنده کنان از گینه‌گاه بیرون می‌آمد و به خانم جواب‌های مناسب می‌داد. در چندین موقع هر زمان که به اطاق خانمهای محترم می‌رسید، داخل می‌شد و می‌نشست و بعد از قدری صحبت از آنجا برمی‌خاست "... پس از پایان گردش شاه به قصر خود می‌رفت. زن‌ها خود را به بهترین وجهی آراسته، دسته دسته به حضور می‌رفتند و تعظیمی کرده به دور تالار می‌ایستادند، آخر از همه آن‌الدوله دامن‌کشان وارد می‌شد و تمام خانمهای برابر شر سر به احترام فرو می‌آوردند و شاه او را نزد خود می‌نشانید. بعضی شب‌ها که شاه به نوشتن نامه‌های لازم مشغول بود خانم‌ها ساکت می‌ایستادند و برخی با هم آشته صحبت می‌داشتند تا تحریر تمام شود. آنگاه یکی از خواجها را به حضور می‌خواند و پاکت‌ها را نزد وی پرتاب می‌کرد و دستور رساندن آنها را می‌داد. بعد برخاسته، دور می‌افتداد و برابر بعضی خانم‌ها که از خارج آمده بودند (۱۲۴) می‌ایستاد و با هر یک به فراخور

(۱۲۳) - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۲۸

(۱۲۴) - همیشه در اندرون قریب دویست تن از زنان وزرا و بزرگان و شهزادگان بودند که هر دسته مربوط و آشنا با خانمی بودند و چند شب نزد وی می‌ماندند و برای بعضی عرا پیش یکی از شب‌های رایج شرفیابی می‌آمدند.

حال، احوال پرسی و اظهار اتفاقات می‌شود و آنها نیز عرایض خود را به عرض می‌رسانندند که غالباً حاجاتشان برآورده می‌شد. پس از ساعتی بهترین میوه‌های فصل را در ظرف طلا به حضور می‌آوردند. بیشتر اوقات به اینیں الدوله امر می‌کرد که میوه‌ها را درست کند، گاهی هم به اینه‌اقدس و فخرالدوله می‌فرمود که در حضور نشته، آنها را پوست بکنند یا بشکافند. "(۱۲۵)

دستگاه اندرون برای تغیر بیشتر خانم‌ها از عمله طرب نیز خالی نبود، وزنان علاقهٔ بسیاری به شنیدن موسیقی و گاه به شرکت در خواندن آواز داشتند. "... در بالاخانه اینیں الدوله پیانوشی بود، ولی هیچ کس از اهل اندرون زدن آن را نمی‌دانستند، در آن زمان پنج یا شش پیانو در تهران بیش نبود و کمتر کسی از فن نواختن آن سروشته داشت. محمد صادق خان که استاد سنتور بود و در اوخر ملقب به سورالملک شد پیانو را نیز خوش می‌زد، عصمت‌الدوله، تبسیم نامی از کنیزاتش را بر آن داشت تا نزد سورالملک پیانو بیاموزد، واو هر چه مشق می‌کند به عصمت‌الدوله نیز بیاموزد. این کار بین خانم‌های اندرونی شهرتی به سزا یافت و شاه را نیز خوش آمد، از آن پس هر شب که عصمت‌الدوله خدمت شاه می‌ماند حسب‌الامر باید پیانو بزند، او نیز با مناعت و وقاری پشت پیانو قرار می‌گرفت و مشغول زدن می‌شد و چون دستگله آواز به پایان می‌رسید پکی از خانم‌ها که از عهد خواندن تصنیف برمی‌آمد آغاز خواندن می‌کرد. در این موقع غوغای عجمیان بربا می‌شد و دستهای از خدمه به اطراف اندرون می‌دوییدند و به خانم‌هایی که نیامده بودند می‌گفتند زود بروید که عصمت‌الدوله پیانومی زند و مثلاً "فلان خانم می‌خواند، شاه کنار عصمت‌الدوله می‌ایستاد و زنها یش هجوم آورده، سرها را از لای گردنهای یکدیگر ببرون می‌آوردن و صدای احستن و آفرین از همه بلند بود و عقب‌ماندگان از هر گوش و کنار می‌دوییدند. مادر عصمت‌الدوله نیز که ماه نساء خانم نام داشت، بدبستور شاه تعدادی دختر زیبا حاضر و آنها را به عمله طرب سپرده بود تا انواع ساز و آواز و رقصها بیاموزند و پس از تکمیل به اندرون فرستاده شود. ماه نساء خانم امر شاهانه را اطاعت می‌کند و در ظرف چند ماه دخترها را گرد آورده و آنها را به اساتید موسیقی آن زمان از جمله سنتور خان، خوشنواز خان، آقا علی‌اکبر. (۱۲۶) آقا غلام‌حسین، اسماعیل خان، جواد خان و غیره می‌سپارد و مدت دو سال دخترها به آموختن فن موسیقی و انواع سازها مشغول می‌شوند. روزی ماه نساء خانم بزمی ترتیب می‌دهد و شاه را از صبح به منزل خود دعوت می‌کند و بعد از نماهار در اطاق آگینه، رامشگان ماء‌پیکر در حضور شاه به سازندگی مشغول می‌شوند، این حال سخت پسند خاطر شاه را فراهم می‌آورد و اینکشتنی می‌گرانی‌ها که در اینکشتن داشت به ماه نساء خانم مرحمت می‌کند و انتقام شایانی در حق اساتید نوازنده‌گان مبدول ذاشته، دخترها را به اندرون می‌فرستد. ناگفته نماند که در اندرون وقتی این دوشیزگان بکار پرداختند، بربخی از آنها را که ناصرالدین شاه

۱۲۵ - همان، ص ۶۴

۱۲۶ - جد شهنازی نوازنده، معاصر ایران.

مطبوع طبعش واقع شد به صیغه خود درآورد و آنها در جرجه «خانم‌های حرم‌را درآمدند». (۱۷۷) یکی از تفریحات ناصرالدین شاه وزنانش گردش شبانه‌ای بود که ترتیب می‌یافت. این گردش که در پایانش مجلس عیش و بزمی نیز بود از عصر روزی که شاه اراده کرده بود تدارک می‌شد، به این ترتیب که ... غروب چند تن از خواجہ‌سرايان در اندرون راه افتاده، ندا می‌دادند: گردش شبانه خبر فرمودند، این اصطلاح مخصوص اندرون بود و به محض آنکه صدا داده می‌شد، زن‌ها از خامد و خدمه، به چنب و جوش درآمده خود را آراسته و مهیا گردند. چند چراغ بزرگ بر قایق را چون رفز روش می‌داشت. زمزمه اتهار به باع منظری شاعرانه می‌داد و میان هر خیابان و کنار هر باعچه دور حوض دسته خانم‌ها با آرایش‌های دلپسند و جامه‌های رنگارنگ با چهره‌های شکفته و لبان خندان می‌خراپیدند و شاه در میان آنان مانند خسروپریز با هر یک از ماهرویان به طرز خوشی می‌چمید و سخن‌های خوشناید می‌گفت. پس از پایان تفرج زن‌ها گروه گروه قبه‌زنان رو به عمارت می‌آورندند. در اطاق برلیان پرده‌ای زیبا می‌کشیدند. در یک طرف نوازندگان و در طرف دیگر خانم‌ها می‌نشستند و صندلی شاه را چنان می‌گذاشتند که به هر دو سو نگران باشد. آنگاه شاه با لنگری که مخصوص او بود بر آن قرار می‌گرفت و به اشاره‌هی بساط بزم آغاز می‌گشت. آقا جان، پدر سماع حضور که جد آقا حبیب سماعی باشد سازی اختیاع کرده بود به ترکیب کمانچه با سیم‌ها و پیچ‌های زیاد و دسته‌ای بلند. بهمین جهت آن را ایستاده می‌زد و مجلس آراء نام نهاده بود. در این شبها آن را در حضور شاه به صدا درمی‌آورد و انصافاً "خش می‌نوخت. گاهی شاه میل می‌کرد که شام را همانجا بین زنها پاش صرف کند. لذا سفره را به آداب مخصوصی در طرفی که خانم‌ها قرار داشتند می‌گستردند، و در بخاری اطاق آئینه که متصل به اطاق برلیان بود، یکی از خدمه شاه که سلطان کیابی نامیده می‌شد و حقیقتاً در این فن استاد بود به کتاب کردن چند جوجه می‌پرداخت. مجلادوله که سمت خان سالاری (خوانسالاری) داشت در جلو، چند فراش از عقب وی شام را می‌آوردند. ظروف غذا تمام در پارچه‌های سپید پیچیده و مهمور به مهر خان سالار بود و می‌یابستی در حضور شاه مهر از سر آنها برگیرند. و نیز انواع ماست و مریجات و شربت و غیره که در آبدارخانه ساخته می‌شد سر به مهر اعتماد حضرت آبداریاشی می‌آوردند. چالمه بلغاری پر از یخی که دو سه مینای می‌از بهترین شراب‌های قزوین و شیراز و اصفهان در آن بود کنار سفره قرار می‌دادند و گاهی شاه یکی دوپیاله از آنها می‌نوشید، و در سر شام فقط نانی‌الدوله را می‌نشاند که برایش سینه و ران‌های جوجه را حاضر نماید و گاه هم می‌شد که می‌فرمود: اینی‌الدوله بخور، او هم با ظرافت و کوشش چند لغنه صرف می‌کرد. سایر زنها "تماماً" در اطاق ایستاده بودند. گاهی هم دختر خود فخر الدوله را که معقوده مجلادوله بود برای درست کردن و کشیدن غذا اجازه نشتن به سر سفره می‌داد. ناصرالدین شاه پر خور و شکمباره نبود، اما دوست داشت

از هر خوردنی بچند و نقاله، هر چیز حتی سینه، جوجه و میوه‌جات را هم پس از جویدن بسیار ببرون می‌آورد. چند قسم ماست‌های عالی برایش ترتیب می‌دادند با گلبر تازه یا پسته یا چاتلانقوش یا کرفت، پس از شام یک فنجان کوچک قهوه، در قهوه‌خوری طلای مینا صرف می‌کرد و یک قلیان می‌کشید. قلیانش بسیار کوچک و ظریف و مرصع به احجار گرانبها بود، بالاخره پس از انتقام همه، این برنامه‌ها، با سرخوشی و تردماگی، با زن‌ها به صحبت و شوخی می‌پرداخت و سپس نوازندگان را مرخص و خود به خوابگاه می‌رفت. "(۱۷۸)

بهترین و مورد پسندترین نوازندگان در اندرون، نوازندگان و خوانندگان نایبینا بودند که ضمن طرب‌افزائی مجلس، چیزی هم نمی‌دیدند و در حقیقت محروم نیز بودند. بهمین خاطر نوازندگان کور در محاذل اندرونی و حرمزا بهتر راه باز می‌کردند تا سایر عمله، طرب. در زمان ناصرالدین شاه نیز برای تفریح خاطر اهل حرم دوسته از این نوازندگان بودند که یک گروه را بطور مطلق دسته کورها و دیگری را دسته، مومن کور می‌نامیدند. دسته اولی یا دسته، کورها که رئیس‌شان کریم نام داشت و خود تار و کمانچه می‌زد و با تار نیز می‌رقصید، چند نفر دیگر همراه داشت که یکی ضرب‌گیر بود و دو نفر دیگر دف می‌زدند دختر کریم در این گروه کمانچه می‌کشید و زن دیگری آوار می‌خواند.

اما دسته مومن عبارت بودند نخست از خودش که دایرۀ می‌زد و می‌خواند و در علم موسیقی و درست خواندن مهارتی بسیار داشت، و دو دخترش نیز در گروه مومن کور ضرب می‌کرفت و در حقیقت اعضای این دسته همه از یک خانواده بودند.

علاوه بر اینها "... یکی دیگر از دستجات نوازندگان دربار ناصری دسته، گوهر خماری بوده‌اند که دسته، مطرب زنانه به حساب می‌آمدند و در جشن‌ها و عروسی‌ها به ویژه در اندرون به اجرای برنامه می‌پرداختند. "(۱۷۹)

خواجه فندقی و بی‌بی نقلی

از تفریحات دیگر ناصرالدین شاه، یکی هم شوخی با زندگی برهنی افراد اندرون بود که این اعمال وی را نه شوخی و تفریح، بلکه باید جنایت نامید، و آن داستانی خواندنی دارد که عیناً می‌آوریم. "ناصرالدین شاه به مسخرگی و لودگی زیاد علاقه نشان می‌داد و بهمین علت دربار او کانونی جهت رشد و قبول دلکها و مسخره‌هایی مانند کریم شیرهای شده بود، از دلکها گذشته،

ناصرالدین شاه آدمهای استثنائی را نیز برای خندیدن و سرگرم شدن جذب دربار می‌کرد و حتی آنها را به زنان حرم‌سرا می‌بخشید. این انسان‌های استثنائی به قول مردم آن زمان گویزاده‌ها یا کوتوله‌ها بودند. در قدیم آدمهای کوتوله را که اکنون نیز تعداد آنها کم نیست گورزاد می‌نامیدند و معتقد بودند زن‌های بارداری که می‌بریند آنها را در گور بدبنا آوردند که البته قصای است بسیار مفصل اما باور نکردند. این آدمهای کوتوله در دربار ناصرالدین شاه از همه امکانات سود می‌بردند و در رفاه و آسودگی کامل زندگی می‌کردند و در عمل نیز هیچ کاری انجام نمی‌دادند. تعداد آنها کم نبود و برخی عدهٔ این کوتوله‌ها را تا سی و هفت نفر نقل کرده‌اند. یکی از آنها مردی بود هشتاد و شش سانتی متری که او را خواجه فندقی نامیده بودند. خواجه فندقی مردی بود سی و دو ساله و کوتاه قد که کلماش به اندازه طبیعی بود و از نظر جسمانی و مردانگی هم نقصی نداشت و یک مرد کامل محسوب می‌گردید، بطوریکه بارها به شوخی از ناصرالدین شاه تقاضا کرده بود که اجازه بدهد او زن بگیرد و شاه نیز قهقهه می‌زد و می‌خندید و می‌گفت. پدرسوخته کی زن تو انجوچک می‌شد.

در خانهٔ یکی از زنهای قدیمی و سالخوردۀ ناصرالدین شاه نیز که شاید مادر ولیعهد بود کوتولهٔ دیگری می‌زیست که مهد علیا او را بی‌نقی صدا می‌کرد، او زنی بود نوادهٔ سانتی متری و تقریباً جوان، خودش می‌گفت بیست سال‌گام اما آنها که او را می‌شناختند می‌گفتند بیست سال پیش هم بی‌نقی را همان قد و اندازه و در همان خانه و خدمت همان خانم دیده‌اند، بی‌نقی دختری باکره و بسیار متین و نمازخوان و روزه‌گیر و اهل دین و ایمان بود، بطوری که هرگز نمازش ترک نمی‌شد. یکی از روزهای جمیع پائیزی، ناصرالدین شاه به قصر فیروزه رفته و جمعی از زنان حرم‌سرا و بزرگان لشکری و کشوری را نیز همراه برده بود. در این قبیل موقع برای شاه قاجار در آفتاب فرش می‌گستردند و مخدنه می‌نهادند و اودر آفتاب نیم گرم پائیزی می‌نشست و همکان را نیز در همانجا می‌پذیرفت. حتی اگر سفیر روس و انگلیس در چنین روزی می‌خواستند شرفیاب شوند ناگزیر همانجا می‌رفتند و با اینکه بلد نبودند روی زمین بنشینند، دوزان مقابله شاه قاجار می‌نشستند. آن روز یکی از جمجمه‌های آفتابی پائیزی و هوا بسیار دلچسب آفتاب نیم گرم و مطبوع بود. برای شاه قاجار قالی گسترد و مخدنه نهاده بودند و ناصرالدین شاه در آفتاب ولو شده بود و سر بر سر اطرافیان خوبیش می‌گذاشت و می‌خندید. تصادفاً خواجه فندقی نیز در آن حدود می‌پیکرد و با آن پاهای کوتاه سی سانتی متری این طرف و آن طرف می‌رفت و تلو تلو می‌خورد. همینکه شاه چشم به او افتاد به یکی از نوگران اشاره‌ای گرد و آن مرد نیز خود را به خواجه فندقی رسانید و گفت، سلطان احضار کرده، موظف باش بی‌ادبی نکنی، (۱۸۰) وقتی به خواجه فندقی اطلاع

۱۸۰ - باید توضیح داد که پادشاهان قاجار از بکار بردن کلمه شاه خشنود نمی‌شدند و بیشتر خود بقیه ذر صفحه بعد

دادند سلطان او را احخار کرده خوشحال شد. قبای خویشرا صاف کرد و قلقل راه افتاد و چون به حاشیه قالی رسید ایستاد و تعظیم کرد. ناصرالدین شاه به قهقهه می‌خندید و چون از خنده‌یدن باز ایستاد گفت: خواجه، برأت می‌خواهم زن بکیرم، موافقی؟ باز خواجه فندقی تعظیم کرد و گفت: البته قربان، این آرزوی منه، اما چه کسی را در نظر گرفتیں؟ ناصرالدین شاه گفت: گفتیم با خانمش بیاد اینجا، حتماً اومده. و بلا فاصله دستور داد بروند و خیلی فوری بی‌بی نقلی را بیاورند. کسی که برای همراه آوردن بی‌بی نقلی رفته بود چون می‌خواست فرمان سلطان را انجام دهد بی‌بی نقلی را بغل گرفت و هر چه او گریه کرد و نفرین و لعنت فرستاد و استغفار گفت موثر واقع نشد و آن مرد دوان دوان رفت و چون به محل مورد نظر رسید بی‌بی نقلی را کنار خواجه فندقی به زمین نهاد. بی‌بی نقلی که چادر از سریش افتاده بود عجولانه خم شد و چادر را به سر افکند و این حرکت او باعث خنده شاه قاجار و اطرافیان و عده‌ای که به مناسبت‌های مختلف شرفیاب بودند شد. ناصرالدین شاه قاهقهه می‌خندهید و خواجه فندقی، با تعجب به بی‌بی نقلی نگاه می‌کرد و از خود می‌پرسید آیا این است زنی که برای او در نظر گرفته‌اند؟ شاه قاجار بعد از دقایقی خنده گفت: خوب خواجه، اراده ما بر این قرار گرفته که تو با بی‌بی نقلی ازدواج بکنی و زن و شوهر بشین، دستور میدیم براتون یک خونه متناسب قد و هیکل خود تون بسازند و تمام اسباب و اثاثه خونه هم به اندازه و تناسب قد شماها باید ساخته بشن.

خواجه فندقی از این ازدواج ناراضی بمنظر می‌رسید. او یک زن به اندازه طبیعی می‌خواست. یکی از همان کوتوله‌ها زنی طبیعی گرفته و صاحب یک پسر طبیعی و تصادفاً "بلند قامت شده بود که اینک جزو فراولان خدمت می‌کرد. او هم می‌خواست زن طبیعی داشته باشد اما چون فرمان شاه قاجار بود ناکزیر اطاعت کرد و همان موقع فرمان صادر گردید که خانه‌ای متناسب برای بی‌بی نقلی و خواجه فندقی ساخته شود. معمارباشی ساختمان این خانه را فردای همان روز شروع کرد. دسته دسته درباریان و خود ناصرالدین شاه و زنهای حرم‌ها برای تماشا می‌آمدند. خانه‌ای که برای آنها در محدوده اندرون می‌ساختند فقط یک متر و نیم ارتفاع داشت و دارای دو اطاق و یک حیاط به وسعت سی متر بود، اطاق‌ها یک ذرع و یک چارکی بلندی داشتند و پله‌هایی که اطاق‌ها و ایوان را از حیاط جدا می‌کرد ده سانتی متر بودند. این خانه که به یک خانه عروسکی بیشتر شبیه بود تا خانه‌ای که دو انسان باید در آن زندگی کنند سبب سرگرمی درباریان و خود سلطان ماحبقران شده بود. به موازات ساختمان خانه، تهیه اسباب و اثاثه خانه نیز ادامه داشت. به طوریکه وقتی خانه آماده شد فوراً آن را مفروش و از اسباب زندگی پر کردند. همه خوشحال بودند و همه می‌گفتند و می‌خندهیدند

را سلطان و خاقان می‌نامیدند. مثلاً "ناصرالدین شاه روی سکه‌های خود جله سلطان صاحبقران و یا سلطان ابن السلطان و خاقان ابن خاقان حک کرده بود و فتحعلی شاه نیز خود را خاقان و عموبیش سرسله قاجاریه را خاقان شهید می‌نامید.

و به تماثای خانه عروسکی خواجه فندقی و بی‌بی نقلی می‌رفتند. اما هیچکس توجه نداشت که این شوخی و سرگرمی جالب خیلی زود به یک فاجعه مبدل می‌گردد. تنها کسی که وقتی این خبر را شنید آسیمه‌سر از جای جست و خود را به دربار رسانید دکتر طولوزان طبیب فرانسوی‌الاصل ناصرالدین شاه بود. وقتی این خبر را به دکتر طولوزان دادند وحشت زده برجست و لباسش پوشید و دستور داد کالسکه را حاضر کنند و چون سوار شد گفت: زود منو به دربار برسون. شب بود و ناصرالدین شاه بطرف خلوت می‌رفت و در آن ساعت هیچکس را نمی‌پذیرفت مگر اینکه خودش احضار کرده و کاری فوری پیش آمده باشد، اما وقتی شنید که دکتر طولوزان اجازهٔ شریفایی می‌خواهد راه خود را کج کرد و به طرف جنوب یعنی کاخ گلستان برآه افتاد و در همانجا دکتر را پذیرفت. هوا سرد بود. ناصرالدین شاه نمی‌خواست زیاد در هوای آزاد بماند دکتر طولوزان نیز در اثر تعجبی که داشت لباس گرم و مناسب نپوشیده بود اما چون موضوع با اهمیت جلوه می‌گرد دکتر که فارسی را خوب و روان حرف می‌زد گفت: قربان شنیدم که امر فرمودین خواجه فندقی و بی‌بی نقلی با هم آزدواج بکنند. ناصرالدین شاه گفت: بهله ما اینطور مصلحت دانستیم، مگر این کار عیبی دارد؟ دکتر طولوزان پاسخ داد: بلى اعلیحضرتا، خیلی هم عیب داره، منو می‌بخشن جسارت می‌کنم. خواجه فندقی و بی‌بی نقلی هر دو بیمار من بودند و من با وضع جسمانی هر دو آشنا هستم. این دو نفر هیچ عیب و نقصی ندارند فقط قد آنها کوتاه است. ناصرالدین شاه گفت: یعنی چی؟ دکتر طولوزان در جواب گفت یعنی اینکه هم خواجه فندقی مرد است و هم بی‌بی نقلی زن، طبعاً وقتی آزدواج کردند روابط جنسی خواهند داشت. و چون روابط جنسی داشته باشند بی‌بی نقلی باردار می‌شون و چون باردار شد باید روزی وضع حمل بکنند، اما بی‌بی نقلی قادر به وضع حمل نیست و چون لکن خاص‌رهاش کوچک است در نتیجه هنگام زایمان دچار خونریزی می‌شون و می‌میره. ناصرالدین شاه که از این خبر خوشحال نشده بود با خشونت و صدائی بلند پرسید: چرا؟ مگه موش نمی‌زاد؟ مگه خرگوش بچه بدینی نمی‌آره؟ دکتر طولوزان گفت. چرا اعلیحضرتا، موش و خرگوش هم وضع حمل می‌کنند اما آنها موش و خرگوش بدینی می‌آرن. اگر قرار باشه موش شیر بزاید طبعاً می‌میره! ناصرالدین شاه گفت. حرف نامناسبی می‌زنی دکتر طولوزان، خوب از خواجه فندقی و بی‌بی نقلی هم یک آدم کوتوله دیگر را زیده می‌شون. دکتر گفت: اینطور نیست قربان به تجربه ثابت شده که بچه‌های این جور آدم‌ها طبیعی بدینی می‌آن. حالا قیاس بفرمائین که یک زن که خودش فقط شش من وزن داره چطور می‌توانه حمل یک طفل چهار منی با شش منی را تحمل بکنه و یک بچه یک من و نیمی بدینی بپاره؟ هر چه دکتر طولوزان دلیل و برهان اراده داد و حرف زد موثر واقع نشد و در پایان ناصرالدین شاه گفت: نه انشاء الله که بچه آنها هم کوتوله می‌شون، فکر بند نکن، بعد روی را برگردانید و به اندرون رفت. آن شب دکتر طولوزان تا صبح نتوانست از فرط ناراحتی وجودان خواب آرام داشته باشد. فردا هم هر چه این و آن را واسطه قرار داد که شاید ناصرالدین شاه فسخ عزم کند

و کوتولمه‌ها را به حال خود بگذارد موفق نشد رای او را تغییر دهد و در نتیجه یک روز با ساز و دهل بی‌بی نقلی و خواجه فندقی را روی اسب‌های از نژاد کوچک نشانیدند و بخانه جدید بردند و عروسی را با شکوه و جلال کامل انجام دادند و خود ناصرالدین شاه که به فقهه می‌خندید آنها را دست به دست داد و بدرون خانه‌شان فرستاد. همانطور که دکتر طولوزان فرانسوی پیش‌بینی کرده بود، بی‌بی نقلی باردار شد و می‌گفتند در ماه‌های آخر حاملگی وزن بی‌بی نقلی چنان زیاد شد و شکم چنان بالا آمد که روی زمین کشیده می‌شد و دیگر قدرت راه رفتن نداشت و بیچاره خواجه فندقی او را سر پا می‌گرفت چون قادر نبود به دستشوئی ببرود و روی دو پا بنشید. بی‌بی نقلی بالآخره هم نتوانست دوران بارداری را تمام کند، و یکش خواجه فندقی توی سر زنان از خانه عروسکی خودش بیرون دوید و دیگران را خبر کرد که زنی دارد خفه می‌شود. خبر را به شاه قاجار رسانیدند و شاه شخصی را به دنبال دکتر طولوزان فرستاد اما وقتی دکتر رسید که بی‌بی نقلی خفه شده و قلیش در اثر فشار جنین و شکم از کار باز ایستاده بود. گفته‌اند که پس از مرگ بی‌بی نقلی، خواجه فندقی دیگر لباس سیاه را از تن بیرون نیاورد و هرگز تخدید و پس از یک‌سال و نیم هم در یک شب سرد زمستان جسد سیاه شده‌اش را کنار گور بی‌بی نقلی یافتند. ظاهراً او هر شب جمعه به کورستان می‌رفت و برای همسرش دعا می‌خواهد و آتشب که هوا خیلی سرد بود در سرما بیخ زد و از شدت سرما خشک شد و مرد. (۱۸۱)

نعل کردن حاجیه قد مشاد

ناصرالدین شاه برای تغیر خاطر دوست می‌داشت که سر بر سر همه بگذارد و با شوخی‌های بیجا و نامناسب خود حتی با جان افرادی مانند بی‌بی نقلی و خواجه فندقی نیز بازی کند اما اکر کسی قصد مزاح با سلطان قاجار را می‌کرد بر سرش همان می‌آمد که به سر حاجیه قد مشاد آمد. قبل از بیان ماجرا باید توضیح داد که در ایران در دوره ناصرالدین شاه از نظر قانونی بندگی و بردۀ فروشی هنوز لغو شده بود اما کسی به بردۀ فروشی و خربدن بردۀ رغبت نشان نمی‌داد. در اروپا این کار حرفه‌ای زشت محسوب می‌شد و دیگر کسی بردۀ نمی‌خرید و نمی‌فروخت و این موج که نمودی از انسانیت و نوع دوستی بود به ایران هم رسیده و همه‌گیر شده بود. در محدوده^{*} دربار و حرم‌سرای ناصرالدین شاه نیز بوده و بنده^{**} جدیدی وارد نگردیده و خربداری نشده بود، ولی قراولان و سیاهانی بودند که آنها را خانه‌زاد می‌نامیدند. این خانه‌زادان، نه تنها در دربار بلکه در خانواده‌های اعیان نیز فراوان یافت می‌شدند، لیکن در سال‌های آخر زندگی ناصرالدین شاه و بخصوص بعد از

انقلاب مشروطیت، این خانزادها نیز خانه و زندگی مستقل تشکیل دادند و در جامعه جذب و مستحیل شدند. خانزاده‌های دربار ناصری از آعقاب بردۀ‌های سیاهی بودند که از زمان آقامحمدخان در دربار می‌زیستند و نسل به نسل مانند دیگر ماننک به وراست رسیده و از خدمت نسلی به خدمت نسل دیگر در آمده بودند. ... یکی از اینها زن سیاهپوست جوانی بود که چون در روز عید قربان متولد شده بود او را حاجیه قدمشاد نام نهاده بودند که بطور مختصر او را حاج قدمشاد می‌گفتند. انسان‌شناسان نوشتمند که در نژاد سیاه و در آفریقا، حبشی‌ها زیبا و خوش‌نمای هستند با این تفاوت که پوست بدنشان سیاه است. اقوامی از حبشی‌ها برخلاف دیگر آفریقاییان بجز رنگ پوست چهره، اندامی درست مانند سفید پوستان دارند. بینی قلمی کوچک، دهان شکیل و چهره‌ای خوش‌ترash و موی سیاه و صاف و کاهه مواج. با ذکر این مقدمه به دربار ناصرالدین شاه قاجار بر می‌گردیم و به سراغ حاج قدمشاد می‌رومیم. او نیز ظاهرا "بازمانده یک یا دو بردۀ" حبشی بود زیرا پوستی قهوه‌ای و چهره‌ای زیبا و قدی بلند و متناسب داشت، به اضافه گیسوئی مواج و سیاه و درخشندۀ که بسیار مورد توجه بود و حتی عده‌ای از خدمتکاران دربار مثل آبداری‌باشی، مهتری‌باشی، میرآخوری‌باشی و حاجب دیوان خواهان ازدواج با او بودند. اما خانمش که گویا مهد علیا بود اجازه چنین پیوندی را نمی‌داد و مصلحت نمی‌دانست که نژاد دو رگه پیدا بشود. شخص صاحبقران ناصرالدین شاه نیز به او توجه داشت و در مهمانی‌ها که پیش می‌آمد قدمشاد را اجازه می‌داد تا به او خدمت کند. شاه که گاه سر بر قدمشاد می‌گذاشت و از جواب‌هایی که او می‌داد به صدای بلند می‌خندید. حاج قدمشاد بهمین نسبت که دوست داشت، دشمن هم داشت. کسانی بودند که می‌خواستند او را از چشم مهد علیا و ناصرالدین شاه بیندازند و خوار و خفیف کنند. مهد علیا هر جا می‌رفت او را همراه می‌برد. حتی در سفر کربلا و نجف، قدمشاد ملازم خاص او بود و همین بیشتر خشم ذشتناش را برانگیخت، زیرا با مهد علیا همسفر بودن علاوه بر جنبه زیارتی سفر، امتیازی بزرگ بمحضوب می‌گردید که نصیب هر کسی نمی‌شد. در مهمانی‌های اندرون دربارکه همسران شاه قاجار ترتیب می‌دادند و به مناسبت‌های مختلف هووهای خویش را دعوت می‌کردند، خود ناصرالدین شاه نیز حضور می‌یافت و بالای تالار می‌نشست، در حالتی که غیر از خواجه‌ها تمام یا اکثربت قریب به اتفاق حاضران زن بودند و قیل و قال بی‌سابقه‌ای به راه می‌انداختند. در این مجلس حتی خنیاگران نیز از دستهٔ عله طرب نسوان انتخاب می‌گردیدند. نوازنده‌گان و رقصندگان را عملجات طرب می‌گفتند و این اصطلاح در زمان سلطنت ناصرالدین شاه بوجود آمد و با مرگ او نیز فراموش شد، زیرا می‌بینیم که در آثار مکتوبی که از دوران مشروطیت و مظفرالدین شاه باقی مانده به جای عملجات طرب، مطرپ بکار رفته است. گاهی کسانیکه اصالت ذاتی ندارند و تربیت صحیح نیافتمند موضع خویش را نمی‌شنانند و موقیت‌ها را درک نمی‌کنند و از همه مهمنتو و بدتر آنکه از محبت و علاقه و توجه دیگران سرمست می‌شوند و سو' استفاده می‌کنند و به قول معروف

خودشان را کم می‌کنند، حاج قدمشاد نیز موجود استثنائی نبود، او یک خانه‌زاد بود و با اینکه دیگر برده نبود اما بهر حال کنیز آزاد شده بود و نمی‌باشد در حضور بزرگان مخصوصاً "شخص صاحبقران کاری خلاف ادب انجام دهد". متأسفانه قدمشاد چنین کاری کرد و سخت‌ترین مجازات را نیز دید. روزی یکی از همسران ناصرالدین شاه برای پرسش مجلس ختنه سوان ترتیب داده و چشم گرفته بود. بیشتر خانمهای درباری در چشم دعوت داشتند و از صبح خیلی زود خدمتکاران و آبدارانی و خواجهها و کیس‌سفیدان فعالیت می‌کردند تا بهترین سفره را بگشتنند و عالیترین چشم شادمانی را برگزار کنند که شایسته شاهزاده‌ای مانند پسر ناصرالدین شاه باشد. در این تاریخ ناصرالدین شاه برای شکار و گردش به حدود دماوند رفته در بازگشت سری به قصر فیروزه زده و تصمیم گرفته بود چند روزی آنجا بماند. قصر فیروزه هم اکنون نیز در شرق تهران و در زاویه شمال شرقی دوشان تبه هست و قسمت‌هایی از ساختمان آن باقی مانده که جزو آثار حفاظت شده تاریخی در آمده است. قصر فیروزه در زمان ناصرالدین شاه محل عیش و نوش و خوشگذرانی شاه قاجار به حساب می‌آمد و عوام‌الناس خیلی قصه‌ها در بارهٔ صاحبقران و قصر فیروزه و مجالس عیش و عشرت پنهانی در این قصر می‌گفتند. ضمناً "ناصرالدین شاه در همین قصر یک باغ وحش خصوصی ایجاد کرده بود که یک شیر پیر و یک خرس و دو بلنگ و چند حیوان دیگر را در قفسه‌های آهنی نگه‌میداشت و هر گاه به قصر فیروزه می‌رفت ساعتی را به غذا دادن حیوانات می‌گذرانید. آن روز که مجلس چشم ختنه سوان برپا شد تصادفاً "ناصرالدین شاه نیز از قصر فیروزه آمد و چون شنید که جشنی برپاست با اینکه خسته و خاک‌آلود بود پیاده و قدم زنان باغ را پیمود و از کاخ گلستان به خانه‌ای که جشن برپا بود رفت و در چشم حضور یافت. ورود شاه بر اهمیت چشم صد چندان افزود و موجب شد جمعی دیگر از خانمهای درباری که قصد شرکت در چشم نداشتند با عجله خود را به آنجا برسانند، و در نتیجه ساعتی بعد تقریباً "هیچ خانمی از خانمهای دربار نبود که آنجا حاضر نشده باشد. مثل همیشه چند دسته عجلجات طرب زن نیز دعوت شده بودند که در اطاق مجاور تالار نشسته و همانجا می‌زدند و می‌خوانندند و می‌رقصیدند و چون درها باز بود صدا به تالار هم مرسید. از بخت بد حاجی قدمشاد، مهد علیا دو سال قبل مرحوم شده بود و او دیگر حامی و مدافعی مثل مادر شاه نداشت و آن روز که اجل بالای سرش پراور می‌کرد او نیز طبق معمول در حاشیه تالار ایستاده و دستها را مودبانه به سینه نهاده بود. ساعتی گذشت در حالیکه مطربها همچنان می‌زدند و می‌کوفتند و آواز می‌خوانندند چشم تیزبین ناصرالدین شاه به حاجی قدمشاد افتاد و او را با اشاره دست صدا کرد. زن زیبای سیاه پوست دوان دوان پیش رفت و تعظیم کرد و مودبانه ایستاد. شاه قاجار که از شادی به وجود آمده بود و می‌خندید گفت. حاج قدمشاد برقی، او قبل "نیز در این نوع مجالس رقصیده بود و سایه داشت، و همه می‌دانستند که او خوب می‌رقصد، لذا فوراً" به آهنگ زنگ ساز و ضرب مطربها به رقصیدن پرداخت ولی در گراماگرم رقصیدن،

ناصرالدین شاه بر سبیل شوخي چیزی به او گفت، که بخت برگشته حاج قدماشاد پاسخی نامناسب و زشت داد و صدایی زشت‌تر و قبیح از خود بروز داد. ناگهان مجلس منقلب شد حالت چشمان ناصرالدین شاه برگشت و آثار خشم و غضب در سیمايش آشکار گردید. مطربها خاموش شدند، تالار که بیش از دویست نفر جمعیت در آن موج می‌زد چنان به سکوت نشست که گوشی هیچکن در آن بیست. حتی اگر مگسی در آن لحظات پرواز می‌کرد صدای بال‌هایش شنیده می‌شد. همه انتظار حادثه‌ای را داشتند و خود حاج قدماشاد نیز متوجه عمل زشت خود شده و سرافکنده اینستاده بود. که ناگهان ناصرالدین شاه از جای جست و فریادی خشمگین کشیده و گفت: «جلاد...، میرغضبه، حاج قدماشاد بخاک افتد اما قبل از اینکه بتواند حرفی بزند ببیهوش شد. میرغضبه در آن لحظه حاضر نبود لذا شاه قاجار از تالار بیرون رفت و فرمان داد: او را نعل کنید... او الاغ است، انسان نمی‌ست...، الاغ باید نعل شود. خبر پگوش بزرگان قوم رسید. دشمنان از یک طرف علیه حاج قدماشاد تحریک می‌کردند و دوستان از سوی دیگر می‌کوشیدند عفو و را بگیرند. حتی صدراعظم و چند تن از شاهزادگان و بعد از همه آنها آیت‌الله کتی را به حضور شاه فرستادند که بلکه سلطان او را ببخشد، اما ناصرالدین شاه از عقیده خود باز نکشت و فرمانی را که صادر کرده بود فسخ ننمود. فردای آن روز حاج قدماشاد را نعل کردند و زن سیاه پوست زیبا در زیر رنج و درد ناشی از کوبیدن میخ‌های نعل که به استخوانهای کف پایش فرو رفته بود جان سیرد و از دنیا رفت. (۱۸۲)

شرکت زنان در عزاداری محرم و صفر

با اینکه دوره قاجاریه، تهران کوچک آن روزگار با فرارسیدن ماه محرم تبدیل به یک عزاخانه واقعی می‌شد و بیش از دویست مجلس سوگواری در آن ترتیب می‌یافت، اما در اندرون و میان زنان حرم و حتی سایر افراد دربار در برگزاری این گونه مجالس عزا و شرکت در آن نیز چشم و همچشمی و رقابت‌های شدید وجود داشت. دربار ناصری برای آنکه معتقدات خود را هر چه بیشتر در انتظار جلوه دهد تکیه دولت را برپا می‌کرد و خانم‌های اندرون برای خود و مدعوینشان به تکاپوی ترتیب دادن جا و مکان بهتری می‌افتادند، زیرا در دهه اول ماه محرم بیش از دوهزار زن از خانم‌های وزراء و اشراف و همراهانشان به اندرон می‌آمدند.

طبقه اول نا سوم طاق‌نماهای تکیه دولت مخصوص زنان اندرون بود که در طبقه اول و دوم خانم‌ها، و در طبقه سوم خدمه آنان قرار می‌گرفتند، برای عبور اهل حرم، از در بزرگ نارنجستان تا در تکیه، در دو طرف، تجیر قرمز رنگی می‌کشیدند و خیابانی بوجود می‌آوردند. وقتی که خانم‌ها و مهمانشان دسته دسته از این راه می‌گذشتند تا برای شرکت در مجلس عزاداری به تکیه دولت

بروند، کنیزان آنان نیز سینی‌های عدس و برنج بوداده و لوازم چای بدت از دنبالشان روان می‌شدند. شاه که از هر فرصتی برای مزاح‌گویی با زنان استفاده می‌کرد، گاه در ابتدای تغیر به تماشا می‌ایستاد و با هر دسته از خانمها و مهستان آنان احوالپرسی و شوچی می‌کرد.

وقتی اهل حرم‌را در مکان‌های خود قرار می‌گرفتند، آغا نور محمد خان کلیددار در را پشت سر آنان قفل می‌کرد تا نامحرمی بدانجا راه نیابد. "... تعزیهداری صبح و غص در تکیه دولت ادامه داشت و برخی از خانم‌ها یا زن‌های تماشاچی که صبح به تکیه آمده بودند، حوصله به خرج می‌دادند و برای استفاده از تعزیهداری عصر نیز ماندند. بعضی از روزها یا شبها پیش از آغاز، یا در حین تعزیه، شاه به دالان طاق‌نمایانهای خانم‌ها می‌آمد و بدرون هر یک رفته زمانی صحبت می‌داشت و نسبت به میهمانان به فراخور حال اظهار التفات می‌نمود. علاوه بر تکیه دولت، ائمی‌الدوله و شکوه‌الدوله و امثال آنها در حیاط و تالار طبی مجلس تعزیهداری باشکوهی منعقد می‌نمودند و بسیاری از خانم‌های دیگر نیز در خانه خود روضه‌خوانیهای مختصر برپا می‌کردند. اهل اندرون و خانم‌هایی که از خارج دعوت می‌شدند به نوبت در هر یک از مجالس یاد شده برای استعمال ذکر مصیبت حاضر و پس از ختم مجلس به خوردن قاهوت و برنج و عدس بوداده و صرف قلبان می‌نشستند." (۱۸۲)

غرفه شاه در تکیه دولت مشرف بر همه جای تکیه بود. او باد و بین علاوه بر تماشای تعزیه‌خوانی، به دید زدن خانم‌های حاضر در مجلس نیز می‌پرداخت. به نوشته حاج سیاح "... در این بین جوانان خود را به نسوان و نسوان خود را به جوانان می‌نمایاند. مخصوصاً" معروف است، شاه تماشای خانم‌های روحانی کند و خانم‌ها مکلف هستند که صورت خود را از شاه نبوشاند، بعضی هم از غمزه و کرشمه فروگذار نمی‌کنند، شاید شاه او را پسندیده، تمجید کرده به شوهرش مرحومتی کند." (۱۸۳)

عنزالسلطان معروف به مليجک، عزیز دردانه ناصرالدین شاه و ناز پروردۀ سلطان قاجار که بعد بطور مفصل او را معرفی خواهیم کرد نیز از قافله عقب نمی‌ماند و برای خود مجلس عزا و تعزیه‌خوانی جداگانه‌ای راه می‌انداخت و بساط تکیه دولت را بطور مختصر در اندرون برپا می‌ساخت. برای ترتیب دادن این مجلس، روپرتوی اطاق‌های امینه اقدس که عمه مليجک بود چند چادر بزرگ برپا می‌کردند و درونشان را می‌آراستند. "... کارکنان از قبیل فرش و سینه زن و تعزیه‌خوان و موزیک و غیره بین ده تا پانزده سال انتخاب می‌شدند، شاهزاده خانمه دختر فتحعلی شاه بجای معین البلا سمت تعزیه گردانی داشت. عصای بلندی بدت می‌گرفت و لوله‌های اشعار تعزیه را بر کمر زده با آب و تابی وارد تکیه می‌شد، صندلی و نیمکت بسیاری برای زن‌های شاه و مدعوبین دور

۱۸۲ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۹۷ به بعد با اختصار.

۱۸۳ - خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۹۳

چادرها می‌چیدند و خانم‌ها با وقار تمام بالای آن جا می‌گرفتند و پس از سینه‌زنی و مختصر ذکر مصیبیتی، تعزیه‌خوانی آغاز می‌شد، گاه شاه از پشت تجیر زمانی دراز به تماشا می‌ایستاد. " (۱۸۵)

ماه رمضان در اندرون

در ماه رمضان نیز در اندرون مجلس مفصلی برای عظومنمار تشکیل می‌یافت، گرچه ناصرالدین شاه بجز سالهای اول سلطنت در سالیان دیگر روزه نمی‌گرفت، اما همچنانکه در مورد ماههای محروم و صفر نیز چنین بود، برای تظاهر هم شده، آداب ماه صیام را با تعصب بسیار بکار می‌بست. در ماه رمضان "... میان نالار طنبی پرده" زنبوری می‌کشیدند. آن سوی پرده منبری نهاده و ترتیب محرابی می‌دادند و شیخ سیف الدین برادر شیخ الرشیس که از شاهزادگان و به لباس اهل علم در آمده بود به نماز می‌ایستاد. این سوی زنبوری زن‌ها صفت می‌بستند و به او اقتدا می‌گردند. پس از نماز شیخ سیف الدین به منبر می‌رفت و خانم‌ها اغلب از پس پرده سوالات مذهبی از او می‌گردند. شیخ نیز که در حرکت دادن سر و دست و ابرو ماهرتر از بیان و تقریر بود جواب‌های عجیبی که تقریباً "چیزی از آن مفهوم نمی‌شد می‌داد و مقارن غروب مجلس خاتمه می‌یافت، شب‌ها زن‌های پیر شاه در منزل یکدیگر محفل تماشایی برای مقابله قرآن و طرح مسائل شرعی برپا می‌ساختند و شیخ اسدالله قاری نایبینا اصلاح قرائت و حل مسائل می‌نمود. زن‌های به اصطلاح عائله پس از ادائی مختصر آدابی بدور هم گرد آمده پیچاز بازی می‌گردند و زن‌های جوان پس از افطار و نماز، تا سحرگاهان به صحبت‌های مناسب سن و شوختی می‌گذرانندند. در سه شب احیاء اهل اندرون در نالار طنبی نماز قضا به جا آورده و قرآن سر می‌گرفتند و الغوث می‌خوانندند و هر بندی از آن را به شیشه گلاوب یا چند شاخ نبات و حب قند می‌دیدندند، شب‌ها چون اهل اندرون تا سحر بیدار بودند و چراغ‌ها روشن بود، گاهی شاه سرزده به اطاق خانم‌ها می‌آمد و اندک زمانی به تماشای هر محفل می‌ایستاد. در اندرون از افطار تا سحر چهار نوبت خوردندی صرف می‌شد از این قرار؛ پیش افطاری که عبارت بود از میوه‌های فصل و انواع پالوده و انگشت پیچ (۱۸۶) وغیره. افطار که از انواع آش و کوفته و کوکو و شامی و شیر برج و فرنی و لرزانک و بین در بهشت تشکیل می‌شد. شب چهار که نیمه شب صرف می‌شد و زولبیا و یامیه و پشمک از لوازم آن بود. بالاخره سحری که اغلب چند نوع پلو و چلوخورشت‌های مختلف بود. آوردن افطار و سحری خانم‌ها به ترتیبی که در دادن ناهار و شام معمول بود انجام می‌شد. " (۱۸۷)

۱۸۵- یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۶۱

۱۸۶- هر چیز غلیظ و سفت نظری عسل و شیره که دور انگشت پیچیده شود. فرهنگ عمید، ص ۱۶۸

۱۸۷- همان، ص ۱۱۱ به بعد به اختصار.

برگزاری اعیاد در اندرون

در زمان ناصرالدین شاه، اعیاد نوروز، مولود حضرت رسول (ص)، میلاد حضرت امیر (ع)، غدیر، مبعث، قربان، فطر و نیمه شعبان را جشن می‌گرفتند. یکی دیگر از جشن‌ها نیز به مناسبت تولد ناصرالدین شاه برگزار می‌شد. عید نوروز با مراسم باشکوه‌تر و مفصلتری جشن گرفته می‌شد و شاه در خلوت سال نو به سلام می‌نشست بعد از سلام اول که هنگام تحويل بود، ناصرالدین شاه به طرف اندرون می‌رفت. "... همینکه شاه وارد اندرون می‌شد، خانم‌ها بر یکدیگر سبقت جسته به پا بوس شوهر تاجدار می‌شناختند و غوغای عجیبی برمی‌خاست. پس از دادن و ستدن بوسه‌های آبدار، شاه به بالاخانه قصر سلطان خاتون شیرازی که از زن‌های محبوهاش بود روان می‌شد، مشرف به حوض کم عرض و طویلی که در پای بالاخانه بود پشت میز قرار می‌گرفت و دو سینی بزرگ طلا پر از مسکوک نقره و کیسه‌های شاهی سپید برابر شدن می‌نمودند. این حوض یک ذرع عمق داشت و گف آن از کاشی‌های لوان مفروش و آتش چنان صاف بود که کوچکترین چیزی در قعرش دیده می‌شد، خدمه اندرون از خرد و بزرگ اطراف حوض گرد می‌آمدند و شاه مشت مشت پول‌ها را میان آنها می‌پاشید. آنگاه شاه کیسه‌های شاهی سپید را بروداشته و در حوض پرتاب می‌نمود. خدمه با جامه‌های نواز بی آنها خود را در آب افکنده بدبست و پازدن می‌آمدند و آب به اطراف ترشح کرده به مقدار زیاد در پا شویه‌ها می‌ریخت. کنیزکان سیاه چالاکی و مهارت شگفتی از خود بروز میدادند و هر یک چند کیسه می‌ربودند. گاه کار به زد و خورد و کشمکش می‌رسید و صدای فرباد خدمه با قهقهه خانم‌ها در هم آمیخته، سراسر اندرون را فرا می‌گرفت. تا روز سیزده اوضاع دید و بازدید در اندرون ادامه داشت. دست کم روزی هزار تن از خانم‌های محترمه شهر با آرایش‌های از حد فزون به آنجا آمده هر دسته بنا به سوابق، نزد یکی از زن‌های شاه می‌رفتند. بازار ماج و بوسه رواج داشت و صدای تبریک و قهقهه در فضای طنین انداز بود. جامه‌های سرخ و زرد و بنفش در هم آمیخته، گلستان عجیبی بوجود می‌آورد. روز سیزده شاه با اهل حرم از صبح به یکی از باغ‌های دولتی می‌رفت و تا غروب را به عیش و نوش می‌گذرانید.

واما در عید میلاد شاه، انبیاس‌الدوله از خانم‌های سفرا و دیگر بادوان اروپائی مقیم تهران و وزراء و اعیان و اشراف دعوت می‌نمود و خود حایل افکنده و نیم تاج زده، غرق در نشان‌هایی که سلطانی معمظم دنیا برایش فرستاده بودند از میهمانان پذیرایی می‌کرد. هر گاه هوا خوب و مساعد بود مجلس را کنار حوض مدواری که روپریوی عمارت خوابگاه و دارای شصت فواره بود می‌آراست. در بحیجه‌جشن، شاه در حلقة پریرویان درمی‌آمد و پس از احوالپرسی و صحبت با هر یک، گیف زنجیری طلازی خود را از جیب ببرون آورده، شروع بدادن عیدی می‌نمود، هنگام دریافت مسکوک زر، خانم‌های اروپائی با رفتاری دلنشیش زانو به احترام خم نموده، چهره لطیفشاں را سرخی

شیدی فرا می‌گرفت و به آوازی موزون و کلماتی مودب و نمکین شکرگزاری می‌کردند. "(۱۸۸)

ملیجک عشق بزرگ شاه

در دربار ناصرالدین شاه آدم‌های مشخصی وجود داشتند که شهرتشان قابل توجه و نامشان بیاد ماندنی بود و گاه نفوذ بروخی از اینان در حد نفوذ شاه و ارج و احترامشان بر علوم واجب و لازم بود. یکی از این افراد عزیز‌السلطان مشهور به ملیجک بود که در دربار ناصری برای خود قدرتی داشت و شاه او را از همه شاهزادگان و فرزندان برتر و بخود نزدیکتر می‌دانست. قضیه راه یافتن ملیجک به دربار شاه از این قرار بود که امینه‌اقدس زن صیهای شاه برادری داشت کوتاه‌قدر و سیه چهره موسوم به میرزا محمد خان که بعد‌هاملقب به امین خاقان شد واورانشاه ملیجک‌نماید. "(۱۸۹) همین میرزا محمد خان چند فرزند داشت که یکی از آنها غلامعلی بود. روزی که این طفل نزد عمماش به اندریون آمد بود شاه او را دید و میل مرموزی نسبت به او پیدا کرد و از آن پس غلامعلی را نزد خود نگاهداشت و به اعتبار پدر او را نیز ملیجک نامید.

در مورد ملیجک اول که وجودش باعث ظهور پسرش ملیجک دوم در دربار شد، اعتماد‌السلطنه می‌نویسد: "... ملیجک موسوم به محمد است. می‌گویند برادر زبیده که ملقب به امینه‌اقدس است از رعایای گروس. اما میرزا عیسی خان گروسی می‌گفت برادرش نیست، نسبت دوری با هم دارد، مولد ایشان در قریهٔ حلوائی حوالی بیجار پایتحت گروس است. میرزا عیسی خان می‌گفت حلوائی تیول ماست و این یک زوج که الحال خیلی معترض هستند از رعایای من هستند. خلاصه پدر آقا میرزا محمد چوبان بود. به واسطهٔ نسبت به زبیده خانم که حالا امینه‌اقدس است از قرار تقریر جمعی، با لباس کهنه و پاره و پای گیوه و کلاه نمد او را از گروس آوردند اندریون شاه کم غلام بچه شد. چون اکراد گنجشک را ملیج گویند، این جوان هم در حضور شاه گنجشک را ملیج گفته بود به ملیجک موسوم شد. بعد از چند سال غلام بچه بودن بیرون آمد، فراش خلوت شد. بسیار بی‌شان، کاهی حالت جنون در او دیده می‌شود. می‌گفت شب گذشته پیاده کربلا رفتم، یا در آسمان با ملانکه چنین و چنان گفتم. مدت‌ها طرف تمیخر عملهٔ خلوت بود و ماموریتش این بود که آفتابه به میال جهت بندگان همایون می‌گذاشت. به این واسطه خود شاه و سایرین او را امین ظرطه ملکب کرده بودند. بیچاره خیلی بدیختی دید. خواهر یا منسویه‌اش به او بد بود. ناشن نمی‌داد.

۱۸۸ - همان، ص ۲۹ به بعد، به اختصار

۱۸۹ - این شخص در حقیقت ملیجک اول است و پسروی که محبوب شاه بود ملیجک ثانی بحساب می‌آید.

اعتناء نمی‌کرد . سید ابوالقاسم کاشانی‌الاصل تهرانی‌السكن ، بیاز سابق که مدتی ناظرت امینه‌قدس را داشت و بعد از آن‌جا رانده شد ، به واسطه امینه‌قدس فراش خلوت گردید اسباب ترقی مليجک را سبب شد . به لجاجت امینه‌قدس که با برادر بد بود سید مزبور دختر خود موسوم به زهرا بیکم را به مناکحت مليجک درآورد . از او پرستاری کرد . کم کم بعضی آداب معاش و معاشت را تعلیم او کرد ، تا سفر فرنگ ثانی شاه سر گرفت . کنار ارس که جمعیت محدودی باید در رکاب باشد و باقی خیل و خشم مراجعت کنند مليجک مراد دید ، عجز کرد که اسباب آمدن او را به فرنگ سب شوم . بی‌حتمت زیاد خاطر مبارک را راضی کردم مليجک را از ارس عبور داده به فرنگ بردیم . در این سفر بیچاره خیلی رحمت کشید . همراهان که غالباً به تفرج و عیش بودند ، این بیچاره از اطاق شاه حرکت نکرد . رنجش از دیگران سبب ترقی او شد . مراجعت از فرنگ تنگ مخصوص شاه را به او دادند که در شکارگاه‌ها همراه او باشد و ابتدای ترقی او همین شد . آنی از خدمت غفلت نکرد . پسری از او بوجود آمد موسوم به غلامعلی خان ، شاه که بالقطعه خوش نفس و پاک طینت و دل رحم هستند طفل اورا روزی در اندرون دیدند خوشان آمد . فرمودند غالباً "اندرون" بیاورند . کم کم این طفل به زبان آمد و طرف میل شاه شد . طوری که حالا اغلب اوقاتش صرف این طفل است و درجه میل به عشق کشیده . این است تقدیر آسمانی که نواده چوپان و بیاز از ولیعهد و ظل‌السلطان زیادتر طرف میل مالک‌الرقاء ایران است . اما هیولی و ترکیب ظاهری مليجک اول ، چرا که پیش موسوم به مليجک دوم است . الحال باید بیست و پنج سال داشته باشد . تمام قد و قامتش زیاده از یک ذرع نیست . صورت بسیار زشت و جبهه‌ای دارد بسیار سبزه ، ابروی سیاه از هم گشوده ، دهان بی‌اندازه گشاد ، کله از تناسب بزرگتر ، چند سالک در صورت ، دماغ چون برج و کنافت لباس و بدن بحدی است که غالباً از عفونت بخصوص در تابستان کسی نمی‌تواند نزدیک او عبور کند . هر قدر پاشنه کفش را بلندتر می‌کند و کلاه را بلندتر ، همان کوتاه‌قد ناقص اندام است . خلقاً آدم بدی نیست اگر سید ابوالقاسم بگذارد ، والا حرص سید بدرجایست که به زودی اسباب فنای این بیچاره را فراهم می‌آورد . تقدیم ظاهری دارد . خط و سواد جزئی تحصیل کرده است . امید دارد که پادشاه ولایت‌عهد امین‌السلطان را به او بدهد . چنانچه برای همین او را تربیت می‌فرمایند که روزی بجای امین‌السلطان بگذارندش .^(۱۹۱)

آنچه را که از روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه آورده‌یم در توصیف پدر عزیز‌السلطان بود که مليجک اول نامیده می‌شد . دکتر فوریه نیز در یادداشت‌های خود از عزیز‌السلطان به عنوان سوکلی شاه باد کرده است که برادرزاده امینه‌قدس می‌باشد . فوریه می‌نویسد : "... این زن

۱۹۵ - منظور اعتماد‌السلطنه است .

۱۹۱ - روزنامه خاطرات ، پیشین ، ۲۲۷ به بعد .

با کفايت (امينه اقدس) که از گلفتی به اين مقام بلند رسيده چون فرزند ندارد توانسته است با تردستي تمام برادرزاده خود مليجک را که بعدها عزيز‌السلطان لقب یافت و پسر ميرزا محمد خان از مردم گفتم بيقدر است مقرب شاه کند . اين مرد يعني ميرزا محمد خان تمام جهش اين است که از سعادتی که به وضعی غير متربق نصیب پرسش شده است استفاده کامل کند و نگذارد که از اين نعمت بی نصیب شود ، اميده اقدس به شاه چين فهمانده است که عزيز‌السلطان دعای بيوقتی شاه است و مصاحبته او اعليحضرت را از هر خطرو و چشم زخمی حفظ می کند . بهمن جهت است که شاه همانطور که از سایه خود جدا نیست از او نيز جدائی نمی کند ، چه شاه به اين طلس جاندار معتقد باشد چه نباشد چيزی که در آن شکی نیست اينکه اعليحضرت چنان در برابر اين بجهه بی ریخت تسلیم است که هر چه او بخواهد از او مضايقه ندارد و هر چه او بکند معفو است . ” (۱۹۲)

آنچنانکه از نوشته‌های دوره قاجار برمی‌آيد اغلب افراد از اين بجهه زشت رو و کثيف که ناز پرورده شاه بود دل خوش نداشتند ، چرا که مليجک ثانی را در حد نشست و برخاست و الفت و موانت با شاه نمی‌دانستند یا نسبت به پیشرفت وی حسادت می‌کردند . دوستعلی معیرالممالک نيز که مليجک را از نزديک می‌شناسد در يادداشت‌های خود آورده :

” ... روزی که عزيز‌السلطان نزد شاه ماند سه سال داشت و هر روز مهرش در دل شاه افزون گشته ، بر شکوه و وسعت دستگاهش افزوده می‌شد . طفلی بود زشت رو ، زرد رنگ و الکن و چشم‌ها یيش پيوسته قرمز و بر هم خوده بود . مجدد‌الدوله که در پيشگاه همابونی گستاخ و جسور بود می‌گفت : در اواني که پایه محبت شاه نسبت به عزيز‌السلطان به منتهی درجه رسیده بود روزی در خلوت به وی گفتم ما ندانستیم که چرا باید این طفل را آنقدر بخواهی ، در صورتی که اولاد و نوه‌های زیبا و خواستنی بسیار داری ؟ شاه جوابم داد : غیر از تو هر کس این سوال را کرده بود سخت تنبیه و مورد عتاب واقع می‌شد . ولی باید بتون بگويم که من خود بهتر می‌دانم این طفل خواستنی نیست ، اما از آنجا که می‌باید کسی بدون چند یا لااقل یك عیب نباشد ، اين را خداوند برای من عیب قرار داده و در محبت‌بهی اختیارم ساخته است مکرر خواستنام از خواستن بگذرم ولی نه تنها نتوانسته ام بلکه بيشتر به وی مایل گشتم . ”

” ... عبدالله خان و آغا بشیر خواجه‌های مخصوص عزيز‌السلطان بودند ، دو پرستار زن داشت ، يکی سهيد بنام جوجوغ و ديگري سياه که گلچهره‌اش می‌ناميدند و هر دو طرف احترام و تملق اهل اندرون بودند . سی تن غلام بجهه و دوازده فراش قرمزپوش از سن نه الىي دوازده سال داشت ، و ارشادالدوله که در دوره مشروطیت گشته شد رئيس بر پنجاه تن گارد مخصوص بود . يکسته موزیک که نوازندگان آن از ده الىي چهارده سال داشتند در اختيارش بود و بیست تن لله و نوکر خدمتش می‌کردند . فيل کوچکی را که مانوس و رام بود اغلب روزها برای تفریح عزيز‌السلطان به

اندرون می‌آوردند و کنیزان و غلام بچه‌ها سوارش شده غوغاثی برپا می‌ساختند. اسب تاتوی (۱۹۳) کوچکی نیز داشت که گلچهره بر آن سوار شده داخل اطاق زن‌های شاه می‌شد و کسی را جرات اعتراض نبود. چند اطاق از اسباب بازیهای گرانبهای ملیجک پر بود... "(۱۹۴)

اعمال بی‌رویه عزیزالسلطان و اطرافیانش موجب ناراحتی همه اندرونیان و درباریان شده بود، و شاه با دانستن همه این کارها باز دست از مهر و محبت به ملیجک برنمی‌داشت. فوریه نیز که چون سایرین دل خوشی از ملیجک و کار ناشایست شاه نداشت در قسمتی دیگر از یادداشت‌هایش می‌نویسد: "... وجود این بجه کثیف خود رای در دربار، گذشته از اینکه چیزی بر شان شاه نمی‌افزاید باعث سر شکستگی او نیز شده و همه این کار را تقبیح می‌کنند. بنظر من محبتی که اعلیحضرت به این بجه حیوان چشم دریده دارد به کلی غیر طبیعی است، در صورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه حظمنی برد و تعجب می‌کند که او چرا آن همه محبت را از اطفال خود برمنگیرد و به این عزیز دردانه بی‌جهت متوجه می‌سازد..." (۱۹۵)

هر چه عزیزالسلطان بزرگتر می‌شد، بهمان نسبت بر جشت و جلال او افزون می‌گشت و نزد شاه بیشتر تقرب می‌یافت، تا آنجاکه در پانزده سالگی "... شاه عمارت قمرالسلطنه زن میرزا حسن خان سپهسالار را به وی بخشید و عزیزیهایش نام نهادند. از آن پس بساط شکفت انگیز عزیزالسلطان بدانجا منتقل شد و پیوسته مجلس سور و سرور برپا بود. شاهزاده مقبل‌الدوله پسر تیمور میرزا سمت ریاست دستگاه نازه را داشت و آجودان حضور معروف به آقا مردک خان شخص دوم بود، دو سال پس از بیرون رفتن عزیزالسلطان از اندرون، شاه جشن باشکوهی برپا ساخت و دختر خود اخترالدوله را که از کودکی نامزد ملیجک کرده بود به وی ارزانی داشت و از راه مال‌اندیشی که مبادا پس از خودش روزگار عزیزالسلطان پریشان شود باغ خاص واقع در ورامین را که حاج میرزا آقاسی تقدیم کرده بود به وی بخشید. با مقام بلندی که عزیزالسلطان را در سایه مهرشاه بود و نایب‌السلطنه و صدراعظم از وی ملاحظه داشتند نه تنها سر موئی نخوت و سرگرانی نداشت بلکه بسیار متواضع و فروتن بود. هرگز بد کسی را نخواست و نزد شاه جز حاجت نهادند را برخیار ورد. پنهان درمانگان و دستگیر مستمندان بود و هیچگاه کسی از در وی آزده و مایوس برداشت..." (۱۹۶)

بر عکس تعریف و توصیفی که معیرالمالک از ملیجک کرده، بسیاری دیگر از درباریان و اندرونیان از این ناز برورده، شاه تنفر شدید داشتند. از جمله این افراد یکی اعتقادالسلطنه بود که قصانی

۱۹۳ - اسب کوتوله و بربال و دم و تندرور را تاتو می‌گویند.

۱۹۴ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۵۹ به بعد به اختصار

۱۹۵ - سه سال در دربار ایران پیشین، ص ۱۹۸

۱۹۶ - یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، پیشین، ص ۱۶۱.

از مطالب او را در وصف مليجک خواندید، اعتمادالسلطنه در روزنامه «خاطرات خود به مناسبت‌های بسیاری از عزیزالسلطان سخن گفت که ما قسمت‌هایی را خواهیم آورد. اما جالب‌ترین بخش طالب روزنامه «خاطرات گفتگویی است که اعتمادالسلطنه با مليجک داشته است. هر چیز در دنیا مبنی بر حکمتی است. عشق با مليجک به این شدت چه دلیل دارد که پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه مليجک کند و ترتیب خانه بیلاق او را فراهم ببایارود. از خود مليجک سوال کردم که سبب عشق شاه با تو چه است؟ جواب داد؛ محمود چهرا ایاز را می‌خواست؟ نخواستم بگویم آقا جان به قول بعضی، ایاز خوشگل بود و محمود لاطی، به قول دیگر واضح روایات، ایاز از سرداران خیلی رشید بود، تو با قد رعنای و لب‌های زیبا که داری نه این هستی نه آن.» (۱۹۷)

و اینک قسمت‌هایی دیگر از روزنامه «خاطرات اعتمادالسلطنه در مورد مليجک را که خواندنش خالی از لطف نیست به ترتیب مسطور در روزنامه می‌آریم.

صفحه ۸۵ شاه از مليجک (منظور مليجک اول پدر عزیزالسلطان است) سوال کرد پسر، امسال بیلاق کجا خواهی رفت؟ مبادا شهر بمانی، از گرامای هوا پسرت ناخوش خواهد شد. مليجک بعد از آنکه چند مرتبه گردن رفت و پوزخند زد، به ماها نگاه کرد که یعنی خاک بر سرتان! می‌بینید که شاه ایران چقدر التفات با من دارد که ملاحظهٔ هوای کوم تهران را فرموده نمی‌خواهد پسر من در گرما باشد. بالاخره گفت جا ندارم بیلاق بروم، همین شهر خوب است. شاه فرمود خیر ابداً پسرت خواهد بود. باید حتیماً بیلاق ببایی، کرایه‌خانه را من خواهم داد. خلاصه دو ساعت صحبت بیلاق مليجک بود. روزنامه وغیر از میان رفت. (۱۹۸) در این بین پسر مليجک را که موسوم به مليجک ثانی است از اندرون بیرون آورده‌اند، در همان صفحه‌ای که پادشاه نشسته بود در پهلوی خود نشاندند. نان و پنیر بدست خودشان بدھان این بچه گذیف و زشت می‌گذاشت. العجب این پادشاه مقندر که انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق بدھان این بچه می‌کرد دوباره به همان دست آلوده به آب دھان، نان و پنیر بدھان طیب و ظاهر مبارک خود می‌گذاشت....

صفحه ۱۲۲ دیشب تازه اصلاح شده بود میان انبیاء‌الدوله و شاه، بازدسرشام انبیاء‌الدوله به شاه متغیر شده بود که پسر مليجک مثل گهه است که هر شب در سر شام

۱۹۷ - روزنامه «خاطرات»، پیشین، ص ۸۸

۱۹۸ - چون اعتمادالسلطنه هر روز به حضور ناصرالدین شاه می‌رسید و روزنامه برایش می‌خواند.

حاضر می‌کنی؟ شاه براشته بود و همان شباهه بجهه را از آندرون بیرون کردند. (۱۹۹)

صفحه ۲۳۱ شنیدم امروز ملیجک که در اطاق شاه، بازی می‌کرد به بالای تخت طاووس رفته بود. سید ابوالقاسم بزار جد او را حکم فرمودند که تعاقب او بالای تخت رود، او را محافظت نماید که نیفتد، در این پایه، تختی که آقامحمد شاه و فتحعلی شاه و محمد شاه و سی و شش سال ناصرالدین شاه پا گذاشتند، سید ابوالقاسم بزار از همان پایه، تخت بالا رفت

صفحه ۳۱۱ مجلدالدوله تفصیلی از عشق شاه نسبت به ملیجک می‌کرد. از قرار گفته او، حواس شاه امروز مختل بود که این طفل از کوه شکارب بالا آمده و هر ربع ساعت یکنفر به پرسش حال او می‌فرستادند. نتیجه سلطنت مستقله چنین است.

صفحه ۴۵۶ ملیجک دوم با یک دسته خانه‌شاگرد و خواجه وارد شد. آنباشه لگن و اسباب آبخوری او را تعاقبیش آوردند، در این بین ادرارش گرفت. گلدان نقره مخصوص همایونی که در آن ادرار می‌فرمایند آوردند. بدست مبارک آلت ملیجک را بیرون آوردند میان گلدان گذاشت که بشاشد. پناه بر خدا از این محبت. بعد از شام ملیجک، شام شاه را آوردند ...

صفحه ۴۱۵ از تفصیلات نازه اینکه به ملیجک دوم نشان حمایل سرتیبی اول و منصب سرتیبی اول داده شد. در فرمان خطاب معتمدالسلطانی به او دادند. در صورتی که این طفل هشت سال زیادتر ندارد... انشا الله سلامت باشد. صلاح مملکت خویش خسروان دانند. ما را به چون و چرا چه کار است. صفحه ۵۳۰ شنیدم از مجلدالدوله، که عزیزالسلطان به شاه عرض کرده است چرا نوکرهای شما به پسرهای که شما تعظیم می‌کنند و از برای من کسی تواضع نمی‌کند. شاه فرمود هر کس بتو تکریم نمی‌کند با مشهیر شکش را پاره کن.

صفحه ۷۲۵ شنیدم در این چند شب که عزیزالسلطان ناخوش بود، دو سه مرتبه لحاف

۱۹۹ - البته در میان این مرافقها همیشه شاه اقدام به عذرخواهی از ملیجک می‌کرد. در این موقع جمعی از اهل حرم نیز جانب ائمه‌الدوله را نگه می‌داشتند و شاه به جهت همین مرافقه، ریادت‌به ملیجک مرحمت و محبت می‌کرد و حتی به دست خود، شام می‌کشیده و برای طفل می‌فرستاده و او را در حضور دیگران بیشتر مورد عنایت قرار می‌داده و می‌بوسیده تا ناراحتی را از دلش بیرون بخورد.

دوش می‌گرفتند و نصف شب به عبادت ملیجک می‌رفتند. خدا عاقبت شاه را با این عشق حفظ کرد...

صفحه ۷۲۰ امروز شنیدم هر کس پسر خوشگلی دارد، آقا مردک دائمی عزیزالسلطان میل می‌کند به زور باید او را بدستگاه عزیزالسلطان بیاورند چنانچه میرزا شفیع نام که همه کاره وزیر دفتر است پسر خوشگلی میرزا آقا نام دارد که در مدرسهٔ نظامی درس می‌خواند. به حکم عزیزالسلطان او را آوردند که رفع میل آقا مردک و فیله بشود، خداوند رحم گند که آقا مردک میل به زن‌های مردم نکند...

صفحه ۷۲۲ چند روز است عزیزالسلطان تعزیه می‌خواند. هم روز و هم شب. در حقیقت عزاداری اولاد پنجمبر (ص) هم به واسطهٔ این پسره بجهه بازی شده است...

صفحه ۸۸۷ عزیزالسلطان حالا شانزده سال دارد اگرقدش کوتاه است دلیل بر کسی سنش نیست. شیق (۲۰۰) و شهوتش هم به درجه‌ایست که سه سال قبل از این لواط می‌کرده است. این نابکار چشم طمع به شوکت، صینه شاه انداخته بود و مدت‌ها بود که با او سرو سری داشت. اغول بیگی خانم، رئیس قوه‌خانه اندرون که این صیندها و خدمتکارها سیردهٔ به اوست دیده بود که کار به افتضاح کشید، به اینه‌اقدس عمه عزیزالسلطان شکایت کرد. او بجای اینکه پرده‌پوشی کند و برادرزاده رامتن نماید، بحضور همایون شکوه کرد. عزیزالسلطان هم گریه کرد و عجالتاً کار به این منوال گذشت. البته عصمت و غیرت همایونی، اگر این فقره صحت داشته باشد مقتضی تنبیه این طفل نابکار خواهد بود...

صفحه ۹۴۷ از قراری که دیشب شنیدم، حضرت عزیزالسلطان چند نفر چنده در باغچه خودشان که به عزیزیه معروف است دعوت نموده بودند. گلین نامی که قوادی می‌کرد و از خودش هم آبی گرم می‌شد حالا چهار پنج نفر دخترهای چهارده پانزده ساله دور خود جمع کرده و آنها را با نیاس‌های عاریه زیست داده برای عزیزالسلطان می‌برد. شوهر این قواده که سابقاً کالسکه‌چی صدیق‌الدوله بود بعضی اطفال امرد نیز تربیت کرده به آن مکان شریف می‌برد. دیشب یکی از آن شب‌های عیش بود. سید محمد بن سید ابوالقاسم الشهیر به مردک که حالا آجودان حضور و دائمی عزیزالسلطان است و با شاه در یک کاسه

فالوده نمی‌خورد و خود را اتابک هم‌شیره‌زاده خود قرار داده است ظاهراً
به عزیزالسلطان، آتشب بی‌ادبی کرده و فحش داده بود، عزیز با عزت آن
شب را سکوت کرده، صبح زودی به حضور پادشاه رفته از خان دائی شکایت
نمودند، از مصدر جلالت حکم به قتل و نهب و تنبیه و حبس آقا مردگ
صادر شد و تمام امروز خاطر مبارک از این عمل آقامردگ متغیر بود، مصری
مصلحین خیر اندیش میانجی شدند و آقا مردگ را مردانه از حبس بیرون
آوردند...

صفحه ۹۶۱ امروز ختنه سوران عزیزالسلطان است و تفصیل از این قوار است، این پس
هفده الی هیجده سال دارد، از شدت مرحمتی که شاه نسبت به او داشتند
تا بحال ختنه نشده و هر وقت هم پدر و مادرش عجز می‌کردند که پسر ما
باید آخر سلمان باشد و ختنه نکرده از ملت حنیف محسوب نیست، می‌فرمودند
امپراتور روس که ختنه نکرده مگر پادشاه مملکت روس نیست؟ تا در این اوآخر
عزیزالسلطان عربی‌های به شاه نوشته بودند که اگر من داماد شما هستم پس
چرا دختر خودتان اختزالدوله را به من نمی‌دهید؟ قرار شد که در ماه
 ربیع الاول عروسی بکنند، صفرًا خانم مادر دختر پیغام داده بود اگر می‌خواهی
داماد من بشوی اول باید ختنه بکنی، حب جاه و میل به دختر و اداشت
عزیزالسلطان را که تمکن به ختنه بکنید، مدتی مثاوازه این بود که این عمل
در کجا واقع شود، خانه صدراعظم را معین گردند، پسره تمکن نکرد، آخر
قرار شد که در اندرون باغ سپه‌سالار که به عزیزیه موسوم و به او بخشیده
شده، آنجا اینکار را بکنند.

بهر حال انسان می‌ماند که چه اسی بر این نوع عشق و علاقه‌ها بگذارد، زیرا با توصیفی که
از رابطه ناصرالدین شاه و مليجک رفت در حقیقت وجود این بجهه همه مسائل را تحت الشاعع قرار
داده بود و شاه هر کاری را به خاطر او متعلق می‌گذاشت تا از حال مليجک باخبر شود، و از آن
تاریخ هر عزیز بی‌جهتی را در ایران مليجک نامیدند.

ببری خان عزیز کرد و دیگر شاه

در اندرون شاهی، فقط زن‌ها و مليجک‌ها نبودند که بی‌جهت یا با جهت عزیز دردانه شاه
می‌شدند، بلکه گاه حیوانات نیز بر اثر حادثه یا تصادفی آنجنان مورد علاوه و محبت واقع می‌شدند
که برایشان ارج و قربی بالاتر از یک انسان قائل می‌گردیدند. و این نیز حکایتی است در ردیف

عزیز کرد های مانبد ملیجک.

... ببری خان به غلط نام گرمای بود ماده و آلاپنگ که شاه او را دوست می داشته، در آن اوان، شاه را تبی سخت عارض می شود و روزی چند در بستر بیماری و ناتوانی می خوابد، از قضا این گریه بهجه می آورد و روز بعد به اقتضای طبیعت خود به تغییر مکان آنها می پردازد، هنگامی که بکی از بچه ها را به دندان گرفته و از کثار بستر می گذشته، زبیده خانم ملقبه به امینه اقدس وارد اطاق شده، در راه که گریه از همان بدرور آمده بود از پشت خود می بندد، گریه همینکه راه خروج را مسدود می بیند چند دور بدور بستر می گردد و چون راه ببریون رفتن نمی باید پاشین پای شاه سرگردان می ایستد، زبیده خانم از مشاهده این حال رو به شاه نموده می گوید: قربان امشب عرق خواهید کرد. تصادفاً همان شب تب شاه قطع می شود و پس از این واقعه ببری خان مقام خاصی پیدا کرده و دارای تشك اطلس و پرستار مخصوص می شود. "(۲۰۱)

حاج سیاح نیز که در زمان اقامت خود در تهران بدعوت شاه در یکی از شکارهای او شرکت کرده بود در مورد ببری خان می نویسد: "... شب هوا منقلب شده برف می بارید لکن روز هوا صاف شده آفتاب را آمد، زیاد مشوف شدن که بر فر زیاد نبود همانع شکار نیست، بنا گاه حريم بیک محلاتی، سراغ کنان آمده مرا یافت و بعد از تعارفات گفت: تو هم عضو اردوئی؟ کارت چیست؟ گفت: از اردوی شاهم و خدمت ببری خان به عهده من است! گفت: ببری خان کیست؟ گفت: این لقب گریه مخصوص شاه است که شاه آن را دوست داشته با خود می گرداند و برای او لباسهای مخصوص و اسب و خدمتکار و مواجب مقرر کرده، به این لقب ملقب گردانیده است. بسیار حیرت کردم که ببری، خان است و لقب و منصب دارد و انسان های بیچاره چه کرفتاریها دارند. بعد از سوار شدن شاه برای شکار، نزد حکیم طولوزان رفتم. در میان صحبت از لقب خانی گریه تعجب نمودم. گفت: تعجب ندارد لقب شفالی به کسی و خرسی بکسی داده مواجب می دهند و آنان افتخار دارند که شفال و خرس اند. بدتر از اینها ملیجک و میرزا الملک است! از این امور هر قدر انسان ببیند باید سکوت کند. میرزا محمد گروسی، برادر امینه اقدس حرم شاه پسر کثیفی دارد که از حلیمه جمال و هوش عاری است. شاه او را عزیز گردانیده بر تمام بزرگان و اولاد و نوادگان ترجیح داده بطوری که محسود بزرگان شده، همچنین در میان اطرافیان، بسیاری اشخاص پست و کثیف هستند که مقدم بر خوبیانند و فایده اینها را کسی جز شاه نمی داند. گفت: فاید این کار واضح است، گفت: چیست؟ گفت: در جهان هر چه شده به سبب غیرت شده وقتی که مردمان پست و نادان را بر بزرگان و صاحبان هنر قدر نمی ماند، شاه با این کار خواسته بفهماند که در مملکت غیر او کسی اهمیت ندارد، و نباید کسی در هیچ چیز معروف و سرآمد شمرده شود. "(۲۰۲)

۲۰۱ - یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصر الدین شاه، بهشین، ص ۱۵۸

۲۰۲ - خاطرات حاج سیاح، بهشین، ص ۱۰۳

سلطنت مظفرالدین شاه و دوره بیداری

صدای گلوله، میرزا رضا کمانی در حرم حضرت عبدالعظیم، گرچه ناصرالدین شاه را به خواب ابدی فرو برد اما موجب بیداری بسیاری شد. در حالیکه بسیاری از رجال مستبد درباری سعی در سرکوب کردن آزادیخواهان و اصلاح طلبان داشتند، لکن با تمام این احوال مردم ایران با کشته شدن ناصرالدین شاه، سدی را که در راه رشد آزادی وجود داشت کم کم از میان برمی داشتند. چرا که در دوره مظفرالدین شاه، علاوه بر اقدام مشخصه، زمان سلطنت وی، یعنی امضای فرمان مشروطیت، مدارس بسیاری نیز در جهت آگاهی مردم گشوده شد. مظفرالدین شاه، خلاف پدرش که از بیداری مردم به شدت هراس داشت، "... مردمی سلیمان‌نفس و علیل‌المزاج بود. با اینکه از تعلیم و تربیت صحیح برخودار نشده و از اوضاع دنیا به کلی بی خبر بود، بیش از پدر خود به آرزوها و افکار عمومی توجه می‌کرد..." (۲۰۳)

عیاشی در دوران طولانی ولی‌عهدی

ناصرالدین شاه به ولی‌عهدی که در تبریز مکان داشت، چندان توجهی نمی‌کرد، اما در مقابل، مسعود میرزا و کامران میرزا آنقدر پر و بال یافته بودند و قدرت داشتند که هوای سلطنت در سر می‌پروراندند. سالهای طولانی سلطنت ناصرالدین شاه ولی‌عهد را به کلی خسته کرده بود و پنجه سال سلطنت پدرش کم اورا به دوران پیری می‌کشید و در نتیجه چاره‌ای نداشت که قبل از رسیدن به پادشاهی بخود مشغول شود و از لذات دنیوی بهره بگیرد. بد گفته صاحب حیات یحیی "... ولی‌عهد در سالهای آخر عمر پدرش با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری، در تبریز امارات حیات می‌نماید. در این صورت چندان هم نمی‌توان او را ملامت کرد اگر خود را در آغوش عیاشی و شهوترانی انداخته باشد." (۲۰۴) گویند علاوه بر کم حالی و ادراک محدودی که مظفرالدین شاه داشت، عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌بی‌حد او در زمان ولایت‌عهدی نیز سلامت بدن وی را از بین می‌برد، آنچنانکه کم کم بدن خود را فدای شهوترانی می‌نمود.

یحیی دولت‌آبادی در بیان خصایص او می‌نویسد: "... ولی‌عهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچ‌گونه ارتکابی خودداری ندارد، در ظاهر نهادگار و دعاخوان، روضه‌شنو، دعاگیر، نذر و نیاز ده می‌باشد، چونکه شنیده است به این توسل می‌تواند تمام گناهان خود را آمرزیده شده

۲۰۳ - تاریخ اجتماعی ایران، بیشین، ج ۲، ص ۵۸۳

۲۰۴ - حیات یحیی، بیشین، ج ۱، ص ۱۴۲

بداند. ولیعهد اخلاق خود را از هر جهت به خلوتیان و نوکرهای مقربش نیز سرایت داده، و این طبیعی است که زیردستان در اخلاق و آداب پیرو زبردستان خویشند.^{۱۴۹} مظفرالدین شاه پس از رسیدن به سلطنت، علاوه بر بیماری دائم که گربیانگیریش بود، توقع مردم نیز که در راه بیداری و آگاهی قدم بر می‌داشتند بیشتر بر او فشار می‌آورد. گرچه فرصتی آنچنان به او دست نمی‌داد تا مانند پدر خویش به عیش و نوش بنشیند، ولی با این همه زبانه بود و برای تقویت خاطر بساطی فراهم می‌ساخت. می‌گویند که او در زمان سلطنت نیز، ... طبیعت بچه ده ساله را داشت. بعد از دیدن فرنگستان در سفر اول، همیشه دلش برای آن عیش و نوش و تماشا و دیدن نسوان دلربا غش می‌کرد. اتابیک (۲۰۶) هم برای اغفال و سرگرمی او و جلب اعتماد شاه بخودش برای او پول و اسباب غفلت و عیاشی و تماشا مهیا می‌نمود. این پادشاه بچه طبیعت، در مجالس شوی و بازی از چه چیزها حظ می‌کرد قلم حبا می‌کند. لکن عادت تاریخ و مفهوم روزگار، نگاهداشتن پادگارهاست. در تمام ایران معروف است که یک پسر کوچک خوشگل بيهودی را چگونه شیفتگاش شده و چقدر عطاها به او کرده، قریب صد هزار تومان مال ملت بیچاره ایران را به پدر و مادر و خود او پخته‌ید. واقعاً انسان چگونه بنویسد؟ معروف است گاهی در عالم نشاط و سرگرمی حکم می‌کرد جمع مجلسیان هم در حضور او مشغول عیش شوند. بالخطه اصرار او به سفر فرنگستان به بهانهٔ معالجه و حرمن اتابیک بر تقرب نزد این خاقان، دوباره ایران را زیر بار قرض دیگری آورده، سفر دوم را به فرنگستان به‌اسم «معالجه» شاه شهرت دادند.^{۱۵۰} (Paoli) پاولی که مدت ۲۵ سال از طرف وزارت داخلهٔ فرانسه ماموریت داشته است تا از پادشاهان و شاهزادگانی که به عنوان گردش یا مهمانی به آن کشور می‌آمداند پذیرایی کند خاطرات خود را از مصاحبت با این گونه مهمانان در کتابی به نام اعلیحضرت‌ها جمع‌آوری کرده که بخشی از آن به برخورداری که با مظفرالدین شاه داشته اختصاص یافته. پاولی می‌نویسد: "... یک روز بعد از ظهر که در بودا و بولونی می‌گشتم، مظفرالدین شاه در نزدیکی دریاچه‌ها محلی را پسندید و امر داد کالسکه‌ها توقف کنند تا شاه از مناظر اطراف و اشخاص همراه چند عکس فوری بردارد. همه پائین آدمیم، قدری دورتر چند تن خانم بسیار آراسته بدون آنکه به ما اعتنایی کنند مشغول صحبت با یکدیگر بودند. من با اینکه هیچ آن جماعت را نمی‌شناختم نزدیک رفتم و با کمال عذرخواهی تفنن شاهانه را به اطلاعشان رساندم. خانم‌ها هم تفنن خود را در این داشتند که دعوت را به لطف بیدیرند. شاه از ایشان عکسی برداشت و با هریک تسبیم کرد. و چون کار عکاسی تمام شد، مرا پیش خواند و گفت: «پاولی، خانم‌های زیبای دل‌انگیزی هستند برو به ایشان بگو که با من بجایند تهران، لابد حال زار مرا در

۱۴۹ - همان، ص ۱۴۹

۱۵۰ - منظور همان امین‌السلطان است

۱۵۱ - خاطرات حاج سنایح، پیشین، ص ۵۲۲

آن موقع حدس خواهدید زد. هر چه فصاحت و عبارت پردازی در چننته خود داشتم بکار بودم تا به شاهنشاه بفهمانم که یک زن را نمی‌توان به آسانی مثل یک پیانو، یک دستگاه سینما، با اتومبیل به تهران برد. همچنانکه معمول شاهنشاه در معاملات است، در مورد یک زن هم با ارادی من این را می‌خرم کار را تمام کرد." (۲۰۸)

در این سفر ظاهرا "سی پاولی در اینکه مظفرالدین شاه را با حقوق مردم در جامعه فرانسه آشنا کند موثر نبوده است، چون موارد دیگری از توقعات بیجای شاه از زنان آن دیار وجود داشته که موجبات رسوایی را فراهم می‌ساخته است. در همان سفر زمانی که شاه در یکی از نمایش‌های اپرا که در جایگاه رئیس‌جمهور جلوس کرده بود، به جای آنکه به نمایش و رقص‌های دلاویر رقصمه‌ها توجه کند، در طبقه چهارم به زنی زیبا توجه کرده بود و به وسیله وزیر دربار از پاولی خواسته بود که موجبات آشناشی او را با آن زن فراهم کند. پاولی با رعایت نزاکت یکی از همکاران خود را مأمور این کار کرده بود. وی پس از مدتی مطلعی می‌بیند که مأمور او با سبیل‌های آویخته پیش می‌آید به او می‌گوید چه شده و خانم در جواب چه گفته است؟ مأمور باش می‌دهد که هیچ، فقط سیلی آبداری بصورت من نواخت. صدراعظم هم این خبر ملالت اثر را به شاه می‌رساند و اجلیحضرت ابروهای پرپشت خود را در هم می‌کشد و می‌گوید کالسکه‌مرا حاضر کنید که خسته‌نمای خواهم بروم" (۲۰۹) البته با اینکه در پاریس خانمهای زیبا و دلربائی برای استفاده از ثروت و ولخرجی‌های مظفرالدین شاه با او همبستر می‌شندند، ولی با تمام این احوال باز هم شاه دست از هرزگی و چشم به این زن و آن زن داشتن برقی داشت و بجای توجه به پیشرفت‌ها و ترقیات آن روز اروپا، پیوسته در این فکر بود تا چگونه و از چه راهی زنانی را به بستر خود بکشاند، پادشاهی که در کشور خود زنانی نه در حد پدرش بلکه به اندازه توانایی و رغبت خود در حرم‌را داشت، که از مهاشرت با آنان به قول صاحب روضة‌الصفا "... بیست و شش اولاد ذکر و بیست و یک نفر انان از آن حضرت در عالم بعائد که درین واقعه‌هایله (موقع مرگ شاه) الا پنج تن همه رشید و کبیر و در کمال تمیز بودند ..." (۲۱۰)

۲۰۸ - تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۴ (بخش اول) ص ۲۳۵، به نقل از مقاله "مظفرالدین شاه در پاریس، مجله پادگار، سال اول، شماره ۱، ص ۱۴ به بعد.

۲۰۹ - همان، ص ۲۳۱، با اندکی تغییر

۲۱۰ - روضة‌الصفا، تصنیف مرحوم رضاقلی خان مخلص به هدایت، ج ۱۵، ص ۶۳

از محمد علی شاه تا پایان کار قاجاریه

بعد از مظفرالدین شاه پسرش گرفتار بحران‌های متعددی در زندگی خود بود و سلطنت پیوسته در مخاطره قرار داشت، و استبدادی که وی اعمال می‌کرد برای ایرانیان تحمل ناپذیر شده بود. آنچه از دوران سلطنت محمد علی شاه باقی است، شکم پاره کردن، طناب انداختن و مردم را زنده زنده در چاه دفن کردن از یکسو و خرافی بودن وی از سوی دیگر که تکلیف ملت تشهه آزادی را به استخاره معین می‌کرد. بولدوست، مستبد، خود رای و پادشاهی بدون توجه به رعایت حال زیرستان بود و گویا این خصایل و اینکه مردم از آگاهی بیشتری برخوردار می‌شدند برای او فرصتی آجنبانی در تشکیل حرم‌ها نمی‌داد و از زنان او نیز بدرستی مطالبی در دست نیست.

در مورد احمد شاه پسر محمد علی شاه هم از مطلبی که در یکی از مجله‌های تهران بصورت خبر بچاپ رسیده بود بهره می‌گیریم تا در پایان، اطلاعی نیز در مورد وی داده باشیم.

سحرگاه سهشنبه اول خرداد ماه ۱۳۵۸ در اطاق شارع ۲۲۱ بیمارستان الوند، بدرالملوک والا همسر احمد شاه قاجار بدرود حیات گفت و صحیح چهارشنبه تنها دختر او و چند تن از خواهران و برادرانش جسد اورا به بهشت‌زهرا بردنده و به خاک سپرده‌اند. بدرالملوک دختر شاهزاده ظهیرالسلطان نوه عباس‌میرزا و همسر اول سلطان احمد شاه قاجار آخرین پادشاه سلسله قاجاریه بود. بدرالملوک در ۱۲ سالگی در تنها مدرسه دخترانه تهران درس می‌خواند که در آن ایام برای احمد شاه که در حدود هفده سال داشت در صدد پیدا کردن همسری از خانواده قاجار برمی‌آیند. (۲۱) زیرا طبق قانون خانواده قاجار، لیعهد می‌باشی از مادر هم قاجار باشد. مادر احمد شاه تصمیم می‌گیرد به این مدرسه که بیشترشان از شاهزادگان آن زمان بودند بروند و دختری برای پسرش انتخاب کند. مادر احمد شاه در میان دختران، بدرالملوک را که دختری بی‌نهایت زیبا بود برای ازدواج با پسرش انتخاب می‌کند و به ظهیرالسلطان پیغام می‌فرستد که به اتفاق دخترک برای دیدار احمد شاه به دربار باید. احمد شاه پس از دیدن بدرالملوک اورا که دارای یوستی سفید و چهره‌ای زیبا بود می‌پسندد و او با تشریفات مفصلی به عقد احمد شاه درمی‌آید. بدرالملوک از احمد شاه دارای دختری می‌شود که نامش را ایراندخت می‌گذارند، اما چون احمد شاه صاحب پسر نمی‌شود،

۲۱ - باید توضیح داد که برابر نوشته‌های دیگر، سن بدرالملوک را در موقع ازدواج هفده سال و سن احمد شاه را ۱۶ سال قید کرده‌اند که با این حساب احمد شاه پکال از بدرالملوک کوچکتر بوده، اما خبری که در مجله سپید و سیاه چاپ شده، بخاطر قرابت مدیریت مجله با خانم بدرالملوک می‌تواند صحیح‌تر باشد.

برادرش محمد حسن میرزا به ولیعهدی انتخاب می‌شود . به هنگام تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی ، بدرالملوک هم مانند سایر افراد این خانواده که به احمد شاه و محمد حسن میرزا ولیعهد نزدیک بودند به اتفاق برادر بزرگتر ، محمود میرزا که سرهنگ زمان قاجار بود و همواره با احمد شاه زندگی می‌کرد به پاریس رفت . پس از قوت احمد شاه و نا شهریور ۱۲۲۵ پس از رفتن رضا شاه از ایران ، بدرالملوک همسر احمد شاه مانند بسیاری از شاهزادگان درجه یک قاجار به ایران آمد و در میدان ۲۴ اسفند در طبقه سوم آپارتمانی بطور بسیار ساده‌ای زندگی می‌کرد و جالب اینکه پنجره‌های این آپارتمان بطرف میدان ۲۴ اسفند باز می‌شد و مجسمه رضا شاه از آنجا به خوبی دیده می‌شد . خانم بدرالملوک برای آنکه چشمش به آن مجسمه نیافتد حتی در تابستان هم پنجره‌ها را باز نمی‌کرد و پرده‌ها را کنار نمی‌زد . خانم بدرالملوک مدتها هم در هتل کاروان در اتاقی پانسیون بود و یکشب چند دزد که قبلاً او را شناسائی کرده بودند و می‌دانستند همسر احمد شاه است و حتی " دارای جواهرات گرانبهائی است ، با تهدید وارد اطاق او شدند ، و همه جا واگشتند ولی فقط یک ساعت با زنجیر طلا که به گردن می‌گردند و تنها یادگاری احمد شاه بود همراه یک رادیو ترانزیستوری را بسرقت می‌برند . بدرالملوک چند سالی از ناحیه پا ناراحتی داشت و نمی‌توانست حرکت کند ، به این جهت در منزل یکی از خواهرانش پرستاری می‌شد نا اینکه روز جمعه ۲۱ اردیبهشت در اثر سکته مغزی به حالت اغما افتاده و سپس به بیمارستان الوند انتقال یافت و در سحرگاه سهشنبه اول خرداد بدرود حیات گفت .



فهرست نامها و مکانها

۲

۱۲۷	آزاده خانم	۶۱	آبادن خت
	آسپاسیا	۱۲۳	آسکون
	آستارا		آپام
-۴۳	آستیاگس، آزدهاک، آستیاگ، ایشتوویگو	۶۱	آبری پس
۷۰ - ۴۹ - ۴۲ - ۴۵		۱۲۷	آناتورک
-۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۶۶ - ۵۲ - ۵۱	آسیا	۷۹	آتروبیات
۴۲۹		۱۲۳	آتسز
۲۵۳ - ۳۴۶	آسیمه خانم	۲۶	آتن
۷۶	اشکانیان	- ۶۳ - ۶۱ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۳	آتوسا، آتسا
۴۹ - ۴۳	آشور	۶۶	
۷۹	آشیل	۷۶	آتیک
۲۵۳ - ۳۴۶	آغاباجی	- ۱۸۰ - ۱۱۰ - ۷۹ - ۴۵	آذربایجان
۴۲۰ - ۳۲۹	آغابیشیر	- ۲۱۵ - ۲۰۳ - ۱۹۹ - ۱۹۱ - ۱۸۲ - ۱۸۱	
۳۷۳ - ۳۲۹	آغابهرام	۲۵۳ - ۲۲۵ - ۲۵۵	
۲۵۳ - ۳۴۶	آغابیکم	۵۷	آذرگشتب - اردشیر
۳۲۰ - ۳۲۹	آگاجوهرخان معتمدالحرم	۱۱۵ - ۹۳	آذرمیدخت
۳۲۹	آغاصالح	۹۱	آذرنسی
۳۲۹	آغاغلامعلی	۶۱	اریام
۴۱۵ - ۳۲۹	آغانورمحمدخان	۶۰	ارتائیته
۴۱۲	آفریقا		آرتور کریستن سن
۳۹۷	آقا ابراهیم	۵۰	آریامن
۳۵۶	آقابیکم خانم	۳۵۳	آزوخانم
۴۰۶	آقاجان	۳۰۴	آرنوا

۸۰ - ۷۹	اکازون	۴۰۶	آقاحبیب سعاعی
۶۵	آماسیس	۴۰۵	آقاطلی اکبر
۱۲۰ - ۲۳	آمریکا	۴۰۵ - ۳۹۰	آقاغلامحسین تارزن
۵۴	آستریدا		آقاکبیر صراف
۶۷ - ۶۱	آمس تریس، آمس تریس	۲۵۷	آقامحمد جعفر کاشی
۱۱۷	آمنه	- ۲۱۲ - ۲۹۶	آقامحمدخان، آقامحمدخان
۶۰ - ۵۹	آمی تیس	- ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۳۱۹ - ۲۱۸	
۴۷	آمئی تیدا	- ۲۴۵ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷	
۱۰۷	آمین مارسلون	۴۲۲ - ۴۱۲ - ۳۵۷ - ۲۵۳	
۲۲۵	آناطولی	۲۴۹ - ۲۱ - ۲۰	آقامهدروضا
۸۸	آننتی کونوس	۴۲۵ - ۴۲۴ - ۴۲۱	آقامردک خان
۶۱	آندیا، اندریا	۲۲۷	آفاجیه
۲۱۷	آنقره	۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۴ - ۲۲۲	آق قوبوچلو
۱۷۱	آوه		آگوستا
۲۵۲	آهوخانم	۲۱	آلaska
۲۵۵	آی باجی	۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۳۴	آل آگوز خانم
۴۱۴	آیت الله کنی	۲۲۹	آل بویه
		۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۰	آل جلایر
		۱۲۲	آل سفیان
			آل عثمان
۲۱۱ - ۱۹۳ - ۱۸۶	اباقا	۲۰۸ - ۲۰۳ - ۱۹۸	آل کرت
۲۴۶ - ۲۳۶	ابراهیم		آلکساندر دوم
۱۴۷	ابراهیم بصری	۲۵۵	آلکساندرخان
۳۵۸	ابراهیم خان دولی قاجار	۲۲۵	آلکسیس چهارم
۳۴۷	ابراهیم خان شیشه‌ای	۲۶۵	آلمان
۳۵۴	ابراهیم خان طالش	- ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳	آل مظفر
۱۵۱	ابراهیم موصلی	۲۰۸ - ۲۰۷	
۱۰۹	ابرشهر	۱۲۳	آل مروان
۱۱۷	ابرده	۶۱	آل لوگون
۲۱۰	ابش خاتون	۴۷	آلیات
۲۰۵			

۱۷۹	خاموش	اتابک	۱۵۰	ابن‌ابومیریم مدنی
۲۱۰-۱۸۰-۱۷۹	اتابک سعد بن زنگی	۲۱۳-۲۰۸-۱۸۹	ابن بوطه	
۱۸۲-۱۸۱-۱۷۹	اتابک طفرل	۱۷۷	ابن بی‌بی	
۲۰۹	اتابک محمدشاه	۲۰۱-۱۲-۱۶	ابن خلدون	
۱۸۵	اترار	۱۵۹	ابن سينا	
۲۲۴	اردلان	۱۳۵	ابن طولون	
۳۵۵	احمدخان	۱۸	ابن فضلان	
-۲۲۶-۲۲۰-۲۱۹	احمدخان مقدم	۱۲۵	ابن مستوره	
۴۲۱	-	۲۸۱	ابن مقله	
۲۴۵	احمد علی خان وزیری	۱۵۹	ابوالحسن سیمجر	
۶۱	اخا	۱۵۱	ابواحمد عبدالله (المستعصم بالله)	
۱۲۴	اخت‌الحفید اندلسی	۲۱۹-۱۸-۱۲	ابوالعلاء مفری	
۴۲۵	اخت‌الدوله ۳۶۸ - ۴۲۱ - ۳۸۷	۳۱۰-۲۰۹	ابوالفتح خان بختیاری	
۱۷۱	اختیارالدین جوهر الناجی	۱۶۱	ابوالقاسم رازی	
۶۸	اخشورش (خشایارشا)	۱۲۵	ابودلف	
۱۲۶	اخشید	۱۸۲-۱۸۶	ابوسعید، سلطان ابوسعید	
۱۸۲-۱۸۰-۱۷۹	اخلاط	۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵	- ۱۹۲	
۲۴۸	ادرشه	۲۱۳-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳	- ۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۱۲۵	
۲۲۲-۲۱۲-۱۳۶	ادوارد براؤن	۱۱۹	ابوسعید السمعانی	
۲۸۰	ادیب‌العمالک	۱۳۸	ابوسفیان	
۲۰۳-۱۹۹	اران	۱۱۷	ابوطالب	
۸۲-۲۲	ارتیبان (اردوان)	۳۵۵	ابوطالب بیگ سنگسری	
۶۱	ارتیستون	۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱	ابونصر مشکان	
۸۸-۸۷-۸۴-۸۳	ارد	۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱	- ۱۷۹-۱۷۹	
۳۶۳-۲۶۹-۲۴۵	اردبیل	۱۹۸-۱۸۳	اتابکان	
۹۱-۶۴	اردشیر	۲۱۰-۲۰۹ ۲۰۳	اتابکان سلغوری	
۲۲-۶۴-۶۱	اردشیر اول (درازدست)	۲۱۰-۲۰۶	اتابکان فارس	
-۱۰۸-۱۰۲-۸۸-۸۴	اردشیر بابکان	۲۰۳	اتابکان لرستان	
۳۱۹		۲۱۰-۲۰۳	اتابکان یزد	
۹۱	اردشیر دوم ساسانی	۱۸۱-۱۷۹	اتابکان پهلوان	

۲۵۰ - ۳۴۹	استاد مینا	- ۵۸ - ۵۵ - ۵۴	اردشیر دوم (با حافظه)
۶۸ - ۶۷	استر	۲۰ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰	اردشیر سوم (اخس)
۲۱۲ - ۲۹۶	استرآباد	۲۲ - ۶۱	اردن
۶۰	استرابون	۱۴۰	اردوان
۹۱	استخر	۸۴ - ۷۲	اردوان پنجم
۲۲	اسحق	۸۸ - ۸۴	ارزنجان
۱۶۲	اسفراين	۱۹۸	ارس
- ۲۲ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۱	اسکندر، اسکندر مقدونی	۴۱۹	ارسطو
۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵	اسکندر دوم	۲۶	ارشم
۸۱	اسکندر دون	۵۰	ارشدالدوله
۲۱	اسماعيل خان	۴۲۰	ارشك
۲۲۱	اسلام آغا	۸۳	ارغون خان
- ۱۲۲	اسلامبیول، استامبول، استانبول	۱۹۱	ارغون میرزا
۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۲۸ - ۲۲۷	اسماعيل خان	۳۶۲	ارغونیه
۳۲۹	اسماعيل خان کمانچه کش	۳۶۳	ارمنستان
۴۰۵ - ۳۹۰	اسماعيل میرزا	- ۳۵۵ - ۲۵۶ - ۲۲۲ - ۱۲۰	اروپا - ۳۱۹ - ۳۶۲ + ۳۶۸ - ۳۶۲
۲۵۰ - ۲۲۳	اسمعيليه	۳۵۶	+ ۳۶۲
۱۸۲	اشبيليه	- ۳۸۰ - ۳۶۸ - ۳۶۲	- ۳۶۲
۱۲۶	اشبيليه	۴۲۹ - ۴۱۱	- ۳۶۲
۳۲۶ - ۲۷۲ - ۲۶۲	اشرف	۷۹	اریان
۳۰۰ - ۲۹۹	اشرف افغان	۴۵	ازدهاک
۳۰۴	اشرفیان	۲۷	اسپارت
۱۰۸	اشک بن اشکان	۱۲۰	اسپارتاكوس
- ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۱	اشکانیان	۲۲۱ - ۶۱	اسپاسیا
۱۸۵ - ۹۱ - ۸۷		۲۶۶ - ۲۶۵	اسپانیا
۲۲۳ - ۲۲۱ - ۲۱۵ - ۲۰۵ - ۱۲۱	اصفهان	۴۷	اسپیتام
- ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۵۸ - ۲۴۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵		۶۲ - ۵۴	استانیرا
- ۲۷۳ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۶ - ۲۶۵		۲۸۹	استاد بهرام
- ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۸۹ - ۲۸۷ - ۲۷۷		۲۵۰ - ۳۴۹	استاد زهره
- ۳۱۹ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۶ - ۳۰۰		۲۵۶	استاد محمد رضا قارچی

۱۷۸	الجذيره	-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۱-۲۴۲-۲۲۲-۲۲۰
۲۰۸	الحاکم بامر الله	۴۰۶-۲۵۲-۲۵۶
۱۵۳-۱۲۱	الحاکم بالله	اطریش
۱۷۴	الخ ترکان	اعتمادالملک
۲۱۲	الخ سلطان	اعتماد
۱۵۸	القادر بالله	اعتمادالحرم
۱۲۰	الکساندر دوم	اعتمادالسلطنه
۱۲۶	المعزالدین الله فاطمی	-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۳-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۲-۲۶۹-۲۶۷-۲۶۵
۱۵۱-۱۴۵	المقدار	-۲۸۲-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶
۱۸۵	الناصرالدین الله	-۴۲۱-۴۱۹-۴۱۸-۴۰۲-۲۸۶-۲۸۵
۱۸۲	النجق	۴۲۲
۲۲۰	الوس آغا	اغلان پاشاخان
۶۴	الوکونه	افتخارالسلطنه
۱۵۱	المستعصم بالله	افریقیه
۲۵۵	الله قلی خان قاجار دولو	افسرالدوله
۲۲۱-۲۲۰	الهیارخان آصف الدوله	افشار
۲۵۵	الهیارخان قلیجه لولو	افشاریه
۳۴۲	امان الله میرزا	افغانستان
۱۲۸	ام الحکم	اقبال آشتیانی - عباس
۱۲۱-۱۲۸-۹۲	امام جعفرصادق (ع)	-۱۵۲-۴۹
۱۹۹-۱۳۸	امام حسن (ع)	اقدسیه
۱۲۸	امام حسین (ع)	اقلیما
۲۰۳	اما مقلى	اقول بیگه خانم، اغول بیگه خانم
۲۵۳-۲۴۶-۲۵۹	اما مقلى خان	-۲۶۸
۱۴۶-۱۴۱-۱۲۴-۱۲۲	اموبیان	۴۲۴-۳۹۴-۳۹۰-۳۷۶-۳۷۵
۱۳۶	ام هشام	اکباتانا
۱۵۹	امیر ابوالحسن	اکسیاراتس
۲۹۰	امیر ارسلان	البارسلان
۱۵۹	امیر اسماعیل	النایج
۲۰۴	امیر بدرالدین ابویکر	الجزایر

۲۲۴ - ۲۰۰	امیر یعقوب شاه	۲۱۳ - ۲۰۳	امیر تیمور گورکان
۱۵۱ - ۱۳۵ - ۱۲۱	امین	۲۲۱	امیر چاکو
۳۶۴	امین الدوله	- ۱۹۲ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۲	امیر چوپان
۱۸۶	امین الدین	۱۹۸	
۴۲۸ - ۴۱۹ - ۳۸۳ - ۳۸۲	امین السلطان	۱۹۷	امیر حسن
۳۸۶	امین حضور	۲۲۱ - ۲۱۵	امیر حسین
۳۰۴	امین - حمید	۲۲۰	امیر حسین قرغنی
۱۸۰ - ۱۲۹	امین ملک	۱۹۶	امیر حسین گورکان جلایر
- ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۶۸ - ۳۶۵	امینه اقدس	۳۶۱ - ۳۲۷	امیر خان (قاجار دولو)
- ۳۸۱ - ۳۷۸ - ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳		۲۲۱	امیر خضری سوری
- ۴۰۴ - ۴۰۲ - ۴۰۰ - ۳۹۰ - ۳۸۵ - ۳۸۴		۲۲۱	امیر سلدوز
- ۴۲۴ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۵ - ۴۰۵		۲۳۰	امیر شیخ ابواسحاق اینجو
۴۲۶		- ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۲	امیر شیخ حسن بزرگ
۲۸۲	امین همایون	۲۰۴ - ۲۰۰ - ۱۹۹	امیر شیخ حسن کوچک
۱۲۲	امیه	۲۰۰ - ۱۹۲	امیر عبدالرزاق
۳۲۷	انجوي شيرازی - سيد ابوالقاسم	۲۱۲	امیر علاء الدوله على
۲۲۰	اندرابه	۲۱۰	امیر غیاث الدین بن کیخسرو اینجو
۱۲۶	اندلس	۲۰۵	امیر فرامرز
۵۱	انزان	۲۱۱ - ۲۱۰	امیر قداق
- ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۲۹ - ۲۳۷	انگلبرت کبفر	۱۹۱	امیر کبیر
۲۸۹ - ۲۸۴ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۴ - ۲۷۲		۳۶۴ - ۳۶۱ - ۳۲۳ - ۳۲۱	امیر کمال الدین کامیار
- ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۱۲۰	انگلستان، انگلیس	۱۷۷	امیر مبارز الدین محمد
۴۰۸ - ۳۸۰ - ۳۴۲		۲۰۸ - ۲۰۴	امیر محمد حسن خوش حکایت
۱۷۳	انوشتکین	۲۹۰	امیر محمود
۱۶۳ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹	انوشروان	۱۹۷	امیر مظفر
۶۲	انتیافرن	۲۰۴	امیر معزی
- ۳۷۴ - ۳۶۵ - ۳۲۲ - ۳۲۹	انیس الدوله	۱۶۹	امیر ناصر الدین ابن مجد الدین محمد ترجمان
- ۲۸۸ - ۲۸۶ - ۲۸۲ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶		۱۷۷	
- ۴۰۴ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۳۹۹ - ۳۹۶ - ۳۹۰		۲۱۲	امیر وجیه الدین مسعود
۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۱۷ - ۴۱۵ - ۴۰۶ - ۴۰۵			

-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷	۶۳-۶۱	اوتن، اوتنه، اوتنس
-۱۲۵-۱۲۳-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۸-۱۱۷	۱۸۰	اوچه
-۱۴۵-۱۴۳-۱۳۹-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۷	۸۰	اورال
-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۸-۱۴۷	۸۹	اوراما
-۱۷۴-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۳-۱۵۷	۱۸۱	اورمیه
-۱۸۸-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۷۷-۱۷۶	۱۹۸	اوزبکخان
-۲۱۳-۲۱۱-۲۰۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۰	۱۲۵	اوزلاغ شاه
-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۶-۲۱۵	-۲۲۲-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴	اوزون حسن
-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۵	۲۴۶-۲۴۵-۲۲۰-۲۲۸	
-۲۴۴-۲۴۱-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۵-۲۳۳	۱۹۴-۱۹۰	اوگنای قاآن
-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۷-۲۴۵-۲۴۴	۸۸	اوگوستوس
-۲۶۴-۲۶۲-۲۶۰-۲۵۷-۲۵۵-۲۵۴	۲۲۰	اولجای ترکان آغا
-۲۷۲-۲۷۱-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۵	-۲۰۴-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۲	اولجايتو
-۲۹۰-۲۸۹-۲۷۹-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۳	۲۰۵	
-۳۱۰-۳۰۶-۳۰۳-۳۰۱-۲۹۹-۲۹۷	۱۹۷	اولوس جفتای
-۳۲۴-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۵-۳۱۳	۲۳۱	اولتاریوس
-۳۴۲-۳۴۰-۳۳۷-۳۳۱-۳۲۸-۳۲۵	۸۹	اولیز
-۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۴	۶۸-۶۶-۶۵-۵۳	اومستد
-۳۷۲-۳۷۲-۳۷۱-۳۶۷-۳۶۶-۳۶۵	۲۴	اهریا
-۳۸۲-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۷-۳۷۵-۳۷۴	۱۲۵	اهواز
-۴۰۱-۳۹۹-۳۹۶-۳۹۵-۳۹۳-۳۹۰	۱۱۴	ایاس بن قبیصه طائی
-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۱-۴۰۵-۴۰۳-۴۰۲	۴۲۲-۱۶۲	ایاز
-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۵-۴۲۲-۴۲۱	۳۰۶	اییک
۴۲۹ ایران الملوك	۲۵۷	ایتالیا
۴۲۹ ایراندخت	-۳۷-۳۱-۲۲-۲۰-۱۴-۱۳	ایران
۴۲۵ ایروان	-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۴۲-۴۴-۴۳	
۲۱ ایرسوس	۲۱-۲۰-۶۵-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶	
۲۶۷ ایلاریام بیگم	۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۲	
۱۹۵-۱۹۴-۱۹۲-۱۸۸-۱۸۶ ایلخانان	۹۴-۹۲-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۱	
۲۰۱-۱۲۰	۱۰۶-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۹۷-۹۶	

۲۵۳-۲۴۶	بدرالنماء خانم	۲۰۴	ایلکانیان
۲۵۳	بدرجهان خانم	۲۵۴	ایمرتیا
۲۵۹-۲۴۶	بدرخان	۱۸۶	اینالجق
۲۱۷	بدخشنان	۲۰۵-۲۰۳	اینجو
۲۱۱-۱۸۰-۱۷۹	براق حاجب	۱۸۱-۱۷۹	ایوانی گرجی
۲۱۱	براق خان	۱۸۰	ایوه
۶۶-۶۳-۶۲-۶۱-۵۹	بردیا		
۱۲۱-۱۲۰-۱۶۹-۱۶۸	برکارق		
۱۴۹	برمکیان		
۲۵۷-۲۵۶	بزچلو	۲۴۵-۲۴۴	باباخان
۲۵۳	بسطام	۸۱-۶۵-۴۲-۲۶	بابل
۸۹	بسیرتا	۲۴۹-۹۳	باربد
۷۶	بطلمیوس	۹۱	پاپک ساسانی
۱۸۰-۱۵۳-۱۵۲-۱۴۹-۱۲۵	بغداد	۲۱۶	پارتولد
۲۰۳-۱۹۶		۱۵-۱۳	پاستانی پاریزی - محمد ابراهیم
۱۹۶-۱۹۵-۱۸۷-۱۸۶	بغداد خاتون	۱۶۴-۱۵۹-۱۲۲-۱۱۹-۱۱۲-۲۲-۱۶	
۲۰۴-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸		-۲۹۹-۲۴۹-۲۳۵-۲۱۰-۲۰۲-۱۸۳	
۱۶۵	بغراتکین	۲۸۴-۲۴۵-۲۲۹-۲۰۲-۲۰۶	پاش آچق
۲۵۲	بکرات میرزا	۲۵۵	پاطوم
۱۰۹	بلادزی	۸۰	پاغباناشی (خانم پاشی)
۸۴	بلاش دوم	۲۸۱-۳۴۶	پاغشاده
۸۴	بلاش سوم	۳۹۹	
۲۲۲-۱۵۲-۱۵۱	بلغ	۷۵	پاگواس
۱۱۴-۱۱۱-۹۳	بلعی	۳۴۹	پامشاد
۲۶۸-۲۱۰	بلقیس	۳۶۸	پانوعظمی
۱۲۴	بنت دهین اللوز دمشقی	۴۲۶-۴۲۵-۳۶۱	ببری خان
۲۵۳	بنفسه بادام	۸۳	بحر خزر
۲۵۸-۲۵۲-۲۵۶-۲۵۴	بني اسرائیل	۳۰۴	بخارا
-۱۳۶-۱۳۴-۱۳۳	بني امیه	۱۸۱	بدر الدین هلال
۱۴۴ - ۱۴۲ - ۱۴۱		۳۶۸	بدرالسلطنه

ب

-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷	بی‌بی‌نگلی	۱۳۴	بنی‌اود
۴۱۱	بیهقی	۱۱۹	بنی‌تمیم بن مر
۱۶۴-۱۶۲-۱۶۱		۱۱۴	بنی‌سعد
		۱۱۴	بنی‌شیبان
		۱۴۶-۱۴۴	بنی‌عباس
		۱۴۴	بنی‌هاشم
		۱۴۶-۱۴۴	بودا و بولنی
		۱۰۴	بوندنس
۲۱۲-۲۱۱-۱۹۱	پادشاه خاتون	۴۲۸	بوراندخت، پوراندخت
۸۸-۸۲-۸۶-۸۴-۸۰-۷۶	پارت	۱۰۴	بهرام اول
۸۳-۷۶	پارتیا	۱۴۵	بهرام پنجم
۸۷-۸۳-۸۱	پارتهان	۹۱	بهرام جلایر
-۶۹-۶۳-۵۶-۵۱-۴۹-۴۴	پارس	۱۰۸-۹۱	بهرام چوبین
۹۱-۷۹-۷۸-۷۵		۲۲۱	بهرام چهارم
۴۹	پارسوماش	۱۱۳-۹۸-۹۳	بهرام خان خواجه
۶۱	پارسیس	۹۲	بهرام دختر
۴۲۱-۴۲۹-۳۸۰-۲۴۸-۱۲۲	پارسیس	۳۷۴	بهرام دوم
۵۸	پارساتیدا	۱۱۱	بهرام سوم
۳۵۷	پازوار	۹۱	بهرام گور
۶۶-۵۹	پاسارگاد	۹۱	بهشهر
۸۷	پاکر	۱۶۳	بهروزه خانم
۳۶۰	پاکروان-امینه	۲۶۲	بیت راهس
۴۲۹-۴۲۸	پاولی	۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶	بیجار
۱۳۵-۲۴	پاینده-ابوالقاسم	۱۴۰	بیستون
۸۳	پرو	۴۱۸	بیگم جان خانم
۶۶	پرسپولیس	۸۲-۵۰	بیگم خانم
۳۲۴	پرویز میرزا نیر الدوله	۸۹	بیگم خانم
۳۰۹	پرسی	۲۵۲-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷	بی‌بی کوچک خانم
۲۵۱-۲۵۰-۲۳۴-۲۳۳	پریخان خانم	۲۵۲-۲۵۱-۲۴۸-۲۴۶	بی‌بی منجمة
۲۸۱	پری رخسار بیگم	۲۵۲	
۵۸	پریزاد	۲۵۲	
۳۵۳	پریزاد خانم	۱۷۷	

۳۸۸ - ۳۶۷	تاج‌السلطنه	۵۴	پریستیس.
۳۸۷	تاج‌الملوک	۲۵۳	پری شاه خانم
۲۲۹	تاجبخش - احمد	۲۶۸	پس‌قلعه‌ای
۲۴۷	تاجلی خانم	۵۱	پتروفسکی
۳۱۰ - ۲۹۰	تاجیک	۸۸	پکروس
۸۰	تالس تریس	۷۱	پلاتا
۲۷۱ - ۲۲۶ - ۲۲۳ - ۲۲۲	تاورنیه	۸۷ - ۷۵ - ۶۲ - ۵۸	پلوتارک
۷۶	تائیس	۱۱۴ - ۹۳	پوران
۱۸۹	تبت	۲۲۸	پولک
۳۰۳	تبرزین خان	۲۰۶	پهلوان اسد
۱۹۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۱ - ۱۲۷	تبریز	۲۰۶	پهلوان علی سخ
- ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۵ - ۱۹۲		۲۰۸	پهلوان محمود
- ۲۵۵ - ۲۴۵ - ۲۳۵ - ۲۳۰ - ۲۲۷ - ۲۲۶		۴۲۱	پهلوی
۲۶۲ - ۴۳۰		۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۴۲ - ۲۴۴	پیترو دلاواله
۴۰۵	تبسم	- ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷	
۳۷۰	تجیرش	۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۳	
۷۶ - ۶۶	تخت جمشید	۱۸۲	پیرشاه
۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۶۸	ترکان خاتون	۱۲۷	پیرلوتی
۲۱۰ - ۲۰۹ - ۱۸۶ - ۱۷۶		- ۵۴ - ۴۹	پیرنیا - حسن (مشیرالدوله)
۲۲۷ - ۱۹۸ - ۱۶۱ - ۱۲۱	ترکستان	۸۷ - ۸۰ - ۶۵	
۲۵۴ - ۲۴۴	ترکیه	۹۲	پیروز
۱۶۴	ترمذ	۴۲ - ۳۹	پیشدادیان
۸۰	ترمودون	۲۵۸	پیکران
۲۲۱	توفه شیرین خان		
۲۲۶	تنبلی - تقی		
۳۵۸	تقی خان قاجار		
۲۲۰	تكله خانم		
۱۸۶ - ۱۸۵	تموجین	۲۶۲ - ۲۵۲ - ۲۵۲ - ۱۷۸ - ۱۷۷	تاتار
۲۱۰	تمور	- ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۳۴	تاج‌الدوله
۸۰	تمیس سیر	۲۹۲ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۵۶	تاج‌الدین قلیج
		۱۸۱	

ت

ش

۱۰۱	شالی	۲۲۵ ۱۸۵ ۱۹۱ - ۱۹۰ ۲۸۸	تنگر توران تراکیناخاون توران‌سلطنه
		۱۹۱ ۲۲۰	تولوی خان تومان آقا

ج

۲۶۸	جاجرود	۲۲۷	توبیرکان
۱۰۸	جاحظ	۸۵	تآموزارانیا
۱۰۶	جاماسب	-۲۲۲ - ۲۲۲ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۱۲۲	تهران
۶۱	جاماسیه	-۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۱ - ۲۲۷ - ۲۳۵	
۲۵۴	جان بیکم	-۲۷۰ - ۲۶۸ - ۲۶۶ - ۲۵۷ - ۲۵۲ - ۲۵۵	
۲۵۴	جان جان خاتم	-۲۸۶ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۷۶ - ۲۷۲ - ۲۷۱	
۲۱۰	جاوه	-۴۰۰ - ۳۹۸ - ۳۹۵ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۸	
۱۴۰ - ۱۳۵ - ۱۲۲ - ۱۲۱	جرجی زیدان	-۴۲۱ - ۴۱۷ - ۴۱۴ - ۴۱۲ - ۴۰۵ - ۴۰۱	
۱۵۳ - ۱۴۷		۴۲۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۲۶	
۲۹	جروم	۲۵۸ - ۲۵۶	تهمورس خان گرجی
۱۵۱	جهفر	۲۵۵	تی تی فال، دی دی پال
۱۵۰ - ۱۴۹	جهفر برمهکی	۸۴ - ۸۲	تیرداد
۲۵۸	جهفرخان زند	۵۸	تیسافرن
۲۵۸	جهفرقلی خان	۱۱۸ - ۱۱۵ - ۹۴ - ۹۳	تیسفون
۲۴۹	جهفرقلی خان عموم	۲۲۸ - ۲۲۲ - ۲۲۶	تیلور نامسون
۲۲۰ - ۱۲۶	جهفتای	-۲۱۲ - ۲۱۶ - ۲۰۸	تیمور، تیمورلنك
۲۱۰	جهفری بیگ	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸	تیمور تاش
۲۱۱	جلال الدین سورغتش	۱۹۷	تیموریان
۲۶۸	جلال الدین منجم	۴۲۱	تیمور میرزا
جلال الدین منکبرنی، سلطان جلال الدین		۴۰۱	تیموری - ابراهیم
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴		-۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۰۴ - ۱۸۷	تیموریان
۱۸۴ - ۱۸۲ - ۱۸۱		۲۲۹ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۱۹	
۲۰۶	جلال‌الاسلام	۲۵۸ - ۲۵۵	تیناتین
۱۹۹ - ۱۹۸	جلاؤخان	۲۶	تئوبومبیوس

چرکس	۲۵۲	- ۲۵۷ - ۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۶۲ - ۲۶۷ - ۲۶۸	- ۲۷۶ - ۲۶۳ - ۲۴۲ - ۲۴۰	جلفا
چلپان ملک آغا	۲۹۰	چلپان ملک آغا	۲۹۷	جمال خانم
چنگیز	۱۸۵ - ۱۸۰ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۲ - ۱۶۳	چنگیز	۳۶۴	جمال زاده - سید محمد علی
چوبانیان	۱۹۲ - ۱۹۲	چوبانیان	۴۲	جمشید جم
چهريق	۳۶۰	چهريق	۱۲۸	جميله
چيش پيش، چش پش اول	۵۰ - ۴۹	چيش پيش، چش پش اول	۱۴۱	جنبي - احمد
چين	۱۸۵ - ۲۵	چين	۴۰۵ - ۳۸۹	جنيد بن عبدالرحمن
ح				
حاج الیاس تجربی	۲۵۳	حاج الیاس تجربی	۱۷۶ - ۱۷۵	جوچی
حاج حیدر خاصه تراش	۳۹۴	حاج حیدر خاصه تراش	۳۰۸ - ۳۰۵ - ۳۰۳	جونس هنوي
حاج سياح	- ۳۲۰ - ۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۱۸	حاج سياح	۱۳۶	جوهر
- ۴۲۶ - ۴۱۵ - ۴۰۱ - ۳۸۲ - ۳۶۲ - ۳۶۱			۲۵۴	جهان افروز خانم
حاج صادق قزویني	۲۵۲	حاج صادق قزویني	۲۵۴	جهان خانم
حاج محمد حسن امين الضرب	- ۳۸۳ - ۳۸۲	حاج محمد حسن امين الضرب	۲۲۳	جهان خانم مهدعليا
حاج مصطفى قلی خان	۲۵۲	حاج مصطفى قلی خان	۲۲۲	جهانداري - کيكاووس
حاج ميرزا يحيى دولت آبادی	۲۶۱	حاج ميرزا يحيى دولت آبادی	۲۳۹ - ۲۲۳	جهانشاه بن قره يوسف
حاج یوسف بارفروشی	۲۵۲	حاج یوسف بارفروشی	۲۲۸	جهانشاه قره قویونلو
حاج پیرزاده	۲۲۰	حاج پیرزاده	۲۲۸	جيچون
حاج حبیب الدین	۱۸۲	حاج حبیب الدین	۲۱۶ - ۱۷۷ - ۱۶۴	جيبران
حاجی حسين آقا	۲۸۷	حاجی حسين آقا	۳۸۶ - ۳۲۵ - ۳۳۶ - ۳۲۷	جيبران خانم (فروغ السلطنه)
حاجی حکیم آزادخوان	۳۹۰	حاجی حکیم آزادخوان	۳۷۰ - ۳۵۴	جيبران خانم (فروغ السلطنه)
حاجی سورخان اعتمادالحرم	۲۲۹	حاجی سورخان اعتمادالحرم	۳۷۲ - ۳۷۱	جيالدران
حاجی على خان فراشبashi	۲۲۳	حاجی على خان فراشبashi	۲۴۸ - ۲۴۷	جالانچی خان
حاجی محمد	۲۱۲	حاجی محمد	۲۵۰	

- ۲۲۱ - ۲۶۱	حضرت عبدالعظيم (ع)	- ۲۵۹ - ۲۲۸ - ۲۲۲	حاجی میرزا آقا سی
۴۲۲ - ۲۹۸ - ۲۸۴ - ۲۸۲ - ۲۲۵		۲۲۱ - ۲۶۴ - ۲۶۱ - ۲۶۰	حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله
۲۵۲	حضرت معصومه (ع)	۲۶۹	حاجی میرزا مسعود
۸۴	حکمت - علی اصغر	۲۲۴	حافظ
۲۲۲	حکیم العمالک	۲۰۲	حاجیه استاد
۱۱۲	حليمہ	۲۵۲ - ۲۴۸	حاجیه قدمشاد
۲۴۶	حليمہ بیکی آغا	۴۱۴ - ۴۱۲ - ۴۱۲ - ۴۱۱	حاجیه خانم
۴۱۸	حلوانی	۲۵۴	حاجیه نبات خانم
۲۲	حوا	۲۵۸	حبایه
۲۴۵ - ۲۲۰	حیدر	۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۲۹ - ۱۲۴	حبشه
۱۹۳	حیدری - علیرضا	۲۲۱ - ۲۲۹	حبیبالله
۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۲	حیره	۲۷۶	حجاز
خ		۱۹۹	حدیقه
		۱۱۴ - ۱۱۲	حرمت السلطنه
۱۶۱	خاتون ارسلان	۲۸۸	حرمه ختنی
۲۵۴	خاتون باجی	۱۶۵	حسن آباد
۲۵۴	خاتون جان خانم	۲۸۸	حسن بن سهل
۳۸۲	خازن الدوله	۱۴۵	حسن بیگ
۱۱۴	خاقانی	۲۵۰	حسن خان ملحف
۲۵۲ - ۲۵۲	خان احمد گیلانی	۲۲۷	حسن شاه
۲۵۲	خانبابا خان نائچکلی	۲۱۱	حستعلی میرزا شجاع السلطنه
۲۱۸	خانزاده خانم	۲۶۲	حسن ملک خانم
۲۵۴	خان جان خانم	۲۵۴	حسنه
۲۰۵ - ۱۲۶	خان سلطان	۱۴۷	حسینقلی خان افشار ارومی
۱۱۴	خانقین	۲۵۲	حسینقلی خان جهانسوز
- ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۲۲ - ۲۲۱	خانم باشی	۲۲۵ - ۲۱۸	حضرت امیر (ع)
۲۸۴ - ۲۸۲ - ۲۸۲		۴۱۲	حضرت رسول (ص)
۲۵۴	خانم جان خانم	۴۱۲	حضرت رضا (ع)
۲۶۲	خانم شاهراده	۲۹۷	حضرت صادق (ع)
		۱۳۰	

۷۲	خشاپارشا اول	۶۰-۶۴-۶۷-۶۸-۷۲	خانم کوچک	۲۲۲-۲۲۳-۲۵۲-۲۵۴
۶۴	خشاپارشا دوم		خانم جانی خانم	۲۵۴
۳۱۹	خلف بن احمد		خان ملک سانی	-۲۶۲-۲۶۵-۲۹۶
۲۲۶	خلیل		خاور سلطان	۲۸۷
۱۳۶	خمارویه		خبوستان	۲۶۲
۲۵۶	خسنه		ختائی خانم	۲۰۴
۲۵۴	خواجہ باجی		خجسته خانم (تاج الدوله)	۲۵۴-۲۲۴
۲۲۷	خواجہ ربیع		خجسته خانم (تاج الملوك)	۲۹۲-۲۶۹
۱۹۲-۱۷	خواجہ رشید الدین فضل الله		خدابندہ	۲۸۷
۲۰۰	خواجہ سلطان ساوجی		خداؤندگار (بغداد خاتون)	۲۲۴
۲۶۳	خواجہ صفر		خدایار - ناصر	۱۹۸
۱۹۲	خواجہ علیشاه		خدیجه بیگم	۳۲۴
۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷	خواجہ فندقی		خدیجه بنت خوبیلد	۱۲۴-۱۱۸-۱۱۷
۴۱۱			خدیجه خانم	۲۶۰-۲۵۴
-۱۹۲-۱۵۲	خواجہ نصیر الدین طوسی		خراسان	-۱۲۲-۱۵۹-۱۴۲-۱۱۰-۸۲
۱۹۳				-۱۱۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۵-۱۹۲-۱۲۲
-۱۷۰-۱۶۸-۱۵۶	خواجہ نظام الملک			-۲۰۳-۲۰۰-۲۹۸-۲۵۲-۲۱۵-۲۱۰
۱۷۱				۲۸۵-۲۳۲-۲۰۹-۲۰۴
۲۱۵-۱۲۳	خوارزم		خرده خانم	۲۵۴
-۱۲۶-۱۷۵-۱۷۴	خوارزم شاه	-۱۷۳	خرمک	۱۵۹
۱۷۱-۱۷۹-۱۷۷			خزد	۲۷۳-۱۷۳-۱۸
۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴	خوارزم شاهیان	-۱۷۲	خسرو آباد	۲۷۲
۱۹۰	خواندمیر		خسرو انسو شیروان (خسرو اول)	-۱۰۶-۹۲
۲۲۱-۱۱۳	خوزستان			۱۱۱-۱۰۹
۲۵۴	خوش نما خانم		خسرو بن بلاش	۸۸-۸۴
۴۰۵	خوش نواز خان		خسرو خان	۲۸۵
۱۸۲-۱۸۱	خوی		خسرو دوم (خسرو پرویز)	۱۱۲-۱۱۱-۹۲
۲۸۵-۲۵۴-۲۵۲	خیرانساه خانم	-۲۹۶		۴۰۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۲
۱۴۶	خیزران			

۲۷	دموستنس	۵	دارالشجره
۶۶	دموكدس		داريوش اول
۱۵۰	دنایز		-۵۹-۵۷-۵۴-۵۲-۵۰
۲۶۵	دن گارسيا دو سيلوفيكوه		-۶۹-۶۲-۶۶-۶۵-۶۲-۶۱-۶۰
۲۷۰-۲۶۹	دوستعلی معیرالمالک		۸۲-۷۵-۷۲-۷۱-۷۰
-۴۲۰-۴۰۰	دوستعلی معیرالمالک		۲۲-۲۰-۶۱-۵۷
-۳۹۷-۳۹۵	دوشان تپه		داريوش سوم (کدمان)
-۳۹۴-۳۸۹	دوغوزخاتون		-۶۲-۶۱-۵۶-۸۱-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۲۵-۲۲
۲۲۱	دولاب		۸۷
۴۱۲	دولت آبادی - یحیی		داغستان
۱۹۲	دولت خاتون		داماسپیا
۳۷۶	دولتشاهی - اشاعیل		دامغان
۴۴۷	دولتدی		داد پیامبر
۲۱۱	دهخدا		دادویه
۲۰۲	دلهی		دبیر سیاقی - محمد
۱۹۶	دیار بک		دلجه
۹۲-۷۹-۷۲-۴۴-۴۱-۲۸	دیاکو. دیاکو، دیوک		دریند
۲۲۴-۲۹۲-۲۰۵-۱۶۲-۱۰۲-۱۰۵	دیاکونوف		دره گز
۳۰۶	دیان بن منذر		دره گزین، در جزین
۲۲۵-۱۷۸	دیلمیان		دسبیناخاتون
۴۴	دنیگ		۲۴۶-۲۳۰-۲۲۶-۲۲۵
۸۶-۷۵	دیودور		دلارام خاتم
۱۱۹	دلشداد خاتون		دلشاد آغا
۱۵۸	دلخواه		دل افروزان
۹۴	ذوالفتخار		دلله قزی
۸۰	ذوالیمین		دل محمد خان، دلی محمد خان
ذ			دماوند
۲۵۱-۲۵۰	ذوالفتخارخان		دمشق
۱۵۷	ذوالیمین		۴۱۲-۳۸۸
			۲۲۰-۱۹۶-۱۷۷-۱۳۹-۷۵
			۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵

۲۲۰	روپه روپراغه خانم	۲۹	وام من دوم
۲۲۰	روح پرور آغا	۸۶	رامین
-۲۲۰ - ۲۱۵ - ۱۲۰ - ۱۸	روس، روسیه	۱۸۹ - ۱۷۶ - ۶۲ - ۱۷	راوندی - مرتضی
۴۲۵ - ۴۰۸ - ۳۴۲	روشنک	۲۱۰	رای کوکار سکین
۳۸۸ - ۲۴۲	روم	۱۸۰	رائین - اسماعیل
-۹۱ - ۸۸ - ۷۲ - ۳۰ - ۲۸ - ۲۷	رومانتی	۲۴۹	رجبعلی خان
۱۹۱ - ۱۷۷ - ۱۲۲ - ۱۲۰ - ۱۱۱ - ۹۳	ردی	۲۱۷	رجب نیا - مسعود
۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۶	ریدگ خوش آرزو	۴۲۶	رحیم بیگ محلاتی
۴۰۳	رینو	۲۴۷	رحیم زاده مفوی - سلطان علی اصغر
۲۱۵ - ۱۲۹ - ۱۲۱ - ۱۵۸	رئیس نظام الدین	۲۴۸	رخساره خانم
۹۲	ریون	۲۸۴	رسنم خان داغستانی
۸۴	زاغی اصفهانی	۲۵۵	رسنم بهودی شیرازی
۱۸۱	زالوی سیاه	۲۴۹	رضشاه
۸۰	زاماسب	۴۲۱	رضاقلی خان
۲۵۵ - ۳۴۸	زبیده	۳۵۷	رضاقلی میرزا
۲۲۵	زبیده بیگم	۲۵۵ - ۲۰۴	رضاقلیخان هدایت
۱۰۶ - ۹۲	زبیده خانم	-۲۴۲ - ۲۱۲ - ۳۱۲	رضاعناباجی
۴۱۸ - ۱۵۰	زرتشت، زردشت	۴۲۹	رسکانه، رسکانه
۲۵۹	زرتشت، زردشت	۱۶۱	رسوی - مدرس
۴۲۵ - ۳۷۱	زینه چشم	۲۵۵	رکن الدین شیخی
-۵۹ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۲	زینه چشم	۸۱ - ۷۹ - ۷۸ - ۵۷	رکن الدوله
۱۰۴ - ۹۱	زین کوب - عبدالحسین	۳۴۷	رکن الدین سام
۱۱۷	زین ملک	۲۱۰	رکن الدین شیخی
۳۹۰	زلیخاخانم	۱۹۲	رکن السلطنه
۳۵۵	زنگان	۳۶۸	رمضان بیگ
۳۵۶	زنده چشم	۳۵۶	رواندوز
۲۲۱		۲۲۴	

۲۵۹	ساری	۲۵۷-۲۳۷-۲۲۶-۲۱۵-۲۰۹	زندیه
۹۱	سازان	۲۲۱	زنگبار
۹۸-۹۶-۹۵-۹۴-۹۱-۸۴	سازانیان	۴۱۹	زهرابیکم
-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۱		۲۶۷	زهرا سلطان
-۲۲۹-۱۸۵-۱۱۵-۱۱۳-۱۰۹-۱۰۸		۵۶	زهره
۳۱۹		۳۵۵	زیبا چهره خانم
۲۶۸-۲۶۷	سالارالسلطنه	۲۵۵	زیبانظرخانم
۳۲۰	سازان میرزا بهاءالدوله	۱۱۴-۱۱۳	زید بن عدی
۲۲-۲۱	سالمیس	۲۸۷-۲۸۶	زیقوله
۲۱۶	سالوگر	۲۲۵	زینا
۱۵۹	سامانیان	۱۲۴	زینب
۲۸۷-۲۸۶-۲۸۱-۲۷۸-۲۶۹	سانسون	۲۵۵	زینب باغی
۲۸۸		-۲۶۷-۲۶۶-۲۵۸-۲۵۷	زینب بیگم
۸۰-۷۹	ساورووات	۲۹۵-۲۶۹	
۱۲۱	ساوه	۲۵۵	زینب خانم
۲۲۶	سیزعلی بیگ	۲۴۲	زینت
۲۰۱-۲۱۲-۲۰۲	سیزووار	۲۶۷	زینت السلطنه
۱۱۱	سبلوس	۲۲۷	زینل
۵۱	سپاکو		
۲۴۱	سپیده		
۲۵۲-۲۴۲-۱۲۷	سهپر- محمد تقی		ز
۶۱-۵۶	ستایرا	۲۵	زان
۲۴۲	ستاره	۲۲۶-۲۲۵-۲۲۵	زان گوره
۲۸۶-۲۵۵	ستاره خانم		
۱۵۲	ستالملک		
۲۲۰	سرای ملک خانم		س
۲۱۲-۲۰۲	سربداریان	۱۱۴	ساباط
۴۰۰	سرخ حصار	۱۹۸-۱۹۲	ساتی بیگ
۱۹۱	سرقویتی بیگی	۲۵۵-۲۲۴	ساراخاتون
۲۲۹	سوكت	۲۲۵	ساروتقی

۳۵۵	سلطان خاتم	۲۴۹ - ۹۲	سرکش
۲۱۰	سلطان سنجر	۳۷۰	سوروالسلطنه
۲۴۸ - ۲۴۷	سلطان سلیمان اول	۴۰۵ - ۳۸۹	سوروالملک
۱۸۳	سلطان طغرل سلجوقی	۳۵۵	سرورخانم
۱۲۷	سلطان عبدالحمید	۲۸۲ - ۲۵۲	سعادتآباد
۱۲۶	سلطان عثمان	۳۷۲	سعدالسلطنه
۲۴۶	سلطان علی	۲۸۲ - ۱۶۸ - ۱۳۸	سعدي
۱۸۲ - ۱۷۰	سلطان غیاث الدین	۱۲۱	سعید
۱۹۱	سلطان قطب الدین	۷۸	سفد
۲۲۴ - ۱۷۵	سلطان محمد	۱۴۹ - ۱۴۸	سفاچ
۲۵۱ - ۲۲۳	سلطان محمد خادم بندہ	۶۴	سکیدیانوس
۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۳	سلطان محمد خوارزم شاه	۳۵۵	سکینه خاتم
۱۸۵	سلطان محمد فاتح	۳۶۲	سکینه چیذری
۲۲۵	سلطان محمود غزنوی	۱۳۹ - ۱۲۴	سلامه
—	سلطان محمود غزنوی	۲۱۰ - ۲۰۹	سلجوچشاه
۴۲۲ - ۱۶۵	سلطان مسعود غزنوی	۲۲۶ - ۲۲۴	سلجوچشاه بیکم
۲۶۹	سلطان محمود میرزا	۱۷۳ - ۱۶۷	سلجوچیان
۲۴۷	سلطان مرتضی	۳۶۷	سلطان
۲۶۸	سلطان مسعود میرزای ظل السلطان	۳۴۲	سلطان ابراهیم میرزا
۱۶۴ - ۱۶۳	سلطان مسعود غزنوی	۲۰۸	سلطان ابواسحاق
۲۵۲	سلطان مصطفی میرزا	۲۱۱	سلطان احمد خان
۲۴۲ - ۲۲۷	سلطان یعقوب آق قویونلو	۳۳۳	سلطان احمد میرزا (شاهزاده عقدالدوله)
۳۷۰	سلطان معین الدین میرزا	۱۶۸	سلطان ارسلان
—	سلطانیه	۲۰۵	سلطان اویس
۳۷۷ - ۲۶۳ - ۲۱۵	سلطنت آباد	۱۷۳	سلطان تکش
۴۰۰ - ۳۸۰	سلوکوس اول	۲۱۱	سلطان حجاج
۸۱	سلوکیان	۱۹۱	سلطان حسن شاه (پادشاه خاتون)
۸۱	سلماس	۲۲۳	سلطان حسن بیگ آق قویونلو
۲۰۴	سلمان ساجوجی	۲۵۲	سلطان حمزه میرزا

ش

۹۱	شاپور	۲۱۰ - ۱۲۶	سلیمان
۱۰۸ - ۹۱	شاپور اول	۱۲۱	سلیمان بن عبد‌الملک
۹۲	شاپور دوم (ذوالاكتاف)	۲۰۰	سلیمان خان
۹۲	شاپور سوم	۲۵۲	سلیمان خان اعتمادالدوله
۲۸۵ - ۲۸۴	شاخ کل	۱۲۹	سلیمان شاه
۲۵۶ - ۴۱۲	شاخ نبات خانم	۴۰۶	سعاع حضور
۲۴۳ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۴	شاردن	۶۴ - ۶۳	سمردیز
۲۸۱ - ۲۷۱ - ۲۶۹ - ۲۵۴ - ۲۵۳	شام	۲۲۰ - ۲۱۶ - ۲۱۵	سرقند
۱۷۸ - ۱۳۴ - ۸۸ - ۸۶	شاوه	۱۹۷	سمان
۲۱۲	شاه اساماعیل اول	۲۵۵	سمن برخانم
۲۲۶ - ۱۹۰ - ۱۸۷ - ۱۸۲	شاه اساماعیل سوم	- ۲۴۴	سنبل باجی (فاطمه خانم راه بربی)
- ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۱ - ۲۳۷ - ۲۳۱	شاه بیگم خانم	۲۵۶ - ۲۴۸ - ۲۴۵	سنبل خانم
۲۱۹ - ۲۱۲ - ۲۹۹ - ۲۴۹ - ۲۴۸	شاه بیگم خانم	۲۵۲	ستورخان
۲۵۳ - ۲۵۱	شاه اساماعیل دوم	۴۰۵	سنجر
۲۱۰ - ۳۰۹	شاه اساماعیل سوم	۱۲۱ - ۱۶۹	سد
۲۲۴	شاه بیگم خانم	۱۸۰ - ۱۲۵	سنقر
۲۵۶ - ۲۵۲ - ۲۴۸	شاه بیرون خانم	۱۲۱	سورن، سورنا
۲۵۶	شاه بیرون خانم	۸۷ - ۸۳	سونچ قتلنگ آغا
۲۵۶	شاه بیرون خانم	۲۴۱	سویس
۲۹۴	شاه بلنگ خان	۳۶۶	سیاح - حبید
۳۵۵	شاه رخشه	۲۱۸	سیبری
۳۶۹	شاهزاده احمد علی میرزا	۱۸۵	سید ابوالقاسم کاشانی
۳۲۴	شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله	۴۲۲ - ۴۱۹	سید زین العابدین امام جمده
۲۴۲	شاهزاده بهاء الدوله	۲۸۸	سید مفید استرآبادی
۲۱۹	شاهزاده جلال المالک	۳۲۵	سید نساء خانم
۴۱۵	شاهزاده خانمه	۳۵۶	سیده خاتون
۲۲۲	شاهزاده شیخعلی میرزا	۱۵۸	سیف‌الله میرزا
		۳۹۶ - ۳۶۹	سیورغتمش قراختائی
		۲۱۱ - ۲۰۵	سیستان
		۳۰۴ - ۲۱۵ - ۱۵۷	

۲۱۰	شاه محمود اینجو	شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا)
۲۰۸	شاه منصور	۳۶۶ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۲۲۲
۳۵۶	شاه نبات خانم	شاهزاده ظهیرالسلطان
۳۵۶	شاه نواز خانم	شاهزاده محمد ولی میرزا
۲۵۲	شاهوردی خان عباسی	شاهزاده مقبلالدوله
۳۵۶	شاهوردی خانم	شاهزاده پمینالدوله
۳۸۵	شبان	شاه سلطان حسین
۹۲	شبدیز	- ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۲۴
۲۴۶	شجاعالسلطنه	- ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۴ - ۲۹۲ - ۲۹۱
۲۸۸	شرفالسلطنه	۲۱۹ - ۲۱۲ - ۲۰۹ - ۲۰۴ - ۲۹۹ - ۲۹۸
۳۵۶	شرف خانم	- ۲۴۲ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۳
۲۲۵ - ۲۵۶ - ۱۹۹	شروان	- ۲۸۱ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴
۳۲۰ - ۲۲۴	شیاعالسلطنه	۲۹۴ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۵
۶۸	شیخناز	شاه شجاع
۲۴۲	شفا	۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵
۴۱۵	شکوهالدوله	شاه صفی اول
۳۲۰ - ۲۶۷	شکوهالسلطنه	۲۷۰ - ۲۵۸ - ۲۳۶ - ۲۳۲
۳۵۶	شکوفه خانم	شاه صفی دوم
۳۸۸ - ۲۸۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲	شمسالدوله	شاه صنم خانم
۱۶۸	شمس الدین اصفهانی	شاه طهماسب اول
۱۸۱	شمس الدین طغرائی	۲۴۹ - ۲۳۲ - ۲۲۳ - ۲۲۱
۲۰۹	شمس الدین قادسی	۲۷۲ - ۲۶۹ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰
۲۱۰ - ۲۰۹	شمس الدین میاق	شاه طهماسب ثانی
۳۵۶	شمیشاد خاتم	- ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۲۹۹
۲۸۲	شمیران	۲۱۲ - ۲۰۴ - ۲۰۳
۳۴۵ - ۷۷ - ۶۸ - ۶۶	شوش	شاه عالم
۴۹	شوشتار	شاه عباس اول
۳۴۵	شوشی	۲۲۴ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۵
۴۲۴ - ۳۶۸	شوتک	- ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۷ - ۲۲۵
۱۸۰	شهاب الدین سلیمان شاه	- ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۳
		- ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰
		۲۱۲ - ۲۲۰ - ۲۶۹ - ۲۶۷ - ۲۶۶
		شاه عباس دوم
		۲۷۱ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۳ - ۲۲۲
		۲۸۱ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲
		شاه عباس سوم
		۲۰۴ - ۲۰۱
		شاه فراز خاتم
		۲۵۶

۴۰۶-۳۵۸-۳۵۲-۲۴۵		۱۳۴	شهده دینوی
۳۶۸	شیرازی کوچک	۳۵۶	شهربانو خاتم
۱۱۲	شیرویه	۳۸۸-۳۸۵-۳۶۸	شهرستانک
۱۱۲-۱۱۲-۱۱۱-۹۲	شیرین	۲۸۹-۲۸۲-۲۲۵-۲۲۷	شهری - جعفر
۱۶۲	شیرین بیانی	۳۵۶	شہناز خاتم
۲۵۶	شیرین خاتم	۴۰۵	شہنازی
۲۴	شیلی	۲۱۹	شیک خان
ص		۱۸۷	شیخ ابراهیم زاده گیلانی
ص		۲۰۸	شیخ ابواسحق
ص		۱۵۰	شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی
۹۸-۹۵	صاحب الزمانی - ناصرالدین	۱۲۵	شیخ احمد جام
۲۸۶	صاحب سلطان	۴۱۶-۴۰۴-۴۰۳	شیخ اسدالله حافظ قرآن
۲۲۴	صاحبقران میرزا	۴۱۶	شیخ الرئيس
۴۰۰-۳۷۵	صاحبقرانیه	۲۱۲	شیخ جمال الدین مرؤی
۲۵۲	صادق خان بروجردی	۲۴۵	شیخ جنید
۲۰۹	صادق خان زند	۲۰۰	شیخ حسن چوبیانی
۲۵۲	صادق خان شفاقی	۲۰۸	شیخ حسین
۲۶۸	صارم الدوله	۲۴۶-۲۴۵	شیخ حیدر
۱۹	صارمی - ابوطالب	۱۹۷	شیخ رکن الدین علاء الدوله سنانی
۲۸۹	صارمی اصلان	۴۱۶	شیخ سيف الدین
۱۵۰	صالح	۲۶۹-۱۸۷	شیخ صفی الدین اردبیلی
۱۹۶	صائب وزیر	۳۱۳	شیخ صنفان
۸۳	صد دروازه	۲۶۰	شیخ طه
۴۲۴	صدقی الدوله	۲۶۰	شیخ عبیدالله
۱۱۹	صعصعه بن ناجیه	۲۸۶	شیخ فارس خان
-۳۲۹-۳۶۸	صفرا خاتم شاه عبدالعظیمی	۳۵۸-۳۲۶	شیخعلی خان زند
۴۲۵		۳۸۶	شیخ محمد
۱۵۸	صفاریان	۳۱۰	شیخ مرشد ابواسحق
۱۹۱	صفوة الدین (پادشاه خاتون)	۲۱۵-۲۱۰-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۰	شیراز
۲۲۲-۲۲۰-۲۲۹-۲۲۶-۲۱۰	صفویه	-۲۲۸-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۲-۲۲۲-۲۲۶	

۴۰۳	طرابلس	-۲۶۲-۲۵۲-۲۴۵-۲۳۷-۲۳۵-۲۲۲
۲۲۵	طرابوزان	-۲۲۹-۲۲۰-۲۱۷-۲۰۲-۲۹۶-۲۹۰
۲۵۶-۲۵۲	طرلان خاتم	۲۷۶
۲۲۱	طفای ترکان خاتون	۲۶۲ صفوی آباد
۲۱۹	طغول بزرگ سلجوچی	۲۵۹ صفوی قله‌خان
۲۱۹-۱۸۱	طغول سوم	۲۵۳ صفوی میرزا
۱۹۷	طوس	۳۶۸ صفویه نوری
۲۵۶	طوطی خاتم	۱۵۲ صلاح الدین ایوبی
۲۸۵	طوغان بی‌بی، طوفان بی‌بی	۲۵۶-۲۵۵ صنم برخادم
۴۲۶-۴۱۱-۴۰۸-۲۶۸	طولوزان	۲۵۳ صید مرادخان
۳۰۳-۲۰۱-۳۰۰	طهماسب قلی خان	۲۵۴ صید نظرخان بیزانوند
۴۲-۴۱	طهمورث دیوبند	

ض

ط

۲۸۲-۲۵۲	ظہیرالدولہ	ضیاء‌السلطنه (شاه بیکم خاتم) ۲۲۵-۲۲۴
		۲۸۸

ع

ط

۲۶۸	عبدده	۲۰۸ طاش خاتون
۲۳۲-۲۲۵	عادلشاه	۲۵۴-۲۵۸ طالش
۲۲۱	عادل بیک	۱۷۵ طالقان
۲۴۶	عالمنشاه بیکم	۴۰۲-۲۵۶-۲۵۲-۲۴۲ طاوس خاتم
۲۶۸	عالیه خاتم	۱۵۷ طاهر (ذوالیمینین)
۲۴۱-۲۲۹-۲۲۸-۲۶۸	عاویشه خاتم بیوشی	۱۵۷ طاهریان
۳۹۸-۲۹۶-۲۸۵	عباسعلی	۱۸ طباطبائی - ابوالفضل
-۲۴۲-۲۴۱-۲۲۴	عباس میرزا	۲۷۲ طبرستان
۴۲۰-۲۶۰-۲۵۲-۲۴۶		۲۵۵ طبرسرا
۱۴۹	عباسه	۱۹۸-۱۲۵ طبس
-۱۴۴-۱۴۲-۱۴۲-۱۲۲	عباسیان	۴۰۲ طبرق

۲۹۷-۲۹۹-۲۲۶	عشرت آباد	۱۵۴-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۶
۴۰۵-۲۶۹	عصمت الدوله	۴۱۲
۳۸۴	عصمت قاليبي	۱۲۲
۲۸۸-۲۲۲	عهد الدوله	۲۶۰
۳۸۸	عهد السلطنه	۱۱۷
۲۶۸	عفت السلطنه	۱۲۸
۱۲۴	عقيله	۱۵۲
۲۶۱-۱۹۸	علماء الدوله	۱۱۷
۲۱۰	علماء الدوله على بن فرامرز	۴۲۰
۱۷۵-۱۷۳	علماء الدين تكش	۲۸۲-۲۸۱
۱۷۷	علماء الدين كيقياد سلجوقي	۴۰۳
۱۷۳	علماء الدين محمد	۱۹۷-۱۲۰-۱۴۵-۱۱۴-۱۱۰
۲۱۲-۱۲۹	على	-۳۶۳-۲۱۵-۲۰۸-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۰
۱۶۹	على بن ابو على قمي	۳۶۵
۱۲۸	على بن يعقوب	۱۱۹
۳۵۵	عليخان بختياري	۲۱۰
۳۹۴	عليخان ترکمان	۲۱۲
۲۲۵	عليشاه (عادلشاه)	۱۸۳-۱۸۱
۲۱۰-۳۰۹	علیمردان خان	۲۱۲
۳۷۴	عماد الاطباء	۳۸۸
۱۲۶	عماد الدين حسين اصفهاني	عززالملک ابو عبد الله حسين بن نظام الملك
۳۷۰	عماد الدوله	۱۶۹
۱۴۶-۳۰-۲۴	عمادزاده - حسين	۳۶۴
۳۷۶	عمامه	۲۰۰
۴۰۳	عمان	۳۸۰-۳۷۵-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۵-۳۸۲-۳۸۶
۲۲۶	عربیگ بن حسن بیگ	۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱
۱۳۹	عربین عبد العزیز	عزیزالسلطنه
۱۵۹	عمروليث	۳۸۸
۸۸-۲۲-۳۹-۴۸-۳۷	عمید - حسن	۳۲۶
-۲۸۶-۲۰۵-۱۲۱-۱۶۲-۱۱۲-۱۰۷		عزیز جهود
		عسکر

فارس	۸۴	۱۷۹	۱۹۲	۱۸۰	۱۹۸	-	-۳۴۴-۳۲۰-۳۲۴-۲۱۰-۳۰۰-۲۹۲
۲۵۹	-۲۱۵	-۲۱۰	-۲۰۹	-۲۰۵	-۲۰۳		۴۲۴-۴۱۶-۴۲۷
۶۳	فارناسب					۲۶۳	عنایت کچل
۶۴	فارناکیاس					۱۷۱	عنصرالمعالی
۱۶۸	فاریاپی					۲۵۰	عیسی خان سردار
۸۰	فار					۲۵۹	عیسی خان قورچی باشی
۱۲۴	فاطمه (س)					۲۴۰	عیش آباد
۳۶۸	فاطمه باغبانباشی					۳۸۸-۳۸۴	عین الدوله
۲۰۷	فاطمه خاتون					۳۸۵	عین الملک
-۲۴۴	فاطمه خاتم راه بری (ستبل باجی)					۶۶-۴۹-۴۷	عیلام
۲۵۶	-۳۴۵						
۲۵۵	فاطمه سلطان						
۱۵۳	-۱۳۶	-۱۲۱					
۲۵۶	فاطمیان						
۶۱	فاطی خانم						
۳۷۶	فایدیم						
۲۲۶	فتح الله						
۲۲۶-۳۲۲-۲۲۰-۳۱۸-۲۰	فتحعلیشاه						
-۲۲۴-۳۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۳۲۸-۲۲۲							
-۲۲۲-۳۴۲-۲۴۱-۲۲۸-۲۲۲-۲۲۵							
-۲۲۹-۳۴۸-۳۴۲-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴							
-۲۵۸-۳۵۷-۲۵۵-۳۵۳-۲۵۲-۲۵۱							
-۲۹۷-۳۸۸-۲۷۰-۳۶۹-۳۶۰-۲۵۹							
۴۲۲-۴۰۵-۴۰۹-۴۰۳-۴۰۰							
۲۵۷	فتحعلیخان						
-۳۰۰	فتحعلیخان تاجار قوانلو						
۳۲۲-۳۲۰							
۳۷۴	فخرالاطباء						
-۳۹۰-۳۸۲-۳۷۴-۱۵۸	فخرالدوله						
۴۰۶-۴۰۵-۴۰۳							
۳۶۹	فخرالملوک					۱۵۰	قارده

ع

غازان خان	-۱۸۲	-۱۹۲	-۱۸۸	-۱۸۰	-۲۰۰	-	غایران خان
۲۵۶	فاطمیان						غزالی
۶۱	فاطی خانم						غزنوبان
۳۷۶	فایدیم						غزنهين
۲۲۶-۳۲۲-۲۲۰-۳۱۸-۲۰	فتحعلیشاه						غلامعلی (ملیجک ثانی)
-۲۲۴-۳۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۳۲۸-۲۲۲							
-۲۲۲-۳۴۲-۲۴۱-۲۲۸-۲۲۲-۲۲۵							
-۲۲۹-۳۴۸-۳۴۲-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴							
-۲۵۸-۳۵۷-۲۵۵-۳۵۳-۲۵۲-۲۵۱							
-۲۹۷-۳۸۸-۲۷۰-۳۶۹-۳۶۰-۲۵۹							
۴۲۲-۴۰۵-۴۰۹-۴۰۳-۴۰۰							
۲۵۷	فتحعلیخان						
-۳۰۰	فتحعلیخان تاجار قوانلو						
۳۲۲-۳۲۰							

ف

فخرالاطباء							
-۳۹۰-۳۸۲-۳۷۴-۱۵۸	فخرالدوله						
۴۰۶-۴۰۵-۴۰۳							
۳۶۹	فخرالملوک						

۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۴۷-۲۱۸	فووریه	۸۶	خرالدین اسد گرانی
-۲۲۷-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱		۲۵۷	فخرجهان خانم
-۲۹۸-۲۹۶-۲۹۳-۲۹۰-۲۷۹		۲۶۸	فخري
۴۲۱-۴۱۹-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۹		۶۴-۶۳-۶۱	قدیمه
۲۷۲	فوكس	۸۸	فرا آنابیس
۸۸	فیروز	۶۱	فرا تاگونه
۲۶۴	فیروزکوه	-۲۶۸-۲۱۹-۱۲۰-۲۹-۱۸	فرانسه
۲۸-۲۵-۲۲-۲۱	فیلیپ	۴۲۸-۴۲۹-۲۷۲	
ق			
۲۴-۲۲	قابل	۶۱	فتر گون
۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۹۶	قاجاريه	۲۹۱	فرح آباد
-۲۲۹-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳		۳۸۸	فرح السلطنه
-۲۹۵-۲۴۶-۲۴۲-۲۳۵-۲۲۴		۱۱۱	فردوسي
۴۲۱-۴۲۰-۴۱۴-۴۰۹		۲۲۴	فرماننفرما
۲۶۸	قاسم میرزا	۶۱	فرنگ، فرنگستان
۱۶۱	قاضي بوالهيثم	۴۲۸-۴۰۲	فروغ الدوله
۱۹۵	قاضي عضددالدين ايچى	-۲۷۰-۲۶۸	فروغ السلطنه (جيران)
۱۸۳	قاضي قوام الدین بغدادی	۳۸۷	
۱۵۳-۱۳۵	قاھرە	۳۸۶-۳۸۱-۳۷۲-۳۷۱	
۱۲۱	قايماز كلاھ	۱۱۱-۸۸-۸۶-۸۳	فرهاد
۳۶۱	قائمش مقام	۸۳	فرهاد اول
۱۸۰	قباجه	۸۹-۸۸-۸۶-۸۵-۸۴	فرهاد پنجم
۱۶۳-۱۰۹-۱۰۶-۱۰۵-۹۲	قباد	۸۹-۸۴	فرهاد چهارم
۷۵۶-۷۵۵	قہادخان مکری	۲۵۲	فرهاد خان قرامانلو
۱۹۹-۱۲۲	قبچاق	۸۴-۸۳	فرهاد دوم
۲۱۱	قتلخ ترکان	۸۸-۸۶-۸۵	فرهاد
۱۶۸	قتيبة خاتون	۸۳	فری پاپیت
۳۸۷	قدرت السلطنه	۴۲	فربدون
		۱۳۵	فسطاط
		۱۵۰-۱۴۵	فضل بن سهل
		۲۶۷-۲۵۰-۲۴۲-۲۳۱	فلسفی - نصرالله

گ

۱۵۹	قهوستان	۱۶۴	قدرخان
۱۸۵	قيات	۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۱۹۸	قراباغ
۱۱۹	قيس بن عاصم	۲۵۶	قاراچولو
		۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۶۲	قرختائیان
		۱۳۵	قرطبه
		۱۸۶ - ۱۷۵	قره قروم
۲۰۶	کابل	۲۲۵ - ۲۲۳	قره قوبونلو
۲۲۵	کاپادوکیه	۱۱۷	قريش
۲۲۵ - ۲۲۴	کاتبریزونتو	۲۲۰	قزان سلطان
۲۵۸ - ۲۵۵	کاختى	۱۶۸	قزل ارسلان
۲۵۸ - ۲۵۶ - ۲۵۵	کارتلى	۲۵۲ - ۲۵۲ - ۲۵۰ - ۲۲۴	قرزون ۱۹۲ -
۲۷۱ - ۲۵۶ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۲۲	کاررى - جملى	- ۲۷۱ - ۲۵۳ - ۲۴۲ - ۲۶۷ - ۲۶۵ - ۲۵۸	قرزون ۲۵۲ -
۲۸۵ - ۲۷۵ - ۲۷۴		۴۰۶ - ۴۷۲	قطب الدین او زلاغ شاه
۲۲۲	كارنگ - عبدالعلى	۱۷۵	قطب الدین محمد
۵۴	كاريه	۲۱۱ - ۱۷۲	قطوان
۲۱۰	کازرون	۲۲۰	فقفاز ۶۵ -
۶۰ - ۵۹	کاسان دان	- ۲۷۹ - ۲۲۵ - ۲۴۴ - ۸۰	فقفاز ۲۷۹ -
۲۱۷	کاستيل	۳۰۶	قلج
۳۵۶ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۲۲	کاثان	۱۸۴ - ۱۸۳	قلهک
۲۸۵	کالپوش	۲۶۲	قم
۲۲۵	کالپويآس	۳۹۰ - ۳۸۵ - ۳۵۴ - ۳۵۱	قمرالسلطنه
۲۸۸	کامران ميرزا	۴۲۱	قمرتاج
۱۸۹	کامول، خاميل	۲۸۲ - ۲۸۶ - ۳۶۸	قمرسلطان خانم شيرازي
۲۵۵	کتاپون	۴۱۷	قمرنساء بېگم
۵۸	كتزیاس	۳۵۲	قندهار
۸۷	کراسوس	۲۹۸ - ۲۷۹ - ۲۶۴	فنقلی
۴۱۸ - ۴۱۲ - ۳۶۲ - ۳۵۲	کربلا	۱۷۵	قوبیلای قاآن
۳۵۸	کربلايی محمد مازندراني	۱۹۴ - ۲۶	قوچان
۳۵۸	کربلايی مريم خاتم	۳۲۵ - ۳۰۴	قهقهه
۳۲۷	کربلايی مهدى	۲۵۰	

-۶۵-۶۲-۶۲-۵۹-۵۸-۵۲-۵۶		کردستان ۴۵-۴۹-۱۸۰-۲۲۴-۲۲۳-
۶۶		۴۰۴-۴۸۵-۴۷۱
۶۱	کمبوجیه سوم	۴۱۲-۴۰۵
۸۰-۷۸-۷۷	کنت کورث	۲۰۴-۲۰۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۸۰
۴۲۱	کنت گوبینو	-۴۲۹-۴۱۹-۲۹۸-۲۱۲-۲۱۱-۲۰۶
۱۲۴	کنستان ویرژیل کیورگیو	۳۵۶-۳۴۵-۴۴۴
۲۶	کنفوسیوس	۱۰۸-۹۸-۹۴-۹۳
۱۰۶	کواز (قباد)	۹۵
۳۵۲-۳۵۰-۲۶۷	کوچک خانم	۴۰۷
۲۴۶-۲۲۵	کوراکاترینا	۴۰۷-۴۲۶
-۵۶-۵۱-۵۰-۴۷-۴۴	کوش اول	۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۴۰۹
-۶۸-۶۶-۶۳-۶۲-۶۱-۵۹-۵۷		-۴۲۲-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۵-۴۱۴
۸۳-۷۷-۷۰-۶۹		۴۵۴-۴۳۷
۶۰	کوش سوم	۶۱
۳۸۵-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۳	کوکلان	۴۶۰
۷۸	کوهورتانتوس	۲۱۵
۴۲-۴۵	کیاسار	۴۵۷
۴۲	کیقیاد	۴۰۴
۲۲۱	کیقیاد ختلانی	۲۲۰-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۱۸۷
۲۴۳-۴۲-۴۱	کیومرث پیشدادی	۲۲۱
گ		
۱۵	گاندی	۳۸۳
۹۱	گربیاس	۴۹۳
۷۱	گرانیک	۴۵۲
۲۱۵-۱۹۲-۱۹۶-۱۸۰-۶۵	گرجستان	گل عنایت
-۲۷۵-۲۷۲-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۳-۴۵۲		گلب علی چینی بندزن
-۴۵۲-۴۳۰-۴۱۲-۴۰۸-۴۰۶-۴۲۶		گلثوم خانم
۳۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۴		گل عنایت
		گلبهائی
		گلشواباترا
		گماخ
		گماخی شاه
		گمال الدین سعنانی
		گمبوزیا، کمبوجیه، کامبوزیا

۳۲۶ - ۳۲۵	گولداسیت	۱۷۰ - ۱۶۷	گرجی خاتون
۳۵۷	گوهرتاج خاتم	۱۵۹	گردبزی
۳۵۷	گوهرخاتم	۱۱۳ - ۹۸	گردبیک (گردیه)
۴۰۷	گوهرخماری	۱۱۱	گردوبه (گردیک)
۲۱۲ - ۱۹۵ - ۱۹۱	گیخاتوخان	۳۹	گرشاسب پیشدادی
۹۳ - ۸۳	گیرشم	۳۱۷ - ۸۳ - ۸۵	گرگان
۲۵۳ - ۲۳۶ - ۲۳۰ - ۲۱۵ - ۱۲۵	گیلان	۲۵۵	گرگین خان
۳۲۱		۴۱۸ - ۳۷۵	گروس
۶۷	گیلگمش	۲۳۱ - ۲۳۰	گربایادوف
۶۱	گتوبرو	۶۹	گزنفون
۵۷	گئوماتا	۴۲	گستهم
۱۹۱ - ۱۹۰	گیوک	۳۵۷	گلابی خاتم
ل			
۳۷۴	لار	۳۵۲ - ۳۵۲	گلبدن خاتم خازن الدوله
۱۷۵	لاریجان	۳۵۲	گلبری خاتم
۱۲۴	لال (ایلال)	۳۵۲ - ۳۴۸	گل پپرهن خاتم
۱۸۷	لاهیجان	۴۲۱ - ۴۲۰	گلچهره
۱۸۰	لاهور	۲۴۲	گل حرم
۲۲	لبودا	۴۰۲	گل رشتی
۳۸۲	لختی (نام خیابان)	۳۵۷	گل صبا خاتم
۲۲۱	لرستانی	۳۱۸	گلکار - سیفالله
۲۷۶ - ۲۵۲ - ۲۰۳	لرستان	۳۵۷	گل محمد خان شیرازی
۳۰۲ - ۳۰۶	لزگی	۳۵۷	گلی خاتم
۳۲۴	لشگرک	۳۶۹ - ۳۶۷ - ۳۲۷	گلین خاتم
۳۵۴	لطغعلی بیک اصفهانی	۱۷۱ - ۱۶۹	گمشکین
۳۰۷	لطغعلیخان	۱۷	گناپادی
۳۴۰ - ۳۲۹ - ۳۲۷ - ۳۱۸	لطغعلیخان زند	۳۵۷	گنجشکی خاتم
۳۴۴		۳۵۸ - ۳۵۲ - ۱۸۱	گنجه

۲۵۷	ماه آفرین خانم	۲۵۸	لوارسب خان
۲۸۲ - ۲۸۱ - ۳۶۷	ماه رخساره خانم	۲۸۳ - ۳۲۸ - ۳۷۶	لوسان
۴۰۵ - ۲۶۷	ماه نساء خانم	۱۲۷	لوس آنجلس
۲۵۷	ماهی خانم	۲۵۷	لولی خانم
۱۵۲ - ۱۳۵	متوكل	۲۷۲	لوئی پانزدهم
- ۳۹۰ - ۲۸۲ - ۳۷۵ - ۱۵۸	مجdalالدolle	۲۵۶	لهراسب خان دوم
۴۲۲ - ۴۲۰ - ۴۰۶		۴۷	لیدی
مجdalالdین محمد ترجمان (ابن بی بی)	۱۷۷	۲۵۵	لیلی
۲۵۵	محجنون خان بازوکی	۳۲۹ - ۳۲۸ - ۲۵۸	لیلی خانم
۲۴۲	مجول میرزا	۲۶۷	لیلی یوشی
۲۸۷	محتشم دیوان رشتی	۵	
۲۶۸ - ۲۶۵	محبعلی الله بیگ	۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳	ماد
۲۸۸	محبوب الملطنه	۷۹ - ۷۰ - ۵۹ - ۵۷ - ۵۱ - ۵۰	مادام دوهاری
۲۲۱	محمدث - میرهاشم	۳۷۳	ماراتون
۱۳۵ - ۱۲۹ - ۱۲۴ - ۱۱۷	محمد (ص)	۲۱	مارتا
۲۱۲	محمدالقاضی	۲۵۸ - ۲۴۶ - ۲۲۰	مارشل
۲۵۲	محمد باقر میرزا	۳۰	مارکوبولو
۱۴۹ - ۲۵	محمد بن جریر طبری	۱۹۴ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۲۶	مارید
۲۰۹	محمد بن سعد بن ابی بکر	۱۵۰	مازندران
۲۰۹	محمد بن سلغوز بن سعد بن زنگی	- ۲۲۰ - ۲۱۵ - ۱۲۵ -	- ۲۶۲
۱۵۸	محمد بن عمرو	- ۲۵۴ - ۲۲۵ - ۲۱۸ - ۲۲۳ - ۲۶۴ -	- ۳۵۵
۱۵۷	محمد بن ظاهر	- ۲۸۲ - ۳۲۸ - ۳۲۶ - ۳۶۸ - ۳۶۷ -	ماشالله
۱۲۱	محمد بن مسلم	۳۸۵	ماء‌مون
۲۵۸	محمد تقی بیگ استرآبادی	۴۰۲	ماندانا
۲۵۴	محمد تقی خان	۱۴۵	مانی
۲۵۳	محمد جعفرخان عرب	۵۱	ماوراء‌النهر
۲۷۶	محمد حسن	۱۰۴	
۲۴۵ - ۲۴۵ - ۳۱۸ - ۳۰۰	محمد حسن خان	۱۹۸ - ۱۴۳	
۲۳۲ - ۲۳۶			
۴۳۱ - ۴۹۶	محمد حسن میرزا		

۲۸۸ - ۲۸۴	مرجان خانم	۲۸۰ - ۲۷۴	محمد حسین باغبانباشی
۱۵۸	مردآویج	۲۳۵	محمد خان سوادکوهی
۲۵۲	مرشد قلیخان استاجلو	۲۵۹	محمد خان شمس الدین لو
۱۹۸	مرغاب	۲۵۴	محمد خان عزالدینلو قاجار
۲۲	مرگان	۲۵۳	محمد خان قاجار
۱۸۲	مرند	- ۲۵۲ - ۲۲۳ - ۲۱۸	محمد شاه
۳۱۹ - ۱۶۹	مرو	۲۶۹ - ۲۶۶ - ۲۶۲ - ۲۶۰ - ۳۵۹	
۳۵۷	مروارید خانم	۴۲۳	
۱۲۸ - ۱۲۷	مروان	۴۰۵	محمد صادق خان (سرورالملک)
۱۲۳	مروان بن الحكم	۳۲۵	محمد علی باغبان
۱۱۲ - ۱۱۱	مریم	۲۵۴	محمد علی خان زند
۳۵۸ - ۲۹۳ - ۲۵۷ - ۲۳۴	مریم بیگم	۴۲۰ - ۳۲۶	محمد علیشاه
۳۵۸ - ۲۲۵ - ۲۲۳ - ۲۸۱	مریم خانم	۳۰۷	محمد کاظم بیگ
۶۱	مرثه	۲۵۹	محمد مهدی خان پازواری
۱۰۹ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۹۲	مزدک	- ۲۰ - ۱۹	محمد هاشم آصف رستم الحکماء
۱۵۲	مستعصم	۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۱	
۴۲۲ - ۲۹۷	سعود میرزا	۲۲۸	محمدی
۱۵۲	سعوی	۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۷۶	محمود افغان
۴۰۱ - ۴۱۰	مسکو	۳۸۴	محمود براز
۲۶۲ - ۲۲۵ - ۱۹۱ - ۱۲۵ - ۲۶	مسیح	۱۷۱	محمود بن ملکشاه
۳۹۵	مسيوبيلو	۲۵۸	محمود خان قوريماول باشی دنبلي
۱۴۰ - ۱۳۹	مسیلمه	۴۳۱	محمود میرزا
۳۵۸	مشتری باجی	۲۰۶	مخدومشاه
۱۲۸	مشکینی - علی	۱۱۴ - ۱۱۲	مداپن
۴۰۱ - ۳۹۶ - ۳۳۷	مشهد	۸۸	مدیترانه
۵۱	مشهد مرغاب	۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۵۰ - ۱۴۳ - ۱۳۹	مدینه
۳۸۰	مشیرالدوله	۱۵۰	مراجل
۲۲۲ - ۱۹	مشیری - محمد	۱۹۰	مراغه
۱۵۲ - ۱۲۶ - ۱۲۱ - ۶۵ - ۶۲ - ۶۳	مصر - ۲۷	۲۵۷	مرمال خاتم
۲۰۸ - ۱۹۶ - ۱۵۴		۲۵۴	مرتضی قلیخان

۱۸۲ - ۱۷۹	ملک اشرف	۳۷۶	مصطفی بیگ لواسانی
۳۵۸	ملک جهان خانم	۳۴۹	مصطفی خان عموم
۳۵۸ - ۳۵۲ - ۳۴۸	ملک سلطان خانم	۴۲۲ - ۴۱۲ - ۳۸۸ - ۳۲۶	مظفرالدین شاه
۱۶۹ - ۱۶۸	ملکشاه	۴۲۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸	
۲۰۹	ملک فخرالدین کوت	۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۳	معاویه
۲۰۰	ملک محمود سیستانی	۱۲۲	معاویه ثانی
۲۶۵	ملکه آگوستا	۱۵۰	معتمص
۱۸۰	ملکه خاتون	۱۲۶	معتمد
۳۷۸ - ۳۷۵ - ۳۶۸ - ۳۶۱ - ۳۲۶	ملیجک	۲۰۰	معزالدین اویس
- ۴۲۱ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۵ - ۳۸۴		۲۵۵	معصوم خان
۴۲۶ - ۴۲۵ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۲		۳۶۷ - ۳۵۸	معصومه خانم
۱۵۲	منتصر	۳۸۲	منورخان
۱۱۴	منذر بزرگ	۳۰۸ - ۱۷۸	مفان
۱۱۰	منذر بن ماء السماء (منذر سوم)	۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۵۲	مغول
۱۱۰	منذر سوم	- ۱۸۲ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶	
۱۲۶	منصور بن ابو عامر	- ۱۹۰ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴	
۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۴۴	منصور عباسی	- ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۱	
۲۲۵ - ۱۲۴	منصوری - ذبیح الله	۲۱۲ - ۲۰۲ - ۲۰۱	
۱۸۹	منکوقا ان	- ۱۹۱ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۰	مغولستان
۲۰۵	منکوتیمور	۲۱۵ - ۱۹۴	
۴۲	منوجہ پیشدادی	۳۲۹	قبل
۳۸۸	منیرالسلطنه	۵۲ - ۵۳	مقدم - محمد
۳۵۸	منیزه خانم	۷۵	مقدونیه
۱۶۵	مودود	۲۲۶	مقصود
۸۹ - ۸۸ - ۸۶	موزا	۱۴۷	مقنع
۱۲۱	موسی بن نصریر	۲۲۷ - ۱۱۷	مکه
۴۰۲ - ۴۰۲	مومن	۲۵۲	ملا جلال الدین محمد منجم
۲۲۰	موندساغا خانم	۳۷۵	ملا محمد علی
۲۴۸ - ۲۲۴	مهدعلیا	۳۲۷ - ۳۰۹	ملا بر
۲۵۲	مهدعلیا خانم	۳۲۴	ملک آراء

۵

۲۲-۲۲		هابیل	۱۵۰
۱۴۶		هادی	۲۳۹
۲۴۰		هادی خان	۴۲۱-۴۲۰
۱۴۲-۱۴۶-۱۴۵-۱۲۱	هارون الرشید		۲۲۶-۲۲۲
۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹			۲۸
۵۱		هارپاک	۳۶۴
۲۱۷		هانری	۳۸۵-۳۶۷
۱۱۴		هانی بن مسعود	۳۸۵
۵۰-۴۹		هخامنش	۱۸۰
-۵۲-۵۱-۴۹-۴۴-۴۲	هخامنشیان		۳۸۷
-۶۴-۵۹-۵۲-۵۶-۵۵-۵۴-۵۲			۳۸۸
۹۱-۸۲-۷۹-۷۱-۶۸-۶۶-۶۵			۳۸۰
۶۵		هدیش	۳۱۲
۲۰۳-۱۹۸-۱۹۵-۱۹۰-۱۶۴	هرات		۴۲۱-۴۵۲
۳۷۰			۱۸۱
۴۶		هرتیسلد	۱۱۲
۱۱۲		هرقل (هراکلیوس)	۳۸۸
۱۱۱		هرمز	۸۰
۹۱		هرمز اول	۱۴۱-۱۲۱
۹۳-۹۲		هرمزد چهارم	
۹۱		هرمز دوم	۲۲۰
۶۱-۵۹-۵۸-۵۶-۵۰-۲۹	هرودوت		۱۰۹
۸۰-۷۹-۷۰-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳			۸۶
۱۴۱		هشام بن عبد‌الله	۷۷-۵۰
۲۲		هفس‌تیون	
۴۴		هکتاتنه	
۲۰۹-۱۹۳-۱۹۲-۱۸۶-۱۵۲	هلاکو		-۴۲-۴۴-۲۸-۲۷-۱۹
۲۱۱-۲۱۰			۷۱-۷۰-۶۶-۵۵-۵۲

۶

وانق	۱۵۰
وارینوس	۲۳۹
والا - بدرالملوک	۴۲۱-۴۲۰
والترهینتس	۲۲۶-۲۲۲
والنتیان دوم	۲۸
والی بن سهراپ الکرجستانی	۳۶۴
والی زاده (هایخانم)	۳۸۵-۳۶۷
والیه	۳۸۵
وان	۱۸۰
وجیه الدوّله	۳۸۷
وجیه‌الله میرزا	۳۸۸
وجیهیه	۳۸۰
وحشی بافقی	۳۱۲
ورامین	۴۲۱-۴۵۲
ورزان	۱۸۱
وستهم	۱۱۲
وقار‌السلطنه	۳۸۸
ولکا	
ولید بن عبد‌الله	۱۴۱-۱۲۱
ولید بن یزید بن عبد‌الله	
ونگراغ‌خانم	
وهرام (بهرام)	۱۰۹
ویس	
ویشناس، وشناسب	
ویل دورانت	
ویلهلم اول	۳۶۵
وینه، وین	۳۷۴-۳۷۳-۳۶۶

۱۸۵	پسکای بهادر	۲۲۲	هلستان
۲۲	یعقوب	۲۸۵-۲۶۷-۲۵۹-۲۵۲	هاخانم
۲۱۹-۱۵۸	یعقوب لیث	۲۲۸-۴۴	هندان
۴۰۳	ین	-۱۰۱-۷۷-۳۲-۲۰	هند، هندوستان
۲۸۸	یمن الدوله	-۲۱۶-۲۱۱-۱۸۵-۱۶۱-۱۱۴-۱۰۹	
۲۲۸	یموت	۳۱۰-۳۰۵-۲۶۴-۲۴۷-۲۲۰	
۲۲۰	یواکا آغا	۶۴-۶۲	هوتلانه، اوتنه
۲۲۰	یوریاقا	۵۷	هوتلائوسا
۲۲۶-۲۲۸-۲۶	یوف	۴۳	هوشک پیشدادی
۲۱۰	یوسف شاه	۲۱۹-۲۱۸-۱۸	هولیا
۲۲۸	یوش	۲۸۰	هولاند
-۲۵-۶۶-۵۸-۳۰-۲۸-۲۷	یونان	۱۰۹-۹۲	هیتلیان
۱۲۰-۱۰۰-۷۹-۷۷-۷۶		۶۱	هیدارنس
۸۸	یهودیه		

۵

* * *

۲۵۹	یاسمن
۲۱۲	یاسمی - رشید
۲۲۰	یاقوت آغا
۲۲۰	یاقوت خانم
۱۵۰-۱۴۹-۱۴۷	یحیی برمکی
۳۶۰	یحیی خان چهونقی
۲۱۵	پرلاس
۲۱۱-۲۱۰-۲۰۴-۲۰۳	پرود
۹۲	پزدگرد اول
-۱۱۸-۱۱۵-۹۲-۹۳	پزدگرد سوم
۲۱۹	
۱۴۱-۱۴۰-۱۲۸-۱۲۲	پزید
۱۴۰-۱۳۹	پزید بن عبدالملک
۱۹۳	پسوجین بیگی